الذی یجدونہ مکتوبا عندہم فی التورٰیۃ والانجیل

مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم رض

فرزند و خلیفہ جانشین حضرت قیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی
سرہندی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما کہ از مطالعۂ ہر مکتوب
انوار واردات و الہامات بلند و مقامات و کمالات ارجمند
ایشان روشن ست و معاینۂ آن بر قلوب طالبان
حقائق و معارف از اشراق اسرار غیبی و کشف
سوارِ دلا ریبی چون آئینہ مجلی پرتو افگن
بکمالِ تصحیح و تنقیح و تمام
تہذیب و ترتیب

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

فهرست مضامین مکتوبات خواجه محمد معصوم خلف الصدق امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

مکتوبیکه متضمن تجلیات ثلثه است درین اوان رسید بقدر استعداد خود ازان بهره ور گردید وحظی فرا گرفت بعد ازان مکتوبیکه مشتمل بمعارف نور صرف ذاتی ست شرف ایراد یافت در حین مطالعه آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنائی و بقائی بآن نیز فهمیده و تا مدتی دران استغراق داشته هرچند در وقت کتابت آن نسبت مستور ست تا وجهش چه باشد حضرت سلامت از عنایات او تعالی چه نویسد و احسانهای او را سبحانه چسان بیان نماید کشان کشان میبرند هرچند نداند که کجا میبرند و کجا میرسانند اما التذاذات و کیفیات که درین میان روی میدهد بیان آن نمیتواند کرد ذوقی ست نه بیانی ست من نه باختیار خود میروم از قفای او ✤ آن دو کمند عنبرین می بردم کشان کشان حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین مصحوب قاصدی واقعه نوشته فرستاده است اگر بصحت و سقم آن ممتاز شود کمال بنده نوازی ست والعبودیه

مکتوب سیوم در انکشاف نسبت عزیزی به پیر بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت احقر الخدمه محمد معصوم بذروهٔ عرض آستانه بوسان میرساند از روزیکه از شرف سعادت حضور مهجور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بسی نگران ست احوال خادمان اینجای مستوجب حمد ست و اوقات را بجمعیت بسر میبرند حضرت سلامت شب که شب شنبه بست وششم ربیع الثانی بود میان شیخ مزمل ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه تبرکی آنحضرت را که پیش بنده بود و آن کلاهی که آنحضرت بنده را بتخصیص عنایت فرموده اند برسر ایشان پوشانیدند بمجرد پوشانیدن یا بعد از لمحهٔ دید که نسبت علیهٔ خاصهٔ آنحضرت در ایشان جلوه گر گشت و تمامی این عزیز را در گرفت بعد ازان تمام مقبره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی آن گرد و نواحی را مالامال از نور ساخت قبل من قبل بلاعلت

مکتوب چهارم در حصول مقام عالی که باصل الاصل متعلق ست نیز بوالد بزرگوار خود

عرضداشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بال بهمین توجه آن کعبهٔ امانی و آمال بر وجه استقامت ست و هیچگونه در عزیمت امور فتوری راه نیافته امید میدارد که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتوری راه نیابد ثانیاً معروض میدارد که فقیر تا مدتها مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بتوجه عالی بسطی عظیم روی داد و دران بسط مقامی عالی بس شگرف نمودار شد دران وقت چنان معلوم گشت که آنمقام فوق جمیع مقامات ظلال ست مقام اصل الاصل ست که شائبهٔ ظلیت بآن راه نیافته خود را بتمامه داخل آنمقام یافت و سر خود را داخل مرکز آنمقام دید و باقی خود را تا آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای دیگر هم دران وقت مشهود بود اگر در حضور مے بود محتمل که بعرض میرساند

مکتوب پنجم در اشارت بحصول نسبت سابقین با معارف متعلقهٔ آن نیز بوالد بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت بندهٔ کمترین محمد معصوم بذروهٔ عرض خاک نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند که سرافراز نامهٔ گرامی که از سرای هودل مرسل بود رسید جانهای افسرده را سروری کامل بخشید و دلهای مرده را حیات جاودانی از سر نو ارزانی فرمود حمد سبحانه که متعلقان آنجناب ازان مهلکه بعافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بود اوائل هم در نظر فقیر چندان زیبا نمی نمود

باپری روی اگر در خانه باشد کسے ٭ میل بیرون چون کند دیوانه باشد بسے

ثانیاً احوال شکستهٔ خود را بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را ازان باز که بعالم فسرده آورده اند نشانهٔ آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میدانند می یابد که اند یمین و یسار بیگانه است یمین و یسار ازین نسبت قلیل النصیب اند بلکه هیچ مناسبت ندارند این نسبت مخصوص بسابقان ست اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار ازین کمال جدا و بے نصیب و ارباب ظلال در رنگ عوام مومنان ازین معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب

از دیاد محبت بخش ست نسبت با نعام او اینجا متحقق میگردد و چون بذوق و وجدان خود در میکند بی تکلف می یابد که حظی و حلاوتی بلکه از دیاد محبتی که در وقت ایلام محبوب ست در هنگام انعام او نیست توان گفت که تصور ایلام محبوب فرحتی و سروری می بخشد که در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شائبه نفسانیه منزه و مبرا باشد اتمیت و اکملیت پیدا می کند عالم را بتمامه اعراض می یابد که بوی از جوهریت نیافته است و قیام بذاته در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیاء اوست سبحانه مشار الیه بلفظ انا بلکه مشار الیه بجمیع اشارات هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعرض عین اشارت بقیوم اوست ممکنات را اشباح بیش نمیداند و زیاده از اراده امر جارحی در ینها تصور نمی نماید قدرت کامله او تعالی را باید ملاحظه نمود که این اراده را که محض در مرتبه حس و وهم ست بر نهجی ثبات و استقرار داده است که از زوال مصون و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را بر نهجی میداند که از شائبه حالیت و محلیت پاک و مبرا است بیش ازین نیست که ثبوت و تقرر اشیا باوست تعالی والعبودیة

مکتوب ششم در فنای اتم و بقای اکمل نیز بحضرت پیر بزرگوار خود رضی اللہ تعالیٰ عنہ

عرضداشت مهجور ملازمت عالی محمد معصوم بذره ذره عاکفان آستانه عالیشان میرساند حسن و جمال کرمتوهم میشد چون عاریتی و امانتی بود باهل امانت منصرف گشت و غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی نماند حضرت سلامت در اثنای این تحریر حالتی روی داد دید که انعدام که غیر وهمی هیچ چیز ظاهر نبود روبا ستتار آورد و آن کمالات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر شدن گرفت و درین اثنا عنبتی روی داد می بیند از بس که طعام بسیار خورده است در طبیعت بر همزدگی پیدا شده است و قی بشدت رو داده می یابد که از هر رگ و پوست حتی که از رگ ناخنها هم ماده میکشند و می برآرند چون بافاقت آورده دید که عدم را بتمامه بر آورده اند و غیر ازان کمالات چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بغایة نورانی و لطیف یافت بعد ازان دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع کردن

گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آنحضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده بود اتصال بی کیف حاصل نمودند این زمان اناکه از عدم تمام کنده باآن کمالات ملحق شده آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر با مظهر چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی اینجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود نتوانست نوشت انشاء الله تعالی چون بدولت حضور مشرف گردد بعرض رساند.

مکتوب ہفتم در عظمت مطلوب و عجز از ادراک آن نیز به پیر بزرگوار خود رضی الله تعالی عنه

عرضداشت کمترین بندها محمد معصوم بذروهٔ عرض باریافتگان آستانهٔ علیا میرساند که احوال و اوضاع خدمهٔ اینجا مستوجب حمد است همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی خدمهٔ عتبهٔ علیه دامنگیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد و سوز و گداز جدائی را چسان وانماید ؎ در دم خون شد آخر چند جوشم ٭ می اندر آبگینه چند نوشم ٭ قبله گاه عجب کار و بارست و طرفه غنج و دلال در عین آرام حرمان ست و در نفس وصل هجران می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و چه نمی یابد تضاد در تضاد است و تناقض در تناقض آنچه میدهند و لذتی می بخشند که هزاران لذات و آرامها در جنب آن بجوی نیخرند و در عوض آن به پشیزی نگیرند مصراع آنجا که باشد نقل و می بیکار نیست این کارها ٭ اگر عمرها در شکر آن صرف نماید هیچ نکرده باشد و اگر عهدها در طلب آن بگذراند بی سابقهٔ فضل الٰهی هیچ حاصل ننموده مع ذلک حرمان همه وقت دامنگیر است و دوری و مهجوری همواره دستگیر ؎ نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بماند تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ چه مطلوب در غایت تنزه و رفعت و طالب در نهایت پستی و منقصت نه این را با وی شرکتی و نه او را با این نسبت آیین از ادراک آن عاجز و از اکتناه او درمانده گشود و قاصر فلما لم یوجد بینهما نسبة ولو بالوجه و شرکة ولو بالاسم فلاجرم یکون العجز عن درک الادراک ادراکا و الجهل عن کنهه معرفة و چون همین را بذوق و وجدان خود دریافته و بتعمق نظر فهمیده

نہ از روی تکلف و تصنع بنا بران جرأت و گستاخی نمود چہ توان کرد کہ علو ہمت طلبی را میخواہد کہ دست
ادراک از دامن آن کوتاہ ست زیرا کہ ہرچہ از و حاصل شود نہ اوست بلکہ شبہ و مثال او و گرفتاری
ظل گرفتاری بغیر ست اگرچہ نمود از اصل ست اما بی شائبۂ ظلیت نخواہد بود گرفتاران اصل را
نقطۂ ظلیت کوہ عظیم ست لہذا از مشاہدات رو تافتہ متوجہ احدیت صرف ست انّی وجہت وجہی
للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین

مکتوب ہشتم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نعمان قدس سرہٗ در اذواق و تلوین ظاہر و تمکین و بیرنگی باطن

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مخدوما از حزدی باز شوری و ولولہ در نہاد این بیچارہ ابداع کردہ اند و از پیشگاہ طینت این
آوارہ را مخمر بخمیر عشق و شراب جنون نمودہ لیکن بجہت ضعف مدرکہ و غلبۂ شہوات طبعی آن
طینت اصلی کالمستور بود گاہ گاہ سری میکشید و اکثر اوقات مختفی امّا یقینے باینمعنی از ان باز
حاصل بود و ہموارہ از سرا و این ندا سر میزد ؎ دل آرامی کہ داری دل درو بند
دگر چشم از ہمہ عالم فرو بند * و اینمعنی رفتہ رفتہ بمرور ظہور کردن گرفت و قوی شدن پذیرفت
و بحکم اَلاَ اِنّ حزبَ اللہِ ہُم الغالبون درین ایام آن نشاۂ از سر نو تازہ گشتہ و با چندین طبل
و نفیر سر کشیدہ شوریدگی خاص در دماغ بہم رسیدہ است و سودای تازہ در سر پیدا گشتہ
؎ در سرم سودای شیرین دلبری ست * جنون من حبیب ذو فنون ہست
گذشت ست آنکہ چون افسردۂ چند * دلم بودی بخواب خورد خورسند * کنون دل را زمان حق پرستی ست
حریف عشق را آغاز مستی ست * از انست کہ ہرگاہ قلم بدست میگیرد کہ بعزیزی چیزی نویسد
و در یوزۂ توجہ و دعا نماید جوشی از اندرون بروی کار می آید و قلم را بجای دیگر می اندازد ؎
بلی چون دل گرفتار ہوائیست * نہی دیگر بچشمش اژدہائیست

و بحرف چند نامربوط روی نامه را سیاه می کند و وقت و حال متکلم و مخاطب تعقل ناکرده مملّ میشود
؎ لیلی و موی مشکبو هر کس که دیدش مو بمو * داند که زنجیر از چه رو در گردن مجنون بود
پس باید که مخاطبان از روی کرم این قسم شوریده کار را معذور میداشته باشند و بسیاه کردهٔ
او نظر نکنند بیچاره مشتاق چه کند با نچه مغلوب است بآن مفتون است ؎ مجنون عشق را دگر امروز
حالت است * کاسلام دین لیلی دیگر ضلالت است ؛ شنیده اند که هر کس را هوائی دیگر است
و هر دیده را بینائی دیگر جمعی را منظور زخرفات دنیاست و طائفهٔ را مطمح نظر تنعمات عقبی است
و فرقهٔ را همت مقصور بر مولی است ؎ تو و طوبی و ما و قامت یار * فکر هر کس بقدر همت اوست
بر سر اصل سخن رویم مشتاق مسکین گاهی مغرور بوصل است و گاهی مفتون بفصل زمانی نظر
بالطاف و عنایات دوست مباهی و مفتخر است و زمانی دیگر نظر بکردار و اعمال خود مناجی و مستغفر
هنگامی بملاحظهٔ کمال بی مناسبتی خود با آنجناب مقدس مقبوض و مایوس است ؎
شد مدتی که گفت و شنود با تو روند داد * ای بی نصیب گوشم ای بی نوا لبم ؛ و هنگام نظر بشوق خود و اشد
شوق او منبسط و امیدوار است ؎ آماده گشته ام دگر امشب نظاره را * پیوند کرده ام جگر پاره پاره را
اگر شادان است با و شادان است و اگر غمگین است با و غمگین است ؎ جانان غم خود در و اندر بر من
من شادی خود فدای جانان کردم ؛ بالجمله نظر بخود بعید است و نظر با و قریب فی نفسه هالک و لاشی است
و نظر با وحی و قائم است ؎ انی لاصم اذا نودیت باسمی * و اذا نودیت بعبدها فسمیع
هنگامی قاصد است و هنگامی مقصود هم طالب است و هم مطلوب لهذا قلم او متلون است بالوان
و اداهای او متناقض با فهام عبارات او پیچ در پیچ است و معاملات او هیچ در هیچ آخر این هیچ
چه گشاید و ازین پیچ چه آید ؎ بگو ای باد آن فهمان ما را * که آخر چند سوزی جان ما را
از روی طالبی فاقد است و از روی مطلوبی واجد چه درین صورت او در میان نیست و در صورت
اولی او در میان است ؎ بوصلش تا رسم صد بار از پا افگنده شد قدم * که نو پروازم و شاخ بلندی آشیان دارم
باید دانست که اینهمه اختلافات بمقتضای کل یوم هو فی شان نسبت بصورت و ظاهر او است

حقیقت باطن او بموجب الآن کما کان شکن و بیک رنگیست بلکہ از تمکین و یکرنگی گذشتہ بہ بیرنگی پیوستہ است
سبحان اللہ سخن خواست کہ قلم گرفتہ عذر تقصیرات نماید تقصیر بر تقصیر افزود و استغفارہ یحتاج الی استغفار کثیر
؎ یک آتش می فشاند از چشم خونریز ٭ کہ سوی دیگرش زد آتش تیز ٭ چہ کند مرض او لا دوست و علت او
نہ قابل شفا ما بالذات لاینفک عن الذات تا کی اطناب نماید و وقت شریف را تباہ کند ؎
عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ٭ شب بآخر شد کنون کوتہ کنم افسانہ را ٭ السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب نہم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی در الوعظ والتذکیر

الحمد للہ العلی الاعلی کما یحب ربنا و یرضی والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد المصطفی صاحب قاب قوسین
او ادنی و علی آلہ و اصحابہ البررۃ التقی اما بعد فانی ادعوک الی الرفیق الاعلی و اتباع الھدی
ان الی ربک الرجعی و اعلم ان العذاب علی من کذب و تولی فعلیک بمجانبۃ النفس والشیطان
والھوی فانذرتکم نارا تلظی لایصلھا الا الاشقی والزم الورع والتقوی والنفقۃ علی المسکین و ذی القربی
و سیجنبھا الاتقی الذی یؤتی مالہ یتزکی ولا تمدن عینیک الی زینۃ الدنیا ولا ترکن الی الذین ظلموا والذی
غوی و انس المقابر و البکی و الجنۃ و ما ھوی و النار و ما یصلی و تفکر فی اللیل اذا یغشی والنھار اذا تجلی
و سارع الی امتثال اوامر اللہ تعالی و انتہ عما نہی و لتتبع الشفاعۃ الکبری فی یوم لا ینفع المال والبنون
للذکر والانثی ان ہذہ تذکرۃ لمن یخشی و الی اللہ المشتکی من قلب معرض عن الہدی منہمک فی الھوی
الم یعلم بان اللہ یری و الیہ الرجعی و انہ یعلم السر و اخفی فیا حبذا لمن ارتقی عن السفلی متوجہا الی العلی
و علی خطیئتہ بکی فی ظلم الدجی و اعلم ان الی اللہ المنتہی و انہ علی العرش استوی و ما رای تاثر قدرۃ
للوری و استیقن بان اللہ ھو اغنی و اقنی و اضحک و ابکی و انہ ھو امات و احیی فحینئذ فنی عن نفسہ
و بربہ بقی فصار شدید القوی ما زاغ بصرہ و ما طغی لا یحزنہ الطامۃ الکبری و جوزی بالجزاء الاوفی
یوم یتذکر الانسان ما سعی و ان لہ قربات و زلفی اذا برزت الجحیم لمن یری و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و یبذل
جہدہ للتقی والسلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوۃ العلی الی یوم الجزاء

مکتوب دهم بخواجه دینار در نعت سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات و ترغیب بر اتباع خیر البریات

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فقد سعادت دارین وابسته بمتابعت سید کونین ست علیه
وعلی آله الصلوة والسلام اگر نجات از نار ست مربوط بمتابعت سید ابرار ست و اگر دخول بدار القرار
ست هم منوط باتباع قدوهٔ اخیار ست و اگر رضای پروردگار ست نیز مشروط به پیروی رسول مختار ست
توبه و زهد و توکل و تبتل بی تبعیت او نامقبول ست و اذکار و افکار و اشواق و اذواق بی توسل
وی غیر معمول آن اولیا بجرعهٔ از بحر بی پایان او فائز و منتفع و انبیا بقدحی از سرچشمهٔ آب حیات او سیراب
و متمتع ملک و ملکوت طفیلی اوست و فلک و ملک حوالی او رشتهٔ وجود باو مسلوک ست و سلسلهٔ ایجاد بوی مربوط
و ظهور ربوبیت باو منوط کائنات جملگی در قفای وی اند و ملوک کائنات تعالی طالب رضای او
لما ورد انا اطلب رضاک یا محمد ع نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سید پیش رو
شعر فان رسول الله نور یستضاء به * مهند من سیوف الله مسلول * صلوات الله تعالی و تسلیماته تحیاته
سبحانه علیه و علی آله و صحبه کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون صلوة تکون
لک رضاء و لحقه اداء پس بر جوانان سعادتمند و طالبان هوشمند لازم ست که ظاهرا و باطنا
در اتباع او کوشند و هر چه منافی این دولت بود چشم سر و سر از آن بپوشند و بیقین الیقین بدانند
که اگر شخصی هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداهن بود صحبت وی
او سم قاتل ست و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدم راسخ دارد صحبت
و محبت او تریاق نافع ست ع محال ست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی

علیه الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

صحیح نمودی

مکتوب یازدهم بتقلیع الله در جواب سوالی که نموده بودند اول آنکه موجب سبقت

رحمتی غضبی باید که اهل رحمت از اهل غفلت زیاده بود و معامله بر عکس ست
دوم آنکه حساب عمر قلیل را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت
بعید مینماید سوم آنکه بحکم جف القلم الخ باید که او سبحانه مجبور بود چهارم آنکه
سرور عالم علیه الصلوة والسلام با وجود محبوبیت چون خواهش
حیرت نموده اند پنجم آنکه یالیت رب محمد لم یخلق محمدا بکدام معنی ست
ششم آنکه روز سوم بر روحانیت میت طعام و گل دادن اصل دارد
یا نه هفتم آنکه شیخ زاده ها که بارث بجای پدر نشینند مجوز ست یا نه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین صحیفه شریفه
که متضمن اسوله واشعار دلکش بود مشرف گردانید باندازه فهم قاصر در حل هر کدام چیزی
نوشته آمد والله سبحانه الموفق للسداد حاصل سوال اول آنکه مقتضای سبقت رحمتی غضبی
آنست که اهل رحمت بیش از اهل غضب بوند و حال معامله بر عکس ست چه عصات انس
و جن بیش از صلحای اینها اند و اهل تکلیف همین دو نوع اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه اثر
بران مترتب شود جواب در دنیا رحمت خداوندی جل سلطانه شامل حال مومن و کافر ست کریمه
ورحمتی وسعت کل شیء دال بران ست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمومنان باشد و کافران
ازان محروم بوند کریمه فساکتبها للذین یتقون ویوتون الزکوة الآیه شاهد آنست وسبقت رحمت
بر غضب در دنیا همه را شامل ست و در آخرت مخصوص باهل ایمان ست جماعه از مومنان که
بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رافت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت

خواهند بر دو رمادهٔ آنها رحمت سبقت خواهد کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد
امثال ما گناهگاران را در دنیا و آخرت امید رستگاری نبود و از سبقت رحمت ست که با این
بار گناه بر روی زمین میگردیم و هلاک نمیشویم و بانواع نعم متنعم و مسرور میشویم و امیدوار نجاتیم و اگر
سبقت رحمت بر غضب باعتبار عدد مرحومان و مغضوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن رفته
هم درست میشود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب
کفار انس و جن و شک نیست که عدد ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدد انس
و جن و اهل رحمت را مخصوص با اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکه کرام را از آن بر آوردن
معنی ندارد که همه مامور بامر الٰهی اند تعالی و اهل طاعت اند لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون و هر که مامور امر الٰهی ست تعالی از اهل تکلیف ست و اهل تکلیف را باین معنی قرار دادن
که در افراد او مطیع و عاصی باشد ممنوع ست بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مسلّم ست
ظاهرا حق تعالی را بندها باشند از اجناس مختلفه ورای انس و جن که متضمن مطیع و عاصی بوده
و باندازهٔ عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده است و زیادتی عدد اهل رحمت
باندازهٔ آنها باشد و ما یعلم جنود ربک الا هو حاصل سوال دوم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال
روز خواهد بود تا آن روز تمام نشود هیچ یکی نه از انبیا علیهم الصلوة و نه از غیر ایشان به بهشت نخواهد
رفت حساب عمر قلیل دنیاوی را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مومنان را از عدالت
بعید مینماید جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی بدور السافرة ان فصل القضاء فی
ذلک الیوم فی قدر ساعة و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبة الخلق فقال کما یرزقهم فی غداة
واحدة کذالک یحاسبهم فی ساعة واحدة و فی تفسیر القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و هو اسرع
الحاسبین یحاسب الخلائق فی مقدار حلب شاة و لا یشغله حساب عن حساب و انهم طول روز قیامت
از راه عظمت و بزرگی و جاه و جلال و استغنای حضرت مالک یوم الدین ست بر در بزرگان انتظار
ناگزیر ست انتظار باندازهٔ استغنای جاه و جلال ست مانند شدت و عذاب امروز

که خاص بکفره و فسقه هست قال الله تعالی وکان یوما علی الکافرین عسیرا معتبران از انبیا علیهم الصلوة
والبرکات و اولیا و سائر اهل طاعت و تقوی دران روز ازان شدت و عذاب امین باشند لایحزنهم
الفزع الاکبر وتتلقهم الملائکة بعضی ازانها در سایهٔ عرش بوند و بعضی بر منابر نور بوند و بعضی بر کرسیها
و بعضی بر تلال مشک و بعضی در مساجد بالجمله درجها آراسته در لذت قرب ملتذ بوند و مائدها از اطعمه
جنت و ابریقها از اشربهٔ بهشت بایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی به بهشت بروند
و باز بعرصات بیایند و بعضی را آنروز بآن شدت درازی مقدار وقت نماز فرض کوتاه گردد
هر چند بر اهل طاعت نیز دران روز روا است که زمانی بیاید که هولناک گردند اما هول پیوسته
و عذاب سختی دائم نصیب اهل طغیان ست معاملهٔ ابرار جدا هست هر جا که باشند در عرصات یا در برزخ
یا در بهشت در مراتب قرب هستند هر بلائی که هست بر جان اهل عصیان ست و آنچه نوشته اند که تا آنروز
تمام نشود هیچ کس از بنی آدم نه از انبیا علیهم الصلوات والبرکات و نه از غیر ایشان بجنت نرود عجب ست
از یشان نوشته اند آنچه از ظاهر قرآن و احادیث مفهوم میشود که خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالی
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون و قوله تعالی اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا
و قاضی بیضاوی در تفسیر این کریمه مینویسد ویروی انه یفرغ من الحساب فی نصف ذلک الیوم
فیقیل اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار و احادیث درین باب بسیار ست بعضی ازان ایراد
مینماید در بدور السافره می آرد واخرج ابن المبارک والطبرانی وابن حبان عن ابن عمر عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال تجمعون یوم القیمة فیقال این فقراء هذه الامة فیقومون لهم ماذا عملتم
فیقولون ربنا ابتلینا فصبرنا و ولیت الاموال والسلطان غیرنا فیقول الله صدقتم فیدخلون الجنة
قبل الناس بزمن و یبقی شدة الحساب علی ذوی الاموال والسلطان قالوا فاین المؤمنون یومئذ
قال یوضع لهم منابر من نور تظلل علیهم بالغمام و یکون ذلک الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعة
من نهار واخرج ابن جریر عن سعید الصواف قال بلغنی ان یوم القیمة یقصر علی المؤمنین حتی یکون
کما بین العصر الی الغروب وانهم یتقلبون فی ریاض الجنة حتی یفرغ الناس من الحساب فذلک

قولہ تعالی اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا و تقدیر بہ پنجاہ ہزار سال می تواند کہ باعتبار
شدت باشد بر کافران قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالی فی یوم کان مقدارہ خمسین
الف سنۃ واستطالتہ اما لشدتہ علی الکفار ولکثرۃ ما فیہ من الحالات والمحاسبات اولانہ علی
الحقیقۃ کذلک وفی تفسیر الکواشی کان مقدارہ علی الکافر لشدتہ خمسین الف سنۃ وھو علی المؤمن
کصلوۃ مکتوبۃ وفیہ ایضا فی تفسیر قولہ تعالی فی یوم کان مقدارہ الف سنۃ مما تعدون او المعنی
یرجع امر الخلائق وتدبیرہم الیہ فی یوم القیمۃ ومقدارہ الف سنۃ فمعنی خمسین الف سنۃ علی ہذا انہ یشتد علی الکافر
حتی یکون کخمسین الف سنۃ فی الطول ویسہل علی المؤمنین کقدر صلوۃ مکتوبۃ وفی البدور
السافرۃ اخرج احمد وابو یعلی وابن حبان والبیہقی بسند حسن عن ابی سعید قال انہ سئل
رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم عن یوم کان مقدارہ خمسین الف سنۃ ما اطول ھذا
الیوم فقال والذی نفسی بیدہ انہ لیخفف عن المؤمن حتی یکون اہون من الصلوۃ المکتوبۃ
یصلیہا فی الدنیا وفی روایۃ علی المؤمنین کمقدار ما بین الظہر والعصر و بر تقدیر تسلیم گوییم کہ نسبت
بحق تعالی ہیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر ہمہ را بدوزخ فرستد ہیچ ظلم نیست کہ این
تصرف در ملک و ملک خود ست در ملک دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم ست وھو سبحانہ
مالک علی الاطلاق یتصرف فی ملکہ کیف یشاء لا یسئل عما یفعل وہم یسئلون حاصل سوال سوم
آنکہ بمقتضای حدیث نفیس جف القلم بما ہو کائن باید کہ حق تعالی مجبور تقدیر خود باشد پس کار
بتعطیل کشد و نیز کل یوم ہو فی شان و یمحو اللہ ما یشاء و یثبت بچہ معنی باشد بدانند کہ حق تعالے
در ازل تقدیر فرمودہ کہ بارادہ و اختیار خود در اوقات مختلفہ چنین و چنان خواہم کرد
بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی ہمیشہ کہ باختیار خود در کار ست و تعطیل نیست و ہیچ چیز نہ این تقدیر
ازلی کہ باختیار خواہم کرد مؤید اختیار ست نہ منافی آن و کتاب محو و اثبات لوح محفوظ ست
محو و اثبات آن نیز در ازل مقدر ست و قلم خشک شدہ و آنچہ نوشتہ اند و عندہ علم الکتاب و بنای
اعتراض بر آن نمودن خطاست در قرآن مجید و عندہ ام الکتاب ست با آنکہ گوییم کہ جف القلم

جف القلم

نسبت باست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل
وازل و ابد نزد او تعالی آنِ واحدست پس بتقدیر وخلق در یک آن واقع ست تقدم و تاخر
در انحضرت گنجایش ندارد حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
باوجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده فرموده رب زدنی تحیرا فیک
بدانند که حیرت کنایه از معرفت ست اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه پس سوال زیادتی تحیر
سوال زیادتی معرفت ست که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی
معرفت اند با آنکه گوییم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع ست و معرفت را پایان ست میتواند
که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن متصور نیست یا این دعا
برای تعلیم امت بود حاصل سوال پنجم مخدوما مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت ست میان
محب و محبوب و انخلاع تام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت
در ممکن باقی ست همانقدر حجاب مطلوب ست و انخلاع و رفع اثنینیت ممکن نیست چنانچه
شیخ عطار فرموده ؎ نمی بینی که شاه چون پیمبر ✢ نبرد او نفقر کل تو رنج کم بر
بنابران فرموده باشند یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک چه هر قدر که امکان از ممکن تا باقیست از ثنای واجب لذاته کما هو
عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف ست پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا برفع
اثنینیت ست که مستلزم وجوب ذاتی ست لاجرم ما عرفناک حق معرفتک وارد گشته با آنکه
گوییم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات سخن ست
و کلمینی یا حمیرا هنگام ورود وارد قوی ست که این وجود طاقت برداشت آن ندارد و در ان وقت
خود را با مورد دیگر میخواهد که مشغول دارد تا از ان بار ساعتی تخفیف یابد و وی که دفعه نکشد خود گوید
؎ این تکلفهای من در شعر من ✢ کلمینی یا حمیرا ی من ست
منقول ست که عبد الله اصطخری همراه سگبانان برای تماشائی بصحرا میرفت تا ساعتی

حدیث

حدیث یا لیت و لا احصی

از بار وجود آسایش یابد حاصل سوال ششم آنکه طعام بروحانیت میت روز سوم یا دهم
و گل دادن روز سوم از کجاست مخدوما طعام دادن لله تعالی بی رسم و ریا و ثواب آنرا بمیت
گزرانیدن بسیار خوب ست و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل معتمد علیه ظاهر نمیشود
و در روز سوم گل دادن در مردان بدعت ست آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم
آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت و زیاده از سه روز سوگ داشتن
مشروع نیست پس روز سوم خوشبوی بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از سوگ برآیند
حاصل سوال هفتم از شیخ زادها که بارث بجای پدر می نشینند و مردم را مرید میگیرند پرسیده بودند
مخدوما در جانشینی پدر مقتدای وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی ست که عبارت
از تحقق ست بکمالات پدر ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری ست که اخذ مال و متاع
پدر ست نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بمجرد ولادت صوری در وراثت معنوی
داخل نمودن خطر ست از پیری و مریدی رسمی کاری نمیکشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند که
کاملی بتفرس دریابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معامله خواهد شد بوراثت معنوی
خواهد رسید با وبیعت بکنانند او را جانشین خود سازد گنجایش دارد والسلام علیکم

ولادت معنوی

مکتوب دوازدهم بخواجه مومن جدلی در تحقیق فنا و عدم و وجود فنا و وجود عدم و فرق در اینها

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب کمالات انتساب خواجه محمد مومن جدلی میرساند
بمطالعه صحیفه شریفه مبتهج و مسرور گردید آنچه اندراج یافته بود که حضرت صاحبزاده کلان
بشارتی بمن نوشته اند تو نیز دران باب متوجه شده چیزی بنویس مخدوما جایی که
ایشان نوشته باشند چه احتیاج که دیگری دران امر بنویسد و یا توجه نماید کسی که بصحبت
و خدمت قطب الاقطاب قدس الله سبحانه بسره الاقدس بصدق رسیده است این قسم کم

وهمچنین امور دیگر که نوشته اند و صحت و سقم آنرا استفسار نموده در حق او چه استبعاد دارد
و شما خود از مقبولان آنحضرت هستید زیاده از ان در بارهٔ شما متوقع ست همت را بلند دارند
و اوقات را معمور بعضی چیزها که امروز زیر پرده نکشوده است امید ست که فردا پرده از روی آن
بکشاید از بسیاری قبضها دلتنگ نشوند موطن بسط و بقا بر وجه کمال در پیش ست امیدوار
باشند ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ابن عباس رضی الله عنه میفرماید لن یغلب عسر
یسرین درین ایام معرفتی در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این هر دو مسوده نموده بود
که دانستن آن طالب این راه را از ضروریات ست چون مناسبتی بمطلب شما داشته آنرا
نیز درین کتابت اندراج نمود استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود
و عبارت از ورای هستی اسم الهی ست جل سلطانه که مبدأ تعین عارف ست از پس پردها از راه
جذب و محبت بر مدرکه سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف
خود را گم کند و نیابد وجود عدم عبارت از تحقق ست با آن هستی یعنی وجودی و بقائی که بر عدم
مترتب ست و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن
وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقاست در جهت جذبه
این ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بران مترتب بود نیز دائمی نباشد و از عود بوجود بشریت
ایمن نبود تا آن ظهور کامن ست هستی سالک متواری ست و چون ظهور متواری گشت وجود
بشریت عود نمود و فنای حقیقی عبارت از استیلای هستی مطلوب ست بر عارف که عارف
اخلاق و اوصاف خود را پرتو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بلکه همه را درست بآنجناب
قدس حواله فرماید و از جمیع منتسبات تهی گردد و هیچ نسبتی با او راه نیابد وجود فنا عبارت از
بقاست که برین فنا مترتب شود و بولادت ثانیه بوجود موهوب موجود گردد این فنا و این
بقا را دوام لازم ست و از عود بوجود بشریت ایمن در صورت اول استتار سالک هست
و در صورت ثانیه انتفای او شتان ما بینهما لان المستتر قد یظهر و یعود والزائل لا یعود اول

ز مطالب نیست و ولایت بآن مربوط نه و ثانی از مطالب ست و ولایت بآن مشروط
بساست که طالب اول بر اثبات مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی انگارد و کامل داند و با
فرق نتند نگرد و این از جمله مزال اقدام سالکان ست درینجا بعنایت خداوندی جل سلطانه پیر کامل
مکمل باید که بهر دو طریق جذبه و سلوک پرورش یافته بنهایت رسیده باشد تا این بیچاره دست
و پا گم کرده را ازین ورطه برآرد و دلالت بنقصان او نماید و بفنای حقیقی رهنمونی فرماید اگر گویند
هرگاه ظهور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چرا یکی را دوام باشد و دیگر را نه و یکی از انتسابات
از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگری نه گوییم در صورت اولی که تعبیر از آن بعدم مینمایند
طالب هنوز واصل مطلوب نگشته است و چون جذبه او بسلوک ختم نگشته است و از مقام قلب ترقی
ننموده بمقلب قلب نپیوسته است حجب درمیان دارد لیکن از راه جذبه و محبت بطریق اندراج
النهایة فی البدایة پرتو از مطلوب از پس پرده‌ها بر باطنش می تابد و او را از خودی میربایند و چون حجب
درمیان ست دوام نمی پذیرد و از عود بوجود بشریت ایمن نیست و ظهور در پرده می آید و نیز حجب
ظاهر ظلی از ظلال مطلوب ست و انموذجی از انموذجات او نه نفس مطلوب و ظل و انموذج را آن قدر
قوت نیست که اوصاف و منتسبات سالک را تواند سلب نمود و بفنای حقیقی تواند رسانید لاجرم
سالک از اوصاف و منتسبات خود درین هنگام نمی برآید و بفنای حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه مربوط
بمجموع جذب و سلوک ست و بجذبه فقط اسم ولایت بروی صادق نمی آید و در صورت ثانیه عارف
از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته است و معامله جذبه و سلوک را بانجام رسانیده مطلوب را
بی پرده در آغوش کشیده است لاجرم ظهور در حق او دائم ست و از عود مذکور ایمن چه پرده درمیان
نمانده است تا محجوبیت متصور گردد و چون وجود و کمالاتی که بممکن انتساب دارد ظلال وجود و کمالات
مطلوب ست که هنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فهمیده و خیانت در امانت نموده
دعوی شرکی پیدا کرده بود و در وقت طلوع اصل ظل را غیر از محویت و تلاشی و لحوق باصل چاره
نیست عارف نیز درین هنگام ظلال را باصل حواله نموده و از همه منتسبات خالی گشته رخت

بصحرای عدم کشیده و بفنای حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بران مترتب شود اسم
ولایت را بر خود درست خواهد کرد و این دید عاریت سپردن باصل از تجلی صفات ست و کمال
آن مربوط بتجلی ذات ست چه تمامی هر مقام منوط ست بگذشتن ازان مقام

مکتوب سیزدهم بحافظ محمد شریف در عظمت مطلوب و بزرگی اسم مبارک الله

حضرت حق سبحانه باعلای مرتبهٔ کمال برساند شفقت آثارا مطلوب حقیقی چونکه ورای اوهام
و افهام ست و ورای تفکر و تعقل معرفت دران حریم اقدس نکارت ست و علم جهل چون او
جلوه فرماید مشتاق بیچاره رو بعدم آرد ع گیرم که بغمزه ها یار خرامد کو حوصله و طاقت
دیدار که دارد ✤ پس طالب او غیر ازانکه خود را بهجر قرار دهد و به یاس آرام گیرد چاره ندارد ع
عاشقانرا نصیب از معشوق   جز خرابی و جانگدازی نیست   و اگر بعد وجد موهوب بعلم
و شعورش باز آرند مطلوب را باندازهٔ استعداد و یافت خود خواهد دریافت و بیرون از حوصله
و طاقت نخواهد شناخت که مقید هر چند بزعم خود از همه قیود وا رهد مطلق حقیقی نگردد و پس نایافت
همه وقت دامن گیر آمده و نا امیدی نقد وقت ع همه صبح وصل هر یاران من و شام نا امیدی ها
که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد ✤ عاشق دردمند را آرام نیست و هیچ گونه قراری ندارد
و از آتش دوری همواره سینه سوزان هست و از سوگ مهجوری پیوسته جگر دوزان همگاه سرور
حبیبان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بدوام حزن و تواصل فکر موصوف بوده از دیگران
چه گوید و آرام بظلال و اعتبارات نه آرام با او ست محب ذات را تا آن خبر رسد فقیر و نام سامی
آنحضرت که لفظ مبارک الله ست گویا اشعار بعدم دریافت اسمای خود دارد و لام معرفت
چون با لام اله رسیده دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان لام اله باقی مانده تا آنکه [illegible]
ضمن ایمائی بآنست که چون معرفت بآنحضرت منتهی گردد و در فانی مستهلک شود و چه معرفت
هیچ نماند بلکه کمی و زیادتی و چون معرفت رفته عارف نیز بعدم پیوست چه علم را با عالم اتحاد ست

از بزرگی این اسم مبارک ست که فحول علما دران متحیر رفته اند و بکنه آن پی نبرده بسمای آن چگونه پی برند مصرع چو نام این ست نام آور چه باشد * جمعی گویند که این اسم سریانی ست و جمعی دیگر برآنکه اسم عربی ست و بر تقدیر عربی بودن بعضی برآنند که جامد ست و بعضی بر آنند که مشتق ست و اگر مشتق ست بتحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن از اله بفتح لام ست بمعنی عبد یا از اله بکسر لام بمعنی تحیر یا از الهت الی فلان ای سکنت الیه یا از اله اذا فزع من امر نزل علیه یا از اله الفصیل اذا ولع بامه یا از وله اذا تحیر وتخبط مشتق ست و جمعی گویند اصل او لاه مصدر لاه یلیه لیها اذا احتجب وارتفع بعضی برانند که علم ذات ست و بعضی بر آنکه صفت ست در اصل بر ذات تعالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه الثریا بالجمله بزرگی و عدم یافتن دلیل بزرگی و عدم یافت مسمای اوست ه الله چه لفظ یا چه نام ست که ورد زبان خاص و عام ست

مکتوب چهاردهم در ذکر بعضی نصایح که طالب این راه را لابد ست و بیان برخی از حالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر صحیفه شریفه که بمصحوب اخوی مولانا محمد حنیف فرستاده بودند و این مخمول زاویه خمول را یاد آوری نموده مطالعه آن فرحت فراوان رسانید چون مبنی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی همتا بود فرحت بر فرحت افزود چه نعمتی ست که حق سبحانه در بیت طلب آوران که آخر الزمان ست سودای جناب قدس خویش در سینه پیدا آرد و آتش محبت خود در سرا پیغیرو زد و شعله این آتش سرا فراز سازد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و ممنون این عطیه باید بود و کمر همت را چست بر بسته هل من مزید گویان آرد پای این دارو را جویان باید شد و چشم انتظار بران باید داشت که سودای مذکور بسر حد جنون برسد و از ماسوای مطلوب بیگانه سازد و از کشاکش لاطائل وارهاند و نائره محبت مشارکة انانیت

که از علو و سرکشی اماره برپاست پاک بسوزد تا بانوار کمال لایزال انارت و اضاءت پیدا آید
لئن شکرتم لازیدنکم سعادت آثارا چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهم رسیده است باید که در
رعایت شرائط و آداب این طریق عالی مهما امکن بکوشند و اتباع سنت و اجتناب از بدعت
لازم گیرند که مدار این راه بران ست و بفتوای علمای متدین در اقوال و افعال و اخلاق
زندگانی نمایند و سیر صالحین را شعار خود سازند و فقرا را دوست دارند و در خفتن و خوردن
و سخن کردن حد اعتدالی را رعایت کنند و سحرخیزی را مهما امکن از دست ندهند و نماز و استغفار
و گریه و زاری آنوقت را مغتنم شمرند و بصحبت صلحا راغب باشند دین المرء دین خلیله شنیده باشند
و بدانند که طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نیست ترک حقیقی اگر میسر نشود ترک حکمی لابد است
تا امید نجات صورت بندد ترک حکمی عبارت ازان ست که در اموال نامیه و انعام سائمه
و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین ست بنیت بمصارف آن بدهد
و صله رحم و حق جار و سائل و مستقرض وغیره را رعایت کنند و مال را بیجا صرف نکنند و اسراف
دران ننمایند و آنرا وسیله لهو و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکاثر نکنند چون چنین شود مال از مضرت
برآید و دنیا با آخرت جمع شود بلکه دنیا نماند و نیز بدانند که نماز ستون دین ست اگر آنرا برپا کرد دین را
برپا داشت و اگر هدم کرد دین را هدم کرد پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب
آن که در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نماید و کوشش کند که تحریمه اولی برسد و در صف
اول جا یابد و بترک یکی ازین امور ماتم وار و مصلی کامل در وقت ادای آن گویا از دنیا که از
دولت قربت قلیل النصیب ست و اگر نصیبی دارد قرب ظلی دارد می برآید و بآخرت که موطن
قرب اصلی ست می پیوندد و دولتی که بآن نشأ مربوط ست مناسبت آن فرا میگیرد و متعطشان
بوادی حیرت و فراق و درین نشأ از سرچشمه زلال نماز مانوس و سیراب اند و متولهان بیدای کبریائی
و جلال امروز در سراپرده محفل عروسی او مدهوش بوی وصال رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم فرموده است اذا قام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان وکشف الحجب بینه وبین ربه

و استقبلت الحور العین بالم تمیخط و تا رسیدن بصحبت شیخ کامل و مکمل طریق اوقات را بتلاوت
و وظائف طاعات و اوراد که از کتب معتبره و احادیث ثابت شده است بسر برند بعضی
ازین قسم وظائف و اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد حنیف ظاهرا داشته باشند
و اکثر اوقات را بتکرار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله معمور دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر
عدد معین را از کلمهٔ مبارک ورد سازند نیز گنجایش دارد و بطهارت و غیر طهارت میگفته باشند
و صحبت این اکابر را سرمایهٔ سعادت دانند مدار کار بر آن تصور نمایند ع ما دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر الصالحین آمین *

مکتوب پانزدهم بمیر ضیاء الدین حسین در آنکه اعظم حجب این راه نفس طالب است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انت الغامة علی شمسک بزرگترین حجب میان طالب
و مطلوب نفس طالب است و اشتغال او بتدبیر مرادات او مصرع ع در تو یک آید ز در بلیست
دع نفسک و تعال مصرع ع با یار نشین و با خود منشین * والسلام اولاً و آخراً

مکتوب شانزدهم بمیر معصوم در معنی الصوفی کائن بائن

سلام علیکم قل الله ثم ذرهم طالب حق جل و علا تا از محبت ماسوای او تعالی بلکه از دید و دانش آن منقطع نشود
الصوفی کائن بائن بهمین اعتبار گفته اند که صوفی از روی صورت و ظاهر هر چند با خلق ست لیکن
از راه باطن و معنی از همه گسسته و وارسته است با همه آمیخته باش و آویخته مباش والسلام و الاکرام

مکتوب هفدهم بجناب ارشادپناه میر محمد نعمان قدس سره در بیان قصور اعمال و تهمت داشتن نیات با بیان بعضی اذواق و واردات مخصوصهٔ خود

بخدام سیدی سندی ازین عاصی مهجور سلام وتحیت در معرض قبول آرند از بی توفیقی وبیحاصلی
خود چه وانماید کاریکه شایستهٔ قبول پروردگار بود در حق این گناهگار عنقای روزگارست
وعملی که سزاوار نظر کردگار باشد صدور آن ازین مغرور دور از کار حاصل کار او خودکامی وهوس
روائیست وبرهم روزگاری او خودستائی وظاهرآرائی طاعت او طاعت هواست وعبادت
او سمعه وریاست کلام او بی غرض نفسانی نیست وسکوت او بیوسوسهٔ شیطانی نه استغنای
او طمع آمیزست وانزوای او کبرانگیز همتش استیفای تنعمات ولذاتست وهمتش تفوق
بر اقران واتباع شهوات اگر استغفار بر زبان دارد چندین گناه در دلش مذکورست واگر
چشم سر از محارم فروبسته است نامحرم بسیار چشم سر منظورست اگر بذکر ورد اشتغال دارد
صاحب الورد ملعون را موردست اگر بی اوراد واذکارست تارک الورد ملعون را مصداق بالجمله
طالب دنیاست وتارک عقبی معاملهٔ او بصاحب خویش معاملهٔ مخادع ومستهزیست ع
کس نکند با کس بیگانگان * آنچه تو با حضرت حق میکنی * بظاهر مدعی محبتست وبحقیقت
معاملهٔ او معاملهٔ کافر فرنگست خیال باید نمود که این نوع دعوی را چه جزا بود واین قسم معامله را
چه مکافات عصاة دیگر را با اینچنین سیاهکار نسبتی نیست وکذب در معاملت را با سایر معاصی
کدام مساوات ع میخوارهٔ وخودپرست فاسق بودن * در کوی خرابات موافق بودن *
بکام وهوای نفس عاشق بودن * به زانکه بخرقه در منافق بودن * مقصود از تصدیع واملال
التماس آنست که چون اعزهٔ احبهٔ این شرمنده کار را از روی کمال حسن ظن باوضاع صلاح
یقین کرده اند وعنوانی بهبودی قرار داده الحال بعد از ملاحظهٔ این سطور چون از حقیقت کساد این
مغرور اطلاع بواقعی یابند خیال سابق را که در بارهٔ این آواره داشتند از سر نهند واو را
بعنوان مسطور تصور فرمایند واز آشنائی او هراسان باشند مصراع صد حله بگریزید ای اهل جهان آن
همچون ستر حال خویش از کسانیکه در گمان کمال او بینند داخل خیانت بود بنابران حقیقت خود را
کما ینبغی وانمود تا دوستان آگاه باشند وساده دلان چند را آگاه سازند تا از مجرد شنیدن نام

یکی از جا نروند و مردم را از جا ببرند ؎ شیرین مثل ست گشته مشهور ✤ آواز دهل خوش ست از دور ✤ الا کسیکه معامله او باین سرحد باشد ویرا سر و برگ قلم گرفتن و سخن پردازی کردن کجاست ؎

گر عاقلی از حدیث خود کم سخنی | قفلی ز بگفتگوی محکم سخنی | ماتم زده چند فراهم سخنی
بر گفته بلکه بیهوده ماتم سخنی

والسلام علیکم و علی من لدیکم

فصل بالخیر

بعد از تحریر نیاز نامه بخاطر رسید که چون از حقیقت کسا د خود نوشتی اگر لختی از نعمت حق جل و علا که درباره خود مشاهده کرده درین رقیمه اندراج نمائی مبادا داخل کفران بود و بنا بران بموجب و اما بنعمة ربک فحدث شمه از ان نیز اظهار مینماید مخدوما با انهمه خرابی و تباهکاری اینقدر رسیده اند که از پیشگاه در طینت این خاک راه معنی تعبیه کرده اند و انی و دیعت نهاده که آن معنی منظور نظر خاص اوست تعالی و عنایت خفی درباره آن واقع ست زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و بتفصیل نمیتواند پرداخت که متکلم و مستمع را تاب تکلم و هوش استماع آن نیست از انست که در زمان سابق پیش از ظهور این معنی جذبه و کشش معنوی و عشق و محبت بکیفی در خود مییافت طبیعت او از خلق گریزان بود و بخلوت و صحرا راغب می با خود میگفت ؎ به تنهائی چنین با دلم چیست ✤ وزین تنها نشستن حاصلم چیست و آن محبت را هیچ متعلق سر نمیکشید و نمیدانست که این عشق کدام کوست و انهمه کشش بکدام سوست

؎ سینه بچشم خود غباری | در دیده نهفته خار خاری | آگه نه که گرد دامن کیست
وان غنچه ز خار گلشن کیست | در جیب گلش که این خسک ریخت | در چشم دلش که این نمک ریخت
آتش که بسقف خانه در زد | وین فتنه که دامن که سر زد | این وسوسه چیست در شکیبش
بادی که میدهد فریبش | سوزیست ز عشق در سر او | تیغیست نهان بگوهر او
از جنبش غمزهای خونی | دارد نگرانی درونی | جانی ببر خیال میداشت
چشمی بره شمال میداشت | سرمست نظاره سو بسو بود | در رقص نشاط سو بسو بود
[illegible] آرزو بانه | هم گوش کشش بر آواز | گر تا فلک [illegible]
آواز بردن دهد درائی | و تا مدتها مغلوب این حالت بود و آرزو میکرد این حقیقت [illegible]

حسن و جمال بران حریم متعال کراسنے دارد و ہمچنین ہر کمال و جمال ازان بارگاہ در راہ است
ہر جا کمالی نمایان ست اثر کمال او یافت و ہر طرف کہ حسن و جمال متصور ست انموذج حسن و
جمال او دید بیقین دانست کہ محبوبے را او شایان ست و مطلوبی را ہم او سزاوار ست از ہمہ
روی بتافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر ہمت را بخدمت او چست بربست دید
کہ عنان تابی آنجا راہی نمی کشاید و این خدمت شایان آن حریم مقدس نیست و ہیچ کوشش
وسعی را بی فضل او بار نیست سابقۂ عنایت می باید پس کشش او در کار ست و دیگر ہیچ از ہمہ درما
و معاملہ را باو گذاشت خوش گفتہ ؎ مرا گر توسنِ دل نیست در راہ کمندِ زلف او ہم نیست کوتاہ
عنایت ازلی او در رسید و بالطاف خود این دورہ ازکار را بنواخت و بسابقۂ فضل و کرم
این خاک افتادہ را در حوالی حریم قدس خود جا داد بہذا ان معنی مضمر و آن مستور دران بارگاہ
پرتو بروز و ظہور دارد و بصد آب و تاب در صحن گلزار امید در رقص و نشاط جاوید ست قدمی
با ناز بر میدارد و قدمی با نیاز می نہد و با کمال خرمی و فرخندگی ہم آغوش بوی وصال ست
و با وجود بندگی سرمست بادۂ لایزال و باین ترانہ مترنم ست ؎ ہم از در باز گرد ای باد نوروز
کہ من بوی گلِ خود دارم امروز مدہ پیش شب از مہ بادم اکنون کہ من با مہوشِ خود شادم اکنون
گر اول میربود از گریہ آبم کنون خوش می برد بادہ خوابم واگر بر خود نیز عاشقی نماید می سزد
کہ نواختۂ محبوبست واگر شیفتۂ حسن خویشتن بود نیز برمحل ست کہ منظور و مطلوب ست ای عزیزان
معبر را کہ با بوی معنبر ست با این بدن چرکین چہ نسبت و آن معنی علوی را با این پیکر سفلی واپس ماندہ
آوارۂ بیچارہ کہ از یار جدا ماندہ و گرفتار دیار اعدا گشتہ کدام مساوات این پیکر عنصری ست
کہ در بادیۂ حیرت و حسرت سراسیمہ و سرگشتہ با دل پریشان و موی آویزان با دد و درسے از
شش طرف بر روی طپانچہ زنان و گرد حجاب حواس خمس را فرو گیران ؎
ہم باد زدہ طپانچہ بر روی ہم خاک فشردہ پنجہ در موی از کار و از کار فرو ماندہ و از
شوق و سرگرمی دست افشاندہ مخذول زاویۂ بیحلاوتی و افسردگی گشتہ عنان ہمتش از دست رفتہ

ودیگر خدمتش فرو شکسته از غایت حیرانی بچیزی جمع نمی تواند شد واز بس سراسیمگی از کس دریوزه نمی تواند نمود هرچند آن معنی از آن این نبود لیکن آنرا دلبری برگیرند لاجرم بمراحل ازین دور گیرند وبعد المشرقین میان این وآن او فتاد شعر
از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا وجستجوی تو گرفت
اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت
آن بر تخت مرصع انس نشسته واین پیکر در خاک تیره فرو هشته آن از هم آغوشی مراد شاد وفرخنده این از حیرت سینهٔ حسرت بر خود کنده این با چندانی نزاری ونیاز وآن با صد استغنا وناز این بهزار آرزو وافغان باز جویان وآن از کمال بی نیازی با خود راز گویان این پیکر سفلی

با آن معنی علوی گوید شعر

من بی تو ز خون دیده گلنار
تو رفته بنطع گل خرامان
من بی تو چو رشته تاب در تاب
تو عاشق خود بحسن بازی

من بی تو بخاک ره مژه باز
تو خنده زنان بصحن گلزار
من بی تو بخاک غصه پامال
تو رشته گسل چو در نایاب
من بی تو گرفته ترک هستی

تو خواب گزین به بستر ناز
من بی تو بخون کشیده دامان
تو رقص کنان ببانگ خلخال
من بی تو بسوز دل گدازی
تو کرده بخویش ناز مستی

تنبیه ای عزیز اول کتابت را با آخران کسی متدافع نفهمد وبظاهر تناقض نه انگارد زیرا که هرچه منسوب بممکن ست ازین روی که ممکن ممکن ست قابل رد وطعن ست شایان آنحضرت چگونه بود ومعاملهٔ فضل جدا است این قسم دور از کار را اگر بنوازند کمال بنده نوازی اوست وبنده فی نفسه وعمل او همان ست که مسطور شده است عنایت وکرم او بکردار این کس وابسته نیست با آنکه گویم آنچه در ما سبق ذکر یافت وارد بیست از واردات چون این وارد غالب آید جمیع اعمال وطاعات خود را قابل لعن وطعن انگارد ودر نفس الامر هرچه باشد وآنچه در آخر کتابت مسطور ست نیز واردی ست ویک وارد را با وارد دیگر هیچ تدافع وتناقض نیست اول مغلوب آن وارد بود بعد از ان مغلوب این وارد گردید موافق [illegible] بزرگی گفته است که کاتب شمال من همیشه در کار است وکاتب یمین حسنه نمی یابد تا بر ورق کاغذ ثبت نماید این کارخانه در وید عارف ست ولبس واین

دید را منشائی ست و معاملات بآن وابسته است که شمهٔ ازان ظاهر ادر ذکر آمد تا صمد مستعجل ست بتفصیل آن نمیتواند پرداخت و موافق دید آخر همان بزرگ در جای دیگر میفرماید که کاتب شمال خود را نمی یابم و شمال حکم یمین پیدا کرده است بحکم کلتا یدیه سبحانه یمین زیراکه شمال از مقتضیات عدم بوده و چون عدم بعین و اثر از عارف زائل شود و شمال در حق او نماند و بموجب تخلق باخلاق الله شمال حکم یمین گیرد و آنچه گفتم که این دید را منشائیست و معامله بآن وابسته ست باید دانست که هرچه بآنجناب مقدس منسوب ست همه خیر و کمال ست خیر و کمال را آینه باید تا ظهور خیریت آن بآن شود و آینه نمی باشد الا در مقابل شی و مقابل خیر و کمال شر و نقص ست از بضدها تتبین الاشیاء و ظاهر ست که مرآت هرچند در مرائیت خود کامله بود ظهور صورت منعکسه دران اتم باشد پس هرچند دید شریت عارف بیشتر بود ظهور خیریت در وی زیاده تر باشد زیراکه ممکن فی نفسه منشای هر شر و نقص ست چه ذات او عدم ست ما اصابک من حسنةٍ فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ظهور خیریت را دید شریت کافی ست من تواضع لله رفعه الله بالجمله هر خیر و کمال و هر حسن و جمال که در صفحهٔ کائنات هویداست همه مستفاد و مستعار از مرتبهٔ وجوب ست ذات ممکن عدم ست که هیچ نیست از هیچ غیر از هیچ چه آید

شعر

از تست طلسم این خزانه | من هیچ نیم درین میانه | از شیشهٔ تست این می ناب
من خاک بلب در آتش و آب | هم گنج ز تست هم تو گنجور | من دست تهی فشاندم از دور
معنی تو دهی چنین شگرفم | من جلد کتاب صوت و حرفم | من ذرهٔ خاک آستانم
تو میطلبی بر آستانم | از موجهٔ فیض تست این جوش | من مهر بلب نهاده خاموش
از جوش و خروش خود چه گویم | این باده تو ئی و من سبویم

ولیکن هذا آخر المکتوب ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی رسوله محمد دائما و سرمدا و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین آمین حاجی الحرمین شیخ حسین بخدمت میر سید امید

که از توجهات بهره ور باشند ؎ اینده‌ام که تراست باده در جوش　از خشک لبان مکن فراموش
همچنین یاران دیگر ما نیز باید که از صحبت سیراب و متمتع باشند پژمردگی نصیب اعدا باد ؎
از گرمی مجلس ست بس دور　تو ساقی و اهل بزم مخمور　والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هژدهم بمولانا محمد صدیق پشوری در جواب عرایض وی که مشتمل بر احوال و قایع بود

بسم الله الرحمن الرحیم

به نستعین الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دو مکتوب مرغوب عقب یکدیگر رسیده خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه وعلی آله افضل الصلوات واکمل التحیات رحمت و بشارت ست و پرسیدن سبب خوف عین تسلیه و نوید تسلیه لسانی فرمایند یا نه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نوشته بودند که این خوف و اندیشه و حزن بنهجی استیلا یافته است که قوت و همت را بالکل سلب نموده بغیر از ادای فرائض و سنن بعبادات دیگر نمی تواند پرداخت خوف خاتمه و اندیشهٔ اخروی باید که در توفیق طاعات بیفزاید و سبب ازدیاد نوافل اعمال گردد موجب انتقاص آن خوف شود هر چند نفس این خوف و اندیشه از عبادت ست و مانع غفلت و معاصی می آرند که عطار شبلی رحمه الله سبحانه چهل سال بگریست و جانب آسمان ننگریست سبب گریهٔ او پرسیدند فرمود که از ترس گور و هیبت قیامت آنگاه سبب نانگریستن بجانب آسمان پرسیدند فرمود که شرم گناه و گناه بسیار کرده ام و در مجلسها بس خندیده ام و قهقهه نموده از شرم آن چشم بالا نمیکنم منقول ست که فتح موصلی شش سال بگریست گوشت و پوست از رخسارهٔ مبارکش بریزید آنگاه بعد از نقل او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید اما آنزمان که مرا بالا بردند فرمان آمد که بالاتر آرید چون زیر عرش بردند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب آمد که ای فتح چیست که چندین بگریستی مرا غفار نگر ندانستی سر بسجده نهاده گفتم الٰهی ترا غفار میدانستم اما از ترس گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که در آن تنگنای لحد

حال من چگونه خواهد بود فرمان آمد که چون می ترسی بآن گریه ترا آمرزیدم این گریه وانخوف
که نصیب شماست از نعم هنیه است میمون و مبارک ست ترقی بخش منور باطن شکر خداوندی
جل سلطانه بجا آرند و از استیلای آن دلتنگ نشوند و در حدیث آمده است که دو خوف
در آدمی جمع نشود خوف در دنیا و خوف در عقبی یعنی خوف آخرت که در دنیا نصیب شود خوف
آخرت بر باید این دیوانگیها و شورشها و صیحها و گریه شوقها که نصیب وقت شماست و هیجا است
از شما سر میزند مردم آرزو دارند که لمحهٔ اینقسم وقت روی دهد و از قوت جذب شوق و جنون غالب
آید و ساعتی ظاهر و باطن را از ماسوی بیگانه سازد و واله اند امثال ما سنگدلان و تنگ چشمان
از نعمتی براحل اند مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها * نوشته بودند که روزی نشسته بودم که جوشی
از نهاد اینکس برخاست و نزدیک شد که صیحهای پر درد از نهاد او بر آید بتکلیف تمام خود را
از صیحه نگاهداشت ازین سبب درد سینه و درد پهلو برخاسته است شکر کنند که در ینطور جوش و شورش
جان بسلامت ماند بسیاری از صوفیه در ینطور وقت قالب را از جان تهی کرده اند می آرند که ابراهیم
خواص قدس سره روزی بر جمعی بگذشت که بذکر الهی جل سلطانه اشتغال داشتند از ذکر آن جماعه
در ابراهیم چنان ذوق اثر کرد که در رقص شد هفت شبانه روز بدین منوال بود و چون بهوش آمد تجدید
وضو نمود و دو دوگانه بجا آورد و سر بسجده نهاد سه بار یا الله یا الله یا الله گفت و سپری کرد و جان بداد
ع عاشق بهوای دوست بیهوش بود * و از یاد محب خویش مدهوش بود * نوشته بودند که در
کتابت تو مندرج بود که اصل کار محبت ست محبت کجا رسند الخ از نعمتی بسیار متألم ست
و در غم و اندوه بنوعی فرو رفته است که سر بر نمی تواند برداشت مخدوما عجب ست که نوشته اند شما
که در محبت متفرد ید اینکلمه نوشته باشم هر چند تأمل میکنم بخاطر نمی آید که این کلمه نوشته باشم لیکن چون
نوشته اید البته خواهد بود تا چه طور از قلم بر آمده است و کدام معنی مراد ست بهر حال سبب تألم
شما گردیده است مصرع بلای دردمندان از در و دیوار می آید * هیچ بخاطر
نمی آرند محبت شما بدیهی ست جای سخن ندارد والسلام علیکم

مکتوب نوزدہم بحافظ عبدالرشید در بیان مکاشفۂ حضرت مجدد الف ثانی پیر دستگیر خود رضی اللہ تعالی عنہ

بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ در اخبار نبوی علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ آمدہ است که چون شخصی بمیرد و بروی حقی از حقوق عباد مثل دین وغیر آن باشد روح او را بالای آسمان نمی برند و از ترقی ممنوع میگردد تا زمانی که از جانب آن میت ادای حقوق نشود و چون حقوق ادا شد ازین حبس خلاصی یافت حضرت ایشان را رضی اللہ تعالی عنہ در بعضی بسیار متفکر میبودند آخر کار بفضل پروردگار جل شانہ بر آنحضرت چنان منکشف ساختند که این حکم مخصوص بشخصی ست که روح او را دین از دنیا ترقی واقع نشده است اما اگر بکرم الٰهی جل شانہ در دار دنیا باوجود این تعلقات روح او را ترقی شده است بعد موت نیز او را ترقی شود بمشیۃ سبحانہ بخلاف شخصی که درین دار محبوس و در قفس بود ترقی وی بعد وفات موقوفست بر خلاصی وی ازین تعلقات والسلام

مکتوب بستم بحاجی محمد جان در اشارۂ بعضی اسرار مضغۂ قلبیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مضغۂ قلبیہ چون از اجزای عشرہ ترکیب یافتہ ہیأت اجمالی پیدا کنند بعد تزکیۃ کل منہا وتصفیتہا وحصول کمالاتہا المتوقعۃ فیہا قابلیت ظہور اصل بی شائبہ ظلیت پیدا میکنند هر چند ظاهر در مرآت شبح ومثال شی است نہ عین آن شی چنانچه در حقیقت جامعۂ قلبیہ که ظهور وی ظلی ست اما این معاملہ خارج از نظر عقل ست ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بہرزہ نیست ؎ هم قصۂ غریب وحدیث عجیب هست ٭ اطلاق لفظ ظهور درینمو طن از تنگی میدان عبارت ست والا فلا ظهور ثمہ فافہم ہذا المعرفۃ الشریفۃ فانہا مما خص اللہ سبحانہ بہا بعض خواص اولیائہ تفصیل این معرفت کما ینبغی از مکتوبیکه باسم مولانا محمد صدیق ست در مکتوبات جلد ثالث حضرت مجدد الف ثانی

طلب باید نمود این کمالی کہ مذکور شدہ البتہ بمقام قاب قوسین ست ہنوز معاملۂ اوادنی در پیش ست از ہمہ مقام دم نمیتوان زد و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی ع قلم اینجا رسید و سر بشکست

الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ کما یحب و یرضی والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا وعلی آلہ وصحبہ وعلی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین وعلی کل واصحاب کل وعلی الملائکۃ المقربین کما ینبغی لعلو شانہم و یحق سے

مکتوب بست و نہم بشیخ محمد جان اکبرآبادی در ذکر خواص محبت

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقیات دہاد بجادۂ سنت سنیہ مستقیم و مستدیم داراد صحیفۂ گرامی بتعاقب یکدیگر رسیدہ مسرت بر مسرت بخشید الحمد للہ سبحانہ کہ تعلقات اندوار یاد فقرا فارغ نمیند محب این طایفہ با این طائفہ است عزیزی گفتہ است خداوندا مرا از ہر قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان کہ قوم دیگر را طاقت ندارم حق سبحانہ محبت کامل با این طائفہ علیہ کرامت فرماید تا از فیوض و برکات شان بہرہ تام بخشد و از اسرار و معانی خفیۂ ایشان سیراب و شاداب گرداند رابطۂ محبت ست کہ محب را ہموارہ با محبوب میدارد و بصفات کاملۂ او موصوف میسازد و طالب را برنگ مطلوب می برآرد و جوش عشق ست کہ سالک را از وجود بشریت سبکبار میکند و از تنگنای انانیت میرہاند و او را از خود میرباید و بی وی در حریم قدس جا میدہد و بمنازل قرب میرساند بلی از پیشگاہ چنین آمدہ است محبت ست کہ سبب وجود گشتہ و سلسلۂ ایجاد را جنبانیدہ و حب ست کہ باعث ظہور و اظہار گردیدہ و گنج مکنون را از عرصۂ بروز آوردہ اول چیزی کہ قبول تعین کردہ حب ست کہ حقیقت سرور کائنات ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام باین حب وحبیب رب العالمین شدہ و سائر کائنات از اقتضای حب و جوش محبت بوجود و ظہور آمدہ است سے گر عشق نبودی و غم عشق نبودی * چندین سخن نغز کہ گفتی کہ شنیدی * والسلام توقع کہ این درویش را از کار را گاہی بدعائی یاد فرمایند

مکتوب بست و دوم بمولانا محمد حنیف در تحریص بر احیای سنت و اماتت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین علیه السلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال یاران او بود

بسم الله الرحمن الرحیم

حامدا و مصلیا علی رسوله الکریم اما بعد فجازی الاموره مشکوره المسئول من الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة والسنة السنیة المصطفویة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة مخدوما هنگام قرب قیامت ست و وقت تراکم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرو رفته و میرود جوانمردی باید که درینطور زمان احیای سنتی فرماید و اماتت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی راه رست یافتن بسی محال ست و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقه صوفیه و وصول محبت ذاتیه بی اتباع حبیب رب العالمین صورت ندارد کریمهٔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله شاهد صدق ست درین باب سعادت خود دران باید دید که در امری از امور نسبت با آن سرور دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در عادات و چه در عبادات و چه در معاملات در عالم مجاز شخصی که بمحبوب کسی تشبه میکند در نظر محب چه بلای محبوب و زیبا می در آید مرغوب و رعنا مینماید و همچنین دوستداران محبوب نزد محب محبوب و عزیز اند و مبغضان مبغوض و مغضوب پس کمالات صوری و معنوی مربوط بمحبت اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و متزن بمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات اولیا و معادات اعدا آمده چه اینمعنی ناشی از صرف محبت ست چه در دوستی دوستداران دوست و دشمنی دشمنان او این کس بی اختیار ست و درین باب جنون دارد لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون و هر که چنین نبود از محبت بی نصیب ست ع تولی بی تبری نیست ممکن را اینجا بایکار فرمود نه در صحابه کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله

تعالی وجہ بی تبری از اعدا بر صحابہ ضرورت ندارد غلط فہمیدہ اند چہ تبری از اعدا شرط موالات ست نہ تبری از احباب چہ حضرت حق سبحانہ اصحاب کرام را رحماء بینہم فرمودہ است و رحما جمع رحیم ست کہ از صیغ مبالغہ ست پس باید کہ این بزرگواران بکمال مہربانی بایکدیگر موصوف باشند و چون صفت مشبہ دلالت بر استمرار دارد باید کہ این صفت کمال مہربانی درمیان این بزرگواران بر دوام و استمرار بود و بغض و کینہ و حسد و عداوت کہ منافی رحم ست بر سبیل دوام از ایشان باہمدیگر مفقود باشد و در حدیث آمدہ است ارحم امتی بامتی ابوبکر کسی کہ ارحم بود از و کینہ و عداوت نسبت بامت چگونہ متصور بود و بر سر اصل سخن رویم کہ مؤید آنست کہ مذکور شد کہ موالات اولیا و معادات اعدا افضل طاعات ست آنچہ در اخبار آمدہ است ان اللہ تعالی قال لموسی علیہ السلام ہل عملت لی عملا قط قال الٰہی صلیت لک وصمت وتصدقت وذکرت فقال اللہ عز وجل اما الصلاۃ فلک برہان والصوم جنۃ والصدقۃ ظل والذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الٰہی دلنی علی العمل الذی ہو لک قال یا موسی ہل والیت لی ولیا او عادیت لی عدوا فعلم انہ الحب فی اللہ والبغض فی اللہ در کتابی کہ ملا تیمور آوردہ سخنی بود کہ شبی برخاستہ بود و بعد از شکر وضو دست برداشت لعجز تمام دعا کردہ در یوزہ نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عزیز نمود آنی نگذشتہ بود کہ نسبتی ظاہر شد کذا و کذا قریب یکنیم گھڑی در طغیان بود بعد از ان کم کم فرو شد شکر خداوند جل سلطانہ بجا آورد کہ بمجرد دعا کردن اثری از اجابت مفہوم شد و نسبتی خاص ظہور نمود لیکن عجب ست کہ با نسبت پیر دستگیر نسبت عزیز دیگر ہم آرزو کردید با آنکہ مقرر ست کہ اگر از جای دیگر نسبتی برسد آنرا راجع بہ پیر باید داشت و قبلہ توجہ را منتشر نباید ساخت ما را کہ ارشاد نسبت کہ نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ کہ با آنحضرت رسیدہ است لیکن بی تقدیم ہر دو نسبت حضرت ایشان ما را شد و نیز نوشتہ بودند کہ یاران و خویشان تکلیف خانہای خود کردند آن حلاوت و التذاذ نماند در حضور ہم شما اظہار انجمنی میکردید و می پرسیدید کہ درین باب چہ باید کرد نمودند اجابت دعوت خود سنت ست باتیان سنت فتور در حلاوت چگونہ رود لیکن آنرا شرائط ست

که در کتب شرعیه مبین ست مثل آنکه طعام بریا و سمعه نبود و از وجه حلال باشد و در مجلس لهو و لعب نبود و
دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت
واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبود امید ست که در نسبت باطن فتور نیارد و در روایت
آمده است که وتحضر الولیمة بنیة اقامة السنة دون اکل الطعام و عن سفیان الثوری من دعا احد الی
طعام بغیر نیة کتبت علیه خطیئة فان اجابه کتبت علیه خطیئتان و اگر یکی از شرائط مفقود بود اجابت
آن مسنون نیست چه در هر کار که در ارتکاب آن در حلاوت باطن خلل نماید نوشته بودند که یاران
آنجای از نسبتی که درین سفر عنایت کرده بودند بهره یافتند چه عجب وللارض من کاس الکرام نصیب و
آنچه شیخ عرض در بارهٔ این درویش در زمان کار وقائع مبشره دیده و از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
و از مشائخ دیگر عنایتها و التفاتها دیده و شنیده در کتابت ملا تیمور و کتابت میر نور و زنیز مندرج بود
امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانه بجا آورده و آنچه از احوال جوان احدی و جوان دیگر نوشته
بودند اصیل و عالی ست اللهم کثر اخواننا فی الدین از ارتحال فرزند جگر گوشه نوشته بودند انا لله و
انا الیه راجعون حق سبحانه نعم البدل عنایت کند و صبر و رضا بقضا بدهد فانما المحروم من حرم الثواب
در حدیث آمده است عجبت من فضل الله للمؤمن ان اصابه خیر حمد ربه و شکر و ان اصابه مصیبة حمد
ربه و صبر یوجر المؤمن فی کل شیٔ حتی اللقمة التی یرفعها الی فی امرأته والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بست وسوم بجانان علم در بیان اقسام توحید و شرح هر مرتبه با ذکر معارف متعلقه مع التوضیح و الایجاز

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم الله تعالی ذوات با برکات مخدوم
مخدوم زادهٔ مکرمه را مشمول الطاف بغایات خویش داشته در مقامات قرب ترقی دهاد
مقصود از سیر و سلوک حصول توحید ست + استماع فرمایند توحید بر دو گونه است
توحید عوام و توحید خواص توحید عوام تصدیق ست بمضمون کلمهٔ طیبه لا اله الا الله و نفی

معبودات باطله کفر و اثبات معبود بحق با وجود تشریک حق جل و علا با ماسوای او در محبت و گرفتاری
و در دید و دانش و با وجود انکار و منازعت نفس اماره که در جبلت او موجود است و در توحید
خواص با وجود تصدیق مذکور دو مرتبه است درجهٔ اولی یگانه گردانیدن دل است از محبت
و گرفتاری ما دون حق سبحانه و از دید و دانش آن سوی توحید بعرف صوفی صاحب سیر
تخلیص دل از توجه او ست بغیر او بیانش آنست که چون سالک شیفتهٔ او ست بر غیر که فکر باید
و از لهو و لعب و آنچه منافی دوام اقبال و توجه است اعراض کند و عنایت ازلی شامل حال طالب بود
بتدریج سلطان ذکر بر باطن او استیلای نماید بحدیکه ذکر باطن دوام پیدا میکند و از تکلف یاد کرد بر آید
و غفلت ظاهر در باطن سرایت نمیکند ظاهر بهرچه مشغول بود غافل بود یا حاضر بیدار بود یا در خواب
باطن همواره در ذکر و حضور است خلوت و جلوت بنسبت باطن یکسان است شعر از برون در میان
بازارم و در درون خلوتیست با یارم ☆ و چون باطن بدوام حضور و آگاهی موصوف شود محبت و گرفتاری
ماسوی آهسته آهسته رو بزوال خواهد آورد و تعلق علمی و حبی و از ما دون او تعالی که بعلم حصولی تعلق
وارد گسسته خواهد شد بحدی که بنسیان ماسوی و انقطاع کلی از ما عدا خواهد نمود بنوعی که اگر بتکلف
یاد ماسوی نماید بیادش نیاید و در دل خطور نکند همین باشد از شادی جهان شاد بود و نه از غمی آن
غمگین بواسطهٔ نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است این حالت معبر بفنای قلبی است و
کمال اول است از کمالات ولایت باید دانست که درین کمال هرچند باطن را دوام حضور است و از
گرفتاری ماسوی وارسته لیکن نفس حاضر و علم حضوری او برجاست و منازعت و انانیت او برپاست
درجهٔ دوم در توحید خواص آنست که نفس حاضر و علم حضوری او با خود نیز رو بزوال آرد و انانیت و دعوی
سری و شرکت او خلل پذیرد و از خود بانا نتواند تعبیر نمود که انانیت و خودی از وی زائل شده است
این بیان اگر توجه و حضور است از خود بیخود است که از عارف نامی و نشانی نمانده تا آن معنی که
عارف در یوقت عین حق گشته و بذات او سبحانه یکی شده است انا الحق گفتن از نارسیدن است
باین مقام چه بر تقدیر فنا و نیستی و زوال انا انا الحق گفتن معنی ندارد و سبحانی نمیتواند تکلم نمود شعر

خیال ہیچ مبر اینجا و شناس + کسی کو در خدا گم شد خدا نیست + اینحالت را فنای نفس گویند حقیقت فنا درین موطن ست حاصل فنای اول تخلیہ مرآت باطن ست از نقوش ماسوی و از حصول صور ما عدا و ماسوا خواہ آفاق بود خواہ انفس این کمال وابستہ بہ تجلی افعال ست و فنای ثانی کہ انتفای عارفست بانتفای علم حضوری او مربوط بتجلی صفات ست و کمال دران منوط بتجلی ذات ست این ہمہ حاصل سیر و سلوک اہل اللہ و نسخہ حال اہل کمال ہنوز مجال سخن بسیار ست

مکتوب بست و چہارم بمرزا امان اللہ برہان پوری در جواب عرایض وی کہ متضمن حالات و اشواق و وقایع وی و یاران وی بود با ذکر معارف متعلقۂ ہر مقام و بیان حقیقت کعبۂ معظمہ و شرح حدیث لی مع اللہ وقت و تفضیل حقیقت سرور کائنات علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بر حقائق دیگران

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامدا للہ العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم صحیفۂ شریفہ جناب اخوی اعزی سلمہ اللہ سبحانہ عن الزلل والآفات با ہدایای محترمہ برادر میر ضیاء الدین حسین رسانیدہ خوشوقت ساخت حق سبحانہ ابواب فیوض را ہموارہ مفتوح دارا د و بعنایات و جذبات خویش سربلند کناد و آنچہ در باب مولانا ابو المظفر نبیرۂ شیخ علم اللہ رحمۃ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ دیدہ اند کہ گویا حضرت ایشان باو متوجہ گشتند او از لباسی کہ داشت عریان شدہ لباس دیگر پوشانیدند و آنحضرت فرمودند کہ ورق این را اگر دانیدند و در واقعہ دیگر فرمودند کہ ما این را بخود گرفتہ ایم ازین بار کار این دیگر ست بسیار اصیل ست امید ہست کہ از نسبت خاص آنحضرت نصیبی فرا گیرد ما را عنایاتی کہ درین واقعہ نسبت بشما بوقوع آمدہ شکر خداوندی جل و علا بجا آرند کہ بشارت عظمی ست و آنچہ از استیلای عجز و عدم درک اظہار نمودہ بودند

ونوشتہ بودند کہ حالت دیگر باین منشا بہتی ندارد واز ہمہ وراست بلی نسبتے کہ بعد از انور سے
متعلق ست از سائر نسبت ورای ست وغیر از عجز از درک آن چہ نصیب واقعاتیکہ محمد شاہ
دیدہ روشن ست ظاہر القطبیت وقت خیلی مناسبت دارد واز انوار وبرکات ادامید وار ست
حق سبحانہ از قوۃ بفعل آرد وقایع مبشر اند بزرگان ما بران اعتماد تمام نہادہ اند آنچہ در قطیہ
رود بہ از ان این کس ست ؏ چو غلام آفتابم ہمہ ز آفتاب گویم ٭ نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیث خواب گویم
وواقعہ کہ دران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسائر حضرات شما را بالای کعبہ معظمہ گرفتند
وباتمام دیوار کعبہ امر فرمودند وفرمودند کہ بتو تعلق دارد وبعد از اتمام فرمودند کہ جامہ راہم تو
بپوشان بامداد حضرت جامہ بکعبہ معظمہ مکرمہ پوشانید بعد از ان ہمہ حضرات مبارکباد دادہ
مصافحہ کردند لبسی عالی ست مناسبت تمام از ان بکعبہ معظمہ مفہوم میگردد حق سبحانہ از حقیقت
آن نصیبے ارزانی کناد حقیقت کعبہ ز نست میان حقائق مخلوقات وحقیقت واجبی جل سلطانہ
کہ مرتبہ احدیت ذاتست تعالی چہ کعبہ مسجود الیہ خلائق ست حقیقت آن از حقائق سائر خلائق
البتہ باید کہ ممتاز باشد چہ مسجود ذات حق ست سبحانہ کعبہ باید کہ ناشی از ان مرتبہ مقدسہ بود
حضرت ایشان ما قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس در مکتوبیکہ داخل سہ جلد مکتوبات نیست
نوشتہ اند کہ حقیقت کعبہ ذات واجبی ست تعالی چہ مسجود فی الحقیقۃ ہمان مرتبہ مقدسہ ہست
ہذا باید دانست کہ مسجود ہر چند ذات بیچون ست لیکن اعتبار مسجودیت باو ملحوظ گشتہ ہست
لاجرم از مرتبہ احدیت ذات کہ مبراست از نسب واعتبارات متنزل باشد ودر دید و دانش
وگرفتاری متمیز بود ودر واقعہ دیگر نوشتہ بودند کہ حضرت ایشان سر فقیر را برداشتہ پیشانی
فقیر بوسیدہ میفرمایند کہ خبردار شو فقیر می بیند کہ توجہ تمام عالم چہ آفاقی وچہ انفسی تمام بفقیر اند
چنانچہ اگر از ان توجہ باشند ہمہ متلاشی شوند می بینم کہ حلیۂ فقیر ہو بہو حلیۂ حضرت ایشان ست
واین حالت بمشافہہ می بیند حیرت بیشتر شد کہ این کہ می بیند واین مشاہدہ چیست حضرت سیفرمانید
فی الحقیقۃ ہر دو یکی ست چنانچہ می نماید محمد وما انچہ در واقعہ دیدہ اند اگر در خارج چنین بود مقام

قطب الاقطاب ست و توجہ تمام عالم بدین طریق تعلق باو دارد غایۃ مافی الباب گاہ باشد
کہ مرید صادق بحکم فنا فی الشیخ حالت مخصوصہ شیخ را در خود احساس نماید و در وقت اتحاد بشیخ
در مرآت خویش کمالات شیخ مطالعہ نماید یعنی قطبیت کہ شیخ او بآن موصوفست درینوقت اگر
در خود یابد چہ عجب و گاہ بود کہ اعوان قطب انیمعنی را در خود مشاہدہ کنند ہر چند بالاصالہ اینخدمت
وابستہ بقطب ست لیکن بتبعیت و طفیل او اعوان او نیز دران خدمت شرکت دارند چنانچہ
در عالم مجاز انیمعنی در وزرا و سلاطین ثابت ست منصب وزارت از بادشاہ بیک شخص ست
اما ارکان دولت او در کنگ او مرجع خلائق اند باید دانست کہ جمعی در خواب و واقعہ خود را بادشاہ
یا قطب وقت می بینند و در یقظہ ہیچکدام از انہا ثابت نیست وجہش آنست کہ معنی بادشاہیت
یا قطبیت در انہا کاین ست لیکن ضعیف ست شایان آن نیست کہ در عالم شہادت ظہور یابد
بعد ازان از دو حالت خالی نیست اگر انیمعنی قوت گیرد شایان آن گشت کہ در عالم شہادت
ظہور پیدا کند بقدرت اللہ سبحانہ در عالم شہادت ہم بادشاہ می شود و ہم قطب میگردد و اگر آنقدر
قوت پیدا نکرد ہمان ظہور مثالی می باید کہ اضعف ظہورات ست کفایت می افتد و بقدر قوت
در ظہور می یابد ازین قبیل ست واقعاتیکہ طالبان این راہ می بینند و خود را در مقامات عالیہ
می یابند و می بینند کہ بمناصب ارباب ولایت سرافراز گشتہ اند شخصی از اصحاب حضرت ایشان
قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ بآنحضرت عرضداشت نمود کہ بشارت قطب الاقطابی کہ از عالم غیب می آید
اصلی دارد یا نہ آنحضرت در جواب نوشتند کہ این بشارت حصول کمالات مقام قطبیت ست
نہ منصب قطبیت کہ مشروط بعلم ست چہ صاحب منصب صاحب علم ست انتہی در ذیل اینواقعہ
نوشتہ بودند کہ حقایق و معارف بسیار رو میدہد و میگذرد و حقیقت ہر یکی اطلاع میدہند
اگر شمہ ازان علانیہ شود خلل نظام عالم شود مصرع قلم اینجا رسید و سر بشکست + بلی بر خواص
بندگان چیزہا ظاہر میشود کہ بیرون از حوصلہ عوام ست ستر آن از عوام ناگزیر ست اگر ظہور
یابد سبب فتنہ و فساد گردد و بعضی امور ازان قبیل ست کہ ستر آن از خواص نیز در کار ست

که مخصوص بعضی خواص ست مگر باذن نوشته بودند که انچه برین ذره بمقدار میگذرد بکدام زبان عرضداشت نماید انچه از قول وفعل صادر میشود می بیند که همه صفات قولی وفعلی وحسی وحرکتی سری وعلانیتی ازجای دیگرست این هیکل وپیکر را بآن مساسی نیست این قالب جداست ودرک این نیز از قالب جداست وعدمیت این وهمه عالم هویداست وچشم درد رک این معما اعمی ماناکه مراد از قالب وپیکر مجموع ظاهر وباطن انسان داشته اند نه ظاهر صرف چنانچه متبادر از قالب ست چه این صفات فی الحقیقه قائم بباطن ست نه بظاهر وچون عارف بر عدمیت ذاتیه خود دانا وبینا میگردد وبحالت فنا موصوف میشود وباطن را نیز در رنگ ظاهر خالی از صفات می یابد در عدم صرف وجماد محض خیال میکند ودرک وشعور از هر دو مسلوب می بیند بلکه فی الحقیقه فنا وبقا از صفات باطن ست وبس ظاهر عارف همواره بر صفات بشریت ست واز دوبینی نرسته ودتوحید نپیوسته باطن در مراتب قرب ست وظاهر بمراحل ازان دور کمال در حق ظاهر آن ست که بر احوال باطن اطلاع یابد احوال مر باطن راست وعلم باحوال مر ظاهر را اگر سالک از ارباب علم ست وچون ظاهر ازین علم خالی باشد در قلق واضطراب بود والی ان یبلغ الکتاب اجله نوشته بودند که در نماز فرض بامداد واردی آمد که در هیچ وقت دیگر نبود چنان در سر نمودند که این آن حالت ست که مخبر صادق صلی الله تعالی علیه وآله وسلم به لی مع الله وقت ازان خبر داده چنان وانانیدند که این حالت ونسبت خاصهٔ آن سرورست علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فوق درجهٔ ملک مقرب ونبی مرسل ست که در آنجا اطلاق اسم هم کرده نمیشود ونصیبهٔ این دولت باولی العزم ست وآنهم بطفیل آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة والسلام از امت هر کرا باید دولت بنوازند نواله ازان نعمت میرسد الی آخره مخدوما جائزست که بعضی افراد کمل امت را از دولت خاصهٔ نبی خود علیه السلام بطریق وراثت نصیب باشد که خادمان خاص از اوانی خاص صاحب خود امید دارند لیکن گاه هست که این معامله بر سبیل حقیقت بود وگاه بر سبیل اشتباه ظل باصل باشد بیانش آنست که سر لی مع الله وقت

حدیث لی مع الله

آنست که حقیقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر حقائق سائر موجودات ممکنه تفوق دارد چه حقائق انبیای مرسل وچه حقائق ملائکه مقربین والیضاً آن حقیقت بمنزلهٔ کل ست وسائر حقائق در رنگ اجزای اوست اول چیزیکه از کمن غیب بعرصهٔ ظهور آمد وصدور پیوسته حقیقت اوست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وتعین نخستین مرتبهٔ لاتعین هم اوست که تعین حبی ست وجود وایجاد همه متفرع بر حب ست وگفت بشنود ومحب ومحبوب هم ناشی از وی چه حب ست که قفل غیب الغیب راکشوده وکارخانهٔ وجود وایجاد را مهین ساخته وگنج مکنون رابظهور آورده جوش محبت ست که اسرار محبوب را متجلی ساخته وسر دش عشق ست که بکر جمال وکمال اورا از پردهٔ کتم برآورده اگر نه این عشق بودی پردهٔ از جمال لم یزلی که کشودی وآوازهٔ کمالش بگوش جان وجهانیان که رسانیدی ؎ گر عشق نبودی وغم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتی که شنیدی ؛ ازینجاست که حسن بی پردگی میخواهد وجمال سر مستوری ندارد ؎ پریرو تاب مستوری ندارد ؛ چو در بندی ز روزن سر برآرد ؛ چه حسن راعشق ناگزیرست وجمال رامحبت دامنگیر ؎ ؛ هرکجا حسن بنماید روے ؛ می نهد سر بسجده عشق آنسوی

برسر اصل سخن رویم وگوئیم که ازین بیان مقرر شد که قرب که حقیقت آنسرورست علیه وعلی آله الصلوة والسلام باذات اقدس تعالی حقیقت دیگر را نیست لاجرم وقت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام ممتاز باشد وهیچ پیغمبری وفرشته را دران گنجایش نبود آری اگر حقیقت یکی را بآن حقیقة الحقایق بالطفیل یا بتبعیت الحاق وانطباق حاصل شود می تواند که بطفیل شریک آن دولت گردد ولیکن چون فرق اصالت وتبعیت همواره باقی ست شرکت من جمیع الوجوه منتفی ست بلکه اگر شرکت ست شرکت صوری ست ودر فی الحقیقة شرکتی نیست خادم را با مخدوم چه شرکت طفیلی را با اصل چه مساوات واین الحاق واتحاد حقیقت ورا فرادی از کمل امل ثابت ست وچون حقیقة الحقائق را در مراتب تنزلات ظلال ست وظهورات تمثیلات چون سالکی تطفلی از ان ظلال میرسد ونمیز میان ظل واصل نمیتواند کرد خیال میکند که بآن حقیقت رسیده است

و شرکتی دران وقت خاص پیدا گردد نہ چنین ست این از قبیل اشتباہ ظل ست باصل سوال
ظل مقام لی مع اللہ نیز خصوصیت بآنسرور دارد علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام و دیگری را
با و شرکت نیست پس کسیکہ بظل آنمقام رسد باید کہ در مقام خاص او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حقیقۃً شریک باشند جواب گوئیم کہ فضل او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بر سائر انبیای کرام
و ملائکۂ عظام علیہم الصلوۃ والسلام باعتبار اصل آنمقام ست کہ فوق ہمہ مقامات قرب ست
نہ بظل آنمقام کہ این فوقیت آنجا مفقود ست زیرا کہ تواند بود کہ اصول مقامات انبیا و ملائکہ
فوق آن ظل بود ہر چند ظلال مقامات ایشانان درون آن ظل ست اگر گویند کہ تفوق آن
ظل بران ظلال نیز موجب فضل اوست بر دیگران علیہ وعلیہم الصلوات والبرکات گوئیم تفوق ظل
بران ظلال با وجود تفوق اصول دیگران بران ظل موجب فضل جزئی ست نہ کلی کہ از مبحث
خارج ست چہ ہر کس باعتبار خصوصیت مقام خود بر دیگران فضل دارد اما این فضل جزئی ست
ہر چند از فضل جزئی تا فضل جزئی فرق ست چہ این ظل فوق سائر ظلال ست و اجمع ست انا انہا
مع ذلک نظر باصول این فضل جزئی ست و آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام کہ لی مع اللہ وقت
فرمودہ است باعتبار اصل فرمودہ است کہ بر سائر مقامات تفوق دارد نہ باعتبار ظل کہ این تفوق
در آنجا نیست پس سالک در مقامات ظل توہم شرکت پیدا کند از قبیل اشتباہ ظل باصل خواہد بود
سوال حقیقت ہر یکی ازین اکابر از حقیقت دیگری ممتاز ست و ہیچ کس را بالاصالۃ در حقیقت دیگری
شرکت نیست پس ہر کدام را وقت ممتاز باشد در وقت خواص او دیگری را مدخل نبود پس پیغامبر را
علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام کدام خصوصیت ست کہ باعتبار آن لی مع اللہ وقت فرمودہ جواب
گوئیم کہ در وقت خاص ہر کدام دیگرانرا ہر چند شرکت شخصی مفقود ست اما شرکت نوعی ہست
کہ موجب مماثلہ ست زیرا کہ ہر حقیقت را با حقیقت دیگر ما بہ الاشتراکی ہست و ہمہ حقائق مندرج در حقیقۃ
الحقائق ست و حقیقۃ الحقائق را با سائر حقائق ما بہ الاشتراکی نیست تا آنما بینان شرکت نوعی
بود تا مماثلہ ثابت باشد پس در وقت خاص او علیہ الصلوۃ والسلام دیگرانرا نہ شرکت نوعی ست

و نه شرکت شخصی جواب دیگر گوییم که حقیقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام حقیقة الحقائق
است وحقائق دیگران بمنزلهٔ اجزای اوست ومقررست که هر کمالی که جزو را ثابت ست کل را نیز ثابت ست
نه عکس پس در کمالات دیگران پیغمبر مارا صلی الله علیه وآله وسلم شرکت ثابت شد ودر کمال او علیه
وعلی آله الصلوة والسلام دیگرانرا شرکت نبود وحدیث لی مع الله وقت صادق وثابت بود بلکه
گوییم که کسانیکه حقائق شان جزئیات اسمای کلی ست یا جزئیات جزئیات آن اسماست پیغامبر مارا
نیز علیه وعلی آله الصلوة والسلام دران شرکت ست چه صاحب اسم جزئی در تحت دائرهٔ صاحب اسم
جزئی ست وهمین نسبت ست صاحب اسم جزئی را با صاحب اسم کلی فافهم یا آنکه گوییم که متبادر ازین قسم
عبارت تفوق وقت صاحب عبارت ست از دیگران وعدم مماثلة خصوصیت محضه ودر صدد
این عبارت کافی ست پس مقصد باین عبارت آنسرور بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام نه دیگری
که تفوق وعدم مماثلة ومشارکت مفقود ست هرچند خصوصیت هست نوشته بودند که روزی در حلقه
نشسته بودم می بینم که در مجلس آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم حاضرم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند
که امروز روز عقد تست ترا با حق سبحانه وتعالی عقد میکنم ودر آنوقت فقیر را حالی ست که نمیتوان
بیان نمود میفرمایند که دنیا وآخرت را در مهر تو دادیم اما باید دانست که مراد از عقد باو تعالی تحیل که
عقد باسم او باشد تعالی که مبدأ تعین آنکس ست وبا حصول آن اسم که منتهی شیون واعتبارات
ذاتیه شود حصول فنا وبقاست یا آنکه حصول ولایت اسلام حقیقی منوط بآن ست چنانچه شیخ
شرف الدین یحیی منیری قدس سره فرموده تا با درخود جفت نشوی مسلمان نشوی یعنی تا باسمی که مبدأ التعین
تست تحقق نشوی مسلمان نشوی بالجمله معاملهٔ اصول اصول اصول ست حصول نسبت از فنا وبقا
وحصول وتحقق متصورست وچون کار از اصول بالا رود واصل در رنگ ظل در راه ماند ومعاملهٔ غیب
ذات احد تعالی هیچ از نسب مذکوره آنجا متصور نبود ولم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد نشان آنمولی ست

لادهوزان سرای روزبهی + بازگشتند وجیب وکیسه تهی + وانچه فرموده که دنیا وآخرت
در مهر دادند یعنی آنچه مناسبت باسم دارد درخور جامعیت آن اسم ست چنانچه حضرت ایشان ما

نوشته اند که بهشت هر شخصی عبارت از ظهور اسم الٰهی ست تعالی که مبدأ تعین اوست بکسوت انهار واشجار وحور وقصور باندازهٔ تفاوت اسما در علو وسفل و در جامعیت و عدم جامعیت تفاوت در درجات حسب آن ست و عقد بانسر در صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم میتواند که چون او علیه وعلی آله الصلوة والسلام مظهر شرائع واحکام الٰهی ست جل وعلا پس این عقد بشریعت بود بلطائف شریعت یا بظاهر و باطن هر دو عقد کنایه از تحلی باحکام شرعیه وتزین بسنن مرضیه وباطن شریعت اسلام حقیقی ست وتحقق بآن منتهای اقدام اولیاست ومیتواند که عقد بحوق بود بحقیقت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام که حقیقة الحقائق ست چنانچه تفصیل آن بالا مذکور شد در جای دیگر نوشته بودند که دران حالت معلوم نمودند که انیمقام لاتعین ست معلوم شریف باد که تا هر جا سیر وسلوک ست وترقی وعروج همه در مراتب تعینات ست فوق مراتب تعینات قدمگاهی نیست هر چند در وقت عروج بلاتعین ظاهر شهود فی الحقیقة بی پرده تعین نیست در لاتعین محض قدم نهادن بوجوب متحقق شدن ست که محال ست آری وصول نظری در آنحضرت یحتمل که محال نبود از انکشاف معاملهٔ قبر اندراج نموده بودند ونوشته بودند که در قبر م حالتی ست که تعبیر وتقریر در نمی آید از شرح وبیان بیرون ست وقت وحال دیگر ست که باین عالم نماند سرور وحضور در ینجا ازان عالم ست که از عالم دنیا مطلق خطور وخبر نیست بلی قبر منزل اول ست از منازل اخرت من مات فقد قامت قیامته معامله که باخرت تعلق دارد آغاز آن از قبر ست القبر اما روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران دنیا تمام محل ظهورات ظلیه ست وانموذجات مثالیه لایشفی علیلا ولا یروی عطشانا نشان آنست نه طالب صادق را ازان سیری ونه تشنه را سیرابی کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء محل کشت وکار ست وجای طاعت وعبادت بیش از مزرعه نیست مر آخرت را آخرت ست که محل ظهور اصل ست وموضع لقا بروجه کمال وشروع انیمعامله از برزخ صغری ست که قبر ست من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات پس معاملهٔ قبر بمعاملات دنیاوی نماند هر چند برزخ ست اما معاملات آنجو ظن غالب ست آری نماز ست که در دنیا نشانی از اصل دارد واز ظهورات ظلیه معرّی

در حدیث آمده حجابی که میان بنده و حق سبحانه است در نماز برداشته می شود و نیز آمده الساجد
یسجد علی قدمی الله فلیسال ولیرغب نماز بحسب صورت هر چند از دنیاست اما فی الحقیقة از آخرتست
زیرا که معراج مومن ست و نصیبی از انچه با آخرت تعلق دارد بدست می آرد مخدوما کتابتی که از شما
بعد ازین کتابت که میر ضیاء الدین حسین رسانیده بود رسید دران کتابت مندرج بود که درین ایام
احوالی میگذرد که در تحریر و تقریر آن عاجز ست اکثر در نماز فرض حالتی رو میدهد که از شرح و بیان
بیرون ست و از کیفیت دور ست امور و اسرار غریبه و عجیبه وارد میشود الی آخره بلی نماز فرض
از سائر نمازها در کمالاتی که بالا مذکور شد ممتاز ست قرب فرایض را با قرب نوافل چه نسبت در آغاز
انتها بنوافل ملتذ می سازند و در نهایت اینحالت مقصور بر فرائض صلوة ست و در بیرون آن گویا
معطل و بیکار حدیث ارحنی یا بلال گویا مشعر باین کمال ست چه فرایض ست که مربوط بدعوت
بلال ست رضی الله تعالی عنه که راحت خود را دران فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر
نوافل وسیع ست تقیید بدعوت بلال ندارد و برو لالگی او موقوف نه دلالگی و مشاطگی او بفرایض ست
که نشانی ازین نشان دارد و خبری از مطلوب آرد مصرع دمد صبح از گریبانم گران سه در کنار آید
باید دانست که آداب و نوافل که متمم و مکمل فرائض اند معدود از فرائض اند هر چند رعایت آن
بیشتر نماید نتیجه فرض بیشتر آید بلکه در سنن رواتب نیز این نسبت سرایت مینماید که گویا تکملات
فرایض اند ولیکن هذا آخر المکتوب الحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله
دائماً سرمداً و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین و سائر الصالحین اجمعین آمین

مکتوب بست و پنجم بمرزا عبید الله بیگ در آنکه هر بقعه را حکمی ست خاص و هر سر زمین را فیضی ست مخصوص

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعزی مرزا عبید الله بیگ میرساند صحیفه شریفه
که بمصحوب میر ضیاء الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سنیه بود

لذات معنویہ بخشید اللہ تعالی ہموارہ بر ترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیہ استقامت بخشد فعل الحکیم لایخلو عن حکمتہ در رفتن صوبۂ دکن ظاہراً حکمتے باشد ہر زمین را فیوض مختلفہ است و ہر بلدہ را خاصیت علیحدہ با ہر قریہ معاملہ جدا اہل بصایر در ہر توجہ فیض خاص میگیرند و از سرزمینی کمالی بہم می آرند حضرت ایشان ما قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس دران ہنگام کہ بتقریب سلطان وقت در بلدۂ لاہور تشریف داشتند اول یک دو ماہ در گذر حاجی سوای در حویلی کہنۂ خواجہ قاسم تشریف داشتند و در آنجا اسرار و معارف بیشمار کہ اکثر آن تعلق بکمالات فنا و عدمیت اشیا و طوق عارف بعدم صرف دارد و فائض می گشتند و بیان میفرمودند و مکتوبیکہ معنون بہ ہل اتی علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیأ مذکوراست با چند مکاتیب کہ گرد و پیش آنست ہمانجا نگارش یافتہ است چون آن حویلی بسیار کہنہ بود ارادۂ انتقال بحویلی دیگر کہ در گذر ملا ایوب نمودند پیش ازانکہ بآن حویلی انتقال فرمودند فرمودند کہ در انجا معارف و اسرار کہ متعلق بکمالات بقاست خواہند فائض شد انشاء اللہ تعالی بعد از انتقال ہمچنین شد و اسرار کہ متعلق بکمالات بقاست و نازکیہای مقام بقا افاضہ فرمودند و آن مکتوب کہ دران این عبارت مندرج ست برعکس مرایای دیگر بکلیت خود شخص و مراتبت خود را وا مینماید فہم من فہم ؎ قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را بدورانت شکر خائی ❊ با چند مکتوب دیگر کہ در اطراف این مکتوب ست جابجا تحریر یافتہ است مامول از دوستان دعا و توجہ بظہر الغیب است والسلام

مکتوب بست و ششم بحاجی حسین در بیان مرتبۂ جمع کہ کفر حقیقی ست و ترغیب بر تحصیل مرتبۂ فوق کہ اسلام حقیقی ست

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیدہ خوشوقت ساخت از اذواق و مواجید کہ از جوشش سکر و استیلای محبت رو دادہ مندرج ساختہ بودند بوضوح انجامید بنیک و مبارک ست زادکم اللہ سبحانہ شوقا و ذوقا جاذبۂ عشق ست کہ صفات لطیفہ و کثیفہ و رذیلہ

وشریعت را یکسان نموده است وسکر ومحبت ست که اسلام وکفر را برابر ساخته وقبح وقبایح را
مستور گردانیده این گلهاست که از انجمن جمع شگفته است واین حیرت وعدمیت از عین الیقین آمده
که موطن فنا وبی شعوری ست چیزهای خوب وسنجیده است لیکن اقامت درینموطن مستحسن نیست
فنا فی نفسه هرچند کمال ست اما زینه کمالات دیگر ست وشرط عروج ست درمقامات قرب
هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا از جمع بفرق بعد الجمع باید آمد
از عین بحق واز فنا ببقا باید ارتقا نمود واز عدم بوجود واز جهل بعلم باید رسید تا حسن اسلام
متجلی گردد وقبح کفر وفسق هویدا شود کریمه ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره
الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة مؤید این معنی ست زلت
بودند که منبع یکی ست بل همه صنع وخلق اوست جل وعلا لیکن حق سبحانه از بعضی مصنوعات
ومخلوقات خود راضی ست وآنرا حسن ساخته واز بعضی دیگر راضی نه وآنرا قبیح گردانیده وعارف
کامل متخلق باخلاق الله تعالی بعد از گذشتن ازین معرفت که نوشته بود همچنین می باید حسن شرعی را حسن و
قبیح شرعی را قبیح می بیند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کماهی وخلصنا عن الاشتغال بالملاهی والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب بست وهفتم بشاه نعمت الله قادری در آنکه ذات ممکن عدم ست وحسن وجمال عاریتی ست

حامدا لله العظیم ومصلیا علی رسوله الکریم اما بعد این ذره حقیر هرچند بحسب صورت از شرف حضور
دور ست واز دریافت صحبت مهجور لیکن نسبت خاکساری اهل الله دارد ودر حضور وغیبت از
حلقه بگوشان شان ست امید وار ست که گاه گاهی این دور افتاده را بگوشه خاطر عاطر آورده بفیوض
وبرکات معنویه نواخته باشند واز عنایات خاصه نصیبی ارزانی داشته فقیر قلیل البضاعة غیر
احتیاج چه اظهار کند وبجز دریوزه گری چه وانماید چه کند فقر او ذاتی ست وفاقه او سرمدی نصیب او
از مطلوب حقیقی استهلاک ست وحظ او ازان ذروه علیا اضمحلال پس از کمال او چه دریابد

وبحسن وجمال او چگونہ پی برد ذات او عدم ست وبود او نابود خیر وکمال در حق او عاریتی ست
وحسن وجمال انعکاسی باین کمال عاریتی وباین جمال انعکاسی خود را خیر وکامل خیال نموده است
وبنیاد دراز برین نمود بی بنیاد نهاده وای اگر رحمت دستگیری نفرماید وسابقه کرم امداد نماید کمال
در حق او انتفای کمال ست وخیریت در سلب خیریت خوش گفت ؎ معشوق اگرچه گشت همخانه ما
ویران تر از اول ست ویرانه ما ٭ اگر نسبت خیر وکمال بخود نماید خائن بود ودعوی همسری باصل
پیدا کند الا ان یوجد بعد العدم ویولد بالولادة الثانیة فحینئذ لاتحل عطایا الملک الا مطایاه الله تعالی
امثال ما مهجوران را ایمانی باین معانی دهاد وبطفیل امثال شما شاهباز ان شربے از مشرب بخشاد
بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب بست وهشتم بشیخ محمد علیم جلال آبادی در شرح احوال وی واحوال یاران وی که در عریضه وی مندرج بود

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعزی شیخ محمد علیم رسیده خوشوقت
ساخت نوشته بودند که دفع خطرهٔ قلبی بنوعی شده است که بتکلف هم خطره نمیگذرد وتحدد ما
انیمعامله معبر بفنای قلبی ست وکمال او اول ست وشرط کمالات دیگر ست ونیز نوشته بودند
که اختیار ورضای خود را در اختیار ورضای او سبحانه گم می یابد این دید هم از شعب فناست
چون انیمعامله بانجام رسد چنانچه هیچ مرادی در ساحت سینه نماند وارادت نیز در رنگ
مرادات رخت بصحرای عدم کشد بعد از ان از فنا به بقا آید این زمان او را صاحب ارادت
میکنند واز نزد خود ارادت عطا میفرمایند نوشته بودند که عنایت وکرم حق عز اسمه بسیار
مشاهده میشود وپیش ازین چندگاه ذات خود را مظهر ذات او تعالی میدانست وصفات خود را
مظهر صفات او سبحانه الحال معلوم میشود که من هیچ نیستم وهمه از وست الی آخره انیمعامله وابسته
بقاست لیکن انچه پیشتر میدانستند مشابهت بقاب قوسین داشته الحال معلوم می نماید ملایمتی

با او اونی دارد حق سبحانہ از حقیقت او ادنی نصیبے ارزانی فرماید چہ انچہ نوشتہ اند بطریق اندرج
ظاہر میگردد شکر خداوندی جل شانہ بجا آرند کہ با وجود قلت صحبت مورد این نوع واردات گشتہ اید
و از احوال یاران خود نوشتہ بودند کہ چندین ذکر قلب و یادداشت دارند ما نا کہ از یادداشت
دوام آگاہی قلب خواستہ اند نہ یادداشت کہ حضرت ایشان ما قدس اللہ سبحانہ و تعالی
بسرہ آنرا در بعضے از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ مخصوص بکمل منتہیان ست و آنچہ درباب ملا یار محمد
نوشتہ بودند کہ خطرۂ از قلب او بنوعی مرتفع گشتہ است کہ بتکلف ہم نمی آید و می گوید کہ در قلب
خود مثل ذرات آفتاب می بینم کہ جوش میزند اکثر اوقات خود را گم می یابم و قلب خود را گاہی
بنوعی وسیع می یابم کہ اگر عالم و ما فیہ را بگنجانند می گنجد الی آخرہ تخذ و ما رفع خطرۂ قلبی بانیطریق
بی ظہور انوار اسمائی و صفاتی نیست تا نیابی نرہی مشاہدہ مثل ذرات آفتاب ازین رنگ ست
و وسیع یافتن قلب نیز ازان ست چہ این عالم را در جنب آن انوار چہ اعتداد ست این دیدار
بلند فطرتی و وسعت استعداد آن یار خبر میدہد العلم عند اللہ سبحانہ اگر این یار چندگاہ درین نوع
یکنرا اند و سیر سر سینہ نماید ظاہر اید بنا شد دیگر پیش ازین فقیر در کتابت ملا حسن علی نوشتہ بود کہ عدد یکہ با آن
با دون بود دید دو چندان عدد را اذن ست الحال نوشتہ میشود کہ چہار چندان عدد را طریقہ بگویند والسلام

مکتوب بست و نہم میرزا عبید اللہ بیگ و جماعۂ کہ مذہب صوفیہ علیہ را ترک تعرض دانستہ اند و باسقاط عمل و مقاصد دیگر قائل گشتہ با ذکر احادیث کہ در فرضیت امر معروف و نہی منکر وارد شدہ است و ذکر احادیث فضائل جہاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین

مخدوما در اهل زمانه زبان زد و شائع شده است که مشرب صوفیهٔ علیه ترک تعرض ست بحال
خلق و بد نابودن باکسی چون این کلمه خلاف واقع ست و متضمن مفاسد کثیره بخاطر رسید
که درین باب چیزی بنویسد و مفاسد آنرا ظاهر سازد و درین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف
و نهی منکر و حب فی الله و بغض فی الله و فضیلت جهاد فی سبیل الله و علو مرتبهٔ مجاهدان و درجات
شهدا دارد ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیهٔ کرام که مناسبتی باینمقام دارد و مبنی از استقامت
بر جادهٔ شریعت غراست و در جماعتی ست که خود را منتسب باین طائفهٔ علیه می سازند و سر
از ربقهٔ شریعت حقه بر آرند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من الله سبحانه العصمة
والتوفیق مگر ما کسیکه معتقد اینمعنی ست معلوم نیست که از صوفیه کدام جماعت را میخواهد طریقهٔ پیران
ما که مشائخ نقشبند اند خود اتباع سنت ست و اجتناب از بدعت چنانچه از کتب و رسائل شان ظاهر
و هویدا است و امر معروف و نهی منکر و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررهٔ مصطفویه ست
بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها پس ترک امر معروف
ترک اینطریقهٔ علیه بود حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره میفرمایند که طریقهٔ ما عروهٔ وثقی ست چنانچه
در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم دست زدن ست و اقتدا
بآثار صحابهٔ کرام علیهم الرضوان کردن ست درینطریقه باندک عمل فتوح بسیار ست و هر که ازینطریقه
روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیهٔ علیه ترک تعرض بود چرا حضرت خواجهٔ نقشبند که
از رؤسای صوفیه است و راس اینطریقهٔ علیه به پیر خود حضرت امیر کلال که بجای اب بود
واحق بودند بعدم تعرض درباب ذکر جهر که طریقهٔ حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را
جمع نموده پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشئهٔ مسلمانی و کمال حقانیت گفتهٔ حضرت خواجه را
قبول کردند و ذکر جهر را در گذاشتند چنانچه منقول ست و طریقهٔ سلف صوفیه و مشائخ مستقیم نیز
همین بود صوفیهٔ کرام که اینهمه دفاتر در سلوک و ریاضت و موعظت نوشته اند و مهلکات و منجیات
قرار داده امر معروف و نهی منکر ست یا چیز دیگر و تعرض ست یا ترک تعرض حضرت خواجه معین الدین چشتی

از پیر خود نقل میکنند که فرمود راه دوستی تاریک وباریک ست میباید که باخلق نصیحت گفتے
و بستر ساختی شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که پیشوای اہل وحدت وجود ست چرا صوفیہ وقت
خود را که طریق سماع ورقاصی داشتند مانع آمده ودلالت بترک آن نمود وبعضی ازانها بگفتۂ شیخ باز آمدند
وطریقۂ خود را گذاشتند وبعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص وقصور خود کردند چنانچه شیخ در بعض
از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ در بعضی از رسائل خود باب بزرگ
در امر معروف ونہی منکر آورده است ودقائق آنرا بیان فرموده واحتیاطها دران امر خطیر رعایت
نموده درہمانجا می آرد فاذا ثبت انہ لایجب علیہ الانکار ای النہی عن المنکر عند عدم القدرة فہل یجوز
انکاره اذا غلب علی ظنہ الخوف علی نفسہ فعندنا یجوز ذلک وہو الافضل اذا کان من اہل العزیمة
والصبر فہو کالجہاد فی سبیل اللہ تعالی مع الکفار وقد قال اللہ تعالی فی قصة لقمان علیہ السلام وأمر
بالمعروف وانہ عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور ولاسیما اذا کان عند السلطان
جائر او الاظہار الایمان عن ظہور کلمة الکفر لان الفقہاء اتفقوا علی ذلک وانما الخلاف بیننا وبینہم فی غیر
ہذین الموضعین انصاف باید داد که مشرب ایشان که پیشوای اہل ولایت ومقتدای صوفیہ بودند ترک
تعرض بودی این مبالغہ در امر معروف کی کردندی ونیز حضرت شیخ فرموده الذی یؤمر بہ وینکر
علی ضربین فکلما وافق الکتاب والسنة العقل فہو معروف وکلما خالف ذلک فہو منکر ثم ذلک
ینقسم قسمین احدہما ظاہر یعرفہ العوام والخواص وہو کوجوب الصلوة الخمس وصوم شہر رمضان
والزکوة والحج وغیر ذلک ومن المنکر کتحریم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطریق والربوا والغصب
وغیر ذلک فہذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء والقسم الثانی مالا یعرفہ
الا الخواص مثل اعتقاد ما یجوز علی الباری وما لایجوز علیہ فہذا المختص بالعلماء انکاره فان اخبر واحد
من العلماء احدا من العوام جاز لہ ذلک ووجب علی العامی الانکار عند القدرة فضیل عیاض که از
اکابر صوفیہ است فرموده من احب صاحب بدعة احبط اللہ عملہ واخرج نور الایمان من قلبہ
واذا علم عز وجل من رجل انہ مبغض لصاحب بدعة رجوت اللہ ان یغفر لہ وان قل عملہ واذا

رأیت مبتدعا فی الطریق فخذ طریقا آخر وقال فضیل سمعت سفیان بن عیینة رضی الله عنه
یقول من تبع جنازة مبتدع لم یزل فی سخط الله عز وجل حتی یرجع وقد لعن النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم فقال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم من احدث حدثا او آوی محدثا فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل یعنی بالصرف الفریضة وبالعدل النافلة
در حدیث آمده یا عایشة ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا هم اصحاب البدع واصحاب الاهواء لیس لهم
توبة انا منهم بری وهم منی بری الطسی عن عمر اگر مشرب صوفیهٔ کرام ترک تعرض بودی چرا یکی از رؤسای
صوفیه فرمودی آن روز که درمیان صوفیان نقار نگذرد آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام گفته که نقار
صوفیان کن ممکن ست پس حاصل معنی چنان باشد که روزیکه صوفیان میان خود با امر معروف
ونهی منکر ننمایند ومداهنت کنند آن خیر نیست نیک تامل نمایند جاعه که بعدم تعرض قائلند عذاب
وثواب اخروی ومواعید شدیده که در باب اعمال سوء در قرآن مجید واحادیث صحیحه وارد
شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چرا نامرادی را از مهلکهٔ عظیمه نه برآرند وطریق
نجات را از عذاب سخت باو ننمایند اگر بر سر راه نابینائی چاهی یا ماری بود یا کسی در مهلکهٔ دنیاوی
دیگری افتاده باشد ظاهر آنست که اینجاعه او را متنبه خواهند ساخت و راه نجات او را خواهند نمود
وتعرض حال او خواهند کرد وچرا بر مهلکهٔ اخروی که اشد وابقی ست متنبه نسازند وراه نجات ننمایند
یقین ست که قبول ندارند ومعتقد قیامت وحشر ونشر وما فیه نیند اعاذنا الله سبحانه عن اعتقاداتهم
السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق بودی جل وعلا چرا بعثت انبیا علیهم السلام نمودی وتشریع
شرایع فرمودی ودعوت بدین اسلام وبطلان ادیان دیگر ورای اسلام کردی وهر که دعوت
این بزرگواران قبول نکرد در امم سابقه بعذابهای گوناگون گرفتار نموده وهلاک واستیصال
شان نمودی بایستی خلق را بطور آنها میگذاشت وهیچ تعرض نمی نمود ومنکرانرا بر تحری وعذاب
هلاک نمیفرمود ونیز برین تقدیر جهاد را برای چه فرض می ساخت که هم متضمن ایذای قتل مسلمانان ست
وهم ایذای قتل کفار وانهمه فضیلت وعزیمت جهاد را ومجاهدان وشهدای فی سبیل الله را که منصوص

قطعیہ ثابت شدہ است چنانچہ بعضے ازان خواہد آمد چون باشد کہ بنا حق تعرض مردم مینمایند
وایذا میرسانند و نیز نفس انسانی از مخلوقات حق ست سبحانہ چرا تخریب و معادات او امر نمودہ
وجہاد او را جہاد اکبر فرمودہ و قرب خود را باین جہاد مربوط ساختہ کما ورد عاد نفسک فانہا انتصبت
بمعاداتی او را ہم بوضع او باید گذاشت پس معلوم شد کہ اینہا اعداء اللہ اند و حق سبحانہ میخواہد
کہ انتقام از اعدای خود بگیرد واللہ عزیز ذو انتقام از کمال رحمت انبیا را بالاصالۃ و اولیا را
بہ تبعیت بدعوت فرستادہ و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنہا فرمودہ و حجت را بر مخالفان
درست ساختہ و زبان عذر شان بند نمودہ لئلا یکون للناس علی اللہ حجۃ بعد الرسل چشم پوشی
و خواب خرگوشی باین کارخانہ عظیم القدر مرتفع نمی شود و ہیچکس آنرا دفع نمیتواند کرد ان عذاب
ربک لواقع ما لہ من دافع اگر میخواست ہمہ را براہ راست ہدایت مینمود و بدار السلام میفرستاد
ولو شاء لہدیکم اجمعین لیکن ارادت ازل چنین خواست و حکمت لم یزلی ہمچنین اقتضا نمود ولکن
حق القول منی لاملأن جہنم من الجنۃ والناس اجمعین بمولای حقیقے جل شانہ جای پرسش نیست
کہ چرا چنین کرد و چنان نکرد لا یسئل عما یفعل وہم یسئلون ع کرا زہرہ آنکہ از بیم او
کشاید زبان جز بہ تسلیم او * وقال اللہ تعالی قل ہذہ سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن
اتبعنی پس متابعان او علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام با او در دعوت و امر معروف شریک اند
وہر کہ تارک امر معروف ست تابع نیست انصاف باید داد اگر فساق و کفار مبغوض و اعدای
حق جل و علا نبودندی لبغض فی اللہ از واجبات دین نبودی و از افضل مقربات و مستکمل ایمان
نگشتی و سبب حصول ولایت و رضا و قرب خداوندی جل سلطانہ نشدی عن عمرو بن الجموع انہ
سمع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول لا یجد العبد صریح الایمان حتی یحب للہ تعالی ویبغض للہ تعالی
فاذا احب للہ تبارک وتعالی والبغض للہ فقد استحق الولایۃ للہ رواہ احمد وعن ابی امامۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من احب للہ والبغض للہ واعطی للہ ومنع للہ
فقد استکمل الایمان رواہ ابوداؤد وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم

افضل الاعمال الحب فی اللہ رواہ ابو داؤد وعن معاذ بن جبل انہ سئل النبی صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم عن افضل الایمان قال ان تحب للہ وتبغض للہ وتعمل لسانک فی ذکر اللہ
قال وماذا یا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک وتکرہ لہم ما تکرہ لنفسک
رواہ احمد وہم درحدیث آمدہ تقربوا الی اللہ سبحانہ ببغض اہل المعاصی والقوہم بوجوہ مکفہرۃ
والتمسوا رضی اللہ تعالی بسخطہم وتقربوا الی اللہ عزوجل بالتباعد منہم ابن شاہین والدیلمی عن
ابن مسعود در فی الکنز الحنفی فی خبر ان اللہ تعالی قال لموسی علیہ السلام ہل عملت لی عملا قط قال
الٰہی صلیت لک وصمت وتصدقت وذکرت فقال اللہ عزوجل اما الصلوۃ فلک والصوم جنۃ
والصدقۃ ظل والذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الٰہی دلنی علی العمل الذی ہو لک
قال یا موسی ہل والیت لی ولیا وعادیت لی عدوا فعلم موسی انہ الحب فی اللہ والبغض
فی اللہ ودر بالا از فضیل قدس سرہ نقل درین باب گذشتہ است والحق کہ محبت دوستان
محبوب وعداوت دشمنان او از لوازم محبت ست محب صادق درین دو عمل اختیار
ندارد ومحتاج بکسب وتعمل نیست چنانچہ در اعمال دیگر محتاج ست دوستان دوست چہ
بلا زیبا بنظر درمی آیند ودشمنان او چہ قسم زشت وبد انمعنی در مجاز ظاہر وہویدا است ہر کہ
دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست ومنافق بیش نمیباشد شیخ الاسلام
گفت کہ من با ابو الحسن شمعون نہ نیکم کہ اوستاد من حصری را میرنجانید وہر کہ پیر ترا رنجہ دارد
وتو از وی رنجہ نباشی سگ بہ از تو بود وقال اللہ تعالی قد کانت لکم اسوۃ حسنۃ فی ابراہیم
والذین معہ اذ قالوا لقومہم انا برآء منکم ومما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم
العداوۃ والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا باللہ وحدہ ونیز فرمود لقد کان لکم فیہم اسوۃ حسنۃ لمن کان
یرجوا اللہ والیوم الآخر پس ازین کریمہ معلوم شد کہ طالب حق را جل وعلا این تبری وبغض
وعداوت ضرور ناگزیر ست ونیز فرمودہ تعالی لا تتولوا قوما غضب اللہ علیہم ونیز فرمودہ
یا ایہا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قولہ سبحانہ فقد ضل سواء السبیل ازین آیہ

معلوم شد کہ موالات اعداء الله موجب گمراہی ست وراہی بوصول مطلب ندارد ونیز فرمودہ تعالی یا ایہا النبی
جاہد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم ونیز فرمودہ سبحانہ لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من
حاد الله ورسولہ ولو کانوا آباءہم او ابناءہم او اخوانہم او عشیرتہم الآیہ ونیز فرمودہ ولو کانوا یومنون بالله
والنبی وما انزل الیہ ما اتخذوہم اولیاء ع تولی بی تبری نیست ممکن + اینجا صادق ست نہ آنکہ اصحاب کرام
چنانچہ رفضہ گمان بردہ اند چہ تبری از اعدا باید نہ از احبا جمعی کہ بشرف صحبت مشرف اند بمحبت ومودت
بایکدیگر موصوف اند شدت وغلظت شان باکفار بودہ کما قال الله تعالی اشداء علی الکفار رحماء بینہم اگر گویند
خلق ہمہ مظاہر ومجالی حق اند جل وعلاء غیر از نمایندگی کمالات او سبحانہ درینہا چیزی دیگر نیست چنانچہ
مشرب اہل وحدت وجود ست پس ہمہ را بچشم محبت باید دید وہیچ کدام را بد نباید بود چنانچہ
گفتہ اند ع بس بدی مطلق نباشد در جہان + گوئیم عداوت وعدم موالات کفار وغلظت وجہاد
با اینہا بنصوص قطعیہ ثابت شدہ کہ ریب را اصلا دران گنجایش نیست اینہا فی نفسہم ہرچہ باشند
متابعت نصوص ما را فرض ولازم ست ما را بنص کار ست نہ بفص نجات فردا وابستہ بنص ست
نہ بفص خواب وخیال وکشوف والہامات در برابر نص نمیتوان شد غایۃ الامر شخصی کہ مغلوب حالست
باید کہ خود را بتکلف متابعت نصوص دارد وعمل بنصوص ہرچند خلاف وجدان وکشف او بود وہموارہ ملتجی
ومتضرع باشد کہ حقیقت کار کما ہو منکشف گردد وچشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا وصحابہ
علیہم السلام بود ع این کار دولت ست کنون تا کرا دہند + با آنکہ گوئیم کہ جماعہ کہ مشرب وحدت
وجود دارند وجود را مراتب اثبات مینمایند واحکام ہر مرتبہ را از احکام مرتبہ دیگر جدا اثبات میکنند
واحکام کثرت را کہ بنای شریعت غرا بر ان ست از دست نمیدہند ورفع آنرا الحاد وزندقہ می شمرند
ع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی + پس امر بمعروف وبد بودن با اہل فسق وکفر از احکام کثرت ست
در رنگ سائر احکام شرعیہ برداشتن آن الحاد وزندقہ بود وہرچند بدی مطلق را نفی میکنند
لیکن بدی نسبی اثبات مینمایند ع بد بہ نسبت باشد آنرا ہم بدان + وبدی نسبی در بد بودن
واحتراز کردن کافی ست اہل وحدت وجود از ستم پرہیز میکنند ودیگران را از ان مانع می آیند

ومار وکژدم را می کشند و مردم را از ان می ترسانند واز مطیعان و معتقدان خود راضی اند
واز مخالفان و منکران خود ساخط و در غضب مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیهٔ
موحده است میفرمایند ؎ منکر این حرف ایندم در نظر ✤ شد ممثل سرنگون اندر سقر
واز طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
جمیله بیشتر راغب و ملتذ باشند نسبت باضداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت
شان نسبت بدیگران بیشتر مینمایند واز مهالک خود را کناره میگیرند و جلب منافع و دفع مضار
هما امکن میکنند واز تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نیند واز مشورت و کنکاش خالی نیند
و زنان خود را در پرده میدارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گرد شان گردد و دست درازی کنند
و اطفال خود را از صحبت بد دور میدارند و ظالم و متعدی را بسزا میرسانند و مریضان را از غذای
نا ملایم پرهیز میکنانند اینهمه رعایت احکام کثرت ست یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت
این احکام نمودن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک رعایت این احکام کردن
با وجود ورود امر الٰهی جل سلطانه باتیان آن و بحیلهٔ وحدت وجود سر از ربقهٔ بندگی کشیدن
عجب انصاف ست واز قاعدهٔ عقل دور اندیش دور و منشای آن عدم انقیاد و ناگردیدن ست
باحکام الٰهی جل شانه و عدم اعتقاد ست بظهور نبوت و انکار ست از قیامت واز عذاب
و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه وایاکم عنه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشرع
و تقلب شان در دین مشهور و ماثور اند محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره
اینهمه احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار خود
اخذ نموده ایم از کتب اینقسم عمل بدست آمدن مشکل ست و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیر باشند
با وجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بخصوص دران طاق بودند تشریع ایشان هم بر وجه کمال
بود چنانچه معروف ست که ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه
بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید بتشرع کامل موصوف بودند

حضرت شیخ این احتیاط را از عمل شیخ والد خود شیخ عبدالقدوس گرفتہ بودند وایشان درجۂ
علیا در مشرب وحدت وجود داشتند وہموارہ مغلوب حال میبودند مع ذلک در تشرع واحتیاط ظاہری
نیز فرد کامل بودند حضرت خواجۂ احرار کہ چراغ نقشبندیہ اند باوجود کہ مائل بمشرب توحید بودند
در تشرع وترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند کہ اگر من شیخی کنم ہیچ کس ابا رای شیخی نماند
لیکن مرا برای ترویج دین آوردہ اند نہ برای شیخی شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ در علم
حدیث صاحب اسناد بودہ ودر علم فقہ پایۂ اجتہاد داشت فرمودہ کہ بعضی از مشائخ محاسبۂ
اعمال یومی ولیلی خود بمقتضای حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا اختیار کردہ اند من در محاسبہ
از ایشان افزودم ومحاسبۂ خطرات نیز با محاسبۂ اعمال قرین کردم سلطان العارفین وسید
الطائفہ گوئیا بانی این مشرب بودند سرتاپا بتشرع آراستہ بودند می آرند کہ چون بایزید نماز میکردے
قعقعہ از استخوان سینۂ وی بیرون می آمدی ومردم میشنیدندی از ہیبت حق تعالی وتعظیم
شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفۃ فقال الرجل اہل المعرفۃ باللہ یصلون
الی ترک الحرکات من باب البر والتقوی الی اللہ تعالی فقال الجنید ان ہذا قول قوم تکلموا باسقاط
الاعمال وہذہ عندی عظیمۃ والذی یسرق ویزنی احسن حالا من الذی یقول ہذا وان العارفین
باللہ اخذوا الاعمال باللہ والیہ یرجعون فیہا ولو بقیت الف عام لم انقص من الاعمال البر ذرۃ الا ان یحال
لی دونہا وانہا لاکد فی معرفتی واقوی لحالی منقول ست کہ منصور حلاج با آنہمہ دعوی ہر شبانروز
ہزار رکعت نماز میکرد وآن شب کہ روز آن کشتہ شد پانصد رکعت نماز گزاردہ بود یکی از کمل
مشائخ طبقات فرمودہ غضوا ابصارکم ولو عن شاۃ انثی اگر مشرب اہل وحدت وجود ترک
تعرض وآزار خلق بودی مولانا عبدالرحمن جامی کہ از کمل ارباب وحدت وجود واز محققان
شان بودہ چرا رد اینجماعت در کتاب سلسلۃ الذہب نمودی ومثنوی طویل در نکوہش اینہا آوردی
عنفوان مثنوی را باین عبارت نوشتہ در مذمت آنانکہ بنای مذہب خود در کم آزاری نہادہ اند
ودر ورطۂ اباحت واتحاد افتادہ اند **مثنوی** ترک آزار کردن الخواجہ ہر دفتر کفر راست دیباچہ

منکر آمد به پیش او معروف شد بمنکر عنان او معروف نفس محنت گزین و راحت جوی
دارد پس در ره اباحت روی شد یکی پیش او حرام و حلال می نه اندیشد از نکاه و بال
میشود مرتکب گناهے را می فتد در عقب بلائی را گاه لافش ز مذهب تجرید
گه گزافد ز مشرب توحید نیست لاف و گزاف آن عاری نیک او را چو نیک انگاری
مذهبش جمع فضه و ذهب ست مشربش شرب بادهٔ عنب ست از علامات عقل و دین عاری
مذهبش حصر در کم آزاری نه ز احوال سابقش عبرت نه ز احوال لاحقش خبرت
نسبت خود کند بدرویشان دم زند از ارادت ایشان هرکه درویش از و بود بیزار
کی ز درویش آید این کردار نیست درویشی آنکه زندقه است نیست جمعیت آنکه تفرقه است
اصطلاحات عارفان از بر کرده و میکند بیان فرفر ولش از سر کار واقف نه
معرفت بیشمار عارف نه همچو جوز تهی نماید نغز لیک چون بشکنی نیابی مغز
کرده وهم و خیال ناپاکان مندرج در عبارت پاکان لفظها پاک معنیش گرگین
نافهٔ چین و نافهٔ سرگین نافه نگشاد و مشک افشاند در گشاید جهان بگند آید

وفی العوارف سئل سهیل عن رجل یقول انا کالباب لا اتحرک الا اذا حرکت قال هذا لا یقوله الا احد الرجلین اما صدیق واما زندیق لان الصدیق یقول هذا القول اشارة الی قوام الاشیاء بالله تعالی مع احکام الاصول ورعایة حدود والعبودیة والزندیق یقول ذلک احالة الاشیاء علی الله تعالی واسقاطا عن نفسه وانخلاعا من الدین ورسمه عجب کاروباریست جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری وصلح کل اختیار کرده اند با همه فرق از کافران وجهودان وجوگیه وبراهمه وملاحده وزنادقه وارمنی وغیر آن نیک اند صلح وصحبتها وانبساطها ومحبتها با یکدیگر دارند طرا از متابعان سنت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم که اهل سنت وجماعت اند و فرقهٔ ناجیه اند و در باب آنها وارد شده است الذین هم علی ما انا علیه واصحابی که با اینها غلظت و عداوت دارند صلح شان با دیگران ست با اینها در مقام ایذا و آزار اند و تخریب آنها می خواهند عجب صلح کل ست که با محمدیان که پیشوای شان رحمت عالمیان ست

غلظت وعداوت باشد وبا غیر محمدیان کہ محل غلظت ست بنصوص قرآنی محبت ومودت بود بلی الکفر
ملة واحدة نیک تامل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمود می بود ترک امر معروف ونہی منکر از واجبات
دین متین نمی گشت وحق سبحانہ این امت را باتیان این امر جلیل القدر خیر امت نمیفرمود قال تعالی
کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنہون عن المنکر وجای دیگر میفرماید الآمرون
بالمعروف والناہون عن المنکر والحافظون لحدود اللہ ونیز فرموده المؤمنون والمومنات بعضہم
اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینہون عن المنکر وانبیای علیہم السلام وصحابہ وتابعین وتبع
تابعین وسائر سلف صالحین چہ کوششہا در اتیان امر معروف ونہی منکر نموده اند وچہ ایذاہا
در تحصیل این امر کشیده اند بامر عبث اینہمہ جہد نمودن وایذا کشیدن سفاہت محض ست اگر ترک
تعرض مستحسن بودی چرا انکار قلبی را از منکر شرعی ضعف ایمان فرمودی کما ورد فی الحدیث الصحیح
عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانہ فان لم یستطع فبقلبہ
وذلک اضعف الایمان رواه مسلم وچرا تارک امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اہل
آن بلده ساختندی ودر زیر وزبر آن شریک نمودندی کما وردی جابر قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم اوحی اللہ عزوجل الی جبرئیل علیہ السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باہلہا فقال یارب ان
فیہم عبدک فلانا لم یعصک طرفة عین قال فقال اقلبہا علیہ وعلیہم فان وجہہ لم یتمعر فی ساعة قط
رواه البیہقی اگر گویند کریمہ یاایہا الذین آمنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اہتدیتم دلالت
بترک امر معروف ونہی منکر دارد گوییم ممنوع ست چہ معنی اہتدا کہ در کریمہ آمده است شامل امر معروف
ونہی منکر ست کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحہ بجا آرید وامر معروف کنید ونہی منکر نمائید
گمراہی دیگران شمارا زیان ندارد وشان نزول این آیہ نیز مؤید این معنی ست کہ چون مسلمانان از کفر
وعدم انقیاد کفار زنگونسار دلتنگ شدند حق تعالی تسلیہ مسلمانان باین آیہ کریمہ فرمود یعنی چون شما
کار خود در اہ ودلالت براه راست نمودید از کفر وطغیان ترسانیدید بعد از ان کفر آنہا بشما مضرت نرساند
وجمعی کہ این کریمہ را بر ظاہر گذاشتہ اند گفتہ اند کہ این آیہ بآیہ امر معروف منسوخ گشتہ است

وعن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه قال ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآیة یا ایها الذین آمنوا
علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم وانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان
الناس اذا راوا منکرا فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقابه رواه ابن ماجة والترمذی وصححه وفی
روایة ابی داود اذا راوا الظالم فلم یاخذوا علی یدیه اوشک ان یعمهم الله بعقاب وفی اخری له ما من
قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب وعن ابی ثعلبة فی
قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا وهوا متبعا ودنیا موثرة
واعجاب کل ذی رای برایه ورایت امرا لا بد لک منه فعلیک نفسک ودع امر العوام فان وراءکم ایام
الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر
خمسین منهم قال اجر خمسین منکم رواه الترمذی وابن ماجة اگر گویند که امر معروف وجهاد فی سبیل الله
طریقهٔ انبیای کرام ست علیهم وعلی اتباعهم الصلوات والتسلیمات وطریقهٔ اولیا ترک تعرض ست وعدم
امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت میگویند گوییم که وجوب فرضیت این امور وفضائل
اتیان ومواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته است وفرضیت ووعد ووعید نسبت بکافهٔ انام ست
خصوصیت باشخاص دون اشخاص ندارد خواص وعوام وانبیاء واولیا در اتیان فرائض
برابرند وهمه داخل وعد ووعید یا آنکه گوییم حصول نجات ووصول بدرجات کمال مربوط بمتابعت
انبیاست علیهم الصلوات والبرکات اولیا هرچه یافته اند از ولایت ومحبت ومعرفت وقرب الهی
جل شانه همه بمتابعت وطفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع این بزرگواران ست
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله سوای این هر راهی که هست راه ضلالت وارد وسبل
شیاطین ست کریمهٔ فماذا بعد الحق الا الضلال دلیل شافی ست بر این وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله شاهد عدل بران وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله قال هذه سبل الشیاطین

منها شیطان یدعو وقرأ ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیه رواه احمد والنسائی والدارمی پس هر که
بی متابعت انبیا خواهد که در راه حق درآید جل وعلا بکمال نرسد وغیر گمراهی چیزی حاصل نکرده باشد
واگر چیزی حاصل نماید استدراج بود که نتیجهٔ آن در آخرت خسران وحرمان ست ومن یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین ع محال ست سعدی که راه صفا ؛ توان رفت جز در پی مصطفی
جنید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه وسید الطائفه است میفرماید من لم یحفظ القرآن ولم یکتب
الحدیث لایقتدی به فی شاننا هذا فان علمنا هذا مقید بالکتاب والسنة می آرند که درویشی از حضرت
خواجهٔ عبدالخالق غجدوانی قدس سره پرسید که شیطان را بر روندگان راه هیچ دست باشد خواجه
فرمودند هر رونده که بسر حد فنای نفس نرسیده است چون در خشم شود شیطان بروی دست یابد
اما آن رونده که بفنای نفس رسیده باشد ویرا خشم نبود غیرت بود وهر کجا غیرت بود شیطان بگریزد
وانچنین صفت آنکس را مسلم باشد که روی براه حق دارد وتعالی وکتاب خدای را عز وجل بدست
راست گیرد وسنت رسول را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بدست چپ گیرد در میان این دو روشنائی
راه سلوک کند از حضرت خواجهٔ احرار منقول ست که میفرمودند اگر تمام احوال ومواجید را بما دهند
وحقیقت ما را بعقائد اهل سنت وجماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانم واگر تمام خرابیها بر ما جمع کنند
وحقیقت ما را بعقائد اهل سنت وجماعت بنوازند هیچ باک نداریم انصاف باید کرد نبوت ختم یافته است
زمان وحی منقطع شده است ودین کامل گشته ونعمت تمام شده امروز بکدام حجت وبکدام سند
اینچنین دین متین را کس تواند برداشت وبخواب وخیال خود کلمهٔ متفقهٔ انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
که بوحی قطعی واخبار الهی مثبت ومتیقن گشته یکسو ساخت عقل دوراندیش را انکار باید فرمود
وبخواب وخیال مغرور نباید شد واز سبل شیاطین دور باید بود وصراط مستقیم سنت سنیه را از دست
نباید داد اتباع انبیا علیهم التحیات البته منجی ست ومثمر برکات وسوای آن همه خطر در خطر ست
فالحذر کل الحذر راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن ودر دام شیاطین لعین افتادن وخود را
در معرض هلاک سرمدی دادن از عقل بسی مستبعد ست وجد وحال وخواب وخیال که برخلاف

پیغمبران برحق بود کسراب بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماء چون کار بخدا افتد جل وعلا وگور وقیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیا علیہم البرکات کہ بوحی قطعی ثابت شدہ است ہیچ سود ندارد و دستگیری دران وقت نماید آری اگر احوال ومواجید وکشوف والہامات باین متابعت جمع شود نور علی نور باشد وچون بکمال آن برسد معاملہ از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچہ اصحاب کرام وسلف صالحین ومشایخ مستقیم الاحوال را بود رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم ہذہ الدرجۃ القصوی لیعیٰ مقرر شد کہ راہ وصول بدرجات قرب الٰہی جل شانہ خواہ قرب نبوت بود وخواہ قرب ولایت ووصلان انبیا باشد علیہم الصلوۃ یا اولیا منحصر در راہ شریعت ست کہ پیغمبر خدا علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بدان راہ دعوت کردہ ومامور بدان گشتہ در کریمہ قل ہذہ سبیلی ادعو الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی وکریمہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ نیز بآن دلالت دارد وسوای این ہر راہی کہ ہست رو بضلالت دارد واز مطلوب حقیقی منحرف کل طریقۃ ردتہ الشریعۃ فہو زندقۃ کریمہ وان ہذا صراطی مستقیما الآیہ وکریمہ فماذا بعد الحق الا الضلال وکریمہ ومن یبتغ غیر الاسلام دینا الآیہ وحدیث خط لنا الحدیث وحدیث کل بدعۃ ضلالۃ واحادیث دیگر شاہد ہمین معنی ست وانچہ در عبارت بعضی از اکابر واقع شدہ است کہ راہہای کہ موصل جناب قدس خداوندی ست جل سلطانہ دو راہ است راہیست کہ بقرب ولایت تعلق دارد وراہیست کہ بقرب نبوت متعلق ست منافاتی باین تحقیق ندارد چہ این ہر دو راہ داخل دائرہ شریعت غرا است واین ہر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیہم الصلوات والبرکات کہ صراط مستقیم ست پس کسیکہ خواہد کہ بی اتیان احکام شریعت وبی تبعیت رسل علیہم الصلوات والتسلیمات بیکی ازین دو قرب برسد بمطلب نرسد وراہ گم کند وخائب وخاسر بود وہمچنین انچہ مشہور گشت کہ الطرق الی اللہ بعدد انفاس المخلوقات درست ست چہ ہر ظل را باصل خود شاہراہ ست وہر مخلوقی را عین ثابتہ جداد بما نحن فیہ ہیچ تدافع ندارد چہ انہمہ راہہا در حق واصل مشروط باتیان احکام شرعیہ است ہر کہ از دائرہ شریعت غرا برآمدہ خواہد کہ بیکی ازین طرق درآید در راہ ماند وبمطلب نرسد بلکہ گمراہ گردد پس منشای انہمہ طرق شریعت آمد وباوجود تعدد طرق مانند بیک طریق گشت اتحاد طرق گفتند باعتبار منشا است

و تعدد طرق باعتبار ناشی دو دو طریق باعتبار طرق کلیہ است و طرق بسیار باعتبار طرق جزئیہ
فی معارج الھدایۃ قال بعضھم الطرق الی الخالق بعدد انفاس المخلوقات ولکن کلھا مندرجۃ ومندمجۃ
ومنطویۃ ومنسلکۃ فی دائرۃ الشریعۃ الکبریٰ المحلاۃ بالشریعۃ المحمدیۃ العظمیٰ وھذا الطرق بالنسبۃ الی
ارکان شجرۃ الشریعۃ واصولھا وفروعھا وعروقھا واغصانھا واوراقھا وازھارھا وانوارھا ولا یقال
ھی اشیاء سواھا وامور مباینۃ لھا لا والذی برأ النسمۃ وشق الحبۃ ما وراء المحجۃ البیضاء والشریعۃ
الحنیفیۃ الکبریٰ الا بنیان الضلال والعمی فما بعد صراط الحق القویم وسبیل اللہ المستقیم الا سبل الشیطان
المبعد الرجیم المطرود والابتر العقیم فماذا بعد الحق الا الضلال قال اللہ تعالیٰ ان ھذا صراطی مستقیما فاتبعوہ
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصّٰکم بہ لعلکم تتقون فی العوارف قوم من المتصوفین سموا
انفسھم ملامتیۃ ولبسوا لبسۃ الصوفیۃ لینسبوا الی الصوفیۃ وما ھم من الصوفیۃ بشیء بل ھم فی غرور وغلط
یتستّرون بلبسۃ الصوفیۃ توقیا تارۃ ودعوی اخری وینتھجون مناہج اھل الاباحۃ ویزعمون ان ضمائرھم
خلصت الی اللہ تعالیٰ وھذا عندھم ھو الظفر بالمراد والارتسام بمراسم الشریعۃ رتبۃ العوام والقاصرین
الافھام والمنحصرین فی مضیق الاقتداء بالتقلید وھذا ھو عین الالحاد والزندقۃ والابعاد وکل حقیقۃ ردتھا
الشریعۃ فھی زندقۃ وجھل ھؤلاء المغرورین ان الشریعۃ حق العبودیۃ والحقیقۃ ھی حقیقۃ العبودیۃ
ومن صار من اھل الحقیقۃ تقید بحقوق العبودیۃ وصار مطالبا بامور وزیادات لا یطالب بھا غیرہ
ممن لا یصل الی ذلک لا انہ یخلع عن عنقہ ربقۃ التکلیف ویخامر باطنہ الزیغ والتحریف آحادیث
نبوی علی صاحبھا الصلوۃ والسلام والتحیۃ کہ در باب امر معروف ونہی منکر و جہاد فی سبیل اللہ
وارد شدہ است ایراد مینماید نیک مطالعہ فرمایند عن حذیفۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال
والذی نفسی بیدہ لتأمرن بالمعروف ولتنھون عن المنکر او لیوشکن اللہ ان یبعث علیکم عقابا منہ
ثم تدعونہ فلا یستجیب لکم رواہ الترمذی وعن عرس بن عمیرۃ الکندی ان النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
وسلم قال اذا عملت الخطیئۃ فی الارض کان من شھدھا وکرھھا وفی روایۃ فانکرھا کمن غاب عنھا ومن
غاب عنھا فرضیھا کان کمن شھدھا رواہ ابو داؤد وعن عدی بن عدی الکندی قال حدثنا مولی لنا

انہ سمع جدی یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم یقول ان اللہ تعالی
لا یعذب العامۃ بعمل الخاصۃ حتی یروا المنکر بین ظہرانیہم وہم قادرون علی ان ینکروہ فلا ینکروہ
فاذا فعلوا ذالک عذب اللہ العامۃ والخاصۃ رواہ فی شرح السنہ وعن عبداللہ بن مسعود قال
قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی نہتہم علماؤہم
فلم ینتہوا فجالسوہم فی مجالسہم وآکلوہم وشاربوہم فضرب اللہ قلوب بعضہم ببعض ولعنہم علی لسان
داؤد وعیسی بن مریم ذالک بما عصوا وکانوا یعتدون قال فجلس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم وکان متکیا فقال لا والذی نفسی بیدہ حتی تاطروہم اطرا رواہ الترمذی وابوداؤد وفی روایۃ
قال کلا واللہ لتأمرن بالمعروف ولتنہون عن المنکر ولتاخذن علی یدی الظالم ولتاطرنہ علی الحق
اطرا ولتقصرنہ علی الحق قصرا او لیضربن اللہ بقلوب بعضکم علی بعض ثم لیلعننکم کما لعنہم ونیز در حدیث
آمدہ است اذا رایت امتی تہاب الظالم ان یقول لہ انک ظالم فقد تودع منہم طب ہب عن عمر بن
الخطاب رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ تصیب امتی فی آخر الزمان من سلطانہم
شداید لا ینجو منہ الا رجل عرف دین اللہ فجاہد علیہ بلسانہ ویدہ وقلبہ فذالک الذی سبقت لہ السوابق
ورجل عرف دین اللہ فصدق بہ ورجل عرف دین اللہ فسکت علیہ فان رای من یعمل
بالخیر احبہ وان رای من یعمل بباطل ابغضہ علیہ فذالک ینجو علی ابطانہ کلہ رواہ البیہقی ونیز
در حدیث ست ما من نبی بعثہ اللہ فی امتہ قبلی الا کان لہ من امتہ حواریون واصحاب یاخذون
بسنتہ ویقتدون بامرہ ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون ما لا یؤمرون
فمن جاہدہم بیدہ فہو مومن ومن جاہدہم بلسانہ فہو مومن ومن جاہدہم بقلبہ فہو مومن ولیس وراء
ذالک من الایمان حبۃ خردل رواہ مسلم عن ابن مسعود ونیز در حدیث ست اذا خفیت الخطیئۃ لا تضر
الا صاحبہا واذا ظہرت فلم تغیر ضرت العامۃ طس عن ابن عمر وابی ہریرۃ ونیز در حدیث ست اذا رایتم
الامر لا تستطیعون تغیرہ فاصبروا حتی یکون اللہ ہو الذی یغیرہ ہذہب عن ابی امامۃ ونیز در حدیث ست
وجب علیکم الامر بالمعروف والنہی عن المنکر ما لم تخافوا ان یؤتی الیکم مثل الذی نہیتم عنہ فان خفتم ذالک

فقد حل لکم السکوت ابونعیم والدیلمی عن مسعود وہم درحدیث ست الا اخبرکم باقوام لیسوا بانبیاء ولاشہداء یغبطہم یوم القیمۃ الانبیاء والشہداء بمنازلہم من اللہ علی منابر من نور یعرفون الذین یحببون عباد اللہ الی اللہ ویحببون اللہ الی عبادہ یمشون فی الارض نصحا قیل کیف یحببون عباد اللہ الی اللہ قال یامرونہم بما یحب اللہ وینہونہم عما یکرہ اللہ فاذا طاعوہم احبہم اللہ ابن سعد وقاص فی معجمہ وابن النجار عن انس وہم درحدیث ست اذا ظہرت المعاصی فی امتی عمہم اللہ بعذاب من عندہ قیل اما فی الناس یومئذ الصالحون قال بل یصیبہم ما اصاب الناس ثم یصیرون الی مغفرۃ من اللہ ورضوان حم طب عن ام سلمۃ وہم درحدیث ست بئس القوم قوم یستحلون المحرمات والشبہات وبئس القوم قوم لایامرون بالمعروف ولاینہون عن المنکر ابوالشیخ عن ابن مسعود وہم درحدیث ست من انتہر صاحب بدعۃ ملأ اللہ قلبہ امنا وایمانا ومن اشتہر صاحب بدعۃ امنہ اللہ من الفزع الاکبر ومن اہان صاحب بدعۃ رفعہ اللہ فی الجنۃ درجۃ ومن لان لہ او لقیہ بما یسرہ فقد استخف بما انزل علی محمد ابن عساکر عن ابن عمرو ودر روایتے آمدہ من اعرض عن صاحب بدعۃ بغضا لہ ملأ اللہ قلبہ امنا وایمانا ومن انتہر صاحب بدعۃ او لقیہ بالبشر واستقبلہ بما یسرہ فقد استخف بما انزل علی محمد وہم درحدیث ست من انفذ حقا بلسانہ جری لہ اجرہ حتی یاتی اللہ یوم القیمۃ فیوفیہ ثوابہ حل عن انس وہم درحدیث ست من مشی مع مظلوم حتی یثبت لہ حقہ ثبت اللہ تعالی قدمیہ یوم تزل الاقدام ابوالشیخ وابونعیم عن ابن عمر وہم درحدیث ست والذی نفسی بیدہ لیخرجن من امتی من قبورہم فی صورۃ القردۃ والخنازیر بمداہنتہم فی المعاصی وکفہم عن النہی وہم یستطیعون ابونعیم عن عبدالرحمن ابن عوف وہم درحدیث ست یکون فی آخر الزمان قوم یحضرون السلطان فیحکمون بغیر حکم اللہ ولاینہونہ فعلیہم لعنۃ اللہ ابونعیم والدیلمی عن ابن مسعود وہم درحدیث ست لاینبغی لنفس مومنۃ تری من یعصی اللہ فلا تنکر علیہ سلطان جابرا وامیر جابر خط عن ابی سعید وہم درحدیث ست افضل الاعمال الحب فی اللہ تعالی والبغض فی اللہ تعالی وعن درۃ بنت ابی لہب قالت قلت یارسول اللہ من خیر الناس قال اتقہم للرب عزوجل واوصلہم للرحم وامرہم بالمعروف وانہاہم

عن المنکر رواہ ابو الشیخ والبیہقی و ہم در حدیث ست لاتزال لا الٰہ الا اللہ تنفع من قالہا وترد
عنہم العذاب والنقمۃ مالم یستخفوا بحقہا قالوا یا رسول اللہ وما الاستخفاف بحقہا قال یظہر العمل بمعاصی
اللہ فلا ینکر ولا یغیر رواہ الاصفہانی فی [illegible] وعن ابی ذر قال اوصانی خلیلی صلی اللہ علیہ وسلم بخصال من الخیر
اوصانی ان لا اخاف فی اللہ لومۃ لائم واوصانی ان اقول الحق وان کان مرا رواہ ابن حبان
وعن ابی ہریرۃ قال کنا نسمع ان الرجل متعلق بالرجل یوم القیمۃ وہو لا یعرفہ فیقول لہ مالک
الیّ وما بینی وبینک معرفۃ فیقول کنت ترانی علی الخطاء وعلی المنکر ولا تنہانی ذکرہ رزین

فضیلت جہاد قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم ان فی الجنۃ مائۃ درجۃ
اعدہا اللہ للمجاہدین فی سبیل اللہ ما بین الدرجتین کما بین السماء والارض رواہ البخاری و ہم در حدیث ست
مثل المجاہد فی سبیل اللہ کمثل الصائم القائم القانت بآیات اللہ لا یفتر من صلوۃ ولا صیام حتی یرجع المجاہد
فی سبیل اللہ متفق علیہ و ہم در حدیث ست والذی نفسی بیدہ لولا ان رجالا من المؤمنین لا تطیب
انفسہم ان یتخلفوا عنی ولا اجد ما احملہم علیہ ما تخلفت عن سریۃ تغزو فی سبیل اللہ والذی نفسی بیدہ لوددت
ان اقتل فی سبیل اللہ ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل متفق علیہ و ہم در حدیث ست
لغدوۃ فی سبیل اللہ او روحۃ خیر من الدنیا وما فیہا متفق علیہ و ہم در حدیث ست ما اغبرت قدما عبد فی
سبیل اللہ فتمسہ النار رواہ البخاری و ہم در حدیث ست لا یجتمع کافر وقاتلہ فی النار ابدا رواہ مسلم
و ہم در حدیث ست ما من احد یدخل الجنۃ یحب ان یرجع الی الدنیا ولہ ما فی الارض من شیء الا الشہید
یتمنی ان یرجع الی الدنیا فیقتل عشر مرات لما یری من الکرامۃ متفق علیہ و ہم در حدیث ست
یضحک اللہ تعالی الی رجلین یقتل احدہما الآخر یدخلان الجنۃ یقاتل ہذا فی سبیل اللہ فیقتل ثم یتوب اللہ
علی القاتل فیستشہد متفق علیہ و ہم در حدیث ست من سال اللہ الشہادۃ بصدق بلغہ اللہ منازل
الشہداء وان مات علی فراشہ رواہ مسلم و ہم در حدیث ست من مات ولم یغز ولم یحدث بہ نفسہ مات
علی شعبۃ من نفاق رواہ مسلم و نیز آمدہ جاء رجل الی النبی صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم فقال
الرجل یقاتل للمغنم والرجل یقاتل للذکر والرجل یقاتل لیری مکانہ فمن فی سبیل اللہ قال من قاتل

لیکون کلمۃ اللہ ہی العلیا فہو فی سبیل اللہ متفق علیہ و نہم در حدیث ست کل میت یختم علی عملہ الا الذی مات مرابطا فی سبیل اللہ فانہ ینمی لہ عملہ الی یوم القیمۃ ویامن فتنۃ القبر رواہ الترمذی وابوداود والدارمی و دہم در حدیث ست من قاتل فی سبیل اللہ فواق ناقۃ فقد وجبت لہ الجنۃ ومن جرح جرحا فی سبیل اللہ او نکب نکبۃ فانہا تجئ یوم القیمۃ کاغزر ما کانت لونہا الزعفران وریحہا المسک ومن خرج بہ خراج فی سبیل اللہ فان علیہ طابع الشہداء رواہ الترمذی وابوداود والنسائی و ہم در حدیث ست لا یلج النار من بکی من خشیۃ اللہ حتی یعود اللبن فی الضرع ولا یجتمع علی عبد غبار فی سبیل اللہ و دخان جہنم رواہ الترمذی وزاد النسائی فی اخری فی منخری مسلم ابدا وفی اخری لہ فی جوف عبد ابدا ولا یجتمع الشح والایمان فی قلب عبد ابدا و نہم در حدیث ست عینان لا تمسہما النار عین بکت من خشیۃ اللہ وعین باتت فی سبیل اللہ رواہ الترمذی و نہم در حدیث ست رباط یوم فی سبیل اللہ خیر من الف یوم فیما سواہ من المنازل رواہ الترمذی والنسائی و نہم در حدیث ست ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم سئل ای الاعمال افضل قال طول القیام قیل فای الصدقۃ افضل قال جہد المقل قیل فای الہجرۃ افضل قال من ہجر ما حرم اللہ علیہ قیل فای الجہاد افضل قال من جاہد المشرکین بمالہ ونفسہ قیل فای القتل اشرف قال من اہریق دمہ وعقر جوادہ رواہ ابوداود و نہم در حدیث ست للشہید عند اللہ ستۃ خصال یغفر لہ فی اول دفعۃ ویری مقعدہ من الجنۃ ویجار من عذاب القبر ویامن من الفزع الاکبر ویوضع علی راسہ تاج الوقار الیاقوتۃ منہا خیر من الدنیا وما فیہا ویزوج ثنتین وسبعین زوجۃ من الحور العین ویشفع فی سبعین من اقربائہ رواہ الترمذی وابن ماجۃ و ہم در حدیث ست من لقی اللہ بغیر اثر من جہاد لقی اللہ وفیہ ثلمۃ رواہ الترمذی وابن ماجۃ و نہم در حدیث ست الشہید لا یجد الم القتل الا کما یجد احدکم الم القرصۃ رواہ الترمذی والنسائی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و ہم در حدیث ست لیس شئ احب الی اللہ من قطرتین واثرین قطرۃ دموع من خشیۃ اللہ وقطرۃ دم فی سبیل اللہ واما الاثران فاثر فی سبیل اللہ واثر فی فریضۃ من فرائض اللہ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن ابی امامۃ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی سریۃ فمر رجل بغار فیہ شئ من ماء وبقل

تحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فى ذلك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكنى بعثت بالحنيفية السمحة
والذى نفس محمد بيده لغدوة اوروحة فى سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم فى الصف
خير من صلاته ستين سنة رواه احمد وهم در حديث ست المؤمنون فى الدنيا على ثلثة اجزاء الذين آمنوا
بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فى سبيل الله والذى يامنه الناس على اموالهم
وانفسهم ثم الذى اذا اشرف على طمع تركه لله عز وجل رواه احمد وهم در حديث ست من ارسل نفقة
فى سبيل الله واقام فى بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه فى سبيل الله وانفق فى وجه
ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم ثم تلا هذه الآية والله يضاعف لمن يشاء رواه ابن ماجة وعن
فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم
يقول الشهداء اربعة رجل مومن جيد الايمان لقى العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذى يرفع الناس
اليه اعينهم يوم القيمة هكذا ورفع راسه حتى سقطت قلنسوته فما ادرى اقلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبى
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال ورجل مومن جيد الايمان لقى العدو فكانما ضرب جلده بشوك طلح
من الجبن اتاه سهم غرب فقتله فهو فى الدرجة الثانية ورجل مومن خلط عملا صالحا وآخر سيئا لقى العدو
فصدق الله حتى قتل فذاك فى الدرجة الثالثة ورجل مومن اشرف على نفسه لقى العدو فصدق الله حتى
قتل فذاك فى الدرجة الرابعة رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب وهم در حديث ست القتلى ثلثة
مومن جاهد بنفسه وماله فى سبيل الله فاذا لقى العدو قاتل حتى يقتل قال النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
فيه فذلك الشهيد الممتحن فى خيمة الله تحت عرشه لا يفضله النبيون الا بدرجة النبوة ومومن خلط عملا صالحا
وآخر سيئا جاهد بنفسه وماله فى سبيل الله اذا لقى العدو قاتل حتى يقتل قال النبى صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم فيه مصمصة محت ذنوبه وخطاياه ان السيف محاء للخطايا وادخل من اى ابواب الجنة شاء ومنافق
جاهد بنفسه وماله فاذا لقى العدو قاتل حتى يقتل فذلك فى النار ان السيف لا يمحو النفاق رواه الدارمى
وعن ابن عائذ قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم فى جنازة رجل فلما وضع قال

عمر بن الخطاب لا تصل علیہ یا رسول اللہ فانہ رجل فاجر فالتفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم
الی الناس فقال ہل رآہ احد منکم علی عمل الاسلام فقال رجل نعم یا رسول اللہ حرس لیلۃ فی سبیل اللہ فصلی
علیہ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وحثی علیہ التراب وقال اصحابک یظنون من اہل النار
وانا اشہد انک من اہل الجنۃ وقال یا عمر انک لا تسأل من اعمال الناس ولکن تسأل عن الفطرۃ
رواہ البیہقی فی شعب الایمان وہم درحدیث ست وفد اللہ ثلثۃ الغازی والحاج والمعتمر رواہ النسائی
وہم درحدیث ست حرس لیلۃ فی سبیل اللہ افضل من صیام رجل وقیامہ فی اہلہ الف سنۃ السنۃ
ثلثمائۃ یوم والیوم کالف سنۃ رواہ ابن ماجۃ وہم درحدیث ست غزوۃ فی البحر مثل عشر غزوات فی البر
والذی یسدر فی البحر کالمتشحط فی دمہ فی سبیل اللہ وہم درحدیث ست شہید البحر مثل شہید البر وما بین الموجتین
کقاطع الدنیا فی طاعۃ اللہ وان اللہ وکل ملک الموت بقبض الارواح الا شہید البحر فانہ یتولی قبض ارواحہم
یغفر لشہید البر الذنوب کلہا الا الدین ولشہید البحر الذنوب والدین رواہ ابن ماجۃ وعن ابی امامۃ
قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فقال ارأیت رجلا غزا یلتمس الاجر والذکر
ما لہ فقال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم لا شیء لہ فاعادہا ثلث مرات یقول لہ رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم لا شیء لہ ثم قال ان اللہ لا یقبل من العمل الا ما کان خالصا وابتغی بہ وجہہ
رواہ ابو داؤد والنسائی وہم درحدیث ست ان صلوۃ المرابط تعدل خمسمائۃ صلوۃ ونفقۃ الدینار
والدرہم منہ افضل من سبعمائۃ دینار ینفقہ فی غیرہ رواہ البیہقی وروی ابو الشیخ وغیرہ من حدیث
انس ان الصلوۃ بارض الرباط بالفی الف صلوۃ وفیہ نکارۃ وہم درحدیث ست ثلثۃ لا تری اعینہم
النار عین حرست فی سبیل اللہ وعین بکت من خشیۃ اللہ وعین کفت عن محارم اللہ رواہ الطبرانی
وہم درحدیث ست الا انبئکم لیلۃ افضل من لیلۃ القدر حارس حرس فی ارض خوف لعلہ ان لا یرجع
الی اہلہ رواہ الحاکم وقال صحیح علی شرط البخاری وہم درحدیث ست کل عین باکیۃ یوم القیمۃ الا عین
غضت عن محارم اللہ وعین سہرت فی سبیل اللہ وعین خرج منہا مثل راس الذباب من خشیۃ اللہ
رواہ الاصفہانی وہم درحدیث ست من اعان مجاہدا فی سبیل اللہ او غارما فی عشیرتہ او مکاتبا

في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله رواه احمد والبيهقي وهم درحديث ست من اظل راس
غاز اظله الله يوم القيمة ومن جهز غازيا في سبيل الله فله مثل اجره ومن بنى لله مسجدا يذكر فيه اسم الله
بنى الله له بيتا في الجنة رواه ابن حبان في صحيحه والبيهقي وهم درحديث ست من احتبس فرسا في
سبيل الله ايمانا بالله وتصديقا بوعده فان شبعه وريه وروثه وبوله في ميزانه يوم القيمة يعني
حسنات رواه البخاري وغيره وهم درحديث ست طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله
فان له بكل كلمة سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذي له عند الله من المزيد الحديث
رواه الطبراني وهم درحديث ست صلوة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف صلوة وصلوة في المسجد الحرام
تعدل بمائة الف صلوة والصلوة بارض الرباط بالفي الف صلوة الحديث رواه ابو الشيخ ابن حبان
وهم درحديث ست من رمى رمية في سبيل الله قصر او بلغ كان له مثل اجر اربعة اناس من بني اسمعيل
اعتقهم رواه البزار وهم درحديث ست مقام الرجل في الصف في سبيل الله افضل عند الله من
عبادة الرجل ستين سنة رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري وهم درحديث ست ساعتان
لا ترد على داع دعوته حين تقام الصلوة وفي الصف في سبيل الله رواه ابن حبان وهم درحديث ست
قال رجل يا رسول الله اني اقف الموقف اريد وجه الله واريد ان يرى موطني فلم يرد عليه رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حتى نزلت فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه
احدا رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين وهم درحديث ست ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة
رجل استشهد فاتي به فعرفه نعمة فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت
ولكن قاتلت لان يقال هو جري فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار الحديث رواه
مسلم واللفظ له والنسائي والترمذي وابن خزيمة في صحيحه وهم درحديث ست من فاته الغزو معي فليغز في البحر
رواه الطبراني وهم درحديث ست الشهداء ثلثة رجل خرج بنفسه وماله في سبيل الله لا يريد ان يقاتل ولا يقتل
يكثر سواد المسلمين فان مات او قتل غفرت له ذنوبه كلها واجير من عذاب القبر ويؤمن من الفزع الاكبر وزوج
من الحور العين وحلت عليه حلة الكرامة ويوضع على راسه تاج الوقار والخلد والثاني خرج بنفسه وماله

محتسبا یرید ان یقتل ولا یقتل فان مات او قتل کانت رکبتہ مع ابراہیم خلیل الرحمن بین یدی اللہ
تبارک وتعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر والثالث خرج بنفسہ ومالہ محتسبا یرید ان یقتل
ویقتل فان مات او قتل جاء یوم القیمۃ شاہرا سیفہ واضعہ علی عاتقہ والناس جاثون علی الرکب
یقول الا افسحوا لنا فانا قد بذلنا دمائنا واموالنا للہ تبارک وتعالی قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو قال ذلک لابراہیم خلیل الرحمن او لنبی من الانبیاء لزحل لہم
عن الطریق لما یری من واجب حقہم حتی یاتون منابر من نور تحت العرش فیجلسون علیہا ینظرون
کیف یقضی بین الناس لا یجدون غم الموت ولا یغتمون فی البرزخ ولا تفزعہم الصیحۃ ولا یہمہم الحساب
ولا المیزان ولا الصراط ینظرون کیف یقضی بین الناس ولا یسألون شیئا الا اعطوا ولا یشفعون
فی شئ الا شفعوا فیہ ویعطون من الجنۃ ما احبوا ویتبوؤن من الجنۃ حیث احبوا رواہ البزار والبیہقی
والاصفہانی وعن نعیم بن ہمار ان رجلا سال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ای الشہداء
افضل قال الذین ان یلقوا فی الصف لا یلتفون وجوہہم حتی یقتلوا اولئک ینطلقون فی الغرف
العلی من الجنۃ یضحک الیہم ربہم واذا ضحک ربک الی عبد فی الدنیا فلا حساب علیہ رواہ احمد
وابو یعلی ورواتہما ثقات وہم در حدیث ست الا اخبرکم عن الاجود الاجود اللہ الاجود الاجود وانا
اجود ولد آدم واجودہم من بعدی رجل علم علما فنشر علمہ یبعث یوم القیمۃ امۃ واحدۃ ورجل جاد
بنفسہ للہ عزوجل حتی یقتل رواہ ابو یعلی والبیہقی وہم در حدیث ست ثلثۃ یحبہم اللہ ویضحک الیہم
ویستبشر بہم الذی اذا انکشفت فئتہ قاتل وراءہا بنفسہ للہ عزوجل فاما ان یقتل واما ان
ینصرہ اللہ ویکفیہ فیقول انظروا الی عبدی ہذا کیف صبر بنفسہ والذی لہ امرأۃ حسنۃ وفرش لین
حسن فیقوم من اللیل یذر شہوتہ ویذکرنی ولو شاء رقد والذی اذا کان فی سفر وکان مع رکب فسہروا
ثم ہجعوا فقام من السحر فی سراء وضراء رواہ الطبرانی باسناد حسن وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم انہ سئل جبرئیل عن ہذہ الآیۃ ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض
الا من شاء اللہ من الذین لم یشاء اللہ ان یصعقہم قال ہم الشہداء یبعثہم اللہ متقلدین اسیافہم

حول عرشہ فاتاہم ملائکۃ من المشنہ بنجایب من یاقوت ازمتہا الابیض رحال الذہب غشیتہا السندس والاستبرق ونمارقہا اللین من الحریر خطاہا ابصار الرجال لیرون فی الجنۃ علی خیول یقولون عند طول التنزہ انطلقوا بنا ننظر کیف یقضی اللہ بین خلقہ یضحک اللہ الیہم واذا ضحک اللہ الی عبد من موطن فلا حساب علیہ رواہ ابن ابی الدنیا وہم درحدیث ست ما ترک قوم الجہاد الاعمہم اللہ بالعذاب رواہ الطبرانی باسناد حسن وہم درحدیث ست ثلاثۃ یضحک اللہ الیہم الرجل اذا قام باللیل یصلی والقوم اذا صفوا فی الصلوۃ والقوم اذا صفوا فی قتال العدو وہم درحدیث ست الجہاد واجب علیکم مع کل امیر بارا کان او فاجرا وان ہو عمل الکبائر عن ابی ہریرۃ وہم درحدیث ست الجنۃ تحت ظلال السیوف عن ابی موسی وہم درحدیث ست من راح روحۃ فی سبیل اللہ کان لہ مثلاما اصابہ من الغبار مسکا یوم القیمۃ الضیاء عن انس وہم درحدیث ست من سل سیفہ فی سبیل اللہ فقد بایع اللہ ابن مردویۃ عن ابی ہریرۃ وہم درحدیث ست من صدع راسہ فی سبیل اللہ فاحتسب غفر لہ ما کان قبل ذلک من ذنب طب عن ابن عمرو وہم درحدیث ست من فدی اسیرا من ایدی العدو فانا ذلک عن ابن عباس وہم درحدیث ست ساعات فی سبیل اللہ خیر من خمسین حجۃ عن ابن عمرو وہم درحدیث ست السیوف مفاتیح الجنۃ ابو بکر وابن عساکر عن زید کفی بالسیف شاہدا عن سلمۃ بن المحبق السیوف اردیۃ المجاہدین فر عن ابی ایوب المحاصیل فی الجنۃ عن زید بن ثابت وہم درحدیث ست الا اخبرکم بخیر الناس منزلۃ رجل اخذ بعنان فرسہ فی سبیل اللہ حتی یقتل او یموت الا اخبرکم بالذی یلیہ رجل معتزل فی شعب یقیم الصلوۃ ویؤتی الزکوۃ ویشہد ان لا الٰہ الا اللہ عن ابی ہریرۃ وہم درحدیث ست الاسلام ثلثۃ ابیات سفلی وعلیا وغرفۃ فاما السفلی فالاسلام دخل فیہا عامۃ المسلمین فلا یسال احد منہم الا قال انا مسلم واما العلیا فتفاضل اعمالہم بعض المسلمین افضل من بعض واما الغرفۃ العلیا فالجہاد فی سبیل اللہ لاینالہا الا افضلہم طب عن فضالۃ بن عبید وہم درحدیث ست من مرض یوما فی سبیل اللہ او بعض یوم اوساعۃ غفرت ذنوبہ وکتب لہ من الاجر عدد عتق مائۃ الف رقبۃ قیمۃ کل رقبۃ مائۃ الف ابن زنجویہ عن رجل من

اہل الحجاز مرسلا و ہم در حدیث ست لموقف فی سبیل اللہ لا یسل فیہ بسیف و لا یطعن فیہ برمح و لا یرمی
فیہ بسہم افضل من عبادۃ ستین سنۃ لا یعصی اللہ فیہا طرفۃ عین ابن النجار عن ابن عمر و ہم
در حدیث ست لا یزال الجہاد حلوا خضرا ما امطرت السماء و انبتت الارض و سینشأ نشو من قبل
المشرق یقولون لا جہاد و لا رباط اولئک ہم وقود النار بل رباط یوم فی سبیل اللہ خیر من عتق الف
رقبۃ و من صدقۃ اہل الارض جمیعا ابن عساکر ضعیفہ عن انس و ہم در حدیث ست المنفق علی الخیل
کباسط یدہ بالصدقۃ لا یقبضہا و ابوالہا و ارواثہا عند اللہ یوم القیمۃ کزکی المسک ابن سعید طب
عن بریدہ ابن عبداللہ و ہم در حدیث ست من مرض یوما فی البحر کان افضل من عتقہ الف
رقبۃ یجہزہم و ینفق علیہم الی یوم القیمۃ الحدیث تل عن علی

مکتوب سی ام بسیادت و افادت دستگاہ میرک شیخ در اسرار کریمۂ ما عندکم ینفد و ما عند اللہ باق

اللہ تعالی ذات بابرکات را مشمول الطاف خویش داشتہ بجذبات و واردات معنوی سربلند
دارد ۵ از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر ست ۵ قال اللہ تعالی ما عندکم ینفد و ما عند اللہ باق
این کریمۂ مبارکہ جامع مراتب قرب ست و حاصل نسخۂ سیر و سلوک اہل اللہ عموم کلمۂ ما کہ در آغاز
کریمہ است محتوی ست بر جمیع مراتب نفی و تحقق برموز این کریمہ نام و نشان ماسوا را برمیدارد
و بفنای اتم میرساند کہ رکن اعظم ولایت ست و ما عند اللہ باق مستجمع مراتب اثبات ست و رمزی از بقا
کہ مترتب بر فناست و رکن دوم ولایت ست دارد تفاوت در مراتب باعتبار تفاوت اقدام
سالکان ست در حصول این دو رکن ہر چند درین دو رکن قدم راسخ داشتہ باشد در کمالات
ولایت اتم بود و ہر کس از سالکان بقدر حوصلہ و استعداد در تحصیل این دو کمال دست و پا میزند
تا کدام صاحب دولت باشد کہ در بحار اسرار این کریمہ غواصی نمودہ بہرۂ تام از جواہر نفیسۂ این
دو کمال حاصل نماید و مراتب تعین را طی نمودہ از مرتبۂ علیا نصیبی فراگیرد ۵ سعادتہاست اندر پردۂ غیب

نگه کن تا کرا رسند در حبیب الله تعالی امثال ما فقرا را ایمانی باین معانی دهاد و شمه ازین مشرب
عطا کناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات

مکتوب سی و یکم ۳۱ بیکی از اهل زمانه در جواب کتابت او که تعرض بحال درویشان نموده بود

نوشته بودند که هرگز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون میکند مخدوما
بنده عاجز که به بنده مثل خود تملق نماید و التجا و لجاج پیش گیرد جای آن دارد که ذل و خواری
بکشد چرا بدرگاه غنی مطلق روی نیارد و تضرع و التجا نکند که سزاوار آنمعنی اوست و کشاینده
مشکلات از وی می آید و بس و وسعت رزق و تنگی آن هم از دست قدرت اوست و ان
یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء
من عباده نوشته بودند که فقر و درویشی همین تنها ذکر نیست الی آخره مخدوما این را کسی بنویسند
که دعوی فقر و درویشی داشته باشد این فقیر خود را بمراحل از معنی فقر و درویشی دور میداند از هرچه
گویند از آن هم زبون ترست و هر عیب که اثبات نمایند از آن هم معیوب تر نوشته بودند که غرض
از مسلمانی تعطف و تلطف ست الی آخره هر مسلمانی باندازه طاقت خود درین امور کوشش مینماید
لیکن دراینچه مقدور انسان نیست معذورست و این دراز کار خود در از کار مسلمانی حقیقت آن
بسی دور میدانند هرچه می نویسند برمحل ست نوشته بودند صحبت با اهل الله دارا بنفس برای حصول
مطالب دنیاست یا نتیجه آخرت ست بالفعل نقد وقت ادراک فواید دنیاست و معامله آخرت
بدست آفریدگارست بقدر اعمال و افعال مخدوما کسیکه با اهل الله محض برای دنیا صحبت دارد و آخرت
ملحوظ نبود از برکات شان محروم مطلق ست و خسران دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ آنست
که کسی دنیا را بالعمل آخرت طلب نماید خائب و خاسرست چنانچه بقرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها
الصلوة و السلام ثابت شده است این سخن در رنگ آن سخن ست که از ابو الفضل بانفعی نقل میکنند

که میگفته که دنیا نقد ست و آخرت نسیه هیچکس نقد را بنسیه نفروخته است آری معاملهٔ آخرت
با آفریدگار ست بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل اللہ ہست عمل
بی اخلاص در رنگ قالب بی روح ست که قابل قبول نیست صحبت اهل اللہ ہست که مس
وجود را بکیمیای معرفت زر خالص میسازد خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از صحبت
این بزرگواران مامول ست و وصول بدرجات قرب الٰهی جل شانه و معرفت او که مقصود
از آفرینش انسان ست از باطن این اکابر مسئول و معامله که ورای اعمال و افعال ست
از خدمت ایشان ماخوذ ست دنیای نجس و خسیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل اللہ
صحبت دارد در رنگ آنست که کسے با بادشاهی بطمع فضلهٔ او صحبت دارد اگر چنین بود پس راه
صوفیه و طریقهٔ ارشاد شان و قطع مفاوز و بوادی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه عبث
باشد هیچکس بعمل خود بے فضل بجائے نرسیده است عملیکه وجود عامل دران میان باشد از حیز
اعتبار ساقط دانند و رفع وجود عامل در صحبت درویشان ست انچه نوشته اند انکار ست از فوائد
صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار ست از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بودند بزعم شما
ارادت آوردن باهل اللہ و صحبت داشتن بایشانان محض برای دنیای دنی ست و هر که از
اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده مطمح نظر او مطالب دنیاوی بوده و بس ذلک مبلغهم من العلم معاملهٔ
آخرت با آفریدگار ست بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل اللہ در رنگ صحبت اهل دنیاست بواسطهٔ
جلب منافع دنیا اعاذنا اللہ سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و دوم به یار محمد در آنکه در آنحضرت عز سلطانه دین خالص بے شرکت مطلوب ست

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم اللہ تعالی امثال ما بوالهوسان را از گرفتاریهای لاطائل نجات بخشیده در طلب
و محبت خود بمحبت دیگر وا گرداناد قال عز من قائل الا للہ الدین الخالص در آنحضرت جل و علا

دین خالص کہ بی شرکت بود میخواہند و دل سالم از تعلق ماسوا میطلبند از جا ربہ بقلب سلیم
دلی کہ مسکن ماسواست در بارگاہ کبریا خوار و بینواست و تہی از انوار او تعالی ع در خانہ
دو میہمان نگنجند فکر تخلیہ سرا از اہم مہام ست کہ مہمان خانۂ خالی میخواہد و در حوصلۂ ما یہ از ین مہمات
نیست انا عند منکسرۃ القلوب در عالم حقیقت انکسار دل سبب سلامتی اوست بر عکس عالم مجاز
ہر چند شکستہ تر بود از نایافت مرادات و از گنجایش ماسوا سالم تر بود در برای ظہور انوار کبریا و السلام علیکم

مکتوب سی و سوم بحاجی محمد افغان در آنکہ مدار کار بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنیہ است

بسم اللہ الرحمن الرحیم کتابتی کہ برادر اعز ارشد میان حاجی محمد فرستادہ بودند رسیدہ خوشوقت ساخت
در یوزۂ توجہات در بارۂ خود و در بارۂ مسترشدان خود نمودہ بودند گاہ گاہ توجہ کردہ می شود و بیشتر ہم
خواہد کرد ان شاء اللہ تعالی لیکن بدانند کہ مدار کار بر رابطۂ معنوی ست کہ عبارت از محبت و اعتقاد و گردن
و تسلیم ست مسترشد را نسبت بمرشد خود و ہر چند این رابطہ قوی تر بود اخذ فیوض و برکات از باطن او
زیادہ تر کنند محبت صرف و رابطۂ معنوی بی توجہ در اخذ فیوض و برکات از باطن قطب کامل مکمل کافی ست
و توجہ محض بی محبت و رابطۂ معنوی کمتر مؤثر ست تاثیر توجہ را قابلیت محل در کار ست آری توجہ کہ با رابطۂ
مذکورہ جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطہ است و اتباع سنت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ
وسلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضائع نخواہند گذاشت و از کمالات اکابر محروم
نخواہند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر ست اگر ہزار ریاضت نماید و السلام

مکتوب سی و چہارم بحافظ عبد الکریم در فرق میان حیات دنیوی و حیات برزخی

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی حیاتی کہ بنشأ دنیوی تعلق دارد دو چیز میطلبد حس و حرکت
و حیاتی کہ بنشأ برزخ متعلق ست محض حس ست بی آنکہ باوی حرکتی بود حق سبحانہ حکیم مطلق ست

موافق ہر محل حیاتی دادہ است در برزخ از حس چارہ نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت
ہیچ درکار نیست بخلاف نشأ دنیوی و اخروی کہ آنجا ہر دو درکار ست فافہم والسلام

مکتوب سی و پنجم ۳۵ بجامع العلوم شیخ بدر الدین سلطانپوری

دربیان آنکہ در قرب ولایت فنای علم و ارادت درکار ست و در قرب نبوت فنای آن
علم و ارادت این اوصاف درکار نیست و حل شبہہ کہ برین تحقیق وارد می شود سبحانک
لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم مصرع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشترست
مخدوما در قرب ولایت کوشش تمام در زوال صفت ارادت اند سالک مینمایند و فنای ارادت را
شرط ولایت میدانند و در قرب نبوت زوال متعلق سوی این صفت مطلوب ست و این صفت
کہ فی نفسہا از صفات کاملہ است بحال خودست و زوال آن مطلوب نیست و ہمچنین در قرب
ولایت بزوال علم اشیا مطلوب ست چہ نسیان ماسوا کہ فنا عبارت از انست شرط
ولایت ست و در قرب نبوت زوال گرفتاری باشیای مطلوب ست و علم کہ فی نفسہا صفت
کمال ست زوال آن مطلوب و ناگزیر ست سوال انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کہ بالاصالۃ
بقرب نبوت متحقق اند قرب ولایت ایشان را نیز ہمہ وقت حاصل ست پس باید کہ زوال صفت
ارادت و علم و ثبوت این ہر دو صفت ایشان را در یک وقت حاصل بود باعتبار حصول دو
قرب و آن ممکن نہ و تنافی لوازم دلیل تنافی ملزومات ست پس این ہر دو قرب در یکوقت جمع نشود
و آن خلاف مقرر و خلاف واقع است در جواب گویم بر تقدیر تسلیم اشتراط بقای صفتین در
قرب نبوت کہ قرب ولایت کہ بی قرب نبوت مشروط بفنای علم و ارادت ست و چون این
قرب با قرب نبوت جمع شود شرطیت و مشروطیت ممنوع ست کما سیجی تحقیقہ انشاء اللہ تعالی
با آنکہ گویم کہ ولایت را دو جزوست فنا و بقا در فنا زوال صفتین ست و در بقا عارف را
ارادتی از نزد خود عطا میفرمایند و صاحب ارادت میسازند و ہمچنین در بقا اگر علوم زائلہ عود نماید

گنجایش دارد پس صاحب قرب ولایت در حالت بقا می تواند که بقرب نبوت متحقق شود و جامع قربین باشد این جواب بی خدشه نیست چه این جمع و تحقق در حق کسی ست که از راه قرب ولایت بقرب نبوت عروج کند و فنا و بقای ولایت را حاصل نموده بکمالات مقام نبوت برسد و این قسم وصول از نوادرست اما شخصی که براه قرب نبوت واصل شده است چنانچه عامهٔ واصلان این دولت بهمین راه رسیده اند جمع این دو قرب در حق او اشکال دارد چه بقا باین دو صفت مشروط بفنای اینهاست و در راه قرب نبوت فنای این صفتین ثابت نیست تحقیق این مقام آنست که فنای صفت ارادت در قرب ولایت مقصود اولی و شرط بالاصالة نیست مقصود اصلی رفع متعلق سوء ارادت ست و چون رفع متعلق سوء ارادت در مقام ولایت بی رفع ارادت صورت پذیر نیست لاجرم در رفع ارادت و فنای آن سعی مینمایند تا رفع متعلق سوء آن شود زیرا که چون اصل ارادت نبود تعلق آن به نیک و بد صورت ندارد و اثبت العرش ثم انقش و آنکه گفتم که در مقام ولایت متعلق بسوء بی رفع ارادت صورت پذیر نیست برای آن ست که قرب ولایت قرب ظلی ست و گرفتاری دران موطن گرفتاری ست بظل و قرب ظل را آن قوت نیست که با وجود صفت ارادت رفع متعلق سوء آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت کوشش مینمایند تا رفع آن بسهولت صورت بندد و در قرب نبوت قرب اصلی ست و گرفتاری ست باصل و قرب اصل و گرفتاری آنرا قوتی ست که با وجود صفت ارادت رفع متعلق سوء آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت سعی نمی نمایند چه آنچه مقصود از رفع آن بوده بوجه احسن بوصول پیوسته است و ارادت فی نفسها صفت کامله است اگر نقص و قبح دران راه می یابد از راه متعلق آن می آید چون متعلق سوء آن مرتفع شد غیر حسن و کمال دران هیچ نماند و لقای آن مطلوب گشت و همچنین در صفت علم گوییم که مقصود اول در قرب ولایت از زوال علم زوال گرفتاری ست باشیا چون نه زوال گرفتاری اشیا درین قرب بی زوال علم اشیا صورت نمی بندد چه قرب ظلی و گرفتاری ظل را آن قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زائل نمود لاجرم در زوال علم کوشش می نمایند و نسیان اشیا را می خواهند تا گرفتاری با آنها نماند و در قرب نبوت گرفتاری

باصل ست وگرفتاری اصل قوی ست آنجا می تواند کہ محبت وگرفتاری اشیا را باوجود علم اشیا
زائل سازد ناچار در زوال علم کوشش نمی نمایند کہ صفت کمال ست بلکہ بقای آن را می خواہند
و آنچہ مقصود از زوال علم ست درین قرب بحصول پیوستہ است ہذا و جواب دیگر از اصل سوال
گوئیم کہ شرطیت زوال صفتین در ولایت صغری ست کہ ولایت اولیاست و ولایت ظلی ست
و ولایت انبیا علیہم الصلوات والبرکات ولایت کبری ست کہ ولایت اصلی ست و شرطیت
زوال صفتین درین ولایت بہ ثبوت نہ پیوستہ است

مکتوب سی و ششم بشمس الدین خویشگی در بیان ظاہر اثم و باطن اثم

بسم اللہ الرحمن الرحیم قال اللہ تبارک و ذروا ظاہر الاثم و باطنہ حق سبحانہ بندہا را چون بنعم ظاہرہ
و باطنہ بنواختہ است چنانچہ فرمود و اسبغ علیکم نعمہ ظاہرہ و باطنہ لاجرم بترک ظاہر اثم و باطن آن
تکلیف فرمود تا کفران بہ نعمت باتیان یکی ازین دو اثم ننمایند و شکر ظاہر و باطن بترک اثمین بجا آرند
ظاہر اثم می تواند کہ آن باشد کہ علمای ظاہر آنرا بیان فرمودہ اند از اتیان حرام و مکروہ و باطن اثم
التفات باطن بود بماسوای حق سبحانہ و محبت وگرفتاری بمادون اللہ تعالی و لیکہ گرفتار غیر ست از دیہ
توقع خیرست روحی کہ مائل بماسواست در بارگاہ کبریا خوار و بینواست نزد اہل اللہ سلامتی دل از
اہم مہام ست و خلاصی روح از اول مقاصد از جا در بقلب سلیم حصول معرفت اللہ و وصول
بدرجات قرب ہمہ موقوف بر آزادی دل ست از محبت و دید و دانش ماسوا در یک دل دو محبت
جمع نشود ست ؎ در خانہ دو میہمان نگنجند آنجا دین خالص منجو ہہد کہ شرکت را بر نتابد الا للہ الدین الخالص

مکتوب سی و ہفتم بغلام محمد افغان در آنکہ ذکر از مقاصد نیست و آنچہ دوام ندارد اعتبار ندارد

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی بر جادۂ شریعت غرا و سنت مصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات

والبرکات العلی مستقیم داشته در مدارج قرب ترقیات دهاد مکتوب مرغوب رسیده مسرت گردید
نوشته بودند که این داعی را بعضی اوقات رتبهٔ فنای خویش دست میدهد درانحال گاهی
ذکر قلبی هست و گاهی نه مخدوما ذکر مقصود اصلی نیست مطلوب ازان فنای المذکور است
و چون فنای المذکور که از مقاصد است حاصل شد که ذکر نباشد پس در حالت فنا و هنگام
استهلاک و بی شعوریست اگر ذکر را نیابند قصوری ندارد مستهلک اگر با وجود ذکر هم ذکر را
احساس نکند گنجایش دارد بلکه در بعضی از اقسام فنا زوال ذکر شرط و ناگزیر است مخدوما
از ذکر قلبی اگر حرکت و جنبش دل خواسته آید پس دوام آن هیچ در کار نیست نه در حالت فنا و نه در حالت
غیر فنا آنچه دوام پذیر و ناگزیر است توجه و حضور قلبی است حرکت باشد یا نه دیگر هیچ علامت
فنا ننوشته‌اند تا دانسته شود که کدام قسم فنا دست میدهد فنای جذبه یا فنای سلوک فنای جسدی
یا فنای لطائف فنای آنست که دوام پذیرد و آنچه دوام ندارد چندان معتبر نیست سوای فنای جذبه والسلام

مکتوب سی و هشتم برفعت بیگ در ترغیب برایتان اموری که طالب این راه را ناگزیر است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی رسول الله اخوی اعزی میر رفعت بیگ از دنائت
علائق برفعت حقائق آید و از ضیق صورت بوسعت معنی گراید عمر چند روزه را که ملک ابدی بآن
دست می آید در بیهودگی صرف نماید و دوام اقبال را بجناب قدس حضرت بیچون حقیقی جلت
عظمته الدوست نهد ؎ دائم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
شبهای تار را بوظائف اذکار روشن دار گریه و استغفار سحر را غنیمت شمار خلص عمر از دست
میرود و موسم کار بانجام میرسد بکدام عذر کار امروز بفردا اندازیم که هر امروز را فردائی هست
فکر باصل باید کرد و از ظل باصل باید رفت ففروا الی الله ؎ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ✤ والسلام علیکم

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی ست که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
ازان برشاقت قد و صباحت خد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحت حسنی ست معنوی
و آنی ست ذوقی که از حیطهٔ التعبیر آن بیرون ست و ورای رشاقت و لطافت مذکور ست که تعبیر ازان
بآن حسن می نمایند خوش گفت ؎ آن دارد آن نگار که آنست هرچه هست ٭ آنرا طلب کنید
حریفان که آن کجاست ٭ و این مرکز و محیط یک تعین ست که مسمی باشرف و اسبق اجزای اوست
که مرکز ست یعنی حب و تعین ثانی تعین وجودیست چه حب ست که سبب وجود و ایجاد گشته است و تعین
علمی دون تعین وجودیست و حصه است از حصص آن لیکن اجمع حصص ست چنانچه تحقیق آن درجای
دیگر ثبت یافته است برسر اصل سخن رویم که آن مصباح افروخته که در آبگینه است یوقد افروخته میشود
دوازده یا نور آن نموده می آید من شجرة مبارکة زیتونة از درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زیتون ست
که در زمین مقدس شام رسته است این شجرهٔ مبارکه گویا کنایه از حقیقت خلت حضرت ابراهیم ست علی نبینا
وعلیه الصلوٰة والسلام و چون آنحضرت شجرهٔ انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بارکنا علیه
وعلی اسحاق بنابران بشجرهٔ مبارکه ازوی تعبیر کردند و مناسبت زیتون باو آنست که منبت زیتون
زمین شام ست و نیز درخت مبارک ست چنانچه منقول ست که هفتاد پیغمبر علیهم السلام بروی دعا برکت
کرده اند که یکی ازانها حضرت خلیل ست علیه السلام و نیز آورده اند که زیتون اول درختی ست که بعد طوفان
رسته است و آنحضرت هم اول اولی العزم ست که بعد از طوفان بر منصهٔ ظهور آمده ست و چون حقیقت
خلت برتر از طبقات زمین و آسمان ست لاشرقیة ولاغربیة آنرا فرموده یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار
نزدیک ست که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود اگرچه نرسیده باشد بوی آتشی یعنی حقیقت
خلت در درخشندگی و هدایة بمثابه است که بی آنکه آتش محبت اندروی اشتعال یابد روشنائی بخش ست
و صباحت آن بمیزه ملاحت راهبر مطلوبست و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰة
والسلام جمع گردد و نائرهٔ محبت از خلت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحت آن ولایت
اقتران یابد و کمالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افزاید و نور صباحت با نور

کہ ہر کہ در شریعت ست کارش رد و قبول خلق ست و چون از اہل طریقت گذشت الی آخرہ بر تقدیر
این ارادہ در کمال سقوط ست و قابل استشہاد نہ چہ ہمہ کس محکوم احکام شرعیہ است
و ہیچ کس ازین دائرہ بیرون نیست تا اہل طریقت بگردد با نیک و بد دوستی و آشتی پیدا کند
و ترک رد و اعتراض بر خلق اختیار کند حق سبحانہ بآن رحمت و رأفت اظہار تبری و عداوت
بکفار نگونسار میفرماید و مسلمانان را امر بعداوت و شدت غلظت و قتال بآنہا مینماید عجب مسلمانی
بود کہ با نیقسم دشمنان خدا عزوجل برخلاف فرمودۂ او در مقام آشتی بود و دوستی نماید مخالف
دعوی ولایت و قرب الٰہی کند جل سلطانہ ولایت و قرب فرع اسلام ست حق سبحانہ میفرماید
و من یتولہم منکم فانہ منہم و نیز میفرماید و لو کانوا یومنون باللہ والنبی و ما انزل الیہ ما اتخذوھم
اولیاء بالجملہ اہل حال در حال خود معذور ست و در عمل بمقتضای آن حال ماخوذ و لیکن
عبارت آن رسالہ بر شہود و حال فرود باید آورد تا آن کلام السکاری محمل باید دانست
کہ این حال کہ رافع تمیز بین القبیح والحسن بودہ در ظہور ولایت ہم نقص ست کمال آنست
کہ از سکر بصحو آید و از جمع بفرق بعد الجمع و از کفر باسلام گراید والسلام علیکم

مکتوب چہلم برفعت بیگ در نصیحت

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفٰی مصلحت دید من آنست کہ یاران ہمہ کار را
بگزارند سر رشتۂ یاری گیرند شفقت آثارا عمر عزیز گذشتہ میرود و اجل مسمار رسیدہ
می آید نوعی نمایند کہ وقت عزیز در پی اصلاح باطن رود و در تعمیر دل کہ محل نظر مولی ست
جل سلطانہ مصروف گردد و در استعداد گور و قیامت کوشند شبہای تار را بوظائف
اذکار روشن دارند و گریہ و استغفار سحر را مغتنم دانند و در شبانروزی یکدو وقت
برای خلوت مقرر باید ساخت کہ ہیچ کس در انوقت مزاحم نباشد و بکلمۂ لا الٰہ الا اللہ
نفی مقاصد و مرادات خود کنند تا ہیچ مرادی و مقصودی در ساحت سینہ غیر

از حق سبحانه نماند ؎ این کار دولت ست کنون تا کرا دهند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب برادر گرامی مولانا محمد شریف رسیده
خوشوقت ساخت الله تعالی بر جادهٔ شریعت علیه و سنت سنیه استقامت کرامت فرماید
در محبت و عقیدت شیوخ که وسائل وصول مطلب اعلی اند دوام رسوخ عنایت کند
نوشته بودند آنچه باعث آزار خاطر تو شده است از بنده واقع نشده است یاران کابل
بجهت بعضی اغراض خبرها رسانیده گران خاطر ساخته اند مخدوما هیچ کس از مردم کابل چیزیکه
موجب آزار خاطر فقیر باشد از شما نرسانیده است و خاطر فقیر از هیچ وجه از شما آزرده نیست
غیر از راه آزردگی مولانا محمد صدیق که رفع آن برفع آزردگی مولانا وابسته است بغیر از این
از هیچ رهگذر فقیر را نسبت بشما گران خاطری نیست هر که خلاف آن بشما رسانیده است
خلاف واقع است خاطر شریف ازین ممر جمع باشد و استرضای مولانا محمد صدیق شما را
ناگزیر است بهرکیف مشار الیه را از خود راضی سازند تا باطن همه پیران از شما
راضی باشد و ابواب فیوض مفتوح بود و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و دوم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی محمد وفا که مبنی از محبت
و مشعر از ذوق بود در رسیده خوشوقت ساخت توقع که هم برین منوال احوال را نویسان
باشند که سبب توجه غائبانه است از فقر دلتنگ نشوند و از تنگی معیشت دربار نباشند
الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر طالبان حق جل و علا از فعل او سبحانه باید که شاد
و خرم باشند بلکه لذت گیرند و آنچه از محبوب حقیقی می آید محبوب ست ایلام باشد

یا انعام نعمت بود و یا نقمت سے می تلخ نست جو رگلعذاران + کہ ہر چند بش خوری باشد گواران
ہنگام مضائق صوری باید کہ کشایش و فتوحات معنوی مضاعف باشد کہ خرابی ظاہر
سبب طراوت باطن ست موجب عدم پرداخت بحضور باطن چون باشد و احوال غریبہ کہ
پیش ازین رومیداد الحال چرا رو ندہد چہ بلا شد آشنائی با مولای حقیقی جلت عظمتہ مگر
منحصر در وقت وسعت و فراخی ست تا زمان تنگدستی از و سبحانہ قطع نمودہ آید بر خلاف گذشتہ
بکلیت بجانب حق آیند جل وعلا و بظاہر و باطن متوجہ جناب قدس او باشند تعالی و از طلب او
سبحانہ ہرگز نیاسایند چہ قسم احوال خوب بیان می کردند افسوس کہ لطافت استعداد خود را
بخاک برابر نمایند و از جواہر نفیسہ بخزف ریزہ چند قناعت کنند فیا ویلتا علی من اعرض عن
ذکر اللہ و یا حسرتا علی من فرط فی جنب اللہ قلت تمتعات دنیویہ سبب سہولت حساب
اخروی ست پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اثنان یکرہہما ابن آدم یکرہ الموت
والموت خیر لہ من الفتنۃ ویکرہ قلۃ المال وقلۃ المال اقل للحساب تلخہای دنیاوی وسیلۂ درجات
آخرتست و تنعمات آن موجب نقصان آن در حدیث ست حلوۃ الدنیا مرۃ الآخرۃ و مرۃ الدنیا
حلوۃ الآخرۃ و ہم در حدیث ست ان اطول الناس جوعا یوم القیمۃ اکثرہم شبعا فی الدنیا
و ہم در حدیث ست اف للدنیا و ما فیہا من البلیات حلالہا حساب و حرامہا عذاب و نیز در حدیث
آمدہ است ما من عبد یرید ان یرتفع فی الدنیا درجۃ فارتفع الا وضعہ اللہ فی الآخرۃ درجۃ اکبر
منہا و اطول و ہم در حدیث ست تبا للذہب والفضۃ قیل فما نذخر قال لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجۃ
تعین علی الآخرۃ بدانند کہ ہر کہ بجمع ہمت متوجہ کار آخرت باشد و بتمامی رو بحق سبحانہ آرد حق تعالی
از کرم امور دینی و دنیاوی او کفایت فرماید رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است
من جعل الہموم ہما واحدا ہم المعاد کفاہ اللہ سائر ہمومہ و من تشعب بہ الہموم من احوال الدنیا
لم یبال اللہ فی ای اودیتہا ہلک و ہم در حدیث ست من اصبح والدنیا اکبر ہمہ فلیس من اللہ
فی شئ و من لم یتق اللہ فلیس من اللہ فی شئ و من لم یہتم للمسلمین فلیس منہم طلب اذن خواندن

بعضی آیات بعد نماز بامداد بجہت رفع تنگی معاش نمودہ بودند مخدوما اگر نیت صالح درین رفع رو دھد چہ مانع ست بخوانید

مکتوب چہل و سوم بخواجہ عبد الصمد کابلی در ذکر محصلات قرب آلہی جل شانہ

بسم اللہ حامدا للہ العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد فجازی الامور مشکورہ المسئول من اللہ سبحانہ عافیتکم واستقامتکم علی جادۃ الشریعۃ العلیۃ و سنۃ السنیۃ تخلیکم عن العوایق و تحلیکم بالحقایق صحیفہ شریفہ رسیدہ خوشوقت ساخت از حرارت طلب کہ اندراج یافتہ بود بوضوح انجامید حق سبحانہ از دیاد این حرارت فرماید و نائرہ آنرا در باطن مشتعل سازد تا از علائق کونی پاک و مصفا کند و بحقایق الہی جل و علا متحقق و متحلی گرداند و از اسباب محصلہ این دولت دوام ذکر ست و قلت اختلاط با خلایق و قلت حرف و حکایت لایعنی و رسوخ ست بر محبت شیوخ والسلام

مکتوب چہل و چہارم بمحمد صادق در معنی ہدایت بصراط مستقیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ اجمعین ہدایت کردن حق سبحانہ و تعالی بندہ را بصراط مستقیم عبارت ازانست کہ ہر ضیقی کہ در صدر وی بود و ہر نوع و ہیچ تنگی در سینہ وی از ہیچ راہ نماند و تیسر تمام در امتثال اوامر و انتہای نواہی حاصل آید و رضای وی تابع قضا و قدر حق سبحانہ و تعالی بود چنین کہ اگر عالمی برہم شود یا بمصائب صعب و آلام سخت او را ابتلا سازند ہیچ کدورتے در باطن وی ازین امور پیدا نشود و این امور را عین صواب و انسب بیند و بطوع و رغبت تمام ازین اشیا راضی گردد بلکہ ہر بلائی و مصیبتی کہ پیش آید آنرا از نعم او سبحانہ شمرد و در شکر آن کوشد و القای وسواس خناس کہ در سینہ او می بود و در آنجا آشیانہ داشت بر طرف شود و کلبہ او را از آنجا ویران سازد چون عارف کامل باین کرامت علیا و سعادت عظمی مستعد گردد و مہتدی بہدایت الہی جل شانہ گردد و صراط مستقیم بلد

وشرح صدر نیز عبارت ازین اہتدا ست کما قال تبارک وتعالی فمن یرد اللہ ان یہدیہ یشرح صدرہ للاسلام ومن یرد ان یضلہ یجعل صدرہ ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء وایضا قال تعالی ولو انا کتبنا علیہم اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوہ الا قلیل منہم ولو انہم فعلوا ما یوعظون بہ لکان خیرا لہم واشد تثبیتا واذا لآتیناہم من لدنا اجرا عظیما ولہدیناہم صراطا مستقیما والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب چہل وپنجم بشاہ خواجہ در ذکر بعضی مکاشفات حضرت پیر دستگیر خود رضی اللہ عنہ

بسم اللہ حامدا ومصلیا حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند که وقتی نشستہ بودم کہ دائرہ غضب او سبحانہ ظاہر گشت وسیر دران دائرہ افتاد انواع غضب وتعالی صفاتی وذاتی وگوناگون انتقامات او سبحانہ در آنمقام مطالعہ نمودہ آمد واین سیر بتطویل انجامید بعد ازان دیدم کہ ازان دائرہ برآمد وسیر در مقامی کہ فوق تر ازہمقام بود واقع شد ودر صدد قطع آنمقام گشتم چون ملاحظہ نمودم معلوم گشت کہ این سیر در استغنای الہی ست جل شانہ انواع استغنای او ذاتی وصفاتی درہمقام مرئی گشت وامور عجیبہ درہمقام دیدہ شد بعد ازان فوق انیمقام سیر افتاد ومعلوم گشت کہ مقام رحمت ورافت او سبحانہ وتعالی درہمقام ظہور جمال صرف کہ شائبہ از جلال بآن مخالط نیست ورنگی از غضب وانتقام واستغنا درینجا یافتہ نشد وہر چند تتبع نمودم غیر از عفو وتجاوز ورحمت ومغفرت یافتہ نشد ودر ہر مقامی ازین مقامات ثلثہ مقامہای متفاوتہ ظاہر گشت بعد ازان سیر فوق انیمقام واقع شد الی ماشاء اللہ سبحانہ حضرت ایشان ما قدس سرہ در تخصص فرمودند کہ شمارا از دائرہ غضب بیرون کردند وبمرصد فوق رسانیدند والسلام

مکتوب چہل وششم بمیر مغل در ترغیب برا تباع سنت سنیہ ورسوخ محبت شیخ

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر گرامی میر مغل ازین فقرای دور افتادہ سلام

عافیت انجام خواهند هر چند ملاقات صوری شما واقع نیست لیکن بنسبت وانجذاب معنوی بران
می آرد که دو کلمه محبت آمیز نوشته آید مخدوما چون رابطهٔ اخلاص بافقیر بهم رسانده اید نگاهداشت
وپاس آن بمراعات طریقهٔ فقرا ناگزیر ست اتباع شریعت علیه وسنت سنیه ا از دست نباید داد
دوام اقبال بالجناب حضرت بیچون حقیقی بوصف نیستی غنیمت باید شمرد ۵ این کار دولت ست کنون تا کرا رسد

مکتوب چہل و ہفتم بحقایق آگاه مولانا محمد حنیف در بیان تسلیک طلاب و توضیح مراتب کمال مع المعارف المتعلق بها

بعد الحمد والصلوة وارسال التحیات بجناب اخوی اعزی میرساند که مجملی در بیان طریقهٔ تسلیک
طلاب واشارت بکمال الکمال باندازهٔ فهم قاصر در تحریر می آرد استماع فرمایند لا اله الا الله کلمهٔ توحید ست
جدا گردانیدن قدیم لذاته ست از غیر قدیم لذاته وآنرا درجات ومراتب ست مرتبهٔ اولی تفوه
بکلمهٔ توحید ست با تصدیق قلب واین مرتبهٔ عوام مومنین ست وزهاد وعباد وعلما که در صدد قطع
منازل سلوک نیستند ودر بوادی سیر الی الله نه در آمده اند همه داخل این مرتبه اند مرتبهٔ دوم مخصوص
باهل سلوک ست که متوجه مراتب وجوب اند ودر سیر الی الله در آمده بانجام آن نرسیده اند
اینجماعه چون یقین کرده اند که وصول بمطلوب بموجب الا لله الدین الخالص بی قطع علایق
وتخلص از ماعدا میسر نیست وبحکم ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه دریک دل محبت حق با غیر
حق جل وعلا جمع نمی شود لاجرم بجمیع همت درپی قطع علائق قلب اند وبریاضات یا بجذبات
الهی جل سلطانه می خواهند که تعلق علمی وحبی آن از ماسوا گسسته گردد وهم بامداد این کلمهٔ طیبه
ساحت باطن ساعت فساعت ازین علایق پاک میسازند الی ان یبلغ الکتاب اجله ۵
تا بجاروب لا نروبی راه + کی رسی در سرای الا الله + مرتبهٔ سوم آنست که نسیان ماسوا نمایم
واز تعلق علمی وحبی ماعدا وارهد وقدیم را از حادث از روی علم ومحبت جدا کند وحضرت حق سبحانه
سبحانه ملکهٔ دل شود بنوعی که اگر بتکلف یاد ماسوی نماید بیاد دشش نیاید واگر فرضا عمر نوح علی نبینا

و علیه الصلوة والسلام بصاحب این قلب بدهند هرگز غیر مخطور او نگردد این حالت معبر
بفنای قلب ست و مربوط است بتمامی سیر الی الله و نتیجهٔ وصول بافعال واجبی تعالت مرتبهٔ
چهارم نفی منتسبات ست از وجود و سائر صفات که تابع وجود اند از نفس حاضر بیانش آنست
که وجود و کمالات تابعهٔ آن مخصوص بواجب ست تعالی و تقدس اگر در ممکن نمودارست
از انحضرت مستفاد و مستعارست و آنچه ذاتی اوست عدم ست که آن بواسطهٔ انعکاس کمالات
نمودی پیدا کرده و از اعدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمود بی بود خود را کامل و مبدأ خیرات
تصور نموده دعوی شرکت و سری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است
و چون سالک مستعد را بفضل میخواهند که بقرب خویش بنوازند این معرفت او را عطا میفرمایند
تا اعراض از خود و اقبال بآنجناب مقدس پیدا می کند و هم بتکرار این کلمهٔ مبارکه هر ساعت کمالات
عاریتی را باصل حوالت مینماید تا از شرک خفی و دعوی همسری وا رهد و خائن در امانت نبود و قدیم را
از حادث بعد از انکه شریک در کمالات خاصهٔ او نموده بود جدا سازد خوشش گفت ؎

وصال خود برغم حاسد تا کے ترویج چنین متاع کاسد تا کے
تو معدومی خیال هستی از تو باشد فاسد خیال فاسد تا کے

مرتبهٔ خامس حقیقت افرادست و از نفی بانتفا آمدن ست و از
طریقت بحقیقت پیوستن و کمالات عاریتی را باصل ملحق دیدن و خود را که مرآت این کمالات بود معدوم
یافتن و جمادی بی حس و حرکت دیدن این کمال معبر بفنای نفس ست و نتیجهٔ تجلی صفات ست مرتبهٔ سادس
آنست که عدم را که مرآت کمالات بود و بعد از لحوق کمالات باصل بعدم مطلق لاحق یافتن کمال زوال
نفس حاضر درین مرتبه صورت می بندد که نه از وجود حکم و نه از عدم اثر لا تبقی ولا تذر این کمال هر چند
منتهای تجلی صفات ست اما حصول این بی پرتو تجلی ذات میسر نیست چه تمامی هر مقام بی پرتو مقام فوق
آن صورت ندارد و باید دانست که در فنای نفس اقدام بس متفاوتست تا کدام صاحب دولت بود
که بحقیقت آن برسد هر چند بسیاری توهم و تعقل انمعنی نمایند و در مراقبه گوهری از بحار آن بدست آرند
به تخلص و وارستگی قلیل را در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج یا به پرتو پیر کامل مکمل میسر و احد

المسمی کہ بکمال این تخلص متحقق گشتہ است علی قدر الطاقۃ البشریۃ مگر قلیلی باشند و تا بحقیقت این تخلص و فنا
نرسد از اثبات الوہیت حق نجات کامل نیابد و بتکرار کلمۂ طیبہ لا الہ الا اللہ اثبات الوہیت خود نماید کہ از
راہ اثبات صفت کمال بخود آمدہ بود و لو احیانا و لو علی سبیل الندرۃ او لبعض اللطایف دون بعض او
بنحو من الاثبات مالم یقف کلا و لم یخلص را سامی آرند کہ عزیزی را در بادیہ عقبۂ سخت پیش آمد آن عزیز
نذر کرد کہ اگر ازین عقبہ نجات یابم ہرگز حق را جل و علا یاد نکنم القصہ نجات یافت و بشہر در آمد و سیر بحوز و
و بمرد شیخ الاسلام گوید کہ او در نذر خود صادق بود چہ اگر می زیست یاد کردن و نا کردن ہر دو مشکل بود
و نیز شیخ الاسلام گفتہ کہ انجا او نذر کردہ است ہرگز او را یاد نکنم جہت ننگ یاد خود گفتہ زیرا کہ ذکر انکس
ہاہیچگونہ لیاقت آنجناب قدس ندارد لیعود ذکرہ الیہ حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ
در بیان کریمۂ و ان من شیء الا یسبح بحمدہ میفرماید کہ می تواند کہ ضمیر بحمدہ راجع بشیء بود یعنی نیست
ہیچ چیزی مگر آنکہ تسبیح میکند بحمد خود چہ تسبیح او عاید باوست و شایان مرتبۂ تقدس و تنزہ نیست بانکہ
چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند ہر اسم را خداوند جل و علا کہ چندین ظلال در میان ست
کہ نوبت باین شخص رسیدہ است پس در ہنگام ترقی فنا و بقا بظلی از ظلال اسم کہ مبدأ تعین سالک ست
خواہد بحصول پیوست و منتسبات را باین اسم کہ ظلی ست از ظلال حوالت نمودہ و باوصاف آن اسم
متحقق خواہد گردید چہ ہر اسم جامع اسما و صفات ست بعد از تحقق بآن اسم چون متوجہ فوق گردد بظل
فوقانی کہ اصل این اسم ست در رنگ آن اسم متحقق خواہد گشت و این اسم تحتانی را گذاشتہ باسم فوقانی
کہ اصل اوست خواہد پیوست ہمچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث برابع و از اصل رابع
بخامس و از اصل خامس بسادس و سابع الی ماشاء اللہ سبحانہ بقا خواہد یافت تا کدام صاحب دولت
بود کہ اینہمہ مراتب ظلال گذاشتہ باصل اسم واصل گردد حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودند
کہ ہفت سال ہمراہ مولانا عارف در تگ و پوی آن بودم کہ از اصل آگاہی یابم سہ بار بسفر حجاز
رفتم اگر مثل مولانا یا شبہ مولانا انجامی یافتم ہرگز نمی گشتم باید دانست کہ وصول بظلال اسم و سیر
در مراتب آن معبر بولایت صغری ست کہ ولایت اولیاست و سیر در اصول اسما و صفات منوط

بولایت کبری ست کہ ولایت انبیاست علیہم الصلوات والبرکات واین ہر دو ولایت باسم الظاہر تعلق دارد و ازگذشت این اسم اسم الباطن ست کہ ولایت ملأ اعلی ست و فرق در اسم الظاہر واسم الباطن در مکتوبات قدسی آیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ما قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس مسطور ست بالجملہ اسم الظاہر اسمی ست کہ ذات دران اصلا ملحوظ نیست و در اسم الباطن ذات در پردۂ اسم ملحوظ است فالسیر فی العلم مثلا سیر فی الاسم الظاہر والسیر فی العلیم مثلا سیر فی الاسم الباطن و ازگذشت اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش ست علی تفاوت مراتب الانبیاء والمرسلین علی اجمعہم عموما وعلی خاتمہم خصوصا الصلوۃ والتحیات وحصول این کمالات بالاصالۃ انبیاراست علیہم الصلوۃ وبہ تبعیت و وراثت ہر کرا میسر شود و انچہ بالا و مرتبہ در فنای نفس گفتہ شدہ باعتبار اجمال و کلیہ بود والا فنا در ہر اسمی کہ در مراتب ظلال و اصول مسطور شدہ است مرتبہ ایست از مراتب توحید مرتبہ سابع افراد ذاتست تعالی وتقدس از صفات واسما تعالت زیرا کہ محب ذات بشرکت صفات راضی نیست ہر چند انفکاک صفات از ذات تعالی متصور نیست و ذات تعالی از صفات در ہیچ وقت و حال جدا نہ لیکن بمقتضای المرء مع من احب ذات را با ذات تعالی معیتی ست کہ از صفات آنجا ہیچ ملحوظ نیست پس انفکاک ذات از صفات در دید و محبت ست کہ ثمر معیت مذکورہ است و بس نہ در خارج و نفس الامر ہ ومن بعد ہذا ما یدق صفاتہ * وما کتمہ اخطی لدیہ مما اجل ۔ تنبیہ چون معاملہ از مراتب ظلال و اصول بالا رود و اصل را در رنگ ظل واگزارد و از کمال علو و عدم تمیز بحیرت و جہل انجامد معاملہ کہ بکلمہ طیبہ مربوط بود و بانجام رسید و تکرار این کلمہ مبارکہ در آن موطن نتیجہ نہ بخشد ترقی در آن حضرت بنماز و تلاوت قرآن مجید بود علی تفاوت الدرجات از حضرت ایشان قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس مستمع گشتہ است کہ درین وقت اگر تکرار کلمہ طیبہ بعنوان آنکہ لفظ قرآنی ست نمودہ می آید و ابتدا بتعوذ کردہ میشود نتیجہ تلاوت قرآن مجید مید ہد و تفید فائدتہ ولیکن ہذا آخر المکتوب الحمد للہ اولا وآخرا والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد دائما وسرمدا وعلی آلہ الکرام وصحبہ العظام وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکۃ والصالحین ؕ

مکتوب چہل وہشتم بمیر محمد خافی در ترغیب بر التزام ذکر

مخدوما محل نظر مولی جل وعلا دل است دل را پاکیزه باید داشت و منظر حق را سبحانه از منظر خلق زبون تر نباید ساخت و در زیب و زینت کمتر نباید داشت پاکیزگی دل وابسته بذکر ست ذکر و فکر را مداوم باشند و سبق باطن را عزیز دانند و دوام اقبال بجناب قدس بوصف نیستی را از الذ نعم شمارند و گرفتاری آن معلا بارگاه را از عزایم امور تصور نمایند بیت

مصرعه چه جز عشق خدای احسن ست * گر شکر خوردن بود جان کندن ست * والسلام

مکتوب چہل ونہم بمیر محمد خافی در آنکه معالجۂ امراض استیفای لذات فانیه بدو اوامر و نواهی الٰهی ست جل شانه

حضرت حق سبحانه وتعالی بحصول مطالب کونین سربلند دارا د معالجۂ لذات و تنعمات فانیه منوط باتیان احکام شرعیه است و امتثال اوامر و نواهی البته اگر این امتثال و این انقیاد درمیان نباشد آن لذات مفسد و ناگوارست و ثمر سخط و عقوبات فلاح حقیقی در ترک استیفای لذات ست مهما امکن و هر که مرتکب ست و معالجۂ آن درکار دارد نیز از مضرت آن رسته است فویل لمن ارتکبها وافتتن بحلاوتها ولم یعالجها بمرارة الاوامر والنواهی وانهمک فی السفلیات ولم یرفع راسه الی العلی فیا حسرتا علی من فرط فی جنب الله واتبع الهوی وآثر الحیوة الدنیا واعرض عما هو خیر وابقی الم یعلم بان الله یری وان العاقبة للتقوی فاذا جاءت الطامة الکبری یوم یتذکر الانسان ما سعی و یا حبذا لمن ارتقی الی ربه ولم یلتفت الی الوری ولم یمد عینیه الی زهرة الحیوة الدنیا وخاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی وأمر اهله بالصلوة واصطبر علیها فطوبی له وبشری والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والبرکات العلی

مکتوب پنجاهم بشیخ اسد الله افغان در اجوبۂ اسوله که نموده

اول آنکه توحید دوام پذیرد یا نہ دوم آنکه بعد حصول سیر انفسی بجہت سیر آفاقے تعب کند یا نہ سوم آنکه خوارق افضل ست یا معارف چہارم آنکه فنا فی اللہ بے فنا فی الشیخ صورت بندد یا نہ پنجم آنکه انچہ مقرر طلاب ست کہ ہر ساعت منزل نو باید نسبت بجہت باطنی ست یا بطاعات ظاہر یا در کشوف یا در فنا و بقا اگر اخیر ست پس ترقی فانی بچہ معنی ست ششم آنکه چون حالت مرید بجائی رسد کہ ہرگاه کہ خواہند صورت مرشد حاضر شود و یرا لازم ست کہ در حضور آید یا نہ ہفتم آنکه چون سالک را وقت در خلوت و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یا نہ ہشتم آنکه شہود ارواح در مراقبہ بہتر ست یا در معاملہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے کتابت برادر عزیز شیخ اسد اللہ رسیده خوشوقت ساخت اسولہ چند اندراج یافتہ بود و در حل آن باندازهٔ فہم قاصری نویسد استماع فرمایند پرسیده بودند کہ مسعود بک میفرماید ؎ رفت ز مسعود بک جملہ صفات بشر او کہ ہمان ذات بود باز ہمان ذات شد ہر کرا این وقت رو مید ہد ہمیشہ دران میماند یا گاه گاہی میشود بدانند کہ بعضی طالبان را گاه گاه دست مید ہد و بعضی را اینحالت دائمی است معتبر نزد کمل اہل اللہ ہمان حالت ست کہ دوام پذیرد اینحالت بود یا غیر اینحالت وانچہ دائمی نیست چندان اعتبار ندارد مگر آنکه ترقی ازان حاصل شود و بلند تر رود باید دانست کہ منشای اینحالت غلبہ سکر و افراط محبت ست کہ تمیز را از دیدهٔ بصیرت سالک بر داشتہ و ممکن را عین واجب تعالی ساختہ اینمعاملہ در شہود سالک ست و لبس قلب حقیقت محال ست ؎ ترا و نشوی ولی اگر جہد کنی بجائی برسی کز تو توئی برخیزد × درین راه توحید شہودی در کار ست توحید وجودی ہیچ در کار نیست باید کہ مشہود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی ہیچ نبود تا فنائے روی نماید و بدون نہ خرط القتاد و دیگر پرسیده بودند کہ کسی را کہ سیر انفسے بی سیر آفاقی حاصل آید برای سیر آفاقی محنت کند یا نہ بدانند کہ کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار داده اند و سیر آفاقی را از مطالب نشمرده پس ہر کہ واصل مطلوب گردد در پے غیر مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن

منزل هوس راه چون نماید با آنکه گوییم هر کرا جذبه او بر سلوک مقدم ست سلوک در ضمن جذبه حاصل
می شود و سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبه عبارت از سیر انفسی ست و سلوک
سیر آفاقی دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل بود پس همه
فاسق و فاجر معارف میگویند و بیان میکنند و خوارق ازین قسم نیست بدانند که معارف الهی تعالی
افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات ست زیرا که معارف کشف اسرار ذات
و صفات واجبی ست تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات ست پس چنانچه فرق در خالق
و مخلوق ست فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق ست تعالی و ثانی
متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیحه داخل کمال ایمان ست و سبب ازدیاد آن و خوارق نه اینچنین و هیچ
کمال انسانی بآن وابسته نیست اینقدر هست که بعضی کاملان را حاصل میشود و نیز تفاضل اهل الله
بمعارف الهی ست جل شانه و بکشف اسرار ذات و صفات تعالت و تقدست نه بکشف و کرامات
اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشد باید که جوگیه و براهمه که بریاضات اظهار خوارق
مینمایند از کمل اولیاء الله که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق التفات نمیفرمایند و توجه
بکشف احوال مخلوق با وجود توجه بخالق تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشند عجب سوال
نامعقول نموده اند خوارق عادات هیچ دلیل کمال قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل ست
مدار آن بر جوع و ریاضت ست بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب
و گرفتار ریا و سمعه است و از قرب و معرفت بی نصیب ~ ز ابلیس لعین بی سعادت *
شود پیدا هزاران خرق عادت گهی از در درآید گاه از بام گهی در دل نشیند گه در اندام
[illegible] طاعات و شطح و طامات خیال غرور و اسباب کرامات کرامات تو اندر حق پرستی ست
جز این کبر و ریا و عجب و هستی ست یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا و نیستی ست و غرض از طاعات
و عبادات و سلوک و ریاضت فی الحقیقة آنست که بر عدمیت خود دانا و بینا گردد و داند که هستی
و توابع آن بالاصالة مخصوص مرتبه وجوب ست تعالی و هرگاه که خواهد اظهار کرامت و خرق عادت

نماید و عوام را معتقد خود گرداند و خود را بدین سبب از سائر خلائق ممتاز سازد هر آینه
موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائدهٔ عبادت و سلوک و ریاضت بی بهره و محروم باشد
و سد راه معرفت گردد نعوذ بالله سبحانه من ذلک سلطان وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر را گفتند
که فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی و صعوه نیز بر آب میرود و گفتند فلان کس
در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرند گفتند فلانکس در یک لحظه از شهری بشهری میرود
گفت شیطان نیز در یک نفس از شرق بمغرب میرود و اینچنین چیزها را بس قیمت نیست مرد آن بود
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای عز و جل
غافل نباشد حضرت شیخ الشیوخ در عوارف میفرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبهٔ اینهمه خوارق
و کرامات فروتر است از مرتبهٔ تجوهر قلب بذکر و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هروی قدس سره میفرماید
که فراست اهل معرفت آنست که تمیز کنند کسانی را که صالح اند مر حضرت حق را سبحانه از کسانی که صلاحیت
ندارند و بشناسند آن اهل استعداد را که بحضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیده اند و فراست
اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیهٔ باطن که بمرتبهٔ ولایت نرسیده اند کشف صور است
و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه اینجماعه از حضرت حق سبحانه
محجوب اند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و واردات الهی است جل و علا لاجرم
اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل علم چون از آنجناب قدس بیگانه اند دلهای ایشان
مائل بدنیاست کشف صور و اخبار از مغیبات نزد آنها بسی عزیز است و اهل آنرا اهل الله میدانند
و مقربان حق جل و علا می شمرند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و آنچه اینها از حق خبر میکنند باور
ندارند و میگویند اگر اینها اهل حق را باشند چرا از احوال مخلوقات خبر نمیدهند و هرگاه بر کشف احوال
مخلوقات قادر نباشند کشف اموری که برتر ازانند چگونه قادر بوند و چگونه از اهل معرفت باشند
و بدین قیاس فاسد تکذیب اهل الله می نمایند نمی دانند که حق سبحانه اهتمام و غیرتی که در مادهٔ اینها
دارد نمیگذارد که اینها باحوال خلق متعرض شوند و بر دارند و ما سوای او تعالی ملحوظ شان بود اگر

باحوال خلق متعرض شوند شایان آن مرتبہ علیا نباشند پس اہل حق شایان خلق نیستند چنانچہ اہل خلق شایان حق نیستند سبحانہ واگر اہل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بہتر یابند وچون فراست اہل صفا وریاضت نزد حق سبحانہ قدری ندارد لاجرم مسلمانان ویہود ونصاری وسائر طوائف دران شرکت دارند وخصوصا باہل اللہ ندارند تا اینجا محصول کلام شیخ الاسلام آری بعضی اولیا را جہت بعضی حکم ومصالح باظہار خوارق مامور وماذون میکنند عجب ہزار عجب کہ خوارق را با معارف چہ نسبت تصور کردہ اند کہ باین قسم سوال ساقط جرأت نمودہ اند معارف الٰہی را کہ غیر اہل آن بیان کنند ہیچ نقصانی در شان معارف ندارد وجہت بہروی درست می شود در رنگ آن ست کہ جوہر نفیس بدست کناس خسیس افتد ہیچ نقصانی در جوہریت ونفاست آن راہ نمی یابد پس مندفع شد آنچہ نوشتہ اند کہ معارف را فاسق وفاجر بیان میکنند وخوارق نہ چنین ست باآنکہ گوییم کہ اینقدر مشترک الالتزام ست در خوارق نیز محق ومبطل شرکت دارند پس خوارق نہ ازین قسم ست گفتن راست نیاید ونیز گوییم کہ سخن در کشف معارف واسرار الٰہی ست کہ اہل اللہ بآن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نماید نہ بکشف وحال از بحث خارج ست اگر گویند کہ بسیاری از بطالان دعوی کشف وحال در معارف الٰہی مینمایند وتوحید واحاطہ وسریان ذاتی بکشف بیان میکنند در جواب گوییم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا کہ اینہا معارف کہ بطالان میگویند معارف الٰہی باشند ومشہود شان درین توحید وسریان واحاطہ ذات حق وشیون ذاتیہ او تعالی بود وتسویلات شیطانی از احاطہ ما وشما بیرون ست کسی چہ داند کہ بکدام راہہا باہل خود می آید باطیل را بعنوان حقانیہ مینماید وغیر حق را حق میداناند واحاطہ وسریان آنرا احاطہ وسریان حق میفہمانند تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا در راہ غیب الغیب ہر ذرہ از ذرات ندای انا الحق میزند وہر خس وخاشاک آن بعبادت خود می خواند وای اگر رحمت دستگیری نفرماید وازین ورطہای مہلکہ نہ برآرد حضرت ایشان قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس نوشتہ اند کہ بسا است کہ بر سالک عالم ارواح منکشف گردد وبعلاقہ لطافت وبیچونی آنرا ذات حق

دانند تعالی واحاطه و سریان او که با جمیع اشیاست احاطه و سریان حق بینند و شهود آنرا در مرآت
کثرت شهود وحدت در کثرت تصور نمایند و این مغلطه عظیمه است بر سالکان این راه عزیزی
از مشایخ متقدمین فرموده است که سی سالی روح را بخدای پرستیدیم و در مکتوبات قدسی
آیات آنحضرت دیده باشند که یکی از مشایخ وقت با آنحضرت پیام فرستاده و احوال خود را بیان
نموده که فنا و محویت بجائی رسیده است که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب
آسمان نظر می اندازم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
و پیش کسی میروم آنرا نیز نمی یابم و وجود حق را تعالی پایانی نیست نهایت او را هیچکس نیافته
و مشایخ نیز تا همین سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را نهایت میدانید فبها واگر ورای این چیزی دیگر
نهایت میگوئید پس بر این اعلام کنید تا بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن
نوشته اند که صاحب این حال ربع قلب را طی کرده و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او در عنصر
هواست که محیط هر ذره از ذرات ست و شهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همانرا خدای بی نهایت
دانسته است تعالی الله عن ذلک بسا ست که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود
وفی الحقیقه کشف و حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل آن معنی در متخیله
نقش بسته باشد چنانچه حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه در مکتوب تحقیق توحید شهودی و وجودی
نوشته اند که منشای توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله
بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تخیل بعلم و تخیل بواسطه استیلای سلطان خیال ست که از
کثرت مزاولت معنی توحید آن معرفت در متخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول ست هر آینه
معلول ست صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و از
مقام قلب در نبوت خبری نداده و علمی بیش نیست لیکن علم را درجات ست بعضها فوق بعض
الی آخره هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطها رو میداده باشد در اهل بطالت که
دام گاه شیطان لعین اند خدا داند جل شانه که چه قسم مغالطه خواهد بود که از تلبیس ابلیس راه بر آید

ندارند پرسیده بودند که فنای فی الله بی فنای فی الشیخ میشود یا نه بدانند که شیخ واسطۂ فیوض ست تا واسطه درست نشود مطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنای فی الشیخ مشکل ست که فنای فی الله بحصول پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را با تمام با و سپارد و در صحبت او کالمیت بین یدی الغسال بود و اینمعنی در همه طرق درکار ست علی الخصوص در طریقۂ ما که افاده و استفاده درین طریق عالی انعکاسی ست و مدار بر صحبت ست پس هر چند وجوه مناسبت بشیخ معتقد ابیشتر داشته باشد تاثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض کشاده تر باشد آری اگر شخصی اویسی بود محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت متکفل حال او بود در تواند که بی فنا فی الشیخ فنا فی الله او را حاصل شود پرسیده بودند که طالبان خدا میگویند جل و علا که و ریک منزل و یکمقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نومی باید پس این در محبت باطن ست و یا در طاعات ظاهر ست و یا در کشوف ست و یا در فنا و بقا اگر در فنا و بقاست پس چیزی که فانی شد ترقی آن بچه معنی ست گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی ست جل سلطانه و در بقا بآن کمالات سالک رشید چون از کمالات کدورات بشریت تصفیۂ مرآت باطن نماید و تخلیه از ماسوی کند که حاصل فناست مستعد آن میشود که اسمای الهی در وی جلوه فرماید و بیک یک اسم بقا و تحقیق پیدا کند پس فنا از ماسوی ممد ترقی ست در بقا و تحقق باسمائه منائی آن چه مقرر ست که بقا بعد از فنا صورت می بندد و گفته اند کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب هر ساعت در مرآت محبت بیک کمالی جلوه گر ست و همواره راه ترقی بروی مفتوح ست و اگر دریک تجلی بند شود راه ترقی مسدود گردد و بهمین معنی مسعود بک گفته

بیزارم ازان کهنه خدائی که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدائی دگر ست

و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا تنقطع ابد الآبدین

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

داین سیر را سیر معشوق در عاشق گویند گفته اند عاشق درینجا از سیر سیر شده است

آینه صورت از سفر دور ست
کان پذیرای صورت از نور ست

و این جواب

بر اصطلاح قوم ست و حضرت ایشان ما را در پنجا مقالهٔ مفرده است که از مکاتیب و رسائل ایشان
واضح و لائح است پر رسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا
حاضر یابد آنکس را لازم ست که در خدمت حضور آید یا نه تحدد و ما صورت پیر که حاضر وقت مرید ست
آنرا نسبت رابطه میگویند و بزرگان ما اشارت بهمین نسبت نموده اند آنجا که فرموده اند ؎
سایهٔ رهبر به است از ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع ترست مرید را از ذکر
و علیه و دوام آن یعنی مرید را النعمة عظمی گوئیا همواره در حضور ست و اخذ فیوض از پیر بسهولت مینماید
و نیز حصول آن خبر از مناسبت تامه به پیر میدهد مع ذلک خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع
دیگر می آرد مرید صاحب رابطه را که بکمال نرسیده خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر ست
و از صحبت چاره و گریز ندارد بصورت و رابطه اکتفا نمودن او خطاست اصحاب رسول علیه
و علی آله الصلوٰة و السلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و بدرجات علیا رسیدند
اویس قرنی هرچند از راه مناسبات معنویه اخذ فیوض از آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام
نموده لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجهٔ صحابه منزل ماند و در جرگهٔ تابعین
داخل شد صورت پیر فی الحقیقة عین پیر نیست از پیر مستغنی نمیکند در پیر چیزهاست که در صورت
او نیست خوش گفت ؎ گر مصور صورت آن دلستان خواهد کشید حیرتے دارم که نازش را چسان
خواهد کشید پرسیده بودند که اگر کسی را وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان
شده است پس او را خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم هست یا نه مخدوما برای تحصیل وقت
و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمع نمودن ظاهر با باطن
بوظائف طاعات و اذکار و وقت لایعنی و امثال آن چنانچه در اختلاط خلق از راه گریز خلق بسیار ست
از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر بنامحرمان و جز آن پس نظر باین کسب منافع و دفع
مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن و ناگزیر ست اما بشرطیکه حقوق خلق ضایع نشود و داد اباید العزلة
منیة الصدیقین شنیده باشند و نیز اینقسم شخصے اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت

صورت مرشد

خلوت

وحال بوقت وحال دیگر بلکه ترقی از حال بحول حال گنجایش دارد که در یک حال ماندن نه از کمالاتست
پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن با آنها در مراقبه بهترست یا صریح به بیند
بهترست مخدوما صریح دیدن بهترست احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن
چشم هم که خواهد دید غالبا بچشم سر باید دید و نه بچشم سر هر چند کمال معتد به باین شهود وابسته نیست
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله واصحابه الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

ارشاد

مکتوب پنجاه و یکم بمحمد مقیم قصوری در اعراض از فضائل صوری و ترغیب بر تحصیل کمالات باطن مع بیان بعض منها

بسم الله والسلام علی رسول الله صحیفه شریفه جناب اخوی فضائل دستگاهی رسید مسرور
و خوشوقت ساخت امید که همبر نیوال این دور افتاده را یاد آوری مینموده باشند از اشعار
عربی و فارسی خود که ارسال داشته بودید مطالعه نموده آمد نیک ست و قصدها بلند کرده آید
اینقدر فضیلت آن برادر گرامی معلوم دوستان نبود زیاده باد و قل رب زدنی علما لیکن در شعر
عربی رعایت قواعد علوم عربیه ضروریست تا مهارت درین علم نبود بشعر عربی در آویختن
چه ضرورست مخدوما شعر وانچه برین ماند هر چند بدرجهٔ علیا برسد داخل فضائل صوریست
که نزد اهل معنی از حیز اعتبار ساقطست مصرع قومی ز وجود خویش فانی رفته اند از حروف
در معانی سعی نمایند که از معنی که عبارت از سیر معشوق در عاشق ست بلکه انتفای عاشق ست
بالکلیه حظ کامل فرا گیرند بعد از حصول معنی تلبس بحروف نقصان ندارد ع هر چه خوبان کنند
خوب آید لیکن پیش از تحقیق یعنی بصورت حروف در ماندن بطالت ست از گفت و شنود
کاری نمیکشاید اقبال در رم بصفت ظل و عجز بجناب مقدس در کارست و مراقبه متواتر بصفت
فرو رفتگی و نیستی که فی الحقیقه کمال بی تعینی ست و بی رسمی ست مطلوب است تا باشد که قطره
از چاشنی معنی در کام جان او بچکانند و او را از آن سیراب ابد سازند و این کار اوست

وموہبت صرف ست انچہ بظاہر باین وابستہ است دوام عبودیت وتفقد ست وہموارہ متعطش وبے آرام بودن وخبرانہ وہیچ چیز مالوف نا شدن وبآتش شوق اوسوختن وہمہ وقت باین تلوآ ساختن وبدین سوز گداختن ست کریمۂ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون شاہد این معنیست وبعضی از شیفتگان بارگاہ قدس از لیعبدون لیعرفون خوانند وآل ہر دو عبارت بعد از تامل یکیست چہ بہترین عبادات ذکرست وکمال ذکر فنا فی المذکورست کہ حاصل معرفتست چہ معرفت نزد اہل اللہ عبارتست از فنا فی المعروف پس عبادت چون بدرجۂ کمال رسد بمعرفت یکی شود باآنکہ گویم معنی لیعبدون آنست کہ مرا بخلوص پرستید کہ ہوا ونفس شیطان را دران میان مدخل نبود وآن جز فنا ومعرفت صورت نہ بندد پس برین تقدیر عبادت بی معرفت متصور نبود ہذا ای برادر دوام معرفت وعبادت ہرچند بانیکس مربوطست چون نیک ننگری آن نیز بی سابقۂ عنایت حصول نہ پذیرد پس در وسائل ومقاصد سابقہ لطف درکارست، ودر بدایت ونہایت دستگیری می باید دیگر ہیچ انیقدر ہست کہ بصورت اسباب دوسائل را بانیطرف واگذشتہ اند ومقاصد ونتایج را بخود گرفتہ وفی الحقیقت ہمہ بوی وابستہ است وخبر دیگر درمیان حامل نیست الیہ یرجع الامر کلہ فاعبدہ وتوکل علیہ

مکتوب پنجاہ ودوم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نعمان قدس سرہ در تاویل کریمۂ

یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاتہ مع تاویل الکریمۃ التی تلیہا این مکتوب حسب الاتفاق باتمام رسید حقیقۃ اللہ سبحانہ وایاکم بکمال الانقطاع والتخلی عما سواہ سبحانہ بحیث لا یبقی عنہ فی عین الباطن عین ولا اثر لیحصل التبتل التام المشار الیہ فی قولہ تعالی وتبتل الیہ تبتیلا ای تبتیلا کاملا عن نفسک وعن سایر لطایفک المتعلقۃ بالخلق والامر وعن الکمالات الوجودیۃ الراجعۃ الیہا وحقیقۃ التقوی انما ہو ہذا التبتل والانقطاع وکان قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاتہ الآیۃ ایماء الی ما ذکرنا ای الذین آمنوا صورۃ انقطعوا عما سواہ وتخلوا الیہ سبحانہ

وتخلفوا عن العوائق والتقییدات متوجہین الی حضرت الاطلاق حق الانقطاع والانخلاع بحیث لایبقی عن ذوی تعلم و کما لاتکم الرجعۃ الیکم اثر ویسری فنائکم فی لطائف الخلق والامر کلہا ولاتموتن بالموت الذی ہو قبل الموت الا وانتم مسلمون ای مشرفون بالاسلام الحقیقی دائما فی جمیع الاحوال الدالۃ الاسمیۃ علی الدوام والاستمرار وکان فی الکریمۃ حث علی دوام الموت والفناء لیکون الاسلام والبقاء المترتب علیہ دائما بخلاف صاحب التجلی البرقی فانہ لم یمت موتا دائما لیصیر ہذا التجلی ایضا فی حقہ سرمدا وینبغی ان یعلم ان التجلی البرقے لیس من التجلی الذاتی العرف فی شیٔ وانما ہو تجلی ذاتی مع ملاحظۃ الشان الذی ہو سریع الاستتار والذات اذا تجلی لا استتار لہ واعتصموا بحبل اللہ جمیعا ای بالحقیقۃ الجامعۃ الکلیۃ المعبرۃ بالحقیقۃ المحمدیۃ لیصیر الاعتصام بہذا الحبل ذریعۃ الی الوصول بحضرت الاطلاق ولا تفرقوا بتفرق الاسماء والاعیان الخبریۃ فان الاسماء الخبریۃ والطرق المتفرقۃ مالم تنتہ الی حضرت الاجمال لم تصل الی حضرت الاطلاق واذکروا نعمۃ اللہ علیکم بعد ان جمعکم فی الحقیقۃ الجامعۃ اذ کنتم اعداء بتفرق الاسماء انہ مقتضی بعضہا یعارض مقتضی البعض الی آخرہ فالف بین قلوبکم بان جمعکم فی حقیقۃ واحدۃ جامعۃ وجعلکم علی قلب واحد قلب محمد صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فاصبحتم بنعمتہ اخوانا متولدین من حقیقۃ واحدۃ اخذین منہ الفیوض کما یاخذ الاخوان من الام

مکتوب پنجاہ وسوم بحقائق ومعارف خواجہ محمد ہاشم کشمیری دراشارت بعضے کمالات خواجہ وایماء بسری از اسرار مخصوصہ خود

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر گرامی از صنوف دوال وارستہ بمدلول حقیقی پیوستہ باشند واز جزئی بکلی واز انجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنی رسیدہ وخالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرہ صباحت گذشتہ چنگی بدامان نقطۂ ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب دربطون مرکز نقطۂ مذکورہ نفوذ کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخاموشی آمدہ ومعاملۂ نفی را پس پشت دادہ بکلیت

نگران اثبات گشته بل از انجا نصیب مجهول الکیفیه و نوعی الجهالة فرا گرفته باشند و از خلیل بحمید بر
آورده بوند علیهم الصلوة والتسلیمات وعلی محبیهما ع باکریمان کارها دشوار نیست * از علو
فطرت و محبتها و دیوانگیهای شما این امور قریب ست بلکه توان گفت ثابت اما مثل من
ناقابلی پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر زلات و معاصی صرف نموده چه یارا که این
مطالب ارجمند را تواند خطور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع ست
آری اینقدر می یابد که باوجود اینهمه ناقابلی و عصیان سرے نشاد رنهاد او ودیعت نهاده اند
که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نداده اند همواره والتنا خود ست و همه وقت عاشقیها
باوی در میان دارد بلکه آن سر نزد مودع آن الکارم نیز محبوبست والسلام اولاً و آخراً

مکتوب پنجاه و چهارم بجانان بیگم در حسن ایلام محبوب در اسرار عشق

بسم الله الرحمن الرحیم فعل الحکیم لایخلو عن حکمة هر چه از جمیل مطلق میرسد گوارا و مرغوبست ع
می تلخ ست جور گلعذاران * که هر چندش خوری باشد گواران * بلا تازیانه محبوبست که محب را
از التفات بما سوا محبوب باز میدارد و بمحبوب دلالت میفرماید بلا کمند محبوبست که به هر رگ
و ریشه محب آویخته است و کشان کشان می برد ع من نه باختیار خود می روم از قفای او *
آن دو کمند عنبرین می بردم کشان کشان * بلا دلاله ست میان محب و محبوب که بحسن دلالگی
خویکی را بدیگری می پیوندد و در عالم مجاز دلاله از جانب عاشق ست بمعشوق این عجب که اینجا دلاله
از جانب معشوق ست بلی سبقت از اصل میباید فرع هر چه دارد از اصل دارد و فرع در امری بخود استقلال
ندارد این عشق و محبت که درویست نیز از انطرف ست و عطیه اوست ع ادای حق محبت عنایتیست
ز دوست * و گرنه عاشق مسکین هیچ خورسند ست * ناز معشوق هر چند مقتضی استغنا و بی پروائی ست
دلاله فرستادن را بر نمی تابد لیکن چون نیک بنگری عشق از طرفین ست و محبوب نیز در رنگ محب مشتاق
محب ست در حدیث قدسی ست الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم لاشد شوقاً خوش گفت

عاشقان هرچند مشتاق جمالِ دلبرند	دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند
اما عشق معشوق نهانی و در پرده است	
پری رو از برون آلودهٔ شرم	درون از شعلهای دوستی گرم
وعشق عاشقان بی پرده است وچندین با جوش وخروش	
عشق معشوقان نهانست وستیر لیک عشق عاشقان تن زه کند	عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر عشق معشوقان خوشش فربه کند

مکتوب پنجاه پنجم بمولانا محمد حنیف در جواب حال یاری که نوشته خطره از دل و دماغ او برطرف گشته

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ اخوی اعزی خواجه محمد حنیف رسیده خوشوقت ساخت صبغة الله وحافظ بعافیت رسیده اند واز شما بسیار رضی آمده اند حق سبحانه جزای خیر دهاد در احوال ملا نعمان صافی نوشته بودید بعد ازان گم شدگی ونیستی بسیار غالب شد وخطرات از قلب و دماغ بالمره برطرف شد وکیفیات عجیب وغریب ظاهر شدن گرفت الخ مخدوما همه احوال این یار مسلم ست لیکن رفع خطره از دماغ مطلقا محل تامل ست از قلب چون خطره مرتفع شود بدماغ رود واز دماغ که محل حواس باطنه است چون برطرف شود بکجا رود درینجا سری ست که حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره بآن ممتاز بودند بدیگران تا چه رسد اجازتی که ببعضی یاران داده اند هرچه بعد استخاره واقع شده است امید که مبارک ست والسلام

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد صدیق در سر کثرت ظهور کیفیت در غیر مراقبه

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صدیق نوشته بودند که حالت

مراقبہ وعدم آن یکسان گشتہ است بلکہ بعضی احیان کہ مراقب نیست کیفیت بیشتر ظہور میکند درآوان تقید و توجہ و مراقبہ کیفیت و حلاوت کمتر دست میدہد و در اوان بی توجہی کیف ما اتفق کیفیات خاص مشہود میگردد و تحقیق ما این یافت از اصالت نسبت مشعر ست و از ورای آفاق و انفس مخبر وضع مراقبہ گوئیا برای نسبت انفسی ست ہرچند کلیہ نیست و گاہی تخلف ہم مینماید چنانچہ عزیزی بآن اشارہ کردہ است ؎ چون جلوۂ آن جمال بیرون ز تو نیست ٭ پا در دامان و سر بجیب اندر کش ٭ نہایت دائرۂ ظل بنہایت انفس ست بیرون آفاق و انفس ظل نیست شرعی و نسبت اصالت و ایضا نسبت بزرگان ما حکم معشوق دلربا دارد ہرچند بآن تقید نمائی و توجہ کنی و مراقب آن نشینی در عشوہ آید و خود را یکسو کشد و محجوب گردد و چون آنرا بطور او گذاری جلوہ نماید و بقدر ظہوری فرماید والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاہ و ہفتم بمیرزا عبید اللہ در جواب بعض مواجید کہ نوشتہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی دو صحیفۂ شریفہ از برادر اعز اکرم بتعاقب یکدیگر کہ بعد از دیر یاد آوری فقرای دور افتادہ نمودہ بودند رسیدہ مسرت تام بخشید حمداً للہ سبحانہ کہ در رابطۂ فقرای دور از اذواق باطنیہ باوجود صحبت مخالفت فتوری راہ نیافتہ است از مطالعۂ احوال سنیہ کہ در صحیفہ مندرج بود ذوقین و ملتذ گردید و آنچہ در مکتوب اخیر مندرج بود کہ باوجود معلولی از اذواق باطن ظواہر ہمہ برطبق شریعت غرا است بل آنچہ در مرآت شرائع مواجید مشہود ست او فر الاحظ ست آنخ ذوق بر ذوق افزود حق سبحانہ مدار نجات اخروی را مربوط بشریعت حقہ کہ بدیعی قطعی ثابت شدہ است ساختہ و قرب خود را منوط باتباع سنت سنیہ نمودہ است کریمۂ قل ان کنتم تحبون اللہ الآیہ مشعر بآن ست و آنچہ بعضی از سالکان را در اثنای راہ اموری کہ بظاہر مخالف طور نبوت ست روی میدہد اگر از مقبولان ست ظاہر او را باحکام شرعیہ تجلی میدارند و از ورطۂ ہلاکت محافظت مینمایند و خلاف وجدان او از و عمل می آید

جمعی را ازین شہود می برآرند بحقیقت کار کہ اسلام حقیقی ست و دران موطن مطابقت کشوف ست
با علوم شرعیہ معتد میسازند و جمعی دیگر را در ہمین شہود تا آخر میدارند لیکن مقبول انرا کلاوت لدیہ
میفرمایند الحمد للہ از مطالعہ مراسلات لطیفہ حظی فرا گرفت از اصالت نسبت ست کہ نوشتہ اند
مہا امکن از دائرہ احکام بیرون رفتن نمیگذارند و در ہر حکمی ذوقی خاص لطیفہ دل را حاصل ست
و مواجید ہمہ بر طبق سنت سنیہ است نوشتہ بودند کہ در ادای فرائض وجدانیست کہ در سنت
ہمان معنی بطریق تفصیل ست این وجدان مخبر کمال صاحب معنی ست و چون بکمال الکمال ترقی
واقع شود در فرائض معنی دریابد کہ در نوافل نشانی ازان نباشد نوشتہ بودند کہ در قراءت
قرآن مجید تعالی خود را نمییابد و در حدیث محدث ست و دریافت این نیستی را ہم ہستی دیگر
بلی لایحمل عطایا الملک الا مطایاہ و مما یشیر الی ہذا المعنی ما قالہ شیخ الشیوخ قدس سرہ فی العوارف
فالصوفی لما لاحت لہ نار التوحید و القی سمعہ عند سماع الوعد و الوعید و قلبہ بالتخلص عما
سوی اللہ تعالی صار بین یدی اللہ سبحانہ حاضرا شہیدا یری لسانہ و لسان غیرہ فی التلاوۃ
کشجرۃ موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام حیث اسمعہ اللہ تعالی منہا خطابہ ایاہ بانی
انا اللہ فاذا کان سماعہ من اللہ تعالی و استماعہ الی اللہ صار سمعہ بصرہ و بصرہ
سمعہ و علمہ عملہ و عملہ علمہ و عاد اولہ آخرہ و آخرہ اولہ و السلام علیکم

مکتوب پنجاہ وہشتم بمولانا الہداد در تحریض بمحافظت نسبت باطن

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی میان الہداد
رسیدہ خوشوقت ساخت باید کہ ہمبرین منوال احوال را نویسان باشند کہ سبب تقویت
رابطہ معنوی ست و باعث توجہ غائبانہ محافظت نسبت باطن از اہم مہام ست
و نگاہداشت سر از التفات بما سوی از اشرف مقاصد بعد از فراغ درسی در شبانہ روزی
یک دو وقت برای خلوت مقرر باید ساخت کہ بی مزاحمت اغیار بوظائف اذکار و افکار

مشتغل باشد و نفی وجود و توابع آن ازین نمود بی بود نمایند عزیزی گفته یکساعت در نفی وجود بشریت کوشیدن به از عبادت متعبد انست چندین سال والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و نهم بمولانا محمد صدیق پشوری در ترغیب بر التزام نیاز و نفی وجود

حضرت حق سبحانه و تعالی بمراتب رشد و ارشاد ترقی بخشاد از هنگام وداع کتابتی از شما نرسیده خاطر نگرانست که بچه وضع زندگانی مینمایند و بکدام مردم صحبت دارند هیچکس داخل طریق شده است یا نه اگر شده است بچه کیفیت شده مجملا معلوم ست که اوقات مضبوط دارید وارستگی خاص در نهاد شما مودع ست که باعث غبط دوستان می شود حمدا لله سبحانه علی ذلک امید ست که بر اوضاع نامرادی و شکستگی مستقیم باشند و از حوادث و زلازل متذبذب نشوند خوش گفت

من بعد من شکستگی و غم دوست + چون دوست دل شکسته میدارد دوست

و در تعمیم اوقات بنفی وجود بشریت کوشند تا معامله بانتفا آید و از ظل باصل رسد و از گوشه باغوش رسد ثم عود ما معکم ما عول خوش گفت

چکد مشکی تر از دستم گر آن گیسو بچنگ افتد + دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید والسلام

مکتوب شصتم بخواجه محمد فاروق در آنکه شریعت اصل جمیع کمالاتست

چه کمالات نبوت و چه کمالات ولایت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مصرع

از هر چه میرود سخن دوست خوشترست + مخدوما کمالات ولایت نتیجه صورت شریعت و کمالات نبوت ثمره حقیقت شریعت پس کمالی از کمالات ولایت و نبوت نیست که بیرون دائره شریعت بود و استغنای ازان داشته باشد ماند بعضی از معاملات که ورای کمالات مسطوره است که در حصول آن اعتقاد و عمل را تاثیر نیست افاضه آن از راه تفضل و احسان ست و آن معاملات باصالت خصوصیت بانبیای مرسل دارد

علی نبینا و علیہم و علی جمیع الانبیاء الصلوات و البرکات از گذشت آن معاملاتی ست کہ فیضان
آن از راہ محبت ست کہ فوق تفضل و احسان ست کہ بالاصالۃ نصیب حبیب و کلیم ست
علیہم الصلوات و التحیات و معاملاتی کہ تعلق بمحبوبیت ذاتیہ دارد خاصۂ حضرت حبیب ست علیہ
و علی آلہ الصلوات و التسلیمات این معاملات ہرچند بیرون دائرۂ شریعت غراست لیکن چون
شریعت اصل و بنیاد ست ہیچ گونہ ازان استغنا ندارد بدانند کہ این معاملات مسطورہ ہرچند
باصالت مخصوص باین اکابر ست لیکن رواست کہ کمل تابعان را بطریق وراثت ازان نصیب
بود و در رنگ مطبوع بطفیل او ہم آغوش دولت خاصۂ او باشد ؎ و صبح از کرم با ہم گران آمد
در کنار آید الخ چون تابع ہموارہ طفیلی و اولۂ ش خور ست توہم مساوات و افضلیت او نسبت
باہمسران متبوع مدفوع و مرفوع ست این معارف از اسرار خاصہ حضرت ایشان ست
ہرا داز تابع کامل اوست یا مثل او امثال با بوالہوسان گفت و شنود این امور بشرط حسن قبول
ہم مغتنم ست و ایمان آن داخل کمال ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شئ قدیر والسلام

مکتوب شصت و یکم بمولانا حسن علی در آنکہ از عدم علم بحال نفی حال نباید کرد و آنکہ اجازت تعلیم طریقت بر دو نوع ست

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب مولانا حسن علی حسن اللہ سبحانہ حالہ
و جعل آمالہ رسید حضرت حق سبحانہ بر طریق مرضیہ مستقیم داراد و از موانع حصول مطلوب
یکسو کناد نوشتہ بودند کہ نہ از اشتغال بعلوم بوئی بمشام جان از جانان میرسد و نہ از ذکر و فکر
چیزی بکام جان می افتد مذبذبین بین ذلک فقد وقتست محدد و ما از راہ عدم علم بنسبت نفی نسبت
باطن مطلقا نمی توان نمود چہ بسا ست کہ نسبتی باطن را کہ مناسب این نشاست حاصل بود و
ظاہر را اصلا ازان اطلاع نبود و نفی نماید و ازین رہگذر و قلق و اضطراب بود و فنا من علم
و فنا من جہل پس امثال شما مردم را نفی علم نمودن بہ از نفی اصل ست و ایضا این دار چون

دار عمل ست و دار اجر در پیش ست خود را بوظائف اعمال سرگرم باید داشت و بی تذبذب بطریقهٔ ماموره بسر باید برد در وقت عمل اجر طلبیدن و بآن در ماندن خود را از اجر باز داشتن ست موطن لقای حقیقی در پیش ست من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت درین موطن انتظار مطلوب که ناشی از محبت ست به از استغراق در مطلوب ست چه اول عمل ست و ترقی بخش و ثانی اجر ست که موعود و منشا دیگر ست جهت تسلیهٔ طلاب نمونه از انچه موعود ست و بطلبی از ظلال آن آرام میدهند و بعضی را این آرام هم نمیدهند و در اجر موعود نقصان نکنند عزیزی حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله وسلم بخواب دید پرسید یا رسول الله ما التوحید فرمود کلما هجس ببالک او خطر فی خیالک فالله تعالی بخلاف ذلک و شما اگر میخواهید که مطلوب را درین نشأ در آغوش آرید و عنقا را در دام کشید مشکل ست ع عنقا شکار کس نشود دام باز چین ۔ کانیجا همیشه باد بدست ست دام را ۔ دیگر نوشته بودند که مقام شیخی و ارشاد شرائط دارد از اطلاع بر قابلیات و استعدادات طلاب و حصول آثار در ینها بدانند اجازت تعلیم طریقه دو نوعست یکی آنکه کاملی را خلافت دهد و در مقام شیخی منشاند و آن در ما نحن فیه نیست بشرائط چه رسد دوم آنست که کاملی ناقصی را اجازت دهد و بعضی از منافع مجاز مسترشدان او درین ضمن ملحوظ دارد و درین صورت همه شرائط در کار نیست حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در رسالهٔ مبدأ و معاد بر نگاشته اند گاه باشد که کاملی ناقصی را اجازت تعلیم طریقه بکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص کار آن ناقص باتمام میرسد الخ و نیز در همانجا نوشته اند که نقص هر چند منافی اجازت ست اما کامل مکمل ناقص را نائب مناب خود میسازد و دست او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمینماید والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها و اجازتی که بشما داده شده است ازین هر دو نوع متنزل ست که مقید باشخاص معدوده است تا در شغل و مراقبه تنها نباشند و چندی شریک بوند که درین طریق علیه اجتماع اثر عظیم دارد و از عزلت مطلق صحبت بشرط فنای در یکدیگر بهتر ست که در صحبت فیوض یکدیگر بر همدیگر فائض میشود و این نوع

اجازت را که سفارت محض ست شما شیخی و امر عظیم تصور کرده از آن گریزان اید و می نویسید که
اینچنین کسیکه مرید را از آنچه که بوده دگرگون نتواند ساخت هوس شیخی اگر نکند بهتر ست چنانچه این
رباعی از عزیزی مشهور ست ❁ با هر که نشستی و نشد جمع دلت ❁ الخ مخدوما تا حال کسی را تلقین
ذکر نکرده اید از کجا یقین کردید که احوال او دگرگون نخواهد شد و جمعیت دل در حق او بحصول نخواهد
پیوست قیمة المرء قدر همته هرگاه در اول قدم همت را از دست میدهید و آب نادیده موزه میکشید
معلوم نیست که انجام آن چه خواهد بود و چه نتیجه خواهد داد ❁ اگر گوئی که بتوانم قدم ورنه که بتوانی
و گر گوئی که نتوانم برو بنشین که نتوانی ❁ شما را بتغیر احوال مسترشدان چه دخل و میانجی پیش
نشده اید بر خبر رسیدن داشته باشید هرگز این نوع ننویسید باشند که این گفت و گو نه از روی آزار است که اینجا
کمال اخلاص ست بلکه از جهت تنبیه است بر وقوع خطا که مرشد را نسبت به مسترشد ناگزیر ست والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و دوم بملا محمد قلی در آنکه در مقام رضا دو اعتبار ست

بسم الله والسلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات ست دو اعتبار ست اعتبار اول
رضای حق سبحانه از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد ست از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست
چه اول رضای حق ست بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه والسلام

مکتوب شصت و سوم بحضرت مخدوم زاده بلند درجه جامع کمالات صوری و معنوی شیخ محمد صبغة الله سلمه ربه

در بیان نسبت حق با خلق بر وجه تمثیل با ذکر بعضی معارف مناسبه آن و لله المثل الاعلی
نسبته سبحانه تعالی و تقدس مع العالم شبیهة بنسبة النقطة الجوالة مع الدائرة الموهومة التی
نشأت من سرعة دوران تلک النقطة لکن جعل الله سبحانه العالم موجودا بوجود هو ظل وجوده
سبحانه خارجیا بخارج هو ظل خارج سبحانه و لا نسبة له سبحانه مع العالم من الاحاطة والمعیة

المتعارفين لكن نعلم انه سبحانه محيط العالم باحاطة لا ندركها آمنا بها ولا ندخل في حيطة اوهامنا واعلم ان النقطة المذكورة ليست بداخل في تلك الدائرة ولا بخارجة عنها لاختلاف مراتب الوجود فان في مرتبة وجود النقطة ليس من الدائرة اثر وانما هي في الوهم فلا يتصور نسبة الخروج والدخول ومع ذلك ليس في تلك الدائرة شئ سوى تلك النقطة مع انها ليست عنها فكذلك قس عليه ما نحن بصدد بيانه فهو سبحانه اقرب في الوجود وابعد من الوجدان فالسير والسلوك انما هو قطع دائرة العالم على قدر استعداداتهم ليتوصل بها الى نقطة الواجب واعلم ان حشر المومنين انما يكون على نقطة من دائرة العالم التي لها قرب من نقطة الاصل بعضها اقرب من البعض على تفاوت درجاتهم حضرت ایشان رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ سیر من الآن تا نقطہ رسیدہ است کہ اقرب نقطہ است بنقطۂ اصل و فوق آن سیر متصور نیست پس ناچار حشر نیز بر ہمین نقطہ میسر گردد زیرا کہ فوق آن نقطہ متصور نیست لیس وراء العبادان قریۃ انتظار دارم کہ بعد از وفات روز قیامت و در بہشت بعضی اموری کہ تتمۂ این مقام اند و باین مقام تعلق دارند فائض گردند و ایضاً بعضی علوم و معارفی کہ درین دار بر منصۂ ظہور نیامدہ است و نشان آنہا درین دار بشریت بکرم خداوندی جل سلطانہ ظہور فرمایند و منکشف گردند و اتمم حقائق و دقائقی کہ درینجا شان آنہا استتارست بسیار بسیارست و اگر اندکی ازان بیان نماید بتطویل انجامد والسلام

مکتوب شصت و چہارم بشاہزادۂ دین پناہ سلطان محمد اورنگ زیب سلمہ اللہ تعالی در بیان فضائل جہاد اصغر و شرح معارف جہاد اکبر

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد ذرۂ احقر بعرض میرساند خوشا وقت و حال آنانی کہ درین امر خطیر و مہم عظیم کمر ہمت را در خدمت بہ بہجت چست بر بستہ اند و بہ نیت صالحہ این سفر صعب را کہ فی الحقیقۃ مثمر خیرات و برکات ست و وسیلۂ ترقی درجات بشوق برگزیدہ اند رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمودہ ان فی الجنۃ مائۃ درجۃ اعدہا اللہ للمجاہدین فی سبیل اللہ ما بین درجتین کما بین السماء والارض رواہ البخاری و ابو ہریرہ روایت کردہ

احادیث

کہ رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمودہ موقف ساعة فی سبیل اللہ خیر من قیام لیلة القدر
بمکة عند الحجر الاسود رواہ البیہقی وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیکون موقف ساعة فی سبیل اللہ
خیر من قیام مائة الف الف شہر لان قیام لیلة القدر بمکة بمائة الف الف شہر فی غیرہا و انس رضی اللہ
تعالی عنہ روایت کردہ است کہ رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمودہ من رابط لیلة فی سبیل اللہ
حارسا من وراء المسلمین کان لہ اجر من کان خلفہ ممن صام وصلی رواہ الطبرانی باسناد جید قال العلماء
ہذا الحدیث دلیل علی ان اللہ تعالی یکتب للموالی مثل اعمال من عبد اللہ آمنا فی محل ولایتہ بحمایتہ لہ
وما اجزل ہذا الفضل العظیم افسوس کہ این دور از کار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاہر محروم ست
وجہت بعضے عوائق وموانع ازین جہاد فی سبیل اللہ مہجور یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما لیکن
از روی باطن با خود دانند واز راہ دعا وتوجہ کہ وظیفۂ فقراست مدد ومعاون تصور فرمایند
اگر فقرای اہل عزلت سالہا ریاضت کنند واربعینات کشند بگرد این عمل نرسند طاعات وعبادات
کہ در انمقام بوقوع آید باضعاف بر طاعات عزلت زیادہ است ذکر وتسبیح آن موطن ثواب دیگر
دارد ونماز آنجائی رتبۂ علیحدہ وصدقات ونفقات آن محل را درجۂ بزرگ وامراض آن معرکہ را
نتیجۂ جدا رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم فرمودہ طوبی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ
من ذکر اللہ فان لہ بکل کلمة سبعین الف حسنة کل حسنة منہا عشرة اضعاف مع الذی لہ عند اللہ
من المزید رواہ الطبرانی ونیز فرمودہ علیہ الصلوة والسلام صلوة فی مسجدی تعدل بعشرة آلاف
صلوات وصلوة فی المسجد الحرام تعدل بالف مائة صلوة والصلوة بارض الرباط بالفی الف صلوة
رواہ ابو الشیخ وابن حبان ونیز فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰة والسلام ان صلوة رباط تعدل
خمس مائة صلوة ونفقة الدینار والدرہم منہ افضل من سبعمائة دینار ینفقہ فی غیرہ ونیز فرمودہ علیہ
وعلی آلہ الصلوة والسلام من اعان مجاہدا فی سبیل اللہ او غازیا فی عشیرتہ او مکاتبا فی رقبتہ
اظلہ اللہ فی ظلہ یوم لا ظل الا ظلہ رواہ احمد والبیہقی ونیز فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام
لموقف فی سبیل اللہ لا یسل فیہ سیف ولا یطعن فیہ برمح ولا یرمی فیہ بسہم افضل من عبادة ستین سنة

لا یعصی اللہ فیہا طرفۃ عین رواہ ابن البخاری و نیز فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام من مرض یوما فی سبیل اللہ او بعض یوم او ساعۃ غفرت لہ ذنوبہ و کتب لہ من الاجر عدد عتق مائۃ الف رقبۃ قیمۃ کل رقبۃ مائۃ الف رواہ ابن زنجویہ و شک نیست کہ این خدمت و مہم کہ بآن توجہ دارند جہاد فی سبیل اللہ است آخرج ابوذر والذہبی عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما مرفوعا یکون فی آخر الزمان قوم یسمون الرافضیۃ یرفضون الاسلام فاقتلوہم فانہم مشرکون و اخرج الدارقطنی عن علی عن النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم قال سیاتی من بعدی قوم لہم نبز یقال لہم الرافضیۃ فان ادرکتہم فاقتلہم فانہم مشرکون قال قلت یا رسول اللہ ما العلامۃ فیہم قال یقرظونک بما لیس فیک و یطعنون علی السلف و اخرجہ عن طریق آخر نحوہ و کذلک من طریق آخر و زاد عنہ ینتحلون عنا اہل البیت و لیسوا کذلک و آیۃ ذلک انہم یسبون ابابکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما فصل بالخیر رجعنا من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر در حدیث قدسی آمدہ است عاد نفسک فانہا انتصبت بمعاداتی نفس امارۂ انسانی باوجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بر کفر و انکار خود مصر است باحکام سماوی نمیگردد و باوامر الٰہی جل سلطانہ انقیاد ندارد میخواہد ہمہ منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود دعوی سری و خودی در وی متمکن ست و ندای انا ربکم الاعلیٰ از نہاد او سر میزند لہٰذا معادات او مرضی و مقبول آمد و مخالفت و جہاد باوی بر وفق شریعت غرا جہاد اکبر گشت جہاد با عدای آفاقی گاہی اتفاق می افتد و جہاد با دشمن درونی دائمی ست ارحم الراحمین از کمال رافت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مخلد بتصدیق قلبی کفایت فرمودہ و باذعان نفس تکلیف نفرمودہ چشم دارم کہ دہر شک مر حسن قبول بہ آنکہ در ساختہ است قطرۂ بارانی را ہمہ آری بعضی کمل افراد انسانی باشند کہ نفس شان از امارگی برآمدہ باطمینان پیوستہ بود و منقاد احکام الٰہی گشتہ ہیچ کال مخالفت در وی نماندہ باشد و راضی و مرضی گردیدہ کریمۂ یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیۃ در شان او وارد است ایمان کامل و اسلام حقیقی درین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق کہ از خلل و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم ہمین ایمان را طلب نمودہ اند آنجا کہ برای تعلیم امت فرمودہ اللہم

انی اسالک ایمانا لیس بعدہ کفر و در کریمۂ یا ایہا الذین آمنوا آمنوا باللہ الآیۃ و کریمۂ والذین آمنوا باللہ ورسلہ اولئک ہم الصدیقون والشہداء عند ربہم گوئیا اشارت باین ایمان ست و در حدیث نفیس لن یؤمن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ ہمین ایمان مرادست مطلوب ولی در طریقۂ صوفیہ علیہ حصول اسلام حقیقی ست کہ بہ انقیاد نفس امارہ مربوط است و اسلامی کہ پیش از اطمینان بمحض تصدیق قلبی حاصل ست آنرا اسلام مجازی میگویند و این را حقیقی المجاز ینفی والحقیقۃ تثبت و لا تنفی ارکان اسلام از نماز و زکوٰۃ و روزہ و حج و جہاد و سائر اعمال حسنہ کہ پیش از اطمینان نفس بوقوع آید گوئیا صورت اعمال ست اگر نماز میخواند صورت نماز ست و اگر صائم ست صورت صوم ست و علی ہذا القیاس سائر الاعمال چہ نفس امارہ ہنوز بر سرکشی و انکار خود ست حقیقت اعمال چگونہ صورت بندد و چون نفس باطمینان رسد و از سرکشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید و حقیقت نماز و روزہ و غیرہا ادا یابد و باندازۂ تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت در درجات جنان و نعیم آن و مراتب قرب و رویت اخروی باید تصور نمود کہ جنات مقربین را با جنات عوام مومنین چہ نسبت قطرہ را با دریا نسبتی ہست کہ ہر دو از یک جنس اند و بعضی مرکب از اجزای مائی تفاوت بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت ہیچ نسبت نیست رویت اخروی ہم ہمہ را یکسان نیست درجات و مراتب دارد باندازۂ تفاوت درجات بینندگان چنانکہ امام غزالی قدس سرہ تصریح بآن نمودہ است پس رویت غیر متکیفہ ہر کدام اہل صورت و اہل حقیقت قیاس باید نمود کہ چہ نسبت خواہد داشت

بود کہ صدر نشینان بارگاہ قبول ہ کنند گوشۂ چشمی باہل صف نعال

و این صورت و حقیقت ہر دو داخل دائرۂ شریعت علیہ است و ماخوذ از سنن صوریہ و انوار معنویۂ نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ یکی صورت شریعت ست و دیگری حقیقت شریعت پس معدن ہمہ کمالات شریعت غرا آمد ہیچ کمالی نماند کہ ورای شریعت حقہ بدان احتیاج افتد معرفۃ اللہ را بمعنی ادراک بسیط کہ اہل اللہ قرار دادہ اند و کمال انسانی را بآن منوط ساختہ نیز تمامی و کمال آن مربوط بفنا و اطمینان نفس ست

ہیچ کس را تا نگردد او فنا ✤ نیست رہ در بارگاہ کبریا

پس عقلای اولی الابصار را ناگزیرست که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل شافی نمایند هر گاہ این دولت مطلوبہ دارند فطوبی لہم و بشری آنچہ مقصود از خلقت او بود بجا آوردند و نعمت در حق او تمام شد والا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوئی بمشام او برسد از پی آن برود ؎
ترسم کہ یار با مانا آشنا بماند ٭ تا دامن قیامت این غم بما بماند ٭ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و پنجم بمولانا حسن علی در ترغیب بر ترک تسویف و نفی ارادت

حققنا اللہ سبحانہ و ایاکم بحقیقۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ وخلصنا عما یشغلنا عن المعرفۃ الالٰہیۃ مخدوما اشرف عمر کہ ایام جوانی ست و ہنگام درستی قوی و جوارح گذشتہ و میرود و بارذل عمر رسیدہ می آید افسوس کہ اشرف اشیا را کہ معرفۃ الصمدیت بارذل عمر کہ موہوم محض ست حوالہ نمودہ آید و اشرف عمر در ہوا و ہوس کہ ارذل اشیاست صرف یابد ہلک المسوفون مقصود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفت ست درین نشاء فانیہ و کسب رضای مولای حقیقی ست درین مہلت یسیرہ و امثال ما بوالہوسان در پی آرزوہای بیہودہ تا کی ازین دولت مطلوب محجوب باشیم و تا چند بارضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانہ دور و مہجور گردیم الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبہم لذکر اللہ وما نزل من الحق حاجز حصین و مانع قوی از معرفت کامروائی و ہوا پرستیست و آرزوہا لاطائل و امانی بیہودہ ہرچہ مقصود تست معبود تست شنیدہ باشد افرأیت من اتخذ الہہ ہواہ نص قرآنیست ؎ عشوۂ ابلیس از تلبیس تست ٭ در تو یک یک آرزو ابلیس تست ٭ چون کنی یک آرزوی خود تمام ٭ در تو صد ابلیس زاید والسلام

مکتوب شصت و ششم بمولانا محمد صدیق پشوری در جواب عریضہ وے کہ مشتمل بر وارد عظیم بود

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفہ بتعاقب یکدیگر رسیدہ و احوال سنجیدہ بوضوح انجامیدہ قل رب زدنی علما و آردی قوتی کہ در نماز پیشین رو دادہ و در شما تصرف کردہ و رسیدہ خود

درآورده بود نیز واضح گردیده سبب لذات روحانیه گشت حمد الله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه تعالی
مانا که تجلی شانی از شیون الٰهی جل سلطانه بوده که بجهت مناسبت اصالت که بمبدأ التعین شما داشته
ظهور فرموده است و شما را از خود بر بوده و بر زبان شما باسرار و معارف گویا شده و بقا بخود
داده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة یا ذات متلبس بآن شان متجلی
گشته و فنا و بقا بخشیده تواند بود که ظهور این معامله تعبیر آن واقعه باشد که دیده بودید که بر دیواری
برآمده ام میگویند هذا جدار العشق الی آخره این معامله گویا تعلق بطرف دیگر از ان دیوار دارد و آن
دیوار برزخ بوده که مبدأ التعین ست چه مبدأ التعین برزخ ست میان عاشق و معشوق در راه وصول
منحصر دران ست و دران وقت چون قوت باطن چندان نبوده از ان دیوار در هوا شده بودید
و فوق آن استعلائی نموده یدالحال بجهت قوت که دست داده استعلا نموده دیدید آنچه دیدید
و شیخ حسن چون بشما نسبت محبت درست دارد محتمل که پرتوی ازین نسبت بطریق اندراج بروی
افتاده باشد بدانند که شان عبارت از کمال ذاتی ست که زیادتی بر ذات تعالی ندارد و مندرج ست
در غیب الغیب و چون علم حق سبحانه بکمالات ذاتیه خود تعلق یافت کمالات مندمجه در علم تمییز و تفصیل
یافت و مبادی تعینات عبارت ازین کمالات مفصله است پس کمال مبدأ التعین شخصی ست
از اشخاص و بطور حضرت ایشان ما صفات سبعه با ثمانیه را ورای وجود علمی نیز ثبوتی ست در خارج
چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت ست شکر الله تعالی سعیهم بالجمله آن کمال مندرج اصل ست مر کمال
علمی را و این کمال علمی ظل آنست اما ظهور آن کمال از مرتبه بطون بسبب این کمال علمیست تواند بود
که باین اعتبار عزیزی گفته باشد **شعر** ولدت امی ابا ها ٭ ان ذا من عجبات ٭ ام عین ثابته
خود را گفته که مبدأ التعین اوست و اب آن ام شان الٰهی را که اصل اوست گفته باشد و چون عین ثابته
سبب ظهور آن شانست از مرتبه بطون نسبت ولادت که سبب ظهور این ست از طرف ثانی نیز اثبات کرد والسلام

مکتوب شصت و هفتم بحضرت مخدوم زاده عالیقدر جامع علوم ظاهری و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربه

در بیان مذہب علما در مسألۂ کلام الٰہی جل شانہ و تدقیقی کہ درین مسألہ حضرت مجدد الف ثانی نمودہ
مذہب علمای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم در مسألۂ کلام آنست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
از ازل تا ابد متکلم ست بکلام واحد بسیط حقیقی و تکثر و تفصیل را در ان گنجائی نیست میفرمایند کہ از ہمان
یک کلمۂ بسیط امر و نہی ناشی گشتہ و ہمان کلمۂ بسیط استفہام و تمنی و ترجی و اخبار و وعید و وعدہ صدور
یافتہ و ہمان کلمۂ بسیط ست کہ قرآن و توریت نام یافتہ و زبور و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشان
رضی اللہ تعالیٰ عنہ درین مقام مقالۂ مفردہ است و تدقیقیست بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام
الٰہی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزی بکثرت تفصیل ہم ثابت ست و وسعت و تمیز ہم کائن
با وجود بساطت امر از نہی ممتاز ست و اخبار از انشا جدا چنانچہ در مرتبۂ ذات تعالیٰ با وجود
اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نمائیم چہ وسعت و تفصیل نیز از صفات کمال ست قال اللہ تعالیٰ
و تقدس و اللہ واسع علیم باید دانست کہ اجمال و تفصیل کہ دران مرتبۂ علیا اثبات مینمائیم نہ آن
اجمال و تفصیل ست کہ در فہم ما در آید و مدرک ما گردد کہ آن موجب تبعض و تجزی ست تعالیٰ اللہ عن
ذلک علوا کبیرا بلکہ در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگونہ است عرفت ربی بجمع الاضداد
این معرفت ہر چند ورای طور عقل ست اما مؤید بکشف صحیح و الہام صریح ست و تمیزی کہ
علمای کرام نفی آن نمودہ اند تمیزی ست کہ از قسم چون و چند ست کہ منافی بساطت ست
فائدہ چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل و کثرت
چہ لفظ تفصیل و کثرت موہم تبعض و تجزی ست بنابران اجمال و وحدت را برای اطلاق
بران حریم متعال اختیار نمودہ اند و الا او تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مدرک ماست
منزہ و مبرا است و اگر وحدت و وسعت بیچون کہ ہم ہر دو ثابت ست فافہم و لا تکن من القاصرین

مکتوب شصت و ہشتم در بیان بعضی از مراتب وصول بطریق اجمال

بجمعیۂ خادمان محمد عبید اللہ عفی عنہ در بعضی از مراتب و حصول بطریق اجمال

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بذات خود موجود ست نہ بوجود عینا کان ذالک الوجود او زائدا
وکذا صفاتہ سبحانہ موجودۃ بذاتہ تعالیٰ لا بالوجود زیرا کہ در این موطن قدس وجود را گنجایش
نیست و ہمچنین وجوب و امکان را در ان مرتبۂ علیہ گنجائی نہ لانہما نسبتان بین الوجود والماہیۃ
فحیث لا وجود ثمہ فلا وجوب ولا امکان حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند ہرچند
بتعمق نظر دور و دور رفتہ میشود محسوس میگردد کہ در آن مرتبۂ علیہ ذاتست مع الصفات الثمانیۃ
المتمیزۃ بعضہا عن بعض حقیقۃ ماورای این امری یافتہ نمیشود وجہ وجود و جہ وجوب و فوق
این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در انجا این صفات اعتبارات محض اند در حضرت ذات تعالے
و تقدس و زیادتی بر ذات ندارند تعالیٰ آری اینقدر ہست کہ این اعتبارات را در ان مرتبہ
تمیزی با یکدیگر ثابت ست و فوق این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در آنجا آن تمیز ہم کائن نیست
و غیر از اعتبارات محضہ امری دیگر مفہوم نمیشود و فوق این مرتبہ آن مرتبۂ مقدسہ است کہ در آنجا
ہیچ اعتبار ہم ملحوظ نیست و جہل و حیرت لازم آن مقام ست باید دانست کہ در مراتب ثلثہ گانہ
اول چون ذات تعالیٰ ملحوظ با صفات ست در صورت مثالی بصورت دائرہ ہویدا میگردد
و دو قوس کہ یکی عبارت از ذات باشد و یکی از صفات ظاہر میگردد و در مرتبۂ اخیرہ چون اعتبارے
و اضافتی ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایت از یک قوس ذات باشد
ظاہر میگردد و ہمین سر ست کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ در انمرتبہ
غیر از یک قوس ظاہر نشد در اینجا سری خواہد بود کہ بران سر اطلاع نداد ند باید دانست مرتبۂ
اول ازین مراتب چہارگانہ کہ مرتبۂ صفات ست نصیب لطیفۂ روح ست و مرتبۂ ثانی کہ
مقام شیونات ست نصیب لطیفۂ سر ست و مرتبۂ ثالث کہ بہ تنزیہ و تقدیس مناسب ست نصیب
لطیفۂ خفی ست و مرتبۂ رابع نصیب اخفی ست و نصیب قلب از مرتبۂ افعال ست کہ دون
این مراتب ست بعد از گذشت این مراتب چہارگانہ عالم امر معاملہ بعالم خلق می افتد والسلام

مکتوب شصت و نہم بحقائق آگاہ خواجہ محمد صدیق کشمی و خواجہ محمد صالح کولابی

در آنکه عارف هر چند بکمال الکمال رسد نصیب او از بعض وجوه ذات باشد تعالی و بعضی از کمل باشد که نصیب شان از جمیع وجوه ذات بود

سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی التفات نامهای گرامی عزیز مشرف ساخت از کرم او تعالی امید وار باشند که بتاریکی در رون آب حیاتست بد استماع فرمایند چون عارف مقامات وصول را طی کرده معامله بجای رساند که منتهای معارج اوست در منازل قرب هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود که اصلی ست از اصول اسمی که مبدأ تعین عارفست و باندازهٔ جامعیت اسم در ان وجه هم جامعیت خواهد بود و هر چند اسم اجمع بود وجه نیز اجمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگرست نصیب از یک وجه که جامع وجوه ست دیگر کما لا یخفی علی الفطن هر چند از اصول و از اصول اصول معاملهٔ عارف فوق رود اما باندازهٔ اسم خود که مربی اوست تقید را همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفصیلا نصیب نخواهد یافت هر چند در اول وهله وصول آن درجه را در سائر وجوه مستهلک یابد و تمیز نه بیند اما فی الحقیقة تمیز ست چون در آنمقام استقرار تام نماید و حدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون این معرفت معلوم گشت معرفتی غریب تر و غامض تر بشنوند بعضی کمل از ان قبیل بوند که آنها را از جمیع وجوه نصیب بود و بیانش آنست که آن وجه را که اصل اسمی ست که مبدأ تعین سالک ست با وجوه دیگر ما به الاشتراکی هست از راه ما به الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را با جنس خود شاهراه ست سوال ماهیت مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز ست و هر کدام را خصوصیات علىحده است آیا ممکن هست که از ما به الامتیاز سائر وجوه هم نصیبی حاصل نماید جواب گوئیم چون ما به الاشتراک را بر ما به الامتیاز امت صدق ست اگر چه عرضی ست چه جنس عرض عام ست مر فصول انواع خود را پس ازین راه نصیبی تام از ما به الامتیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با فراد او خواهد رسید و از جمیع وجوه ذات تعالی مفصلا نصیب خواهد یافت و از همه کمالات که در نوع بشر ممکن الحصول ست بطفیل خاتم الانبیا علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات حظ خواهد برد و این معرفت از معارف خاصهٔ حضرت ایشان ست قدسنا الله سبحانه بسره و از کمالات مخصوصهٔ ایشان بعد انبیا علیهم التحیات و البرکات

مکتوب ہفتادم بملا محمد فضل ولد شیخ بدر الدین سرہندی در معنی حدیث القبر روضة من ریاض الجنة با بیان بشارتی که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن مشرف گشته بودند

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العظیم مصلیا علی رسوله الکریم وآله اجمعین در حدیث نبوی علی مصدرہ الصلوة والسلام والتحیة آمده است که القبر روضة من ریاض الجنة مراد از روضه بودن قبر آنست که حجب و مسافت که میان بقعهٔ قبر و جنت بوده است مرتفع میگردد و هیچ پردهٔ و مانعی در آن هر دو مقام نمیماند گویا بقعهٔ قبر را فنائی و بقائی بجنت حاصل میشود فافهم و بهذا معنی قوله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مابین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة باید دانست که این قسم روضه مراخص خواص راست هر مومن را میسر نیست غایة مافی الباب چون قبور مومنین صفائی و نورانیتی پیدا کنند استعداد آن حاصل میشود که پرتوی از جنت بران قبور منعکس گردد و حکم آئینهٔ تصفیه کرده میگیرد مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوات والتسلیمات نیز مبشر شده بودند که روضهٔ متبرک که قبر آنحضرت در آن است و صحن قدیم آن روضهٔ مقدسه روضه ایست از ریاض جنت میفرمودند که مبشر شده ام با آنکه اگر یک مشتی از خاک آن روضهٔ مبشره در قبر شخصی بانداز ند امید وار بهای عظیم است فکیف من دفن فیها والحمد لله رب العالمین والسلام علی رسوله وآله اجمعین

مکتوب ہفتاد و یکم بمحمد مومن بیگ کابلی در آنکه تعلق بما سوا از اشد امراض ست

سلام علیکم طلبتم ؎ هر چند عشق خدای حسن ست ❊ گر شکر خوردن بود جان کندن ست ❊ گرفتاری ما دون حق سبحانه از اشد امراض قلبیه ست فکر ازاله آن از اهم مهام ست ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست

مکتوب ہفتاد و دوم بملا مسافر در تحریض رضا بقضای الٰہی جل شانہ

بسم الله الرحمن الرحیم اخوی ملا مسافر بعافیت باشند بیاد خداوندی جل شانه خوشوقت بوند

کتابتهای شما رسیده هر رنج و الم که میرسد چون بتقدیر و ارادت خداوندی ست تعالی غیر از
رضامندی چاره و گزیر نیست بر وظائف طاعات چست باشند و بر اوجاع و امراض صبر
و شکیبائی نمایند و عافیت را از کرم او سبحانه طلب نمایند و هیچکس را از خلائق در میان نبینند
و همه را از حق سبحانه تعالی دانند و دفع آنرا هم از و بخواهند که بی تقدیر او سبحانه
کس بکسے ضرر نتواند رسانید و بی اراده او هیچکس دفع ضرر نتواند کرد راه بندگی این ست

مکتوب هفتاد و سوم بمولانا حسن علی در جواب سوالی که بر مکتوب میرزا عبید الله نوشته بود

بسم الله حامدا و مصلیا اخوی ملا حسن علی حسن الله سبحانه حاله وصل آماله شبهه بر کتابت اخوی
عبید الله بیگ نوشته بود و جواب آنرا طلب داشته که فرق و امتیاز میان حسن و قبیح در مقام
شریعت ست چنانچه در رساله دیده است که در طریقت سراسر آشتی ست و با همه کس دوستی بخلاف
شریعت که درآنجا با دشمنان جنگ ست و با دوستان آشتی الخ عجب شبهه واهی ست طریقت را
با شریعت چه تقابل ست و کدام مساواة شریعت غرا بوحی قطعی که ریب را اصلا دران گنجایش
نیست ثابت شده است و احکام آنرا اصلا نسخ و تبدیل نه تا قیام قیامت این احکام باقیست
و عمل بمقتضای آن همه را از عوام و خواص لابد و ضروری طریقت هرگز احکام آنرا نمی تواند برداشت
و اهل خود را از تکالیف شرعیه آزاد ساخت از عقاید قطعیه اهل سنت و جماعت ست که بنده هرگز
بدرجه نرسد که تکالیف شرعیه ازوی ساقط شود هر که معتقد خلاف آنست از جرگهٔ اهل اسلام بیرون ست
جمعی را حق سبحانه دشمنان خود مقرر سازد و عمل بغلظت و شدت و جهاد و قتال با آنها فرماید آشتی کردن
با آنجماعت و دوستی نمودن از قاعدهٔ اسلام خارج ست و دعوی محبت خدای تعالی و رسول او
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم با آن جمع نشود و آنرا بر نتابد که اطاعت محبوب و تولی دوستان
محبوب و تبری از دشمنان او از لوازم مقام محبت ست آری بر بعضی سالکان این راه اموری
که بظاهر مخالفت بکتاب و سنت دارد بسیار وارد میشود که آخر از ان باید گذشت درین وقت سرشته

شریعت را از دست ندهد و سنت را بدندان محکم گیرد و بخلاف کشف و وجدان خود بتقلید اهل سنت
و جماعت اعتقاد و عمل کند خس و خاشاک این راه بصدای انی انا الله می سراید و سالک بیچاره را
از مطلب اعلی بازداشته به پرستش خود دعوت می نماید سالک مستقیم در بن هنگام باید که متابعت خلیل
جوید و لا احب الآفلین گوید و بموجب وجهت وجهی الآیه یعیب الغیب پوید و بمتابعت حبیب الله
علیه و علی الخلیل و سائر الرسل الصلوات والبرکات بزیغ البصر گرفتار نگردد گاه خود را از کسانیکه
باجماع از وی افضل اند مساوی داند و گاه افضل بیند مسجد و بتخانه یکسان خیال نماید و اسلام
و کفر را برابر و ریابد اگر سررشته کتاب و سنت را در اعتقاد و عمل از دست ندهد
معذور است چه در کشف و وجدان اختیار ندارد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و چهارم بحقائق آگاه شاه نعمت الله قادری

در آنکه سبقت از اصل است و در ظل هرچه هست مستعار از اصل است و نصیب ظل از اصل
اضمحلال است بسم الله حامداً و مصلیاً عنایت نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که نامزد این بیحاصل
نموده بودند مشرف ساخت امیدوار است که همیشه بمنوال این دور افتادگان را گاه گاه بحاشیهٔ ضمیر
مهر منویر راه میداده باشند و باذواق خاصّه می نواخته ورود این نامه که از عین کرم بود بلی سابقهٔ
مراسلت نعمتی بود غیر مترقبه امیدوار کشایشها و ترقیها از وصول آن گردید بلی سبقت از بزرگان
میباید و کرم از کریمان می شاید ع درخانه بکدخدائی ماند همه چیز را از پیشگاه چنین آمده است
و اشد شوق باصل منسوب گشته بدایت از مبدأ است و آغاز از اصل یحبهم و یحبونه خیر و کمال که ظل را بود
همه مستفاد و مستعار از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود
نماید خائن بود و دعوی همسری باصل پیدا کند کمال در حق او انتفای کمال است و خیریت در سلب
خیریت نصیبی که از اصل دارد بعدم و منتسبات بآن محو و متلاشی است هرچند ظهور اصل بیش محو
و تلاشی ظل بیش بیچاره که جز انتفا از اصل بهره ندارد از کمال او چه خبر داشته باشد و بجمال او چگونه

پی بردہ گیرم کہ بغم خانہ ما یار خرامد بکو حوصلۂ و طاقت دیدار کہ دارد بامید گاہا درین چنین زمانی کہ بعد عہد نبوت و آوان قلت انوار سنت و تراکم ظلمات بدعت وجود امثال شما شاہبازان مغتنم ست اگر امثال ما مخمولان زاویۂ خمول ہزار ریاضت در کنج گم نامی بکشیم و دست و پای بزنیم برابر یک کلمۃ الحق ایشان کہ در دل سلاطین اثر نماید نشود و بگرد آن نرسد حق سبحانہ سلاطین را در عالم بمثابۂ روح در جسد ساختہ ہست کہ صلاح روح صلاح جسد ست و فساد روح فساد جسد ست ہمچنین اصلاح سلاطین اصلاح تمام عالم است کدام عمل ست کہ بگرد آن میرسد مگر یا صلاح آثار شیخ محمد صالح کہ در مجالس و معارک ثنا گوی ایشان ست و ناشر اوصاف جمیلۂ ایشان و حدیث اخلاق و احسان بر زبان دارد چون متوجہ آن حدود بود با وجود نا قابلیہا بد و کلمہ نامربوط خود را فرا یاد خاطر عاطر داد مصدع اوقات شریفہ گردید ظلال افادہ و ارشاد سایہ گستر و مبسوط باد

مکتوب ہفتاد و پنجم بمرزا طاہر بیگ در آنکہ ذکر مشوب بہیچ غرض نسازد حتی المواجید والاحوال

اللہ تعالی از رقیت ماسوی محرر کناد و در مدارج قرب ترقیات دہاد بندۂ مقبول آنست کہ بدوام ذکر موصوف بود و لمحۂ بغفلات و ہوای نفس نہ پردازد و ذکر مشوب باغراض خود نسازد و مخلص بود بلکہ احوال و مواجید ہم در ذکر ملحوظ و مخطو نبود بمقتضای کریمۂ اذکرونی اذکرکم البتۃ از انطرف ہم یاد خواہند کرد تا بہیچ یاد فرمایند و بکدام عطیہ بنوازند بلکہ در آنوقت جانب اذکرکم ہم منظور و ملحوظ نبود و بخلو سینہ و خلوص امنیت متوجہ و حاضر باشد بلکہ حضور بنوعی باشد کہ نفس حاضر نیز در میان نبود و رخت بصحرای عدم کشد و حضور خود بخود روی نماید ع این کار دولتست کنون تا کرا دہند والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا

مکتوب ہفتاد و ششم بمرزا امان اللہ برہانپوری در تاویل سورۂ اخلاص

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ و نصلی علی نبیہ الکریم ع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر ست

قال عز من قائل قل هو الله احد کلمه هو گویا اشارت بغیب هویت و اطلاق ذات ست تعالی عن الشیون
والاعتبارات حتی عن قید الاطلاق و الله عبارت از قابلیت اولی و وحدت ذاتیه است که قابلیت
ذات تعالی مراعتبار تجرد و اتصاف را بجمیع اوصاف کمال و احد کنایه از احدیت مجرده است
که قید ست تجرد از صفات و اعتبارات الله الصمد اشارتست بواحدیت که مرتبهٔ اتصاف ست
باوصاف کمال از صفات افعال و سائر صفات ثبوتیه و شیون و اعتبارات ذاتیه چه مقام صمدیت
را این اتصاف ناگزیر ست لهذا بجای هو الصمد الله الصمد آمد که قابلیت این اتصاف مر این مرتبه
راست و در مرتبه که تعبیر از ان به هو واقع ست این قابلیت اصلا ملحوظ نیست بی توسط برزخیت
کبری که مقام لاحق ست لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد اشارت بصفات سلبیه و تنزیهات
و تقدیسات ذاتیه است مما لا یعلم تفصیلها و کذا تفصیل الشیون الثبوتیة الا الله الواحد القهار پس
این سورهٔ علیه باوجود قصر و قلت الفاظ جامع مراتب وجوب ست و حاوی اسرار و معارف آلهیه
و لفظ مبارک الله الصمد چنانچه مستجمع شیون و کمالات مرتبهٔ وجوب ست ایمائی بمراتب کونی و تعینات
امکانی نیز دارد چه صمدیت مستدعی احتیاجست پس این سورهٔ مبارکه متبرکه بطریق اجمال جامع جمیع
مراتب وجوبی و امکانی آمد و هیچ کمالی نماند که این سوره انبا و از ان نداد و قاری آنرا باید که سرسری ازان نگذرد
و از معانی و اسرار آن بی خبر نبود و از ملاحظهٔ کمال صفات و مشاهدهٔ جمال لایزال بی بهره نرود و از
تخلق باخلاق کمال و تحقق باوصاف جمال حظی فرا گیرد و بهویت ذات تعالی ایقانی حاصل نماید
و از مرتبهٔ اجمال و تفصیل بقدر استعداد بهره مند گردد و از ملاحظهٔ صمدیت آنحضرت جل عظمته احتیاج ذاتی
و فقر جبلی خود مطالعه نماید و اوصاف خیر و کمال را بتمام منسوب و مخصوص باو داند تعالی و از ذاتیت
اماره بکلیت وارهد این زمان آنچه مقصود از خلقت او بود بحصول انجامد و نعمت در حق او تمام شود
و از صفات تنزیهیه و تقدیسیه که خاتمهٔ سوره بدانست بداند که سالک هر چند در معارج عروج صعود
نماید و قرب پیدا کند و بفنا و بقا مشرف گردد همه وقت دوئی و بیگانگی نقد وقت دارد و هیچ گونه
مجالست و اتحاد با آنحضرت پیدا نکند و مشارکتی در ذات و صفات او حاصل نماید که بنده همیشه

بطوق بندگی مطوق ست و او سبحانه همواره به تنزیه و تقدیس خویش موصوف ما للتراب و رب الارباب بعضی از وقائع و کشوف و احوال از خود و از بعضی از یاران خود قلمی نموده بودند حاصل و پسندیده است مطالعهٔ آن فرحت فراوان بخشید الله تعالی ابواب فتوح و ترقیات را همواره مفتوح دارا د بالنون و الصاد

مکتوب هفتاد و هفتم بشیخ عبد الحمید برهانپوری در آنکه وصول بدرجهٔ کمال را علامات است

بسم الله الرحمن الرحیم برادر گرامی شیخ عبد الحمید ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند مکتوب مرغوب آن برادر که نامزد این دوبار کار نموده بودند از بلدهٔ ملتان رسید مطالعهٔ آن فرحت فراوان بخشید و از آنکه احوال سنیه و مقامات علیه اندراج یافته بود چه عجب اگر حق سبحانه بندهٔ را به بعضی از مزایا مخصوص گرداند و بمقامات علیهٔ اکابر سرافراز گرداند ان ربی رحیم ودود و لیکن مصداق این قسم امور اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه و مصداق دیگر آنست که هوای او تابع احکام شرعیه و سنن مرضیه باشد لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به مضمون حدیث است حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات دهاد و بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة استقامت کرامت کناد و مامول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است

مکتوب هفتاد و هشتم بمیر محمد ابراهیم ولد سیادت دستگاه میر محمد نعمان

در ترغیب بر تحصیل رابطه و فنا فی الشیخ و اتباع سنت و اختیار صحبت شیخ کامل و فنا فی الله که قدم اول این راه ست بسم الله حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم سیادت و نقابت پناها طریقه مدار وصول بدرجهٔ کمال مربوط برابطهٔ محبت ست بشیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که بشیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او مینماید و بمناسبت معنویه ساعت فساعت برنگ او می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمهٔ فنای حقیقی ست و ذکر تنها بی رابطهٔ مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول ست لیکن غالبا مشروط برابطهٔ محبت و فنا در شیخ ست آری این رابطه تنها

بار عایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل ست و در سلوک و تسلیک اختیاری که بطرق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف اوراد و اذکار ست و بنیاد معامله بر ریاضات اربعینات و به پیر مناسبت باین مشابه رجوع نیست و درین طریق که طریق صحابه کرام ست علیهم الرضوان افاده و استفاده آگاهی ست صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی ست و وظائف اذکار وطاعات نیز از ممدات و معاونات ست صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات الزاکیات والتسلیمات والتحیات النامیات در حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل اهول و همه بیان دشیوخ و احیا و اموات برابر بقدر ریاضت درین طریقه عالی که متضمن اندراج نهایت ست در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده است اگر بر سند که معتقد درویشان خانواده حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم چیست بگو اعتقاد اهل سنت و جماعت و دوام عبودیت که بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت از دوام آگاهی ست بجناب حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیری بلکه ذهول از صفت آگاهی بوجه و حق سبحانه دریافت این سعادت عظمی بی تصرف جذبه که عبارت از ظهور محبت ذوقیه است میسر نیست هیچ سببی در طریق جذبه قوی تر از صحبت کسی که سلوک او بطریق جذبه واقع شده باشد نیست اگر حق سبحانه بمحض عنایت بصحبت کسی رساند که اثر تصرف جذبه که عبارت از آگاهی ست بحق سبحانه بر سبیل ذوق او دل را درین آگاهی لذتی هست ظاهر شود باید که سعادت خود را در تسلیم در کلی و جزئی باو داند و شقاوت خود را در اعراض از و داند همیشه اوقات خود را مصروف نگاهداشت ادب او گرداند از هر چه منکر اوست خویش را نگاهدارد و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچه هر چه محبوب او باشد محبوب خویش گرداند و هر چه منکر اوست بالطبع آنرا کاره باشد تا بصفتی گردد که همه مراد او مراد او گرد نباشد و همه مرادها از ساحت سینه اش رخت بر گیرد و چون حال باینجا رسد شاید که آن وصف که بر دل عارض شده است بقا یابد تم کلامه بزرگان این طریقه گفته اند مصرع سایه رهبر به است از ذکر حق

وسائر رهبر اشارت بطریقهٔ رابطه کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ ست بطرزی که درین طریق
معهودست یعنی طریقهٔ رابطه طالب مبتدی را سودمندترست از ذکر هرچند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد
بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی ست بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات
از آنحضرت بی توسط نماید متوسطی باید ذو جهتین که از عالم علوی حظی فرا گرفته بعالم سفلی برای دعوت
و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه
که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان آن رساند پس طالب رشید هرچند وجوه مناسبت بشیخ
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید ؎ زان روی که چشم تست احول ٭ معبود تو
پیر تست اول ٭ و چیزهای که محصل مناسبت اند بشیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب اوست
ظاهراً و باطناً هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشند و اتباع اوست در عبادات و عادات
و مرادات خود را تابع مرادات او ساختن و در همه امور خود را باو سپردن کالمیت بین یدی الغسال
و طریقهٔ رابطه از اجل این امورست و اشد مناسبت بشیخ پیدا میکند و سهل امور مسطوره است که محصل
مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین شیخ می بیند و بلباس و صفت او خود را موصوف
می یابد و هر کجا می نگرد صورت شیخ می بیند ؎ ازین بتان همه در چشم من تو می آئی ٭ بهر که می نگرم
صورت تو می بینم ٭ مخدوما از تمنای طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق سبحانه میفرماید الا لله الدین
الخالص طالب حق را ناگزیرست که در طلب و محبت او تعالی یکجهت و یکرو بود که این امر خطیر شرکت را
برنمی تابد هر قدر که بکثرت آویخته است و جهات کثرت با خود دارد و لهذا بالطلب والعلم والمحبة از وحدت
حقیقی دور و مهجورست و هرچند اسقاط کثرت نماید چه از روی توجه و التفات و طلب و چه از روی
دید و دانش بوحدت اقرب بود تا سالک در صدد اسقاطست در مقام طریقت ست و چون بعنایت الله تعالی
از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی وا رهد بحقیقت برسد درین مقام ولی را اتفاق
انقطاع از ماسوا و نسیان آن دست میدهد که اگر سالها بتکلف یاد و احضار ماسوا نماید میسر نشود و بیاد نیاید این حال
نخستین ست از کمالات ولایت و شرطست مر کمالات دیگر را و این معامله بمعیار قضای قلبی ست سعی باید نمود تا کمال ...

بدست آید بعد ازان سخن از کمالات دیگر درمیان آورده شود ع درخانہ اگر کس ست یکحرف بس ست

مکتوب ہفتاد ونہم بخواجہ محمد حنیف در تحقیق مقام بندگی باذکر رموز وسرار

سوره قل اعوذ برب الناس بسم اللہ الرحمن الرحیم حقیقت بندگی وحلاوت طاعات وقتی بحصول انجامد کہ قبلۂ توجہ جز بارگاه صمدیت نبود ومرجع حقیقی در ہمہ امور غیر او سبحانہ نباشد واز تدبیر ہوای نفسانی گذشتہ تفویض امور بجناب قدس لم یزل ولایزال نماید وپشت اعتماد برام فانی وہالک نہ نہد کہ نتیجۂ آن جز بُعد وحرمان از مطلب اعلی نیست آری برادر علت رجوع درکون باحدی وسبب اعتماد برموجودی یا آنست کہ مربی ست وتربیت صوری یا معنوی باو وابستہ است وبحکم کریمۂ قل اعوذ برب الناس مربی حقیقی جناب قدس اوست تعالی وتربیت ظاہر وباطن حقیقۃ مربوط باوست سبحانہ ورجوع وتواضع بروفق شریعت غرا بپیر واوستاد ومادر وپدر و من یحذو حذوہم کہ در عالم بحکم الہی جل شانہ مربیانند چون بامرحق ست تعالی فی الحقیقۃ تواضع ورجوع بآنہا باین عنوان تواضع ورجوع باوست ویا سلطنت وبادشاہت ست وسلطنت وبادشاہت ہم بموجب کریمۂ ملک الناس مراورا ست جل سلطانہ ویا معبودیت والوہیت ست کہ بحکم عقل وعرف رجوع درکون واعتماد وتواضع وخضوع باآنکہ معبود مستحسن بلکہ واجب وناگزیرست ومعبودیت والوہیت ست نیز بمقتضای کریمۂ الٰہ الناس بجناب مقدس بیچون حقیقی مسلم ست نفس انسانی ووسواس شیطانی کہ حق سبحانہ امر باستعاذه از شر او در کریمۂ من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنۃ والناس میفرماید دشمنان درکمین اند میخواہند کہ ازین مربی ومعبود تحقیقی وبادشاه حقیقی بنده را محجوب سازند وبا سوی اوگرفتار گردانند وبشرک جلی وخفی دلالت مینمایند از شر این قسم لعین استعاذه ناگزیرست ہموارہ مستعیذ باید بود واوصاف ثلثہ راکہ درین سوره مبارکہ مذکورست بروجہ کمال منحصر دران جناب مقدس تصور باید نمود تا از شر دشمن ایمن شود وراہی ببارگاه قدس یابد ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب ہشتادم بمرزا محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی روضۂ مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلدۂ سرہند

اللہ تعالی بحصول مرادات مکرم دارا د بلکہ از جمیع مرادات تہی کنا د و بارادت خویش قیام دہاد
مقام بندگی کہ نیستی و بی وجودی ست وصف ارادت را برنتابد کہ منبئی از ہستی و خودی ست
و نقطۂ ہستی و انانیت بر سینۂ محب کوہ قاف ست و سد سکندری کہ رفع آن بی سابقۂ کرم امکان
پذیر نیست بمجرد اعمال صوریہ بی جذبات قویۂ معنویہ ازین گرداب نمی برآرد و تا نائرۂ آتش شوق
در باطن مشتعل نسازند و عشق شرکت سوز ندہند نجات و تخلص ازین بار گران محال ست تا سالک
در بند ارادت خود ست مرید ست و چون از ارادت و مرادات وارہد و بہ ارادت او تعالی قائم شود
از مقام ارادت برآید و مقام شیخی را شاید درین جزو زمان انیمعنی کہ کمال نخستین ست از کمالات ولایت
و ہمچنین سائر کمالات ولایت از مزار فائض الانوار قدوۂ کبار حضرت پیر دستگیر قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ العزیز
مفاد و مستفاد ست و مجاوران آن روضۂ منورہ بلکہ طالبان اطراف و اکناف کہ از روی صدق
می آیند و سر نیاز بآن سدۂ سنیہ میسایند ازین دولت مستفیض و مستفید میگردند و از یک نوش بصد
جوش و خروش ترک خویش نمودہ بمطالب بی می برند امروز بقعۂ سرہند از کثرت فیوض و انوار و بسیاری
ظہور اسرار رشک ہند و غیر ہندست آنرا از ہند ندانند کہ دریچۂ ولایت ست خاک ہند با آب ولایت
یکجا شدہ است و بادۂ محبت با افیون جمع در طینت آن با ہم آمیختہ لاجرم از جوش سکر عین جمع اثر را
از طلبۂ آن بر بودہ است و سر و دستار را از رقاصان آنجائے برداشتہ خوش گفتہ ست ع
ازان افیون کہ ساقی در می افگند ٭ حریفان را نہ سر ماند نہ دستار ٭ مع ذلک از شربت
جمع الجمع سیراب ست و از شیر صحو و دعوت تر و تازہ این ہمہ ہدایت و ارشاد اثر آنست و این دید
و داد بر تو آن تا کجا لطافت طینت این بقعہ را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و ایثار آنرا اظاہر
سازد کہ از طالبان ہوشمند مخفی نیست و بر منصفان صفا کیش پوشیدہ نہ انہ بجا اسرار آن گوہری

بدست می آید که در جای دیگر کم یابست و از خم خانۂ آن بکام مشتاقان شربی میرسد که از آفتاب ... عکس می برد
بس کنم خود زیرکانرا این بس ست + بانگ دو کردم اگر در دِہ کس ست ہو السلام اولاً و آخراً

مکتوب ہشتاد و یکم بر فیعت بیگ در آنکہ ترک کثرت شرط این راہ ست

قل اللہ ثم ذرہم وحدت و کثرت ضد یکدیگر اند طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیر ست ہر قدر بجہات کثرت باخود دارد ہمان قدر دور و مہجور ست وحدانی باش ہم از روی طلب و محبت و ہم از روی علم و ارادت تا مناسبت پیدا کنی و مرآت وحدت گردی و بتوحید حقیقی رسی التوحید اسقاط الاضافات

مکتوب ہشتاد و دوم بمحمد کاشف در آنکہ وصول مطلوب بے گذشتن از خود ممکن نیست

ما عندکم ینفد و ما عند اللہ باق طالب حق جل و علا تا از لباس عاریتی منخلع نشود و از ما دون او نرہد و از منتسبات تہی نگردد و از خود نگذرد راہی بجناب قدس او سبحانہ نیابد و متخلق باخلاق باقیہ نگردد **مصرع** با مارسیہ نشین و باخود منشین

مکتوب ہشتاد و سوم بخواجہ عبد الصمد در آنکہ نفاد اسباب صوری ممد معاملہ باطنی ست

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی ابواب فتوح را ہموارہ مفتوح دارد تمام ترین عبارات در سیر و سلوک اہل اللہ این آیۂ کریمہ ست ما عندکم ینفد و ما عند اللہ باق طالب صادق تا از ہمہ منتسبات تہی نگردد بانوار لایزال بقا نیابد ہر چند عمدہ درین معاملہ باطن ست و فنا و بقا بالاصالۃ از او صاف او لیکن زوال امتعۂ صوریہ و نفاد اسباب معیشت و اسقام و حوادث ظاہری از ممدات معاملات باطنیہ ست و اسباب ترقیات معنویہ شاہبازی باید کہ در بحار اسرار این آیۂ کریمہ غواصی نماید و از عموم دو کلمۂ باکہ دران واقع ست بہرہ ور گردد والسلام

مکتوب ہشتاد و چہارم بمولانا محمد صدیق پیشوری

در آنکہ شوق و ذوق و مشاہدہ و حضور و امثالہا ہمہ در توسط ست و در انتہا خوف و حزن ست
و شرح کلمہ کہ در ضمن بشارت عالی بآن ملہم شدہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ
اخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیدہ خوشوقت و ملتذ ساخت در آنجا مندرج بود اگر قبل ازین گریہا بر شوق داشت الحال
گریہا بر خوف دارد و اگر قبل ازین بوصف نیستی مراقبہ داشت الحال بجز حیرت و سرگردانی چیزی ندارد و اگر
قبل ازین نسبت و حلاوت داشت الحال بی نیستی و بی حلاوتی ست بہمہ حال از مراقبہ نسبت و اسرار
و معارف عاری و بری گشتہ در بادیہ حیرت و تیہ نکارت سر در گم ست نہ گرفتار فناست و نہ طالب
بقاست نہ جویان حضور ست و نہ پویان شہود مخدوما شوق و حلاوت و مراقبہ و نسبت و نیستی ہمہ
در توسط احوال ست و در آخر کار خوف و حیرت و سرگردانی و بی حلاوتی و بی نسبتی ست چون کار باصل
الاصل افتد بلکہ اصل او در رنگ ظل در راہ گذارد و بی مناسبتی خود بآن ذروۂ علیا احساس نماید
آن شوق و حلاوت و خیال نسبت و اسرار و معارف کہ بآن مالوف بود رو بزوال آرد بجای آن خوف
و حیرت و بی حلاوتی و جہل و نکارت نشیند نہ آن جہل و نکارت کہ نصیب عوام ست امریست تا بآن
متحقق نشود در نیابد آن جہل و نکارت ست کہ ہزاران مزیت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت
کہ بوجوہ بر شوق و حلاوت راجح ست این اطلاقات از قبیل مدح بما یشبہ الذم ست تا سیر سالک
در اصول ست شوق و حلاوت و معرفت و درازی زبان در تبیان اسرار و معارف و اثبات نسبت
احاطہ و سریان و اصالت و ظلیت و مرآتیت و امثال آن گنجایش دارد و چون معاملہ از اصول
بالا رود و اصل را در رنگ ظل واگذارد کل لسان حاصل آید و نسبت مسطورہ رو باستتار آرد ما للتراب
و رب الارباب و این معرفت و حلاوت منتفی گردد دران موطن اگر علم و التذاذ ست از بابت دیگر ست
امریست کہ تعبیر از آن بجہل و حیرت انسب ست من لم یذق لم یدر ہر چند بعضی از عبارات شما موہم
این معنی کہ مسطور شدہ نیست و فی الجملہ ازین حمل ابا دارد ولیکن امید ست کہ از حوالی آن نصیبی داشتہ باشند
و بحکم المرء مع من احب معیتی با اہل این نسبت حاصل نمودہ نوشتہ بودند کہ بیقین مبین دریافت کہ گردی
از خواہش و ارادہ و در آئینۂ دل نشستہ است و در ہمین ضمن یک قسم حلاوت و لذتی فرو گرفت کہ تمام عمر

این قسم حلاوتی رو نداده باشد در عین الفنا و خاص الخاص بود که بگوش هوش فرو خواندند که هذا هو
مقام التسلیم والرضا لکن بعد از آن خود را نور صرف یافتم و بی کیف دیدم آلخ و در معنی لکن تحیر کشیده اند
و احتمالها نوشته اند آنچه بخاطر میرسد آنست که لکن الوصول بالمطلوب الحقیقی وراء هذا و آنچه از
مجلس سرور کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات معنی آن استفاده نموده اند که نخ لکن استقم میتواند
باین معنی جمع شد یعنی لکن استقم علیه لترتقی الی ما هو المطلب الاقصی و آنچه گفته شد که الوصول الی المطلب
الاعلی وراء هذا از یرا که تسلیم و رضا و فنای ارادت داخل شروط و ارتفاع موانع ست تفاضل اقدام کمل
بامور دیگر ست این قسم امور قدر مشترک ست که لابد ست اگر گویند که مقرر قوم ست که مقام رضا فوق
جمیع مقامات ست اول مقامات توبه گفته اند و آخر آن رضا پس ارتقا از مقام رضا چگونه متصور گردد
گوئیم که این منتهای مقامات سلوک ست که حصول آن بکسب و ریاضت مربوط ست نه منتهای مقامات
عروج مطلقا و آنچه نوشته اند که از آن زمان که این واقعه منکشف گشته است کمر شکسته که اگر استقامت
درین کس می بود ظاهرا مخاطب باین خطاب نمیگشت که تحصیل حاصل محال ست و هیچ تحصیل حاصل
نیست که استقم لفظ مستقبل ست باستقامت حال منافات ندارد و قال الله تعالی خطابا للنبیه علیه السلام
فاستقم کما امرت آری استقامت کار مشکل ست و امر بآن کمر شکن قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
شیبتنی سورة هود و آنچه در واقعه اعتراض فقیر مشاهده نموده و بعد از انقیاد و تسلیم شما آن اعتراض متبدل
بضد آن شده گویا امتحان انقیاد و تسلیم شما بوده است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب هشتاد و پنجم بحضرت پیرزاده خواجه محمد عبید الله در حل شبهاتی

که بر کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نموده و تحقیق مذهب آنحضرت در تنزل وجود
از حضرت ذات تعالی عینا کان او زائدا و تحقیق تقدم حیات بر علم و ذکر تعین وجودی وجبی مع
التحقیقات اللائقة بکل مقام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی خصوصا علی سید الوری امام التقی محمد المصطفی صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله

شموس الدجی وصحبہ نجوم الہدی آما بعد فہذہ فقرات ترشحت من نسمات التنزیہات وروضات تنسمت من نفحات التقدیسات بارت لوائح احدیۃ برزت من لمعات الفتوحات وسوانح قدسیۃ بدت من رشحات العطیات الہامات فیہا للعقل العلیل مداواۃ والغامات للروح منہا روح وحیوۃ کلمات وافیۃ فی حل المشکلات وہدیۃ محقرۃ من بضاعۃ مزجات مرسولۃ الی المخدوم الاکرم جامع الکمالات المتبختر فی جلباب الشوق والوجد واللذات مورد الجذبات ومہبط العنایات الغائص فی لجج المعقولات الخائض فی دقائق التصوف والالٰہیات وانہ قد کان ارسل الینا رسالۃ شریفۃ جلیلۃ متضمنۃ لمعارف علیۃ واسولۃ غریبۃ ولم یکن عندی ما اکافیہا بمثلہا فکیف باحسن منہا وقد ورد فحیوا باحسن منہا اوردوہا وذلک لقصور فہمی وقلۃ ادراکی خصوصا عن الاسرار الالٰہیۃ التی زلت فی بوادیہا الاقدام وضلت فی مبادیہا الافہام ولذا کنت اصرف عنان العنایۃ من ان اکتب فی مقابلتہا شیئا صریحا او بالکنایۃ حتی مضت سنۃ علی ہذا النمط ولم نظہر منا جواب قط الی ان جارت مکاتیب مکررۃ من المخدوم المکرم ان اکتب فی جوابہ ما تعلم فاضطررت الی اخذ القلم واستعنت من انوار القدم فشرعت فیہ بمقتضی ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ وبیدہ الامر جلہ ومنہ عقدہ وحلہ فاقول لما تاملت فی تلک الرسالۃ وجدت بعض مسائلہا متعلقۃ بالطبیعی وبعضہا بالریاضی وبعضہا بالتصوف والالٰہی ورایت الاشتغال بدقائق الطبیعی والریاضی تضییعا للوقت الاعز الاشرف واشتغالا بما لا یعنیہ فی الدنیا والآخرۃ بل کاد ان یورث کثرۃ الممارسۃ بہذہ العلوم وہنا فی العقائد الدینیۃ قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم علامۃ اعراضہ تعالی عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ ولو کان للنفس کمال معتد بہ مربوطا بہذین العلمین لما اہملہ صاحب الشرع ولما اعرض عنہ السلف بل کانوا یرغبون فی تحصیلہ ویحثون علی تعلیمہ ولیس فلیس وما یتعلق بالتصوف فمنہ ما یتعلق بشرح مسألۃ وحدۃ الوجود وبیان الاتحاد الذاتی بین الخلق والحق تعالی وتقدس وان ہذہ المسألۃ قد بینت تفصیلا فی کتب الصوفیۃ الموحدۃ ونحن بمعزل عنہ ومنہا ما یتعلق ببعض معارف شیخنا وامامنا وقبلتنا الحبیب الرحمانی والمجدد الالف الثانی فنحن نتکلم فیہ معتصما باللہ العزیز القوی ومتوکلا علیہ لا الٰہ الا اللہ ونستغفر اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ قولہ ہل ثبت عندہم ان الوجود

زائد علی الواجب او عینہ وعلی الاول کیف التخلص عن البراہین العقلیۃ التی تدل علی عینیتہ ولا یحتاج
لکثرۃ شہرتہا الی الذکر ہہنا وہی قطعیۃ علی ما زعم المخالف انتہی اقول ہہنا شق ثالث وہو انہ سبحانہ ثابت
بنفسہ لا بالوجود فیکون ذاتہ العلی کافیا فی تحققہ غیر محتاج الی الوجود ولا یکون للوجود ثمہ مدخل عینا
کان او زائدا علی ما سیجی تحقیقہ ان شاء اللہ تعالی فلا یرد علی ہذا الادلۃ النافیۃ لکونہ سبحانہ موجودا بوجود
زائد علی ماہیتہ فان قیل مرجع کونہ تعالی موجودا بنفسہ وکون الوجود نفس ذاتہ کما ہو مذہب الصوفیۃ
العلیۃ واحد الان معنی کون الوجود عینہ ان ما یترتب علی الوجود یترتب علی الذات تعالی قلنا لیس الامر
کذلک لان معنی کونہ سبحانہ موجودا بنفسہ ان حقیقتہ سبحانہ فی نفسہ وراء الوجود کاف فی ترتب آثار
الوجود علیہ والوجود متنزل عن تلک المرتبۃ العلیا علی ما سیجی تحقیقہ ان شاء اللہ تعالی فی تبیین مذہب
شیخنا وامامنا رضی اللہ تعالی عنہ ومعنی کون الوجود نفس ذاتہ ان حقیقتہ سبحانہ ہو الوجود ولیس لا علی
ما یستفاد من تحقیقاتہم فاطلاق الوجود علی ذلک المرتبۃ المقدسۃ حقیقۃ عندہم ولو ارید بعینیۃ الوجود
ان ما یترتب علی الوجود یترتب علیہ لکان اطلاق الوجود علیہ سبحانہ بطریق المجاز والتشبیہ والتنظیر والمجاز
ینفی فیصح نفی الوجود عنہ ویکون الذات تعالی فی نفسہ غیر الوجود والصوفیۃ القائلون بعینیۃ الوجود
لا یجوزونہ کما لا یخفی علی المتتبع فی کلامہم الواقف علی اطوارہم یقولون ان حقیقۃ الحق سبحانہ وجود بحت
لیس الا وسلب الشی عن نفسہ محال ولو لا اطلاق الوجود علیہ تعالی عندہم بطریق الحقیقۃ لما کان للاختلاف
بین القائلین بعینیۃ الوجود فی کونہ سبحانہ وجودا مطلقا او فردا معنی محصلا وکیف یسوغ اطلاق الوجود
علی تلک المرتبۃ العلیا بطریق المجاز عندہم ومبنی مسالۃ وحدۃ الوجود علی کونہ تعالی وجودا مطلقا علی
ان اکثر الادلۃ علی عینیتہ مدخولۃ غیر تامۃ فقطعیتہا ممنوع وکونہا قطعیۃ علی زعم المخالف لا یضرنا قولہ
والتعین الوجودی الذی ذہب الیہ شیخنا وامامنا وقبلتنا قدس سرہ الاقدس المراد منہ اما الوجود العام
او الوجود الخاص او مطلق الوجود قلنا المرتبۃ التی یسمونہا بعض الصوفیۃ العلیۃ وجودا بحتا ویزعمون
انہا مرتبۃ اللاتعین عندنا متنزلۃ عن مرتبۃ الذات العلی وتعین من تعیناتہ سواء سموہ وجودا خاصا
او عاما او مطلقا ولا یبعد ان یقال انہ وجود مطلق لکن لا مطلق عن قید الاطلاق لانہ متعین متنزل

وہذا الاطلاق مناسب من اللاتعین بل مطلق عن قید القیود مقید بالاطلاق فہو مطلق من وجہ و مقید من وجہ و لاغبار علیہ کما قالوا فی مرتبۃ الوحدۃ علی انا نقول ان ہذا الترديد غير سديد لانہ ان اراد بالمطلق المطلق الحقیقی فالترديد غير حاصر وان اراد بہ المطلق الاضافی فمع عدم انحصار الترديد الدلیل الذی اورد علی ابطالہ علی ما سیجئ غیر مطابق لہ وان اراد المعنی الشامل للمعنیین فالدلیل اخص عن المدعی غیر تام فعلی کلا التقدیرین الاخیرین لا یتم التقریب قولہ وعلی الاول لا بد من ان یکون زائدا قلنا لا یتحقق الخلاف فان ابن العربی واتباعہ رضی اللہ تعالی عنہم ایضا ذہبوا الی ان الصادر الاول ہو الوجود العام بل نسبۃ العموم والانبساط قلنا ارتفاع الخلاف ممنوع فانہم حکموا بعدم مغایرۃ الوجود العام للوجود المطلق ونحن نقول بزیادۃ التعین الاول علی الذات العلی ومغایرتہا ایاہ وزیادۃ النسبۃ لا یرفع الخلاف اذ النسبۃ غیر الوجود ثم لا یخفی رکاکۃ الترقی بقولہ بل نسبۃ العموم والانبساط قولہ علی الثانی والثالث لا یحصل التعین الذی لم یکن فی المرتبۃ السابقۃ فانہ لم یزد علی الذات شئ قلنا لما کان الذات العلی فی نفسہ غیر الوجود فلا معنی لقولہ لم یزد علی الذات شئ قولہ اما علی کون الوجود مطلق الوجود فظاہر فانہ غیر متعین قلنا المطلق الاضافی غیر مناف للمتعین وہذا المعنی ہو اللائق لان یراد فی الترديد من لفظ المطلق لکونہ من محتملات الوجود المتعین واما ارادۃ المطلق الحقیقی فمناف للطبع السلیم جدا اذ المتعین لا یحتمل غیر المتعین اصلا فبعد تسلیم کون مذہب الخصم ان الوجود متعین قلنا ان یسال عنہ ان مرادک بہذا المتعین غیر المتعین او شئ آخر قولہ واما علی کونہ وجودا خاصا فانہ وجود مع النسبۃ الی الذات المحض والنسبۃ التی لا یستلزم الغیر الحقیقی او الاعتباری لا یوجب التعین الزائد فیہ بحث اما اولا فلان نسبۃ الشئ الی نفسہ لا یستلزم التغایر والوجود غیر الذات المقدس فنسبتہ الی الذات یحصل المتعین واما ثانیا فلان العلم عندکم عین الذات تعالی نسبۃ الی الذات یحصل التعین عندکم واما ثالثا فلان عدم استلزام النسبۃ الغیر الاعتباری فی حیز منع وینبغی ان یعلم ان نسبۃ الوجود عندنا الی الذات العلی نسبۃ الصادر الی المصدر اذ ہو فی نفسہ غنی عن الوجود موجود بنفسہ فلا محصل لقولہ فان کان ہذا التعین الوجودی غیر زائد علی الذات فیکاد ان یرتفع الخلاف من البین فمعنی کونہ متعینا بالوجود انہ

من حيث هو وجود لكن ينبغي ان يكون الوجود وجودا محضا فان النسبة على هو له يدون
الخصوصية الا ان يكون المراد انه صار وجودا او صار موجودا بوجود زائد ولا يخفى انه يوجب ان يكو
الذات تعالى من حيث هو غير وجود فيرد عليه البراهين التي تدل على ان الواجب هو الوجود خاصا
او كون عاما انتهى قد عرفت ان اكثر تلك الادلة مدخولة فلا ترد علينا قوله ويرد ان يكون هذا التعين زائدا
وقد تحقق ان التعين الوجودي لا يمكن ان يكون زائدا قلنا قد سبق ايضا اجوبة عدم امكان الزيادة
فليتذكر قوله ثم على التقدير ان يكون زائدا موجودا في العلم او في الخارج او معدوم قلنا هناك شق آخر
وهو ان يكون هذا التعين موجودا في ظل الخارج ولا بد لنفيه من دليل قوله فان نفس الامر لا يخلو
عن العلم والخارج قلنا ممنوع اذ الكلي الطبعي متحقق في نفس الامر مع قطع النظر عن مشخصاته الخارجية
والذهنية على ما افاده البعض في الدليل الذي اورد على امتناعه مدخول فيه وايضا ان اريد الخارج وراء
العلم فمسلم انه موجود في الخارج لان للخارج مراتب بعضها فوق بعض فالذات المقدس في اعلى
مراتبه والوجود في مرتبة هي دون مرتبة الذات تعالى فليسا في مرتبة واحدة وان اريد به اعلى
مراتبه الذي هي مرتبة الذات العلي فالحصر في العلم والخارج ممنوع لانا نقول ان التحقيق ان
الوجود العلمي الخارجي من اقسام مطلق الوجود والمطلق وراء الاقسام فينبغي ان يكون الوجود ثابتا
وراء العلم والخارج وهذا المعنى مؤيد بالكشف والفراسة الصحيحة قوله وعلى الاول يلزم ان يكون صفة
فيقتضي وجودا آخر قلنا هذا في غير الوجود مسلم وفي الوجود ممنوع قوله وعلى الثاني يلزم التكثر في مرتبة الوجود قلنا
ممنوع لجواز ان يكون للخارج مراتب مختلفة ويكون مرتبة الوجود دون مرتبة الذات تعالى وتقدس
على ما مر قوله ويرده البرهان القطعي لان المراد بالوجود هو المبدأ قلنا ممنوع لان المبدأ الذات تعالى
والوجود واسطة لافاضة الكمالات من الذات العلي الغني فما يقال من ان الوجود مبدأ لكل خير وكمال
معناه عندنا ان كل خير وكمال فائض منه سبحانه فالوجود واسطة في وصول الفيض اذ هو تعالى بذاته المقدس
بدون ملاحظة هذا الوجود غني عن العالمين قوله ولا بد ان يكون اول الاوائل مبدأ والا لم يوجد شيء فالحكم
بان الوجود زائد يستلزم عينيته لانه على تقدير زيادته يكون له مبدأ والا لكان واجبا بالذات وتعدد الواجب

بالذات محال ولو کان المبدأ ذا تابع الوجود لکان المبدأ اثنین وکل اثنین ممکن وہذا من البراہین القطعیۃ المشہورۃ التی مع عدم احتیاجہا الی الذکر قد جری القلم بذکرہ انتہی قلنا ترکب العلۃ التامۃ وتعدد اجزائہا غیر مستحیل بل واقع والفاعل ذات الواجب عز وجل لیس الا والوجود واسطۃ وشرط فلا باس باثنینیۃ المبدأ وتعددہ علی الاول وعلی الثانی التعدد ممنوع قولہ ومما یناسب ہذا المقام ان التعین الاول عبارۃ عن تعین ذاتی لا بد منہ لکل الموجود فی کونہ موجودا فان الشئ ما لم یتعین ولم یتمیز ولا اقل من العدم لم یوجد ومعنی اللاتعین عدم مزاحمۃ ہذا التعین للتعینات الاخر بل عدم انحصارہ فیہ وعدم تقیدہ فالتعین الاول للحقیقۃ الالہیۃ ہو الحقیقۃ الجامعۃ لجمیع الصفات اجمالا فعلیۃ کانت او انفعالیۃ وانما قلنا اجمالا لانہ عند تفصیل الصفات یحصل التعینات الغیر المتناہیۃ وانما قلنا بالتعمیم لان المقید بالصفات الفعلیۃ رب وہو متمیز عن العبد وبالعکس وحقیقۃ الواجب بعد التنزل عن تعینہ الاول الذاتی تعینت بالربوبیۃ فلیست الربوبیۃ تعینہ الاول الذاتی لا یبعد تسمیتہ بالوجود ولکنہ غیر زائد کما تقرر وما وقع فی بعض عباراتہم ان التعین الاول ہو التعین العلمی الاجمالی لا یخالف ما ذکرنا لانہ لیس المراد بہ ان حقیقۃ الواجب ہی العلم فقط ثم تنزل وصار صفات اخر فانہ فی تلک المرتبۃ کما ہو عین العلم کذلک ہو عین القدرۃ والارادۃ وغیرہما وانہ فی نفسہ وراء حقیقۃ العلم ثم تنزل وصار حقیقۃ العلم بل انہم عبروا عن تلک الحقیقۃ الجامعۃ اجمالا لجمیع الصفات بحقیقۃ العلم لان الصفات لما کانت لہا فی تلک المرتبۃ ثبوت وان کان اندراجیا واندماجیا وثبوت التعدد لیس الا فی العلم وایضا العلم عین العالم وعین المعلوم علی وجہ الاحاطۃ فان حقیقۃ العلم من حیث ہی عین کل معلوم جاز التعبیر عنہا بحقیقۃ العلم واما الصفات الاخر فان القدرۃ مثلا من حیث ہی لیس عین الارادۃ مثلا ولا عین المقدور فالعلم الذی ہو التعین الاول غیر العلم الذی وقع التنزل بہ ثانیا فی مرتبۃ التفصیل ففی ہذہ المرتبۃ تعینات کثیرۃ منہا التعین العلمی من حیث انہ متمیز عن التعین الارادی وغیرہا والمقصود من ہذا التطویل ان تمنوا علی احقر المریدین بالتنبیہ علی الصواب والخطاء فی ہذہ المسائل انتہی اقول حاصل ما یستفاد من ہذا التحقیق حصر الذات تعالی وتقدس فی مراتب تعیناتہ ونفی ان یکون للذات العلی مرتبۃ وراء التعینات ومعنی اللاتعین عدم انحصارہ فی تعین معین فالتعین الاول ہو الحقیقۃ الجامعۃ للصفات اجمالا وہو المسمی بالوجود فنکلم لنا

هذه المرتبة تعينا وجوديا وتعينا علميا جمليا اما كونه وجوديا فلان الوجود هو حقيقة الحق عز وجل ولم يثبت
له مرتبة فوق هذه المرتبة واما كونه علميا فلكون العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة بخلاف
الصفات الأخر فانها ليست بهذه المثابة فارتفع الخلاف وصار التعين الاول عند الفريقين
شيئا واحدا سواء نسبته بالعلم او بالوجود وانت خبير بان هذا التنقيح لمذهب الشيخ واتباعه رضي الله
تعالى عنهم والا يكون صلحا لا عن تراضي الخصمين وههنا ابحاث الاول ان التعين الجملي والتفصيلي
علميان على ما هو المقرر عندهم فعلى هذا يكون الواجب تعالى من الموجودات العلمية تعالى عن ذلك
الثاني انه يستحيل ان يكون الشيء موجودا في علم نفسه ولا يكون له وجود وراء وجوده في علمه اذ التعينات
الخارجية متاخرة عن هذا التعين حادثة الثالث لما كان حقيقة الوجود موجودا علميا فكيف يكون
تعيناته خارجية حيث قالوا ان سوى التعين الجملي والتفصيلي تعينات خارجية واما ما يستفاد من عبارة
سلمه ربه ان تسمية العلم مجرد تعبير عنه لا انه في نفسه حقيقة العلم ففيه نظر اما اولا فلانه اما ان يعتبر في هذه
المرتبة حضور الذات تعالى لنفسه في علمه على ما هو المقرر عندهم او لا يعتبر وعلى الاول يكون اطلاق العلم
على هذه المرتبة بطريقة الحقيقة لا بمجرد التعبير وعلى الثاني لا نسلم جواز اطلاق العلم على الذات الموجود في
الخارج مع قطع النظر عن حضوره لها لان معنى كون العلم عين العالم وعين المعلوم كونه عينا لهما باعتبار
كونهما عالما ومعلوما لان تعليق الحكم بالمشتق يشعر بالعلية فلا يقال لزيد الموجود في الخارج انه علم فالذات
المعرا عن النسب والاعتبارات مع قطع النظر عن حضوره لنفسه كيف يجوز التعبير عنه بالعلم مع ان
التعبيرات ساقطة في تلك المرتبة العلمية فظهر ان اطلاق العلم على هذه المرتبة ليس مجرد تعبير على ما يدل
عليه صريح عباراتهم كما لا يخفى على المتتبع فانهم يقولون تعقل ذاته بذاته ولذا يسمونه بالعقل والحضرة
العلمية والعلم المطلق والوجود المطلق بمعنى الوجدان الغير المقيد بالتفصيل قال في نقش الفصوص
وهذه المعرفة معرفة كلية جملية وفي النصوص واول التعينات المتعقلة النسبة العلمية الذاتية تعقل
وحدة الحق ووجوب وجوده ومبدأيته وسيما من حيث ان علمه بنفسه في نفسه وان علمه بنفسه سبب
لعلمه بكل شيء وعبر عن هذا التعين في موضع آخر بالعلم الوجداني والاضافية غيب هوية الحق اشارة

الی اطلاقہ باعتبار اللاتعین و وحدتہ الحقیقۃ الماہیۃ لجمیع النسب والاسماء والاضافات
والاعتبارات عبارۃ عن تعقل الحق نفسہ وادراکہا من حیث تعینہ وایضا فیہ وہو عبارۃ عن تعین
الوجود فی النسبۃ العلمیۃ الذاتیۃ وایضا فیہ عبارۃ عن صورۃ علمہ بنفسہ من حیث تعینہ فی تعقلہ
وامثال ہذا فی کلامہم اکثر من ان یحصی واما ثانیا فلان اطلاق العلم علیہ لو کان بطریق المجاز لجاز نفی
العلم عنہ مع انہ غیر جائز عندہم علی ما لا یخفی واما ثالثا فلان اتحاد العلم مع العالم والمعلوم انما ہو فی العلم
الحضوری وکون العلم الذی تمیز بہ الصفات بعضہا عن بعض حضوریا ممنوع بل ہو من قبیل العلم الحصولی
لحصول صور المعلومات والاعیان الثابتۃ بہ ولو سلم کونہ حضوریا فاتحادہ مع الذات البحت بدون
ملاحظۃ اعتبار معہ ممنوع بل التحقیق ان فی العلم الحضوری ایضا الذات ملحوظۃ مع اعتبار من اعتبارات
لا الذات البحت علی ما افادہ بعض المحققین واما رابعا فلان اتحاد الشیٔ مع الشیٔ لا یقتضی جواز اطلاق
الاسم المختص باحدہما علی الآخر الا تری ان کلا من الضاحک والماشی مثلا متحد مع الانسان ولا یجوز
اطلاقہ علی ماہیۃ الانسان من حیث ہی ولان المقید والجزئی متحد مع المطلق والکلی مع ان الاسماء
والاحکام المختصۃ باحدہما من حیث ہو لا یجوز اطلاقہا علی الآخر من حیث ہو علی ما حققہ الصوفیۃ الموحدۃ
وغیرہم ع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ہ واما خامسا فلان تعدد الصفات فی العلم یقتضی اتحاد العلم
مع کل صفۃ من الصفات المندرجۃ والمندمجۃ ولا یلزم اتحادہ مع الذات تعالی حتی یجوز اطلاقہ علیہ
لا یقال الصفۃ فی تلک المرتبۃ غیر متمیزۃ من الذات تعالی فاتحادہ مع احدہما اتحاد مع الاخری لانا
نقول ارتفاع التمییز مطلقا فی تلک الحضرۃ مما یناقش فیہ لجواز ان یکون ثمہ تمییز مجہول الکیف غیر ہذا
التمییز العلمی ولا یعرف کیفیتہا وہذا التمییز العلمی اثر ذلک التمییز تعلق العلم بکل واحدۃ منہا علی حدۃ مما یؤید
ذلک ولو سلم فلا نسلم ان العلم باحدہما عین العلم بالاخری بل العلم بالذات من حیث ہو غیر العلم بالصفۃ
من حیث ہی وان کانت غیر متمیزۃ عنہ علی ما لا یخفی اذ باختلاف الحیثیۃ یختلف العلم فان قیل العلم المتعلق
بالقادر مثلا علم بالذات والصفۃ معا لان معنی القادر ذات لہ القدرۃ فجاز ان یکون ہہنا ایضا من ہذا
القبیل اذ الذات فی ہذہ المرتبۃ ملحوظ مع الصفات ولو اجمالا غیر معراۃ عنہا فالجواب من وجہین احدہما

انہ لایکون للذات البحت ح مرتبۃ اذا لم یثبت مرتبۃ فوق ہذہ المرتبۃ وثانیہا منع کون العلم المتعلق
بالقادر علما بالذات والصفۃ بل بالصفۃ فقط الاتری ان ارباب المعقول قالوا ان فی علم الشئ
بالوجہ علم بالوجہ فقط فتحقق الجہل بالنسبۃ الی ذات الشئ وثالثہا فسادہ فلانہ علی تقدیر جواز الاطلاق لا باعث لہم
علی تسمیۃ الذات الموجود فی الخارج علما آلرابع من الابحاث انہ لو انحصر الذات فی مراتب تعیناتہ
ولم یکن للمطلق وجود متاصل وراء وجود تقییداتہ یلزم ان یکون الواجب سبحانہ محتاجا فی وجودہ الی
وجود الممکنات وکذا فی سائر الکمالات والصفات وتقدم وجود الممکنات وصفاتہ علی وجود الواجب
تعالی وصفاتہ سبحانہ وبطلانہ اظہر من ان یخفی الخامس ان ہذا التحقیق مخالف لما ہو المقرر عند القوم
من اثبات مرتبۃ الاطلاق وراء التعینات ولذا یمنعون التفکر فی الذات المعرا قال فی نقش الفصوص
لما کان الحق سبحانہ من حیث حقیقتہ فی حجاب عزتہ لا نسبۃ بینہ وبین ماسواہ کان الخوض فیہ من ہذا الوجہ
التشوق الی الطلب تضییعا للوقت وطلبا لما لا یمکن تحصیلہ ولا الظفر بہ الا بوجہ کلی جملی وہو ان ما وراء
ما تعین امر بہ ظہر کل متعین لذلک قال سبحانہ بلسان الرحمۃ والارشاد ویحذرکم اللہ نفسہ واللہ رؤف
بالعباد فیعلم ان مرتبۃ الذات موجودۃ لا یمکن التفکر فیہا الا انہا تقبیر محض ویقولون ان علمہ سبحانہ لا یتعلق
بذاتہ المقدس لزوم الاحاطۃ والتمیز والتفکر فی مرتبۃ التعین الاول واحاطۃ علمہ سبحانہ لہ غیر ممنوعۃ وایضا
یقولون اول ما صدر عنہ تعالی التعین الاول ویسمونہ بالصادر الاول ومعلوم بالضرورۃ ان لکل صادر
مصدر موجود قال اللاہجی ارادت الہی وقدرت نامتناہی بنفس رحمانی چون ایجاد تعین اول کرد وقال
ایضا اول مرتبہ کہ قبول این فیض نمود تعین اول ست فی الحدیث النبوی علی مصدرہ الصلوۃ والسلام
والتحیۃ اول ما خلق اللہ نوری وفی روایۃ اخری اول ما خلق اللہ العقل وبالجملۃ لا خلاف لاحد فی صدور
ہذہ المرتبۃ وما بعدہ من المراتب ومن المحال ان یکون الصادر والمصدر شیئا واحدا وایضا انہم یقولون
ان التعین الاول واسطۃ بین الحق والخلق وبرزخ بین الوجوب والامکان قال فی النصوص وذلک
الشرط الوجودی ہو العقل الاول الذی ہو الواسطۃ بین الحق وبین ما قدر وجودہ من الممکنات الی یوم القیامۃ
قال اللاہجی ذات احدیت چون اقتضاء تعین اول کرد کہ برزخ جامع ست میان وجوب وامکان

والواسطة والبرزات بدله من طرفين موجودين وبالجملة حصر الذات تعالى فی مراتب تعيناته فی الحقيقة
نفی للذات العلی المقدس فان قيل قد اثبت سلمه ربه مرتبة اللاتعيين قلت جعل هذه المرتبة اعتبارا
محضا ولم يثبت لها وجودا مستقلا فوراء التعينات ولذا اثبت عينية الوجود فی اول التعينات وثبوت
مرتبة وراء الوجود يثبت ما ادعيناه من ثبوت مرتبة الذات وراء الوجود وايضا لو لم يكن مرتبة الاطلاق
الذاتی موجودة عندهم وراء التعينات لما كان للمناقشة فی ان المطلق الذی هو لا بشرط شیٔ كيف يكون
موجودا مع ان المطلق لا يوجد الا فی ضمن المقيد مساغ ولما تحملوا فی التفصی عنه ولما احاله بعض المحققين
علی الكشف والوجدان فان قيل انهم حكموا بعدم زيادة التعين الاول علی الذات فيكون متحدا مع الذات
تعالی فيكون هو الوجود فيرتفع الخلاف ولذا قال فی النصوص حقيقة الحق عبارة عن صورة علمه بنفسه
من حيث تعينه فی تعقل نفسه بان قد توحد العلم والعالم والمعلوم قلنا لا شك ان التعين الاول اعتبار
من اعتبارات الذات المطلق وتعين من تعيناته مقيد بالحضور الذاتی فلا يكون وجوده بحتا واما حكمهم
بعدم زيادته علی الذات فالمراد بنفی الزيادة نفی وجوده فی الخارج فالموجود فی الخارج انما هو الذات
المقدس ليس الا وهذا التعين انما هو فی العلم والمراد انه لم يدخل فی حيطة العلم شیٔ سوی الذات العلی
من الصفات والاضافات المتميزة ولا يلزم من شیٔ منها الاتحاد ولئن سلم فلا يلزم من اتحاد شیٔ مع شیٔ
جواز اطلاق الاسماء والاحكام المختصة باحدهما علی الآخر كما فی العام والخاص والماهية والعارض علی ما
واما عبارة النصوص فهی لبيان الحقيقة من حيث التعين والتقيد علی ما يشهد عليه تلك العبارة وكلامنا
فی المطلق ايضا ولا يكون الذات من الصور العلمية المتعينة وهو باطل فالخلاف باق فان قيل قد اطلقوا
لفظ المطلق فی التعين الاول ايضا فما وجهه قلنا هو اطلاق ضده التقيد فيكون مطلقا مقيدا واطلاق
مرتبة اللاتعيين اطلاق عن صفة الاطلاق ايضا كما انه اطلاق عن التجرد والتقيد فيكون مطلقا مطلقا
قال المحقق الدوانی وجود مطلق يعنی وجود من حيث هو بی شرط تجرد واطلاق وغير آن از عوارض صفات
حقيقية حق ميدانند وآنرا مراتب اثبات ميكنند مرتبه اول غيبت هويت است الخ فظهر ان الموجود المتاصل
فی وجوده عندهم انما هو مرتبة يعبرون عنها بالغيب الهوية والوجود البحت وهو وراء التعينات والتعينات

اعتبارات فیہ لا ان الوجود ہو التعین الا تعین اعتبار محض فحاشا ان یکون لا ہولاء الکبراء وذلک
ہذا وتحقیق مذہبنا ان طالب الیقین وصاحب الفطرة السلیمة اذا رجع الی وجدانہ بفکر صائب وتامل صادق
وانصف من نفسہ ادرک ان ذات اللہ المقدس لا ینبغی ان یحتاج فی وجودہ الی غیرہ ویکون فی نفسہ خالیا
عن الوجود ویحتاج فی ثبوتہ الی الوجود وادرک ایضا ان ماہیتہ وحقیقتہ سبحانہ لا ینبغی ان تکون ہو الوجود
لان الوجود مع کونہ فی نفسہ من المصادر والاحداث لا ضرورة لنا بالقول بکونہ حقیقة للواجب الموجود
فی الخارج بوجود اصیل وان نصطلح علیہ بواسطة عدم احتیاجہ الی الغیر ومع ذلک لم یرد الشرع بہ فالحق
ان لہ سبحانہ ماہیة وحقیقة وراء الوجود ثابتة بنفسہا مستغنیة عن عروض الوجود لہا وما یترتب علی الوجود
یترتب علی تلک الماہیة بذاتہا فہی موجودة بذاتہا المقدسة لا بالوجود عینا کان او زائدا وقولنا موجود
بنفسہ مجرد تعبیر لقولنا ہست لا ان الوجود امر زائد ثابت قائم بہ تعالی او عینہ فلا مدخل للوجود فی
تلک الحضرة العلیة المعراة عن جمیع النسب والاعتبارات کما لا مجال للعدم ثمہ فہو سبحانہ لغایة تقدسہ
لا یصل الیہ نسبتہ الکونہ خالقا لکلیہما فکلا النقیضین متنزلان عن تلک المرتبة المقدسة غیر متصورین ثمہ
حتی یتصور ارتفاع النقیضین فلا تناقضہ لشیئ بشیئ فی مرتبة الذات المعراة عن جمیع الاعتبارات حتی
یستحیل ارتفاع النقیضین اذ الارتفاع والثبوت من الاعتبارات والنسب المنفیة عن تلک الحضرة
الا یری الی ما افادہ بعض المحققین من ان الجسم فی مرتبة وجودہ السابق علی البیاض لا ابیض ولا
لا ابیض ولیس ذلک ارتفاع النقیضین المستحیل لان المستحیل ارتفاعہما بحسب نفس الامر مطلقا لا بحسب
مرتبة من المراتب فان الامور التی لیس بینہا علاقة التقدم والتاخر والمعیة لیس لبعضہا فی مرتبة الآخر
وجود ولا عدم انتہی فلما ساغ امثال ہذہ الامور فی الممکنات فما ظنک فی شان خالق الممکنات تعالی
ولله المثل الاعلی فعلی ہذا الاحتیاج فی نفی احتیاج الذات المقدس الی الغیر الی اطلاق لفظ علیہ یکون
مفہومہ اللغوی من المعقولات الثانیة والمعانی القائمة بالغیر ولو کان کذلک لکان صاحب الشرع
احق بالتعبیر عن ذاتہ المنزہ بالوجود والاخبار کما اخبر بہ عن سائر اسمائہ وصفاتہ وکمالاتہ ولیس فلیس فاسمہ
عز وجل بذاتہ العلی مستغن عن عروض الوجود لہ فما یتفرع علی الوجود یتفرع علیہ سبحانہ وکذا الحال

في سائر الصفات فكلما يتفرع عليها فذاته العلي كاف فيه ومع ذلك له سبحانه صفات ازلية موجودة قائمة
بذاته لورود الشرع بها ولما جرى عادته سبحانه بان كلما ثبت في عالم الحقيقة ان يجعل له انموذجا في عالم
المجاز ليستدل به عليه جعل الوجود انموذجا بوجوده بنفسه لا بالوجود فان الوجود لو وجد كان موجودا بنفسه
دون الوجود والمجاز قنطرة الحقيقة فنحن نوافق جمهور المتكلمين في زيادة الوجود على الذات الغني العلي
وعدم كون الوجود عينا له ولكنا لا نقول باحتياج الذات المقدس الى الوجود واستكماله بالغير مع كمال
بنفسه ونرجو ان يكون مراد السلف من زيادة الوجود هو هذا المعنى ان كان منهم رواية في هذا الباب
لكن الظاهر انه ليس من السلف في هذا النقل انما هو قول المتاخرين من اصحابنا رحمهم الله سبحانه بخلاف
زيادة الصفات فان النصوص معاضدة لها فالحاصل ان الحق عز وجل موجود بذاته وصفاته السبعة
بل الثمانية موجودة بذات الحق تعالى دون الوجود فالوجود وكما هو متنزل عن مرتبة الذات المقدس كذلك
متنزل عن صفاته الحقيقية فلما لم يتخلل في حضرة الذات المقدس والصفات العلية وجود لم يتخلل
وجوب ولا امكان اذ الامكان والوجوب نسبة بين الماهية والوجود فحيث لا وجود لا وجوب ولا امكان
فمن هذا التحقيق اندفع اشكال صعب يورد على الصفات الحقيقية بانها اما ممكنة لذواتها او واجبة فعلى الاول
يلزم حدوثها لان كل ممكن حادث عندهم وايضا يلزم جواز انفكاكها عن الذات فيلزم جواز الجهل والعجز تعالى
عن ذلك وعلى الثاني يلزم تعدد الواجب لذاته المنافي للتوحيد قال شيخنا وامامنا الامام الرباني والمجدد
للالف الثاني فذاته تعالى وصفاته سبحانه فوق هؤلاء الثلاثة المنحصرة غاية ما في الباب اذا تصور ذاته تعالى
وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات اذ لا سبيل الى الكنه عرض لذاته سبحانه في الوجود التصوري
الظلي الوجوب لما هو المناسب واللائق لغناه تعالى وعرض لصفاته سبحانه بالوجود الذهني الامكان لما هو
المناسب لاحتياجها الى الذات فذاته تعالى وصفاته سبحانه في حد انفسها فوق مرتبة الوجوب والامكان
بل فوق مرتبة الوجود ايضا وباعتبار الوجود التصوري الظلي الوجوب يناسب الذات تعالى والامكان يناسب
الصفات تعالت وتقدست فالصفات تعالت من حيث الوجود الخارجي لا واجبة ولا ممكنة بل هي فوق
الوجوب والامكان وباعتبار الوجود الذهني ممكنة ولا يلزم من هذا الامكان الحدوث لما انه ليس لذواتها

كما للممكنات بل الوجود انها الظلية ويناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الكلية والجزئية
تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهني فلا يوصف بهما الماهية حال الوجود الخارجي فزيد الموجود
في الخارج مثلا قبل التعقل ليس بجزئي كما انه ليس بكلي بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهني الظلي بل
نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والاعتبارات التي تحمل عليه تعالى كالالوهية والربوبية
والاولية والازلية غير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليه سبحانه باعتبار التصور والتعقل
والا فالذات من حيث هو غير متصف بصفة ولا مسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشرع تعالى انما اطلق
على ذاته اسمائً واحكاماً باعتبار التناسب والتشابه لتكون قريبة الى افهام المخلوقات وليكون التكلم معهم
على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
والتنظير ويكون حكمهم بالجزئية انسب واشبه من حكمهم بانه كلي فكذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات الغني
العلي اولى وانسب من الحكم بالامكان والامتناع والا فلا يصل الى جناب قدسه تعالى وجوب ولا وجود
كما لا يليق بجناب تنزهه تعالى امكان وامتناع فافهم هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اساس الدين
وخلاصة علم الذات والصفات تعالت وتقدست وما تكلم بها احد من العظماء ولا واحد من الكبراء واستاثر اسمه
سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام على من اتبع الهدى ومما افاده شيخي وامامي قدسنا الله سبحانه بسره السامي
ان الصفات الحقيقية موجودة في مرتبة الذات ولم يحصل من اثباتها تعين وتنزل في تلك الحضرة العلية
ومع كون الصفات تفاصيل للكمالات المندرجة في حضرة الذات لم يحصل منها مرتبة اخرى فحكمها ممتازة
عن احكام سائر الاجمالات والتفصيلات لان مرتبة احدهما ممتازة عن مرتبة الاخرى فمرتبة التفصيل
دون مرتبة الاجمال وهذا المعنى مفقود في تلك الحضرة المقدسة والتفصيل ثابت في مرتبة الاجمال وثبوت
هذه المرتبة وراء العلم والخارج وتقسيم الوجود الذهني والخارجي انما هو في مرتبة الامكان فلا مجال في تلك
الحضرة للخارج ولا للعلم لانه لما لم يكن للوجود مدخل ثمه فالوجود الخارجي والعلمي فرعه وهذه المعرفة
كشفية بل جميع ما يجيئ وما ذكرنا في تحقيق الوجود وغيره واثبات الصفات مع كون الذات المقدس
كافيا فيما يترتب على الصفات العلية امور ذوقية كشفية وما يورد في اثباتها من قبيل التنبيهات على البديهيات

التی لامساغ للبحث فیہا والعلم الواجبی المتعلق بتلک الصفات فی تلک المرتبۃ المقدس شبیہ بالعلم
الحضوری کعلمہ سبحانہ بذاتہ العلی وکمالاتہ المندرجۃ فی الذات وتلک الصفات مع زیادتہا کانہا نفس
العالم وحضورہا کحضور نفس العالم فمن ہہنا ذہب جم غفیر من الصوفیۃ العلیۃ الی عینیتہا مع ذات
الواجب تعالی ونفی غیریتہا والکمال الموافق لمذاق علوم الانبیاء علی جمیعہم عموما وعلی افضلہم خصوصا
الصلوات والبرکات والتحیات والمطابق لآراء اہل السنۃ والجماعۃ شکر اللہ تعالی سعیہم ان یسلب
عینیتہا مع القول بنفی غیریتہا ویقال لاہو ولاغیرہ ولذا قلنا ان علمہا شبیہ بالعلم الحضوری لعدم عینیتہا
وللعالم ینتزع منہ صورۃ وحضورا نفسہا کانہ کان من قبیل العلم الحضوری ولا یتوہمن من ہذا
ارتفاع النقیضین لان اتحاد الزمان والمکان شرط فی حصول التناقض ولیس فی تلک الحضرۃ زمان
ولا مکان فلا یتصور التناقض وما یتصرف فی لفظ الغیر ویرادوا بالغیر الغیر المصطلح فالنظر الکشفی ینفی ہذا
التخصیص وینفی الغیریۃ بای معنی کان فان ارباب الکشف یجدون بالذوق والفراسۃ الصحیحۃ المقتبسۃ
من مشکوۃ النبوۃ ان الصفات کما انہا لیست عین الذات لزیادتہا لیست غیرہا وان کانت زائدۃ بینہما
نسبۃ الاثنینیۃ ففی تلک الحضرۃ انتقض قاعدۃ ارباب المعقول ان الاثنان متغایران اذا عرفت
ہذا فاعلم ان ہذہ المرتبۃ المقدسۃ التی ہی مرتبۃ الذات مع الصفات الحقیقیۃ تعالت وتقدست ظہورہا
فی المرتبۃ الثانیۃ بلا تغیر وتبدل فذلک المرتبۃ مرتبۃ الوجود الذی ہو خیر محض وکمال صرف ولیس لشئی غیر الوجود
قابلیۃ مظہریۃ جمیع الکمالات بطریق الظلیۃ ولہذا ان تعلق علم بتلک المرتبۃ المقدسۃ وانتزع کمالاتہ لکان
اول شئی ینتزع منہا حضرۃ الوجود والکمالات الاخر تابعۃ لہ ولہذا ذہب جماعۃ من الصوفیۃ العلیۃ وغیرہم
الی عینیۃ الوجود للذات المقدسۃ وتصوروہ مع کونہ تعینا باللاتعین وثبوت ہذا التعین الوجودی
وراء العلم والخارج لان الوجود الخارجی والعلمی من اقسام المطلق الوجود ومرتبۃ المقسم فوق مرتبۃ
الاقسام فحضرۃ الوجود من حیث ہو سابق علی کل الوجودین ولا یتصور ثمہ وجود خارجی ولا ذہنی علی
ما مر وحضرۃ الوجود جامع لطریق الظلیۃ لجمیع الکمالات الذاتیۃ والصفاتیۃ اجمالا وتفصیلا فالاجمال
تعین اول والتفصیل کانہ تعین ثان ففی مرتبۃ اجمال الوجود ولا تمیز کمال عن کمال ولا صفۃ عن صفۃ

و فی مرتبة تفصیل الوجود امتاز الکمالات وظهرت الصفات فاول شئ ثبت فی تفصیل الوجود الحیوة
التی هی ام جمیع الصفات وهذه الصفة کانها ظل لصفة الحیوة التی لها ثبوت فی مرتبة حضرة الذات المنزه
ویصدق فی حقها لا هو ولا غیره وهذا الظل لما کان ثبوته فی مرتبة هی دون مرتبة الذات تعالی یصدق
فی حقها لا هو ولا یصدق لا غیره بل کان مغایر الذات الحق عز وجل وکذا حال سائر الصفات تعالت
وبعد صفة الحیوة ظهر صفة العلم ثم الصفات الاخر من الارادة والقدرة وغیرها والعلم مع کونه جزءً من التعین
الوجودی وحصة من حصصه جامع لجمیع الصفات والصفات الاخر مع استقلالها کانها اجزاء لصفة
العلم لان لهذه الصفة نوع اتحاد مع موصوفها لیس لغیرها هذا الاتحاد اذ العلم قد یتحد مع العالم والمعلوم
والقدرة لا تتحد مع القادر والمقدور وکذا الارادة والسمع وغیرهما لا یتحد مع الموصوف ولصفة العلم
بجامعیتها اجمال لا یظهر فیه الصفات متمیزة وتفصیل یظهر فیه الکمالات متمیزة کما للوجود ولاجماله حکم مرکز
الدائرة ولتفصیله حکم محیطها فمن ههنا اندفع ما قد یورد ان تمیز الحیوة عن سائر الصفات انما هو فی
تفصیل العلم الذی یسمونه بالواحدیة واما فی مرتبة الاجمال فلا تمیز هناک لصفة من الصفة الاخری فکیف
یحکم بتقدم الحیوة علی العلم المجمل علی ما وقع فی عبارات شیخنا وامامنا قدس سره العجب من هذا المعترض کیف
یورد اصطلاح طائفة غیر مسلم عند الخصم حجة علیه وامثال هذا من عدم الاطلاع علی حقیقة مذهب الخصم
واصطلاحه فیعد جهلا اعتراضا وقد عرفت ان التمیز الحاصل لصفة الحیوة فی تفصیل الوجود بعد اندماجه
فی حضرة اجماله سابق علی العلم الکلی والتفصیلی فالحاصل ان هناک تفصیلان تفصیل للکمالات المندرجة
فی اجمال الوجود والحیوة هناک مقدم علی العلم بنوعیه وتفصیل فی حضرة العلم بما اندرج فی اجماله والحیوة
هنا مؤخر عن العلم فالعلم المحیط مسبوق بالحیوة والمحیط سابق علیه وانت خبیر بان صفة الحیوة المسبوقة
بالعلم لیس فی الحقیقة صفة الحیوة بل صورة علمیة لتلک الصفة فصفة الحیوة سابقة علی العلم البتة وصورتها
العلمیة مسبوقة بالعلم ومع قطع النظر عن جمیع ما ذکرنا فتقدم شان الحیوة علی شان العلم مما لا یحتاج الی
دلیل وتنبیه عند ذی فطرة سلیمة ثم افاد شیخی وامامی قدسنا الله سبحانه بسره آخر فی موضع آخر ان حقیقة
الحقائق هو الحقیقة المحمدیة علی مظهرها الصلوة والسلام والتحیة هو التعین والظهور الحبی والحب مبدأ الظهورات

ومنشأ خلق المخلوقات محو. وفي الحديث القدسي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف
فلولا هذا الحب لما اوجد موجود اصلا فمنه ومنا قيل لولاك لما خلقت الافلاك وفي رواية لما اظهرت الربوبية
وهذا الحب مركز ومحيط فالمركز حقيقة المحمد صلى الله عليه وسلم ومحيط الدائرة التي هي كالظل لذلك المركز والخلة
حقيقة لابراهيم الخليل ومبدأ التعين على نبينا وعليه الصلوة والسلام وجاز ان يكون الخلة تعينا ثانيا
لكن في النظر الكشفي هذا المركز والمحيط تعين واحد والتعين الثاني في النظر الكشفي التعين الوجودي الذي ظهر
بعنوان اصله الذي هو التعين الحبي قبل ظهور هذا الاصل فان قيل الحب فرع الوجود اذ الحب ولن يوجد
لا يتصور فكيف يكون الحب اصلا للوجود قلنا قد سبق ان الحق جل سلطانه موجود بنفسه وصفاته الثمانية
تعالت موجودة بذات الحق ولا مدخل للوجود ولا للوجوب ثمه بل الوجود والوجوب من الاعتبارات
المنزلة عن تلك الحضرة فاول اعتبار ظهر لايجاد العالم الحب ثم الوجود الذي هو مقدمة الايجاد لان
لتلك المرتبة المقدسة بدون هذين الاعتبارين غناء ذاتيا عن ايجاد العالم ان الله لغني عن العالمين
وان شئت تفصيل الكلام في هذا المقام وتحقيق المرام على التمام وان تعرف حقيقة مقام الخلة والحب والوجود
فعليك بكلام الامام غوث الانام شيخنا وقبلتنا جزاه الله سبحانه عنا خير الجزاء واعلم ان التعين العلمي الجملي المذكور
سابقا هو الذي يسميه الشيخ واتباعه قدس اسرارهم بالوحدة والتعين الاول والحقيقة المحمدية ويقولون
هو اوسع التعينات وهو مشهود الكمل هو التجلي الذاتي وله مقام التوحيد الاعلى ومبدأه وهو مستند الاعتبارات
ومنبع النسب والاضافات الظاهرة في الوجود والباطنة في عرصة التعقلات والاذهان والمقول فيه
انه وجود مطلق واحد واجب ويقولون اطلاق اسم الذات على الحق تعالى لا يصدق الا باعتبار هذا التعين
ووراءه مرتبة اللاتعين والوجود المطلق فاقول ليت شعري كيف حكموا بكون صفة من صفاته تعينا للذات
المعراة عن النسب والاضافات بل الظاهر ان يقال ان هذا التعين تعين صفة العلم وظهورها في مرتبة
الثانية والصفة في الحقيقة غير الموصوف ولا ينبغي ان يقال انه تعين الذات بهذه الصفة لان الذات
لا يتعين بالصفة وارباب المعقول قالوا في علم الشيء بالوجه ان المعلوم هو الوجه فبالنسبة الى ذات الشيء

یتحقق الجہل وقد تحقق بما تقرر ان ہذا التعین حصۃ من حصص الوجود التی تمیز و تعین فی تحصیل الوجود
لکنہ اجمع الحصص وہو مسبوق لصفۃ الحیوۃ والحیوۃ مسبوق بمرتبتی الوجود الاجمالی والتفصیلی والوجود مسبوق
بالخلۃ والخلۃ مسبوقۃ بالحب والحب تعین اول واعتبار اسبق فالتعین العلمی الجملی متنزل عن التعین الاول
بستۃ مراتب وعما فوقہ بسبع مراتب ومما ینبغی ان یعلم ان لیس معنی التعین عندنا ان الحق عز وجل تنزل
فصار حبا او وجودا بل معنی التعین الصدور لانہ الیق بالتنزیہ والانسب بلسان الانبیاء
علی اجمعہم عموما وعلی خاتمہم خصوصا الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب ہشتاد و ششم بمولانا محمد حنیف در حصول نسبت قیومیت و حصول بہرۂ اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد حنیف از این مسکین ضعیف بعد
از مطالعہ دعا و سلام معلوم نماید در ان ہنگام کہ حضرت مجدد الف ثانی قدسنا اللہ بسرہ الاقدس
درویشی را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواختند و باین امر خطیر سرفرازش ساختند آن درویش را
در خلوت طلب داشتہ فرمودند کہ علاقۂ ارتباط من باین مجمعگاہ ہمین معاملۂ قیومیت بودہ کہ آنرا
بتو عطا نمودہ شد و مکنونات بشوق تمام بتو رو آوردند الحال سبب ماندن خود درین جہان فانی
نمی یابم و ادای قرب ارتحال خویش ازین جہان پرنیش فرمودند آن درویش را نیز با وجود استماع
بشارت مسطورہ جگر کباب و دیدہ پر آب گشتہ با کمال الم و اندوہ در خود فرو رفتہ نہ زبانش را
یارای گفتن ماندہ و نہ سامعہ را تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را دران مسکین مطالعہ نمودند
بعدہ بنہایت کرم فرمودند غم مخور کہ سنۃ اللہ سبحانہ ہمچنین جاری گشتہ است کہ یکی را بخود می خوانند
دیگری را بجایش می نشانند و از کمال تلطف عبارت آن عزیز را کہ در نفحات می آرد بر زبان مبارک
راندند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پای در کشیدند ابوبکر بجای او نشست ابوبکر پای در کشید
عمر بجای او نشست و عمر پای در کشید عثمان بجای او نشست و عثمان پای در کشید

علی بجای او نشسته آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطر ش
مرکوز بود بهلا یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد این بود
که چون آنحضرت فرمودند که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از قیومیت من نیز الم آنرا نتوانست
جرأت نمود که پرسد خوش گفت ه وحشی گذشت باز نکردی حکایتی های خانه خراب زبان تو
بسته بود ه چون اندوه آن درویش بیش از بیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست اما
ببینیم که چه علاقه در میان هست متوجه گشته بعد از لمحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من بود
و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد ازین ماجرا بیکسال
و سه ماه چند روز کم واقعهٔ آنحضرت رو نمود چه این گفتگو در عشرهٔ اولی ذی الحجه سنه یکهزار و سی و دو
بود و ارتحال آن هادی کمال بست و هشتم صفر سنه یکهزار و سی و چهار بود ه بیش از عنایت این خلعت
بده یازده سال که آن درویش دران هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعرض اشرف رسانیده بود
که من از خود نوری می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور از هر ذره از ذرات عالم ساریست
چون آفتاب اگر آن نور فرو رود عالم ظلمانیست آن عالیحضرت ویرا بشارت داده فرمودند که تو
قطب وقت خویش میشوی و این سخن از من یاد دار بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که قیوم درین عالم خلیفهٔ
حق است جل و علا و نائب مناب او اقطاب و ابدال در دائرهٔ ظلال وی مندرج اند و افراد و اوتاد در محیط
کمال او مندمج افراد عالم همه بوی روی دارند و قبلهٔ توجه جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام
عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسماء و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست
همگی اعراض و اوصاف اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود
عادة الله جاریست که بعد از قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارزانی داشته ویرا ذاتی عطا
می فرمایند بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت
قیومیت هیچکس را تا نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست آن عالیحضرت متعالی منقبت
درویشی را که بحصول نسبت قیومیت بشارت داده بودند نوید ثبوت نشأ اصالت ویرا نیز سربلند

کرمانیده‌اند نیز فرموده‌اند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده‌اند و ما ذلک علی الله بعزیز

مکتوب هشتاد و هفتم بمیر منصور در بیان اموری که ابلاغ آن ضرورست

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی آیه کریمه که در باب کفار اهل کتاب که بحیله و مکر اهل اسلام را دلالت
بکفر و ارتداد می‌نمودند بطریق تعریض با یکجماعت فرستاده بودند و خود را بزعم خود مسلمان و برحق قرار داده
و طرف ثانی را قرین یهود و ابلیس لعین در اغوا و اضلال ساخته بوضوح انجامید حسبنا الله و نعم الوکیل
شما مسلمان و در جرگهٔ درویشان خود را میگیرید کی شما را یا دیگری را از راه حق مانع آمده ایم ازین باب
حرفی هم درمیان ما و شما نیامده است بهتان را هم حدیست و در صحبت ما مرتد و گمراه و کافر کیست و نیز مراد
ازین اغوا و دلالت بارتداد غوایت و ارتداد شریعت ست یا غوایت و ارتداد طریقت که عبارت از خروج
است از اطاعت طریقت شیخ چنانکه مقررست اول خود مراد نیست و اگر مراد دارند چه چاره است ماند ثانی
که ردهٔ طریقه باشد که نصیب وقت ست معلوم شریف ست که ما دران وقت درین دیار نبودیم بسیر رفته بودیم
معلوم نیست که دلالت کننده باین ارتداد که بود گناه آن بما بستن معقول نیست دیگر ازین جانب مقدمه
غیرت یا غیره که لازمهٔ طریقهٔ صوفیه علیه است هیچ درمیان نیامده است و شما دوم مرتبه است که بدایت
بجنگ میکنید و ایذا میرسانید ایذای دل ادنی مسلمان چه نتیجه دارد فکیف ایذای اهل حقوق از غیرت خداوندی
جل سلطانه نمی‌ترسید که فتنهٔ خفته بیدار میکنید این قدر بدانید که مقبول یکی مقبول همه و مردود یکی مردود همه
از یکجا قطع نموده هوس ترقی و وصول را از خاطر شریف بدر کنید هر چند روا است که از راه استدراج صورت
گشایش و ترقی روی نماید اما از حقیقت و معنی آن بی بهره است شیطان دشمن قوی ست از مکر آن
هیچکس امین نیست فالحذر ثم الحذر سخن در جای دیگر ست که گشایش و ترقی بران متفرع ست
فالحذر ثم الحذر چون شما سلسله جنبانیدید این قدر گفته شد و الا امور اهم دیگر در پیش ست نوبت
بانجمیع گفتن و نوشتن نمی‌رسد و نیز حقوق آشنائیها هم مقتضی بود که یک دفعه ابلاغ حقیقت کار نموده آید والسلام

مکتوب ہشتاد وہشتم بمولانا محمد حنیف در بیان معارف

اقربیت وتفصیل سیری کہ ورای آفاق وانفس ست و دقائق فنا وکشف سر غلبۂ عجز وحیرت ذکر یافتہ علیہ آنحضرت سلمہ اللہ تعالی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی سعادت آثار اخوی مولانا محمد حنیف ازین مہجور ضعیف استفساری نمودہ بود بتقریب حل آن سطری چندمی نویسد بگوش ہوش استماع نمایند قال عز من قائل ونحن اقرب الیہ من حبل الورید ذات حضرت واجب الوجود جل سلطانہ وہمچنین کمالات ذاتیۂ او تعالی از بندہ بہ بندہ نزدیکتر ست پس سیری کہ باین مراتب متعلق شود ورای سیر آفاقی وسیر انفسی باشد ونیز ورای جذبہ وسلوک بود چہ سلوک سیر آفاقست وجذبہ سیر انفسی سیر آفاقی را بعد در بعد فرمودہ اند وسیر انفسی را ہرچند قرب در قرب گفتہ اند لیکن آن قرب ظلی ست ازین قرب واتحاد باید گذشت تا معاملۂ اقربیت روی نماید وچنانچہ زوال علم حصولی اشیا کہ عبارت از فنای قلبی ست بی تمامی سیر آفاقی ممکن نیست ولی شروع در سیر انفسی میسر نہ ہمچنین زوال علم حضوری شخص کہ بذات وصفات او متعلق ست وفی الحقیقۃ فنای نفس ست بانتہای سیر انفسی ودخول در مراتب اقربیت مربوط ست و در سیر انفسی علم حضوری عارف بہ ہمہ حال چہ انفس درین موطن بعنوان حقانیت پیداست واز قید آن بتمام رہائی بحصول نہ پیوست تا وصول بمطلوب حقیقی پیدا آید چہ مطلوب بموجب کریمۂ سابقہ ورای نفس ست وانچہ در انفس نمودار ست از آیات وی است چنانچہ قرآن مجید بآن مشعر ست سنریہم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسہم حتی یتبین لہم انہ الحق وچون علم حضوری عین عالم ست ناچار بزوال آن زوال نفس عارف خواہد شد واثری از وی نخواہد ماند وزوال علم حضوری بانمعنی ست کہ علمی تعلق بذات عارف داشت ازانجا کندہ بواجب تعالی متعلق شود وحاضر دران موطن حق باشد سبحانہ ذات او وبیانش آنست کہ ہر کمالی کہ در ممکن نمودار ست ہمہ مستفاد ومستعار ازمرتبۂ وجوب ست تعالت از وجود وحیوۃ وعلم وقدرت وامثال آن وممکن این کمالات را از خود فہمیدہ خیانت

در امانت نمودہ است و چون عارفی را محض فضل و کرم باین دید عاریتی بنوازند مرة ثانیة تواند بود
کہ بحکم ان اللہ یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اہلہا امانات را درست باہل امانات بسپارد و چون علم
حضوری او پر تو ئیست از حضور ذاتی مطلوب این حضور بآن حضور ذاتی ملحق خواہد شد در رنگ سائر
کمالات کہ باصول خود ملحق میگردد درین ہنگام عارف خود را خالی محض خواہد یافت و بعدم صرف ملحق
خواہد دید نہ ذکری در خود احساس نماید و نہ توجہی یافتی بود و نہ حضوری بعد از لحوق باصل اگر یافت ست
از خود بخود ست و اگر حضور یست ہم از خود بخود و ان الحادث اذا قورن بالقدیم لم یبق لہ اثر درینموطن
کہ موطن فنای نفس ست بروجہ کمال اطلاق کلمۂ انا از عارف زائل میشود و عارف از خود بانمیتواند تعبیر کرد
زیراکہ بعد از لقا و نفس کہ مورد کلمۂ انا بود انا را موردی نماند کہ بران اطلاق یابد نہ بانمعنی کہ انا بر حق اطلاق
شود و خود را حق بیند کہ خودی درمیان نماندہ است و انانیت برکندہ و آنچہ حضرت ایشان قدسنا اللہ سبحانہ
بسرہ الاقدس در بعضی از مکتوبات جلد اول زوال کلمۂ انا را از سکر نوشتہ اند فرمودہ کہ در صحو امثال این
سخنان متصور نیست در سیر انفسی نوشتہ اند بلکہ در فنای جذبہ کہ بسلوک تام بآن منضم نگشتہ است زیراکہ درین
موطن مورد کلمۂ انا ہنوز برجاست لیکن بجہت غلبۂ محبت کہ منشاء سکر ست مستور گشتہ است نہ زائل حکم بزوال
آن نمودن محض سکر ست اگر بصحو آید مورد آنرا دریابد حکم بزوال آن نکند کہ تمامی آن سیر تمامی ولایت
صغری ست پس برین تقدیر در کمالات ولایت صغری کہ بسیر انفسی مربوط است استتار کلمۂ انا نیز از درجۂ کمال
متنزل بود و کمالی کہ درین مکتوب بیان آن سیر دو از کمالات ولایت کبری ست کہ بورای آفاق و انفس
متعلق ست و حقیقت فنای نفس در آنجا متحقق ست و درینموطن مورد کلمۂ انا از بیخ برکندہ شدہ است
کہ عود آن صورت ندارد فنا و بقا و صحو و سکر آنرا یکسان ست و الزائل لا یعود و آنکہ گفتیم کہ حقیقت فنای
نفس در آنجا متحقق ست زیراکہ فنای نفس فی الجملہ در ولایت صغری نیز بحصول می پیوندد لیکن کمال آن
درین موطن ست چنانچہ تحقیق آن در مکتوبات جلد ثانی بتفصیل مبین ست و چون عاشق بیچارہ خود را سزاوار
مورد کلمۂ انا نیابد و خودی را شرک بیند و از انانیت باگشتہ تبری گزیند تواند بود کہ معشوق از روی فضل
و احسان بموجب ہل جزاء الاحسان الا الاحسان آن گم شدہ را در خلوتگاہ انانی خود جا دہد و عاشق حانی

از همه روی تافته چند و در حرم خاص کعبهٔ مقصود اعتکاف گزیده نه بدان گونه که عاشق عین معشوق شود
ع خیال کج مبر اینجا و بشناس * که کس در خدا گم شد خدا نیست * و درین موطن از عاشق در دیده
اثری نیست معشوق ست که خود بر خود جلوه گر ست و عاشق را از میان برداشته سوال هرگاه علم
حضوری عین عالم باشد و آن علم بعد از کمال باصل خود که علم حضوری واجب ست ملحق میگردد
و مقرر است که لحوق هر کمال باصل خود کائن ست نه بامری که مباین اصل آن باشد لازم می آید که حقیقت
هر شخص و مبدأ التعین او علم بود و حال آنکه صفات دیگر نیز مبادی تعینات خلائق ست چنانچه بطور حضرت
ایشان ما قدسنا الله بسره الاقدس تکوین مبدأ التعین حضرت آدم ست و کلام مبدأ التعین حضرت موسی
و قدرت مبدأ التعین حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و جمعی که داخل ولایات
این بزرگواران اند مبادی تعینات شان جزئیات این صفات اند و جزئیات جزئیات این صفات
علی تفاوت الدرجات جواب حقیقت محمدی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة چنانچه مقرر این
طایفه است اجمال حضرت علم ست و حقائق سائر خلائق تفصیل این اجمال ست پس نظر باین معنی توان گفت
که حقائق جمیع خلائق علم ست چه همه خلائق ظلال و تفصیل آنحضرت ست علیه و علی آله الصلوة والسلام
غایة ما فی الباب آن حقیقت جملی را در مرتبهٔ تفصیل حصص لا یحصی ست باندازهٔ کمالات منفعلهٔ علم که
در حضرت اجمال اندراج و اندماج داشتند پس حقیقت هر شخصی از اشخاص سوای آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام حصه بود از حصص علم که از تعلق علم در مرتبهٔ تفصیل بکمالی از کمالات مندرجه اجمال
حاصل گشته است مثلا مبدأ تعین حضرت ابو البشر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حصه است از علم که از تعلق
آن بصفت تکوین که در اجمال مندرج بود بحصول پیوسته است و علی هذا القیاس سائر الحقائق لیکن چون
تمیز میان حصص و حقائق بآن کمالات ست حقیقت هر شخصی مسمی بکمالی از ان کمالات که نسبت خاص
بآن شخص دارد که سبب تمیز او شده است نموده آمد پس علم اشرف صفات شد و برکات آن شامل جمیع
موجودات آمد جواب دیگر آنکه اتحاد شئ باشئ مستلزم آن نیست که شئ اول حقیقت شئ ثانی باشد چنانچه
ضاحک را با ماهیت نسبت اتحاد ست با آنکه از عوارض ست اگر گویند برین تقدیر که علم ذات و حقیقت انسان

نبود و حقائق جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه راست آید چه حقیقت محمدی علم ست گوییم
در کار نیست که اجمال ذاتی تفصیل بود چه انواع مندرجه تحت جنس اجزاء تفصیل آن شی توان گفت هر چند ذاتی
ذاتی آن نیست و بر تسلیم گوییم که حقیقت محمدی را اجمال و کل همه حقائق گفتن باعتبار اشتمال و جامعیت علم ست
مر آن حقائق را با آنکه گوییم تواند بود که حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات ذاتیه بود که متعلق علم ست
علی وجه الاجمال بنفس علم من حیث هو لیکن چون دران مرتبه علم را ازان کمالات تمیزی نیست و غیر
از حضور و انکشاف امری دران موطن هویدا و مفهوم نه لهذا آن مرتبه را وحدت گویند و قابلیت محض
خوانند و نیز علم را با معلوم بطور بسیاری از محققان اتحاد کائن ست ناچار تعبیر ازان حقیقت بعلم
نموده اند لهذا در مرتبه تفصیل همان کمالات متمیزه حقائق سائر اشخاص اند و برین تقدیر تقابل اجمال
با تفصیل بے تکلف می افتد و بغیر آن نه چنان و مؤید این توجیه ست که نزد حضرت ایشان ما قدسنا الله
سبحانه بسره الاقدس حقیقت محمدی اجمال تعین وجودیست یا تعین حبی که تعین علمی ازان بمراتب
پایانست چنانچه تحقیق آن در جای دیگر ثبت یافته است اگر گویند که کلام بعضی اکابر ناطقست بآنکه علم
حقیقت انسان است چنانچه مولوی قدس سره فرموده **مصرع** ای برادر تو همین اندیشه الخ واز
حضرت ایشان نیز در بعضی اوقات مثل آن مسموع گشته گوییم تواند بود که این اکابر بر سبیل تجوز و مبالغه فرموده
باشند یعنی عمده در تو همین فکر و اندیشه است بایدکه آن در غیر مطلوب حقیقی مصروف نبود بلکه تمام مصروف
آنجناب مقدس گردد و تحقیق درین مقام آنست که حضرت ایشان ما افاده نموده اند جائیکه فرموده اند
ازین بیان لازم آید که در علم حضوری هم صورت معلوم باوجود حضور نفس معلوم کائن ست که حاضر نفس
معلوم فی نفسه نیست اعتباری در وی راه یافته است که از نفس بصورت آورده است فهم هر کس باینجا نرسد و تا بذات بحت واصل نشود بوصول بچونی این دقیقه را در نیابد فضل الخیر ای برادر حل آنچه ازین فقیر
استفسار نموده بودی که سبب چیست که در طریقه حضرت ایشان ما قدس سره نسبت جهل و حیرت غالبست
و اثر در کم می آید از تحقیق سابق لائح گشت زیرا که نسبت آنحضرت ورای آفاق و انفس ست و با قربیت
متعلق و بالا از شناخت است که معامله قربیت بعلم حضوری تعلق دارد نه بعلم حصولی و معلوم ست که یافت

والتذاذ در علم حصولی ست نه در علم حضوری هیچکس نشنیده که از یافت وحضور خود ملتذ باشد در علم
حضوری اگر یافت والتذاذ ست نه از قبیل یافت والتذاذ متعارف ست یافتی ست مجهول الکیفیت
مثلاً اگر کسی خواهد که به احوال خود اطلاع یابد وکمالات ذاتیه وصفاتیه خود را یابد محتاج بتصور ذات
وصفات خود خواهد گردید وبی آن پی بذات وصفات خود نخواهد برد وخود را از خود فاقد خواهد دانست
از بس که بدوربینی عادت کرده است حضور ذاتی را علم نمی انگارد وتا مدرک او ادراک مزایلت نداشته باشد
هر چند که مزایلت در تصور بود نمی تواند دریافت اگر گویند که در معاینه اقربیت مزایلت ومباینت کائن ست
چه اقربیت اثنینیت را میخواهد اتحاد ست که مزایلت ندارد واز اثنینیت بریست پس باید که سیر انفسی مقصور
بعلم حضوری باشد که اتحاد ورفع دوگانگی دران موطن صورت می بندد نه در معامله اقربیت که ورای آفاق
وانفس ست وبی مزایلت متصور نیست گوئیم چون مشهود در مرآت انفس ظلی از ظلال مطلوب ست وآیتی
از آیات دالّه او ناچار حضور وشهود آن حضور وشهود مطلوب نبود هر چند صاحب سیر انفسی آنرا غیر مطلوب
نداند اما فی الحقیقة غیر ست پس نسبت باصل مطلوب علم حصولی باشد چه حضور ظل حضور اصل نیست بلکه نسبت
بآن شهود که در مرآت انفس ست نیز علم حصولی کائن ست چه مرآت را با صورتی که دران ظاهر ست
نسبت حصول ست نه حضور هر چند در وقت شهود صورت ظاهره مرآت مختفی ست ومشهود نه لیکن
فی الحقیقة مرآت بر حالت اصلیه خود ست زوال آن در نظر ست وبس وارتفاع آن در شهود ست فقط چه قلب
حقیقت محال ست ومقید مطلق گشتن محض خیال نه در معامله اقربیت حکم بمزایلت ودوری نمودن از
احکام وهم ست در رنگ مزایلت صورت منعکسه در مرآت با وی صورت که آن مزایلت نیز وهمی ست
هرگاه قرب را با دوری معاندت بود ورا اتحاد که نیز از افراد قربست مزایلت نباشد در اقربیت که از کثرت
دوری ومزایلت مفقود تر باشد هر چند اثنینیت باشد اما بعد ومزایلت نه ودر این معامله ورای طور عقل ست
محبوس عقلیه بعقل مشکل ست که باین سر پی برد وکشف صحیح ونور فراست که مقتبس از مشکوٰة نبوت بود باید
تا ایمانی باینمعنی حاصل نماید وشرب ازین مشرب یابد وبر تقدیر تسلیم گوئیم مزایلتی که موجب [illegible] ست
همان مزایلت ست که از راه بعد ودوری پیدا شده است نه مزایلتی که از راه اقربیت متوهم شود که از یافت

دورک از نسبت اتحاد هم دورترست با آنکه گوئیم که تعلق معامله اقربیت بعلم حضوری نه بآن معنی ست
که نفس عارف هنوز برجاست و علم حضوری او برپا مع ذلک باصل مطلوب علم حضوری دارد و چیزرا
حاضرست که این محالست یا نفس حاضر را عین مطلوب تصور نموده حضور نفس را عین حضور او دانسته
است که این معامله مناسب سیر انفسی ست بلکه بآن معنی ست که عارف از خود معدوم شده و از حضور
ذاتی خود منخلع گشته حضور او که پرتوی ست از حضور واجبی جل سلطانه بحضور او تعالی ملحق گردد و بعد
از لحوق تمام چون حضور او با او بود که از عارف و از حضور وی اثری نماند نسبت باطن از درک بعید ترمی افتد
و بعدم یافت از نسبت علم حضوری که بالا ذکر یافت متصف ترمیگردد هذا برسر اصل سخن رویم صاحب علم
حصولی در مراتب قطع منازل و صول و بکمال شوق و ذوق ست و بکشف و شهود خود ملتذ و شادان
و همواره در استغراق حضور مستهلک و صحبت او جذب بخش و عشق آمیز و گریه آور و وجد انگیز بود مو آنکه معامله
او در آفاق و انفس ست از شوق درگذشته است و از قید شهود و استغراق در شهود وارسته معامله او
ورای ظهورات ست و کارخانه او برتر از ظلال چه ظهور ولی شائبه ظلیت نیست و نهایت ظل نهایت انفس
است بیرون انفس ظل نیست هرچند مراتب بعد باشد صحبت شان بعینه صحبت اصحاب کرام ست
علیهم الرضوان در صحبت این بزرگواران هیچ شنیده که کسی تواجد نموده باشد و نعره شوق برکشیده
و دم از تجلی و شهود برآورده آرام این برگزیدگان در طاعات ذو الانعام ست جل و علا و فرخندگی ایشان
در بندگی او تعالی کار اینها دوام نیاز ست و کمال لذت شان در نماز حدیث ارحنی یا بلال و حدیث
قرة عینی فی الصلوة شاهد معامله شان ست آنچه ارباب ظلال را در آخر کار میسرست قدم اول این
بزرگواران ست وصول باصل اینها را مسلم ست و حقیقت وجد و یافت هم اینها را میسر این وجد و یافت
از عالم دیگرست ورای وجد و یافت سابق و ترا الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب در مقام سابق
اگر وصل هست صورت وصل ست و اگر یافت هست صورت یافت چه علم حصولی بمنزله ظل علم حضوری ست
تنبیه از لفظ جهل و حیرت که بالا مذکور شد گمان نکنی که ارباب این نسبت علیه علم نسبت خود ندارند
کلا حقیقت علم و یافت درین موطن ثابت ست لیکن چون متبادر با فهام بلکه متحقق نزد عوام که با غل

سافلین ست فرود آمده اند علم و یافت بحصول صورت معلوم ست و بس علم حضوری نزد شان گوئیا
علم نیست تا بان تعبیر از آن معامله بجهل و حیرت نموده می آید و الحق که در یافت آن نسبت کماهی بی نور
علم و کمال معرفت متعسر ست هر چند حاصل بود و طریق در یافت آن نسبت یا بان گونه بود که حق تعالی
عارفی را حدت بصیرت بنوعی عطا فرماید که بحصول صورت معلوم تواند تمیز نمود هر چند حق تعالی بآن
نشناخته بود لا جل عطایا الملک الامطایاه یا بآن طریق که در صورت مثالی آن معامله مجهول الکیف را
وانمایند یا بالهام ربانی و یا باعلام راهبر یا غیره معلوم کنند یا یقین حصول نسبت بالذاتی که بدان حضرت
بر بهند و درک درک نبود و روا ست که بعضی را آن معامله حاصل باشد و علم بآن از هیچ راه حاصل نبود
علم بتفصیل احوال و مقامات همه را نمی دهند خال خال را عطا میفرمایند و دیگران از علم او کفایت می کنند
لیکن این هر دو در نفس وصول برابرند تفاوت بعلم و عدم علم ست که از قبیل فضل جزئی ست و در علم
نیز مراتب مختلفه است بالجمله آنچه مطلوب ست حصول این نعمت عظمی ست علم بآن هر قدر که بود از قبیل
محسنات زائده است در رنگ محسنات بدیعی در فن بلاغت و لیکن هذا آخر المکتوب
الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة و السلام علی رسوله دائماً و سرمداً و علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب هشتاد و نهم نیز بمولانا محمد حنیف در اشارت بجامعیت عارف

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعزی میرساند احوال فقرای اینجا و دستو جب حمد ست
المسئول من الله عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المرضیة و السنة السنیة المصطفویة علی مصدرها
الصلوة و السلام و التحیة و ترقی درجاتکم الصوریة و المعنویة و الفوز بالسعادات الاخرویة الابدیة و التخلیة
و الفناء و الانقطاع بالکلیة فاذا تخلیت و فنیت حق التخلیة و الفناء اوتیت نوراً و جمالاً یتجلی فی
کل شئ جمالک و صد العالم السفلی و العلوی مرایا نورک و بهائک و مظاهر حسنک و کمالک و کنت
مرکزاً و اجمالاً للعوالم ظاهراً فی کل شئ خلیفة و اماماً فی الخلق و تمت فی حقک النعمة فانظر الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و السلام

مکتوب نودم بخواجه دینار در عدمیت عارف

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار میان دینار از ین مسکین خاکسار دعوات مطالعه فرمایند احوال فقرای اینجا و مستوجب حمد است خیریت احبهٔ دور افتاده از کرم حضرت وهاب جل سلطانه مسألت نموده می آید باجابت قرین باد مسکین بیچاره که نصیبهٔ او از مطلوب حقیقی جز استهلاک و اضمحلال نیست در ادراک کمال او عاجز و قاصر است و چون در بارگاه وحدت و احدیتش غیر از انعدام و تلاشی نقد وقت ندارد از دریافت حسن و جمال او تهی و حیران ؎ گیرم که بغم خانهٔ ما بار خورد کو حوصلهٔ و طاقت دیدار که دارد ؛ اوست که در خلوتگاه الکبریا مردانی کمال خود را خود شاهد است و در بزمگاه انت کما اثنیت علی نفسک جمال خود را خود ناظر فهو الذی حمد ذاته بذاته و اثنی علی کمال صفاته فهو العارف والمعروف و هو الشاهد والمشهود و عاشق بیچاره درین جلوه گاه رخت بصحرای عدم کشیده و هستی و دانش و توانائی را باهل آن حواله نموده ؎ جسم همه اشک گشت و چشمم بگریست ؛ در عشق تو بی جسم همی باید زیست ؛ والسلام

مکتوب نود و یکم بشیخ طاهر بدخشی جونپوری در اظهار محبت حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه بمراتب قرب و رشاد ترقی بخشاد خدمت معارف آگاه دور افتادگان را فراموش نساخته باشند چون بموجب المرء مع من احب بجهار ارتباط جمعی در میان است معیت معنوی باندازهٔ آن نیز ثابت است امید است که تمادی ایام مفارقت فتوری در نسبت سابق نیارد بلکه اگر ارتباط جمعی بذکر قوی تر گردد چنانچه متوقع از دوستان است نسبت مسطور نیز زیاده تر شود و بیش از بیش گردد این فقیر با جماعت که بشرف خدمت و پابوس حضرت قطب المحققین قدوهٔ خدا طلبان حضرت ایشان مشرف گشته اند محبت علیحده است و نظر از عالم جدا اند بکسی مناسبت ندارند چه این جماعت مرایای محبوب اند و نشانی از آن بی نشان دارند جذبه محبوب هنگام غیبت او خصوصا بغایت محبوب و مرغوب اند

نزد ولهان و شیفتگان قدر اینجماعت بیش از بیش ست هرچند اینجماعت بے پروا باشند و از لوازم ارتباط مسطور در بند
امانزد ما مردم نهایت عزیزاند و خدمت و محبت شان بر ما لازم بهر حال از دعا غافل نباشند و توجه نمایند که فردا در زمرهٔ
محبان و خادمان آنحضرت یکجا محشور گردیم و در ته لواء مبارکش جا یابیم ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب نود و دوم بشیخ حمید احمدی در ترغیب بر تحصیل طریقهٔ بندگی و بیان معالجه عجب در اعمال

محبت آثار اخوی شیخ حمید دعا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات
مردانه باشند و کمر همت را در خدمت مولی جل و علا چست بر بندند امروز روز کار ست روز اجر فردا ست
در وقت کار منتظر اجر نشستن فی الحقیقة خود را از اجر باز داشتن ست و در ادای خدمات مقید بلذات نباشند
اگر لذت دهند نعمت ست و اگر ندهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت ست
که معادات نفس و مخالفت هوا ست نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس ست آن لذت و راحت دیگر ست
که از طرف عطا شود و نفس و هوا را اصلا دران مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان ست
لیکن آن لذت چون موهبت ست طاعات را بفقد آن نمیتوان موقوف داشت در تحصیل طاعات
بجان کوشند و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهمند و عائد بتوفیق او دارند و حول
و قوت خود را اصلا دران دخل ندهند تا از عجب برآیند اگر احیانا حول و قوت را بخود عائد بینند
ازان نادم و مستغفر بوند طاعات ناچیز نگردد و باثم متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال و طاعات
در نمانند هم طاعت کنند و هم استغفار را زان طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و امیدوار
باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول و قوت نماید و اعمال را قابل قبول سازد

ع چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول + ای که دُر ساخته قطرهٔ بارانی را + بزرگی گفته
اعمل و استغفر طریق بندگی اینست اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی

ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان + گر ما نرسیدیم تو باری برسی + والسلام

مکتوب نود و سوم بحقائق آگاه شیخ نور محمد تپنی در حل آنکه بر تقدیر فنا علم بفنا چگونه باشد

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام معارف دستگاہ ازین شکستہ آوارہ
دعوات مشتاقانہ قبول فرمایند **مصرع** از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر ست * سوال فنا نسیان
ماسوا است و زوال علوم ست باسرہا پس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بفنای خود دارد فنا حاصل نیست
و اگر علم ندارد چگونہ داند و گوید کہ فنا حاصل ست چنانچہ ارباب فنا ازان خبر دادہ اند جواب بعد مضی
حالت مذکور خواہد دانست کہ فنا حاصل گشتہ است و ازان خبر خواہد کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچہ مختار
حضرت ایشان ماست قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست در عین
فنا باقیست و در عین بقا فانی ست پس درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشتہ
بصفات و افعال واجبی تعالت متحقق میگردد مثلا علم ممکن از خود فنا یافتہ بعلم واجب تعالی
و تقدس بقا می یابد و علی ہذا سائر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی دریابد
منافی فنای علم او نبود چہ علمی کہ فنا یافتہ است بآن علم اشیا را در نیافتہ است تا محذور لازم آید الزائل
لا یعود و این علم دیگر ست کہ اشیا را بآن درک مینماید عزیزی گوید عرفت اللہ باللہ و عرفت الاشیاء
بنور اللہ پس این معرفت اشیا منافی نسیان باشیا نیست یا آنکہ گوئیم کہ درست ست کہ فنا یک لطیفہ را از
لطائف انسانی حاصل بود و علم بآن مر لطیفۂ دیگر را یا گوئیم کہ فنا مر باطن را بود و کار اوست و علم بفنای
آن ظاہر را باشد چہ بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچہ پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بر ہمان نہج ست زن
و فرزند و سائر دوستان را بر سنن سابق می شناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز دریابد و بران مطلع
گردد محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب ست و چون قلب فانی گشت باید کہ ظاہر نیز از دانش
بی نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست کہ بی دانش قلب از ظاہر دانش مطلقا مصروف ست و دانش
مقصور بر قلب ست پس ممنوع ست چہ بداہت می یابیم کہ قلب از دید و دانش ماسوی مطلقا
رستہ است مع ذلک ظاہر بر دانش خود ست و اگر معنی دیگر میخواہید پس در مدعای ما مضر نیست
و تحقیق آنست کہ بعد از تحقق فنای قلب دانش کہ بآن تعلق داشت بجای دیگر
انتقال می نماید و محل دانش آنجا میگردد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و چہارم بحقائق و معارف آگاہ شیخ عبدالحی تتنی در دفع شبہہ صاحب نزہت کہ بر مقرر قوم نمودہ کہ بر تقدیر گم شدن یافت چگونہ باشد

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین
دعای وافی این مہجور عاصی در معرض قبول آرند احوال این فقرا مقرون بعافیت ست حمد اللہ
سبحانہ علی ذلک مسئول سلامتکم واستقامتکم مخدوما سطری چند در حل اشکال صاحب نزہت مدارج
فنا کہ مرقوم نمودہ است بتقریبی املا نمودہ بود الحال مضمون آنرا بطریق ہدیہ بآن عزیز با وجود
ارسال کردہ سوال صاحب نزہت گوید ع گویند عنان خود چہ تابی ٭ گم شو کہ چو گم شوی بیابی ٭
این نکتہ نمود ناصوابم ٭ چون گم شوم انگہی چہ یابم ٭ یابندہ اگر کسی دگر خواست ٭ از گم شدنم میان چہ خواست
جواب مجمل آنست کہ گم شدن نسبت بما سوای ست و یافت نسبت بحق جل شانہ فلا منافاۃ و مفصل
آنست کہ گم شدن در مقام فنا کہ مقام عین الیقین ست متحقق ست چہ درین موطن علم منافی عین
و یافت در مقام بقا کہ موطن حق الیقین ست صورت می بندد پس گم شدن شرط یافت شد چہ
دریک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر یست کہ از یافت ادراک مرکب خواہیم و اگر ادراک
ارادہ داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل ست چنانچہ مقرر ست عزیزی گوید
ع از حضرت ذات بہرہ استہلاک ست ٭ استہلاکی کہ از تصور پاک ست ٭ آن معرفتے
نامش ادراک بسیط ٭ آنجا چہ محل دانش و ادراک ست ٭ و برین تقدیر نیز اشکال مندفع ست
چہ فنا شہودیست نہ وجودی و بر تقدیر فرض فنای وجودی جواب ہمانست کہ در شق اول مسطور شد
چہ بعد از ایجاد بوجود موہوب کہ مربوط بولادت ثانیہ است یافت حاصل ست پس حاصل آنکہ
مراد از گم شدن شہودیست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب بہر تقدیر جمع ...
است چہ اگر شہودی مراد ست چنانچہ مقرر جمہور ست از یافت ہر معنی کہ خواستہ آید مدعا ...
لیکن بر تقدیر ارادہ ادراک مرکب یافت البتہ متاخر ست و بر تقدیر ارادہ بسیط ...

اما در تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند تا نیابی نرهی و بعضی گفته اند تا نرهی نیابی
و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید اگر گم شدن وجودی مراد است نیز یافت مرکب را
چنانچه متبادر است از یافت تاخر است کما مر پس بر بهر تقدیر درست آنچه گم شوی بیابی والسلام علیکم

مکتوب نود و پنجم بخواجه مومن جان بلخی در ترغیب بتحصیل نسبت این بزرگواران

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی گرامی میرساند احوال این فقیر من جمیع الوجوه
مستوجب حمد است خیریت و جمعیت احبه مسئول و مامول کتابهای ایشان میرسد و از اینطرف
در ارسال جواب تقصیر میرود معذور خواهند داشت بهر حال از دعای ظهر الغیب فراموش نکنند
و کیفیات را نویسان باشند و در وظائف طاعات قدم راسخ دارند و دوام اقبال بجناب
مطلوب حقیقی بے وصف شاهدی و مشهودی که دران موطن توجه و حضور خود بخود دست
و عارف را جز استهلاک و اضمحلال دران نصیبی نیست پیدا کنند بعد ازان مترصد ثمرات
که برین نسبت مترتب است باشند و دوستانرا نیز دریوزهٔ این معنی نمایند والسلام علیکم

مکتوب نود و ششم بخواجه محمد کاظم در نصیحت

برخوردار سعادت آثار قرة العین خواجه محمد کاظم بعافیت صوری و معنوی باشند احوال فقرای
اینجد و دمستوجب حمد است المسئول سلامتکم و استقامتکم احوال را نویسان باشند و کوشش نمایند
که دوام اقبال و نگرانی بجناب قدس بوصف عجز و نیستی پیدا کنند و هرچه منافی این دولت
بود ازان کناره گیرند و قوت جوانی را صرف وظائف بندگی نمایند که این موسم بغایت
مغتنم است بعد از فتور این قوت قدر آن معلوم می شود و حسرت بدست می ماند بالجمله
این وقت را در امور لاطائل صرف کردن المی است که تدارک آن ممکن نیست والسلام

مکتوب نود و هفتم بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار گلهٔ دوستانه

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام سیادت ونقابت پناہ بعافیت صوری ومعنوی بودہ یاد آوری محبان دور افتادہ باشند قلم بعجز وفرو ماندہ است چہ نویسد کہ شایان قبول آن خلاصۂ اولاد بتول گردد وقابل آن بود کہ ازان معدن جود جوابی برای آن سرزند ہرچند در عمان فکرت بذکور غواصی نمود تا گوہری بدست آید و آنرا تحفۂ اہل بصیرت سازد میسر نشد و بدست تہی از ساحل آن سر برآورد آخر الامر اعتراف بعجز نمودہ وخویشتن را ازان تمنی محال کشیدہ بدو کلمۂ نامربوط خود را فرا یاد خاطر فیض مآثر داد ع حافظ وظیفۂ تو دعا گفتن ست وبس ٭ واگر گاہی بدعا وتوجہ ہم یاد کنند بعید نبود وہرچند این تمنا از تمنای سابق ہم قدمی راسخ در استحالت دارد فحسبنا اللہ تعالی بعد ذا وحوا اللہ [illegible]

مکتوب نود وہشتم بمولانا حسن علی در بیان طریقۂ مرضیۂ عبودیت

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی مولانا حسن علی میرسانند احوال فقرای اینحدود بحمد اللہ سبحانہ مقرون بعافیت ست خیریت احبۂ دور افتادہ مامول ومسئول باید کہ احوال را نویسان باشند واوقات را معمور دارند ودر اہم امور صرف نمایند ودر سر وعلانیہ بخوف وتقوی بودند وقوت جوانی را مصروف طاعات سازند واحیای لیالی از مغتنمات شمرند وشبہای تار را باذکار وافکار وگریہ وزاری وتذکر ذنوب وبفکر گور وقیامت منور دارند ومہما امکن عمل سنت را از دست ندہند واز بدعت ومبتدع محترز باشند وسعی نمایند کہ دوام حضور مع اللہ سبحانہ بیمزاحمت اغیار حاصل کنند وہمت بران گمارند کہ نفس حاضر نیز از میان برخیزد تا حضور او با وصورت بندہ واوصاف واخلاق او بجای اوصاف واخلاق این نشیند وانانیت امارہ رو بزوال آرد خوش گفت ؎ مرا دیگر بجای من نہ بینی ٭ چو جان آئی بجای من نشینی ٭ تو ئی از ہر دو عالم آرزویم ٭ ترا چون یافتم از خود چہ گویم ٭ بالجملہ اگر نجات مطلوب ست مرادات حق را جل وعلا بر مرادات خود باید گزید بلکہ خود را از ہمہ منتسبات تہی باید دید وکریمۂ لا قوۃ الا باللہ را از و باید شنید انہ حمید مجید طریقہ بندگی اینست انہ میسر لکل عسیر وہو علی ما یشاء قدیر وبالاجابۃ جدیر امید کہ

این هیچاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرده باشند که دعای ظهر الغیب اقرب باجابت ست

مکتوب نود و نهم بخواجه محمد فاروق در تحریض بتحصیل معرفت و ضبط اوقات

مخدوما مکرما مطلوب اصلی از ایجاد نوع بنی آدم چونکه تحصیل معرفت صانع ست جل و علا و مقررست که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد پس امثال ما مهجوران را ناگزیرست که عمر گرامی را صرف این دولت مطلوبه نمائیم و درین زندگانی فانی پیش از فنا فانی گشته به بقای باقی حقیقی عزّ برهانه بشتابیم افسوس ست که انچه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورده و با مور دیگر برداخته و در پی تعمیر انچه تخریب آن خواسته اندگردد و سرمایه وقت عزیز را در پی استیفای لذات فانیه مصروف سازد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ایاک والتنعم فان عباد الله لیسوا بالمتنعمین کمال خجالت وانفعال ست که مطلوب را درین مهلت قلیله باوجود دعوت بآن در آغوش نا کشیده واجابت ناموده ازین دعوتگاه رخت بربندد و بعذاب بعد و حجاب که بدتر از عذاب جحیم ست خود را قرار دهد و از لذت قرب و وصال فرار نماید فیا ویلتا علی من اعرض عن الله ویا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا ؎ ترسم که یار با ما نا آشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بجا بماند * بالجمله کار باید کرد از گفت و شنود راهی نمیکشاید امید که درباره این دوراز کار از صلحای آن دیار دریوزه توجه و دعا نمایند والسلام

مکتوب صدم بمیرزا لطف الله در بیان حاصل طریقه علیه صوفیه و ذکر بعض نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بورود صحیفه گرامی مشرف گردید چه نعمت ست که در عنفوان جوانی و تهیهٔ اسباب عیش و کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سویدای دل پیدا آید و هوای هویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز با ایشان بینه آن شیخ الاسلام پیر انصار قدس سره فرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را

شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت محب این طائفه با این طائفه است المرء مع
من احب شنیده باشند سعادت آثاران این موسم جوانی و فراغ را مغتنم دانند و قوت آن صرف
خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت پیری و سستی قوی بر تقدیر
حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است سبعة یظلهم الله فی ظله یوم
لاظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تحابا فی الله
اجتمعا علی ذلک و تفرقا علیه و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل
تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا یعلم شماله ما ینفق یمینه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه رواه
البخاری و مسلم و غیرهما سعی فرمایند که پرستش عمل اخیر قیام نمایند و بنیابت امام بر عدالت مستقیم باشند
بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدسنا الله سبحانه باسرارهم العلیة اتباع سنت است و اجتناب
از بدعت و دوام توجه و نگرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را
انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از اغیار گسسته شود و از
رقیت ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل حضور
و آگاهی بمطلوب حقیقی بنوعی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود حضوری که غیبت در قفای آن
بود نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی ملکه نشود و وصف ذاتی او نگردد چنانچه سمع صفت
سامعه و بصر صفت باصره این نسبت شریفه متصور نبود و نفی نمودن است نفس حاصر را تا بفضل
او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پدید آید و درین هنگام شهود بود بی وصف
شاهدی و مشهودی بعد ازان بمقتضای من قتلته فانا دیته بوجود موهوب موجود گشتن درین هنگام
سیر معشوق در عاشق است خوش گفته

آینه صورت از سفر دور است
کان پذیرای صورت از نور است

و آنچه در بالا گفتم که حاصل طریقه بزرگان ما الخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان
ورای این گفتگو است سریست که تعبیر آن بامثال این عبارات متعذر بلکه متعسر است من لم یذق لم یدر
باید دانست که دریافت این معانی مسطوره بذوق و وجدان بی طول صحبت و صحبت اکابر

این طریق عالی دشوار ست ازین عاصی مہجور کہ از تذکر این امور لرزان و ہراسان ست دریوزۂ
حصول این معانی نمودن در رنگ سوال ست از سائل فقیر ہر چند از راہ محبت این طائفہ علیہ
ایمائی باین معانی حاصل نمودہ است لیکن چون در محبت ناقص ست در انچہ مترتب بر محبت ست
نیز باید کہ ناقص باشد چہ محبت را اطاعت محبوب لازم ست المحب لمن ہواہ مطیع و چون اطوار
این اکابر در خود کمتر می یابد متضرع علیہ آنرا چہ گونہ بر وجہ کمال یابد آری بمقتضای حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی چون حسن ظنی باین فقرای دور از کار دارند محتمل کہ باندازۂ ظن شما با شما معاملہ فرمایند
ہے می تواند کہ دھد اشک مرا حسن قبول + آنکہ دُر ساختہ ست قطرۂ بارانی را + والسلام
علیکم و علی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والبرکات العلی

مکتوب صد و یکم بسیادت پناہ میر محمد نعمان در آنکہ مصداق حصول نسبت صوفیہ علیہ تحلیت باحکام شریعت

بسم اللہ حامداً ومصلیاً علی رسولہ الکریم اللہ تعالی ذات بابرکات را مشمول الطاف داشتہ
مسند آرای ارشاد دارا د و از ہستی موہوم منخلع ساختہ بدوام نیستی موصوف کناد تا ہستی حقیقی
جلوہ فرماید و خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی ست و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید
و بنظر و فکر این معمامی کشاید کہ باوجود تکالیف سماوی نابودن بچہ معنی ست و بودن و نابودن
در یک وقت چگونہ باشد عرفت ربی بجمع الاضداد عزیزی گفتہ در ہر چیز رحمت ست الا در عشق
میکشند و از کشتہ دیت میخواہند یعنی از گم شدہ احکام بندگی فرو نمیگذارند و مصداق این نسبت
تحلی ست باحکام شرعیہ چگونہ کمال آن لفنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنہ جز موافقت نہ آید
مخالفت و مداہنت شریعت کہ دعوای این نسبت نماید از مغز جز پوست حاصل ندارد و انچہ دارد
از راہ استدراج ست و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ وہو فی الآخرۃ من الخاسرین امید کہ
این دور از کار را از دعای خیر منسی نسازند و در اوقات مرجوہ استقامت او خواہند فان الاستقامۃ فوق الکرامۃ والسلام

مکتوب صد و دوم بجانب اکبرآباد علی الخصوص ارشاد پناہ میر محمد نعمان در تذکیر بر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تحذیر از حرمان آن

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد این تذکاریست ازین خستہ دل افگار برای احبہ
ہوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار بدانند کہ مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق سبحانہ
جل و علا و در معرفت اقدام متفاوتست باعتبار تفاوت استعدادات بعضہا فوق بعض کس ہر
در معرفت مقدار عرفان خود سخن کردہ است اما آنچہ مجمع علیہ این طائفہ علیہ ہست و قدر مشترکست
والابدست در مدارج قرب آنست کہ معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد ع ہیچکس را تا نگردد
او فنا ✤ نیست رہ در بارگاہِ کبریا ✤ ع از تست حجاب تو یقین ست ✤ شرط ہمہ رہروان ہمین ست ✤
می بین و مگو ہمی مذہب اینست ✤ می باش و مباش مشرب اینست ✤ پس بر یاران ہوشمند لازمست
کہ در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تامل فرمایند ہر کرا معرفت مسطور حاصل ہست فطوبی لہ و بشری
باید کہ این حاصل را صرف امور غیر حاصلہ نماید و ہمت بران گمارد کہ اصل را در رنگ ظل وا گذارد
و ہر کرا معرفت راہی نکشودہ ند و در طلب و فقد این دولت نیز ندانند فالویل لہ کل الویل آنچہ
مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را کہ درین نشأ از وی طلب داشتند نیاورد و بامور
دیگر پرداخت و تعمیر چیزی کہ تخریب آن خواستہ اند نمود و سرمایہ عمر گرامی را در ہوا و لایعنی مصروف
ساخت و زمین استعداد خود با وجود حصول اسباب معطل گذاشت کمال انفعال ست کہ مطلوب را
درین مہلت قلیلہ با وجود دعوت بآن در آغوش ناکشیدہ ازین دعوتگاہ رخت بربندد فردا بکدام
رو در حضرت صمدیتش در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب
جحیم ست چنانچہ لذت قرب و وصال زیادہ از لذات جنات نعیم ست فیا ویلتا علی من اعرض
عن اللہ و یا حسرتا علی من فرط فی جنب اللہ دوبارہ در دنیا آمدنی نیست من کان فی ہذہ اعمی فہو
فی الآخرۃ اعمی و اضل سبیلا ع ترسم کہ یار با ما نا آشنا بماند ✤ تا دامن قیامت این غم بجا بماند ✤

می آرند که استاد ابو القاسم قشیری رحمه الله تعالی بو علی دقاق را قدس سره پس از وفات بخواب دید که بسیار بیقراری میکرد و میگریست گفت ای استاد چه بوده است مگر بازگشتن بدنیا می باید گفت آری ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بربندم و عصا برگیرم و همه روز یک یک در شوم و حلقه و عصا بر در بزنم و بگویم نکنید که ندانید که از که باز میمانید

صاحب خانه را دم هم آواز * کز پی هیچ ماند از همه باز * عمر بگذشت در پریشانی * بنگر کز چه باز میمانی *

پس بر امثال ما مهجوران لازم ست که عمر گرامی را بخواین معانی بدریعه صرف نمائیم و درین زندگانی فانی حکمت وصول بنقد آن اصول خواهیم و از سیر صالحین و لغت عارفین بیان این معما و تفسیر این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جا بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن شویم هرچند دست طمع از نقد این گنجینه تهی بود باری از طلب و در فقد آن فارغ نباشیم و از جرگه متمردان بیرون شویم خوش گفت

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام * دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد *

طالب را باید که در طلب خود را آرام ندهد و همواره مضطرب باشد ابو بکر طمستانی قدس سره گفته که تصوف اضطراب ست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچ گونه بما سوای او انس و الفت نمیگیر و گفته اند مرید را بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطور ست حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه چون طالب آواره بدین صفت شود بمصداق ثم تاب علیهم لیتوبوا امید ست که بحر بخشش بجوش آید و عاشق صادق را ازین خرد رش برآرد و دریچه از معرفت در باطنش بکشاید نشانی ازان بی نشان پدید آرد و در جرگه رجال لا تلهیهم الآیه درآرد و بصفت لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله الآیه متصف سازد

بس کنم خود زیرکان را این بس ست * بانگ دو کردم اگر در ده کس ست *

مامول از دوستان مقبول آنست که این دور افتاده را از دعاهای مرجوه منسی نسازند و در یوزه حصول معانی مذبوره در بارهٔ او نمایند انه قریب مجیب ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سید المرسلین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا

وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی ملائکتک المقربین وعلی عباد اللہ الصالحین

مکتوب صد و سوم بارشاد پناہ میر محمد نعمان در اظہار محبت و دید قصور اعمال

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاہا این احبہ دور افتادہ را از دعای خیر منسی نسازند رابطۂ حب معنوی و شوق ملاقات صوری کہ این حقیر را با جناب شماست محتاج تحریر نیست چون دل را بدل راہی ست بحقیقت جامعۂ خود رجوع فرمایند المجاز قنطرۃ الحقیقۃ اینجا سریست بس شگرف ان اللہ خلق آدم علی صورتہ اظہار آن سر کار این دل افگار نیست از کریمۂ ان اللہ یحول بین المرء وقلبہ اگر توانند بآن سر پی برد شاید کہ آن کریمہ بحریست بی پایان غواصی باید کہ فراید روزگار را ازانجا بدست آرد ان فی ذلک لذکری لمن کان لہ قلب سبحان اللہ سخن از حوصلۂ خود بیرون رفت و بجای شد کہ ازانجا خود در راہست امثال ما مردم بوالہوس را با منقسیم سخنان چہ نسبت شخصی کہ مستغرق لجۂ عصیان بود او را فکر آثام و ماتم ذنوب خود داشتن از ہمہ امور اہم ست امروز و فرداست کہ یکا یک طپانچۂ مرگ بر روی عیش خوشگوار میرسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامۂ پر از عیوب اینکس در حضرت علام الغیوب آشکارا می شود وسوء معاملۂ او با آنحضرت ہویدا میگردد فیا خجلتا علی ما عملنا ویا حسرتا علی ما فرطنا ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا

مکتوب صد و چہارم بمرزا عبید اللہ در تحقیق فنای نفس و دلالت بر التزام آداب شرعیہ و ورائیت مطلوب جل وعلا

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات میرساند مطالعۂ صحیفۂ لطیفہ و احوال پسندیدۂ آن گرامی برادر خوشوقت وملتذ گردید نوشتہ بودند کہ دل از کار راذ کار رما مورہ آرام پذیر نیست و ہمگی افعال را نسبت بخود جز اضافت بر تہمت وہمی نمیدانند و وجود خود را بلکہ جمیع وجودات را در تحت قہرمان وجودی کہ لا ہو در نفی و اثبات او بمراحل ازپس ماندگانند مضمحل مے یابد و تبکلف درادای

او امر و اجتناب نواہی قہراللوقت نمودہ بجای آرد حقی و ما زین مراقبہ و این دید لطیف و جمیل ست
و کمال این مراقبہ آنست کہ این نسبت وہمی او ت اف و افعال ہم بخود نہ بیند و این افعال او و صفات
و ہست باصل حوالت نماید و خود را بالعدم صرف لحق یابد و لاشئ محض و نیست ساذج بیند
تا از خود بانتواند تعبیر نمود علامتش آنست کہ در خود نہ ذکری یابد و نہ توجہی نہ ہمتی بیند و نہ حرارتی
اندرال تحرک ذکر و توجہ مذکور مطلقا مسلوب شود و اگر احیانا در دل حرکتی یا توجہی و حرارتی فہمد
دلیل عدم صفائی مراقبہ مسطورہ نماید دل را آرام ذکر آن ہنگام بود کہ نفس ذکر ثابت باشد ذکر و توجہ از مباعدت
و کمال مباینت مشعر ست و چون این کمالات از میان برخاست نماند الا الواحد القہار نہ بآن معنی کہ ممکن و واجب گشت
و با آنحضرت اتحاد پیدا کرد کہ آن غیر واقع ست بلکہ بآن معنی کہ ممکن نماند و از خلعت موہومہ خویش تجرد گزید و ذوا
بصرافت اطلاق خود چنانچہ بود ہست و خواہد ماند بعد از لحوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجہ ہست از خود بخود ست
خوش گفت ع و لوجہ من وجہہ قمرہ و لعینہ من عینہ کحل * و آداب و اذواق دیگر کہ نوشتہ اند بہترین ہمہ
آنہا ہمین مراقبہ است کہ مذکور گشت باید کہ در جمیع واردات آداب و حدود شرعیہ را نیک رعایت
نمایند و بہ ترک ادبی از آداب آن مسامحہ نکنند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاہر شود بدانند کہ آن از راہ
سکر و غلبہ محبت ست و حق منجی ست ہمانست کہ علما بیان آن نمودہ اند مقصود از سیر و سلوک
حصول فنا و نیستی ست و زوال گرفتاری ماسوای مطلوب حقیقی چہ آفاق و چہ انفس تا در دیدۂ
بصیرت ہیچ چیز منظور و مشہود نبود حتی اسما و صفات نیز در شہود و محبت شریک ذات مجرد نباشند
گرفتاران حضرت احدیت مجردہ بشرکت امری راضی نیستند و ہمہ مشہودات و محبت را در تحت لا آوردہ
نفی مینمایند خواہ اسم بود خواہ صفت و شما مینویسید کہ وجود صور خیالیہ را چون ظلال شیون صفات
میداند نفی آنہا باعث انخلال وقت می شمارد و بیقین مبین و نفی نصیب عین علمی شدہ و ہر علمی از
محظی مصیب و در تحت فہمان قہرمان موجود اند و تلوین اینہا را ملون دیگر ست مجدد و ماہر چند ہمہ در تحت
فرمان قہرمان وجود بوند لیکن بلید کہ متعلق طلب و محبت مرتبہ باشد کہ ہیچ نسبت و اضافت بآن
ندوہ علیا راہ نیافتہ باشد و در راہ مشہودات و متخیلات بود از ظہورات و ظلال رو تافتہ مطمح ہمت

جز ذات ظاهر کرد ورای این مراتب هست چیز دیگر نباشد باید که همه مشهودات را در تحت لا آرند تا نفی
کردند بحمد الله سبحانه که امثال این مشهودات بنظر پست در آمده است که نوشته اند این همه کشفها کشفی است رسیده
التماس خلاصی از ماسوا از توجه بندگان خداوندی دارد اللهم ارنا الحق و آنچه نوشته اند اگر اسرار یاد دیده
دل را تابع وقت سازد مخدوما هر واردی که روی نماید شکر آن بجا آرند و بعد از حصول تمکن در آن
طالب ترقی از آن باشند و هل من مزید گویان پورای آن بی پایان بوند ؎ نه حسنش غایتی
دارد نه سعدی را سخن پایان ❊ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ❊ الی ان یبلغ الکتاب اجله

مکتوب صد و پنجم بشیخ محمد صالح تهانیسری در فضیلت فقر و ترغیب بر تحصیل فنا

مکتوب مرغوب اخوی اعزی شیخ محمد صالح رسید خوشوقت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند
بر فعل و ارادت حق سبحانه راضی بالإمالة باید بود و تنگی فقر و فاقه را نعمت خوشگوار دانسته از امر حق
فعل و صفت جمیل علی الاطلاق باید تعمد بنود و شیوه مرضیه حبیب خداوندی جل سلطانه که مقصود از
خلقت است و مرکز دائره حلت و محبت است باید دانست حدیث انس الفقراء الصبر جلساء الله غدا
یوم القیامة شنیده باشند حیات دنیاوی چند روز بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت یسیره
ناگزیر است و علاج علت معنوی که عبارت از گرفتاری است بما دون حق سبحانه از اهم مهام دانی که
گرفتار غیر است از وجه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه است وقتی متحقق شود که
ماسوا در دل گنجائی نبود لا حبا و لا علما بحیثیتی که اگر بتکلف یاد اشیا نماید بیادش نیاید بواسطه نسیانی
که دل را از ماسوا حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مهبط انوار قدم میگردد و محل تجلیات غیر متکیف
میشود ؎ این کار دولت است کنون تا کرا دهند ❊ و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلام

مکتوب صد و ششم بخواجه محمد فاروق در آنکه محبت ذاتی جلال زیاده از جمال [illegible]

الحمد لله فی السراء والضراء والصلوة والسلام علی سید الانبیاء و آله الاصفیاء مصیبتی که درین ایام

بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تالم احبه دور افتاده گردیده انا لله وانا الیه راجعون لیکن
چون فعل حق ست جل وعلا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید دولتمند از او وسیله وصول آنجناب
عالی ست و این مرارت صوری سبب چندین حلاوتهای معنوی ست ؎ می تلخ ست جوی
گلعذاران * که هرچندش خوری باشد گواران * هر آتش کان بفیروزت بت سیم * خلیلا از او
باغ براهیم * لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب ست عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام
اوست چه لذت اولی از شائبه حظ نفس مبراست و خالص مراد محبوب ست بخلاف لذت ثانیه این
کمال ناشی از محبت ذاتی ست بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیحده دارد چه مقتضای مطلق محبت
ذاتی استوا ایلام و انعام ست و زیادتی ایلام نشاء دیگر دارد و آن دیگر آید خوش گفت ؎

آن دارد آن نگار که آنست هرچه هست		آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

صحائف شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود
چون قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنا بران از ان تقاعد نمود والسلام

مکتوب صد و هفتم بشاه فضل الله برهانپوری در عظمت مطلوب

بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنایات رحمانی جل شانه ممتاز باشند نمیداند که با احبه دور افتاده
چه نویسد لطائف محبوب زیاده از ان ست که زبان زد این هرزه گو گردد و نفائس معشوق برتر
از انست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید هرگاه تذکر و خطور آن دقائق هوش برد
و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد که زبان در میدان ترجمان آن اسرار لنگ باشد
و قلم در بوادی تعبیر آن تشنگان بیچاره مشتاق را معامله بجای میرسد که تصور و خطور او راهم آنجا
بار نمیدهند دیگران بحقیقت آن چه پی برند ؎ دلها همه آب گشت و جانها همه خون تا چیست
حقیقت از پس پرده برون هوبلی عزت معشوق باندازه احسان اوست هرچند احسان بیش عزت بیش

مکتوب صد و هشتم بمحمد فاروق ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی در نصیحت

برخوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت ناجنس و اہل تفرقہ و اہل بدعت محترز باشند و باطن را بہ نسبت ماخوذہ معمور دارند و در دوام آن کوشند و از ہرچہ منافی دوام آن بود معرض بوند چہ نعمت ست کہ ظاہر باحکام شرعیہ متجلی باشد و باطن بآن نسبت معمور بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مغتنم شمرند و مشغولی را در مجلس او تازہ دارند و بطریقے کہ دلالت نمایند ہما امکن آنرا مرعی دارند و احوال را نویسان باشند و بر محبت فقرا مستقیم بوند والسلام

مکتوب صد و نہم بخواجہ محمد فاروق در تفصیل حالتی کہ در قیامت و موت

و نوم رو دہد بر نسبتی کہ درین دار حاصل شود و در یقظہ رو دہد و آنکہ چنانچہ در دنیا عالم امر اصل ست

و عالم خلق تابع او در آخرت معاملہ بر عکس ست و بعضی کمل بوند کہ دنیای ایشانرا حکم آخرت بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم والصلوۃ والسلام علی رسولہ الکریم و علی من تبعہ فی سلوک المنہج القویم مخدوما استماع یافتہ کہ سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و ہما امکن بامور لایعنی نمی پردازند حمداللہ سبحانہ علی ذلک چہ نعمتی ست کہ در ایام جوانی و تہیۂ اسباب کامرانی توجہی بجناب قدس سبحانی داشتہ کوشش در جمعیت اوقات نمودہ اید شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و در ازدیاد آن کوشند لئن شکرتم لازیدنکم و بدانند کہ جمعیت صوری کہ بظاہر وابستہ است اثر نسبت معنوی ست کہ نصیبۂ باطن ست و لازم نیست کہ نسبت باطن کماہی بر ظاہر جلوہ گر باشد چہ آن نسبت بمنزلہ معشوق ست و ظاہر بمثابۂ عاشق آن و مشکل کہ معشوق در قید عاشق ہد آید کہ کرشمہ لازمہ معشوق ست و حیا دامن گیر او عاشق بیچارہ ہر قدر کہ شائق و والہ معشوق بود ہمان قدر معشوق رانازا فزاید و از عاشق گردن کشی نماید

ہر چند باطن بامداد ظاہر ترقی مینماید و بدستگیری او بمدارج قرب عروج میفرماید ؎

عاشقانرا نصیحت از معشوق ❖ جز خرابی و جان گدازی نیست ❖ عجب معاملہ است ہر چند ظاہر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد باطن از وی بیگانہ تر گردد و از

آغوش آن دورتر رود چه طاعات و مجاهدات ظاهر سبب از دیاد حسن و طراوت باطن ست
و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد ازینجاست که در انتها نسبت باطن
از درک دورتر می افتد عزیزی میفرماید نسبت باطن هرچند بجهالت کشد زیباتر بود قال الصدیق الاکبر
رضی الله عنه العجز عن درک الادراک ادراک و این تعطش و نایافت ظاهر تا زمانی ست که کارخانۂ
ظاهر برپاست و چون دران خلل رود و ندای الرحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی یافته بصد
آب و تاب بی پرده در جلوۂ ظهور آید و مدرکه هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب ادراک نسبت
ظاهر بود که ارتحال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت ست شهود آنجا اتم و اکمل ست و از
ظلیه دور و با حالت نزدیکتر ست و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت ست بعضی از دولتمندان
در حین نوم حالتی رو مید هد که شبیه حالت موت بود و در حالت یقظه تفوق داشته باشد مصرع
زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست + تفصیل این معامله را این حقیر در جای دیگر نوشته ست ازانجا
باید طلبید باید دانند که چون معاملۂ برزخ صغری بانجام رسد و برزخ کبری رو نماید و اجزای منتشره
و عظام رمیمه را جمع سازند و معامله از خلل وا رهد دران وقت دولت قرب بالاصالة بدن عنصری را
باشد و بمصداق کریمهٔ و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین این بدن
محزون نامراد را که چندین محن و شدائد دنیاوی دیده و للکوبی و ایذای خلق کشیده و در ربقه بار اوامر و نواهی
فرو مانده و تلخی مرگ چشیده و بخاکساری گور ساخته و با آتش فراق و سوزش اشتیاق سوخته اصد خوبی
و ناز در مهر که خلائق بر سریر سلطنت نشانند و بکمال عز و جاه امام و پیشوای لطائف عالم امرش گردانند
و برعکس معاملۂ دنیاوی که باطن در معاملات قرب اصل ست و ظاهر تابع آن باشد نه بآن معنی که نسبت
از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه بآن معنی ست که باطن به نسبت سابق
متمکن بود و ظاهر را امری دهند و قربی و منزلتی بخشند که باطن با وجود معاملۂ خود بشوق و آرزو و تبعیت
ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسیٰ تنبیه بعضی
کمل باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فردا یابند و امروز ظاهر شان را بر باطن شان مزیت داده

آنها تبوع و این ها تابع ساز ند و دنیای شان حکم آخرت دہند آخرت اینها را بران قیاس باید نمود

که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان ما را بخطاب دنیای ترا حکم آخرت داده مشرف ساخته اند

سے اگرچه این لحظه ممکن کار شب نیست + ز بخت مقبلان این هم عجب نیست ہر باید دانست

قرب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالم امر ہر کرا القرب نبوت بنوازند این کمال

درحق او ثابت بود سے این کار دولت ست کنون تا کرا دهند سخن بجای دیگر رفت مقصود

آنست که بجمعیت صوری باشند و بمقتضای المرء مع من احب با بزرگان خود از راه محبت

معیت پیدا کنند و احبه دور افتاده را بدعا یاد باشند والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و دہم بفقیر حقیر محمد عبید الله عفی عنه در شرح رباعی عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رباعی زلفش بکشی شب دراز آید از و + چون

بگذاری چنگل باز آید از و + گر یک گره از پیچ و خمش بکشائی + عالم عالم مشک طراز آید از و

گویند که این رباعی را حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره در سر قضاء قدر گفته است بخاطر فاتر

درحل آن چند وجه مخطور میگردد وجه اول آنکه حضرت حق سبحانه بحکمت بالغه خویش قدرت کامله

خود را در پرده حکمت مستور ساخته است و اسباب را که مقتضای حکمت ست روپوش قدرت

گردانیده و بنصوص قاطعه دعوت بر قدرت خود نمود و نیز دلالت بر ابقای سبب و حکمت می نمود

و کمال را بجمع میان سبب و مسبب نمود و بدین سبب ستایش حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة

والسلام که جمع نمود میان هر دو در کتاب مجید خود کرد جای که گفته وانه لذو علم لما علمناه ولکن

اکثر الناس لا یعلمون پس هر که نظر او بر عالم حکمت مقصور شد و در بند اسباب ماند و بقدرت

مسبب حقیقی جل سلطانه پی نبرد ضال شد و عالمی را بگمراهی برد و هر که سبب را از میان مطلقا

برداشت و از حکمت حکیم مطلق عز برهانه چشم پوشید کارخانهٔ بزرگ خداوندی را عز و جل معطل ساخت

وکار را بر اهل عالم بند نموده و هر که سبب را در میان آورده مؤثر حقیقی در جمیع اشیا فعل حق را جل و علا
دید بمرکز حق ملتفت گشت و از هر دو مهلکه وا رهید و عالم را بهدایت کشید زلف که در مجاز ساتر روی
محبوبست در رباعی حضرت شیخ گویا کنایت از حکمت ست که روپوش حکمت قدرت ست اگر آنرا
بر روی قدرت بکشی و قدرت را بآن مستور سازی یا آنرا بخود کشی و بآن در آویزی ولی بقدرت
نبری شب دراز آید ازو یعنی تاریکی گمراهی که راهی بنور هدایت ندارد ازان پدید آید چون بگذاری
یعنی اگر حکمت را از دست بدهی و اسباب را مطلقا فرو گذاری جنگل باز آید ازو یعنی تنگی و انقباض
با وجود وسعت و بسط پیدا آید گر یک گره از پیچ و خمش بکشائی یعنی اگر سبب را بجای داری و گره
پیچ و خم آنرا که عالمی بآن بند گشته و از پیچ آن رهائی نیافته و حقیقت معامله نشناخته بکشائی و از
بندش وا رهی و بحقیقت بشتابی یا اسراری که در ایجاد اسباب مودع ست گره را از روی آن
بکشائی و بر آن اسرار اطلاع یابی از ضیق طرفین خلاص شوی و بشاه راه وصول حضرت ذو الجلال
درآئی و عالمی را راه نما گردی چنانچه گفته عالم عالم از مشک طراز آید ازو یعنی زلف که سبب ضلالت
جمع کثیرست درین وقت وسیله هدایت و رهنمونی که مشک طراز کنایت از انست میگردد تا درین وقت
حاصل مر این کس را ازان زلف مشک طراز ست چه مشک طراز صیت نیکوست که در آفاق انتشار
می یابد و عالمی بآن از ضلالت بهدایت می آید توجیه دوم آنکه خالق افعال بنده حق ست جل سلطانه
لیکن کسب بنده روپوش فعل حق آمده است پس زلف عبارت از کسب بنده است و برین تقدیر
اضافت زلف باو بنا بر آنست که کسب بنده نیز بقدرت باهره او تعالی مستند ست اگر آنرا بر روی
فعل او بخود بکشی و فعل بنده را مخلوق بنده دانی چنانچه مذهب قدریه است ضلالت افزاید و اگر
کسب بنده را مطلقا منظور نداری و بجبر روی در جنگل باز آئی و از طاعات و بندگی در مانی و اگر
گره را از روی کسب بکشائی و صنع حق را در ان میان مطالعه کنی و فعل بنده را از مجموع خلق
حق سبحانه و کسب بنده دانی راه حق متوسط بین الجبر والتفویض گزینی مهتدی شوی و عالمی را بهدایت
بری توجیه سوم آنکه اگر کثرت را که روپوش وحدت حقیقی ست بر روی وحدت بکشی و بشهود کثرت

از شهود وحدت درمانی در ظلمات کثیره کثرت افتی و از نور وحدت محجوب شوی و اگر کثرت را از میان بردارند و مستهلک مرتبهٔ جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیاریهٔ عباد را در رنگ حرکت مرتعش یابی و اسباب را از میان بر بینی و بکفر حقیقی متحقق گردی لاجرم در چنگل باز و صید صیاد آئی و مقام ارشاد را کما ینبغی نشائی و اگر کثرت را که مصنوع اوست تعالی و مرتبهٔ هست از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن رهائی یابی یا اسراری که در کثرت مودع است گره را از روی آن بکشائی و در مرایای کثرت اسرار غیبی مطالعه نمائی چنانکه شهود یکی مانع شهود دیگری نبود و از جمع بجمع الجمع آئی و بفرق بعد الجمع گرائی و اسباب را از میان بینی و افعال عباد را موافق قول اهل حق یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی باسلام حقیقی مشرف گردی و بمقام دعوت که مقام انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات برسی که گفته اند النهایة هی الرجوع الی البدایة عالم عالم مشک طراز آید و آن کثرت که سبب بعد و حرمان از مطلوب بود وسیلهٔ قرب و وصل آن گردد یا ترا بسبب آن مقام تکمیل و ارشاد حاصل شود وجه چهارم هر چند به تحمل و تکلف بسر قضا و قدر مناسبت ندارد آنست زلفش بکشی شب دراز آید از زلف کنایت از پردهٔ تعین ست که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبهٔ لاتعین را متعین نمایانده اگر آن پرده را از میان بکشی و برداری بعد برای آن بوئی ظلمت غیب پدید آید و راه گم گردد چه در ماورای تعین که لاتعین ست سیر و سلوک و معرفت و شهود مفقود ست چنانچه گفته اند جز حرمان ما ازان مرتبهٔ علیا نصیب نداشته چون نگذاری چنگل باز آید از و یعنی اگر پردهٔ تعین را بجایش بگذاری و آن طلب داری ترا صید نمایند و از ماسوا رت بستانند اگر اهل آن باشی و چون طالب صادق درانجا حرمان مطلق و محجوبیت صرف از ذات بحت و غیب هویت فهمیده جهت تسلیهٔ او فرمود گر یک گره از هیچ و خمش بکشائی یعنی اگر حقیقت این تعین را کما هی دریابی و گره و د و بر نمائی آنرا واکنی و بدانی که این تعین محض اعتباریست در ذات تعالی و اصلا زیادتی بر متعین ندارد و نیز بدانی که این پرده سبب انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه مولوی جامی قدس سره گفته

با گل رخ خویش گفتم ای غنچہ دہان	ہر لحظہ مپوش چہرہ چون عشوہ دہان
زد خندہ کہ من بعکس خوبان جہان	در پردہ عیان باشم و بے پردہ نہان

عالم عالم مشک طراز آید از و یعنی آن پردہ چون از حرمان وا رہانید و از بی نصیبی خلاصی بخشید و نشانی ازان بی نشان داد و مطلوب را مکشوف و نمایان ساخت شکط راز ازان پدید آمد و بوی وصال بخشید و مدہوش بادۂ لایزال گردانید والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب صد و یازدہم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم اللہ حامدا للہ تعالے و مصلیا علی رسولہ الکریم صحائف گرامی بتعاقب و توالی رسید خوشوقت و ملتذ گردانید صد شکر کہ از یاد فقرا فارغ نیستند و نظر ہمت بر یک مطلب دوختہ اند بظاہر گاہی بخیال وصال او شادان اند و زمانی بوہم فقدا و مہموم خوش گفت ؎ جانان غم خود دوانداز برمن شادی خود فدای جانان کردم ؛ از استیلای خوف خاتمہ اکثر مینویسید مخدوما این غمیست تا لب گور ہمراہ است مسلمانی می باید کہ ازین غم خالی نباشد قل او کثر ہر کرا شق ثانے عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد شکر این نعمت بجا آرید لئن شکرتم لازیدنکم نوشتہ بودند کہ بشارتی در باب حصول ایمان میسر نمیشود حمد اللہ سبحانہ کہ بشارت سوال ایمان کامل حاصل نمودہ اید کہ نوشتہ بودید کہ ہموارہ استدعا میکرد کہ حق سبحانہ ذرۂ ایمان نصیب اینکس بکند الی در بیماری کہ در ماہ رمضان رو دادہ بود ملہم شد کہ در درگاہ ما ہیچ کمی نیست ایمان کامل انجاہ الخ و کریمی چون دلالت بر سوال امری کہ نزد اوست بکند نشانۂ عطاست و اگر بشارت صریح ہم یابند چون قدامی نیست نفس لیہام باقی ست و خوف دامنگیر ہرچند از ابہام تا الہام فرق ست دیگر نوشتہ بودید کہ بعضی اسرار دران بیماری حاصل شدہ است کہ آنرا کتابت برنمیدارد و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی حسب حال این اسرار میگردد ہرچند منکشف نست واظہر من الشمس گشتہ است اما بتقریر و تحریر مطلقا راست نمی آید از مطالعۂ آن بسیار ذوقین گشت اللہم زد لیکن

اگر اینقدر می نوشتید کہ آن اسرار از کدام قبیل اند و بچہ چیز متعلق اند بتعقل صرف وابستہ اند یا ازباب
تحقق گنجایش داشت از بی ادائیہای صوفی محمد شریف مکرر نوشتہ اند مخدوما او ہر بی ادائی کہ
کردہ است تنہا بشما نکردہ است بہ بزرگان این سلسلہ کردہ است چون شما کہ پیر او باشید از وی
آزردہ باشید یارا با او چہ آشنائی ماندہ قوت انتقامیہ در فقیر کمتر ست دو کلمہ از روی غیرت باو نوشتہ
شدہ است اگر متاثر شد فبہا و الا او داند و کار او نوشتہ بودند کہ بی حلاوتی از راہ علو ہمت ست
یا از راہ قصور استعداد مخدوما نسبت باطن ہر چند بلند تر میرود بجہالت نزدیک تر میشود ظاہر را
بی حلاوت میدارد چہ از باطن دور تر می افتد و بیگانہ تر میگردد عارف ہر چند در معرفت پیش قدم
بود فقد و نکارت زیادہ تر حاصل نماید و ہر چند نزدیک تر گردد دور تر افتد فہو الواجد الفاقد وہو
القریب البعید ہمان قصۂ شاگرد رسن تاب ست کہ باستاد خود میگفت ہر چند کار بیشتر میکنم از تو دور تر
افتم نوشتہ بودند کہ معلوم میشود کہ رجوع خلائق وابستہ بکمال نیست بلی چنین ست ہرگاہ قبول خلق
دلیل بر قبول خالق تعالی نبود کہ بطلان نیز قبول خلق حاصل ست دلیل کمال چگونہ بود والسلام علیکم

مکتوب صد و دوازدہم بشیخ محمد شریف کابلی در تنبیہ بر ترقع خطا و آنکہ مسترشد را استرضاء مرشد ناگزیر است

بعد الحمد والصلوۃ نمودہ می آید در ینولا شنودہ شد کہ مولانا محمد صدیق را کہ پیر شما ست
رنجانیدہ اید و گستاخیہا و بی ادبیہا نمودہ اید و در سلوک سابق تغیرہا رفتہ و مولانا از شما بسیار
بسیار رنجیدہ بحدی کہ معاملہ بر تبری و سلب رخصت کشیدہ است از ان تواضعہا و نیستیہا
و خدا طلبیہا کہ از شما ظاہر می شد این امور بسی مستبعد و خیلی محل تعجب ست از پیر کہ قطع میکنید
بکہ می پیوندید مگر از خدا ہم جل و علا قطع میخواہید بخاطر مریدان از پیر قطع نتوان نمود و بحمت رضای
مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چہ بلا شدہ حقوق از عالم رفت از مثل شما مردم کہ اینقسم
حرکات ناملائم پیدا شود پس اعتماد از یاران و اہل ارادت برخواست مصرعہ کس کہ زشنو نا

پیدا خواهند کرد و قبولی بهم خواهند رسانید یا صفائی در وقت خواهد دید از پیر اعراض و ترک آشنائی
خواهد نمود انا لله وانا الیه راجعون باید که بمشاهدهٔ این امور رابطهٔ محبت و رسوخ عقیده به پیر
زیاده تر شود و انکساری و خاکساری بسدهٔ او بیش از بیش نماید که این دولت بهین کردهٔ
اوست و این صفا و قبول از انوار و برکات او نه آنکه گردن کشی نماید و رعونت بهم رساند که مشیخت
و با طالبان صحبت داشتن درین وقت از مهمات طریق ست عجب ست که ایمان بسلامت ماند
بطلبه صحبت داشتن امریست علیحده در نفحات از عزیزی نقل میکند که هر که پیر ترا رنجه دارد
و تو بد و بد نباشی سگ به از تو باشد چه جای آنکه مرید خود مباشر رنجش پیر بود بد فهمیده اید زود
تدارک نمائید و مولانا را از خود راضی سازید بهر طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست اگر مولانا
راضی ست ما نیز راضیم والا ما نیز راضی نیستیم رضای ما فرع رضای مولاناست شخصی میگفت
که اراده آمدن سرهند دارید آمدن سرهند از بی رضای مولانا محض عبث ست که باز به پشاور
باید رفت و راضی باید ساخت چنانچه مولانا بما بنویسید که از فلانی راضی شدیم بعد ازین ما نیز راضیم
خواه بیائید و خواه نیائید مخدوما آنچه نوشته شده است از راه دوستی و بهبودی شما نوشته شده
برنرنجید ؎ من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ نصیحت
بظاهر تلخ ست سعادتمند کسی ست که این تلخی را در رنگ شکر بخاید و از حلاوت معنوی
بهره یابد چون کتابتهای متکثره از مولانا در انواع شکوه از شما رسید بنابران نوشته شد
زنهار الف زنهار که ازین چیزها که در میان آمده است نادم شوید و در رضای مولانا بجان کوشید

مکتوب صد و سیزدهم بحضرت مخدوم زادهٔ عالیقدر جامع علوم ظاهری و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربه در تاویل کریمهٔ الله نور السموات والارض الآیه

بسم الله الرحمن الرحیم ورد فی الحدیث اول ما خلق الله نوری اول چیزی که حق سبحانه بیافرید نور
محمدی بود علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة و سائر مخلوقات را از علویات و سفلیات ازان

نور پیدا آورد حق تعالیٰ گویا خود را بآن نور می ستاید آنجا که میفرماید الله نور السموات والارض
ای فذو نور السموات والارض حق سبحانه خداوند آن نور ست که آسمان و زمین و ما فیهما بآن
نور پیدا گشته است مثل نوره صفت نوری که منسوب ست باو تعالیٰ و آن نور گویا در کنایه از
تعین اول و حقیقت محمدی ست علی صاحبها الصلوة والسلام کمشکوة فیها مصباح همچون
چراغی ست در طاقچه و دخول کاف تشبیه بر مشکوة بنا بر اشتمال مشکوة است بر مصباح و مشکوة
بدن عنصری آنسرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام باید تصور نمود المصباح فی زجاجة آن چراغ
افروخته در قندیل ست از آبگینه و آن قندیل گویا باطن مبارک آن خلاصهٔ موجودات ست
علیه و علی آله الصلوة والسلام که آن نور از راه باطن او علیه الصلوة والسلام تعلق به بدن عنصری
گرفته است و باطن یا قلب اوست علیه الصلوة والسلام باهیأة وحدانی او که از ترکیب اجزای
عشرهٔ عالم خلق و عالم امر مجعول پیوسته است یا گوئیم زجاجه کنایت از تعین وجودیست که تعین ثانیست
چه تعین اول که تعین حبی ست نسبت بما مخصوص ست بتعین وجودی و تواند بود که زجاجه کنایت از
تعین علمی باشد که علم را با وصلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم خصوصیتی ست که صفت دیگر را نیست
و محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام این صفت را سری ست که دیگری محرم آن نه لهذا
محبوب ترین صفات نزد او تعالیٰ بطور حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس این
صفت ست و محتمل که زجاجه تعین وجودی بود و مشکوة تعین علمی باشد بالجمله الزجاجه آن آبگینه
بمعنی که باشد از کمال صفا و نضارت کانها کوکب دری گویا ستاره است درخشان باید دانست
که تعین اول و حقیقت محمدی نزد حضرت ایشان ما تعین حبی ست اول چیزی که از مرتبهٔ اطلاق و از کنج
مکنون بعرصهٔ ظهور آمد و متعین گشت حب ست که مبدأ اعتبار وجود ست چنانچه حدیث قدسی کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف دلالتی بر آن دارد این تعین حبی که منشای محبوبیت
ذاتیهٔ آنسرور ست علیه و علی آله الصلوة والسلام مرکز دائره است و محیط آن خلت ست که حقیقت
ابراهیمی ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حسن مرا از بحسن ملاحت مناسبت دارد و حسن

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی ست که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
ازان برشاقت قد و صباحت خد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحت حبی ست معنوی
و آنی ست ذوقی که از حیطهٔ التعبیر آن بیرون ست و ورای رشاقت و لطافت مذکور ست که تعبیر ازان
بآن حسن می نمایند خوش گفت ؎ آن دارد آن نگار که آنست هرچه هست ❊ آنرا طلب کنید
حریفان که آن کجاست ❊ و این مرکز و محیط یک تعین ست که مسمی باشرف و اسبق اجزای اوست
که مرکز ست یعنی حب و تعین ثانی تعین وجودیست چه حب ست که سبب وجود و ایجاد گشته است و تعین
علمی دون تعین وجودیست و حصه است از حصص آن لیکن اجمع حصص ست چنانچه تحقیق آن در جای
دیگر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن مصباح افروخته که در آبگینه است یوقد افروخته میشود
وانزدیاد نور آن نموده می آید من شجرة مبارکة زیتونة از درخت با برکت بسیار نفع که درخت زیتون ست
که در زمین مقدس شام رسته است این شجرهٔ مبارکه گویا کنایه از حقیقت خلت حضرت ابراهیم ست علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و چون آنحضرت شجرهٔ انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بارکنا علیه
و علی اسحاق بنابران بشجرهٔ مبارکه از وی تعبیر نموده مناسبت زیتون باو آنست که منبت زیتون
زمین شام ست و نیز درخت مبارک ست چنانچه منقول ست که هفتاد پیغمبر علیهم السلام بروی دعا برکت
کرده اند که یکی از انها حضرت خلیل ست علیه السلام و نیز آورده اند که زیتون اول درختی ست که بعد طوفان
رسته است و آنحضرت هم اول اولی العزم ست که بعد از طوفان بر منصهٔ ظهور آمده ست و چون حقیقت
خلت برتر از طبقات زمین و آسمان ست لاشرقیة ولاغربیة آنرا فرموده یکاد زیتها یضیٔ ولو لم تمسسه نار
نزدیک ست که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود اگر نرسیده باشد بوی آتشی یعنی حقیقت
خلت در رخشندگی و هدایة بمثابه است که بی آنکه آتش محبت ازوی اشتعال یابد روشنائی بخش ست
و صباحت آن بمیزه ملاحت راهبر مطلوبست و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوة
والسلام جمع گردد و نائرهٔ محبت از خلت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحت آن ولایت
اقتران یابد و کمالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افزاید و نور صباحت با نور

ملاحت یکجا آید و نور ابراہیمی با نور محمدی جمع شود علیہم الصلوۃ والسلام و ملاحت با صباحت منضم گردد ؎ پدر نور و پسر نور بیست مشہور ٭ ازاینجا فہم کن نورا علی نور ٭ ازین اجتماع نورین واقتران سعدین بمقام محبوبیت محمدی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بدرجۂ علیا رسد و معاملہ از دو طوق عبودیت بیک طوق آید و مقصود ازامر باتباع ملت ابراہیم علیہ السلام بروجہ کمال بظہور رسد و دعای کما صلیت باجابت تام پیوندد و این کمال درحق او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ بروجہ کمال بحصول پیوست و مدعو مستجاب شد الحمد للہ سبحانہ علی ذالک وعلی جمیع نعمائہ حمدا کثیرا بعد از حصول اینمعاملہ توجہی کہ خود بحال این واپس ماندگان داشت کمتر گشتہ است و فردی را از افراد امت بحراست آنہا گماشتہ و خود در خلوتخانہ خاص با محبوب خلوت داشتہ علیہ وآلہ واصحابہ الصلوات والتسلیمات والبرکات والتحیات و تفصیل بعضے امور کہ در اینجا باجمال ذکر یافتہ است از مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان ما طلب باید نمود والسلام

مکتوب صد و چہاردہم بمولانا محمد صدیق پشاوری در فضیلت علو ہمت و محبت و حزن

بسم اللہ الرحمن الرحیم صحیفۂ گرامی اخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیدہ خوشوقت ساختند و عنایات و برکات و بلند ہمتی ہا و تعطش و دیوانگیہا کہ اندراج نمودہ بودند بمطالعۂ آن ملتذ گردید قیمت جوہر آدمی بر وفق ہمت اوست و ہرچند جوہر قیمتی تر محبوب و مرغوب تر ازانست کہ وارد گشتہ ان اللہ یحب معالی الہمم ویبغض سفسافہا علو ہمت چون با نشأ حب و جنون جمع شود و با حزن و عشق یکجا گردد نور بر نور آید و قیمت بر قیمت افزاید و راہ ترقی بیش از بیش بکشاید من یرد اللہ بہ خیرا جعل فی قلبہ نائحۃ و نیز آمدہ ان اللہ یحب کل قلب حزین قال علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام لو انا محزونا یبکی فی امتہ لرحم اللہ تلک الامۃ ببکائہ ؎ ای شاہی آن دل کہ دران دل غم تو است عشق و درد ہست کہ آدمی را بر سائر آفرینش فضل دادہ است و بدولت قرب و معرفت بنواختہ آدمی کہ از نشأ حب و جنون خالیست ملحق بحیوانات ست اگر فضل قریب انسان را عشق محبت

قرار دادہ آید چہ بلا خوب و زیبا بود و بر در بند عقل عقیل نباید بود و اندکی ازین بند رہائی باید طلبید
ازین بند بجای رسیدن دشوار است ؎ دل اندر زلف لیلی بند کار از عقل مجنون کن ٭ کہ
عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی ٭ مخدوما ملا محمد شریف کابلی را میگویند کہ درین ایام
خیلی باصلاح آمدہ است و تغیر اوضاع سابق نمودہ برین تقدیر گنجایش دارد کہ عفو از زلات
او نمودہ آید و چون صحبت رشید و مؤثر دارد او را برین امر خطیر باید آورد و تجویز تعلیم طریقت
باید نمود و چون شما از اطوار او بیشتر از فقیر واقف خواہید بود تامل شافی و استخارہ نمودہ بعد از
اقبال قلب وی را سر حلقہ سازند و اجازت تلقین فرمایند ہر چہ از اخلاص و ارادت کردار مغتنم ست ظاہر او دیگر
از وی بظہور آید کہ بہ از وی بود بعد از انکہ شما تجویز نمائید فقیر نیز موافق آن چیزی باو بنویسد و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و پانزدہم بشیخ عبد اللطیف لشکر خانی در تنزیہ محبوب حقیقی جل شانہ

الحمد للہ و السلام علی رسول اللہ دعای غریبانہ این مسکین وسیلۂ فتح ابواب باد حمد اللہ سبحانہ کہ احوال
فقرای این نواح بر نہج صلاح ست و از ہیچ وجہ نگرانی نیست غیر از یک نگرانی و با وجود گرفتاریہای
صوری فی الحقیقۃ یک گرفتاری ست ہر چند از ان بی نشان ہیچ نشانی بدست نیست و تمامے
کار و بار اینجا یکے سوز و گداز ست و ہمگی ماندہ و بودہ این سود ردہ و انتظار در دسیت
نہان و سوز یست بے نالش و بے پایان ع کہ میسوزد درون چون شمع پیراہن نمیسوزد

مکتوب صد و شانزدہم بمرزا عبید اللہ در بیان رؤیت حق سبحانہ و تعالی

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر رشید عبد اللہ بیگ این دو راز کار را از دعای خیر
منسی نسازند و ہموارہ بجذبات و عنایات در مراتب قرب ممتاز باشند و از گفت بخموشی و از علم
بنادانی آیند بلکہ ورای مراتب قرب و جذبہ پویند و برتر از معرفت و جہل جویند چہ امری کہ در پیے
آنیم ورای جذبہ و سلوک ست و بیرون از آفاق و انفس و ورای بقا و لقا ست و ورای تجلیات

وظهورات و ورای دخول و خروج و ورای قرب و بعد و ورای توحید و اتحادست و ورای شهود
ومشاهدات و ورای لفظ و معنی ست و ورای علم و جهل و ورای کثرت و وحدت ست و ورای اسم
وصفت و ورای قید و اطلاق ست و ورای شیون و اعتبارات و ورای موهومات و متخیلات
ومکاشفات ست و ورای تجلی افعال و صفات و ذات تعالی و تقدس اصل در رنگ ظل از آن
دولتسرا در راه ست فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء این ورائیت در جانب قربست نه در جانب
بعد از هرچه تصور کرده شود نزدیک ترست بلکه از ذات اینکس باین کس نزدیک ترست و ورائیت
جانب بعد جولانگاه وهم ست و این ورائیت از دیدهٔ عقل و ادراک وهم و خیال بیرونست چه فهم
و وهم از خود نزدیکتری را نتواند تصور نمود فهو تعالی اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان این کمالات
از کمالات ولایت انبیاست علیهم الصلوات و البرکات چه کمالات ولایت اولیا منحصر در مراتب
قربست که غایت قرب اتحاد و رفع اثنینیت ست که نهایت این ولایت ست و معاملهٔ اقربیت از
اتحاد هم نازکترست از اتحاد باید گذشت تا معاملهٔ اقربیت روی نماید ع لذت این می نشناسی بخدا تا نچشی

مکتوب صد و هجدهم بملا شهداد در ترغیب بر تحصیل فنای قلب و نفس

بعد از رفع دعوات باخوی ملا شهداد میرساند که احوال این فقرا مستوجب حمدست خیریت احبه
مسئول و مامول ست باید که در اتباع سنت کوشند و در تعمیر اوقات بوظائف طاعات جد تام نمایند
و بر ذکر و توجه قلبی بجمیع همت مداوم باشند بحدی که ماسوای مذکور از ساحت سینه رخت بربندد
و تعلق علمی و حبی آن از غیر او تعالی منقطع شود که اگر بتکلف یاد ماسوی نمایند بیاد نیاید و حضور
مع الله سبحانه ملکه دل شود چنانچه سمع و بصر صفت سامعه و باصره آین زمان فنای قلبی حاصل آید
بعد از ان اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز رو بزوال آرد و بتمام منتفی شود و نسبت حضور و توجه
از اینطرف گسسته بآن بپیوندد و در حضور او باو روی نماید بفنای نفس مشرف گردد
مصرع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد والسلام

مکتوب صد و هژدهم بمولانا محمد صدیق پشاوری در رعایت مقام مشیخت و ذکر بعضی از لوازم آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب که درینولا ارسال داشته بودید رسیده خوشوقت ساخت حضرت حق سبحانه بطریق مرضیه استقامت کرامت فرماید و از موانع وصول مطلب ارجمند یکسو دارد نوشته بودند حسب الحکم هنگامهٔ طلبه را یک قسمی سرگرم میداشت هیچ احدے بی تاثیر نمیماند حتی که اکثر شان در اول توجه متاثر میشدند حمد الله سبحانه علی ذلک شکر این نعمت عظمی بجا آرند و از عجب و پندار ترسان باشند و این امر را که مقام دعوت ست خطیر و بزرگ دانند و از ادای حق آن معترف بقصور بوند و از توجهات بطالب و تفقد احوال آنها بتساهل نگذرانند که از اعظم عبادات ست بعد از فراغ ازین امر و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعات دیگر مثل درس و اذکار پردازند ان احب عباد الله الی الله من حبب الله الی عباده شنیده باشند شکایتی از بوالهوسی و عدم استقامت طالبان نموده بودند و اظهار افسردگی از تلقین آنها کرده مخدوما اکثر طالبان این زمان همین حال دارند طالب صادق کم ست لیکن بعد از استخارهٔ خود و استخارهٔ او و بعد از حصول انشراح طریقه را باید گفت بعد ازان اگر بی استقامتی و برگشت در کسے ظاهر گردد گو شده باشد ضرر او ست

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین

مکتوب صد و نوزدهم بمولانا محمد امین در جواب کتابت او که متضمن واردات بوده و وجه توفیق

در کریمهٔ قل کل من عند الله و کریمهٔ ما اصابک من حسنة الآیة و بیان حضور نقشبندیه و جواب اسولهٔ دیگر

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا محمد امین وصول یافته باعث فرحت و مسرت گردید زادکم الله سبحانه شوقا و ذوقا و توفیقا اظهار آلام مهاجرت نموده بودند مخدوما دنیا دار الفراق ست دعا کنید که در دار السلام جمع گردیم نوشته بودند که درین ایام دید هستی و تغیر عالمیان

در حق آن از سرتازگی گرفته مخدوما دید نیستی معبر بعدم ست که مقدمهٔ فناست و تغیر
عالمیان در هر آن تعلق بشهود سالک دارد چنانچه تفصیل آن بمشافهه مذکور شده است
و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علا می یابد و در مرآت مظاهر غلط نما
جز ذات واحد مشهود نمیگردد مخدوما این دید و این شهود را مشایخ دیگر کمال میدانند و فتح الباب
میفرمایند نیک و مبارک ست لیکن در غلبهٔ این حال آداب شرعیه را محافظت تام باید نمود
و حقوق بندگی را نیک بجا می باید آورد و باید تعیین کرد که این شعبده بر تقدیر صحت از راه استیلای
محبت محبوب ست که محب هرچه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فراگیر و نسبت
بمحبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته اند ناشی از مقام جمع ست که آنرا کفر حقیقی
نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر باسلام حقیقی آید عابد را از معبود تمیز یابد و خلق را
از خالق تعالی جدا بیند و انچه در بالا مذکور شد که این شعبده بر تقدیر صحت زیرا که مشهود در مرایای
کثرت نه ذات واحد ست تعالی ؎ خلق را وجه کی نماید او ✤ در کدام آینه در آید او ✤ و نیز نوشته
بودند سبحان الله قائل انا الحق و سبحانی را ارباب ظواهر تشنیع مینمایند مگر نمیدانند که از نسبت
غیریت چه کشاید و اهل این ورطه را چه حاصل آید الخ بدانند که حقائق ممکنات اعدام ست که بواسطهٔ
انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبه وجوب بود
و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب مے آید
کمالات منعکسه را درست باصل میسازد و خود را عدم صرف می بیند و بوئی از هستی و توابع آن
در خود نمی یابد این زمان بفنای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خودی
از وی زائل گشته بیخ انانیت برکنده به انا الحق و امثال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی
چه اتحاد و کدام اشتراک مقصود از نفی غیریت انتفاء شرکت ممکن ست با واجب تعالی در خیر
و کمال و این انتفای شرکت درین صورت بروجه اتم حاصل ست از برای نفی این اشتراک
چه در کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات افتیم وجه توفیق میان این دو کریمه که کریمهٔ

قل کل من عند اللہ و کریمۂ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ و ما اصابک من سیئۃ فمن نفسک شاید
رسیدہ بودند بدانند کہ خلق سیئات کہ درینجا عبارت از بلیات ست از حق ست سبحانہ لیکن جزاء
اعمال سوء بندہ است و بشامت عمل خود مورد بلا و مصیبت میگردد چنانچہ از عایشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالی عنہا منقول ست کہ فرمودہ ما من مسلم یصیبہ وصب ولا نصب حتی الشوکۃ
یشاکہا و حتی انقطاع شسعہ نعلہ الا بذنب و ما یعفوا اللہ اکثر پس باندازہ خلق بلا و ایصال آن
فرمود قل کل من عند اللہ و باعتبار استجلاب آن بکسب ذنوب فرمود فمن نفسک فلا تدافع
بخلاف حسنہ کہ تفضل محض ست ہما اعمال خیر بندہ مکافات نعمت وجود ہم نمیکند بنعم دیگر چہ رسد
رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ لا یدخل الجنۃ احد الا برحمۃ اللہ قیل ولا انت قال علیہ
و آلہ الصلوۃ و السلام و ما انا و انچہ بعضی از نعم عاجلہ و آجلہ جزای عمل بندہ در قرآن و احادیث
آمدہ است آن نیز از راہ تفضل ست کہ تفضل صرف عمل بندہ را باین درجہ رسانیدہ ہ
چشم دارم کہ دہا شکسہ را حسن قبول + آنکہ در ساختہ است قطرۂ بارانی را + و ایضا وجود کہ باصالت
خاصۂ حضرت معبود ست تعالی مبدأ ہر خیر و کمال ست پس مبدأ حسنات او بود تعالی و عدم کہ ذات
ممکن ست منشأ ہر شر و نقص ست پس منشأ سیئات نفس ممکن باشد و کریمۂ قل کل من عند اللہ
باعتبار خلق ست منشأ دیگر ست و خلق دیگر چنانچہ گویند منشأ نباتات ارض ست و منشأ مرد از
آب با وجود آنکہ خلق از دست تعالی از نسبت نقشبندیہ و حضور خاص این اکابر استفسار فرمودہ
بودند کہ نسبت نقشبندیہ و حضور ایشان شہود نیست مبرا از وصف شاہدی و مشہودی و حضور نیست
برتر از نسبت حاضر و حاضریت کہ بحیرت تعلق دارد و دران موطن شہود حق سبحانہ خود بخود ست
و این حضور را حضور بے غیبت نیز گویند حضرت قدوۃ المحققین حضرت ایشان ما نوشتہ اند
کہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق و سرنگ اخذ کردن طالب ست و در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را انجیر تا بران عمل نماید
و پی بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا + و نیز نوشتہ بودند در باب

مشایخ نقشبندیه که میفرمایند که ما فضلیانیم که نهایت دیگران در بدایت ما مندرج ست پس
نهایة ایشان علیهم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوما بیان این معنی در کتب این اکابر هیچ جا
بنظر در آمده است معلوم نیست که کسی شرح این معما نموده باشد غیر از حضرت ایشان ما قدسنا الله
سبحانه بسره که جواب این سوال را بتفصیل در مکتوب دویست و بست و یکم از مکتوبات جلد اول
نوشته اگر شوق این معنی دامن گیر شود آنجا مطالعه نمایند و واقعه که دیده اند که میگویند که قدوة
المحققین حضرت ایشان ما از همه اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی از ین واقعه ظاهر
ساخته اند مخدوما جای اضطراب نیست که افضل درینجا میتواند که بمعنی انفع باشد و بهمین معنی
حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند سایه رهبر به است از ذکر حق یعنی حفظ صورت پیر که
آنرا رابطه گویند سودمند تر ست مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشتری بواسیر دیده اند
نوشته بودند الحق که فقیر نیز آن انگشتری را خوش نمیکند مضمون حدیث من علق شیئا وکل الیه
شنیده باشند نوشته بودند که بی انصافان به تهمت متهم میکنند نه اینچنین ست مخدوما اگر در شما
نیست کفارت شما می شود بخاطر هیچ نیارند نعوذ بالله من الحور بعد الکور
از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و این دور افتاده را از دعا فراموش نکنند

مکتوب صد و بستم بمولانا محمد حنیف در جواب عریضهٔ وی که مشتمل بر حالت عالیه و واقعه روشن بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه اخوی اعزی مولانا محمد حنیف رسید
باعث بهجت و مسرت فراوان گردید حضرت حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات بی اندازه
کرامت فرماید نوشته بودند که بعد از رسیدن اینجا کیفیتی ظاهر میشود و در تمام بدن سرایت
میکند الخ و نیز نوشته بودند که مفهوم میشود که تلاوت قرآن از حصول آن نسبت مدتی خلفی
تمام ست هر چند تلاوت میکند آن نسبت قوة میگیرد و اگر در تلاوت فتوری افتد در آن نسبت

نیز فتور راہ می یابد تجدد و مامیتواند کہ منشأ این کیفیت حقیقت قرآنی بود و چون رابطۂ محبت
با اہل این نسبت درست دارند و جمعیت استعداد نیز دارند حصول انیمعنی و امثال آن از شما
قرینست بالجملہ کیفیت مسطورہ از نسبتہای ظلال فوق ست و باصل الاصل متشبث می نماید
شوق کمالات مخصوصہ و نسبت ضمنی نمودہ بودند محتمل کہ نصیبے ازان بحصول پیوستہ باشد
و این کیفیت کہ نوشتہ اند اثر آن بود فقیر درین باب تامل نکردہ است امیدوار باشند
ازان طرف منہ پذیر و کمال او نقصان ٭ وزین طرف شرف روزگار ما باشد ٭ طلب
مسودات جدیدہ نمودہ بودند اگر توفیق یافت بیاری میگویم کہ اگر چیزی ازان قابل نقل باشد
نقل گرفتہ بفرستد واقعہ کہ دیدہ بودند گوئیا کہ شخصی آب دہان خود را در دہان من می اندازد
و میگوید کہ امانت آنسرورست صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم کہ برای تو دادہ بودند رساندم
بغایت اصیل و امید بخش ست گواثر آن فی الحال ظاہر نشود و آنچہ از احوال یاران خود نوشتہ
بودند خیلے محظوظ ساخت ہمہ احوال سنجیدہ و مقبول ست و بایکدیگر دست و گریبان اللہ تعالی
ترقیات ارزانی داشتہ بمطلب حقیقی رساناد چون ایام اعتکاف بود و امور ضروریہ در پیش بود
بزوائد نتوانست پرداخت و بر اجوبہ لابد اقتصار نمود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر بعد از نوشتن کتابت در حصول نسبت ضمنیہ پارہ تامل نمودہ شد ہیچ واضح نشد
اگر مقدرست باز تامل و توجہ بلیغ درین باب خواہد نمود انہ لکل عسیر الیسیر

مکتوب صد و بست و یکم بحضرت پیرزادہ خواجہ عبید اللہ در آنکہ سبقت از اصل ست و ظل بہیچ چیز مستقل نیست

حضرت حق سبحانہ ذات بابرکات حضرت مخدومی و مخدوم زادگی را دیرگاہ بر مفارق
محبان و ہواخواہان باقی و پایندہ داراد بالنبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات والبرکات
الی یوم التناد بورود عنایت نامۂ گرامی مشرف گردید امید کہ این مہجور دور از کار را

گاه گاه بگوشهٔ خاطر عاطر آورده بملاطفات و عنایات می نواخته باشند اگر چه معاملهٔ بقا با تقصیرست عفو فرمایند بلی کرم از کریمان می آید ع در خانه بکد خدای ماند همه چیز + بدایت از مبدأ می باید و سبقت از اصل که از پیشگاه چنین آمده است و اشد شوق بآنحضرت منسوب گشته خیر و کمال که ظل دارد همه مستفاد و مستعار از اصل ست ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باصل پیدا کند کمال در حق او انتفای کمال ست از وی و خیریت در سلب خیریت و نصیبی که از اصل دارد بعدم و منتسبات بآن محو و تلاشی ست هر چند ظلیت مخصّل محو و تلاشی ظل بیش خوش گفت شعر معشوق اگر چه گشت همخانهٔ ما + ویران تر از اول ست ویرانهٔ ما + ظل بیچاره که جز انتفا از اصل بهره ندارد از کمال و جمال او چه خبر داشته باشد الا ان یوجد بعد العدم و یولد بالولادة الثانیة فحینئذٍ لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه اخلی لدیه و اجمل سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که نظر بر تقصیرات این طرف نانموده از توجه غائبانه منسی نسازند و این عاصی را بدعای خیر و سلامتی خاتمه یاد آرند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و بست و دوم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال وی و جواب استفسارهای که نموده و تحسین احوال یاران او

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسید چون مشعر از استقامت اوضاع و سنجیدگی احوال بود مطالعهٔ آن فرحت بخشید شکر خدا جل و علا بجا آرند و طالب زیادات باشند لئن شکرتم لازیدنکم نوشته بودند خود را در عالم دیگر میدانند و باین عالم مساسی ندارند منشأ آن انقطاع باطن ست از عالم سفلی و اتصال او بعالم علوی لیکن این دید در وقت عروج ست و هنگام نزول که بظاهر و باطن متوجه خلق ست این دید مفقود ست و آنکه جثهٔ خود را مثل جماد بی حس و حرکت می یابند و اثری از هستی در خود نمی فهمند از فناست و آنکه محاط انوار خود را کالسفید و جدیا های نور را می یابید که در شما حلول میکند و هر جزوی از اجزای نور اجزای خود

میپرسیدند که فنا چگونه می باید بفهمد و ملتفت باید بدانند که معتبر در فنای نفس آنست که سالک بذوق وجود و توابع
وجود را از صفات کمال ظلال کمالات واجبی یابد و این دید چنان غالب آید که این کمالات را
درست باصل سپارد و خود را جماد میت ببیند و با نتواند تعبیر نمود و نه ذکری در خود یابد و نه توجهی
بعد از لحوق توجه او با وست و بقا مربوط بولادۀ ثانیه است من قتلته فانا دیته درین وقت عارف را
از نزد خود اوصاف و اخلاق عطا می فرمایند و عارف باوصاف معروف خود راحی و عالم و شنوا
و بینا و متکلم می یابد باید دانست که فنا و بقا فی الحقیقة باسمی ست که مبدأ تعین سالک ست نه بذات
اقدس تعالی اگر فنا و استهلاک ست در اسم ست و اگر تحقق او ببقاست هم باوصاف آن اسم
چه هر اسم جامع اسما و صفات ست و آنکه سالک خود را نیابد و معدوم بیند بلی آنکه منتسبات را
از اصل داند و باصل سپارد معبر بعدم ست که فنای جذبه هست که عود از ان ممکن ست بخلاف
فنای حقیقی که از عود ایمن ست نوشته بودند که در نماز قصور میکنند که راکع و ساجد دیگرست و بعد
از نماز کیفیت خاص رو میدهد بر نهجی که باطن سراسر در حلاوت و التذاذ در میرود و این حالت
بسی اصیل ست و حالت صلاتیه را بر غیر آن بسے تفوق ست التذاذی که در ادای نماز رو میدهد
مؤذن نهایت کار ست علی الخصوص نماز فرض پرسیده بودند که ورود واردات و بشارات عالی
اشارات و ظهور معارف و اسرار شرط کمال ست یا نه شرط بودن مفقودست هر چند ترتب این
امور بکمال مهست و نیز پرسیده بودند علاماتی که تعلق بحال متوسط و منتهی دارد کدام ست و منتهی
از متوسط بچه چیزها تمیز میشود باید دانند که توسط و انتها مراتب بسیار ست در ولایت چندین
مراتبهاست بعضها فوق بعض که نهایت مرتبۀ تحتانی بدایت مرتبۀ فوقانی ست و از گذشت
مراتب ولایت کمالات مرتبۀ نبوتست که نهایت آن بدایت این ست لیکن کمال اول و نهایت
نخستین فناست که عبارت از نسیان ماسوی ست و زوال علوم ما عدا اگر زوال علم حصول
اشیاست فنای قلب ست و زوال علم حضوری فنای نفس این نسیان فی نفسه هم کمال ست
در قرب ولایت و هم شرط کمالات دیگر که فوق اوست و نیز التذاذ در صلوات از خصائص

انتہاست کہ امر نوشتہ بودند کہ نہایت سیر تا بقا باللہ ست و یا بعد از گذشتن معاملۂ بقا باللہ نہایت
بخیر دیگر تعلق دارد و آن چیست بدانند کہ بعد از گذشتن معاملات فنا و بقا کہ باصول و اصول
اصول تعلق دارد کار بجہل و حیرت می افتد نہ جہل و حیرت متعارف کہ نقص ست این آن جہل
و حیرتست کہ ہزاران مزیت بر علم و معرفت دارد من لم یذق لم یدر و نیز از گذشت آن معاملہ نسبت
مجہول الکیفیت رو میدہد کذا و کذا ثم کذا و کذا غیر از اشارات ازان معاملات چہ در گفت آید حضور پر حضور
میخواستم کہ امثال این سخنان بشما درمیان آرم لیکن چون عنان شوق شما را ازان مصروف
میدیدم عنان سخن را نیز مصروف میداشتم الحال چون معاملہ بر سر آمدہ است رگ اشتیاق جنبید
سطری چند دیگر موافق مرام شما می نویسید استماع نمایند معاملۂ فنای نفس کہ در بالا ذکر یافت نتیجۂ
تجلی صفاتست و از گذشت آن کار و بار با تجلی ذاتست و معاملہ این تجلی از گفت بیرون ست
ذوقی ست وجدانی نہ بیانی و ترجمانی اینقدر ہست کہ این تجلی ذاتی دائمی ست لان الذات
اذا تجلی لا استتار لہ ازینجا معلوم شد کہ تجلی برقی کہ گفتہ اند نہ تجلی ذاتست تعالی تجلی شانی ست
از شیونات ذات تعالی و حضرت شیخ ابن عربی تعبیر از تجلی ذات باین عبارت نمودہ است
التجلی من الذات لا یکون الا بصورت المتجلی لہ فالمتجلی لہ ما رای سوی صورتہ فی مرآۃ الحق وما
رای الحق ولا یمکن ان یراہ و شیخ قدس سرہ این تجلی را منتہای تجلیات گفتہ و فرمودہ فلا تطمع
ولا تتعب فی ان ترقی من ہذا الدرج من التجلی الذاتی و حضرت ایشان ما قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ
الاقدس این تجلی را تجلی شانی از شیون ذات تعالی مقرر نمودہ اند کہ آن شان اصلی ست از اصول
اسمی کہ مبدأ تعین سالک ست و باین علاقہ آئینہ داری صورت عارف نمودہ است و ہرگاہ آن
برآمدہ نہ تجلی ذات تعالی بلکہ تجلی شان ہم بر نمط تنزیہی نیست مقید بمرتبۂ صورت و انچہ حکم نسبت
توجہ غائبانہ را نوشتہ بودند کہ بچہ طریق ست حضور و غیب در توجہ یکسان ست عمدہ درین معاملہ
وجدانی شدن و جمع نمودن ست خود را از توجہات شتی و نیز نوشتہ بودند کہ عدم علم باحوال
مسترشدان موجب منقصت ہست یا نہ بدانند کہ در سلوک و تسلیک اختیاری پیر را از علم باحوال مرید

وهمچنین مرید را علم باحوال خود ناگزیر ست و در طریقهٔ ما که طریقهٔ اصحاب کرام ست علیهم الرضوان
هیچ در کار نیست نه در جانب پیر و نه در جانب مرید چه افاده و استفاده درین طریق انعکاسی
و انصباغی ست مرید در صحبت شیخ کامل باندازهٔ محبت و فنای فی الشیخ هر ساعت برنگ او می آید
درین صورت علم چه در کار هم در افاده و هم در استفاده خربوزه که بتابش خورشید پخته میشود چه کار
که خورشید یا خربزه را علم به پختن و پخته شدن باشد درین طریق هر چند وجود مناسبت بشیخ
زیاده تر پیدا کند انصباغ بیشتر در حق او پیدا آید و تحصیل وجوه مناسبت باتباع شیخ ست
ظاهرا و باطنا که سر مو مجال مخالفت و اعتراض در خود نیابد که سبب سد راه و خسران ست
و نیز خدمت و رعایت آداب اوست چنانچه بزرگان فرموده اند و رسوخ محبت و اعتقاد ست
با پیر ع زان روی که چشم توست احول ٭ معبود تو پیر توست اول ٭ نوشته بودند
با مسترشدان تا حصول فنای قلبی در ایشان بشوق محبت داشته میشود بعد ازان اغلب کمتر
مفهوم میشود و چندانی در درک نمی آید مخدوما نسبت بزرگان ما بجهت کمال علو بجهالت و حیرت
اقرب ست نسبت هر چند از قید ظلال وارهد و باصالت آید از مظان علم و معرفت دورتر افتد
قدوة المحققین حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره الاقدس نوشته اند نسبت باطن هر چند بجهالت
کشد زیباتر بود مسترشدان را بوظائف اذکار و طاعات سرگرم دارند و باتیان خدمات و رعایت
آداب ترغیب کنند و معطل نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند مقصود حصول نسبت
ست علم بآن امر دیگر ست اگر بدهند فبها و نعم و الا غم نیست نسبت چون بتابانی و تعب حاصل شود
قدر و عزت دارد و آنچه بسهولت و زودی بدست آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسی
استعجال نماید بوالهوس ست طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در طلب دنیای دنیه چه رنجها
که نمی کشند طلب حق جل و علا حق با آنست بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده اند و عمرها گذرانیده
ع اوحدی شصت سال سختی دید ٭ تا شبی روی نیکبختی دید ٭ بر سر پای جلد نداشته ایم فنای
قلبی که در طریقهٔ ما بعضی از طلاب را بسهولت دست میدهد در رنگ آنست که کسی را چشم بر بندند

و یکبارگی بمنزل رسانند و راه چندین ساله بطرفة العین قطع نمایند هزاران احوال و مواجید و تلوینات و مشاهدات الوان و انوار متلونه و غیر متلونه و کشوف و واردات که بمطلب حقیقی چندانی کار ندارد بگرد این نسیان نرسد حصول اینمعنی در حق طالبان امر سهل ندانند و قطع تامی دائره سیر الی الله را که به پنجاه هزار ساله راه بتقدیر آن نموده اند آسان ندانند و بتمام از تلوینات برآمدن و بتمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آری این معامله نسبت بکمالات دیگر که فوق اوست حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط ؎ آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * حضرت شیخ الشیوخ قدس سره در کتاب عوارف بعد از ذکر خوارق و کرامات مینویسد که اینها همه مواهب الٰهی ست جل شانه جمعی را بآن مشرف میسازند و گاه بود که برتر ازینها جمعی باشند که آنها را هیچ ازین خوارق و کرامات نبود و بعد ازان مینویسد که اینهمه خوارق و کرامات دون ذکر ذاتست تعالی و دون تجوهر قلب ست بذکر نوشته بودند ملا عبد الله نام باری در یکهفته بفنای قلبی رسید و بعد از یکماه از ابتدای زمان ذکر احوال خود را که وانمود همگی بفنای نفس میماند و علامات این فنا ظاهر میگشت مخدوما این از جمله نوادر و غرائب ست خیال خالی را مگر باین زودی این هر دو دولت میسر شده باشد نوشته بودند ملا ادریس احوال بسیار عالی دارد و صحبت او موثر ست بعد از استخاره رخصت اشخاص معدوده باو داده شده است مخدوما این عدد را مشار الیه باتمام رسانند عدد مضاعف از عدد اول یا زیاده ازان تجویز کنند و هکذا و هرگاه استقامت بر اوضاع شرعیه و اطوار صوفیه در وی فهمند و معامله فنا و تمکین مشاهده نمایند اگر صلاح دانند بعد استخاره ها رخصت مطلقه بطریق سفارت بدهند بشرط استقامت بر سنت سنیه علی مصدرها الصلوات والتسلیمات و نیز نوشته بودند که صوفی محمد شریف که از مسترشدان ست از کابل آمده است نسبت و حال او را از نسبت و حال خود فائق دریافت مخدوما فقیر هم باین عزیز در یک مجلس صحبت داشته بود و خیلی محظوظ گشته لیکن بفوق محل توقف ست زادنا الله سبحانه وایاکم و سائر

اخوانکم کرامۃ و ترقیا و توفیقا ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئی قدیر

مکتوب صد و بست و سوم بمرزا عابد اللہ در ترغیب بر اعلای ہمت و تفضیل شہودی کہ در احکام شرعیہ روی نماید بر مشاہدات دیگر

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر اعزارشد ارجمند را میر دوست محمد رسانیدہ خوشوقت ساخت اللہ تعالی بعافیت و ترقیات دارا د نوشتہ بودند کہ با وجود انتفای شہود و غیر و غیریت بکمال بحدی کہ مغائرات ظلیت و اعتباری ہم رضا نمید ہد بلکہ کفر در نظر می آید کہ وجود دیگری اثبات نمودہ آید رعایت عبودیت و عبادت بر جاست و دقیقہ از اطوار ظواہر شرع بقدر امکان فوت نمیسازند شکر خداوندی جل سلطانہ بجا آرند کہ باطن انہمہ مغلوب انقسم حال باشد و ظاہر بر آداب شرعیہ مستقیم بود حق سبحانہ روز بروز استقامت را افزون کناد کہ نجات متیقن در انست و در ماوراء آن خطر ست ہمت را بلند دارند و این احوال را معدات وصول دانند و زنہار صعود و تصور نمایند و مطلوب را وراء الوراء طلبند و بیرون از شہود و مشاہدہ جویند عزیزی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بخواب دید گفت یا رسول اللہ ما التوحید فرمود علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات کلما تخیل ببالک او خطر فی خیالک فاللہ سبحانہ بخلاف ذلک نوشتہ بودند کہ محبت با حقیقت حضرت خاتمیت علیہ من الصلوات اوہا و من التسلیمات اتمہا بکامل ترین مقامی ست و غوامض احکام شرعیہ در صور خاصہ بکیفیت متجلی میشود و از مجالی دیگر صاف تر چہرۂ مقصود را انکشاف می بخشد مخدوما این ظہور را کہ در مجالی احکام شرعیہ روی نماید با شہودات کہ در مرایای این نشائہ فانیہ ظاہر گردد چہ نسبت چہ احکام شرعیہ را شباہت بموجودات نشأہ اخرویہ است کہ دران نشأہ جانب وجود ممکن را ترجیح دادہ مظہر حسن و جمال صفات کہ در وجود ایشان ثابت ست خواہند ساخت بخلاف موجودات این نشأہ فانیہ کہ جانب عدم ممکن را رعایت نمودہ

مظہر حسن و جمال کہ در جانب احتمال عدم صفات نمودار شدہ بود ساختہ اند چہ صفات واجبی را کہ
موجودات نشأتین مظاہر آنست چنانچہ در جانب وجود شان حسن و جمال کائن ست در جانب
احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت لیکن حسنی کہ در عدم نمودار گردد در رنگ آنست کہ حنظل را
بشکر غلاف نمایند و شیرین دانند لہذا تلذذات و تنعمات اخروی ہمہ مرضی و مقبول و ترقی بخش آمد
و آخرت دار رضا گشت و دنیا دار غضب آمد و انہماک در تنعمات فانیۂ آن غیر مرضی کہ حسن و جمال
اینموطن مخلوط بزہراب عدم ست تحقیق اینمعاملہ در مکتوب صدم از مکتوبات جلد ثالث حضرت
ایشان ما قدس سرہ بتفصیل کائن ست از انجا طلب نمایند بلکہ گوئیم کہ احکام شرعیہ کہ اوامر و نواہی
الہی ست خطاب ازلی ست کہ بصفت کلام تعلق دارد پس اینجا ظہور نفس اسم بود بی مرآت عدم
و سائر ظہورات را کہ وابستہ بظلال اسماست در مرآت عدم با آن ظہور چہ مساوات و کدام نسبت
نوشتہ بودند کہ درین ولا مردم بسیار تکلیف طریقہ میکنند الخ مخدوما ہر جا کہ طلب صادق بینند و استقامت
راہ دہد و اقبال قلب بی تکلف باشد طریقہ بگویند و الا تکلیف نیست لیکن اگر بعضی وساوس
ہواجس درین کار روی دہد استغفار از آن در کار ست بعضی از کمالات ولایت کبری و خصائص
نبوت و خواص ولایت قدوۃ المحققین حضرت ایشان ما قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس استفسار
نمودہ بودند مخدوما اکثر این امور در مکاتیب آنحضرت مبین و مشروح ست مطالعہ فرمایند اگر
در جای خفای باز استفسار نمایند تفصیل ولایات سہ گانہ کہ ولایت صغری و ولایت کبری
و ولایت علیا باشد در مکتوب دویست و شصتم از مکتوبات جلد اول ست و بیان ولایت حضرت
ایشان و خصوصیات آن در مکتوب صد و چہارم و مکتوب صد و پنجم از مکتوبات جلد ثالث مذکور ست
ببینند و نہایت تامل نمایند کہ ہر مکتوب بحریست عمان در اسرار بی پایان غواصی باید تا درہای یگانہ را
از مکاتیب چہارگانہ برآورد و از جانب دو دوگانہ شکر بجا آرد آری بسیاری از اسرار اند کہ معہود کتابت
نیامدہ اند لیکن بنوشتن راست نیایند موقوف بر صحبت ست ع آسودہ شبی باید و خوش مہتابی
تا با تو حکایت کنم از ہر بابی ہ والسلام اولاد آخر افسانہ زندان و متعلقان بجمعیت باشند

جلد ثالث

جلد اول

مکتوب صد و بست و چہارم بمولانا محمد صدیق در فرق میان ایمان عوام و خواص و اخص الخواص

الله تعالی از مراتب شهود که وابسته بظلال ست گذرانده ایمانی بغیب الغیب که تعلق باصل دارد ارزانی کناد و ازین وصل که در رنگ سراب آب نماست رهائی داده بحقیقت کار رسانا د ایمان بغیب یا نصیب عوام ست یا نصیب اخص خواص که بهره از کمالات نبوت یافته اند و از نهایت النهایت بقدر استعداد آگاه خواص و متوسطان بلذت شهود خورسند اند و بخیال وصال آرمیده خوش گفت ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلومت که باکه باخته عشق در شب دیجور ؎ کلما احس بالک او خطر فی خیالک فالله سبحانه بخلاف ذلک ایمان غیب عوام از پس پرده های ظلمانی و نورانی ست و خواص هر چند از حجب ظلمانی بتمامی وارسته اند لیکن از حجب نورانی بالکل بر آمده بآن گرفتار مانده اند و شهود آنرا شهود مطلوب تصور کرده و عاشقیها که بنفس مطلوب توان کرد بآن در میان آورده و ایمان غیب اخص خواص از گذشت حجب نورانی و ظلمانی ست این بزرگواران شهود طائفه ثانیه را پس پشت داده گرفتار ورای الورا اند یقین کرده اند که درین نشأ از ان مرتبه مقدسه غیر از ایقان نصیب نیست که رویة بنشأ اخروی موعود ست هر چند هیچ قسم از حجاب حائل ندارند لیکن ضعف بصر و بصیرت مانع درک شهود ست شتان ما بین الایمانین و الغیبین ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صد و بست و پنجم بمولانا حسن علی فی التذکیر والنصیحت

استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من نکیر فشان الصوفی المسارعة الی الاستجابة شوقا الی رب الارباب والمبادرة الی الخیرات والطاعات نیلا للمرضیات والدرجات سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات فولهت

قلوب العارفین فی بیدا عظمتہ وکبریائہ واحترقت اکباد المحبین فی شوق لقائہ فوا اسفا علی
من اعرض عن اللہ ویا حسرتا علی فرط فی جنب اللہ لا تشتغل بتعمیر ما امرت بتخریبہ واجتہد فی
تعمیر سرک وتنزیہہ ولا تنظر الی شئ الا ورایت اللہ سبحانہ قبلہ وبعدہ ولا تصحب مع احد الا
والبصیرۃ تعالی معہ واعلم انہ عز شانہ مع قلب منکسر حزین اواہ محترق بنار المحبۃ خال عن
فکر ما سواہ متجاف عن دار الغرور متاہب لدار القرار ولا ترکنوا الی زخارف الاغنیاء
والظالمین الا انہم فی مریۃ من لقاء ربہم الا انہ بکل شئ محیط والسلام

مکتوب صد و بست و ششم بشاہ خواجہ ترمذی فی بیان الاستجابۃ المذکورۃ فی الآیۃ الکریمۃ استجیبوا لربکم الآیۃ وبیان ان جمیع الکمالات مندرجۃ فی الشریعۃ الغراء

استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد لہ من اللہ ما لکم من ملجأ یومئذ وما لکم من نکیر الاستجابۃ الصوریۃ
التحلی بالاحکام الشرعیۃ والتزین بالسنن المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ
مما یتعلق بالظاہر والاستجابۃ المعنویۃ الانقطاع والتخلی عما سوی الحق تعالی وتقدس والتحلی بالاسرار
والمعارف الالہیۃ مما یتعلق بالباطن الاول صورۃ الشریعۃ والثانی حقیقۃ الشریعۃ فالکمالات
الظاہرۃ والباطنۃ داخلۃ فی دائرۃ الشریعۃ الحقۃ فصورۃ الشریعۃ اصل وحقیقتہا ثمرۃ متفرعۃ
علیہا فہی کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت وفرعہا فی السماء فبقدر قوۃ الاصل یکون الثمرۃ والفرع
اکثر واعلی فعلامۃ کمال الوصول کمال التقوی وکمال اتباع الشریعۃ الغراء والتجافی
عن دار الغرور والتاہب لدار القرار والصلوۃ والسلام علی نبی المختار وآلہ الابرار کلما
اظلم اللیل واشرق النہار وعلی سائر النبیین والملاء الاعلی وسائر الصالحین آمین

مکتوب صد و بست و ہفتم بافادت دستگاہ میر کی شیخ در بیان حقیقت ممکن و بیان فنای حقیقی

حضرت حق سبحانہ وتعالی ذات بابرکات را در مدارج قرب بجذبات وعنایات ترقیات دہاد

بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والبرکات الی یوم التناد منید اند با آنجناب عالی چه نویسد ممکن بیچارۀ که نصیب او از مطلوب حقیقی جز استهلاک و اضمحلال نیست و از کمال او چه در یابد و بحسن و جمال او چگونه پی برد چه ذات او عدم ست که بواسطۀ انعکاس کمالات وجودی نمود بی بود پیدا کرده است و باین نمود خود را کامل و خیر خیال نموده بنیاد را از نمود بی بنیاد نهاده و چون بسابقۀ عنایت در رسد و کمال اصلی پر تو اندازد و حقیقت معامله وا شود کمالات انعکاسی باصل عائد گردد و امانت باهل امانت شود عارف رو بصحرای عدم آرد و از هستی خود منخلع گردد این زمان بفنای حقیقی مشرف شود ممکن نامراد اگر بخود نسبت خیر و کمال نماید خائن بود و دعوای همسری باصل پیدا کند کمال در حق او انتفای کمال ست از وی و خیریت در سلب خیریت این دیده این انقطاع اثر افراط محبت ست که باصل پیدا کرده است چه مقتضای کمال محبت فنای محب ست و ابقای محبوب ع

عشق آن شعله است کو چون برفروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

و هر چند ظهور اصل بیش استیلای این محبت بیشتر سوی پیش و محو تلاشی بیش ع

آنرا که بحسن دیده تیز ست
این عشق بلای خانه خیز ست

حضرت حق سبحانه امثال ما مهجوران را ایمانے باین معانے دهاد و شربے ازین مشرب روزیے کناد بالنبی الامی الذے ما زاغ البصر و ما طغے علیه و علے آله الصلوات والبرکات العلے

مکتوب صد و بیست و هشتم بحافظ عبد الغفور در آنکه طالب مواجید طالب ما سواست

مخدوما چون با فقرای شکسته برای خدا عز و جل محبت دارند امید ست که نتیجه بخش باشد و کشایش کار پیدا کند تلوینات احوال بعضے طالبان که در ابتدای راه دوست مید هند بیش از وصول بدرجۀ فنا و بقا از مطلب نیست و غیر حق ست تعالی طالب حق را جل و علا اعراض از ما سوای او سبحانه ناگزیر ست تا قبلۀ توجه پراگنده نشود پس طالب احوال و مواجید گرفتار ما سوی ست آری فنا و بقا از مطالب ست سعی در تحصیل آن و همچنین دریوزۀ آن از اهم مهام ست که ولایت بآن

مربوط است و معرفت حق سبحانہ کہ مقصود ازایجاد انسانست بآن منوط دیگران قسم ولولہ شوق و نایرہ عشق کہ در مجاز روی میدہد در حقیقت در کار نیست کہ آن عشق و محبت چون متعلق آن بی کیف و بیچون ست نصیبہ از بی چونی دارد لہذا آنرا بعضے تعبیر بارادہ طاعت نمودہ اندگاہ باشد کہ آن محبت بکسوت چون پدید آمد و نعرہ و زاری پیدا آرد وگاہ بود کہ باین نمط ظہور نکند و بحقیقت بی کیفی خود باشد بلکہ روا ست کہ در بعضے اوقات نفی این محبت نماید و فی الحقیقہ محبت بر کمال بود نمی بینی کہ در عالم مجاز ہیچکس را ہیچ چیز از نفس خود محبوب تر نیست زیرا کہ ہر چیز را کہ دوست میدارد از مال و زن و فرزند برای خود دوست میدارد و در محبت خود ہیچ نعرہ و شوق در میان نیست و آنچہ گفتیم در عالم مجاز زیرا کہ در عالم حقیقت محبوب حقیقے از نفس خود محبوب ترست لہذا اقتفا اثر این محبت آمد ع | گر این سودا بجان بودی چہ بودی | و محبت رسول خدای تعالی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز ازین قبیل ست چنانچہ در حدیث آمدہ لن یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من نفسہ واہلہ والناس جمیعا و شیخ طریقت چون نائب مناب رسول ست صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و واسطۂ وصول فیوض الٰہی محبت وی نیز باید کہ برہمین نمط بود والسلام

مکتوب صد و بست و نہم بمولانا محمد صدیق در تعبیر واقعۂ عالی کہ نوشتہ

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مدتیست کہ ازان برادر دینی کتابتی نرسیدہ خاطر نگرانست بہر حال بجمعیت باشند و بکمال انسانی برسند و اجابی بود افتادہ را از دعای سلامتی خاتمہ فراموش نکنند پیش ازین بدلی نوشتہ بودند کہ در خواب می بیند کہ بربالاے دیوارے کہ در نہایت رفعت و باریکی است برآمدہ است و ترسان و لرزان بہیبت تمام بربالای آن دیوار عبور کردہ است و یک گز یا دو گز ازین دیوار ماندہ بود کہ از پشت دیوار افتاد و باز مستحکم شدہ و کمر حیت بربستہ بصد محنت خود را بر سر دیوار کرد چون بر پشت دیوار نگاہ کرد دید کہ چند سطری بقلم جلی بربالای آن دیوار نوشتہ اند۔ ہذا جدار العشق و سیف المحبۃ بشجر دی کہ این کلمات دید نعرہ ازنہاد فقیر برآمد و خود را بسا متعلق یافت

درہمین اثنا افاقت دست داد اخ مجدد و مامیتواند کہ این دیوار تمثل عین ثابتہ شما باشد کہ اصل
ولایت مربوط بوصول آنست و وصول آن موجب فنای سالک ست از تعین امکانی و بقای او
بوجود موہوب حقانی ناچار سیف محبت بود و چون این تعین عین ثابتہ پردہ است بر روی اطلاق
پس جدار عشق بود و پردہ معشوق باشد چہ عشق بمعنے معشوق ست فرو است کہ عشق بمعنی عاشق
باشد و اضافت جدار بسوی عشق بیانیہ بود و اطلاق عاشق برین مرتبہ بجہت تحقق و بقای عاشق
است بآن مرتبہ و این تعین ہرچند بوجود موہوب حاصل گشتہ است ولیکن از تنگنای جزئیت نہ
برآمدہ است و از اطلاق متنزل است و عاشق در ہر مرتبہ کہ باشد حجاب معشوقست انت الغمامۃ علی تمسک
فاعرف حقیقتک و برآمدن بربالای آن کنایت از رفع حجاب این تعین و شہود مرتبہ اطلاقست و در
ہوا شدن یا کنایت از گذشتن ست ازین تعین بالکلیہ و در فوق آن خرامیدنست و یا عبارت از
نزول ست کہ معبر بسیر عن اللہ باللہ است کہ بعد از سیر فی اللہ بحصول می پیوندد و این تعبیر ازبست
از انکہ این دیوار را بہ تعین امکانی تعبیر نمودہ آید و این واقعہ را تعبیر یست دیگر بس عالی کہ از جملہ
اسرار قدوۃ المحققین حضرت ایشان ماست قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس آن معنے بالفعل فراخور
حوصلہ شمانی نماید الا ان یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیئ علما چون نسبت شما باہل این نسبت کہنہ
درست ست امیدوار باشند فان المرء مع من احب محبت اجمالی ارید و شوق تفصیل ندارید آنرا ہم بیاں
دارید و غنیمت پندارید و طالب یادتی باشید و قل رب زدنی علما ۔ فریاد حافظ این ہمہ آخر
بہرزہ نیست ۞ ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست ۞ والسلام علیکم و علے من لدیکم

مکتوب صد و سی ام بخواجہ محمد حکیم ولد ضیاء اسلم درانکہ جمیع کمالات منحصر در اتباع سرور کائنات علیہ السلام ست و بیان آنکہ استفاضہ از باطن مرشد باندازہ محبت مرید ست

بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات بجناب شفقت آثار میرساند احوال و اوضاع فقرای اینحدود
مستوجب حمد ست المسؤل من اللہ سبحانہ سلامتکم و استقامتکم علی جادۃ الشریعۃ المرضیۃ والسنۃ السنیۃ

المصطفویۃ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ فان الکمالات الصوریۃ والمعنویۃ مندرجۃ فی دائرۃ الشریعۃ البیضاء ومنحصرۃ فی اتباع خاتم الانبیاء علیہ وعلیہم الصلوات والبرکات فالجذبۃ والسلوک مرجوان من آثارہ والفناء والبقاء موجودان فی اطوارہ والولایات الثلاث من الصغری والکبری والعلیا قطرات من بحارہ والنبوۃ والرسالۃ ماخوذان من انوارہ والمقطعات القرآنیۃ رموز من اسرارہ صلی اللہ علیہ وآلہ وانصارہ صحیفۂ شریفہ کہ نامزد این دور افتادہ دور از کار فرمودہ بودید رسیدہ خوش وقت ساخت امید کہ این طریقہ را مرعی دارند و تحریک سلسلۂ ارتباط معنوی مینمودہ باشند کہ سبب دعا و توجہ غائبانہ ہست و ہمت بران گمارند کہ این سلسلہ قوی تر گردد و بکمال رسد چہ مقرر ست کہ افاضۂ برکات از باطن مفیض باندازۂ این ارتباطات ہرچند باطن طالب با نوار این ربط روشن تر ظہور صورت فیضیہ از باطن مفیض تمام تر ست خوش گفت مصرع

بقدر آئینہ حسن تو می نماید روی	ماموال از دوستان دعای سلامتی خاتمہ است والسلام

مکتوب صد و سی و یکم بحافظ محمد شریف در نصیحت و ترغیب بر تحصیل فنای قلب و نفس

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام حافظ الکلام المجید از این دور افتادہ دعوات خوانند و از دعای خیر منسی نسازند و در تعمیر اوقات کوشند و در سر و علانیہ بورع و تقوی باشند و گور و قیامت را نصب عین سازند و بر ذکر و حضور و مراقبہ چندان مداومت نمایند کہ این معنی حضور صفت راسخۂ دل شود و از تکلف یاد کرد وارہد چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصر صفت باصرہ و چون آنحضرت عزائمہ دین خالص میخواہد و بشرکت راضی نیست سعی نمایند کہ ماسوای مذکور را از ساحت قلب رخت بر بندد و تعلق علمی و حبی او از ما سوی برخیزد بحدے کہ اگر بتکلف یاد ماسوا نماید میسر نشود بواسطۂ نسیانی کہ دل را از ماسوای حاصل گشتہ است این زمان سالک بفنای قلبی برسد بعد از ان اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز از میان رخت بر بندد و کوس رحلت زند و ذکر و توجہ و حضور از خود بخود بود بفنائے نفس مشرف گردد و قابلیت قرب و معرفت پیدا کند

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان	گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و سی و دوم نیز بحافظ محمد شریف در نصیحت

جناب اخوی حافظ محمد شریف بشرف حفظ اوقات و نسبت باطن مشرف بوده ساعی ازدیاد کیفیت آن باشند از دوام ذکر قلبی نوشته بودند مبارکست کوشش نمایند که از ذکر بمذکور روند و از دال بمدلول آیند و از صورت بحقیقت شوند و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفت ؎

قومی کز وجود خویش فانی	رفته زحروف در معانی
آسوده شبی باید و خوش مہتابی	تا با تو حکایت کنم از ہر بابی

زیاده برین گنجایش وقت نیست والسلام والاکرام

مکتوب صد و سی و سوم بمولانا محمد صدیق در جواب کتابت وی که متضمن حالات و استفسار بود

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب رسید نوشته بودند که در اوائل حال خود را در غلبات محبت از جماعت که اہل شغل بودند ممتاز می یافت الی الحال خود را بنوعی خالی و دور از کار خیال میکند که از جمیع مخلوقات می شمارد و ہیچ وجه در خود رائحه مقبولیت نمی فہمد و شغل و اذکار و مراقبه خود را لاشی می فہمد الخ امید که ازین ہم خراب تر و خالی تر گردند و بعدم صرف ملحق گردند و ہمه وقت فقر ذاتی منظور بود و امانت باہل امانت شود و عدم بعدم دیگر تعمیر اوقات و وظائف طاعات و ریاضات ہر چه از دست آید مغتنم و محمود ست و ترقی بخش و منور باطن ست گو اثر آن بظاہر کمتر مفہوم شود و شوق و لذت آن بالفعل بدرک نیاید استفسار از فرق میان الہام و خطرات امور حسنه نموده بودند بدانند که الہام نیز از جمله خطرات ست لیکن مابه الامتیاز حصول یقین یا غلبه ظن ست بملہم و انشراح باطن ست باین و نیز صاحب الہام می فہمد که از جای القاست و منشاء خطره نفس این کس ست و بس و از علامات فنای روحی و سری و خفی و اخفی مابه الامتیاز ہر کدام پرسیده بودند مخدوما بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نمی نماید که وسعت ندارد و قاصد بر سر راه اگر ثانی الحال چیزی معلوم گردد و توفیق یافت مینویسد انشاء الله تعالی

این قدر ہست کہ فنای نفس از کمال متضمن فنای این لطائف ست کہ رئیس لطائف عشرہ اوست ہم پیش از فنا و ہم بعد از فنا خیارکم فی الجاہلیۃ خیارکم فی الاسلام اذا فقہوا اگر در مکتوبے بیان طریق تامل نمایند محتمل کہ فنائے ہرکدام ازین لطائف جدا جدا فہمند مخدوما اجتناب از امور محدثہ در دین و در طریق ناگزیر ست احداثے کہ در طریقہ کنند کہ در بزرگان نبود مثل بدعتی ست کہ در دین عمل احداث شود برکات طریق تا زمانے فائض ست کہ با مور محدثہ آن طریق را ملوث نساختہ اند ان اللہ لا یغیر ما بقوم حتے یغیروا ما بانفسہم خبر شرط ست

مکتوب صد و سی و چہارم بمولانا حسن علی در مدح بزرگان این طریق عالی باشارہ تفحص اسرار عالیۂ ایشان

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ بر جادہ شریعت غرا و سنت مصطفے علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات مستقیم و مستدیم دارا د مخدوما بزرگان ما عمل بسنت اختیار کردہ اند واز بدعت اجتناب فرمودہ اموری کہ در دین محدث گشتہ است ہرچند بظاہر در باطن نافع نماید بران عمل نمی نمایند واتباع سنت را اگرچہ بصورت در حقیقت سودمند نماید از دست نمیدہند لہذا کارخانۂ ایشان بلند آمد و پیش طاق وصول شان مرتفع گردید و بدایت اینہا نہایت آمیز گشت واز حقیقت کار آگاہی یافتند واز ظلال گذشتہ باصل پیوستند واز کمالات مخصوصۂ انبیا علیہم التحیات والتسلیمات بہرۂ کامل گرفتند وحکم نمودند کہ نبوت افضل از ولایت ست اگرچہ ولایت از نبی بود وحکمی کہ برخلاف آن بودہ بر سکر وقت محمول داشتہ اند اگر شمۂ از حقیقت معاملۂ این اکابر در میان آرد نزدیکست کہ نزدیکان دوری جویند و واصلان راہ ہجر پویند مستمع از ہوش رود و متکلم را تاب نماند

ع زبان حافظ اینہمہ آخر بہرزہ نیست ٭ ہم قصۂ غریب و حدیث عجیب ہست ٭ متشابہات قرآنی رمزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمائے ست بآن این دولت باصالت نصیب انبیائے کرام ست علیہم الصلوات والتسلیمات و کمل ورثہ را از اتباع این بزرگواران نیز نصیب ہست بوراثت ولو علی سبیل القلۃ والندرۃ فعلیک باتباع خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات

لتنال من برکاتهم وتتذوق من اذواقهم وتنجو من تهالک الطامة الکبری بشفاعتهم والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب صد وسی و پنجم نیز بمولانا حسن علی در آنکه از عهدهٔ منصب قضا بر آمدن بسی مشکل ست

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات باخوی اعزی مولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله وحصل آماله میرساند احوال فقرای اینجا موجب حمد ست کتابت آن برادر رسید الله تعالی جمعیت ظاهر و باطن ارزانی داراد و از دید و دانش ماسوا رهائی دهاد و از آفاق و انفس ترقی بخشاد و آنچه در باب قاضی محمد رفیع نوشته بودند مخدوما این معامله هرچند تعلق بصحبت دارد لیکن شوق مشار الیه ملاحظه نموده طریقه را می نویسد حق سبحانه نافع گرداناد از عهدهٔ منصب قضا بر آمدن بسی مشکل ست قاضی متشرع باید کار از عهدهٔ این خدمت بر آید امام ابوحنیفه با آن علم و تقوی قبول این منصب نمود ترسان و لرزان باید بود و همواره خلاصی ازین منصب بزاری مسألت باید نمود احتیاط در تقیمهٔ شرط این راه است تحسین داشته مشار الیه انبغی در میان آید والسلام علیکم

مکتوب صد و سی و ششم بملا نعمت الله در نصیحت

اخوی اعزی مولانا نعمت الله بانعامات خداوندی جل شانه ممتاز باشند کتابت شما رسید در تعمیر اوقات جد بلیغ مرعی دارند و اختلاط با خلائق بقدر ضرورت نمایند و احیای لیالی را مغتنم دانند و بر کردار خود گریه و زاری دارند و این دورافتاده را بدعا یاد کنند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سی و هفتم بمیرزا عبید الله در ذکر اسرار غامضه بطریق اجمال

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند مجاری امور مشکور ست المسئول منه سبحانه عافیتکم واستقامتکم وترقی درجاتکم فی مدارج القرب ووصولکم الی مراتب الولایات الثلث ثم منها الی علوم الوراثة والنصیب من کمالات مرتبة النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیاء علیه وعلیهم وعلی آل کل الصلوات والبرکات لیطمئن النفس کمال الاطمینان وینشرح الصدر حق الانشراح ویجری العناصر المختلفة

مجری الاعتدال فیاخذ نصیبا من الخلة والمحبة الذاتیة وحظا من الاسرار الخفیة التی اشیر الیہ بلسان الصحابی لو تشتم فیکم لقطع ہذا البلعوم وینبغی ان یعلم ان العمدة فی حصول کمالات الولایة الصغری المراقبة والاذکار القلبیة من ذکر اسم الذات والنفی والاثبات وفی حصول الولایتین الاخریین الذکر اللسانی بالنفی والاثبات وممد فی حصول الکمالات المربوطة بمرتبة النبوة تلاوة القرآن والصلوٰة خصوصًا الصلوٰة المفروضة ثم تجیئ بعد ذلک مقام لیس للعمل فیہ نتیجة ولا للاعتقاد اثر الترقی ہناک مربوط بمجرد التفضل والاحسان وہذا المقام بالاصالة مخصوص بالانبیاء المرسلین علیہم السلام والبرکة وتبعیتہم لغیرہم ایضا نصیب من ہذا المقام ثم یاتی کمال فوقہ یرتقی فیہ من التفضل الی المحبة فالترقی فی حصول ہذا الکمال منوط بالمحبة الصرفة وفی المحبة ایضا کمالان المحبیة والمحبوبیة فظہور کمالات المحبیة الذاتیة بالاصالة مخصوص بالکلیم علیہ السلام وکمالات المحبوبیة الذاتیة اولا مخصوص بالحبیب علیہ وعلی آلہ افضل الصلوات واکمل التحیات وبطفیلہما ثانیا لغیرہما رجاءً من ہذین الکمالین والسلام

مکتوب صد و سی و ہشتم بمولانا محمد صدیق در ترغیب بر اعلای ہمت و در کشف سر آنکہ در غیر توجہ نسبت متزاید گردد بخلاف توجہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفۂ شریفہ رسیدہ خوشوقت ساخت از دید قصور و بلند ہمتی و عدم اکتفا بامور حاصلہ نوشتہ بودند نیک و مبارک ست ممکن بیچارہ کہ فی نفسہ از خیر و کمال تہی ست کمال در حق او دید قصور و سلب کمال ست و خیریت در نفی خیریت و شہود نقص و شریت بعد از انکہ خود را از کمال موہوم تہی ساخت و ردی امانت نمود شایان آن شد کہ از غنی مطلق گدائی نماید و دریوزہ گری کند و چون عطایا و کمالات او را پایانی نیست و تعطش و افلاس این نیز بحد کمال ہر چند بلند ہمتی کند و ہل من مزید سراید می سزد نوشتہ بودند ہر گاہ قصد استوجہ و مراقب میشود نسبتے کہ خاطر خواہ ست محسوس نمیگردد و چون خود را از توجہ وامیگذارد بنجواست و بے قصد نسبت مخصوص محسوس میگردد لہذا بمراقبہ کمتر می پردازد محمد و انسبت

باطن ہر چند باصالت رسد و از قید ظلیت وا رہد از درک ظاہر دورتر افتد و در حیطۂ مراقبہ نیاید مراقبہ بکمالات ظلی دست و گریبانست و از کمالات اصلی قلیل النصیب اہل شہود و مشاہدہ بمراقبہ ملتذ نیند و آنکہ از شہود گذشتہ است بمراقبہ کمتر پردازد باید دانست کہ آنچہ مذکور شد معاملۂ اہل انتہا و اخص خواص ست و سرّ این معنی نسبت بخواص و متوسطان آنست کہ چون ظاہر سالک بباطن خود توجہ ندارد باطن بمعاملۂ خود سرگرم ست و بی مزاحمت احدی بمطلب در آویختہ است و چون ظاہر ردی بباطن آرد باطن نیز متوجہ بظاہر پیدا شود و دران سرگرمی کہ بمعاملۂ خود داشت فتوری راہ یابد و آن حضور و آرام خلل پذیرد واللہ سبحانہ الملہم للصواب

مکتوب صد و سی و نہم باخواجہ محمد صدیق پشاوری دربیان حقیقت عارف کامل

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات الی الاخوان الکرام خواجہ محمد صدیق و مولانا حسن علی و ملا نعمت اللہ افناہم اللہ سبحانہ عن الاہواء والارادات وابقاہم بالمرضیات وسائر الکمالات وزینہم بلباس التقوی وجلاہم بتجلیۃ التجلیات واخرجہم عن تفاصیل الشیون علی اجمال الذات فالعارف الکامل المشرف بالبقاء الذاتی یشاہد جمالہ فی مرایا العوالم ویری نفسہ کلا واجمالا والعالم مظاہرہ وتفصیلہ ویعاین ذاتہ ساریا فی افراد العالم محیطا بہ احاطۃ الکل لاجزاء بل البعض منہ احاطۃ الذات لصفاتہ فلہ الذات وماسواہ مظاہر الصفات وہذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل لہ حکم العنقاء فی الغرابۃ لو وجد واحد بعد الوف من السنین لاغنیم

بیا یدتوای خواجہ سبلت مکن		اگر بادشہ بردر پیرزن

مکتوب صد و چہلم بشیخ عظیم جلال آبادی در آنکہ درجات متابعت رسول علیہ السلام بعضی کسبی ست و بعضی موہبی و اعتقاد و عمل را در بعضی دخل ست و در بعضی نہ

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات میرسیاند احوال واوضاع فقراء اینجا بخدا و مستوجب حمد ست امید کہ احباب دور افتادہ نیز بر نہج صلاح باشند و بر متابعت سید کائنات مفخر موجودات علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات ظاہرا و باطنا مستقیم بوند و این متابعت را درجات و مراتب ست حضرت قبلۃ الواصلین اسوۃ المحققین خلیفۃ اللہ

فی العالمین حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در مکتوب پنجاه و چهارم از مکتوبات جلد ثانی
هفت درجه متابعت قرار داده اند آن مکتوب را اگر تواند مطالعه کنند و درجه نخستین از ان کسبی ست که باعمال ظاهره
و باطنه تعلق دارد و درجه سوم من وجه کسبی و من وجه موهبی ست چه مبادی و مقدمات آن کسبی ست و نفس آن موهبی
است درجه چهارم موهبی ست لیکن اعتقاد و عمل را در حصول آن مدخلی هست درجه پنجم و ششم ازین هم برتر ست
و از هفتم چه نویسید مقصود از مطالعه تقسیم اذواق خواص اهل الله و چیز ست اطلاع بر عجز و قصور خود دوم ایمان بکمال این
اکابر که ثمره برکات ست و حصول از دیاد محبت ست بایشان تا داخل بشارت المرء مع من احب گردد و السلام و الاکرام

مکتوب صد و چهل و یکم بمیرزا عبید الله بیگ در انکه موجود حقیقی را با موهوم هیچ نسبت نیست

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی عبید الله بیگ میرساند صحیفه لطیفه که متضمن احوال شریفه
بود رسیده خوشوقت ساخت انچه اندراج یافته بود که توحید جز تبدل علم نیست اطلاق فنا بران مستبعد
است و نیز مندرج بود که تنزیه را بمرتبه بینمایند که اصلا به تشبیه روی ندارد و تشبیه را بکمالی جلوه میدهند
که اصلا بتنزیه نزاعی ندارد همه درست و سنجیده است موجود حقیقی را با موهوم چه نزاع و کدام تدافع موجود
در مرتبه کائن ست که از موهوم در آنجا نامی و نشانی نیست آئینه را با صورت منعکسه دران هیچ نسبت نیست
نمیتوان گفت که صورت داخل آئینه هست یا خارج از ان متصل بآن یا منفصل از ان این نسبت موهوم را با
موجود ست که هر دو در یک مرتبه اند آئینه در خارج ست و صورت مخترع وهم توحید درین مرتبه هر چند
تبدل علم ست لیکن عبارت معروفه را که فنای هستی موهوم و بقای هستی حقیقی باشد میتوان
باین معنی صرف گردد انچه نوشته اند که الآن فکر بهر چه منتج بود دیگر اعمال مشروعه همان شهود می بخشد
اصیل ست الله تعالی این دید را بکمال رساند و هر حکمی از احکام شرعیه را هی بمطلوب کشاید و السلام

مکتوب صد و چهل و دوم بمحمد کاشف در جواب سوالی که نموده که در ذکر لسانی نفی و اثبات کلمه محمد رسول الله را با کلمه لا اله الا الله چند بار ضم کند و در جواب سوال وی از سجده بعد وتر

بعد الحمد والصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات بہ برادر رشید خواجہ محمد کاشف میرساند کتابتی کہ در ینولا بدست جمال باعصاہا فرستادہ بودند رسید و رسانید تقبل اللہ سبحانہ استفسار نمودہ بودید کہ در وقت تکرار کلمۂ طیبہ نفیاً و اثبات کلمۂ مبارکۂ محمد رسول اللہ را ہم بآن ضم کند یا نہ و اگر بکند بعد از چندین مرتبہ ضم بکند مرتبہ را تعیینی نیست بعد ہر دہ یا ہر بیست یا ہر پنجاہ یا صد ضم کنند و بتکرار این کلمہ نفی مقاصد و مرادات خود نمایند تا تمام از مرادات خود برآیند و جز واحد حقیقی و مطلب تحقیقی ہیچ مقصود نداشتہ باشند مراد خود جستن را مقام بندگی بر نتابد مشائخ فرمودہ اند ہر چہ مقصود تست معبود تست در حدیث آمدہ است من جعل ہمومہ ہما واحدا کفاہ اللہ ہمومہ الدنیا والآخرۃ و در روایتی ہما واحدا ہم المعاد یا ہم الآخرۃ آمدہ است مراد از معاد یا آخرت دار الخلود ست کہ دار البقاست و میتواند کہ مراد از ان بازگشت باصل باشد چنانچہ مولوی علیہ الرحمہ درین بیت اشارہ نمودہ است

ہر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

استفسار دیگر از سجدہ بعد وتر نمودہ بودند فقیر جواب آنرا بار روایت پیش ازین فرستادہ است عجب ست کہ ترسیدہ بالجملہ عمل ما و عمل حضرت ایشان ما نیست و علما آنرا منع کردہ اند نباید کرد فی سنن الہدی السجدتین بعد ہا ای صلوٰۃ الوتر المفصولتین بینہما بالجلوس و قراءۃ آیۃ الکرسی فیہ المعمولتین علیہما فی بلاد السند لا اصل لہما من الاخبار و الآثار و لا روایۃ لہما ایضا فی الفقہ المختار و لا عمل علیہما فی اہل العرب بل الشافعیۃ یقولون بحرمتہما و اکثر الحنیفۃ لا یعرفونہا اصلا و راسا و سالت فقہاء المدینۃ عنہما فنقلوا الکراہۃ فیہما

مکتوب صد و چہل و سوم بشیخ محسن کشمیری در بیان آنکہ طالب علم امی دارد و وصول وی بخدمت کامل موہبت صرفست

بسم اللہ الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانہ و تعالی از رقیت ما سوا محرر ساختہ بتمام گرفتار جناب قدس خویش گرداناد و بحقیقت احسان کہ نشان آن ان تعبد اللہ کانک تراہ است رساناد تا معیت او تعالی کہ با عباد محسنین ست کہ از کلام مجید مفہوم ست جلوہ فرماید و از اسم لطیف دلالت نماید و بشرح صدر کہ وابستہ باطمینان نفس و در آمدن نور سیت در سینہ کہ علامت آن تجافی از دار

غرور و آماهوگی دار قرار است کما ورد متحقق سازد و بحرمة من مازاغ البصر و ماطغی علیه و علی آله الصلوات والبرکات والتسلیمات العلی صحیفه شریفه که منبئ از درد طلب و شوق مطلوب بی همتا بود مشرف ساخت چه نعمتی ست که با وجود تعلقات شتی و صحبت اهل دنیا سودای مطلوب حقیقی در سویدای دل پیدا آید و هوای هویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز با ایشان بینه بران محب این طائفه با این طائفه است و جلیس ایشان با ایشان المرء مع من احب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة والسلام از حق سبحانه ازدیاد این داعیه را داعی باشند و قوت این خواهش و شوق خواهند تا درین طلب یکرو و یک جهت باشند و این جوهر نفیس را بغبار امانی فانیه بی نور و بی رونق نسازند و بزاری از کرم او تعالی مسألت نمایند که بصحبت کامل رساند تا جوهر استعداد متجلی شود و کمال انسانی در صحبت او ظهور نماید و بصحبت ناقص گرفتار نسازد که از ناقص کامل نیاید و استعداد سالک ضائع شود ع

از کوزه همان برون تراود که درو ست ✤ طالب بیچاره حکم اعمی دارد مشکل ست که تمیز میان کامل و ناقص کند سابقه فضل اینجا در کارست و دستگیری رحمت می باید پس دریوزه حصول کمال ازین عاجز بی پروبال در رنگ سوال ست از سائل بی نوال هر چند از راه محبت این طائفه علیه یا بی بکمال این اکابر حاصل نموده است لهذا بعضی از طالبان که باوی نشست و خاست مینمایند از راه حسن ظن بلکه محض فضل و موهبت شربی ازین مشرب حاصل نموده است و می نمایند و واسطه رشد و هدایت جمعی میکردند لیکن چون این دور از کار درین محبت ناقص ست در متفرع علیه آن نیز باید که ناقص باشد آری بمقتضای حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی چون حسن ظنی باین فقرای بی سروبرگ پیدا کرده اید محتمل که بفضل باندازه آن از انطرف نیز معاملت فرمایند ؎

می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول	
آنکه در ساخته است قطره بارانی را	

السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات العلی

مکتوب صد و چہل و چہارم بمولانا محمد صدیق در انکه معامله اهل الله وراء الوراء است و اخفی بجلالیت از ظلال است

بسم الله الرحمن الرحیم جناب اخوی توفیق آثاری مولانا محمد صدیق ازین دور افتاده دعا و سلام عافیت انجام خوانند و بر وظائف طاعات و اذکار سرگرم بوده نماز شب و گریهٔ سحر را مغتنم شمرند وخواهان معامله باشند که از حوصلهٔ درک بیرون بود و معبر بعبارت و مشار باشارت نگردد و جولانگاه وهم نباشد معامله که باصل وابسته است چنین ست وانچه نه چنین ست بظلال و اوصاف تعلق دارد ماناکه سید الطائفه قدس سره بعد از موت در منام که از حال خود خبر داده است اشارت بهمین معامله نموده آنجاکه فرموده طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل چه عبارات واشارات که بظلال و صفات وابسته است بعد از ظهور اصل هباءً منثورا گشت و فانی و ناچیز شد واثری ازان نماند و چون بآن ذروهٔ علیا ملایمت ندارد غیر از ادای وظائف بندگی از بنده علی الخصوص ادای نماز که معراج مومن ست و جامع عبادات ست خصوص که در جوف شب واقع شود که آن وقت اشرف ساعات زمانست و هنگام نزول باین آسمان لاجرم فرموده و ما نفعنا الا رکیعات رکعناها الخ حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هفت سال همراه مولانا عارف دیگ گرانی بودم که از اصل آگاهی یابم سه بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا شبیه مولانا آنجا می یافتم هرگز از انجا بر نمیگشتم پس بر امثال ما مهجوران ناگزیر ست که بجان و دل درین طلب بکوشیم و از هر جا بوی ازین دولت بمشام باطن برسد از پی آن برویم والسلام اولا و آخرا.

مکتوب صد و چهل و ششم بمحمد عاشور بخاری در آنکه کلمهٔ طیبه توحید متضمن خلاصهٔ تمام سلوکست در ذکر نصائح نافعه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه خوشوقت ساخت حضرت حق جل و علا از گرفتاری ماسوی بکلی نجات دهاد و در مدارج قرب ترقیات روزی کناد و از برکات کلمهٔ طیبه سیراب گرداناد مقرر اهل الله است که در تنویر باطن نافع تری ازین کلمهٔ مبارکه نیست بجزء اول این کلمه سالک مستعد نفی ماسوای مطلوب حقیقی می نماید و بجزء دوم آن اثبات معبود بحق میفرماید که خلاصهٔ تمام سلوکست

تا بجاروب لا نروبی راه ‖ نرسی در سرای الا الله

طلب نصائح که مشتمل بر تهذیب

اخلاق باشد نموده بودند تجدد و ما کتب شرعیه و احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والتحیة بروجه کمال
متکفل این امرست بمقتضای شریعت غرا عمل نمایند و سنن مصطفی را علیه الصلوة والسلام در همه امور
پیشوا سازند که نجات اخروی و وصول بدرجات قرب الهی جل شانه مربوط بآنست و در تعمیر اوقات
جد بلیغ مرعی باید داشت که وقت بغایت عزیز ست در لا یعنی صرف نشود و اختلاط بخلق بقدر ضرورت
باید نمود زیاده بر قدر حاجت با مردم صحبت داشتن درین راه درنده مهلک ست و احیای لیالی و گریه
سحری را غنیمت باید شمرد و از انهماک در لذات فانیه محترز باید بود که باطن را مکدر و بی رونق می سازد
و با همه کس خندان و گشاده ابرو پیش باید آمد و از امر معروف و نهی منکر بروجه احسن خود را دریغ نباید
داشت و در طعام و منام و کلام رعایت حد وسط باید کرد ع نه چندان بخور کز دهانت برآید
نه چندانکه از ضعف جانت برآید و در طلب حق جل و علا مضطرب و بی آرام باید بود ابوبکر طمستانی
گفته است که تصوف اضطراب ست چون سکون آید تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و بهیچگونه
بما سوا انس و الفت نمیگیرد گفته اند مرید را بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطور ست حتی اذا ضاقت
علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ایام جوانی را مغتنم دانند و قوت آنرا صرف خدمات مولاتعالی نمایند
در وقت پیری بر تقدیر حیات و فراغ معلوم ست که چه از دست می آید حدیث شاب نشأ فی
عبادة الله گوش زد شده باشد و از صحبت مبتدع دور باید بود و از امور مبتدعه یکسو باید شد که نجات
در سنت ست و از حق سبحانه همواره مسألت باید نمود که بصحبت کامل رسانند تا جوهر استعداد متجلی شود
و کمال انسانی ظهور نماید و بصحبت ناقص گرفتار نسازند که از ناقص کامل نیاید و استعداد سالک ضائع
شود نوشته بودند که عقیدهٔ وحدت چنان راسخ شده است که ساعت بساعت از ملاحظهٔ سریان فیض
حقیقی متأثر میشود و تولای کلی در امور بخدا دارد مگر در بعضی امور الخ نعمت بزرگست شکر خداوندی
جل سلطانه بجا آرند و از دیاد این دید خواهند تا همه جا جمال او مطالعه نمایند و همه را مرایای کمال او
فهمند و از حول و قوة خود بتمام برآیند و همه امور مفوض باو دانند و از خود معدوم و باو موجود باشند
و ذات او را ورای الورا تصور نمایند واقعه که دیده و نوشته بودند بغایت پسندیده و روشن ست

وازمناسبت تامه خبر میدهد حق سبحانه امور مبطنه را از قوت بفعل آرد انه قریب مجیب

بس کنم خود زیرکان را این بس ست	بانگ دو کردم اگر در ده کس ست		والسلام علیکم

مکتوب صد و چهل و ششم بمولانا محمد صدیق در انکه ظهور جلال الهی را جل شانه در رنگ جمال و انعام او سبحانه موجب ترقی و لذت باید فهمید

الحمد لله فی السراء والضراء هر چه از محبوب حقیقی جل سلطانه آید در نظر محب بلکه در نفس امر رعنا و زیباست محب از ایلام او لذت میگیرد چنانکه از انعام او یکی را ظهور جمال او می بیند و دیگری را مظهر جلال او هر دو را صفت کمال می فهمد و صفت را زینه موصوف می نماید و از صفت بموصوف می گراید و از ارتحال فرزند جگر گوشه برضای و شکیبائی پیش آیند بلکه چون فعل محبوب حقیقی ست ازان لذت گیرند و فعل را زینه وصول فاعل سازند چین ابروئی و بیصبری چه گنجایش دارد و از وجود فرزند چنانچه متمتع بودند و ظهور نعمت حق جل و علا آنرا تصور می نمودند از فقدان نیز باید که خوشوقت باشند و ترتیب جلالی در حق خود دانند و سعادت خود درین درد و الم که دریچه رضامندی صاحب حقیقی است جل سلطانه فهمند مصیبتهای این جهان هر چند بظاهر خراشنده و جراحت ست اما نظر بباطن مرهم و راحت ست و سبب قرب و ترقیات ست خوش گفت

دلکش منکر چو آشنائی تو منم	گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی		بادرد بساز چون دوائی تو منم
			شکرانه بده که خون بهائی تو منم

مکتوب صد و چهل و هفتم بمیر محمد خافی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر احادیث فضائل قضای حوائج مسلمانان و فضائل حسن خلق

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین حبیب رب العالمین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها شفقت آثارا حیات دنیوی بغایت قلیل ست و معاملات ابدی و سرمدی بآن مربوط سعادتمند کسی ست که این فرصت بسیر را غنیمت دانسته ساختگی کار آخرت دران نماید

و توشۂ سفر دراز را مہیا سازد و چون شما را حق تعالی مرجع مہمات جمعی از خلائق ساختہ است
شکر خداوندی جل سلطانہ بجا آوردہ کمر ہمت را در روائی مہمات خلق اللہ چست بربندند و خدمتگاری
عبید و اماء صاحب خود را وسیلۂ نیل درجات دنیوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان
با خلائق و طلاقت جبہ و حسن خلق با اینہا و رفق و سہولت در معاملات ایشان را ذریعۂ رضامندی
مولای حقیقی جل سلطانہ دانند و سبب نجات و واسطۂ ترقی درجات فہمند در حدیث آمدہ است الخلق
عیال اللہ فاحب الخلق الی اللہ من احسن الی عیالہ احادیث چند در فضیلت قضای حوائج مسلمانان
و ادخال سرور را بر ایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و تانی و بردباری می آرد و نیک تامل نمایند
و اگر در معنی حدیثی خافیہ ماند از طالب علم متدین حل آن خواہند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و سلم
فرمودہ است المسلم اخو المسلم لا یظلمہ و لا یسلمہ و من کان فی حاجۃ اخیہ کان اللہ فی حاجتہ و من فرج
عن مسلم کربۃ فرج اللہ عنہ کربۃ من کرب یوم القیامۃ و من ستر مسلما سترہ اللہ تعالی یوم القیمۃ رواہ
البخاری و مسلم و در روایت مسلم ست واللہ تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیہ و ہم در
حدیث ست ان للہ خلقا خلقہم لحوائج الناس یفزع الناس الیہم فی حوائجہم اولئک الآمنون
من عذاب اللہ رواہ الطبرانی و ہم در حدیث آمدہ است ان للہ تعالی اقواما اختصہم بالنعم لمنافع
العباد و یقرہم فیہا ما بذلوہا فاذا منعوہا نزعہا منہم فحولہا الی غیرہم رواہ ابن ابی الدنیا والطبرانی
و ہم در حدیث ست من مشی فی حاجۃ اخیہ کان خیرا لہ من اعتکاف عشر سنین و من اعتکف یوما
ابتغاء وجہ اللہ تعالی جعل اللہ بینہ و بین النار ثلاث خنادق کل خندق ابعد مما بین الخافقین
رواہ الطبرانی والحاکم و قال صحیح الاسناد و ہم در حدیث ست من مشے فی حاجۃ اخیہ حتی یقضیہا لہ
اظلہ اللہ عز و جل بخمسۃ و سبعین الف ملک یصلون علیہ و یدعون لہ ان کان صباحا حتی یمسی
و ان کان مساء حتی یصبح و لا یرفع قدما الا حط اللہ عنہ بہا خطیئۃ و رفع بہا درجۃ رواہ ابن حبان
و غیرہ و ہم در حدیث ست من مشی فی حاجۃ اخیہ المسلم کتب اللہ تعالی لہ بکل خطوۃ سبعین حسنۃ و محی
عنہ سبعین سیئۃ الی ان یرجع من حیث فارقہ فان قضیت حاجتہ علی یدیہ خرج من ذنوبہ کیوم

ولدته امه وان بلک فیما بین ذلک دخل الجنة بغیر حساب رواه ابن ابی الدنیا وہم درحدیث ست
من کان وصلة لاخیه المسلم الی ذی سلطان فی مبلغ برٍ وتیسیر عسر اعانه الله تعالی علی اجازة الصراط
یوم القیمة عند دحض الاقدام رواه الطبرانی وہم درحدیث ست افضل الاعمال ادخال السرور علی المومن
کسوت عورته او اشبعت جوعته او قضیت له حاجته رواه الطبرانی وابو الشیخ وہم درحدیث ست احب الاعمال
الی الله تعالی بعد الفرائض ادخال السرور علی السرور علی المسلم رواه الطبرانی وہم درحدیث ست ما ادخل
رجل علی مومن سرورا الا خلق الله تعالی عزوجل من ذلک السرور ملکا یعبد الله عزوجل و یوحده
فاذا صار العبد فی قبره اتاه ذلک السرور فیقول اما تعرفنی فیقول له من انت فیقول انا السرور الذی
ادخلتنی علی فلان اما الیوم آنس وحشتک والقنک حجتک واثبتک بالقول الثابت واشهدک
مشاهد یوم القیمة واشفع لک الی ربک واریک منزلک من الجنة رواه ابن ابی الدنیا وابو الشیخ وہم درحدیث
است سئل رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عن اکثر ما یدخل الناس الجنة فقال تقوی الله و
حسن الخلق وسئل عن اکثر ما یدخل الناس النار فقال الفم والفرج رواه الترمذی وابن حبان
والبیہقی وہم درحدیث ست ان من اکمل المومنین ایمانا احسنہم خلقا والطفہم باہله رواه الترمذی
وہم درحدیث ست ان العبد لیبلغ بحسن خلقه عظیم درجات الآخرة وشرف المنازل وانه لضعیف العبادة
وانه لیبلغ بسوء خلقه اسفل درجة فی جہنم رواه الطبرانی وہم درحدیث ست الا اخبرکم بایسر العبادة
واہونہا علی البدن الصمت وحسن الخلق رواه ابن ابی الدنیا وہم درحدیث ست ان رجلا اتی
النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم من قبل وجہه فقال یا رسول الله ای العمل افضل قال حسن الخلق
ثم اتاه عن یمینه فقال ای العمل افضل قال حسن الخلق ثم اتاه عن شماله فقال یا رسول الله ای العمل
افضل قال حسن الخلق ثم اتاه من بعده یعنی من خلفه فقال یا رسول الله ای العمل افضل فالتفت
الیه رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فقال ما لک لا تفقه حسن الخلق ہو ان لا تغضب ان استطعت
رواه محمد بن نصر المروزی وہم درحدیث ست انا زعیم بیت فی ربض الجنة لمن ترک المراء وان
کان محقا وبیت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب وان کان مازحا وبیت فی اعلی الجنة لمن

حسن خلقہ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والترمذی وہم در حدیث قدسی آمدہ ان ہذا دین ارتضیہ لنفسی ولن یصلح لہ الا السخاء وحسن الخلق فاکرموہ بہما ما صحبتموہ رواہ الطبرانی والبزار وہم در حدیث ست الخلق الحسن یذیب الخطایا کما یذیب الماء الجلید والخلق السوء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل رواہ الطبرانی وہم در حدیث ست ان اللہ رفیق یحب الرفق فی الامر کلہ رواہ البخاری ومسلم وہم در حدیث ست ان اللہ عزوجل یحب الرفق ویرضاہ ویعین علیہ ما لا یعین علی العنف رواہ الطبرانی وہم در حدیث ست الا اخبرکم بمن یحرم علی النار او بمن یحرم علیہ النار یحرم علی کل ہین لین سہل رواہ الترمذی وہم در حدیث ست التانی من اللہ تعالی والعجلۃ من الشیطان وما احد اکثر معاذیر من اللہ تعالی وما من شیء احب الی اللہ تعالی من الحمد رواہ ابویعلی وہم در حدیث ست ان العبد لیدرک بالحلم درجۃ الصائم القائم رواہ ابن حبان وہم در حدیث ست وجبت محبۃ اللہ علی من غضب فحلم رواہ الاصفہانی وہم در حدیث ست الا انبئکم بما یشرف اللہ بہ البنیان ویرفع بہ الدرجات قالوا نعم یا رسول اللہ قال تحلم علی من جہل علیک وتعفو عمن ظلمک وتعطی من حرمک وتصل من قطعک رواہ الطبرانی والبزار وہم در حدیث ست لیس الشدید بالصرعۃ انما الشدید الذی یملک نفسہ عند الغضب رواہ البخاری ومسلم وہم در حدیث ست ان من الصدقۃ ان تسلم علی الناس وانت طلیق الوجہ رواہ ابن ابی الدنیا وہم در حدیث ست تبسمک فی وجہ اخیک لک صدقۃ وامرک بالمعروف ونہیک عن المنکر صدقۃ وارشادک الرجل فی ارض الضلال لک صدقۃ واماطتک الحجر والشوک والعظم عن الطریق لک صدقۃ وافراغک من دلوک فی دلو اخیک لک صدقۃ رواہ الترمذی وہم در حدیث ست ان فی الجنۃ غرفۃ یری ظاہرہا من باطنہا وباطنہا من ظاہرہا فقال ابومالک الاشعری لمن ہی یا رسول اللہ قال لمن اطاب الکلام واطعم الطعام وبات قائما والناس نیام رواہ الطبرانی والحاکم این احادیث از کتاب ترغیب وترہیب کہ از کتب معتبرۂ علم حدیث ست ایراد نمودہ شدہ است اللہ تعالی عمل بمقتضای آن کرامت فرماید صفحۂ حال خود را بمضمون این احادیث موازنہ نماید آنچہ موافق حال آید شکر خداوندی جل سلطانہ بران بجا باید آورد وآنچہ نہ چنین باشد بعجز وزاری توافق حال خود بآن از حق سبحانہ مسالت باید نمود واگر بفضل توفیق عمل آن کسی نیابد بہر حال اعتراف بتقصیر

خود نقد او خواہد بود اتمم نعمتے ست العیاذ باللہ سبحانہ کہ توفیق عمل نیابد و خود را مقصر ہم نداند کہ از اسلام قلیل النصیب ست ؎ ہر کس نیافت دولتی یافت عظیم + وانکس کہ نیافت درد نایافت عظیم ہست

مکتوب صد و چہل و ہشتم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نعمان در آنکہ قبح و شرارت مرآت حسن و جمال ست

اللہ تعالی ذات با برکات را مشمول الطاف داشتہ مسند آرای ارشاد دارا ظہر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس بشآمت اعمال ما دوم سال ست کہ خلق ببلیۂ قحط گرفتار اند مردم بجہت استسقا برآمدہ بودند واین دوراز کار نیز در میان ایشان بود با این ہمہ بار گناہ یقین تصور میکرد کہ ورود این بلا از نتائج اعمال سود او ست مردم از وجود او برکت می جستند و او را در یوزۂ دفع بلا میساختند و از حقیقت حال واقف نبودند از ظلم حکام می نالیدند و چون این ظلم را با اعمال خود نسبت میداد در جنب این آنرا ہبا منثور خیال میکرد مخدوما با این ہمہ تقصیرات از امثال اعزۂ احبا امید دارد کہ رحمی بحال او نمایند و عفو زلات او خواہند و بسبب کثرت معاصی او را مہجور نکنند ہر چند عاصی ست اما امیدوار رحمت ست ارحم الراحمین ہم نظر رحمت بحال عاصیان راجی دارد فردا شفاعت نیز نصیب عاصیان باشد کما ورد حی آرند کہ روز قیامت یحیی بن زکریا را علی نبینا و علیہما الصلوات والتسلیمات بیارند و ہیچ معصیت در دیوان او نبود او را در دیوان عاصیان بدارند تا حساب از ایشان گرفتہ شود و صفت غفران برای اہل عصیان ست و ستاری ذنوب و عیوب را خواہان و عفو تقصیرات را جویان ست ظہور خیریت را شریت می باید خداوندی را بندگی ؎ منم کا ستاد را استاد کردم + غلام خواجہ را آزاد کردم + پس ہر چند وجوہ قبیح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آئینہ داری حسن و کمال و خیر زیادہ تر سبحان اللہ قبح و نقص دریجا معنے حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقیدہ با وجود شرارت چون وجوہ خیریت عارضی دارند آئینۂ اسما و صفات نمودند عدم مطلق کہ وجہی از خیریت ندارد و شر محض ست تقابل بوجود بحت دارد تعالی و بہ آئینہ داری آن مرتبۂ مقدسہ برپا ست ؎

از ہزاران یکی از ہر فنا بعد قرون	سیاہ روئی ما گرد عاقبت کاری	غلام خویشتنم خواند لالہ رخساری

متطاول لہ بحصول این کمال ممتاز ست و نزول بعدم صرف میفرماید و آئینہ داری حضرت
ذات تعالی معرا از اسما و صفات می نماید و نور ہدایت او از عرش تا فرش فرو میگیرد و لہذا پستی
خاک سبب رفعت او گشتہ است و خواص خاکیان از برقدسیان فضل داده سخن بجای دیگر رفت
مقصود آنست کہ این دو راز کار را در اوقات مرجوه بدعا یاد آرند و عفو زلات او خواہند

مکتوب صد و چہل و نہم بمولانا محمد صدیق در آنکہ حزن لازمۂ این دار ست و آنکہ نسبت اگر از ظاہر مختفی گردد بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست

الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفہ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیده
مسرور ممنون شوقت ساخت زادکم اللہ سبحانہ ترقیا و توفیقا از شکر و شکایت کہ می نویسند بوضوح
می انجامد تجدد و ما دنیا دار الفراق ست محل لقاء پیش ست کریمۂ من کان یرجو لقاء اللہ فان
اجل اللہ لات مشعر این معنی ست پس طالب او تعالی درین نشأ غیر از آنکہ بسوز و گداز سازد
و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد ہرگاه صفت حبیب علیہ و علی آلہ افضل الصلوات و التسلیمات
دوام حزن و تواصل فکر باشد بدیگران چہ رسد غایۃ الامر جہت تسلیۂ طالب نمونہ از بعض امور موعود
بر باطن او جلوه گری سازند ع | بلا بودی اگر این ہم نبودی | از کم کردن مہمان تو اظہار
تالم می نماید باکی ندارد اگر از ظاہر مستور گشتہ بر باطن متجلی ست در نفحات می آرد درویشے
ابو محمد جریر را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم و از آن
محجوب شدم راه بگم کردم خود چون یابم مرا براہی کہ بآن رسانند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای
برادر ہمہ باین درد گرفتار اند و باین داغ مبتلا لیکن بر توبیتے چند بخوانم کہ بعضے ازین طائفہ گفتہ اند شعر

قف بالدیار فہذه آثارہم	تبکی الاحبا حسرة و تشوقا
کم قد وقفت بہا اسائل مخبرا	عن اہلہا او صادقا او مشفقا
فاجابنی داعی الہوی فی ربعہا	فارقت من تہوی فعز الملتقی

مکتوب صد و پنجاہم بشیخ محمد شریف کابلی در انکہ فنا قدم اول ست درین راہ

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور از کار را از دعای جمیع منسی فنا زند و بر سنت نبوی علی صاحبہا الصلوۃ والسلام مستقیم باشند و از ہستی موہوم بتمام منخلع گردیدہ بوجود موہوب متحقق بوند و بدام نیستی صید ہستی نمایند و ظہور ہستی و توابع آن بی کمال نیستی میسر نیست و تخلق باخلاق محبوب بی فنا از منتسبات ممکن نہ کمالات دیگر فوق آن بسیار اند لیکن ہمہ مشروط باین فنا اند

نیست رہ در بارگاہ کبریا		ہیچکس را تا نہ گردد او فنا	

پس فنا قدم اول ست درین راہ قدم و من بعد ہذا ما یدق صفاتہ و ما کتمہ احظی لدیہ و اجمل

مکتوب صد و پنجاہ و یکم بملا نعمت اللہ در انکہ ہر چند نسبت باطن قوی تر تجلی باحکام شرعیہ بیشتر گردد

کتابت ہای اخوی مولانا نعمت اللہ رسیدہ خوشوقت ساخت بجمعیت و استقامت باشند فان الاستقامۃ فوق الکرامۃ و از ہستی موہوم برآمدہ بدوام نیستی موصوف باشند تا ہستی متحقق جلوہ فرماید و سالک را از وی ربودہ خود بخود حاضر باشد این معنے ذوقی ست و وجدانی بگفتن و نوشتن است نمی آید و بنظر و فکر این معانی کشاید کہ با وجود بقای تکالیف شرعیہ نابودن بچہ معنی ست و بودن و نابودن در یک وقت چگونہ باشد عرفت ربی بجمع الاضداد عزیزی گفتہ در ہر چیز رحمت ست الا در عشق رحمت نیست میکشد و از کشتہ دیت می خواہند یعنے از کم شدہ احکام بندگی فرو نمے گذارند عجب معاملہ است ہر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب ازدیاد تجلی او باحکام شرعیہ میگردد چہ نفس امارہ کہ بالذات آبی احکام شرعیہ است رو بانقیاد می آرد و کمال تجلی بکمال اطمینان ست و مداہن شریعت کہ دعوای این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بہرہ است از مغز بپوست درماندہ چہ کمال این نسبت باطمینان میکشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزلہ است و لیس فلیس ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی کمال متابعۃ صاحب الشریعۃ علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و التحیات

مکتوب صد و پنجاه و دوم بفتح خان شیرپوری در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجه بزرگ قدس سره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودید که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که روزه ما نفی ماسوا است پس معلوم میشود که ماسوا هست چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر حقیقت وجود دارد بنفی ما منتفی نمیشود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدسنا الله سبحانه بسره والله اعلم بالصواب از نفی ماسوا نفی تعلق و نفی مقصودیت ماسوا است بلکه نفی شهود و شعور ماسوا که حاصل فنا و توحید شهودی ست که شرط این راه ست ماسوا بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودے هیچ در کار نیست تا نفی وجود ماسوا کرده آید آنچه لابدست و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید شهودیست باید که در دیده بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوا نماند و تعلق علمی و حبی از ماسوا گسسته شود تا قابلیت ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی بیارگاه قدس یابد و بدونه خرط القتاد مقررست تا زهی نیابی ما بنفی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی که مانع وصول ست نزد ما از اهم مهام ست و آن تعلق و گرفتاری ست باشیا و شهود و شعور ست بماسوا چه بطور ولایت علوم کونی با معرفت الهی جل سلطانه جمع نه آید و شهود کثرت با شهود وحدت یکجا نشود سالک را ناگزیرست که بلا نفی این امور نماید تا نسیان ماسوی شود و فنا پدید آید

تا بجاروب لا نروبی راه
نرسی در سرای الا الله

نوشته بودند که اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب همین وجود مجازی در مرتبهٔ خودش هست یا نیست اگر هست چه فائده بنفی ما و اگر نیست فائده در نفی آن گوییم وجود مجازی چونکه در اذهان بعنوان وجود حقیقی مرکوز شده است سالک نفی عنوان حقیقت آن را می نماید تا مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و بوجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدا نیاید و سد راه سالک نشود المجاز قنطرة الحقیقة شنیده باشند. نوشته بودند اگر گفته شود اصلا نیست مگر وجود موهوم جواب چون اصلا نباشد وهم و موهوم از کجا گوییم مرتبهٔ وهم که عبارت از نمود بی بود ست در علم الله کائن و ثابت ست روا است که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود خلق فرماید و از

خارج صلا نبود و تحقیق اینمعنی در کتب این اکابر مذکورست نوشتہ بودند اگر گفتہ شود وجود ظلی جواب
پس من وجہ باشد و من وجہ نباشد و این نفی در وجہی ست کہ نیست ہست نما لاجرم نفی نفی بی فائدہ
بود گوئیم کہ نیست ہست نما را سالک چون بعنوان ہست حقیقی تصور کردہ و بنیاد در از درین بی
بنیاد نہادہ است نفی عنوان ہستی حقیقی او می نماید تا از روی ذوق و حال نیستی ذاتی
او ہویدا گردد و زینہ صعود ہست حقیقی گردد و از ظل باصل شاہ راہی کشاید

مکتوب صد و پنجاہ و سوم بحاجی حسین در انکہ مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ماسوی است صفای عبودیت امر دیگر

بسم اللہ الرحمن الرحیم بخدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتادہ سلام عافیت انجام خواہند
صحیفہ شریفہ رسیدہ سبب مسرت گردید مطالعہ احوال پسندیدہ و اذواق و مواجید سنجیدہ مسرت
بر مسرت بخشید اللہ تعالی ترقیات بی اندازہ دہاد و علوم و اذواق تازہ بخشاد مخدوما چون این دار
دار عمل ست و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلیغ باید نمود و در از دیاد کمیت و کیفیت آن باید کوشید
مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ما دون حق ست تعالی کہ مانع دوام اقبال ست بجناب
قدس معبود حقیقی و حصول یسر ست در اعمال و طاعات و تنقیہ عبادات ست از دقائق شرک خفی از
حصول فنا وجود عدمیت بندہ بجائی نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ربقہ بندگی نکشد و در جانب بقا ہم
با حق جل و علا در نفس الامر یکی نگردد و متحد نشود مقصود صفای عبودیت ست و نیک بود نسبت در معاملت
با و سبحانہ اینمعنی در فنا ظاہرست و در بقا نیز چون دید اتحاد ست پس بمقتضای انا عند ظن عبدی بی گویا
حضرت معبود تعالی باین کسوت متلبس گشتہ بعبادت آمدہ است و مقررست کہ ہر چہ بآنجناب قدس منسوب
است اتم و اکمل ست لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک پس عبادتی کہ ہنگام بقا بود اتم و اکمل باشد

مکتوب صد و پنجاہ و چہارم بمیرزا عبید اللہ در شرح احوال وی کہ در عریضہ وی مندرج بود

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ مصحوب شیخ نور الدین درویش ارسال داشتہ بودند

رسید از مطالعۂ آن ذوق‌ها یافت نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حالتے رو میدہد کہ قبل ازین نبود چنان ظاہر میشود کہ جسم در حرکت تابع جسم دیگر ست چنانچہ جامہ تابع بدن ست و ہملا این حال از نظر پوشیده نمیشود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون ہمین حال ست مخدوما این حالت بغایت اصل ست نماز را چنانچہ بر غیر نماز تفوق ست حالت صلاتیہ را بر غیر حالت صلاتیہ نیز تفوق ست و این جسم دیگر متبوع کہ نوشته اند ما نا کہ صورت مثالیہ وجود موہوب ست کہ بولادت ثانیہ مربوط ست کہ بعد از تحقق فنا و بقا ہا می کہ مبدأ یقین اوست آن وجود حاصل گشته و باطن عارف گردیده و لطائف عشرہ عالم خلق و امر و نسبت بآن ظاہر آمده این ظاہر و باطن ورای آن ظاہر و باطن ست کہ متعارف قوم ست کہ عالم خلق را ظاہر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکہ گویند کہ عارف ظاہر با خلق ست و باطن با حق جل و علا ؎ از برون در میان بازارم ٭ و ز درون خلوتیست با یارم مراد ازان ظاہر و باطن متعارف ست و تصفیۂ باطن ہمین معنی گویند چہ تصفیۂ باطن بمعنی اول معنی ندارد و نگرانی و توجہ او بمطلوب صورت نہ پذیرد چہ توجہ و نگرانی مشعر مباینت و مباعدت ست و این باطن حکم قوم ظاہر دارد ہر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویہ درین راه بسیار ست کہ در صورت مثالی بعنوان اجسام ظاہر میشوند و آنچہ نوشته باآنکہ عرض نموده کہ نسبت وہمیہ بخود حوالت باصل ست و این حال معروض منشا و با اوست مخدوما میان این ہر دو حالت ہیچ تضاد نیست حالت صلاتیہ مسطوره میتواند کہ مترتب بر بقا باشد و حالت نسبت وہمیہ فنا ست و فنا را با بقا ہیچ تدافع نیست فنا و بقا نزد ما دائمی ست در عین فنا باقیست و در عین بقا فانی چہ فنا از ماسوای مطلوبست و بقا بمطلوب این شبہۂ شما شبیہ شبہۂ صاحب نزہت ست کہ بر مقرر قوم تخطیہ و اعتراض نموده است و گفته ؎

گویند عنان خود چہ تا بے	گم شو کہ چو گم شوی بیابے	این نکتہ حمودنا صوابم
چون گم شدم آنگہی چہ یابم	یابنده اگر کسے دگر خواست	از گم شدنم پس او چہ میخواست

این اعتراض نیز مدفوع ست چہ گم شدن کہ فنا ست نسبت بما سواست و یافت کہ از بقاست نسبت بحق تعالی ست و در میان این و آن تدافع نیست این فقیر این مطلب را در کاغذی بتفصیل

نوشته است اگر خفائی ماند آنجا رجوع نمایند مخدوما آنچه از امور غیبیه کونیه و احوال موتی که ظاهر شود
در کار نیست که آنرا بتفصیل نویسند اجمال هم کافی ست که بمطلب اصلی چندانی کار ندارد دیگر چیزی که
غرابت داشته باشد و آنچه بمطلب اصلی تعلق دارد بتفصیل آن اگر بپردازند مستحسن ست و هر که از شما طلب این طریق نماید بعد از استخاره
طریقه را باو بگویند و اگر از دو جانب خوشی بنماید و صحبت کم کسی را نگاهدارند و طریقه ستر احوال محمود است محتاج باستفسار نیست
عزیزی از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب پرسید یا رسول الله ما التصوف گفت التصوف ترک الدعاوی
وکتمان المعانی و حصول بشارت مقام فردیت که نوشته بودند مبارک است لیکن نه نوشته بودند که آثار این
در خود هیچ یافته شد یا نه آری این قدر نوشته اید که در مقام ارشاد فرود مقام فردیت متصور نمود فقیر نیز
درین باب توجه خواهد نمود ان شاء الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فردیت بر مقام ارشاد تفوق دارد
ارشاد چونکه متضمن عروج و متضمن نزول ست بفردیت قربت دارد چه در فردیت همین عروج در وجه حق ست
تعالی نزول در وجه خلق که مقام تکمیل و دعوت ست ندارد و الکل وجهة آری کسی که جامع کمالات فردیت
و قطبیت بود کبریت احمر ست چنانچه حضرت ایشان ما در اوائل جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد
از ان بکمال وراثت پیوستند و سید الطائفه قدس سره نیز جامع بود نسبت فردیت او را از شیخ محمد قصاب
حاصل گشته بود و نسبت قطبیت را از شیخ سری سقطی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فردیت فراموش
نموده است آنجا که فرموده که مردم میدانند که من مرید سری ام نه من مرید محمد قصابم و ظهور الوان
و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و نیستی ندارد و هنگام ظهور آن خود را بآن سر نباید داد هر چند
لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود نوشته بودند که صحبت در وقائع با سلاسل دیگر بسیار واقع ست
التفاتها بسیار مفهوم میشود بلکه در چنین از احیان آنقدر انکشاف جلی ست که نمود ارواح را البصر با بصیرت
شریک ست و تکلیف طریقهای خود میکنند ازین وهم بسیار وارد گذا و گذا مخدوما شما در کار خود سرگرم
باشید و حرمت مشایخ را نگاه دارید لیکن قبلهٔ توجه را پراگنده نکنند و توجه بیک جانب مقصود دارند بزرگان
بر تقدیر وقوع شفقت میکنند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه باید دانست که اگر بر طالب این راه
که ارادت بشیخی آورده است ظاهر شود که نسبتی یا نوری بوی از عزیزی دیگر رسیده است باید که آن نسبت را

از پیر خود دانند کہ بصورت آن عزیز ظاہر گشتہ افادہ نمودہ است و اعتقاد کند کہ پیر او جامع ست لطیفہ
از لطائف او کہ مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نمودہ است این از جملۂ اغلاط طلاب
است شما خود محفوظ آیدا آیاران را ازین دقیقہ آگاہ سازند شیطان دشمن قویست مبادا ازین راہ قبلۂ
توجہ را بر طلاب منتشر سازد و از وصول بمطلوب باز دارد بلکہ از راہ ببرد محمد و مایک کتابتی از شما پیش ازین
بمدتی رسیدہ بود پیش از ترک آنرا نوشتہ بودید بعد ازان از شما کتابتی نرسیدہ غیر ازہمین کتابت کہ جواب
آن نوشتہ شد و دران کتابت شوق ترک و ستنکاف دل و رغبتی تام از وضعی کہ داشتید پیش از پیش بود
و پارۂ بسط مقدمات درین باب نمودہ بودید و نیز دران کتابت مندرج بود کہ درین ایام بکا و حیرت و عجز
و افتقار بسیار ست و ارادت و غنا و طاقت و پر دلی کہ در اوائل مفہوم می شد کمتر ست مسبب بی توسط
اسباب در نظر علمی بود الحال کہ در قباب اسباب ست اول صنع مدلول صانع بود الحال قضیہ بر عکس
است از روی شعوری بود الحال زوال شعور آرزو ست فنا را بر بقا میگزید الآن بقا را اصطفا میکند
صفارا عین ذات مید انست از روی تحقیق بی کم و کاست الحال وجود را در ینہا تباین مفہوم میشود
اعتبار امنیت صحو بود اکنون دل کبر و سکر ست جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان
زوایا و اقامت و تقاعد معقول ہمت شدہ مخدوما معاملہ ہر چند از ابتداد و ر تر می افتد امور مسطورہ رو
می نماید النہایۃ ہی الرجوع الی البدایۃ مندرج بود کہ مرتبۂ سلوک قدمی و مرتبۂ سلوک نظری بنظاہر ابی تفاوت
بیک معنی باشد یا نہ بیک معنی نیست چنانچہ حضرت ایشان در مکتوبات این معنی را تفصیل نوشتہ اند
از انجا ملاحظہ نمایند والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات
والبرکات العلی و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکۃ المقربین و سائر الصالحین آمین آمین

مکتوب صد و پنجاہ و پنجم بشیخ عرب بخاری در انکہ تعمیر ظاہر سبب تخریب باطن ست

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامدا و مصلیا اخوی اعزی شیخ عرب از جہت درویشی دلریش سلام عافیت انجام
خواندہ صحیفۂ مرسلۂ خوشوقت ساخت حمداً للہ سبحانہ کہ بعافیت صوری و بطراوت و جمعیت معنوی

مقترن نماید اللہ تعالیٰ ترقیات دہاد و مزید بر مزید عطا کناد من استوی یوماہ فہو مغبون خلاصۂ اوقات را بوظائف طاعات مصروف دارند درین فرصت یسیرہ بتعمیر باطن و تنویر آن پردازند مہمات مہمات تعمیر ظاہر سبب تخریب باطن ست و بالعکس وما بوالہوسان دربی تعمیر ظاہر یم پس از باطن چہ خبر داشتہ باشیم در حدیث آمدہ است فانی بُعثت لخراب الدنیا ولم ابعث لعمارتہا نوشتہ بودند در اثنای صلوات خمسہ کیفیت نادرہ رو میدہد و دید نیستی بطریق دوام ست علی الخصوص درحین ذکر و مراقبہ نہ از وجود اثری در نظر می آید و نہ از عدم ارادہ ہیچ امر در دل نمی آید مخدوما احوال سنجیدہ و پسندیدہ اند خصوص حالتی کہ درحین ادای نماز رو دہد بسی اصیل ست ولذات آن منبئ از انتہا و السلام اولا و آخرا

مکتوب صد و پنجاہ و ششم بجناب پیرزادہ خواجہ محمد عبید اللہ در آنکہ ورای فنا و ورای توحید و تجلی ذات معاملات دیگر بسیارست و بیان بعضی کمالات صلوۃ و شرح کلام حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہٗ کہ فرمودہ اند ظہورہو اجس و وساوس بعد از فنا مضر نیست

بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ عرض دعا و نیاز از کمترین داعیان با اخلاص خدام مخدوم مرزادہ برجادۂ قبول فرمایند عنایت نامۂ گرامی مشرف ساختہ امید کہ ہمیشہ بمنوال اجمالی مر اقادہ را بالطافات و معارف تازہ می نواختہ باشند این عاصی تباہ کار از روی کمال شرمندگی و خجالت کہ از جناب مقدس باری تعالیٰ دارد خود را شایان آن نمیداند کہ بتحقیق یا بتقلید سخنی از احوال حرم اقدس او بر زبان یا بقلم آرد و از ہمین جہت در بعضی اوقات در ارسال جواب عنایت نامہا تقصیر میرود لیکن الحال بحسب امر شریف جرأت می نماید و آنچہ بفہم قاصر این احقر راہ دادہ می نویسد و تقصیرات را امید عفو دارد دیگر یافنا بروجہ کمال بی تجلی ذات میسر نیست لیکن تواند بود کہ ورای تجلی ذات معاملات دیگر بسیار باشد کہ حصول سعادت عظمی بآن مربوط بود و ما بہ التفاضل بین الانبیاء علیہم الصلوات و البرکات نیز ہمان معاملات باشد آری طریقۂ انبیا نیستی و گذشتگی و آزادی ست اما حقیقت انبیا ظاہر او درای آن باقند علیہم التحیات و التسلیمات از طریقت تا حقیقت فرق بسیار ست فنا فی نفسہ از مطالب مقصود

نیست مقصود اصلی امور دیگر ست که فنا شرط آنست وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون هرچند صاحب
نفی که بمنتهای نقطهٔ نفی رسیده است مجملا از اثبات ولو فی الجمله نصیبی دارد امّا از نصیب تا نصیب
فرق بسیار ست جمعی که فطرت اصلی شان از مقام نفی ست هرچند از مقام اثبات بقدر نصیبی ارند
اما آن نصیب طفیلی ست ذاتی نیست انچه ذاتی ایشان ست نفی وانتفاست وجمعی بحسب استعداد
طبیعی از مقام اثبات نصیبی دارند نفی طفیلی اینها ست در ضمن اثبات که ذاتی این جماعت ست نفی نیز
بحصول می پیوندد شتان ما بین النصیبین کذا و کذا اگر شمّهٔ ازان معاملات که بمقام اثبات تعلق دارد
و بدانش این بیحاصل پارهٔ ازان از راه تقلید و پارهٔ از راه تحقیق درآمده در میان آرد نزدیک ست که نزدیکان
دوری جویند و می رسد که قطع البلعوم در حق او صادق آید؎ سراپا آتشی امشب قدح گو دیگری پر کن ٭ که خواهد
سوخت مجلس تا تو می در جام خواهی کرد ٭ درین مقام بزعم این قاصر از توحید ذاتی و شهود وحدت در
کثرت نامی ونشانی پیدا نیست و همچنین بعد از نزول تام ازین مقام بهر ارشاد انام شهود وحدت در
کثرت نمی فهمد و در کار نمیداند و مبتدی و متوسط غیر مرجوع و مرجوع درین معرفت باید که فرقی نداشته باشند
چه اگر مشهود در مرایای کثرت مطلوب حقیقی ست و شایان نفی نیست پس چرا مبتدی و متوسط را این
معرفت ضرر داشته باشد و بنفی آن سعی نموده آید و اگر مطلوب حقیقی نیست و قابل نفی ست چنانچه حضرت
خواجهٔ بزرگ خواجه نقشبند فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر ست بحقیقت
کلمهٔ لا نفی آن باید نمود پس منتهی مرجوع را چون ازان چاره نبود و بکدام جریمه او را بمشاهدهٔ غیر مطلوب
آرام میدهند و این معرفت غیر واقع را بر دی ظاهر میسازند و بعد تخلص او بفضای اطلاق چرا
محبوس زندان کوچه تنگش میدارند چنانچه حضرت خواجه محمد مؤید الدین الرضی قدس سره فرموده اند که توحید
کوچه تنگست شاه راه دیگر ست ازین عبارت شریفه دو چیز مستفاد ست یکی آنکه توحید از مطالب
نیست راه مطلوبست چه مطلوب ورای کوچه و شاه راه ست دوم آنکه راهیست تنگ بسا ست که
از مطلوب باز دارد و این عبارت دلالت بران ندارد که بعد از فنای اکمل و نزول اتم البته باید که
این معرفت رو نماید اگر گویند در مجالی کثرت مشهود هرچند مطلوب بر وجه کلیه نیست لیکن ظهورات

اوست کہ بعنوان جزئیت مشہود گشتہ است پس مبتدی و متوسط چونکہ بمطلوب نرسیدہ اند در وقت
ظہور این معرفت شاہد بشہود جزئی از شہود کلی باز مانند و منتہی چونکہ بمطلوب رسیدہ است بعد از رجوع
او تا زمان اتمام مدت دعوت اگر او را باین مشاہدات جزئیہ مانوس دارند گنجایش دارد و غیر مطلوب
را مطلوب نخواہد دانست و بآن آرام بوجہ کمال نخواہد گرفت و محبوس کوچۂ تنگ نخواہد گردید چہ او بفضای
اطلاق متخلص گشتہ است و مطلوب را کما ہو دریافتہ و میداند کہ این شہود بہر تسلیۂ او تا اجل مسمے عطا کردہ
اند گوئیم منتہی کہ بکمال مرتبۂ انتہا رسیدہ است شاید کہ بعد از رجوع باین مشاہدات جزئیہ خرسند شوند لیکن
عارفی کہ بکمال انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اکابر اولیا علیہم الرضوان رسیدہ است و شربی از اصل
یافتہ اگر بعالم نزول فرماید بامثال این مشاہدات چرا مفتون خواہد گردید و باین شہود مانوس و مالوف کی
خواہد شد و نیز منتہی کہ بکمال کمال رسیدہ است بیقین یقین دانستہ است کہ ہر چہ در مجالی اکوان
ظاہر میشود از قبیل سراب بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماءً است و غیر مطلوب ست مطلوب ورای ورای آنست پس
بغیر مطلوب چگونہ الفت خواہد گرفت و این معرفت برای چہ بروی ظہور خواہد نمود خوش گفت ؎

تو در عالم نمی گنجی بخوبی مرا ہرگز کجا گنجی در آغوش

درویشی در وقتی از اوقات از
موجودات عالم امکان مثل زمین و سحاب و آسمان و شمس و نبات و حیوان استفسار نمود کہ انچہ از ارباب
وحدت وجود در مرایای شما شہود و مشاہدۂ مطلوب باثبات می نمایند راست ست و مطلوب در شما جلوہ گرست
ہمہ جدا جدا تقدیس و تنزیہ او تعالی کردند و وانمودند کہ برما این تہمت منہید ما را چہ یارا کہ دعوای مظہریت
و مرآتیت او نمائیم واو سبحانہ بآن علو شان و تنزیہ چگونہ در ما ظہور فرمودہ باشد ع منہ تہمت سایہ برآفتاب
خود را خیالی محض و ساذج صرف وانمودند حقیقت آسمان بیش از حقائق دیگران ازین دعوی تبری
نمود و بکمال اظہار عجز و زاری و ذل پیش آمد و چون جماعۂ بآن بیچارہ سرگردان امور غیر واقع منتسب
میدارند و ارجاع حوادث کونی و امثال آن باو می نمایند ازین جہت آنقدر استیلای ہیبت خداوندی
جل سلطانہ ویرا فرو گرفتہ بود کہ بیان آن نمی توان نمود از ترس و خجالت گداختہ آب شدہ میرفت
درین اثنا آفتاب از عابدان خود نیز تبری کرد و نمود کہ این جماعت مرا شریک مندہ و رسوا ساختہ اند من با کین

نامرادی و سرگردانی وایشہا درین مقام لرزان ونالان بود بر سر اصل سخن رویم انس کمل مرجوعین
در طاعات وعبادات محبوبست ودرادای حقوق مخلوقات وعلی الخصوص در نماز که معراج مومن ست
انس خاص دارند بحدی کہ بیرون آن گویا معطل و بیکار اند حدیث ارحنی یا بلال و حدیث قرۃ عینی فی
الصلوۃ رمزیست ازان خصوصًا جماعۂ کہ بمحبوبیت ذاتیہ مشرف اند و بولایت خاصۂ محمدیہ پیوستہ علی صاحبہا
الصلوۃ والسلام والتحیۃ انس شان در طاعتست وہمت شان مصروف بر تکمیل نماز از علو ہمت بشہود
ومشاہدہ سر فرونمی آرند چہ بیقین دانستہ اند کہ مکشوفات ومشہودات این نشأ ظلال مطلوب ست
نہ عین مطلوب ومطلوب مطلق ازین مقیدات ومشاہدات برتراست لہذا ہزاران شہود ومشاہدہ را
تحریمۂ اولی کہ باامام یابند برابر نمیدانند وطمانینت خشوع نماز را بہ از تجلیات تصوری نمایند آری محب
چونکہ ہموارہ شہود محبوب را خواہان ست وہمہ وقت وصل واتصال او را آرزومند جائز ست کہ از کمال
شوق بظلال محبوب نیز بپاساید وبظہورات وعاشقیہا نماید عزیزی گفتہ بوی تو از جا ہم ست وبیخود
زہر سو کہ آواز پاے برآید محبوب نشانی از اصل دارد وگرفتار ذاتست من حیث ہو واز غلبۂ
این گرفتاری باموردیگر ملتفت نیست معاملہ کہ او دارد در انجام شہود وتجلی بردن عار ست پس محمدی
المشرب کہ اقرب بمحبوبیت ست باید کہ ازین مشاہدات ابعد بود واز ہمہ شہودات خواہ شہود در مرایا بود خواہ
بیرون مرایا یکسو باشد وعبارتی کہ از حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ تعالی عنہ منقولست کہ ظہور ہواجس
ووساوس بعد از فنا مضر نیست محامل دیگر دارد کہ بغایت عالیست چہ در کار کہ بر محلی فرود آرند کہ مخالف
مشرب آنحضرت بود وتدافع بعبارت ایشان کہ سابقا مسطور شدہ داشتہ باشد زیرا کہ میتوانند کہ این عبارت
باین معنی باشد کہ مقصود از فنا زوال گرفتاری ست از ماسوای او تعالی وچون بفنا واطمینان نفس این
معنی بحصول پیوست بعد ازان اگر علم اشیا عود نماید ووساوس پیدا آید از مضرت دارد زیرا کہ علم اشیا
کہ فی نفسہ صفت کمالست بجہت گرفتاری باشیا مذموم بود وچون بفنا ازان گرفتاری نجات شد علم اشیا
از صفت ذم برآمد ونیز میتوانند کہ باین معنی باشد کہ عارف کامل بعد از تمامی کار چون بمقام عبدیت رسد
ہر فردی از افراد عالم شاہراہی می شود بجناب اقدس او تعالی پس درین وقت خطرات کہ سابقا موجب

غفلت و دوری بود و سبب جمعیت و حضوری میشود و از خطرات راهی بخالق خطرات تعالی کشاده میگردد
در دل ما غم دنیا غم معشوق شود باده گر خام بود پخته کند شیشهٔ ما و نیز علم ممکن چونکه بحصول صورت
معلوم ست در نفس عالم و موجب تاثر عالم ست بمعلوم لاجرم سبب تلون و تغیر عالم ست که مستلزم نقص ست
و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزه و مبراست پس اگر علم عارف کامل بحکم تخلقوا باخلاق الله ازین قبیل بود
و از تاثر و تغیر وارهد و از نقص بکمال آید مستبعد نبود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ ازان تاثر و تغیر
نبود این معرفت از معارف غریبه است و از اسرار خفیهٔ خفیه ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه وسلم و بارک و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وسائر الصالحین والمؤمنین آمین

مکتوب صد و پنجاه و هفتم بمولانا عبد الغفور سمرقندی در اظهار افراط محبت بحضرت پیر دستگیر و اصحاب آنحضرت و در آنکه این وقت تاب ظهور نسبت شریفهٔ ایشان ندارد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی چه نعمتی که کسی در اوان پیری بحلیهٔ طاعات محلی باشد و هنگام ضعف بر اعدای
قویه غالب بود و آثار قبول اهل الله از اطوار او پیدا باشد و انوار جبینش بشهادت این معنی هویدا بود استماع حبائب
توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطانه میگردد و سبب دعا و امداد او ازدیاد آن نعمت هنی
میشود این همه انوار از برکات نظر دوستان اوست سبحانه و این جمعیت صوری که ظاهر یاد ای و ظائف بندگی
یافته است اثر نسبت معنوی ست که از باطن شان بر باطن تافته است جماعت که بشرف خدمت و بسعادت
پابوس حضرت قبلهٔ حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوب اند و نهایت شریف و مرغوب چه اینها ارباب
کمالات محبوب اند و یادگار آن جمال پاک او هر گاه این جماعت را می بیند حالتی رو میدهد گوئیا جمال مبارک آن
قبلهٔ خدا طلبان را مشاهده می نماید و آن صحبت و آن اجتماع سقی الله که گرد عالم مثل آن متصور نبوده و نیست
خطور میکند دیده پر آب و جگر کباب میگردد آرزو همین ست که با اینها صحبت دارد و حرف و حکایت همین ها
نماید لیکن افسوس که این جماعت روز بروز در قلت اند و با وجود این قلت از یکدیگر دور افتاده اند

ز هجر دوستان خون شد درون سینه جان من	فراق همنشینان سوخت مغز استخوان من

الخیر فیما صنع الله سبحانه هر جا هستند مغتنم اند ع بیادگار ربانی که بوی او داری ❊ حالت این سعید مهجور فراق
و دلشده مشتاق آنست که کسی که پروانه وار گرد شمع وجود آنحضرت گشته و نشانه وار هدف تیر توجه یگانه او
نشده و شکار رفتار و اداهای محبوبانه او نگردیده و بسته فتراک نزاکت قد رعنای او نگشته و کشته چشمان میگون
معشوقانه او نیست و تماشای تبسم دلبرانه او ننموده جبین نازنین خود را بر آستانه علیای او بکمال شوق و آرزو نسائیده
و خاکپای سگان درگاه او را توتیای چشمان خود نساخته و نشان خط بندگی او بر جبهه او پیدا نبود و سلسله غلامی
آن بارگاه در گردن جان و تن او هویدا نباشد با وی نشیند و آشنائی نکند و سخن نگوید چکنم مرا چنین آفریده اند در
اختیار خود نیستم دیوانگان محبت هر جا بوی محبوب یابند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نه بینند بصد
فرسنگ از انجا گریزند هر که با این آواره میل نشست و خاست دارد باید که چنین بود و الا با آوارگان چه آشنائی
و کدام نشست و خاست بارها بخاطر میرسد که کنجی اختیار نماید و مغاکی در ته زمین گزیند تا جماعه را که باوصاف
مذکوره اند نه بیند و سخن آنها نشنود مخدوما این وقت را تاب برداشت این نسبت شریفه نیست و بواسطه قرب
قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استتار است و انوار آن در اختفا و حمله آن در کمی
غیر از آنکه اینکس در زاویه تجرد نشیند علاجی ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوندا مرا از محبان ایشان
گردان و از نظارگیان محبان ایشان گردان که طاقت نظاره قوم دیگر ندارم و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و پنجاه و ششم بمولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار اخوی مولانا محمد حنیف از ین گرد نا
آثار دعوات مشتاقانه قبول فرمایند مکتوب مرغوب شما را در مولا عزیزی از لاهور فرستاده بمطالعه آن خرسند
گردید از فحوای کتابت جاذبه شوق پیدا بود و حرارت طلب هویدا الحمد لله سبحانه علی ذلک هر قدر که از جذب و
حرارت دست دهد نعمت ست کمال آنست که بحد جنون رساند و از ما سوا بکلیه بر باید لن یومن احدکم حتی
یقال انه مجنون این جنون نصیبه دوستان باد و بطفیل ایشان جرعه از ان در کام دردمندان باد اظهار
اشتیاق این دیار نموده اند و انتظار طلب این آواره دارند مخدوما اهل این دیار چونکه در سر خیال یار دیگر دارند

وازدوری آن همواره بمعنی سوگوار اند دوستان نیز دلالت بآن دیاری نمایند هر چند هیچ نشانی ازان دیار پیدا نیست واثری ازدیار آن هویدا نه جز از هجران و دوری نصیبی ازان نیست وغیر از سوز وگداز حاصلی از وی نه شعر فسقی لغراد والساکنیه وان هم بشبوه مین جوانحی ونلوعی آری اگر عبور این وطن نماید تا درد شریک ماتم زدگان هجران گردید و جرعه کش تلخ نوشان بزم حرقت فقدان شوید چه مانع ست لیکن با این همه درد دوری وسوز هجران عنایات بیش از بیش ست والطاف افزون از بیش عنایت ست که باین درمانوس میدارد وباین سوز سازداده ست

درین دیار بآن زنده ام که گهگاهی	نسیم عاطفتی زان دیار می آید

اطلاق دیار دوبار درجای که از دار ودیاری پاک و مبراست بطریق صنعت مشاکلت ست یا کنایت ست چنانچه در کلام مشایخ کرام مثل آن می آید والا ست

لا هو زان سر این روز بهی	باز گشته حبیب کیسه تهی

مکتوب صد وپنجاه و نهم بشیخ حسن در دلالت بر شکر نعمت و تحذیر از مکر الهی جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی شیخ حسن حسن الله سبحانه حاله وحصل آماله از این درویش دلریش سلام عافیت انجام خوانند استماع اخبار توفیق شما وگرمی هنگامه طالبان واستقامت اوضاع واستمرار حلقه ذکر وفکر سبب مسرت دوستان میگردد وباعث مزید حمد وشکر شان میشود درین جزو زمان که هنگام قرب قیامت ست این قسم اجتماع مردم خدائی وصحبت سعدی از نعم جلیله است ست آسمان سجده کند بهر زمینی که در و یکدو کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند بکار خود سرگرم باشند وشکر خداوند جل شانه بجا آرند لئن شکرتم لازیدنکم وازمکر الهی تعالی ترسان و لرزان باشند واز کید شیطانی ایمن نبوند واز هوا وهواجس نفسانی ودقائق شرک خفی پر حذر بوند هرگاه مقتدایان ما وما ابری نفسی میفرمایند وای برما بالجمله محبت ورابطه معنوی را به بزرگان خود محکم دارند وعروه وثقی سنن نبویه را علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة از دست ندهند ودوام التجا وابتهال وتضرع وزاری بدرگاه جناب قدس حضرت لم یزلی لازم گیرند تا امید نجات صورت بندد توقع از دوستان آنست که این دور از کار را بدعای خیر یاد آرند کتابتی که فرستاده بودید رسید الله تعالی معنکم و نصرکم

مکتوب صد و ششم بشیخ عبد اللطیف لشکر خانی در آنکه باید ظاهر در رنگ باطن بدوام حضور موصوف بود

حضرت حق سبحانه و تعالی بکمالات صوری و معنوی محلی داشته گرفتار مطلبی دارد که هر چه ما دون اوست در جنب او محو و متلاشی گردد تا محبا و بمقتضای المرء مع من احب آفاق و انفس را وداع نموده بیخود آنجا جولان نماید و همتی در طلب او عطا فرماید که از تجلیات و ظهورات او چشم فروبسته ذات ظاهر و متجلی را خواهان و جویان باشد بحرمت من ما زاغ بصره و ما طغی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات اعلی اوضاع و احوال فقرای اینحدود مستوجب حمد ست لله تعالی الحمد و المنه علی ذلک المسؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم متمنای این مسکین در ماده خود و سائر دوستان آنست که همت خود را کلیا مصروف جناب قدس مطلوب حقیقی گماشته شود و هر چه منافی این دولت عظمی بود بسر اسر ازان اعراض نموده آید نشود که بمعموری باطن اکتفا نموده ظاهر را بغفلت سر دهند که این نیز از دائره شرک خفی بیرون نیست عزیزی می فرماید لو اقبل مقبل علی الله مدة عمره ثم اعرض عنه لحظة کان ما فاته اکثر مما ناله اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست از مقتضیات بدنی و اختلاط خلق چاره نه آری اینقدر معلوم میگردد که همین غفلت ظاهر را که لابدی ست اگر مقرون بنیت صالحه نموده آید از غفلت می برآید و ملحق بذکر میگردد مثلا نوم که سراسر غفلت ست اگر مقرون بنیت دفع کسل در طاعت گردد ذکر میگردد نوم العلماء عبادة شنیده باشند و اختلاط بمردم بنیت ادای حقوق آنها نیز ذکر ست که ادای واجب و مستحب ست علی هذا القیاس ذکر منحصر در ذکر لسانی نیست در هر عمل که ملحوظ رضای مولی بود جل و علا داخل ذکر ست ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ازین بیان لائح گشت که دوام حضور که عبارت از طرد غفلت ست علی سبیل الاستمرار چنانچه نسبت بباطن گفته اند در ظاهر نیز ثابت لیکن دوام حضور ظاهر را که عبارتست از مقرون گردانیدن جمیع اعمال و افعال را بنیت صالحه و در جمیع امور ملحوظ رضای مولی ساختن ست حتی در اموری که بظاهر غفلت می نماید دوام حضور باطن لازم ست لا عکس این کمال مخصوص بمخلصان ست که از تصنع تصحیح نیت در هر عمل بر آمده اند و نیت ایشان بفنا و بقای الکل تصحیح یافته است مخلصان بکسور اللام ازین کمال قلیل النصیب اند و المخلصون علی خطر عظیم این بزرگواران که بحقیقت

اخلاص رسیده اند و از تصنع و تکلف که لازمۂ طریقت ست آراسته هر چه میکنند از برای خدا میکنند تعالی و هر چه
ازینها بظهور می آید ازو ست سبحانه خواه نیت کنند یا نه نیت در محتمل ست در تعین احتیاج تصحیح نیست چه نفس
ایشان فدای مولای خود گشته است و اطلاق کلمهٔ انا را بر خود شرک میدانند پس هر چه کنند عائد باو باشد تعالی چنانچه
اول هر چه میکردند برای نفس خود میکردند و محتاج به نیت نبودند باید دانست که سوء ادب و ایذای این قسم عارفان
مستلزم ایذای و سوء ادب او سبحانه باشد زیرا که درین صورت منتسبان آن تکلیف بجناب او تعالی منتسب میگردد هر گاه
اعمال آن عارفان بی احتیاج نیت مراو را باشد تعالی اعمال دیگران که نسبت باو بوقوع آید بطریق اولی بآنجناب عائد بود
و همچنین قیاس تعظیم و اطاعت چه تعظیم و اطاعت مولای او بود جل و علا همین اعتبار در کلام مجید وارد گشته باشد من یطع الرسول فقد اطاع الله

بس نام خود ترکان را این بس ست :: بانگ دو کردم اگر در ده کس ست :: والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و یکم بحقائق آگاه خواجه محمد صدیق کشمی در عظمت مطلوب جل و علا و دلالت باعلای همت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی التفات نامۂ گرامی که درین ولا ارسال داشته بودید بمطالعهٔ آن مبتهج و مسرور
گردید سلامت باشند سفر حج مبارک باد یقین ست که در دعاهای مرجوه این فقرا را منسی نساخته باشند مخدوما همت علیا
را بران گمارند که از مطلوب حقیقی هیچ بدست نیارند و آرزوی وصل و اتصال را بآن راه ندهند چه بیقین یقین
معلوم گشته است که هر چه ازو بدست آید فراخور حوصلهٔ واصل ست و مقید باستعداد و یافت او و مطلوب ازین
تقییدات منزه و مبرا است و ازین قیود مطلق و معرا پس باید که مطمح همت مقصود بر مرتبه بود که از قیود ادراک و
تقییدات استعداد برتر باشد

اگر فتارے کسے دیگر ندارم		اگر ندہے بکف دامان یارم

چه تمکن تا بقید امکان مقید ست از مطلق حقیقی چگونه حظی فرا گیرد و انخلاع تام از بشریت و امکان متصور نه
شیخ عطار فرماید

نیافت او فقر کل تو رنج کم بر		نمی بینی که شاهی چون پیمبر

الا ان بشارة ربی شیأ و سع ربی کل شی علما عجب معاملات درین مقام نه هجر مطلوب را میخواهد و نه وصل
او را مع ذلک یاس هم ندارد که این کمال فوق معامله یاس ست معرفت ربی بجمع الاضداد و رفع النقائض
این کمال وابسته به نشأ محبوبیت ست زیرا که محب که همواره شهود محبوب را میخواهد و همه وقت وصل و اتصال

دور آرزومند کجا یارای آن دارد که پرتوی از محبوب بروی ظاهر شود و خود را تواند نگاهداشت عزیزی گوید

بہ بوئی تو از جا چہم مست و بیخود | از ہر سو کہ آواز پائی بر آید

تعجب به آثار و افعال و صفات جمال و جلال و بحسن خد و خال محبوب شیفته است محبوب ست که نشانی از اصل دارد و گرفتار ذاتست من حیث ہو و از غلبهٔ این گرفتاری باموری مذکوره ملتفت نمیشود و قبلهٔ توجه را پراگنده نمیکند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین این قسم بلند همت را الحکم من تواضع لله رفعه الله در نشأهٔ اخروی امید وار بهاست که دیگران را نیست ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

مکتوب صد و شصت و دوم بجناب ارشاد پناه میر محمد نعمان در آنکه نصیب سالک از مطلوب حقیقی جز استهلاک نیست

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دعا و نیاز این عاصی مهجور مخمول از ادیهٔ خمول در معرض قبول ایشان رسیده اند که چه نویسد لطائف محبوب عالی تر از انست که زبان شکستهٔ این هرزه گوی گرد و نفائس معشوق برتر از انست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه انچه نصیب این بیچاره است استهلاک و اضمحلال ست اگر بخود خیری و کمالی نسبت نماید مشرک طریقت بود و خائن در امانت فهو وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا این آواره فی نفسه از جمیع منتسبات تهی ست عدمی ست وجود نما و تحسبهم ایقاظا و هم رقود فقر او ذاتی ست و فاقهٔ او سرمدی امانات همواره از اهل امانات ست بیچاره که کمال او عدم بود و جمال او نیستی از هستی مولای خود چه خبر داشته باشد و از کمال و جمال او چگونه اطلاع یابد سر هو العارف و المعروف اینجا هویداست حضرت جمیل علی الاطلاق امثال ما دور از کار را از دریای این معنی دهاد و شربی از زین مشرب ببخشاد

مکتوب صد و شصت و سوم نیز بجناب ارشاد پناه میر محمد نعمان در اشارت بعضی اسرار غامضه و اذواق خاصهٔ خود

خدام سیادت و نقابت دستگاه همواره یاد آور مهجوران صمیمی بوده بدعای ظهر الغیب معاودت باشند [illegible] الفقرا مینمود مستوجب حمد ست المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم علی جادة شریعتکم فانها ملاک الامر و بها خیط القضا از شمول عنایات که در بارهٔ این عاصی واقع ست چه نویسد ع | داد او را قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا علتہ اگر بتفصیل آن پردازد وتخیل کہ قلم طاقت آن نیاورد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از ہوش
روند بعد ازان کہ گوید و کہ شنود خوش گفتہ ؎

سراپا آتشے امشب قدح گو دیگرے پر کن
کہ خواہد سوخت ساقی تا تو مے در جام خواہی کرد

وایضاً لطافت و علو آن زبان را می گیرد و بضیق الصدر و لا ینطلق اللسان ع

سخن از لب تفہیم بلبم سخن گرہ شد

پس باید کہ مستمعان متکلم را معذور دارند و از راہ جنسیت بذات او راہ جویند تا از ذات بیچون حقیقتے حظے یابند ہر چند ذات متکلم را باذات مستفیدین ہیچ جنسیتے در میان نہ چہ ذات او نصیبے از بیچونی یافتہ و باذات بیچون حقیقی اتصالی و نسبتے خاص پیدا کردہ بلکہ دیگر از اصلا ذات نیست بذات عارف چگونہ پی برند ذات خالق عارف خود ورای اوست بہر حال دست و پائی باید زد و ہموارہ باین ترانہ باید مترنم بود ؎

مفلسانیم آمدہ در کوی تو
شیئاً للہ از جمال روی تو

اللہم اجعل حبک احب الاشیاء الی واجعل خشیتک اخوف الاشیاء عندی واقطع عنی حاجات الدنیا بالشوق الی لقائک واذا اقررت اعین اہل الدنیا بدنیاہم فاقرر عینی بعبادتک والسلام اولاً وآخراً

مکتوب صد و شصت و چہارم بہ تربیت خان در آنکہ طالب حق جل و علا درین دار ہموارہ با درد و گداز است و در مذمت دنیا

صحیفہ مکرمت کہ منبی از الم فرقت بود مسرور ساخت چہ توان کرد دنیا سراسر محل فراق و اندوہ است موطن لقا آخرت است حق سبحانہ ہمہ را آن سرگرم دارد تا لقای آنجای صورت بندد ہرگاہ لقای مطلوب حقیقی موعود بآنجاست لقای دیگران فرع لقای اوست سبحانہ زیرا کہ نشأہ دنیویہ تاب برداشت لقای او تعالی بر وجہ کمال ندارد لہذا طالبان او درین نشأہ ہموارہ جگر کباب و دیدہ پر آب اند و ہمہ وقت سوگوار در سوز و گداز بیقرار اند شبانہ در انتظار طلوع آفتاب احدیت بیدار اند و روزانہ در ہوای ماہتاب ہویت متعطش و بیقرار ؎

متاعی کہ زین رہ گذر می برند
لب خشک و مژگان تر می برند

بی او آرام ندارند و با سوی انس و الفت نمیگیرند و باین ترانہ دائم مترنم ؎

بچہ مشغول کنم دیدہ و دل را کہ مدام
دل ترا میطلبد دیدہ ترا میخواہد

شوریدہ گشتہ و آشفتہ حال در جہان بیجہان اند و در عالم بی عالم

مع ذلک فی الحقیقة در عالم اینها اند و سائر افراد عالم باینها برپا دولتمندان این جماعت اند و آزادان هم این که نه با هیچکس پیوندی دارند و نه با نفس خود

غلام نرگس مست تو تاجدارانند ۔ خراب باده لعل تو هوشیارانند

اگر سرمایه دولت دارند و را دارند و اگر تکلم و خطابی دارند هم با وی دارند هر چند ظاهر ما و شما متکلم و مخاطبیم لیکن فی الحقیقة حدیث درد و شکوه اندوه با ویست و درین حدیث نیز اینها ترجمان بثّ نیند انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون خوش گفت خدا وندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم ما که چاشنی از شربت دردمندان نصیب باطن شما گشته است که آرزوی فقر و تجرید نموده اید سبحان الله **بیت**

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش ۔ باز جوید روزگار وصل خویش

از جوانان مستعد افسوس می آید که فطرتهای عالی خود را مصروف این دنیه کرده اند و بظاهر مشغوف این قحبه غدار گشته و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند فرو مانده اند جمال مطلق تابان ست و راه آمد و رفت گشاده و ما پست فطرتان از آن جمال محجوب و مهجوریم **بیت**

در جهان شاهدی و ما فارغ ۔ در قدح جرعه و ما هوشیار **بیت**

آمد سحر آن دلبر خونین جگران ۔ گفتار تو بر خاطر من بار گران

شرمت باد که من بسوی تو نگران ۔ با تستم تو نهی چشم بروی دگران

والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و شصت و پنجم بشیخ الیاس در شرح بعضی کلمات مصطلحات این طریقه علیه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین اما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس ازین فقیر درخواست که بعضی از کلمات که درین طریقه علیه زبان زد و دائر اند شرح آن بنویسد اجابة للمسئول باندازه فهم قاصر خود نوشته آمد والله سبحانه الملهم للصواب سفر در وطن عبارت از سیر انفسی ست که آنرا جذبه نیز گویند ابتدای معامله این بزرگواران ازین سیر ست و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن ست در ضمن این سیر قطع می یابد و در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتها بسیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این طریق ست و اندراج نهایت در بدایت همین معنی ست که سیر انفسی که نهایت دیگرانست بدایت این اکابر ست سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن ست و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود

گرامیدن در یمعنی گفته اند ~ همچو نابینا مبر هر سوی دست | با تو در زیر گلیم ست هر چه هست

خلوت در انجمن یعنی در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته باشد و تفرقه بیرونی بحیطه درونی راه نیابد ~ از برون در میان بازارم | وز درون خلوتیست با یارم

در ابتدا این معنی بتکلف ست و در انتهای بی تکلف درین طریقه این معنی چون در ابتدا دست میدهد و راهی برای حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقه آمده است هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز دست میدهد و اندرین معنی گفته اند ~ از درون شو آشنا و زبرون بیگانه وش | اینچنین زیبا صفت کم می بود اندر جهان | نظر بر قدم عبارت از ان ست که در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود و محسوسات متفرقه پراگنده نکند تا جمعیت اقرب باشد چه در ابتدا دل تابع نظرست و پریشانی نظر در دل تاثیری کند خوش گفت ~

بسکه مشغول کنم دیده و دل را که مدام | دل ترا میطلبد دیده ترا میجوید

هوش در دم عبارت ازانست که واقف نفس خود باشد تا بغفلت نبر آید کلمه سوم برای رفع تفرقه است که از آفاق میخیزد و کلمه چهارم دافع تفرقه انفسی ست یادکرد و یادداشت سالک تا زمانی که در طریقت متصنع ست و بحقیقت و ملکه حضور پیوسته است در مقام یادکرده ست ~ دائم همه جا با همه کس در همه کار | میدار نهفته چشم دل جانب یار

و چون حضور دوام پذیرد و از تکلف یادکرد و امثال آن گذرد و کرشمه تصنع منتفی شود یادداشت بود ~

دارم همه جا با همه کس در همه حال | در دل ز تو آرزو و در دیده خیال

و یادداشت اصطلاحی دیگر هم هست بغایت عالی و آن معنی در خور این مکتوب نیست وقوف قلبی آنست که نگران و واقف دل بود و توجهی و نظری بآن داشته باشد قطع نظر از ذکر تا تفرقه بآن راه نیابد و به نقوش ما سوی منتقش نگردد گفته اند دل بیکار نیست یا با ما سوی آمیخته است یا با مطلوب در آویخته آدمی تا بیدارست حواس ظاهره که جواسیس اند اخبار عالم بدل میرسانند و در تفرقه میدارند و چون بخواب میشود حواس باطنه این کار میکنند و دل را پریشان میدارند و چون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد گویا حصنی گرد دل ازین توجه پیدا میشود و نمیگذارد که اخبار عالم بدل برسد درین هنگام دل بمقصد اقصی در آویزد چه بیکاری در حق او مفقود ست چون ازین طرف ممنوع گشت چاره ندارد غیر از توجه بآن طرف احتیاج بذکر و توجه مذکور ندارد و دل از دشمن بازدارد و دست را

طلبیدن حاجت نیست زنگ از آئینه بزدای غیر از ظهور نور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام که اگر کسی را ذکر قلبی درنگیرد و متأثر نشود وی را از ذکر باز داشته بمجرد وقوف قلبی امر باید کرد و توجهات باید نمود تا ذکر درگیرد و وقوف عددی عبارت از انست که بر عدد ذکر نفی و اثبات بر نهجی که درین طریقه معهود ست واقف باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق از ترقب ست ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع نمودن حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب ع

همه چشمیم تا برون آئی
همه گوشیم تا چه فرمائی

عزیزی گوید مراقبه را از گربه آموخته ام و مراقبه را معنی دیگر هم هست و آن آگاهی و علم بنده است به دوام اطلاع حق سبحانه بر وی و حضور او تعالی مراد را خواجه بزرگ قدس سره میفرمودند که طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی ست و اقربست بجذبه از طریق مراقبه بمرتبهٔ وزارت و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر و بنظر موهبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است از ملکه مراقبه دوام جمعیت خواطر و دوام قبول ولها حاصل ست و این معنی را جمع و قبول می نامند سلطان ذکر آنست که ذکر تمام بدن را فرو گیرد و هر عضو در رنگ دل ذاکر و متوجه مطلوب گردد ع

هر دم بهوای تست دمساز
هر موی ز گیسوم به پرواز

رابطه حفظ صورت پیرست در دل حضرت خواجه احرار قدس سره اشارت برابطه نموده اند جائیکه فرموده ع

سایهٔ رهبر به است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع ترست بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی ست بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید متوسطی باید خداوند هر دو جهت که از عالم علوی حظی فراگرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان رساند و آن واسطه در حق مرید پیرست که اتصال بیچونی بغیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع فرموده است پس مرید هر چند وجوه مناسبت به پیر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید ع

ازان روی که چشم تست احول
معبود تو پیر تست اول

و چیزهای که مناسبت به پیر از آن حاصل شود محبت ست به پیر و خدمت و رعایت آداب او ست ظاهراً و باطناً و اتباع او ست در عادات و عبادات و مرادات خود را تابع مرادات او ساختن

وخود را در حضور او کالمیت بین یدی الغسال دیدن و در پیر فانی گشتن اند گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمهٔ فنا فی الله است و طریقهٔ رابطه از اجلّ این امور است و اشد مناسبت به پیر پیدا میکند و سهل امور مسطوره است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین پیر می یابد و بلباس و صفت او خود را موصوف می یابد و هر کجا می نگرد صورت پیری بیند

در و دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق ‌‌ هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

توحید یگانه گردانیدن دلست از التفات بما سوای او تعالی و شعور ما عدای او

توحید بعرف صوفی صاحب سیر

تخلیص دل از توجه او است بغیر

عدم فنا ست در جهت جذبه و آن عبارتست از عدم شعور بخود و باو صاف خود و وجود عدم بقائی ست که بر این فنا مرتب شود و این فنا و بقا چون در جهت جذبه است که سلوک بآن ضم نگشته است از خود بوجود بشریت ایمن نیست پس ولایت بآن بحصول نپیوندد و فنا و بقای حقیقی دیگر است که ولایت بآن مربوط است و از خود مذکور ایمن ست و دوام آن را لازم فنای حقیقی نسیان ما سوای او ست تعالی و زوال علم ما عدا حضرت ایشان ما قدس سره فرموده اند اگر زوال علم حصولی اشیاست فنای قلبی ست و اگر زوال علم حضوریست که عبارت از نفس حاضر ست فنای نفس ست و وجود و فنای بقائی ست که بر این فنا مرتب شود و بوجود موهوب ولایت ثانیه موجود گردد حضرت خواجه نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمی کند

مکتوب صد و شصت و ششم بحافظ عبد الکریم در شرح احوال

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا عبد الکریم رسید و موجب مسرت گردید حمد الله سبحانه که از جمعیت و التذاذ معنوی خالی نیستند و از یاد فقرا فارغ نه شاید که همیرین منوال احوال را نویسان باشند و اوقات را بوظائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از زوال ظلال باصل و مدلول حقیقی رو آرند و از علم بحیرت و از گفت بخموشی آیند و از پوست بمغز و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفته

قومی ز وجود خویش فانی ‌‌ رفته ز حروف در معانی

هر چند مطلوب حقیقی چنانچه ورای لفظ ست بیرون معنی ست نیز و برتر از پوست و مغز ست

لا و هو زان سرای رو بهی ‌‌ باز گشتند جیب و کیسه تهی

اصل از ان دولت سرا در رنگ ظل در راه است چون با هل این

نسبت علیه فی الجمله محبت و ارادت درست کرده اند امید ست که باندازهٔ آن نقاب از جمال این معنی بگشاید و شربی ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند که در وقت ذکر نفی و اثبات گاه گاه خود را لاشی محض می یابد لاشی محض یافتن را دو مقام ست یکی آنکه منتسبات را از وجود و توابع آن باصل حواله نماید و خود را بعدم صرف ملحق بیند و ببانا تعبیر نموده اند و این حالت بغایت اصیل ست و معبر بفنای نفس ست و مبشر وصول بکعبهٔ مقصود دوم آنکه بی این احوال دیده مستور تحقق بود و این نیز نیک ست که از مقدمات حالت اولی ست هر چند از مقدمات تا مقدمات فرق بسیار ست نوشته بودند که نه شعور بخود ماند و نه شعور بعدم شعور خود این حالت در فنای قلب که بمنشا فهم مذکور میشد حاصل ست چه در هنگام نسیان ذاتی قلب نه شعور بما سوا دارد و نه شعور بعدم شعور و در ظاهر دوام این حالت متعسر ست و هر چه دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و هشتم نیز بحافظ عبد الکریم در تنزیه مطلوب و دلالت اعلای همت

حضرت حق سبحانه و تعالی گرفتار مطلبی گرداناد که دامان عظمت و کبریائی او بلوث تمنا و آرزو ملوث نشود و همتی در طلب او عطا فرماید که هر چه ازوی ظاهر شود ظاهراً و باطناً ازان چشم پوشیده التفات بآن نه نماید بلکه بسوزد و بگدازد و هیچ چیز نخواهد و بامری ملتفت نگردد این زمان نه هجر او را خواهد و نه وصل او هجر محبوب چگونه می خواهد و وصل او را برای آن نخواهد که بیقین یقین دانسته است که وصل و اتصال بآن فراخور حوصلهٔ او ست و مفید باستعداد و یافت او و آمری که او گرفتار آنست ازین تقییدات منزه و مبرا ست و ازین قیود معرا پس ازین بلند همتی بآن وصل التفات نمی نماید و هر چه ازان ظهور نماید از همه رو تافته مطمح همتش جز مطلوب حقیقی که ورای ورای ظهورات ست و ورای ورای آرزوها ست چیز دیگر نیست ع

آن لقمه که در دهان نگنجد طلبد

مع ذلک از مطلوب مایوس هم نیست که این معامله فوق معامله یاس ست عجب معامله است نه هجر مطلوب را میخواهد و نه وصل او را و یاس هم ندارد و در ینجا جمع اضداد و هم رفع نقائض از استحاله بر آمده است عرفت ربی بجمع الاضداد این کمال وابسته بمقام محبوبیت ست زیرا که محب که همواره شهود محبوب را میخواهد و دوام وصل و اتصال او را آرزومند کجا یارای آن دارد که پرتوی از محبوب ظاهر شود و خود را تواند نگاه داشته

وخود را در حضور او کالمیت بین یدی الغسال دیدن و در پیر فانی گشتن لهذا گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است و طریقهٔ رابطه از اجل این امور ست و اشد مناسبت به پیر پیدا میکند و سهل امور مسطوره است که حصول مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین پیری یابد و بلباس و صفت او خود را موصوف می یابد و هر کجا می نگرد صورت پیری بیند

در و دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق ... هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

توحید یگانه گردانیدن دلست از التفات بماسوا و از شعور ماعداست | توحید بعرف صوفی صاحب سیر

تخلیص دل از توجه او ست بغیر | عدم فناست در جهت جذبه و آن عبارتست از عدم شعور بخود و با وصاف خود و جود عدم بقائی ست که برین فنا مرتب شود و این فنا و بقا چون در جهت جذبه است که سلوک بآن منضم گشته است از عود بوجود بشریت ایمن نیست پس ولایت بآن به حصول نپیوندد و فنا و بقای حقیقی ست که ولایت بآن مربوط است و از عود مذکور ایمن ست و دوام آنرا لازم فنای حقیقی نسیان ماسوای اوست تعالی و زوال علم ماعدا حضرت ایشان ما قدس سره فرموده اند اگر زوال علم حصولی اشیاست فنای قلبی ست و اگر زوال علم حضوریست که عبارت از نفس حاضرست فنای نفس ست و جود فنای بقائی ست که برین فنا مرتب شود و بوجود موهوب ولایت ثانیه موجود گردد حضرت خواجه نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمی کند

مکتوب صد و شصت و ششم بحافظ عبد الکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا عبد الکریم رسید و جب مسرت گردید حمد الله سبحانه که از جمعیت و حالات و معنوی خالی نیستند و از یاد فقرا فارغ نه شاید که همیرین منوال احوال را نویسان باشند و اوقات را بوظائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از زوال ظلال باصل و مدلول حقیقی ره آرند و از علم بحیرت و از گفت بخموشی آیند و از پوست بمغز و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفته

قومی ز وجود خویش فانی	رفته ز حروف در معانی
هر چند مطلوب حقیقی چنانچه ورای لفظ است بیرون مغز ست بمغز و برتر از پوست و مغز است	لا و هو ز ان سرای روز بهی
باز گشتند جیب و کیسه تهی	اصل از آن دولت سرا در رنگ ظل در راه است چون باهل این

نسبت علیه فی الجمله محبت و ارادت درست کرده اند امیدست که باندازهٔ آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شربی ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند که در وقت ذکر نفی و اثبات گاه گاه خود را لاشئ محض می یابد
لاشئ محض یافتن راه و مقام ست یکی آنکه منتسبات را از وجود و توابع آن باصل حواله نماید و خود را بعدم صرف
ملحق بیند و بهر انا تعبیر نتواند نمود این حالت بغایت اصیل ست و معبر بفنای نفس ست و مبشر وصول بکعبهٔ مقصود
دوم آنکه بی این احوال دیده مستور متحقق بود این نیز نیک ست که از مقدمات حالت اولی ست هر چند از مقدمات
تا مقدمات فرق بسیارست نوشته بودند که نه شعور بخود ماند و نه شعور بعدم شعور خود این حالت در فنای قلب
که بمنزلهٔ فهم مذکور می شد حاصل ست چه در هنگام نسیان دائمی قلب نه شعور بما سوا دارد و نه شعور بعدم شعور
و در ظاهر دوام این حالت متعسرست و هر چه دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط ست والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و هشتم نیز بحافظ عبد الکریم در تنزیه مطلوب و دلالت اعلای همت

حضرت حق سبحانه و تعالی گرفتار مطلبی گرداناد که دامان عظمت و کبریائی او بلوث تمنا و آرزو ملوث نشود و همتی
در طلب او عطا فرماید که هر چه از وی ظاهر شود ظاهراً و باطناً از ان چشم پوشیده التفات بآن ننماید بلکه بسوزد و
بگدازد و هیچ چیز نخواهد و بامری ملتفت نگردد این زمان نه هجر او را خواهد و نه وصل او را هجر محبوب چگونه می خواهد
و وصل او را برای آن نخواهد که بیقین یقین دانسته است که وصل و اتصال بآن فراخور حوصلهٔ او وست و مقید
باستعداد و یافت او و آمری که او گرفتار آنست ازین تقییدات منزه و مبراست و ازین قیود معرا پس از بلند
بلند همتی بآن وصل التفات نمی نماید و هر چه از ان ظهور نماید از همه رو تافته مطمح همتش جز مطلوب حقیقی که ورای
ورای ظهورات ست و ورای ورای آرزوهاست چیز دیگر نیست ع　آن لقمه که در دهان نگنجد طلبید
مع ذلک از مطلوب مایوس هم نیست که این معامله فوق معاملهٔ یاس ست عجب معامله ست نه هجر مطلوب را
میخواهد و نه وصل او را یاس هم ندارد و دریخا جمع اضداد و هم رفع نقائض از استحاله برآمده است عرفت
ربی بجمع الاضداد این کمال وابسته بمقام محبوبیت ست زیرا که محب که همواره شهود محبوب را می خواهد
و دایماً وصل و اتصال او را آرزومند کجا یارای آن دارد که پرتوی از محبوب ظاهر شود و خود را تواند نگاه داشت

عزیزی گوید بیت

زهر سو که آواز پای برآید		بیوئی تو از جا جهم مست و بیخود

محب بآثار و افعال و صفات جمال و جلال و بحسن خد و خال محبوب شیفته است محبوب که نشانی از وصل دارد و گرفتار ذاتست من حیث هی وار غلبه این گرفتاری باین امور ملتفت نمیشود و قبله توجه را پراگنده نمی کند والسلام

مکتوب صد شصت و هشتم بآغا رشید در انکه شرط نخستین این راه فناست

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی ابواب فیوض و ترقیات را همواره مفتوح دارا د آدمی مادام که در بند علم و دانش ست از معرفت بسیط که نزد اهل الله معتبرست بی بهره است نسیان ماسوا و زوال علم ماعدا شرط نخستین این راه ست علم حصولی اشیا باشد یا علم حضوری که عبارت از نفس حاضرست تا ساحت باطن از نقوش علمیه اشیا پاک و مصفا نشود ظهور انوار قدم صورت نه بندد و تا نفس حاضر برپاست

راهی بآن حرم ندارد		هیچکس را تا نگردد او فنا		نیست ره در بارگاه کبریا

مکتوب صد شصت و نهم بمیر ضیاء الدین حسین در انکه یاس از عمل مستلزم اعتماد بر کرم ست

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که بمصحوب قاصد ملا محمد زاهد ارسال داشته بودید رسیده مسرت بخش گردید مصرعه

مقدمات مسطوره که مبنی از یاس تام		ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

از عمل این کس باشد و اعتماد کلی بر کرم و فضل لم یزلی بود اندراج نموده بودند بوضوح پیوست بلی هر چند یاس از عمل بیش اعتماد بر فضل بیش از رابعه بصره پرسیدند که این همه امید که داری از چه داری فرمود بیاس من اجل عملی یعنی این همه امید واری بسبب یاس منست از همه عمل خویش و انچه از تذکر مرگ و قیامت و غالب آمدن شوق دار اللقا بجهت غلبه رجا و حسن ظن با و تعالی مندرج بود نیک و مبارکست حدیث نفیس احسن ظنک بربک و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی مؤید اینمعنی ست مقدمات شوق آمیز و سوز انگیز که نوشته بودند و نیز نوشته بودند آهی چون آشنائی تو با خلق بیگانه است سر آشنائی کسی ندارم الخ امید وار ساخت حق سبحانه بحقیقت این آشنائی رساند و رهائی تمام از خود

و از خلق نصیب وقت گرداند ع | ای امیر آنکہ از خود و خلق نرست | و کمال از ین انقطاع و ذہاب عین

و اثر از سالک از روی یافت و شہود بی تجلیات صفاتیہ بلکہ بی تجلی ذات تعالی میسر نیست و ذہاب

آثار ظلمات عدم کہ شب دیجور بعد و دوریست بی طلوع آفتاب احدیت از افق غیب الغیب بر

خرابۂ سالک کہ بسبب آن بدولت قرب و وصال تواند رسید ممکن نہ والسلام اولاً و آخرا

مکتوب صد و ہفتادم بمولانا محمد حنیف در انکہ باید کہ ذکر بہیچ غرض مشوب نباشد حتی الاحوال و المواجید

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مصرع | از ہر چہ میرود سخن دوست خوشترست

مخدوما طالب احدیت ذات را باید کہ ذکر و فکر را بخلوص امنیت کند و مشوب باغراض و امانی خود نسازد

بلکہ احوال و مواجید ہم دران ملحوظ و منظور نبود بمقتضای میعاد فاذکرونی اذکرکم از ان طرف نیز یاد خواہند کرد

بر جنید کہ بہیچ یاد فرمایند و بکدام عطیہ بنوازند بلکہ در ذکر باید کہ جانب اذکرکم ہم ملحوظ نباشد و بخلو سینہ یاد کند اگر گویند

کہ از کریمۂ یدعون ربہم خوفا و طمعا خلاف آن مفہوم میشود و آنکہ گفتہ اند کہ میتواند کہ مراد خوفا عن الانقطاع و طمعا

فی الوصال باشد تشفی از ین شبہہ نمی نماید چہ لباست کہ منظور در ذکر و عبادت این خوف و این طمع ہم نبود

و وصل و فراق محظور نباشد گوئیم کہ شک نیست کہ او سبحانہ بذات اقدس خویش نیز مستحق ذکر و عبادت ست

قطع نظر از ثواب و عقاب و قرب و درجات و این کریمہ منافی این معنی نیست غایۃ الامر رواست کہ این کریمہ

ناظر باستحقاق صفاتی باشد و استحقاق ذاتی ورای آن بود و از نصوص دیگر کہ تسبیح و ذکر دران مقید

بخوف و رجا نیست مستفاد گردد مثل الا ابتغاء وجہ ربہ الاعلی و کریمۂ ماتنفقون الا ابتغاء وجہ اللہ و میتواند

کہ دعا در کریمۂ یدعون ربہم الآیہ بمعنی سوال بود کہ مقابل ذکرست چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است من

شغلہ ذکری عن مسالتی اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین و سوال من حیث انہ سوال البتہ خوف و طمع دران ملحوظ ست

مکتوب صد و ہفتاد و یکم بحاجی محمد افغان در نصیحت

مخدوما اوقات را معمور دارند و بخلوت و تنہائی بیشتر راغب باشند و اختلاط با مردم خصوصا مردم بیگانہ

که داخل طریق نیستند کمتر نایند و بقدر ضرورت بآنها نشست و خاست کنند لیکن باحوال طالبان
نیک پردازند و تفقد و احوال پرسی آنها چنانچه باید بجا آرند و حق شرعی اهل خانه را بجا آرند و اختلاط کثیر با آنها
ننمایند که مصاحبت نا اهل بحطام دنیاوی می آرد و از حق سبحانه غافل می سازد و دوری می اندازد

مکتوب صد و هفتاد و دوم بمحمد کاشف در آنکه در حق کمل ظاهر در رنگ باطن دوام حضور موهوبت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله تعالی از رقیت ما سوا محرر کناد بالنون والصاد ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
از جانب حق سبحانه فیض و انعام دائمی ست بر بنده فیض صوری و معنوی ظاهری و باطنی که اگر یکساعت
و یک لمحه این فیض منقطع شود اثری از بنده نماند چه وجود و چه کمالات تابعهٔ وجود پس بر بنده ناگزیر ست که
یک لمحه و یک چشم زدن از آنحضرت غافل نباشد و بدوام حضور موصوف بود عجب خسران و خجالت ست
که منعم حقیقی در صدد انعام بود و منعم علیه توجهی باو نداشته باشد و معرض بود ست | کسی کو غافل از حق یکزمانست
دران دم کافرست اما نهانست | شک نیست که دوام حضور نسبت بباطن ممکن بلکه واقع ست
علی الخصوص در طریقهٔ اکابر الله سبحانه این دوام بیسیر الحصول ست و در ابتدا دست میدهد لیکن این
دوام بظاهر متعسر ست چه ظاهر که بکثرت آویخته است از غفلت چاره نیست و از خواب و اختلاط با مردم
گذر نه آری اگر این غفلت ظاهر را مقرون به نیت صالحه گرداند غفلت عین حضور گردد نوم به نیت
دفع کسل در طاعت داخل طاعتست نوم العلماء عبادة شنوده باشند و اختلاط با خلق به نیت ادای
حقوق شان از مامورات شرعیه است و کل مطیع الله تعالی فی امر ذاکر له پس دوام حضور نسبت بظاهر
نیز متحقق باشد و ظاهر و باطن برین تقدیر بدوام آگاهی موصوف بود چه باطن بتمام بی شرکت مرحق را ست
جل و علا و ظاهر که گاهی حاضر و گاهی غائب ست نصف آن نیز مر او راست تعالی و نصف دیگر از ظاهر
که بصورت در غفلت و غیب ست چون در اطاعت مولاست سبحانه نیز عاید بآنجناب قدس ست الیه
یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه باید دانست که این دوام که نسبت بظاهر و باطن بود نصیب کمل ست
از افراد انسانی که از اطاعت نفس اماره برآمده اند بلکه باطمینان نفس مشرف گشته اند و بفنای اتم و بقای

اصل پیوستہ واز تکلف تصحیح نیت واخلاص در عمل وارستہ اند ہر کہ در تکلف تصحیح نیت و اخلاص ست مخلص ست بکسر لام وآنکہ از تکلف گذشتہ است وبحقیقت پیوستہ مخلص است بفتح لام کہ در کریمۂ انہ من عبادنا المخلصین وارد ست و المخلصین علے خطر عظیم والسلام

مکتوب صد و ہفتاد و سوم بخواجہ ابراہیم در جواب سوال وا زمعنی عبارت عزیزی کہ گفتہ علم حق را تعالی در علم خود گم مے یابم

بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الدعوات میرساند مجاری امور مشکور ست المرجو منہ سبحانہ استقامتکم علی جادۃ الکبراء فانہا ملاک الامر وبدونہا خرط القتاد نوشتہ بودند کہ عزیزی گفتہ است کہ علم حق را تعالی در علم خود محومی یابم ازین سخن اظہار استبعاد نمودہ بودند ونوشتہ بودند کہ عکس این باید گفت کہ علم خود را در علم واجبی محومی یابم تحدد ما بر دید اعتراض را گنجایش نیست لیکن منشای این دید را باید جست بدانند کہ منشای این دید آنست کہ علم خود را مرآت علم واجبی جل سلطانہ یافتہ و مرآت جمع از ما فی المرآت خیال نمودہ در رنگ آنکہ صورت آفتاب یا آسمان در آئینہ ظاہر شود وسادہ لوحی آفتاب را یا آسمان را جز آئینہ تصور نماید این را از قبیل اشتباہ انموذج شی ست بشی چہ ظاہر در مرآت انموذج آفتاب ست نہ نفس آفتاب ازین بیان حل شد معنے آن بیت مولوی معنوی قدس سرہ کہ فرمودہ

علم حق در علم صوفی گم شود	این سخن کے باور مردم شود

ونزدیک بآنست آنچہ از شیخ محی الدین العربی قدس سرہ نقل میکنند کہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع از جمع الٰہی ست چہ جمع محمدی جامع مراتب وجوب وامکان ست بخلاف جمع الٰہی این نیز از قبیل اشتباہ انموذج ست باصل چہ ظاہر در مرآت محمدی صورت مرتبۂ وجوب ست نہ عین آن مرتبہ خوش گفت ؎

تو از خوبی نمی گنجی بعالم	مرا ہر گز کجا گنجی در آغوش

این درویش را نیز این دیدگاہ گاہ در مادہ خود بحصول می پیوندد لیکن چون منشای آن بکرم اللہ سبحانہ معلوم ست از زلہ وخطا محفوظ ست ما للتراب ورب الارباب این قسم چیزہا درین راہ بسیار رو میدہد از ہمہ باید گذشت وبعجز ونادانی باید آمد۔

و بنده باید شد و خیال خواجگی از سر باید بر آورد و بکمال خاکساری لوازم بندگی بجا باید آورد اگر بندگی قبول فرمایند زهی عزو شرف و الا خسارت نقد وقت ست کمال ممکن در بندگی ست خداوندی باو تعالی مسلم ست

گر ز معشوقت خیالی در سرست ‖ نیست معشوق آن خیالی دیگرست

والحمد لله اولاً و آخراً والصلوٰة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً و علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب صد و هفتاد و چهارم بخواجه گدا در بیان خلاصهٔ سلوک بطریق اجمال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی گرامی اخوی خواجه گدا محمد از مهجوران دور افتاده دعای فراوان خوانند و اوقات را بذکر و مراقبه بسر برند بحدی که دل را انقطاع تام از ماسوای مذکور حاصل آید و تعلق حبی و علمی او از اشیا زائل گردد حضور مع الله سبحانه وصف ذاتی دل شود و باز تصنع و تکلف یاد کرد وا رهد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره بعد از آن سعی کند که این وصف حضور با آنجناب اقدس رجوع کند و تفس حاضر از میان برخیزد و حضور او خود بخود و بمزاحمت اغیار صورت بندد اینست نسخهٔ حال و خلاصهٔ تحقیق اهل کمال والسلام

مکتوب صد و هفتاد و پنجم بحاجی حسین در آنکه مشاهدات و متخیلات را نفی باید نمود

جناب مشیخت مآب شیخ حسین محب دور افتاده را فراموش نکنند و گاهی بدعا یاد آوری نمایند و از اعلام احوال خود و تفقد احوال دوستان غافل نباشند و بعد ابدان را سبب بعد قلوب نسازند و ابواب فیوض را که از راه قلوب ست همواره مفتوح دارند و جمیع مشهودات و متخیلات خود را که بعنوان حقانیت ظاهر شود نفی نمایند و در ماورای معلومات و مشهودات پویند و خواهان نسبت مجهول الکیفیه باشند آری مشهودی که تمثال نسبت مذکوره بود و تند کار آن معامله نماید نفی آن در کار نبود و بر وظائف طاعات و عبادات مستقیم باشند و همه اوقات را در آن مستغرق دارند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هفتاد و ششم بمیرزا لطف الله بن سعید خان در آنکه فنا شرط معرفت است و ترغیب تحصیل آن دولت علیه

حضرت حق سبحانہ ظاہر را بنور شریعت غرا آراستہ باطن را از ثمرات و برکات آن شاداب و سیراب دارا د بالنبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و البرکات الی یوم التناد تحذ و ما چونکہ مطلوب از ایجاد بنی آدم تحصیل معرفت حق است جل و علا و معرفت بطور این طائفہ علیہ بی فنا در معروف صورت نے بندد

نیست رہ در بارگاہ کبریا	ہیچ کس را تا نگردد او فنا

پس بر امثال ما مہجوران ناگزیر ست کہ عمر گرامی را بخواہش دولت مطلوبہ صرف نمائیم و پیش از فنای صوری بفنای حقیقی بشتابیم و سرمایۂ وقت را در پی استیفای لذات فانیہ نگماریم و تعمیر چیزی کہ تخریب آن خواستہ اند ننمائیم عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب جحیم ست چنانچہ لذت قرب و وصال زیادہ از لذات جنات النعیم فیا ویلتا علی من اعرض عن اللہ و یا حسرتا علی من فرط فی جنب اللہ دوبارہ در دنیا آمدنی نیست من کان فی ہذہ اعمی فہو فی الآخرۃ اعمی و اضل سبیلا

از جوانان مستعد افسوس می آید	تا دامن قیامت این غم بما بماند	ترسم کہ یار با ما نا آشنا بماند

کہ فطرتہای عالیۂ خود را مصروف این دنیۂ گردانیدہ اند و بظاہر مشغوف این قحبۂ غدار گشتہ و از جواہر نفیسہ بخزف ریزہای چند فرو ماندہ جمال مطلق تا بانست و راہ مد در فت آن کشادہ و امثال ما بست فطرتان از ان جمال محجوبیم و از ان حریم متعال مہجور

در قدح جرعہ و ما ہشیار	در جہان شاہدی و ما فارغ

کمال خجالت و انفعال است کہ حضرت کریم ذو نوال آن عز و جلال نظری باین فرسودۂ شال داشتہ باشد و از سر علانیۂ او آگاہ بود و او از نہایت جہالت توجہ قلب را بدیگران آرد و سر نیاز باغیار اودارد

آمد سحر آن دلبر خونین جگران

باشرم تو نہی چشم بروی دگران	شرمت بادا کہ من بسوی نگران	گفتا ز تو بر خاطر من بار گران

باید کہ تا ہنگام ملاقات صوری طریقۂ مفاوضت را جاری دارند تا راہ افاضات معنوی مفتوح تر باشد

مکتوب صد و ہفتاد و ہفتم بملا جمال الدین در آنکہ بر کشوف و وقائع اعتماد نباید نہاد کمال معرفت صانع ست جل و علا و در تحقیق فنا

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفہ بتعاقب یکدیگر رسیدہ خوشوقت و مبتہج گردانید

حضرت حق سبحانه همواره باذوق و شوق دارد و عروجات و ترقیات دهاد تحفه ما چون تفرقه در کشوف و منامات و بشارات صحیحه صادقه و خلاف آن متصور ست اعتماد بران نباید نهاد و اعتبار آن چندان نباید نمود که کمال معتد به بآن مربوط نیست آنچه شایان اعتماد ست و تمسک منهج ست کتاب و سنت ست باید که همت بران گمارند که عمل بمقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از مامورات شرعیه است دوام آنرا از دست ندهند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال که اهل الله مقرر نموده اند معرفت صانع است جل وعلا و معرفت عبارت از فناست در معروف ع

تو مباش اصلا کمال اینست وبس

رو درو گم شو وصال اینست وبس

و فنا بطور ما دو گونه است فنای قلب نسیان اوست ماسوای مذکور را بحدی که اگر بتکلف یاد ماسوا نماید بیادش نیاید بالجمله تعلق حبی و علمی او از ماسوا منقطع گردد و فنای نفس عبارت از انتفای نفس حاضر ست بتمام و لحوق ست بعدم صرف بحیثیتی که تعبیر از خود به انا نتواند کرد درین موطن عارف را نه ذکری بود و نه توجهی چه از عارف اثری نمانده است ذکر و توجه کرا بود بعد ازان اگر توجه و ذکر و حضور ست از خود بخود ست مقصود ازین فنا زوال گرفتاری ما دون حق سبحانه است چه آفاق و چه انفس که سم قاتل و مرض مهلکست و انجلای ایمانست و انقیاد احکام شرعیه بر وجه کمال و حصول یسر ست در امتثال او امر و انتها از نواهی و وقع عجب در یاست در طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان نفس اماره است که بالذات معادی احکام الهی ست جل وعلا و مسلمان گشتن ست باسلام حقیقی مجمل آنکه مقصود از سیر و سلوک و فنا و بقا تحصیل بندگی و نیستی ست تا احکام و لوازم بندگی کما ینبغی بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی که از راه نفس و هوا پیداست رو بزوال آرد نه آنکه بنده سر از ربقه بندگی بکشد و دعوای خواجگی نماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسی چه کمی دارد که کسی آنرا گذاشته هوس صور و انوار غیبی نماید هر دو مخلوق اند و بداغ حدوث متسم رؤیت و مشاهده حق جل سلطانه بآخرت تعلق دارد در دنیا نیست چنانچه اجماع علمای کرام و صوفیه عظام بران واقع ست و آنچه بنشأ دنیوی تعلق دارد حصول ایقان ست پس نتیجه طریقه صوفیه علیه در نشأ دنیوی اکمال احکام شرعیه است و وصل و مشاهده و قرب نتیجه ایست که بآخرت تعلق دارد باید که کمر همت را در اتیان احکام

شرعیہ چیست بربندند وامر معروف ونہی منکر را شیوہ خود سازند واحیای سنن متروکہ را از اہم امور دانند وہروار دے کہ رو دہد در ستر آن کوشند وبر وقایع ومنامات اعتماد نہ نہند اگر کسے در خواب بادشاہ یا قطب وقت گشت چہ میشود بادشاہ وقطب آنست کہ در خارج باین دو منصب برسد واگر در خارج ہم کسی بادشاہ شد یا کونات مسخر وی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد وکدام عذاب گور وقیامت از ان رفع شد

گردیو مسخر تو گردد		زین ہر دو چہ حاصل تو گردد

بلند ہمتان باین قسم امور التفات نمی نمایند ودر مراضی مولی جل سلطانہ میکوشند ودر فنا ونیستی وستر واردات سعی می نمایند حمد اللہ سبحانہ کہ در محبت واعتقاد بزرگان رسوخ تام دارند واوضاع شما پسندیدہ مستمع میشود از امثال شما دوستان امیدہا داریم این عاصی را از دعا فراموش نسازند ورحمت ومغفرت ورضای خداوندی را در حق این فقیر دریوزہ نمایند والسلام

مکتوب صد وہفتاد وہشتم بمولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعیہ واحیای سنن مصطفویہ علے مصدرہا الصلوۃ والتحیۃ باذکر نصائح دیگر

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی اعزی مولانا حسن علی حسن اللہ حوالہ حالہ وحصل آمالہ میرساند احوال مستوجب حمد ست للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک المسئول من اللہ تعالی ثباتکم واستقامتکم علی طریقۃ الکبراء فانہا ملاک الامر ومدار النجاۃ وبدونہا خرط القتاد ای برادر چون آوان آخر الزمانست ودین سستی پیدا کردہ است وسنت متروک گشتہ وبدعت شایع شدہ تحصیل علوم ونشر آن درین طور وقت ظلمانی از اہم مہام ست واحیای سنت محمدیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ از اعظم مقاصد کہ ہمت در کسب علوم شرعی ونشر آن واحیاے سنت مصطفوی چیست بربندند وزاویہ نامرادی ودوام نگرانی را بجناب قدس ایزدی عز برہانہ بوصف عجز ونیستی از دست ندہند دیگر ہیچ فکر احوال ومواجید نکنند کہ کمال آن مربوط بآخر تست وامور یکہ صوفیہ بوقت بآن خرسند اند یا از قبیل سراب بقیعۃ یحسبہا الظمان ماہست یا بہ رتسلیہ شان

از ہزاران یکی را وا نمودہ اند خوش گفت آنکہ گفت تنگ خیالات تربیہا اطفال الطریقۃ این دار دار عمل ست ادای طاعات مردانہ باشند و انزوا و گوشہ را مغتنم دانند و امور معاش صوری را بحضرت رزاق ذوالقوۃ المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند کہ معاملۂ تدبیر و جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی ست دیگر فاتحہ پدر عزیز شما خواندہ شد انا للہ وانا الیہ راجعون حق سبحانہ مشمول رحمت خویش کناد و شما واپس ماندگان را رضا بقضای خدا دہاد و بفاتحہ و صدقہ و استغفار ہموارہ یاد می نمودہ باشند

مکتوب صد و ہفتاد و نہم بخواجہ محمد صدیق در دلالت طلب استقامت بر شریعت و بر محبت مرشد و آنکہ حصول نسبت دیگر ست و علم بآن دیگر و کشف آنکہ حال باشد و علم بآن نباشد

بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز ہمرہ بعد اخری رسید و مقدمات دور و دراز ان واضح گردید مخدوما ازینجانب کمال صفاست غباری بخاطر راہ ندہند افسردگی نصیب اعدا باد در کار خود سرگرم بوند و در ہر وضع کہ باشند دوام اقبال را بوصف نیستی از دست ندہند و از حضرت حق سبحانہ استقامت طلبند الاستقامۃ فوق الکرامۃ شنیدہ باشند فقیر نیز استقامت شما را دریوزہ کردم امید کہ آثار آن بظہور آید اگر از احوال و مواجید ہیچ ظاہر نشود و استقامت بر شریعت و بر محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معاملہ بر عکس ست جز استدراج نباید دانست این سر رشتہ را محکم باید داشت نسبت بزرگان ما بس عالیست و از حیطۂ دانش بیرون مشکل کہ دست ادراک یکایک بدامان آن رسد ہرچند حاصل بود چہ حصول امر دیگر ست و علم بآن دیگر یعنی علم بحصول نسبت باطن راست کہ علم والتذاذ نصیب وی ست اگر با ظاہر مختلط ست چنانچہ در ابتدای علم والتذاذ باطن در ظاہر نیز بحکم جوار سرایت میکند و ظاہر نیز واجد و ملتذ میگردد و چون کار بانتہا آید باطن از ظاہر مفارقت گزیند و حق جوار مرتفع شود ظاہر بیچارہ از دولت باطن بہرہ کمتر گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکہ گاہ بود کہ از کمال

بی مناسبتی بہ باطن مبتدی رشید راکہ چاشنی از انتہا بحکم اندراج یافتہ است و از قلب کہ مقام
جذبہ است نہ برآمدہ و بقلب آن نہ پیوستہ و بظاہر بذوق و وجد موصوفست از خود کامل انداد
خود نفی نسبت نمودہ او را صاحب نسبت واند از ینجاست کہ طالب در صحبت این قسم مبتدی
و متوسط بظاہر رشد بیشتری فہمد و وجد و التذاذ زیادہ تر می بیند چون مرشد او بشوق و وجد ہمدست
در ستر شد نیز این کیفیت پرتو می افگند شیخ الاسلام گفتہ اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من شما
را بوی فرستادمی نہ بخرقانی کہ وی شمارا سودمند تر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منتہی بود و مرید او ہے
کم بہرہ یافتی راقم گوید یعنی بہرہ کہ بوجد و دانش تعلق دارد نہ مطلقا چہ بہرۂ کامل آنست کہ در صحبت منتہی
حاصل ست بہرۂ اولی را باین بہرہ چہ نسبت آن صورت بہرہ است و این حقیقت بہرہ لیکن از کمال
علو چون نسبت او از ادراک متعارف بیرون ست در طالب نیز باین کیفیت ظہوری نماید
نسبت اصحاب کرام علیہم الرضوان ہمین بودہ است فلا تکن من الممترین والسلام

مکتوب صد و ہشتادم بحضرت حقائق و معارف آگاہ جامع علوم ظاہری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاتہ در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بطریق اجمال و تعرض بحال درویشے

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مخدوما در کتابت اخیر مندرج بود کہ در مشافہہ ہم ذکر بعضے
معارف خاصۂ آنحضرت نمودہ میشود و مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام
جذبہ و سلوک بی تکلیف تسلیم و تصدیق مینماید ای عزیز فرایادومایہ التفاضل آنحضرت کہ فقیر نوشتہ
بود امور دیگرست کہ دیدہ عقل و وہم در ادراک آن خیرہ و زبان خیال در تبیان آن لال ست
و این کمال کہ شما در معرض بیان آوردہ آید رتبہ ایست پائین از ین ہا صعود آن کمالات و مزایا
بلکہ این کمال را کہ از کمالات ولایت ست نسبت بآن امور کہ متفرع بر کمالات نبوت ست ہیچ اعتباری
و اعتدادی نیست کاش حکم قطرہ داشتہ باشد نسبت بدریاے محیط این کمال از قبیل علوم

لائق الاظهار ست وآن امور را از اسرار لازم الاستتار معلوم ست که علوم را با اسرار چه نسبت ست و معامله که با خلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جدا ست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیه طینت خاتم الرسل علیه وعلیهم وعلی آله کل الصلوات والتسلیمات را خود چه بیان نماید و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبیت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقت های هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی ست که یک چشمه آن درین نشاء بین گشته و چشمهٔ دیگر بنشاء دیگر ذخیره شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت اتباع یافته است و ایضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران را ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آنجا گفته و فوق آن مرتبهٔ اطلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک و علم و معرفت را در آنحضرت ممتنع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالا برده با لاتعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت صلوة و حقیقتی که فوق این حقائق ست که آنحضرت به بیان آن ممتاز اند در مکتوبات مسطور ست و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملأ اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدأ تعین او رضی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء والملائکة الصلوات والتسلیمات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام و اصطفائیت حقیقت صلوة و عزیمت انبیاء بینا و صفوف اربعه این بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات انبیائی که اسامی ایشان در قرآن مجید مسطور ست علیهم الصلوات و آنکه مقام آنسرور را علیه السلام منتهای این مقامات سروری ست و نصیبی که آن حضرت را ازین مقام ثابت ست و نصیب حضرت مهدی موعود و تفاوتی در اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الرضوان تا کجا شرح دهد

و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور را علیه و علیهم التحیات والبرکات و بعضی از خدمات شائستهٔ خود نسبت باینها بچه طریق معقول سازد و حقائق قیومیت و دقائق مقام خلت و مزایای محبت و اسرار صباحت و ملاحت و امتزاج این دو حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطعات که در بالا رمزی از ان گذشته دریائی ست بی پایان که در گفت و شنود نیامده و سربسته رفته اند و انچه نوشته اند که مکشوفات خود را برابر معارف آنحضرت میدانند سخن در فهم معارف آنحضرت نیست بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن العربی میرود که بمراحل از ان دور ست برابری بآن جستن خیال محض ست که ناشی از نادانی و خام خیالی ست بسا نادان که از روی جهل مرکب باعتماد بعضی وقائع خود را نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم را از راه برده ضلوا و اضلوا و ضاعوا و اضاعوا برابری جستن فرع ادراک بلکه فرع تصور ست که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو

بخواب اندر مگر موشی شتر شد	

مکتوب صد و هشتاد و دوم بمولانا جمال الدین در بیان مقام جمع و ترغیب بر تحصیل فرق بعد الجمع

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ لطیفه مشرف ساخت از مطالعهٔ اذواق و مواجید و اشواق و تلوینات که در ضمن اشعار رنگین و عبارات دلکش بود حظها نمود

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی	

نخده و ما امثال این ولولهای شوق و دیوانگی های عشق که سالکان را دست میدهد شگوفهٔ انجمن جمعیت که هنگام استوای شمس حقیقی از غنچهٔ سویدای قلبی سری برآرد و نماز را در ینوقت استوای مرفوع میداند و تکالیف شرعیه را زنجیر دست و پای مجنون می یابد و خیال سقوط تکالیف می نماید ذکر را بتقیقه و ذنب می فهمد و میگوید توبة العوام من الذنوب و توبتی من قول لا اله الا الله و نیز میگوید ذکر اسم بانگ کوزهٔ دواص
یسود القلب و یزداد المعاصی والذنوب و از تعین مذهب و ملت یکسو ست و بترانهٔ انا علی مذهب ربی مترنم و بنماز رسمی کمتر می آید و بقیام و قعود آن نمیگراید و می پندارد لا صلوة للمومن لا فی قلبه و میخواند

بکفر و باسلام یکسان نگر		که هر یک ز دیوان او دفتریست	

هر چند بظاهر از حدود شرعیه تجاوز نمی نماید و به نماز و سائر احکام مقید ست و اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردود ست کما ینبغی

خاص بہ ست فارق عدل میان محق و مبطل اتیان احکام شرعیہ است و التزام ملت مصطفویہ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ہذا وانچہ این فقیر بآن ترغیب نمودہ است از تعمیر اوقات واتیان اعمال صالحہ بشوق و رغبت مناسب مقام جمع الجمع و فرق بعد الجمع ست کہ مقام صحوست درین وقت آرام در بندگی ست والتذاذ در طاعات ارحنی یا بلال رمزیست ازین معا و قرۃ عینی فی الصلوۃ اشارتست باین تمنا این کمال ناشی از مقام نبوتست وانچہ بالا گذشت ناشی از سطح ولایت این اسلام حقیقی ست وآن کفر حقیقی نسبت آن باین نسبت قطرہ است بدریای محیط بلکہ نسبت قشراست بالب بلکہ نسبت موہوم ست باموجود حقیقت معاملہ اینجا ہویداست آنجا مثل از شبح و نمونہ نیست واز شمس حقیقی جز تمثال ازان حاصل ندارد خوش گفت ؎ | تو از خوبی نہ گنجی بعالم |
| مرا ہرگز کجا گنجی در آغوش |
چون این کمال پرتو انداز د کمال سابق روباستتار آرد و نشانی ازان نماند بلکہ ازان نادم و مستغفر بود نماز مقصود برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقتے دارد کہ فوق حقیقتہاست تا آن حقیقت نرسد از کمال آن چہ دریابد وآن حقیقت باین صورت برپاست نماز معشوقی ست و دلبر گویا صورت زیبائی اورا در عالم مجاز باین ارکان مخصوصہ وانمودہ اند وادا ہای رعنائی اورا باین قیام وقعود و آداب و خشوع ظاہر ساختہ ہر کہ والہ آن صورت نگردد حقیقت این ارکان راچہ دریابد و کسی کہ فریفتہ آن ادا ہا نشود حقیقت این قیام وقعود راچہ فہمد ؎ چکد شک تر از دستم چو آن گیسو بچنگ افتد ❊ دمد صبح از گریبانم گر آن مہ در کنار آید ❊ والسلام علیکم

مکتوب صد و ہشتاد و دوم بمیرزا عبید اللہ در شرح احوال وجواب استفسارہا و تحقیق حیوۃ و موت حضرت خضر علیہ السلام

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی بمطالعہ صحیفہ شریفہ گرامی مسرور و خوش وقت گردید نوشتہ بودند کہ ازان مقام استخلاص یافتہ نسبت و ہیئہ مضافہ بخود راحوالہ باصل ست شیئی پیش در نظر نمی افتد در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشیح ہم نمی ماند بل علم بعدم و حمد اللہ سبحانہ کہ از کوچہ تنگ

بشاهراه در آمده اید و از ظل باصل شتافته این کمال که وابسته بالتعمیم سالک ست بعد از لحوق منتسبات
باصل بطور حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معبر به تجلی صفات ست و کمال این تجلی وابسته
به تجلی ذات ست چه تمامی هر مقام مربوط بگذشتن ست ازان مقام از آثار تجلی ذات ست که شبح و جماد که
در نظر عارف بعد از لحوق منتسبات باصل مینماید نیز زائل گردد و عارف محو صرف و متلاشی محض گردد
و آن شبح و جماد عدم بوده است که بواسطه انعکاس کمالات از سائر اعدام متمیز گشته بود و چون کمالات
امانتی باهل امانات ملحق شد ما به الامتیاز این عدم ازان اعدام نماند پس ناچار آن عدم که مرآت کمالات
وجودی بوده و این مجموع ذات ممکن گشته بعدم مطلق شود و این زمان از عارف نه عین ماند نه اثر
لا تبقی و لا تذر و آنچه نوشته اند که در اقل قلیل اوقات علم بشبح نمی ماند تا که مقدمه این کمال بود و آنچه گفته‌ایم
که مقدمه این کمال بود چه ذات چون متجلی شود مراد را استتار نیست و نیز از علامت این مقام انتفای
ذکر و حضور و توجه ست از عارف اصلا و زوال مورد کلمه انا ست رأسا بعد از لحوق کمالات باصل حضور
نمود بخود ست و نصیب عارف ازین مقام نیز استهلاک و استخلاص از قیود و همیه و خروج از جهل مرکب
که شرک خفی و مرض معنوی بوده نیست و آنچه نوشته اند که وجود قبل ازین بر ذائقه چاشنی وحدت میداد
و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف در نظر ست بغایت عالی ست مطابق
قول علمای اهل حق شکر الله سعیهم و موافق مذاق حضرت ایشان ست و این تعین وجودی که بطور ایشان
فوق تعین علمی جملی ست که اسبق تعینات ست بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت درانچه معرفه
وجود اظهار نموده اند بلی غیر از جهل و حیرت از آنحضرت جلت عظمته چه نصیب باشد هر چند درک بود
اما درک بنود العجز عن درک الادراک ادراک نشان همان آن مقام ست این جهل و حیرت که
هزاران مزیت بر شهود و معرفت دارد از اعلی مقامات ست زنهار میل به پستی نه نمایند و از اوج تحقیق
نگرایند و از آب بسر آب نه فریبند خوش گفت **بیت**

اگر ندهی بکف دامان یارم
گرفتاری بکسی دیگر ندارم

آری از هستی گذشتن بعقل راست نیاید و بظاهر نیستی که نشیند
لیکن چه توان کرد معرفت ربی بجمع الاضداد هستی و نیستی هر دو چون از اعتبار افتست پیش آنحضرت عین انا شند

لا و ہو زان سراے رو زبہی	باز گشتند جیب و کیسہ تہی	تعجب و تحیر شمار محل ست ہر گاہ

فوق تعین علمی تجلی سیر و سلوک و علم معرفت تجویز نمایند کہ بطور اینہا نیز این تعین مسبوق بحضرت
وجودست فوق حضرت وجود چگونہ نسبت علم اثبات نمودہ اید ہر چند بطور ایشان این حضرت وجود
مرتبہ ذات بحت ست و بطور ما تعینی ست از تعینات او قال الشیخ محی الدین العربی قدس سرہ
فی الفصوص ما حاصلہ ان التجلی من الذات لایکون الا بصورۃ المتجلی لہ فالمتجلی لہ ما رای سوی صورتہ
فی مرآت الحق و ما رای الحق ولا یمکن ان یراہ ابدا ازان فرمودہ کہ این تجلی منتہای تجلیات ست
وغایۃ مشاہدات فلا تطمع ولا تتعب فی ان ترقی من ہذا الدرج من التجلی الذاتی ثم قال و ما وراءہ
الا العدم المحض چہ عالم ظہور اسما و صفات ست از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدنست
لیکن باید دانست کہ موجب المرا مع من احب محبوب چونکہ ورای آفاق و انفس ست و ورای
نسبت و اعتبارات چہ نسبت علم و چہ نسبت وجود ناچار محب را بحکم این معیت بیرون آفاق و انفس
و ورای نسبت علم و ہستی گذرگاہ بود و ورای ظل و اصل نظرگاہ باشد با فنا و بقای ہر مرتبہ بر رفتن فوق
آن امداد می نماید و دلیر میسازد و وصل را در رنگ ظل در راہ میگذارد تقاعد ازان چہ صورت دارد
و گرفتار آن ذات بحت را بما دون آن تسلیہ چگونہ متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقہ طالب
ذات تعالی لذت نمید ہد و در رنگ طفلان باین شیرینی اضافی و حسن عارضی فریفتہ نمیگردد و لب
تشنہ شراب تسنیم بموج سراب سیراب نمیشود و مزاجہ من تسنیم عینا یشرب بہا المقربون ما بہ التفاضل میان
اخص خواص از انجاست و تفاوت انظار کمل کمل دران مرتبہ پیداست طمع و تحمل تعب طلب ہم
دران حضرت زیبا و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون مخدوما مباشرت اسباب منافی توکل نیست
تاثیر از حق سبحانہ داند و نفع با و نماید و سبب متیقن را در میان آرد عین توکل باشد آری ارتکاب اسباب
موہومہ بعیدہ را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنہ چارہ نیست آتش بسوزد و تاثیر
احراق از حق داند تعالی و طعام بخورد و سیری از و بیند سبحانہ اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب
تقاعد نماید و ازین رہگذر مضرت رسد عاصی شود و اسباب سہ گونہ است اسباب موہومہ لازم الترک اند

و آسباب متیقنہ واجب الاتیان و آسباب مشکوکہ و مظنونہ جائز الطرفین اند حق سبحانہ امر بمشورت فرمود
کہ از اسباب ست بعد از ان امر بتوکل نمود قال اللہ تعالی وشاورہم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی اللہ
ان اللہ یحب المتوکلین در اعمال اخروی توکل معنی ندارد کہ آنجا مامور بجہد و کوششیم خوف و خشیت و
رجای آن موطن محبوب و مرضی ست یدعون ربہم خوفا وطمعا درین معنی تمام ترست اعتماد بر فضل و کرم
داشتہ باشد و اعمال ظاہرہ را از دست ندہد از امتثال اوامر و انتہا از نواہی طریقہ بندگی و حقیقت توکل
نیست و تراہ منحصر درین پرسیدہ بودند کہ بندہ را مقامی دست دہد کہ از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود
کہ مزاحمت اصلا نماند یانہ مخدوما این معنی مودای فناست کہ در انجا از خود بلکہ از جمیع ماسوا بدوام فراغ
حاصل ست لیکن فنا و بقا از احوال باطن ست ظاہر تا این نشأ برپاست بضروریات بشری محتاج
است فراغ از ان ندارد آیضا پرسیدہ بودند کہ کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات
قبول این راہ ست مخدوما امور مسطورہ و امثال این کہ از خوارق عادات ست دلائل قبول نیست کہ
اہل استدراج نیز دران شرکت دارند و مشروط بریاضت ہستند کہ بی ریاضت ہرگز حاصل نشوند چہ
بعضی رای ریاضت نیز دست میدہند ہر چند قلیل بودند و خوارق نیز قلیل باشند چہ کثرت ظہور آن
توان گفت کہ مشروط بریاضت ست چنانچہ ولایت نیز مشروط بریاضات و کرامات نیست قال الشیخ الشیوخ
قدس سرہ فی العوارف بعد ذکر الخوارق والکرامات وقد یکون فوق ہولاء من لا یکون لہ شئی من ہولاء
الی آخر ما قال و آکثر خواص اولیا از عجب محفوظ اند چہ فنای اتم بنیاد عجب و بیخ ریا را از زمین ہا برداشتہ ہست
و نیز جائز ست کہ از مقبولان بعضی از زلات بحکم بشریت صادر شود چہ اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن زود
متنبہ شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدر تہا کہ در نوم یا در واقعہ دست دہد اگر آن در عالم یقظہ پدید آید
از خوارق ست والا لاوہم و خیال اگر اعجوبہ بدست فکرت دہد اگر اذعان و ایقان قلب مساعد آن باشد
اعتماد را شاید والا لا و عمدہ در توجہ و گماشتن خاطر بدیگری جمع ہمت ست بجانب او و قلت طعام و منام
از مرغوبات ست احتیاج استفسار ندارد لیکن نہ بحدی کہ از طاعات باز دارد و خشکی دماغ و خیالات
فاسدہ آرد و از ریاضات و صعوبات دیگر ہر چہ موافق سنت باشد مبارکست از قسم رہبانیت نباشد

لا رهبانیة فی الاسلام کشف صحیح نه از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب ست
آری بعضی از کشوف باشد که منشای آن خیال بود آن کشف شایان اعتماد نبود تا تصدیق قلب به آن منضم
نشود چنانچه گذشت این قدر هست که وهم و خیال را در ادراک امور غیبیه دخل تام ست که بعد آن زود
میتواند دریافت وهم ست که پنجاه هزار ساله راه را که میان رب تعالی و مربوبه ثابت ست بطرفة العین
قطع می نماید و خیالست که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصویر و تمثیل نکومی فهماند و ارباب
جهل را ارباب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارند و بر احکام آنها که باستقلال بود اعتماد نیست لیکن
خدمات شایسته درین راه از اینها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوطه ببعضے ادعیه میدانند چه عجب
اسمای الهی را زیاده ازین تاثیر ست لیکن رواست که بعضی را این بتوسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای
جسمی که خورد و حقیر نماید و گاهی هیچ از آن نماند بسیار نیک ست حالتی که در نماز رو دهد اصیل ست و بر غیر
حالت صلاتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاذ و جمعیت در نماز پیدا شود که التذاذ در صلوات علی الخصوص
صلوات مفروضه از علامات انتهاست نماز را امر عظیم دانند در اوقات مستحبه با جماعت و سایر شرائط
و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار ادا نمایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را
که میان او و پروردگار اوست بر می دارند و نیز الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسال و لیرغب از کشف
صور مثالیه گوناگون و صحبت داشتن با آنها که نوشته بودند نیک ست که مبشر علم ست اما مطلب حقیقی کاری
ندارد و چون مخل نسبت باطنی نیست چه باک کیفیتی که در بلده کابل رو داده نوشته بودند محظوظ ساخت
زادکم الله سبحانه ذوقا و شوقا استفساری از حضرت خضر رفته بود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و نوشته
بودند که در کتب کلامیه حیات ایشان را از معتقدات شمرده اند مخدوما علما را درین مسأله قیل و قال ست
تا در کدام کتاب از معتقدات گفته باشند نقلهای شواذ درین باب بسیار ست که همه قابل اعتماد نیست
و آنچه از بعضے مشایخ کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حروف و حکایت نمودن منقول ست
بر تقدیر صحت مثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و اموری
که از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشته بوقوع آرد و امور مسطوره مستبعد نبود و اگر نقلے که صریحا

حیات خضر علیه السلام

دلالت بر حیات ایشان داشتہ وار دگشتہ باشد یا علم داریم کہ نقلہای سابق مثبت حیات ست نیز منافات ندارد چہ میتواند کہ دران وقت در قید حیات بودہ باشند و الحال درگذشتہ و ما نقل عن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ انہ قال لما توفی النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وصحبہ وسلم وجاءت التعزیۃ فجاءہم آت یسمعون حسہ ولا یرون شخصہ فقال السلام علیکم اہل البیت ورحمۃ اللہ وبرکاتہ کل نفس ذائقۃ الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمۃ ان فی اللہ عزاء من کل مصیبۃ وخلفا من کل ہالک ودرکا من کل ما فات فباللہ فثقوا وایاہ فارجوا فان المصاب من حرم الثواب قال علی اتدرون من ہذا ہذا الخضر مؤید لما قلنا لان سماع الحس وعدم رؤیۃ الشخص یدل انہ علیہ السلام فی عالم الارواح وما جاء فی بعض الروایات فدخل علیہم رجل طویل واسع المنکبین فی ازار ورداء فتخطی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم حتی اخذ بعضادتی باب البیت فبکی ثم اقبل علی الصحابۃ فقال ان فی اللہ عزاء من کل مصیبۃ الخ فقال ابو بکر رضی اللہ تعالی عنہ لعل ہذا الخضر جاء یعزینا علیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فمما ضعفہ البخاری والعقیلی فی الاصابۃ فی معرفۃ الصحابۃ نقل ابو بکر النقاش فی تفسیرہ عن علی بن موسی الرضا وعن محمد بن اسمعیل البخاری ان الخضر مات وان البخاری سئل عن حیوۃ الخضر فانکر ذلک واستدل بالحدیث ان علی راس مائۃ سنۃ لا یبقی علی وجہ الارض ممن ہو علیہا احد وہذا الحدیث اخرجہ ہو فی الصحیح عن ابن عمر وہو عمدۃ من تمسک بانہ مات وانکر ان یکون باقیا ونقل ابو الحسین ابن المنادی فی کتابہ الذی جمعہ فی ترجمۃ الخضر عن ابراہیم الحربی ان الخضر مات وبذلک جزم ابن المنادی المذکور وذکر ابن الجوزی فی جزئہ الذی جمعہ فی ذلک عن ابی یعلی ابن الفراء الحنبلی قال سئل بعض اصحابنا عن الخضر ہل مات فقال نعم قال وبلغنی مثل ہذا عن ابی طاہر العباری وکان یحتج بانہ لو کان حیا لجاء الی النبی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم واستدل ابن الجوزی بانہ لو کان حیا مع انہ کان فی زمن موسی علیہ السلام وقبل ذلک لکان قبرہ جسدہ مناسبا لاجسادہم مقدار اجسادہم لا یماثل مقدار اجسادنا والذین یدعون رؤیۃ الخضر فی سائر اخبارہم ما یدل علی ان جسدہ نظیر اجسادہم ثم استدل بما اخرجہ احمد من طریق المجاہد عن الشعبی عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قال والذی نفسی بیدہ لو ان موسی کان حیا ما وسعہ الا ان یتبعنی قال فاذا کان ہذا فی حق موسی علیہ السلام فکیف لم یتبعہ الخضر ان لو کان

حیا فیصلی معہ الجمعۃ والجماعۃ ویمیا ہد تحت رایتہ کما ثبت ان عیسیٰ علیہ السلام یصلی خلف امام ہذہ الامۃ وسئل ابو الحسن بن المنادی عن تعمیر الخضر وہل ہو باق ام لا قال اکثر المغفلین معترفون بانہ باق من اجل ما روی فی ذلک قال والاحادیث المرفوعۃ فی ذلک واہیۃ والسند الی اہل الکتاب ساقط قال وما عدا ذلک کلہ من الاخبار فکلہا واہیۃ الصدر والاعجاز لا یخلو حالہا عن احد الامرین اما ان یکون ادخلت علی الثقات استغفالا او یکون بعضہم تعمد وقال قال اللہ تعالیٰ وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد قال ولو کان الخضر حیا لما وسعہ التخلف عن رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم والہجرۃ الیہ قال وقد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراہیم الحربی سئل عن تعمیر الخضر فانکر ذلک وقال ہو متقادم الموت تم کلام الاصابۃ وآنچہ نوشتہ اند کہ عزیزی خضر را از جملہ اسامی مقامات سلوک تعداد نمودہ کہ ہر کہ از سالکان بدان مقام برسد بہم خضر موسوم میشود وآن خضر کہ رفیق سکندر بود در ہمان وقت در گذشتہ ونوشتہ بودند کہ این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشان ست وتطبیق اقوال سلف را تسمیہ خضر باسم آن مقام ست محل خدشہ است چہ اختلاف در خضر معین ست ومثبتان حیات او علیہ السلام ادلہ کہ بر مطلب خود آوردہ اند واحادیثی کہ نقل کردہ اند ونوشیدن او آب حیات را دلالت بتخصیص خضر دارد نہ نوع خضر کہ کلی ست وآنچہ بعد از ملاقات بحضرت ایشان ہر دو عزیز فرمودہ کہ ما از عالم ارواحیم وکارہای اجساد از ارواح ما باقدار خداوندی جل سلطانہ می آید ومہمات قطب مدار بما رجوع دارد مستغنی ست از این تطبیق چہ ہرگاہ در مہمات وخدمات ایشان مستقل باشند وروح شان حکم جسد گرفتہ برای چہ خضرہای دیگر را اثبات نمایم علی ما لا یخفی فہذا تلمیح لا عن تراضی الخصمین دیگر استفسار از مشاہدہ ارواح نمودہ بودند کہ فی صورتست یا بصورتی دیگر باید دانست کہ مشاہدہ ارواح گاہ در کسوت صور مثالیہ بود چہ ہر چیز را در عالم مثال صورتی ثابت ست حتی کہ معانی را نیز در انجا صورتست کہ بآن منکشف میشود واین دیدن ہم ونحیال نیر ونست چہ عالم مثل در رنگ عالم شہادت از موجودات ست یا ارواح متجسد باجساد گشتہ بنگ تصور ظاہر شوند ہیچ محذور نبود وگاہ مشاہدہ آن بی توسط صور بود واز قبیل تلقی روحانی باشد چنانچہ خود نوشتہ اند واین معانی ومعانی سابقہ نیز در طائفہ فقرا کثیر الوقوع ست ونطق ورویت وسماع اصوات چنانچہ از اخبار مفہوم میشود ثابت است واز قبیل تلقی روحانی ست یا از قبیل وطریق سابقہ

و به تقدیر رفع احتیاج آلات در وقایع توسط صور بعضی را برای تفهیم و افهام بود چه معانی و احوال باطنی نیز بصور مثالیه ظاهر میشوند تا قریب بادراک بوند مخذوما معامله ارواح و برزخ صغری بسی تازک ست درین باب جرأت بظن و تخمین نمیتوان کرد انچه بنصوص ثابت گشته مجملا بآن ایمان باید آورد و تفصیل آن را بعلم الله تعالی حواله باید کرد که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا نص قاطع ست به تنعیم و تعذیب قبر ایمان آریم و به تفاصیل آن نپردازیم که مامور بآن نیستیم و همچنین تکلم اموات میان خودها آمده است و نعره و صیحه معذبان قبر وارد گشته که یسمعها ما بین الخافقین غیر الثقلین قبول باید کرد روح مجرد صیحه میکند که غیر ثقلین میشنوند یا بتوسط آلت جسدی که گونه حیاتے یافته است و انچه نوشته اند اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز با خود داشته باشند و ما داغ حدوث از ممکن چه در حیات چه بعد موت هرگز زائل شدنی نیست

سیه روئی ز ممکن در دو عالم
جدا هرگز نشد والله اعلم

ممکن هرچند قرب الهی جل سلطانه پیدا کند و درجات کمال حاصل نماید بروحانیت و جسمانیت خود در هر نشأه که بود ممکن ست و حادث جز اجماع ملتین بر حدوث جمیع ما سوی الله تعالی منعقد گشته است و منکر آنرا تکفیر کرده اند زنهار خیال قدم غیر حق را جل و علا هرچند ارواح مکمل بود نکنند و بنیاد خلل نیند از ند نجات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفے که برخلاف مقرر علما بود از اعتبار ساقط ست مقصود از سیر و سلوک اطلاع بر عیوب مکنونه نفس ست و حصول یسر ست در ایتان احکام شرعی و زوال وقائع شرک خفی ست که باطمینان نفس وابسته است امور دیگر از محسنات ست که از مبحث خارج ست استفسار از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند مخدوما این از مزال اقدام سالکان ست طالب بیچاره بسا ست که بوجود عدم خود را فانی حقیقی انگارد و کامل داند مشکل ست که باین فرق رهنمون گردد درین وقت پیر کامل مکمل باید که بهر دو طریق جذبه و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را ازین ورطه برآرد و دلالت بنقصان او نماید و بفنای حقیقی رهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را به تفصیل در مکتوبی نوشته است و محتمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزاده شما متعلق ست داشته باشد اگر میسر شود مطالعه خواهند نمود عدم فنائی ست که در جهت جذبه که سلوک بآن ضم نگشته است پیدا میشود در انوقت خود را و اوصاف خود را نمی یابد و گم میکند وجود عدم عبارت از بقاست که

برین فنا و عدم در جهت مذکور مترتب شود فنا عبارت از استیلای هستی مطلوب ست بر عارف که عارف
اوصاف و اخلاق خود را پرتو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدی که همه را درست حواله بآنجناب قدس
نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استتار اوصاف ست که منفی نیست و در ثانی ازاله که آن منفی
است بی عنایت ازلی دشوار ست که سالک باین فرق مهتد گردد و استتار را از ازاله جدا نماید و انچه
نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقه است که عدم بوجود بشریت عائد ست و فنا نه مخدوما در عدم
غیبت از حس درکار نیست تا بعد از افاقت بوجود بشری باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میگذرانند
و باین فنا و بقا بر مسند شیخی می باشند و انچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند بآن معنی ست
که صاحب وجود عدم ایمن ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را التفرقه
در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است و وجود بشریت را ابا ست که وجود حق میدانند و اوصاف
خود را اوصاف او می انگارد و این معنی بی سابقهٔ فنای حقیقی از رتبهٔ کمال در راه است از احوال
مسترشدان نوشته بودند شکر خداوندی جل شانه بران نمایند مسترشدان مرایای شما اند معانی شما ست که در اینها
هویدا است نیک بآنها پردازند و توجهات گمارند و ترقیات شما از دریوزه گر باشند و از آداب شرعیه و آداب
سلف و اطوار بزرگان خود هرچه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریقهٔ وعظ و نصیحت را باز ندارند
و تعلیم آداب نمایند که گشائش بآن منوط ست هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است و تعبیر وقائع و انکشاف
حال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید محتمل که بتدریج این امور حاصل شود ــه

تو کار بگفت کاردان کن   خود کار بگوید که آن کن

نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید
درین ایام خوش می آید مخدوما این معنی و حالت صلاتیه مبشران انجام کار اند قل رب زدنی علما باید
که اوقات باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز با طول قنوت با خضوع و خشوع و تکرار کلمهٔ طیبهٔ
لا اله الا الله اگر ورد معین برای این کلمه تعین نمایند خوب ست که در شب و روز بآن عدد سازند اوراد و وظائف
طلب نموده اند فقیر از کتب معتبرهٔ احادیث تتبع بلیغ نموده اوراد و وظائف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
و آله و سلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به بیاض نرسیده است سالها ست که مسودات افتاده است

توفیق به بیاض آن نمی یابد اگر میسر شد پاره از آن نوشته می فرستد ان شاء الله تعالی اگر از کتب احادیث
مثل مشکوة و حصن حصین پاره از وظائف انتخاب نموده بعمل آرند مستحسن ست فقیر درین ایام بطالبان
و احوال آنها مطلقا نمی تواند پرداخت تا حکمت درین چه باشد آرزو بران مصروف ست که در گوشه خزیده
شود و بی ضرورت شرعی بهیچکس راه ملاقات نباشد ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا
از دوستان دعای سلامتی خاتمه مامولست والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله و اخوانه من الانبیاء و الملائکة و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب صد و هشتاد و سوم به کمینه خاک نشینان این درگاه مقدس فقیر حقیر محمد عبید الله عفی الله تعالی عن زلاته در ذکر بعضی اسرار غامضه و حل شبهاتی که بر بعضی تحقیقات حضرت مجدد الف ثانی وارد میشود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعضے اسرار علیه و تحقیقات جلیه در تحریر می آرد نیک استماع نمایند آخرین
چیزی که حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند مکتوبیست که قبیل آخرین مکتوبات جلد
ثالث متصل آن بنام مولانا حسن دهلوی و دران مکتوب فوق تعین وجودی تعین حبی اثبات نموده اند
و ترقی از آن منع فرموده اند روزانه در تحریر این معارف علیه بوده اند شبانه آنحضرت را تپ گرفت که
روز ششم از آن تپ ارتحال نمودند بعد از ارتحال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و مخلصان
بشرف مطالعه آن مشرف گشتند و نقل از آن برداشتند بعد از تحریر این معارف سینه در شدائد
مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبے
که صباح آن رحلت خواهند فرمود یا شب پیش آن حضرت مخدومی میا بجیو سلمه ربه نیز دران وقت
حاضر بودند و مرض در غلبه و ضعف بر کمال بود فرمودند مرا بنشانید بنده در کنار خویش آن قدوه کبار
را بنشاند چنانچه بار مبارک آن حضرت برین ذره بیمقدار بود از آن بار امید دارم که چه قسم بار خوشگوار
بروزگار این خاکسار آورد و چه نوع عالی اسرار ذو استتار برین دل فگار ریبارد القصه آن عالی حضرت
فرمودند که داعی وصال لایزال در سر من نداداد که سلطانت میطلبد مرغ همت بلند پرواز من رد بآشیان قدس

تا آنکہ رسید جائے کہ رسید از آن بارگاہ عالی جاہ ندا شنید کہ سلطان درخانہ نیست بعد ازان معلوم شد کہ این مقام حقیقت کعبۂ ربانی ست بما ورای آن بشتافتم وعروج نمودم تا بمقام صفات حقیقت کہ موجودند بوجود زائد رسیدم این مقام صفات ورای صور علمیۂ صفات ست کہ در مرتبۂ تعین علمی کائن ست وورای صور صفات ست کہ در مرتبۂ تعین وجودی وتعین حبی ست تعالی ازین مقام نیز متوجہ فوق گشتم تا باصول این صفات کہ شیون ذاتیہ اند ومجرد اعتبارانند در ذات عزشانہ داخل شدم وشاہر دو برادر در ہر مقام بامن ہمراہ آیدا ازانجا بفوق بردند وبذات بحت کہ مجرد ست از نسب واعتبارات رسانیدند وحضرت مخدومی را فرمودند کہ تو بعلاوہ امامت من دریتجا بامن ہمراہی چہ در ایام این مرض امامت آنحضرت ایشان میکردند فقیر را فرمودہ بودند کہ در مسجد ہمراہ یاران نماز بخواند وامامت کند این بی پر وبال جہت امتثال با جماعت یاران در مسجد نماز خواندہ باقی اوقات در خدمت حاضر می گشتم در روز وشبانہ در ہمان خانہ کہ محل لقای جانانہ بود در خدمت میگذرانیدم باجملہ این حقیر را از راہ دیگر بوصول این درجۂ قصوی اشارت نمودند در ہمان مجلس یا مجلس دیگر در ہمین مرض موت فرمودند کہ حصول این درجۂ کمال ووصول باین رتبۂ متعال منوط بتلبس بکلام مجید سبحانی ست بطفیل وتوسط قرآن باین منزلت ممتاز گشتہ ام ہر حرفی را از حروف قرآنی دریائی می یابم کہ موصل کعبۂ مقصود ست درین اثنا آن ہیات را کہ حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سرہ بحج وشنیدن آن از راہ دور بزیارت قائل آن رفتہ بودند کہ اینست

تا بر لب تو بوسہ زنم چونش بخوانی	اندر غزل خویش نہان خواہم گشتن

بزبان شریف آوردند وذوقہا نمودند بعد ازان فرمودند کہ مناسب ما سخن نیز چنین باید گفت

سخن محب کجا بلب محبوب برسد	تا بر لب او بوسہ زنم چونش بخواند	اندر سخن دوست نہان خواہم گشتن

چنانچہ سخن او را باو قرب ومنزلت ست از سخن او باو توان رسید نہ از سخن خود کہ سخنش کوتاہ ودور راہ ست این حقیر گوید من عرف اللہ کل لسانہ آنرا گواہ است مصرع

بس سخن کوتاہ باید والسلام

فصل بالخیر درین مقام موسوم بہ اردست سؤال اول آنکہ آن عالیحضرت در مکتوبی کہ اخیر اخیر نوشتہ اند متصل باین مرض چنانچہ بالا گذشت برنگاشتہ اند کہ ترقی از تعین اول کہ تعین حبی ست

واقع نیست که فوق آن لاتعین ست در انجا قدم نهادن از امکان بر آمدنست و بوجوب متحقق گشتن
که محال ست و این عروجاتی که واقع شده همه فوق تعین حبی ست وجه آن چه باشد جواب میتواند
که ممنوع وصول قدمی باشد و انچه مسطور شد وصول نظری بود وح فلا منافاة ما ناکه همین را از آنحضرت
در همان مجلس استفاده نموده است سوال دوم آنکه از بعضے عبارات آنحضرت مستفاد میشود که حقیقت
کعبه فوق اعتبار شیون و صفاتست و از ماسبق خلاف آن مفهوم گشت جواب مراد از صفات و شیون
که حقیقت کعبه را از ان تفوق ست صور علمیه صفات ست که در مرتبه تعین علمی ثبوت دارند چه در اصطلاح
قوم مقام صفات و شیون عبارت از همین صور علمیه تفصیلیه است چنانچه اجمال این مرتبه را مرتبه ذات
میگویند و تجلی آنرا تجلی ذات میدانند و نیز مراد از ان صفات حضیض تفصیل مرتبه تعین وجودی ست
که حضرت ایشان باثبات این تعین ممتازند و نزد حضرت شیخ محی الدین عربی و تابعان او قدس اسرارهم
این مرتبه مرتبه لاتعین و مرتبه اطلاق ذات ست تعالی چه فوق تعین علمی جملی که تعین اول ست نزد ایشان
مرتبه لاتعین ست و وجود بحت و نزد ما این مرتبه که مرتبه وجود بحت ست بتعین موصوف ست و تعینات
صفات نیز درین مرتبه ثابت ست که از جمله آن تعینات تعین علمی ست لیکن چون علم اجمع صفاتست
در انجا نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیه کائن ست و آنرا نیز در رنگ وجود و مرتبه است مرتبه
اجمال که آنرا دیگران تعین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبه تفصیل این تحقیق الی ما گشت که تعین
علمی جملی تعین اول صفت علم ست که از صفات حقیقیه الهیه است نه تعین اول حضرت ذات تعالی
بلکه در تعین اول بودن آن مر صفت علم را نیز سخن ست چه فوق تعین وجودی در ان مکتوب اخیر
تعین حبی اثبات کرده اند که در انجا نیز اجمال و تفصیل ست بر سر اصل سخن رویم حقیقت کعبه ربانی
چنانچه فوق صور علمیه احدیت ست که نزد قوم مقام شیون و صفات ست و فوق اجمال علم که
نزد شان مقام وحدت و تجلی ذات ست همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبه حضرت وجود ست که
نزد حضرت ایشان ما هر حصه از ان کمالیست از کمالات حضرت ذات و صفتی ست از صفات
او تعالی و نیز فوق اجمال حضرت وجود ست که تعین اول و حقیقت محمدی ست بقول قدیم آنحضرت

و در قول اخیر آنحضرت تعین اول و حقیقت محمدی تعین حبی ست که فوق تعین وجودیست چه حب ست که سلسلهٔ وجود و ایجاد را جنبانیده است چنانچه فاحببت ان اعرف رمزیست ازان اگر گویند کعبه هرچند بیت الله است اما قلب مومن بحکم لیسعنے الحدیث نیز حکم آن دارد پس تفوق آن برین از کدام رو بود گوئیم ولله المثل الاعلی در عالم مجاز سلاطین را هرچند امکنهٔ نشستگاه بسیارست لیکن تهانه خانه است که از مزاحمت اغیار بیگانه است و آرامگاه جانانه است نشست گاه دیگر را با خانه چه نسبت و کدام مساوات هذا مانند صفات حقیقت زائده که اصلاً انفکاک شان از ذات تعالی جائز نیست اگر از بیت الله فوق بوند گنجایش دارد والعلم عند الله سبحانه فاندفع المنافات وزال الاشتباه تنبیه از بیان سابق لائح گشت که حقیقت کعبهٔ ربانی فوق حقیقت محمدی ست چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ناشی از مراتب تعینات ست و حقیقت کعبه فوق مراتب تعینات ست مانند حقیقت قرآن مجید سبحانی که بحقیقت کعبهٔ ربانی چه نسبت دارد در رسالهٔ مبدأ و معاد که از مصنفات حضرت ایشان ماست آنست که حقیقت ذاتی و حقیقت کعبهٔ ربانی فوق حقیقت محمدی ست و حقیقت کعبهٔ ربانی فوق حقیقت قرآنی و در مکتوبی از مکتوبات جلد ثالث برنگاشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت کعبه است وانچه در ماسبق از آنحضرت منقول شد نیز مشعر همین معنی ست تطبیق میان این دو تحقیق انچه بخاطر فاتر راه مید هد ناشی ست از تحقیق سابق که در شیون و صفات واجبی تعالت مشروح ساخته چه قرآن مجید ناشی از صفت یا شان او ست سبحانه و در شیون و صفات دو اعتبار مبین گشت اعتبار تعین و اعتبار اطلاق و لاتعین پس نظر باین دو اعتبار حکم بسبقت هر کدام از حقیقتین بر دیگری میتواند که بوده باشد یک حکم بیک اعتبار بود و حکم دیگر باندازهٔ اعتبار دیگر فلا تخالف فی الحقیقة وانچه در مکتوب صدم از جلد ثالث اندراج یافته است که معاملهٔ کعبهٔ ربانی ازین دو ظهور سامی یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدی هم عجیب ترست که آنجا ظهور معنی تنزیهی است بی کسوت صور و اشکال چه کعبه که مسجود الیه خلائق ست عبارت از سنگ و کلوخ نیست و همچنین جدران و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه است و مسجود الیه است پس آنجا ظهور هست اما هیچ صورت نیست و این از عجب عجائب ست انتهی دلالت بر تفوق این حقیقت بر حقیقت قرآنی ندارد چه معنی تنزیهی

یا ہر چہ در آنحضرت جل سلطانہ اعتبار نمودہ آید از الوہیت و ربوبیت و وجوب وجود و غیرہا از صفات
حقیقیہ کہ بشرافت وجود خارجی پیوستہ اند متنزل ست چنانچہ در مکتوب ثالث از جلد ثانی این معنی
مبین و مشروح ست آری ظہور این حقیقت بی کسوت صورت ست بخلاف ظہور کلام مجید و ظہور محمدی
کہ بکسوت حرف و صوت و صورت انسانی ست و این از غرائب ست و حقیقت محمدی چون از اسمای اضافیہ
ست ناچار ازین ہر دو حقیقت متنزل بود سوال ازین بیان لازم آمد کہ کعبہ حسنای از حضرت پیغمبر ما صلی اللہ
تعالی علیہ وسلم افضل باشد جواب گوئیم ممنوع ست زیرا کہ تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب افضلیت
صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانیہ نیست چہ میتواند کہ صاحب حقیقت تحتانی را عروج بحقیقت
فوقانی شود و مراتب قرب را در ہم و صاحب حقیقت فوقانی محبوس حقیقت خویش بود عروج از حقیقت خود
نتواند و کثرت مراتب قرب کہ مدار فضل برانست حاصل نکند نمی بینی کہ ولایت ملأ اعلی فوق ولایت خواص
بشر ست و فضل مر خواص بشر راست باعتبار عروج از حقائق ملک و ملک را عروج از حقائق خود ہا نیست
زیرا ما منا الا لہ مقام معلوم و در ما نحن فیہ نیز ہمین معنی ظاہر ست و نیز عالم امر فوق عالم خلق ست و فضل مر عالم
خلق راست چہ قرب عالم خلق اصلی ست و قرب عالم امر ظلی عنصر خاک پائین تر لطائف عالم خلق و عالم
امر ست و پستی او سبب رفعت او گشتہ و قربی کہ خاکیان راست قدسیان را نہ **بیت**

زمین زادہ بر آسمان تاختہ	زمین و زمان را پس انداختہ

فافہم ولا تکن من القاصرین

اگر گویند کہ آنحضرت قدسنا اللہ تعالی بسرہ الاقدس در مکتوبی کہ بشیخ طاہر جونپوری نوشتہ اند و آن
مکتوب داخل جلد ہای مکتوبات قدسی آیات نشدہ بر نگاشتہ اند کہ حقیقت کعبہ عبارت از ذات بیچون
واجب الوجود ست جل سلطانہ کہ گرد ی از ظلیت و ظہور بوی راہ نیافتہ است و شایان مسجودیت و
معبودیت ست ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات حقیقیہ و حقیقت قرآنی مطلقا لازم می آید
کہ خلاف تحقیق سابق ست گوئیم کہ او لا چون مقرر قوم ست کہ فوق مراتب تعینات کہ مراتب ظلال و
ظہور است مرتبہ اطلاق ذات ست تعالی بنا بران آنحضرت نیز ازین مرتبہ تعبیر بذات بیچون نمودہ
باشند و این تحقیق و تفصیل را کہ فوق تعین علمی و وجودی وجہی ست بعد ازان افادہ فرمودہ و ثانیا آنکہ

میتواند که آن حقیقت را ذات بیچون مجازاً باعتبار ملابستی که صاحب بیت را با بیت ست فرموده باشند چه فی الحقیقه مسجود ذات بیچون ست تعالی و بیت واسطه است و این حقیقت که درین جا سخن ازان میرود معنی بیت ست دران ملحوظ ست و ثانیاً آنکه تواند بود که مراد از ذات بیچون ذات مقید باعتبار معبودیت و مسجودیت و مانند آن بود نه ذات مطلق معرا از نسب و اعتبارات چنانچه لفظ سلطان در خانه ثلث که در اول کتابت مسطور شد شعر باین معنی ست یعنی سلطان از قطع نظر ازانکه نسبت بخانه دارد و باید جست و بیرون ازین اعتبارات باید طلبید و صفات حقیقیه را و همچنین شیونات را که کالاصل اند مرین صفات را از سائر اعتبارات ذات تعالی تفوق ست چه ذات مقید باعتبار ملحوظ درانجا همان اعتبار ست نه ذات چنانچه ارباب معقول در علم شئ بوجه گفته اند که معلوم همان وجه است نه شئ و حقیقت قرآنی جامع جمیع کمالات ذاتیه است که اولاً در مرتبه صفت ملک شان کلام فائض می شوند ثانیاً ازانجا بعالم افاده می آیند و آن حقیقت بتوسط این شان صورت لفظی گرفته جلوه گر گشته ست چنانچه حضرت ایشان نوشته اند که در مرتبه شیونات که زائد بر ذات نیستند الا باعتبار شان کلام باین معنی مخصوص گشت و هرچه از کمالات در مرتبه ذات و شیونات متحقق بود تمام در شان کلام فائض گشت و حاصل تمام حقیقت آن شان همین قرآن ست و بس بهمین عبارت عربی و ترتیب معهود مکتوب در مصاحف و هر کتابی که بهر نبی منزل شده است جزویست از اجزای این قرآن که از بعض عبارات او بعض وجوه مستفاد ست و تخلیق جمیع مکونات من الاول الی الآخر هم مستفاد ازان انما قولنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون بمصداق این قولست و هو سبحانه اعلم سالها بود که این خدشه در خاطر متمکن بود و خلجان مینمود و بحل آن کما ینبغی مهتد نمیشد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه و برکاته عز برهانه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و سائر الصالحین اجمعین آمین

مکتوب صد و هشتاد و چهارم بارشاد پناه میر محمد نعمان در قصور اعمال خود و اکتشاف نسبت وی قدس سره

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات بخدام نقابت و نجابت دستگاه میرساند صحیفهٔ شریفه در بنولا مشرف

ساخت از روی کسر نفس چیزہا نوشتہ بودند و در بوزہا ازین فقرا نمودہ مگر ما این مہجور قابل ہیچ چیز نیست و خود را ہیچ گونہ نسبتی بہ بزرگان نمی توانم داد بیت

من ہیچم و کم ز ہیچ ہم بسیاری	واز ہیچ و کم از ہیچ نیاید کاری

نوشتہ بودند کہ درمزار فائض الانوار توجہ نمایند کہ بطلبہ شغل گفتن و حلقہ نشستن مرضی ست یا غیر مرضی اگر مرضی نباشد ترک این امر نمایم بفرمودہ شما در روضہ منورہ رفتہ التماس مذکور را از جانب ایشان نمودہ مرضی آن حضرت ہیچ گونہ در ترک این امر خطیر ظاہر نشد و مبالغہ تمام در اشتغال باین مرام مفہوم گردید درین اثنا علو نسبت شما و تلاطم امواج آن بنظر در آمد و لعلہ لحمد اللہ سبحانہ و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و ہشتاد و پنجم بمیر ک عطاء اللہ در عدمیت سالک و ماہیت ممکن

حضرت حق سبحانہ بحصول مطالب کونین سربلند داراد محتد و ما لطایف مطلوب برتر از تقریر ست و نفائس محبوب بیرون از تحریر تا او پیدا نیست طالب او پیدا ست و در طلب او بیقرار چون او پدید آید عاشق بیچارہ رخت ہستی از میان برکشد چہ ذات ممکن عدم ست کہ بواسطہ انعکاس کمالات وجودی نمودی بود پیدا کردہ است و باین نمود تخیلی خود را کامل و خیر خیال نمودہ و بنیاد دار ازین بی بنیاد نہادہ و چون بسابقہ کرم کمالات اصل پرتو انداز د و حقیقت معاملہ و اشود کمالات انعکاسی باصل عاید گردد و امانات باہل امانات شود عارف رو بصحرای عدم آرد و از ہستی موہوم منخلع گردد این زمان بفنای حقیقی مشرف شود بیچارہ کہ نصیبہ او از مطلوب جز استہلاک و اضمحلال نیست از کمال او چہ دریابد و بحسن و جمال او چگونہ پی برد بیت

گر مرکب نعم خانہ ما یار حنر امد	کو حوصلہ و طاقت دیدار کہ دارد

حق سبحانہ امثال ما مہجوران را ایمانی باین معانی دہاد و شربی ازین مشرب روزی کناد بالنبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و البرکات الی یوم التناد

مکتوب صد و ہشتاد و ششم بمیر زمان اللہ در لا بہیت قرب ولایت چند اطمینان نفس است اما کمال آن در قرب نبوت

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامداللہ سبحانہ و مصلیا علی رسولہ الکریم حضرت حق سبحانہ با علی مرتبہ کمال و اکمال رساند و اماره را با طمینان آرد بیش از احیانان نفس بصورت شریعت متلبس ست اگر نماز می کند صورت نماز ست و اگر روزه میدارد صورت روزه است مثلا و بعد اطمینان بحقیقت شریعت معمود مینماید و بحقیقت ایمان و نماز و روزه و حج و زکوة و غیرہا متحقق ست اطمینان نفس بر وجہ کمال منوط بقرب نبوت ست در قرب ولایت ہم ہر چند نحوی از اطمینان ثابت ست اما کمال آن از کمالات نبوت ست اہل ولایت باندازۂ قرب ولایت میفرمایند ہر چند ز کر مطمئنہ گردد ہرگز ز صفات خود نگردد بعد از حصول قرب نبوت اصالت او وراثت تبعیت اسم و رسم از صفات سیئہ ورد یہ نمی ماند و مخالفت کلاً و راساً از و بر میخیزد و در رنگ لطایف عالم امر مستہلک و مستغرق مطلوب میگردد از مستہلک مخالفت نیاید و از فانی خلاف نیز نیاید پس در قرب ولایت باندازۂ اطمینان از حقیقت شریعت نصیب ہست و تحقق بحقیقت شریعت بر وجہ کمال از ثمرات کمالات نبوت ست این کمال ست کہ ہمہ انبیا علیہم الصلوات والبرکات دران شرکت دارند خصوصیتے کہ انبیاء مرسل و اولو العزم و خاتم الرسل را علیہم التحیات والصلوات والتسلیمات دران بیان ثابت ست علی تفاوت الدرجات جدا است و از صورت و حقیقت شریعت ورا است ہر چند شریعت اصل و بنیاد ست

مکتوب صد و ہشتاد و ہفتم با آغا رشید در آنکہ مقصود از خلقت انسان تحصیل معرفت حقست جل شانہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی ابواب فیوض را ہموارہ مفتوح دارد قال اللہ تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون حق سبحانہ آدمی را بہر عبادت و بندگی خویش آفریده و عبادتی کہ دران وجود عابد در میان ست نزد اہل اللہ از حیز اعتبار ساقط ست عبادتی کہ شایان قبول حضرت بی نیاز است آن ست کہ عبادت کننده دران میان نبود و این معنی موداے معرفت ست چہ معرفت فنا فی المعرفت کہ ادراک بسیط ست پس معرفت شرط عبادت آمد و عبادت بی معرفت صورت بی آن تمام نشود و آنچہ بی آن تمام نشود آن چیز نیز واجب و مطلوب ست پس معرفۃ اللہ نیز مطلوب از خلقت انسانی آمد و عبادت

که پیش از حصول معرفت ست آن وسائل معرفت مطلوبه است پس آن عبادت نیز مطلوب بود لیکن این عبادت سالک ست و آن عبادت عارف شتان ما بینهما ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صد و ہشتاد و ہشتم بخواجه عبد الصمد کابلی در آنکه دیده مرآت کمال پیر ست و ذکر نصایح

صحیفه شریفه رسید از سرگرمی یاران طریق نوشته بودند و نیز نوشته بودند که بعضی بحضور آمده از نفی خطرات خبر میدهند حمد الله سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا یاران شما مرایای شما اند احوال شماست که در مرآت آنها منعکس میشود در کار خود سرگرم باشند هم باحوال یاران پردازند و هم باحوال خود یک دو وقت از برای خلوت معین سازند و بتکرار کلمه نفی و اثبات بیشتر راغب بوند و بلا نفی مرادات و مقاصد نمایند و سلب معبود و توابع آن از خود جویند تا تمام منتفی گردند و عبدیت ذاتی و فقر جبلی روی نماید و حقیقت بندگی و کمال خداوندی جل شانه جلوه فراید

مکتوب صد و ہشتاد و نہم بحضرت مخدوم زاده عالیقدر شیخ محمد صبغة الله سلمه ربه در شرح کلمه طیبه که حضرت مجدد الف ثانی امام ربانی را بآن ملهم ساخته اند که دنیای ترا آخرت گردانیدم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله وصحبه اجمعین حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه مبشر ساخته بودند بآنکه دنیای ترا آخرت گردانیدم سطری چند در شرح این عبارت علیه و حل این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد بگوش هوش استماع نمایند باید که هر چه در دنیا مشهود گردد بی شائبه ظلیت نیست که دنیا تاب ظهور اصل بی شائبه ظلیت ندارد و موطن ظهور اصل آخرت ست و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاجرم موعود اخروی درین نشاء جلوه گر گشت و نصیبی از اصل بی شائبه ظلیت بحصول پیوست و نیز میتواند که بعضی تمتعات این نشاء که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان نه اینچنین باشد بلکه باعث ترقی درجات بود چنانچه نعیم آخرت که تمتع بآن موجب ترقی ست بیانش آنست که اشجار و انهار بهشت و همچنین حور و غلمان آن مقام مظاهر معانی تنزیهی و تحمیدی اوست سبحانه که درین دار همان معانی بکسوت حروف و صور

کلمات پیدا شده است که سبحان الله والحمد لله مثلا و چنانچه مباشرت این کلمات در ین دار دنیا موجب ترقی ست همچنین تمتع ازان فواکه در بهشت و مباشرت آن لذائذ و نعم موجب رفع درجات و ترقی مقامات است و چون بکرم الهی عم احسانه دنیای شان آخرت گشت لاجرم تمتع نعیم اینجائی در رنگ مباشرت لذائذ آنجائی گشت و نیز میتواند که سالک این راه هر چند قطع منازل و صول نماید و باصول اصول رسد و بتجلیات ثلثه مشرف شود و مشاهدات متکیفه و غیر متکیفه و سائر لوازم ولایت را حاصل نماید اما تا در قید زندگانی این جهانست و در تنگنای جسد محبوس ست مقید حبل الخیال ست و خلاصی بالکل از قید خیال درین دار محال ست چنانکه مولانای روم قدس سره قریب احتضار فرموده ع من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال یعنی تخلص از قید خیال بی خلاصی از تنگنای جسد ممکن نیست و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاجرم مطلوب درین نشأ منزه از تخت خیال میرا از اختراع و هم جلوه گر گردد و نیز میتواند که رویت موعود اخرویست و نصیبے ازان در دنیا هیچ کس را نیست مگر سرور دین و دنیا را صلی الله تعالی علیه وسلم و حضرت ایشان تحقیق نموده اند که هر کمالی که نبی را بود کمل تابعان او را نیز بتبعیت و طفیل ثابت ست پس اگر از الوش خوان این نعمت هنیئه نیز نصیبے از ان الی داشته باشند می شاید هر چند رویت نباشد که آن باجماع امت غیر واقع ست چه حصول اصل شئے دیگر ست و نصیبے ازان یافتن دیگر چنانچه آنحضرت نوشته اند که هر چند رویت نیست اما کالرویة است فافهم و میتواند که محل آن عبارت شریفه این باشد که دنیا دار عمل و کسب ست و آخرت دار جزا و اجرست پس تنعم درین دار اعمال ست که مقربات اند و ترقی بخش و اگر از ثمرات مکاسب که جزای عمل ست چیزی درین دار عنایت فرمایند هر آئینه موجب تنقیص درجات اخروی باشد و لهذا اتری بعض من لم یعط الثمرات فی هذه الدار یتمنی عند الموت ان لا یکون له من هذه الامور شئ و کان هذا هو السر فی عدم ظهور ثمرات الاعمال من الصحابة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مع انهم فی الدرجة العالیة من الولایة هذا لکن لما جعل الله تعالی دنیاهم آخرة فلا یکون حصول الثمرات لهم فی هذه النشأة منقصة لدرجات آخرتهم کما قال تعالی فی حق خلیله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام واتیناه اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین

ولعل وجہ ان ہذا الزمان لقربہ و دنوہ من الآخرۃ لحق بتلک الدار فیظہر فیہ ما اختص بالآخرۃ لکن ہذا الحکم مخصوص بمن شرف بہذہ السعادۃ العظمی والدولۃ القصوی لایجوز لاحد ان یقیس علیہ نفسہ الا من ادخل فی ہذا الحکم بکرمہ سبحانہ چنانچہ حضرت ایشان در مادہ مخدومی مکرمی شیخ محمد سعید و این فقیر فرمودند کہ شما ہر دو را داخل این حکم ساختند الحمد للہ رب العالمین علی ذلک وعلی جمیع نعمائہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا

مکتوب صد و نود و دوم بمخدوم زادہ گرامی محمد سیف الدین در ذکر معرفت مسموعہ از حضرت پیر دستگیر

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان ما رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ در نماز چاشت بودم دیدم کہ بلای عظیم از سینہ من برآمد و آشیانہ او را نیز از انجا بدر کردند و ظلمات کہ در نواح آن بود نیز دور شد و سینہ را انشراح عجب دواد بعد از ان معلوم شد کہ این وسواس خناس بود کہ در قرآن مجید از شر آن باستعاذہ امر فرمودہ خطرات و وساوس کہ در اصول دین پیدا میشود منشای آن ہمین خناس است کہ در سینہ آشیانہ دارد و ہر وقت نیش میزند و کمالی شرح صدر بی رفع آن ممکن نیست بعد ازین ماجرا بمدتی فرمودند کہ در حلقہ استماع قرآن مجید میشنودم دیدم کہ در اثنای استماع بعض وساوس نامناسب در خود یافتم مستغفر شدم و متحیر گشتم کہ خناس زائل گر باز عود کرد دیدم کہ سینہ برہمان صرافت و لطافت ست بعد از ان ظاہر شد کہ این خناس ورای خناس سینہ ہست و آشیانہ او در قلب ست در رفع آن متوجہ شدم دیدم کہ این خناس ہم بشر اشرار از قلب بدر شد والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب صد و نود و یکم بفقیر حقیر محمد عبید اللہ عفی عنہ در کمالات ذات موہوب عارف تام المعرفۃ

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی سری غریب و رمزی دقیق از مکمن بطون بمنصۂ ظہور میرسد ہمگی گوش باش و بشنو چون عالم را کہ اعراض مجتمعہ است و ذاتی و جوہری در وی کائن نیست کہ بآن قیام اعراض گردد و قیامی بذات موہوب عارف تام المعرفۃ دہند و آنرا مقوم ایمان سازند آن ذات موہوب را نصیبی از بیچونی خواہد بود چنانچہ تحقیق این بحث در مکاتیب دیگر نمودہ آمدہ است

وچون نصیبہ از بیچونی پیدا کرد از دید و دانش بیرون رفت و از فہم و وہم خارج گشت عقل سلیم ہر چند جست وجوی آن نماید ہیچ حاصل از وی بدست نیارد و وہم با وجود سرعت سیر چندانکہ دور دور رود و ہیچ پے بسے نبرد وا و را ارالو سے یا بد با وجود جوہریت و امکان حکم بجوہریت و امکان در وی نمیتوان کرد وجز حکم بہستی حکم دیگر قبول نمی نماید والسلام علی من اتبع الہدے والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات العلی

مکتوب صد و نود و دوم نیز بفقیر حقیر محمد عبید اللہ در ذکر بشارت اصالت مادۂ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ وحضرت ایشان سلمہ اللہ تعالی

بسم اللہ والصلوۃ والسلام علی رسول اللہ حضرت ایشان ما رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ بقیۂ کہ از خلقت سرور دین و دنیا علیہ وعلی آلہ الصلوات والبرکات العلی ماندہ بود و آنرا اولش گویان بیک فردی از دولتمندان امت او عطا فرمودہ اند وتخمیر طینت او ازان نمودہ واز ین راہ آن فرد را از اصالت بہرہ ور ساختہ اند ازان بقیہ بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیۂ قلیلی ماندہ بود آن بقیہ نصیب پسندی از منتسبان آن فرد آمدہ است وتخمیر طینت ایشان ازان فرمودہ اند باندازۂ آن حظی از اصالت نیز یافتہ ان ربک واسع المغفرۃ ما تاکہ نصیبہ کہ حضرت مہدی موعود را علیہ الرضوان از اصالت ست از راہ حضرت عیسی ست علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ونیز آن عالی حضرت متعالی منقبت مے فرمودند کہ چون بمحفل یعنی محفل انبیای کرام علیہم السلام رسیدہ شد از ازدحام اہل مجلس در انجا گنجایش نشستن دیگری نبود حضرت خلیل علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کہ شان خاص در انجا داشتند باہل آن مجلس خطاب کردہ فرمودند یا ایہا الذین امنوا تفسحوا فی المجالس اہل مجلس جنبیدند جای وسیع برای نشستن بہم رسید در آنجا نشستم تنبیہ از حصول کمالات نبوت مر بعضے افراد امت را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید کہ آن بعض نبی باشد یا مساوات بانبی پیدا کند چہ حصول کمالات نبوت دیگرست وحصول منصب نبوت دیگر چنانچہ تحقیق آنمعنی

تفصیل در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان مسطور است والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و نود و سوم بمولانا محمد افضل در ذکر کمالات و مکاشفات حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بطریق اجمال

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان ما را قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس پیش از مرض موت تپی و سرفہ عارض شدہ بود روزی چند ازان مرض صحت رو داد چنانچہ بحالت اصلی آمدند و بی تکلف بمسجد حاضر میشدند بعد از یک ماہ کم و بیش تپی عارض شد کہ در شش ہفتم ازان بدار السرور رحلت گزیدند در ایام نقاہت مرض پیشین میفرمودند کہ من مستغرق کمالات اہل بیت رسول صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و دران ضمنہا با کمال استبشار بیان می نمودند کہ مرا در باغ اہل بیت سر دادہ اند و بعجائب و غرائب آن موطن مشرف میسازند و شطری ازان در معرض اظہار نیز آوردند و بعضی از خصائص و کمالات حضرت امیر را کرم اللہ تعالی وجہہ کہ دیدۂ فکر و وہم اندیشہ ازان خیرہ و در راہ است مشروح ساختند و ہمچنین کمالات حضرت فاطمۃ الزہرا و حضرات حسنین را رضی اللہ تعالی عنہم بیان نمودند و علی ہذا القیاس کمالات سائر دوازدہ ائمہ را فرمودند و بدین تقریب کمالات و خصائص حضرات شیخین و حضرت ذی النورین را بیان نمودند و نسبت و منزلت ہر کدام ازین خلفای اربعہ و اہل بیت را با آنسرور علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوۃ والسلام مشروح ساختند و بعضے از خدمات شایستہ خود را کہ بوقوع آمدہ نیز درمیان آوردند و قدری از کمالات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی را ہم بیان کردند چنانچہ در مرض اخیر این ذرۂ حقیر را وصیت بنوشتن بعضے ازین اسرار کہ قابل اظہار بود نمودند چنانچہ این فقیر بمقتضای وصیت در ایام عزای آن حضرت بحسب فہم قاصر خویش با چشم گریان و دل ریش مواجہ روضۂ منورہ نشستہ آن دُرہای ناسفتہ را در سلک نظم کشیدہ و داخل مکتوبات قدسی آیات آن حضرت گردانید چنانچہ ختم مکتوبات جلد ثالث بہمان مرقومات مقرر گشت والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب صد و نود و چہارم بحضرت مخدوم زادہ بلند درجہ خواجہ محمد نقشبند سلمہ ربہ در ذکر بعضی از مقامات عالیہ حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالی باشارتی بآنکہ در حصول آن مقام عالی کہ مربوط باصالت و محبوبیت ذاتی ست

بسم اللہ الرحمن الرحیم واما بنعمۃ ربک فحدث بتاریخ سوم ماہ شعبان روز سہ شنبہ سنۃ احدی واربعین بعد الالف در نماز عصر بسط عظیم عظیم روداد و منزلت عالی و کیفیت بس شگرف کہ ہرگز مثل آن رو نداده بلکہ مخطور و متصور ہم نگشتہ شرف ورود یافت و اموری درمیان آمد کہ مصداق لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب احد بود زبان را یارای گفتن آن نہ قلم را تاب نوشتن آن نہ

فریاد حافظ این ہمہ آخر بہرزہ نیست | ہم قصۂ غریب و حدیث عجیب ہست

الکارم کہ حصول آن وابستہ بنشأ اصالت و محبوبیت ست کہ ماناً آنمقام را خصوصیتی بکاتب بود کہ دران بارگاہ معلا خود را متفرد دید نتایج کلمۂ طیبہ و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش ہست قرآن راست و نماز راہم بعلاقہ قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فہمد کہ ہیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیہ مدخل نیست موہبت صرفست سابقۂ عنایت می باید دیگر ہیچ ماناکہ ریاضات و مجاہدات در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی کہ سیر در اصول و صول اصول ست اعمال صالحہ سود مند و نتایج بخش ست کہ بوسیلۂ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و تکرار کلمۂ طیبہ نفی و اثبات از ظل باصل آن راہ می کشاید و از اصول باصول اصول عروج مینماید و آنچہ مذکور شد بقرب نبوت تعلق دارد کہ انجا اصل را در رنگ ظلال در راہ باید گذاشت ریاضات شاقہ بحوالی آن بارگاہ معلی راہ می کشاید و صول بآنمقام بموہبت محض ست یا بمحبت صرف خصوصیت و عدم شرکت احدی کہ در بالا مذکور شد چون نیک تامل نمودہ دید کہ ازان رہگذر ست کہ ہر کسی کہ باین منزلت رسید و است مقامی از خود دارد کہ دیگری را بالاصالۃ دران شرکت نیست ہر چند واصلان آنمقام

اصل قلیل اندازانجملہ حضرت ایشان را کہ در آنجا ملاحظہ نمودم بغایت عظمت و نہایت ابہت در نظر
آمد نباید دانست کہ عالم را ظل حضرت حق سبحانہ دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موہوم
دیدن و کمالات منعکسہ ظل را باصل سپردن و ظل را خالی بلکہ معدوم فہمیدن بعد ازان آنرا بکمالات
اصل متحقق یافتن ہمہ در قرب ولایات کہ از ظل باصل پیوستن ست می فہمد بعد ازان کہ
اصل را در رنگ ظل در راہ گذارد و بحوالی آن حریم قدس برسد ازین امور ہیچ در کار بلکہ
متصور نبود آنجا ظل و استثنی نیست و اوصاف را باصل دادہ و خود را فانی و مستہلک
دیدنی نہ بقا و تحقیق باصل پیدا کردن مشہود نمی گردد و وصول آن موطن را راہ جدا است

مکتوب صد و نود و پنجم نیز بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد نقشبند در کشف سر اتباع حضرت خیر البریۃ علیہ السلام والتحیۃ مر ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام با ذکر بعضی از اسرار خفیہ این معرفت از ملفوظات حضرت مجدد الف ثانی ست

بسم اللہ الرحمن الرحیم والسلام علی رسولہ الکریم مقصود از امر باتباع حضرت پیغمبر ما علیہ وعلی آلہ
الصلوات والتسلیمات ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام و طلب کردن آنسرور علیہ الصلوۃ
صلوات و برکات مماثلہ صلوات و برکات آنحضرت را حصول مقامی ست آنسرور را کہ وصول
بآن مقام میسر نیست بی گذشت از مقام حضرت ابراہیم و وصول بمقام حضرت ابراہیم مربوط ست
بمتابعت ملت وی علیہ السلام چہ بی متابعت آن ملت بآن مقام راہ نیست و نسبت یکی ازان دو
مقام بدیگری چون نسبت محراب ست بمسجد و متیقن ست کہ رسیدن بمحراب کہ مقام امام ست بی
قطع مسافت بقعہ مسجد متصور نیست چہ مقام اول مرکز ست و مقام ثانی محیط آن مرکز و در نظر کشفی
تفوق مرکز بر محیط ہمین قسم می درآید و وصول بمرکز بی قطع مسافت محیط میسر نیست و چون وقت استجابت
این دعوت رسید حضرت سید اولین و آخرین علیہ افضل الصلوات والتسلیمات از مقام کہ دران حضرت
ارزانی داشتند عروج فرمودند و بشوق تمام در مقام حضرت ابراہیم علیہ الصلوۃ والسلام رسیدند

و دران مقام عزیز توقف ورزیدند و اموری در میان آمد کہ از جملہ اسرار لازم الاستتار ست بعد ازان آنحضرت دران مقام کہ مربوط بمتابعت ملت حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوۃ بود داخل شدند آن مقام شگرف پس عجیب مقامی ست کہ ہیچ مقامی از ہیچ رسولی مثل آن مقام نیست چون دران مقام مستقر شدند نظری کہ بحال واپس ماندگان داشتند کمتر گشت و بکلیۃ متوجہ جناب قدس گشتند و در خلوت خانۂ خاص با محبوب خلوت داشتند و نیز محسوس گشت کہ چون آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم در صدد عروج بودند بعضے از اصحاب کرام علیہم الرضوان نیز بتبعیت ایشان درین عروج شریک بودند چون آنحضرت داخل مقام خاصہ گشتند اصحاب کرام در مقام حضرت ابراہیم علیہ السلام زیر قدم مبارک ایشان ماندند و در مقام خاصہ گنجایش نیافتند بعد ازان مرعی گشت کہ آنحضرت علیہ السلام متوجہ گشتہ حضرت ابابکر صدیق را کشیدہ در مقام خاصہ داخل ساختند رضی اللہ تعالی عنہ و در مادۂ حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ تردد ست آیا داخل ساختند یا نہ اما ظن غالب آنست کہ ایشان را نیز در مقام خاصہ گنجائی شد والسلام

مکتوب صد و نود و ششم بحضرت مخدوم زادہ شیخ محمد صبغۃ اللہ در بیان مقامی فوق مقام رضا

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی نوشتہ اند کہ فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل را علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام این معرفت از معارف سابقہ آنحضرت ست بعد ازان میفرمودند کہ من وقتی بر انبیا علیہم الصلوۃ درود میفرستادم دیدم کہ انبیا علیہم السلام باجمعہم از مقامات خویش عروج فرمودند و ہریکی ازین بزرگان بمقامی کہ فوق مقام رضا بود بوسائط چند ملحق گشتند و سرور دین و دنیا علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بمقامیکہ مربوط بمتابعت ملت حضرت ابراہیم علیہ السلام بود عروج فرمودند و بآن مقام عزیز ملحق گشتند الحمد للہ رب العالمین والسلام

مکتوب صد و نود و ہفتم بملا سجاد ل جواب عریضہ وی کہ مشتمل بر واردات بود و جواب بعضے اسولہ کہ بہ رسیدہ بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب اخوی اعزی رسیدہ

خوشوقت ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اند و در نسبت باطنی و رابطهٔ معنوی فتوری نرفته است بلکه امید ست که روز بروز قوی تر گردد از قوت رابطه است که تفاوت واردات در حضور و غیبت نمی فهمند و یکسان تصور مینمایند تفاوت در حضور و غیبت غالبا ثابت ست لیکن در قوت نسبت قلت تفاوت ست و هرچند قوت بیشتر قلت زیاده تر اگر انقسام قلیل بعنوان معدوم ظاهر شود و حضور و غیبت یکسان نماید مستبعد نبود اگر گویند گاه باشد که طالب رشید در غیبت ترقیات مینماید و از حالت حضور بلند تر میرود پس واردات غیبت در حق او افزون و زیاده از واردات حضورش شد گوئیم که اگر در حضور می بود می تواند که زیاده تر ازان ترقی مینمود نوشته بودند که پیش ازین حضور حق جل و علا در بیرون خود می یافتم اکنون در درون خود مے یابم الخ بلی معتبر نزد این طائفهٔ علیه شهود انفسی ست و شهودی که بیرون از خود بود چندان اعتبار ندارد گفته اند

	همچو نابینا مبر هر سوی دست		با تو در زیر گلیم ست هر چه هست

لیکن گرفتار این شهود نباید بود و آنرا ظلی از ظلال مطلوب باید تصور نمود حضرت حق سبحانه چنانچه ورای آفاق ست ورای انفس ست نیز پس او را غیرها نه ورای درون و بیرون باید جست و بیرون آفاق و انفس باید طلبید این معامله بعقل عقیل معقول نشود و کشف ارباب ولایت ظلی مکشوف و مدرک نبود نور فراست که مقتبس از مشکوة نبوت ست درک این معنی مینماید و کریمهٔ نحن اقرب الیه من حبل الورید کشف سر این معامی فرماید و حالتی که حین ادای نماز فرض رو میدهد عالی و اصیل ست از مطالعهٔ آن ذوقین گردید نوشته بودند که مردم این دیار بعد از هر پنج نماز دست برداشته فاتحه میخوانند و این عمل را برخود لازم گرفته اند و تارک آنرا باعتراض پیش می آیند مخدوما این نوع فاتحه خواندن عمل بزرگان ما نیست و در اعمال پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم هیچ بنظر نه در آمده است فی خزانة الروایات من الخلاصة قراءة الفاتحة لاجل المهمات بعد الفرایض بدعة از مصافحه بعد نماز جمعه که در انجا متعارفست استفسار نموده بودند مخدوما مصافحه فی نفسها مسنون و عمل بزرگست و تعیین این وقت بدعت پس این عمل هم وجه حسن دارد و هم وجه قبح نهایت کار آن اگر اباحت بکشد چنانچه بعضے گفته اند مغتنم ست فی غرائب الروایات قال الشیخ محی الدین النووی فی الاذکار ان المصافحة مستحبة عند کل لقاء واما اعتاد

الناس بعد صلوة الصبح والعصر فلا اصل له ولکن لا باس به فان اصل المصافحة سنة وکونهم حافظین علیها فی
بعض الاحوال ومفرطین فی بعض فیها لا یخرج ذلک البعض عن کونه من المصافحة التی ورد بها الشرع

مکتوب صد و نود و ہشتم باغا رشید در آنکہ درین طریقہ علیہ اخذ فیوض برابطہ محبت شیخ است و تحریض بر رعایت آداب شیخ و دوام ذکر و بیان فنا قلب و نفس

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامدا للہ و مصلیا علی رسول اللہ تعالی از رقیت ما سوای محرر ساختہ در مدارج قرب
ترقیات دہاد صحیفہ گرامی مشرف ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ فقرای دور افتادہ از یاد نرفتہ اند و نسبت حبی
وارتباط معنوی بحال خود ست محب این طائفہ با این طایفہ است المرء مع من احب در طریقہ ما مدار وصول
بدرجہ کمال مربوط برابطہ محبت ست بشیخ مقتدا طالب صادق از راہ محبتی کہ بشیخ دارد اخذ فیوض و برکات
از باطن او مینماید و ساعت بساعت برنگ او می برآید مقرر ست کہ فنا فی الشیخ مقدمۂ فنا فی اللہ است
ذکر ہم ہر چند از اسباب وصول ست لیکن غالبا مشروط برابطہ محبت و فنا در شیخ ست سالک این راہ را چیز
ناگزیر ست محبت شیخ مقتدا با رعایت آداب صحبت و دوام ذکر چندان بذکر قلبی مداومت نماید کہ دوام پذیرد
و غفلت در قفای آن نباشد و از تکلف یاد کرد وارہد و حضور ملکہ دل شود و صفت او گردد چنانچہ سمع صفت
سامعہ و بصر صفت باصرہ در ینوقت غفلت ظاہر در حضور باطن سرایت نکند و نوم صوری با توجہ معنوی جمع
گردد و چون این کیفیت حضور غالب آید و قوت پذیرد نفس حاضر از میان برخیزد و رخت بصحرای عدم کشد این
زمان حضور خود بخود روی نماید و لا بذکر اللہ الا اللہ جلوہ فرماید مصرع | این کار دولتست کنون تا کرا دہند
مخدوما در باب دفع شر اعدا و حساد و عا و توجہ کردہ میشود امید کہ مخذول گردند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و نود و نہم بحاجی حسین در شرح اذواق و مواجید او کہ نوشتہ بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم صحیفہ گرامی اخوی حاجی محمد حسین رسیدہ خوش وقت و مسرور گردانید از فنا و
عدمیت خود نوشتہ بودند ؎ | بلی ہر جا شود مہر آشکارا | سہا را جز نہان بودن چہ یارا

هنگام طلوع انوار احدیت غیب در اضمحلال و استهلاک اطوار کثرت موهوم چه ریب ست لیکن درین عدمیت
و اضمحلال تفاوت اقدام سالکان بسیارست از انجمله محمدی المشرب را این فنا و استهلاک بذهاب عین و اثر
میسر ساند کذا و کذا و نیز نوشته بودند مشخص شده است که این همه واردات و حرکات و سکنات بر عدم ست که
او سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ظاهر ساخته کار خود بخود دست و چیزهای غریب و عجیب برین معدوم وارد
فرموده که در تحریر نمی آید آری بعد اسقاط اضافات و رد منتسبات باهل آن معامله از خود بخود ست اگر حضور
است حضور خود بخود ست و اگر توجه است هم از خود بخود و عارف را غیر از استهلاک و اضمحلال و انعدام
ازین مقام نصیبی نیست نوشته بودند درین روزها تجدد امثال ظاهر شده است که در هر آن تمام عالم در عدم میرود و مثل
آن بوجود می آید درین حیرت افزوده است مخدوما حضرت ایشان یا قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس حل این معامله در
مکتوبات نموده اند اگر حل آن خواهند آنجا مطالعه نمایند و مقامات بعضی مکتوبات بعضی نگشته که ظاهر شده نوشته بودند بوضوح
انجامید بالجمله همه احوال و مواجید درست و بلند ست حق سبحانه ترقیات نصیب وقت کناد از دوستان دریوزه دعاست

مکتوب دویستم بصوفی نور بیگ در تحریض بر دوام ذکر و اختیار عزلت و سر تجویز تعلیم طریقه ناقص را و آن که آنچه در وقت ذکر رو دهد چندان اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الله تعالی ابواب فتوح را همواره مفتوح
داراد دو مکتوب مرغوب معًا از برادر گرامی مولانای نور محمد رسیده خوشوقت ساخت باید که همبرین منوال
از احوال ظاهری و باطنی خود احیانه دور افتاده را اطلاع میداده باشند نوشته بودند در تکرار سبق باطنی
بجد ست و نفی و اثبات نیز در تکرار دارد نیک و مبارکست نوعی بتکرار ذکر مقید باشند که ماسوای مذکور
از ساحت سینه رخت بربندد و اسم و رسم ماسوا از آئینهٔ دل محو و متلاشی شود اکثر اوقات در زاویهٔ خمول
بعزلت باشند و با خلق کمتر اختلاط نمایند و بذکر قلبی و لسانی مشتغل باشند و در ذکر گفتن حق توجه ملحوظ
نبود از قبول خلق و حصول احوال و مواجید بی غرضانه ذکر گویند و در وقت نشاط بجدی گفته شده است
تلقین ذکر کنند بطریق سفارت نه بطریق اصالت و خلافت و شرائطی که نوشته بودند بتقدیم رسیده که

بسر خود تلقین کنند اگر بسفارت چندی را ذکر گویند این شرائط در کار نیست کہ شما مترجم پیش نیستند و این ذکر گفتن ہم جبر نیست بہ اختیار شماست و اگر بی تکلف اقبال و انشراح صدر باشد بگویند و الا ہیچ در کار نیست انچہ لابدست دوام ذکر و مراقبہ است تکمیل دیگری فرع کمال خودست و این اجازت اشخاص معدودہ بواسطہ آنست کہ چندی جمع شدہ کہ مشغولی کنند بہترست کہ فیض یکدیگر بر ہمدیگر منعکس میشود نوشتہ بودند کہ اگر در واقعہ بسالکی پیر تلقین رخصت تلقین بدہد و از ارواح بزرگان گذشتہ نیز ظاہر شود آن سالک را تجویز تلقین ہست یا نہ مخدوما اجازت تعلیم طریقت امر بزرگی ست بخواب و واقعہ صورت نمی بندد تا در بیداری آن اجازت نکند اجازت صورت پذیر نیست و ہمچنین احوال و مواجید و قطبیت و فردیت و غوثیت و امثال آن کہ در منامات و وقائع ظاہر شود نزد این اکابر معتبر نیست انچہ در بیداری از احوال و مواجید رو دہد از ان این کس ست قطب و غوث کسی ست کہ در خارج و یقظہ باین منصب سرفراز ست اگر کسی خود را در خواب بادشاہ دید بادشاہ نمیشود تا در خارج بادشاہ نباشد

چو غلام آفتابم ہم از آفتاب گویم ۔۔۔ نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیث خواب گویم

این قدر ہست کہ وقایع و منامات صالحہ مبشرات اند و مخبر از استعداد اولیاست کہ آن معنی استعدادی بظہور آید و بباست کہ در معرض ظہور نیاید جانی باید کند کہ معاملہ از قوہ بفعل آید و از گوش بآغوش رسد عزیزی کہ در صحبت او میگذرانید خوبیہای او را نوشتہ بودند کہ درین وقت بسیار غنیمتست و دریوزہ توجہ و فاتحہ در بارۂ او طلب داشتہ توجہی در بارۂ آن عزیز نمودہ آمد و فاتحہ از دیاد توفیق او خواندہ شد باجابت قرین باد

مکتوب دویست و یکم بمولانا محمد حنیف در بیان نسبت وی و ذکر نصائح

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفۂ شریفۂ اخوی اعزی مولانا محمد حنیف رسیدہ خوشوقت ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ بعافیت اند و از یاد دور افتادگان فارغ نیستند و از ہوس طلب خالی نہ خاطر بجانب شما نگران می باشد نمیدانند بچہ روش زندگانی مینمائید و چہ اطوار پیش دارید ؎ خواہم بشد از دیدہ درین فکر جگر سوز ؛ کاغوش کرشد منزل و آسایش خوابت ؛ درین نزدیکی کتابتی از ان صوب اندوستی رسیدہ

کہ کلمۂ گلہ از اطوار شما ظاہر ساختہ ہرچند تمام شما نوشتہ است لیکن غالباً تعرض بشما نمودہ و گلہ ہم مجمل و بتعرض بودہ
از خواندن آن خاطر بسی متالم گردید کہ از شما چہ دیدہ باشد کہ نوشتہ است ہرچند ظاہر بینان از ارباب
باطن چہ خبر داشتہ باشند لیکن چون بشما طبیعت را محبت و میلانی ست و خاطر خواہان کمال شماست از
اندک چیز از جا میروند و قلق پیدا می آید در اثنای نوشتن کتابت توجہی بباطن شما نمودہ شد بہ نسبت خود
معمور یافت و زیادہ از متوقع مفہوم شد ہیچ غباری بخاطر نماند الحمد للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمائہ
زنہار در ارضای اہل حقوق نوعی ننمایند کہ منجر بعدم رضای صاحب حقیقی گردد حق اللہ سبحانہ بر
جمیع حقوق غالب ست حق او را بکمال رعایت نمودہ بہ حقوق دیگران باید پرداخت اوقات خود را
مضبوط دارند و با اہل غفلت و اہل دنیا مہما امکن پیش نیایند و باحوال طلبہ نیک پردازند و عمدہ
در ضمن گرفتن کسی را و برداشتن مرض دیگری و جز آن جمع ہمت ست و وحدانی التوجہ شدن و
اگر انقسام امور در میان نبود ہیچ نقص ندارد و ولایت بآن منوط نہ از محسنات زائدہ است والسلام

مکتوب دویست و دوم بحافظ محمد شریف در نصائح

خدام حافظ جیو از ین دور افتادہ سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر فسی فسازند و این عمر چند
روزہ را در اہم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریہ سحری را از مغتنمات شمرند و شبہای تار را بانوار
و اذکار روشن دارند و در تجارات صدق و امانت را مرعی سازند حدیث ان اللہ یحب التاجر الصدوق
شنیدہ باشند و از عقود فاسدہ و ربویہ محترز بوند و درین باب تاکید تمام نمایند کہ محل لغزش علماست
چہ جای غیر علما کدام عالم خواہد بود درین زمان کہ از ین عقود خالی باشد الا من عصمہ اللہ سبحانہ از علمای متدین
ہموارہ تجسس این عقود باشند و تحقیق این مبحث جویند و از حق سبحانہ برای نجات از ین ورطہ ہا کہ خواہند والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب دویست و سوم بارشاد پناہ میر محمد نعمان در اسرار مضمنہ فنا و بقا و فائق و فوقیت جامعیت انسان کامل

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی نقابت دستگاہا شمۂ از جامعیت انسان کامل در تحریر می آید استماع

فرایند عارفی بعد فنای اتم کہ مربوط است بذہاب حقیقت عدمیہ کہ مورد انا اوست چون بقا باسم الٰہی جل
سلطانہ پیدا کند و حقیقت ثبوتیہ بجای حقیقت عدمیہ بنشیند مدبر و متصرف در وی ہمان اسم خواہد بود
و باوصاف آن اسم متصف و متجلی خواہد گشت و بحیات و علم و سمع و بصر و کلام و ارادت و قدرت آن اسم
حے و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم خواہد شد چہ ہر اسم الٰہی جل سلطانہ متضمن اسما و صفات ست
و چون آن اسم ظل اسم دیگرست و جزئی ست از جزئیات آن اسم عارف از راہ ظل باصل خواہد پیوست
و در رنگ اسم سابق باوصاف اسم لاحق متصف خواہد گردید و بازازان اصل باصل آن خواہد ملحق گشت
و از اصل ثانی باصل ثالث و از ثالث برابع و خامس الی ماشاء اللہ تعالیٰ متحقق خواہد شد و چون ہر اسم
را با اسمای دیگر مشارکتی ہست از راہ مابہ الاشتراک باسمای دیگر کہ مبائن اصول دین اند نیز بقا خواہد یافت
و این ہمہ اسمای لایعد و لایحصے در رنگ اجزای عارف خواہد شد الی ان ینتہی الی حضرۃ الذات تعالیٰ و تقدس
و عادت اللہ جاریست کہ بعد قرون از ہزاران یکی را ببقای ذات مشرف میسازند و ذاتی کہ نصیبے از
بیچونی داشتہ باشد ازان مرتبہ مقدسہ آن عارف را عطا میفرمایند کہ کنہ عارف بود و این ہمہ اوصاف
بآن ذات قائم باشد بلکہ افراد عالم نیز بآن ذات قائم بوند چہ افراد عالم چونکہ مظاہر اسما و صفات اند ذاتی
در انہا کائن نیست پس آن عارف بحکم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم وزیر ہم میرسانند فانظر الی آثار
رحمۃ اللہ کیف یحیی الارض بعد موتہا این زمان آن ذات بجای حقیقت ثبوتیہ میگردد و مدبر و متصرف
میشود ازین جامعیت این عارف را باید فہمید کہ سائر افراد عالم در جنب او حکم جزو محقر دارند قطرہ را
با دریا نسبتے ہست وا ینہا را با وے آن ہم نہ چہ اوصاف را با ذات نسبت تلاشی و استہلاک ست
در وقت ذکر گفتن گویا با چندین ہزار زبان ذکر میگوید ہر اسمی بزبان خود ذاکرست و عارف بمنزلہ
کل آنہاست و در وقت تحریمہ بستن گویا چندین ہزار شخص تحریمہ برمی بندد و بعد ازان این ہمہ
اشخاص قراءت میکنند و برکوع و سجود میروند و اکثری از حقایق این عالم امکان نیز با عارف مذکور
درین امور شریک میگردند و دیگران بیک زبان ذاکراند و اسنہم چونکہ از انانیت امارہ پاک نیست آن ذکر
بھمو تہا عائدست و شایان جناب قدس نہ و این عارف چونکہ از انانیت رستہ است بہزار زبان ذاکرست

در تمیز ایشان مشوّه در میان عوام ظاهر بین هر دو را ذاکر و عابد میدانند و از حقیقت فرق آگاه نه بلکه عارف
بتمام حضور گشته است و در غفلت هم حاضر است چه در علم حضوری غفلت در همه وقت مفقود است و
غافلان از آن غافل پس عارف مذکور در غفلت هم با حضور است و دیگران در عین حضور هم غافل و
در نفوذ با ما حرّره و ایضاً غایت حضور شان در حصول است و حصول عین غفلت و عوام ایشان را حاضر و ذاکر
میدانند و او را غافل هداهم الله سبحانه سواء الصراط

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

دقیقه ایست بگوش شوق بشنوند که چون عارف خود را از اطلاق کلمه
انا پاک و مبرا ساز دو از انانیت اماره بتمام وارهد بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان احسان معشوق
در رسد و آن گم شده را در انای خود جا دهد و آن عاشق صادق از کشاکش غیریت وارسته در خلوتخانهٔ
انای معشوقی آرام یابد جماعتی ازین طائفه هستند که میخواهند معشوق را در انای خود بگنجانند در خراب
آباد ویرانهٔ انای خود مطلوب را فرود آرند و بآن خورسند گشتند ندانستند که ظلی از ظلال مطلوب آرام
گرفته اند و جز انموذج از آن بی پایان حاصل نانموده

تو از خوبی نگنجی بعالم
مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

بر سر اصل سخن رویم ذاتی که بعارف موهوب گشته است چونکه نصیبی
از بیچونی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نمی آید اما فی الحقیقة از همه اسما و صفات که در رنگ
اجزای عارف گشته اند جامع تر است بلکه این جامعیت را نسبت بآن جامعیت قدری نیست و در
جنب او حکم متلاشی دارد سبحان الله بحمده این قسم مملکت وسیعه را بصورت شخص محقر وا نموده اند و اینهمه
خزائن ملک و ملکوت را درین طور خرابه بقید رو قیمت ابداع فرموده و این همه حسن و جمال بیرنگ و انوار و اسرار بی
کیف را درین پیکر ظلمانی که از ماء مهین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بعزیز و حکمت درین تستر
ابتلای و اختبار است لیمیز الخبیث من الطیب هر که نظر او بباطن و حقیقت عارف نفوذ کرد از برکات
وی مملو و سیراب گشته و هر که بر صورت نظر او مقصور گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور
نموده از برکات او محروم ماند و بخسران ابدی متسم گشت ندانست که این عارف بتمامه لب است که قشری
در میان حائل نیست و قشر بیننش تمام منقلب بلب گشته است و دیگران همه قشراند بی لب لیکن آن قشر

منقلب را چونکہ بر کالبد قشر نقش باقی گذاشتہ اند لقشر بی لب ہمہ وقت مشارکت صوری دارد و باین مشارکت صوری کہ مقید کالبد وابستہ است کہ بعد از شکستن کالبد باقی ست خاک در چشم محجوبان افگندہ دوستان خود را بی خود بخود می دارد اولیائی تحت قبائی لایعرفہم غیرے

قل ہذہ سبیلی ادعو الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی وسبحان اللہ وما انا من المشرکین

مکتوب دویست وچہارم باسد اللہ بیگ در فقر ممکن وغنای واجب عز وجل

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی حسن وجمال نیستی وبندگی را بر آئینۂ باطن جلوہ گر گناد واز دعوای ہمسری وخداوندی نجات ورہائی دہاد بحرمۃ من تحقق بکمال العبودیۃ واظہر اسرار الربوبیۃ علیہ وعلی آلہ واتباعہ الصلوات والبرکات والتحیات بندہ ہر چند در احکام بندگی ثابت تر بود دید نیستی ذاتی وفقر جبلی بر وی غالب تر ظہور ہستی وکمالات وخوبی در حق وی زیادہ تر اذ بضدہا تتبین الاشیاء حسن وجمال وغنی وسائر کمالات بر وجہ کمال لم یزل ولا یزال است عجز ونیستی وذل وفقر ونقص در می یابد تا ظہور آن باین شود خلق را بصفت ذل ونیستی واحتیاج بیافرید وپرتوی از کمالات وجودی خود نیز در وی تعبیہ فرمود ہر کہ خود را باین کمال عاریتی ونمودی بود کامل وخیر خیال کرد ودر بند نفس امارہ ماند از سعادت قرب محروم شد وبداغ بعد وحرمان گرفتار گردید فالویل لہ کل الویل وہر کہ کمالات عاریتی را باہل آن سپرد وبدید فقر ونیستی ذاتی خود متحقق گردید بدولت قرب ووصال مشرف شد وبدام نیستی صید ہستی نمود واز راہ ذل بعز رسید فطوبی لہ وبشری انچہ مقصود از خلقت او بود بجا آورد ونعمت در حق وی تمام شد کریمۂ ومن کان میتا فاحییناہ وجعلنا لہ نورا یمشی بہ فی الناس بیان حال اوست وحدیث من قتلتہ فانا دیتہ شان او واین کمال مربوط بکمال اتباع سید کونین ست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام اللہم ارزقنا کمال متابعتہ والثبات علی محبتہ ویرحم اللہ عبدا قال آمینا

مکتوب دویست وپنجم بمیرزا امان اللہ برہانپوری در رؤیت حق سبحانہ وذکر بعضی کمالات وولایات

ثلثه صغری و کبری و علیا و کمالات نبوت و کمالی که فوق آنست بطریق اجمال و اختصار

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله اولاً و آخراً و مصلیاً علی رسوله محمد و آله دائماً و سرمداً اما بعد صحیفهٔ شریفه مشرف گردانید آنچه از احوال سنیه و واقعات علیه که نوشته بودند اذواق معنویه و لذات عقلیه بخشید الله تعالی مزید بر مزید باد و نور علی نور کرامت کناد و حالات و واقعات یاران را که نوشته بودند از مطالعهٔ آن نیز حظها نمود اللهم اکثر اخواننا فی الدین و ثبتنا وایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والبرکات الی یوم الدین امید که همبرین منوال احبهٔ دور افتاده را یاد آوری می نموده باشند و بارسال اذواق و واردات تازه خوشوقت میساخته باشند همت را بلند دارند و وقائع را مبشرات دانند هرچه در بیداری دست دهد آن انفس ست ع

از هرچه میرود سخن دوست خوشترست	

مخدوما آنچه از ما و شما درین نشأهٔ فانیه مطلوب داشته اند معرفت حق ست جل و علا چون مطلوب حقیقی ورای آفاق و انفس ست طالب را ناچار از آفاق و انفس نگذرد راهی بمعرفت نیابد و گذشتن از آفاق و انفس امریست وجدانی تا کس ازان نگذرد و معنی آنرا کماهو نفهمد من لم یذق لم یدر این نسبت علیه ورای نسبت جذبه و سلوک و ورای معاملهٔ دخول و خروج و ورای اتصال و انفصال ست و ورای قرب و بعد و ورای غیبت و حضور ست و ورای توحید و اتحاد و ورای لفظ و معنی ست و ورای وهم و خیال فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء این ورائیت در جانب قرب ست نه در جانب بعد از هرچه تصور کرده شود حتی که از ذات انفس نزدیک ترست عقل [illegible] مشکل که پی بآن برد و وهم و خیال آنرا مجال میدان نه و از خود نزدیک تر نمی تواند تصور نمود و ورائیت جانب بعد جولانگاه وهم ست فالحق تعالی اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان این کمال از کمالات ولایت کبری ست که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والبرکات کمالات ولایت صغری که ولایت اولیاست منحصر در مراتب قرب ست که غایت قرب اتحاد و رفع اثنینیت ست و معاملهٔ اقربیت ازین هم نازک ترست از اتحاد باید گذشت تا اقربیت روی نماید ع

	لذت می نشناسی بخدا تا نچشی.

کمالات عالم امر اینجا انقطاع می پذیرد و حقیقت اطمینان نفس درین موطن بحصول می پیوندد

بعد از گذشت ولایت کبری ولایت علیاست که ولایت ملأ اعلی ست علی نبینا وعلیهم الصلوات والبرکات
ونصیب تام از کمالات این ولایت عناصر ثلثه راست ورای عنصر خاک که نصیب این عنصر پاک از
کمالات مرتبه انبو نشست بعد از گذشت این ولایت سه گانه شروعی در کمالات نبوت انبیا علیهم البرکات
والصلوات واقع میشود که بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات وبه تبعیت وارثان ایشان را ازان
نصیب ست درین موطن عارف از صورت شریعت بحقیقت شریعت ارتقا میفرماید واز صورت
اعمال بحقیقت اعمال میرسد ترقیات پیش مربوط بصورت اعمال بود ونتیجه آن درینجا عروج منوط بحقیقت
اعمال ست وثمرات ونتایج حقیقت بدست می آرد ازینجا تفاوت میان کمالات ولایت هرچند ولایت
انبیا بود علیهم الصلوات ومیان کمالات نبوت دریاب که صورت را درجنب حقیقت چه قدر واعتبارست
پس نتایج هرکدام نیز برین منوال بود واز گذشت این ماجرا معامله پیش می آید که اعمال جوارح وقلوب
درانجا اثر ندارد وصورت وحقیقت در راه می ماند ترقی وافاضه کمالات دران موطن مانیط بمحض فضل
واحسان ست گفته نشود که استغنای عارف درینوقت از شریعت لازم می آید وهیچ کس درهیچ وقت
از شریعت مستغنی نیست زیراکه گوییم آنچه ممنوع ست سقوط تکالیف شرعیه است وآن غیر واقع ست چه
کمل عرفا دررنگ عوام همواره محکوم حکم الٰهی اند واز اتیان اوامر وانتهای ازمناهی چاره ندارند باآنکه
گوییم که شریعت اصل وبنیاد معامله است واصل وبنیاد همه وقت محتاج الیه ست درخت هرچند بلند شود
وعمارت بالا رود از بیخ وبنیاد چاره ندارد واین معامله بالاصالة مخصوص بانبیای اولو العزم ست علیهم الصلوات
والتسلیمات وبطفیل وتبعیت ایشان این بزرگواران را تا کرا باین دولت بنوازند وچون معامله از تفضل
بالا رود وافاضه کمالات دران موطن از راه محبت ذاتیه بود ودر محبت ذاتیه کمالیست که بالاصالة نصیب حضرت
کلیم الله ست علیه الصلوة والسلام ومحبوبیت ذاتیه که بالاصالة نصیب حضرت خاتم الرسل وشفیع الامم ست
علیه وعلی جمیع الانبیاء واتباعهم الصلوات والتسلیمات والبرکات تا کدام صاحب دولت بود که بطفیل ایشان ازین کمال بهره
یابد ازانش خلعه شان چه سعد درکشند

این بس که رسد ز دور بانگ جرسم		در قافله که اوست دانم نرسم

بالجمله این همه درجات قرب ومعرفت اند از هر درجه که نصیب ارزانی دارند نعمتیست عظمی وهمواره

اشک ریزان چشم بر خوان کریمان باید دوخت و از او لش صاحبان همیشه امید وار باید بود مصرع

باکریمان کارها دشوار نیست ع

چشم دارم که هر اشک مرا حسن قبول || آنکه در ساخته است قطرهٔ بارانی را

والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

مکتوب دویست و شصت و ششم بحقائق آگاه خواجه محمد هاشم کشمی در اشاره به بعضی کمالات خود و کمالات وی قدس سره

بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات بخدام حقائق دستگاه و معارف آگاه میرساند احوال فقرای این حدود مستوجب حمد ست المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم علی جادة شیوخکم ظاهراً و باطناً فانه ملاک الامر و مدار الفیوض و بدونه خرط القتاد امروز ارباب بیمار را چشم انتظار در راه ست که از اسرار ارباب یقین آگاهی یابند و از آن گنجینها گوهری بدست آرند امید که از روی کرم آنرا دریغ ندارند و بر فردا نگذارند و تلخ کامان را از قند خوان کریمانهٔ خویش بنوازند ع

در سرم سودای شیرین دلبریست || تلخ کامان را بشیرینی سریست

محتمل که چون نوبت باهل بیمار رسد و معاملهٔ آن سرورشان بر منصهٔ ظهور آید همه تمنای آن نمایند که گرد راه شان را کحل بصیرت خویش سازند و ذرهٔ نمک خوان حسن ایشان را دریوزه نمایند بیت

آن دلبر و آن نگار که آنست هر چه هست || آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

بالجملة الحسنة بعشرة امثالها الی سبعمائة قضیه مقرر است بمقتضای آن آنچه توانید ایثار نمائید و شح ننمائید و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة والا حسبی الله گویان و از نعیم صباحت و سرچشمهٔ خلت بل تسنیم ملاحت و جرعهٔ محبت اکتفا نمایند شعر

هنیئاً لارباب النعیم نعیمها || وللعاشق المسکین ما یتجرع

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتم بشیخ عبد اللطیف لشکر خانی فی الوعظ والتذکیر والنصح

بعد الحمد والصلوة یستدعی هذا المحب لنفسه و لسائر الاحبة النجاة عن الآفات والتخلیة عن التعلقات والانقطاع عن المقیدات والتخلص عن السفلیات الی العلویات و علو الدرجات الی حضرة الصفات و منها الی ذروة الذات باقتفاء آثار اکمل المکونات علیه افضل الصلوات و اشمل التحیات والتسلیمات

واہتم البرکات المرجو من الاخوان ان لاینسوا الفار الرحمن باتباع الھوی والشیطان وان یغتنموا اوان الصحة
والامان بکثرة ذکر اللہ المنان ویعمروا برہا من الزمان بتلاوة القرآن ویعلموا ان النفس امارة والدنیا سحارة
محبوبة ولذا تہاھم غویة والآخرة منسیة ونعیمہا محجوبة والشیطان یروج النقد ویعد الفقرا والفقد اولایعلم عاقل
ان الدنیا عاجلة ومتاعہا فان لایعود وتمتع الآخرة باق لایفوت کل امرء یومئذ بما کسب رہین ومع زوج
قرین اما الشیطان فلعین واما حزنعین الغیاث علی ماعملت ثم الغیاث علی ما اخرت اخترت الثلاث
علی الثلاث اخترت تعب النفس وشغل القلب وثقل الحساب علی راحة النفس وفراغ القلب وخفة الحساب
اشتغلت بعمارة البدن الفانی وشبعت النفس الجانیة ونسیت التوجہات الروحانیة الی الجناب السبحانی
وملأت قلبک بالاذکار واللذات الفانیة وماحصلت بعد لک الامانیة العجب من العاقل کیف یہتم فی امور العاجلة
بالتدبیر ویفوض امور الآخرة الی التقدیر اولا یستیقن ان تدبیر امور الدنیا فی اسقاط التدبیر وفی امور الآخرة بالجد وترک
التقصیر افلم یسمع تحتم کل حاجة من الدنیا تبار کما قال ویل لمن ظعن بدار الغرور واغتر فیہا بالسرور ونسی وحشة القبور
وشدة یوم النشور وخاض فی الباطل واعرض عن الکتاب المسطور فی الرق المنشور وسعی فی الملاہی ولم
یسع الی البیت المعمور افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور ان ربہم بہم یومئذ لخبیر والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب دویست و ہشتم بمحمد یوسف خادم در مکاشفہ حضرت مجدد الف ثانی

بسم اللہ حامدا و مصلیا حضرت ایشان رضی اللہ تعالی عنہ چون از بعضی تفرقہای ظاہری کہ از لازم
عشرت و اختلاط اند تنگ آمدند قصد عزلت و انزوا نمودند می فرمودند کہ از برای تصحیح نیت و تعیین موضع بجناب
او سبحانہ ملتجی و متضرع بودم درین اثنا چنان ظاہر ساختند کہ طریق محبوب و مرضی و انسب و الیق
ہمان طریق ست کہ تو بران ہستی نہ طریق انزوا و عزلت درین اثنا نظر بر سرہند افتاد دیدم کہ گویا
این مقام چاہیست عمیق کہ ازین چاہ ہیچ چیز بدر نآید فافہم والسلام علی سید الانام وآلہ وصحبہ العظام

مکتوب دویست و نہم بہ مرزا اسمعیل بیگ در نصیحت بمداومت طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اسرار اہلہا

مخدوما دنیا دار عمل ست و موضع کشت و کار عیش و فراغت بدار آخرت معدست بندهٔ مقبول آنست که این حیات چند روزه را بوظائف طاعات معمور دارد و بغفلت نگذارد و بعیش و تنعم بسر دارد که نتیجهٔ آن در آخرت جز حسرت و ندامت بی سود نخواهد بود بذکر قلبی چندان مداومت باید نمود که دوام پذیرد و صفت لازمهٔ دل شود چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره و این معنی در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بسهولت عمل میسر ست چه این بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و نهایت را در بدایت درج فرموده پس طالب صادق را اختیار این طریق عالی اولی و انسب باشد و ایضا اکابر این طریق اتباع سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که مثمر برکات ست و منتج محبت ذاتیه که ذروهٔ علیای اهل سلوک ست کریمهٔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله شاهد این معنی ست والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و دهم بمیرک عباد الله ولد قاضی محمد زاهد کابلی در انقسام علم بدو قسم

الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست قسمی ست که با انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض انکشاف بود و احاطه نباشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول ست و علمی که بواجب متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه آنست که کیفیت در درک نیاید و رویت اخروی مماثل قسم ثانی از علم ست که آنجا محض انکشاف ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیتی نیست تعالی شانه عز برهانه والسلام

مکتوب دویست و یازدهم بمیر محمد خافی در نصیحت

بسم الله حامداً و مصلیاً برادر عزیز وقت بسی عزیز ست باید که در امور ناشایسته صرف نگردد و آن خدمت مولای حقیقی ست جل شانه و کسب مرضیات او سبحانه و اجتناب از محرمات و محظورات شرعیه لذت اطاعت و فرمان برداری صاحب حقیقی را زیاده از لذت محرمات باید دانست کدام نعمت خوشگوار برابر آنست که مولای جل و علا از بندهٔ خود راضی باشد و کدام الم زیاده از ناخوشنودی او ست تعالی لذت وصال زیاده از لذت

جنات نعیم ست والم فراق بدتر از عذاب جحیم فطوبی للموفقین وویل للمسوفین والسلام اولاً وآخراً

مکتوب دویست ودوازدهم بملا محمد گل مفتی پشاوری در دلالت بر عزائم امور

مخدوما امر خطیر در پیش کرده آید وخدمت بزرگ اختیار نموده از عهدهٔ آن بیرون آمدن خصوصاً درین جزو زمان بسی مشکل ست کمال علم وفقاهت ووفور تقوی وتدین وموافقت حکام واہل دخل درین امر بزرگ درکار است آنقدر مداهنت در دل اہل زمانہ متمکن گشتہ است کہ امر ونہی را پیش بردن بسیار دشوار ست ترسان ولرزان باید بود ظهر المفتی جسر جهنم شنیده باشند وحدیث اجرأکم علی الفتوی اجرأکم علی النار گوشزد شده باشد از عقلا عجب ست کہ درین قسم امر نازک در آیند ظاهرا نیت صالحه داشته باشند هر چند ماندانیم بواسطهٔ قوت عیال خود هیچ عاقلی تجویز نکند که درین طور مهلکهٔ عظیم خود را اندازد امر دیگر خواهد بود الله تعالی استقامت کرامت فرماید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

مکتوب دویست وسیزدهم بحاجی محمد عارف در بیان درجات ولایت ولطائف عالم امر ومناسبت آنها بلطائف عالم خلق

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر گرامی حاجی عارف رسیده خوشوقت وملتذ ساخت حق سبحانه ابواب درهای ترقیات را مفتوح دارا د وبکسب مرضی خویش سربلند گرداناد از حصول فنای ربانی لطائف نوشته بودند حمد الله سبحانه علی ذلک بدانند که ولایت را پنج درجه است که مربوط بقطع لطائف پنجگانه عالم امر ست ووصول بکمالات مناسبهٔ هر کدام وحصول فنا وبقای هر یک از آن لطائف هرچند نفس ولایت وابسته بفنای بعض آن لطائف ست لیکن کمال آن منوط بفنای لطائف آخر ست نیز تواند بود که فنای لطیفهٔ قلب وروح بحصول انجامد وولایت حاصل شود ولطیفه سر از دولت فنا بی بهره بود وفنای سر دست دهد وفنای خفی واخفی نشود چون فرد احقائق اشیا ظهور کند آن لطیفه که درین نشاء بفنا وبقا نرسیده است از نتائج وثمرات که بر فنا وبقا مترتب ست بی بهره باشد ودر رنگ دانهٔ خام که در دیگ پخته می ماند باند من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا نوشته بودند که سیر رب لطیفه نیز بوضوح

پیوست از قلب کہ رب او تکوین ست قطع دائرۂ ظلال تکوین نمودہ واقف ذات گردانید و ہمین قسم
در قدرت و ارادت الی الذات البحت و چون سیر در علم واقع شد عجائب دائرۂ علم را یافتم کہ بجمیع اشیا احاطہ
کردہ است الخ مخدوما از اصول لطائف خمسہ سیر در اصل قلب و روح کہ افعال و صفات زائدہ است
نوشتہ اید و اصل لطیفۂ سر کہ شیون ذاتیہ است نیز مجمل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفۂ رابع و خامس
کہ خفی و اخفی باشد ہیچ نہ نوشتہ آید ولایت عیسوی بخفی تعلق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبہا و سائر النبیین
الصلوات و التسلیمات باخفی متعلق ست بدانند کہ ہر کدام از لطائف خمسہ را کہ در عالم امرست با ہر کدام
از لطائف خمسۂ عالم خلق مناسبت ست لطیفۂ اخفی را بلطیفۂ خاک مناسبت ست و خفی را بنار و سر را
بباد و روح را بآب و قلب را بنفس چون معاملہ کہ بلطائف امر وابستہ است بانجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آنہا منتہی شود و کمالات عالم خلق در پیش ست و سیر در اصول آنہا لطائف عالم امر را
بیشتر بکمالات ولایت مناسبت ست و لطائف عالم خلق را بکمالات نبوت بیشتر ملائمت نوشتہ بودند کہ بتحقیق
آنچہ در کشف این فقیر آمدہ کہ مبدأ فقیر علم ست خود را در علم یافتم و ہم علم را بر سر خود نوشتہ دیدم مخدوما فقیر نیز یکباری ہمین
قسم یافتہ بودم و نوشتہ دیدہ اللہ تعالی از برکات این شان عظیم الشان بہرۂ تام عنایت فرماید آنچہ در باب
فقیر زادہ بشارت یافتہ و نوشتہ اند واضح گردید از کرم او سبحانہ بعید نیست انہ قریب مجیب

مکتوب بیست و چہاردہم بمولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم اللہ الرحمن الرحیم اخوان کرام مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی بر معارج کمال و اکمال مرتقی باشند
و بکمال نیستی موصوف بوند و در اعمال آخرت بجان کوشند اذکر اللہ جاءت الراجفۃ تتبعہا الرادفۃ جاء
الموت بما فیہ تا ممکن از خلق یکسو باشند و کنج نامرادی را از مغتنمات شمرند لاتصحب الاشرار ولا تقطع
عن اللہ سبحانہ بصحبت الاخیار ؎ بکنج خلوت غاری گریزم از ہمہ خلق ٭ کہ آن لطیف جہان یار غار باشد ٭ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب بیست و پانزدہم بصاحب کمالات صوری و معنوی مخدوم زادگی

شیخ محمد صبغة اللہ سلمہ بہ در ترجیح نسبت موت و نوم بر حیات و یقظہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب دنیا دار عمل ست و ارتقای آخرت ست و شروع معاملۂ آخرت از موت ست من مات فقد قامت قیامتہ پس قرب و حالت کہ ہنگام موت و بعد آن روی دہد از حالت دنیاوی بمراتب تفوق دارد بعضے از کمل باشند کہ ایشان را بمصداق النوم اخ الموت در وقت خواب حالتی روی دہد کہ بہ از حالت بیداری بود اگر گویند خواب سراسر غفلت ست در حین آن قرب و حالت روی دادن بچہ معنی ست و تفوق آن بر بیداری کہ ہنگام عبادت ست چگونہ راست آید گوئیم خواب خواص مطلقا غفلت بودن و از عبادت خالی بودن ممنوعست نوم العلماء عبادة شنیدہ باشند من لم یذق لم یدر بدانکہ نسبت باطن ہر چند در درک ظاہر نیاید و از آغوش آن دور تر بود متجلی تر گردد باطن از ظاہر محجوب ست و از اطلاع آن محتجب ہر چند امدادات ازین بآن میرسد لیکن حیا و ناز و استغنا لازم معشوق ست و نسبت باطن با ظاہر نسبت معشوق ست با عاشق خوشش گفت بیت

نہ تنہا عاشقم زیبائی اوست	بلائی من ز ناپروائی اوست

ظاہر ہموارہ از باطن نالان و گریان ست و از ناز و استغنای آن جگر کباب و دیدہ پر آب مع ذلک خدمتگار او جان سپاری دارد و ہنگام خواب چون ظاہر را گونہ غفلت روی میدہد نسبت باطن میدان خالی یافتہ بنحو بی از ہر چہ تمامتر بی حجاب بر منصۂ ظہور می آید و بصد آب و تاب پردۂ ناز از روی در کشیدہ در صحن گلزار بر دو در زود خرامش می فرماید اگر گویند لازم می آید تفوق حالت نوم بر حالت نماز و حال آنکہ نماز معراج مومن ست کہ در حین ادای آن از دنیا بآخرت می برآید گوئیم لزوم ممنوعست چہ تفوق حالت نوم بر حالت یقظہ فقط ثابت شد نہ بر صلوة یا مثل آن ہر چند با یقظہ جمع شود و السلام علیکم

مکتوب دویست و شانزدہم بمریز خان در ترغیب بہ تحصیل فنا

سعادت منشہ پر میان مریز خان ایت دور افتادگان را بہ نہجی فراموش کردہ اند کہ گاہی بسلامی و پیامی یاد آوری

نمی نمایند بہر حال با خدا باشند جل شانہ واز ماسوای او معرض و سعی نمایند کہ دوام حضور و آگاہی مع اللہ سبحانہ پیدا شود بحدی کہ ماسوای او ہرگز مخطور نبود بنوعی کہ اگر بتکلف خواہند کہ یاد ماسوا نمایند بیاد نیاید بعد از ان این وصف حضور را نیز از خود نفی نمایند تا حضور مطلوب خود بخود میسر آید و نفس

عارف در میان نماند این ست خلاصۂ سیر و سلوک مصرع	این کار دولتست کنون تا کرا دہند

مکتوب دویست و ہفتہ ہم بارشاد پناہ میر محمد نعمان در بیان مذہب علمای صوفیہ در عینیت و زیادتی وجود و بیان مختار خود درین مسئلۂ شریفہ

ع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشترست ، مخدوما حضرت وجود و کمالات تابعۂ آن خاصۂ رب معبود ست جل سبحانہ و در ممکن مستعار و مستفاد از ان مرتبۂ علیاست جمعی چون این کمالات را در ممکن معائنہ می نمایند و علاقۂ اصالت و ظلیت برایشان پردہ نکشودہ کمالات مستورہ را در وی بطریق اصالت میدانند و وجود را مشترک معنوی و بعضے مشترک لفظی میگویند ہر چند آن را مستند بصنع قادر قدیم می فہمند و طائفۂ دیگر کہ اہل سلوک و ریاضت اند و بصفای باطن بلکہ بمحض موہبت خصوصیت وجود و سائر کمالات را بحضرت واجب الوجود تعالی فہمیدہ اند بلکہ ہر کمال را عین او دانستہ و او را سبحانہ وجود مطلق تعین نمودہ اند و صفحۂ کائنات ظہورات و تقییدات آن را مطلق تصور فرمودہ و چون مقید عین مطلق ست بتوجیہی و جہی واتحاد ذاتی قائل گشتہ اند و صفات و ذوات ممکنات را با صفات و ذات واجب تعالی متحد میدانند و فرق

با طلاق و تقیید می نمایند	ہر شکل تبان رہ زن عشاق حق ست	لابلکہ عیان در ہمہ آفاق حق ست
چیزی کہ بود زروی تقیید جہان	والہ کہ ہمان بوجہ اطلاق حق ست	می فرمایند کہ مطلق بمراتب مقیدات

عین مقیدات ست و مقیدات بمرتبۂ مطلق عین مطلق		ہستی کہ ظہوری کند در ہمہ شی
خواہی کہ بری بسوی او با ہمہ پی	رو بر سر ہی حباب این کہ چسان	می وی بود و وی بود اندر وی

و فرقۂ دیگر بسابقۂ عنایت و محض فضل و اختصاص وجود و سائر کمالات با طائفۂ ثانیہ شرکت دارند لیکن آنرا عین ذات نمیگویند و ذات را تعالی ورای آن اثبات مینمایند و محتاج این وجود نمیدانند چنانچہ

تحقیق آن بہ تفصیل نمودہ اند وجود و صفات ممکن را ظلال آن وجود و آن کمالات میفرمایند کہ در مرآت عدم کہ بمنزلۂ ذات ممکن ست منعکس گشتہ نمو پیدا کردہ است پس برین تقدیر ذات ممکن عدم آمد کہ بواسطۂ انعکاس کمالات از سائر اعدام امتیاز یافتہ است بلکہ در علم واجبی جل شانہ پیش از انعکاس نیز ممتاز بودہ است و صفات کمال دروی عاریتی بیش نیست چون مبدأ خیر و کمال وجود ست و مبدأ شر و فساد عدم پس چون مبدأ خیر کمال ہمہ عائد باو باشد عز سبحانہ و جل سلطانہ و شر و نقص بتمام راجع بممکن کہ مقتضای ذات اوست کریمۂ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ و ما اصابک من سیئۃ فمن نفسک مصداق آنست و نزد طائفۂ ثانیہ شرارت ذاتی در ہیچ چیز کائن نیست اگر ہست نسبی و اعتباری ست و تحقیق آنکہ عدم لاشی محض ست مرآت بودن آن مر کمالات را بچہ معنی ست در مکتوبی کہ بمخدوم زادگی خواجہ محمد عبید اللہ این احقر نوشتہ اندراج یافتہ اگر شبہہ باند آنجا رجوع نمایند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن باذات واجب تعالی متحد نگشت چہ منشای اتحاد وجود مطلق گفتن ست ذات واجب را تعالی و وجودات مقیدہ ذوات ممکنات را و بطور ایشان ہیچ کدام ازین دو امر بہ ثبوت نہ پیوستہ است ہر چند وجود دیگر در میان نیامدہ است یک وجود ست کہ بطریق ظلیت چندین جا ظہور فرمودہ است پس فرقۂ ثالث با طائفۂ ثانیہ در قول بوحدت وجود شرکت دارند لیکن آنہا باتحاد رفتہ اند و اینہا بہ وحدت وجود بطور ایشان باین معنی است کہ وجود خاصۂ حضرت معبود ست ممکن فی نفسہ از وجود تہی ست عدمی ست کہ بسبب انعکاس کمالات نمودی پیدا کردہ است لیکن چون بصنع خداوندی ست جل سلطانہ از خلل محفوظ ست و معاملۂ ابد بآن مربوط پس وحدت وجود باشد و ہیچ کدام بایک دیگر از ممکن بواجب تعالے متحد نگردد خوش گفت بیت

ہمہ اشکال گردد بر تو آسان	نہ آن این گردد و نہ این شود آن

و ازین عدم اتحاد تغایر کہ مستلزم ہمسرے و موجب شرکت و مساوات باشد لازم نیاید چہ نسبت را با ماہیت کدام ہمسرے ست و شر و نقص را با خیر و کمال چہ شرکت و مساوات است بود او جز در نمود نیست ازین بود چہ آید و ازین نمود چہ کشاید اگر خیر و کمال در وے نمودار ست ہمہ مستفاد و مستعار از حضرت ذو الجلال ست والسلام علیکم و علے من لدیکم.

مکتوب دویست و هیژدهم بهمت خان در آنکه عارف را جمیع مؤثرات ترقی میگردد تا ویکر ربنا اذکر ربک اذا نسیت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مقصود از طاعات و عبادات و مطلوب از سلوک و ریاضات فی الحقیقة آنست که سالک بر عدمیت ذاتی خود عالم و بینا گردد و بوجدان خاص دریابد که هستی و کمالات تابعه آن غیر حق را نیست جل سلطانه و هر جا متوهم ست اثر و انموذج آنست پس حدید البصری هر جا هستی بیند و هستی او بی برد و هر چه حسن و کمال دریابد آن را از بیه حسن و کمال لایزال گرداند بلکه شرور و نقائص را نیز بعلاقه آنکه اثر قدرت باهره اوست زینه موثر آن سازد درین صورت سالک را هیچ چیز مانع و حاجب مطلوب حقیقی نیست و خطرات که موجب تفرقه است بعلاقه اثر و موثر راهی ست بمقصد و وسیله ایست برای جمعیت

باده گر خام بود پخته کند شیشه ما	در دل ما غم دنیا غم معشوق شود

ما ناکه در کریمه واذکر ربک اذا نسیت ایمائی ست باین مراقبه یعنی چیزی که موجب نسیان و غفلت ست آن را بعنوان حجابیت تصور مینمائی تا از ناسیان و محجوبان گردی بلکه آنرا بعلاقه مذکوره زینه صعود مطلوب گردان پس برین تقدیر اذا نسیت بمعنی اذا باشرت اسباب النسیان باشد و نیز نوم العلماء عبادة بهمین معنی تواند بود که انچه دیگران را سد راه است اینها را هادی و شاه راه ست و هیچ چیز از وی دریمی مانند و هر چیز را زینه وصول می سازند رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شان ست ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله الآیة نشان شان دنیای شان حکم آخرت گرفته است از آخرت شان چه وانماید تا توانید این دولت عظمی را از دست ندهید و هر جا بجای از ین موهبت بر سد از پی آن بر دید امروز همه چیز بدست می آید و بر طالب بیقرار راه آمد و رفت میکشاید فردا که ابواب سدود بر معطل فطرت مسدود گردد جز ندامت بی سود نخواهد فزود و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل خوش گفت

در جهان شاهدی و ما فارغ ۔ در قدح جرعه و ما هوشیار ۔ بعد ازین دست ما و دامن دوست ۔ بعد ازین گوش ما و حلقه یار ۔ والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب دویست و نوزدهم بکمترین درویشان محمد عبید الله در معارفی

که به نزول متعلق ست و تفضیل شهود بشر بر شهود ملک

عارفی که قطع منازل و صول نمود با صول خود رسیده است چون خواهند که وی را به عالم باز گردانند نزول بجهت هدایت و ارشاد مشرف سازند نوری از اشعات انوار قدم در قلب وی که دریچهٔ غیب جمعیت ست می نهند و بقا بآن نور که مستفاد از مرتبهٔ وجوب ست می دهند تا آنکه این عارف بتمام خود بآن نور متلون میشود و بصبغ الهی جل جلاله منصبغ میگردد و طالبان را نیز بهمان رنگ می برارد تا بدانی که این عارف بقید حیات این جهانی مقید ست و به تعلقات بدنی متعلق بآن شعله مودع خورسند ست بجهت نالکلی قانع و بحکم المجاز قنطرة الحقیقة در مجاز نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در خود نشانی از معشوق یابد و آثار معشوق در خرابهٔ عاشق ظاهر آید می تواند که بهمان نشان خورسند شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجنون عامری آرند که وقتی لیلی نزدیک وی شد گفت الیک عنی فان حبک شغلنی عنک

ابیات

گفت رو رو که آن چنانم من ⁂ که بجز عشق تو ندانم من
عشق تو ای نگار فرزانه ⁂ آن چنان کرد در دلم خانه
که ترا هم نماند گنجایی ⁂ بعد زین همنشینم به تنهایی

برسر اصل سخن رویم و گوییم که آنچه از عارف مرجوع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وی در رسد از زناقت بدنی که مدتی بآن الفت گرفته بود اعراض نموده بنداي اللهم الرفيق الاعلى برآرد این زمان بمقتضی الموت جسر یوصل الحبيب الى الحبيب بکلیت خود متوجه جناب قدس عظمت جلالته گردد و از تنگنای شهود جزئی وارسته بعرصهٔ شهود کلی تبختر نماید باید دانست که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم السلام هرچند مشاهد اصل اند و همیشه شهود کلی دارند اما شهودی که انسان را درین مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک ست بلکه شهودی که عارف را در دنیا ست هرچند جزئی ست اما خصوصیتی دارد که ملک را نیست و آن آنست که مشهود جزئی انسان را کالجزء وی ساخته اند و انسان را از نفس وی گذرانده بآن جزئی بقا بخشیده اند و مشاهد ملک نه اینچنین ست که وی از برون نظاره می نماید و از مشهود خود چیزی بدست نمی آرد شتان ما بین المشاهدتين بشنو بشنو آنچه بالا مذکور شد که مشهود انسان جزئی ست در مرتبهٔ اول ست از مراتب نزول اگر شمهٔ از خصائص

مراتب نزول کہ بشر آن ممتازست در معرض بیان آرد و کمالات مخفیہ و اسرار مختفیہ انسان را کہ افضل خلائق ست جلوہ گر سازد نزدیک ست کہ نزدیکان دوری جویند و واصلان راہ ہجر پویند ٥

ومن بعد ہذا ما یدق صفاتہ		وما کتمہ احظی لدیہ و اجمل		والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب دویست و دوم بمولانا محمد صدیق در آنکہ کفار را دوزخ جزای وفاق ست و ذکر بشارت وے

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی بدرجات کمال و اکمال رساند در مکتوب مرغوب مندرج بود کہ استیلای شہود فضل و احسان او جل ذکرہ باعث استعجاب تعذیب کفار میگردد و از برای رفع استعجاب اینقدر بخاطر میرسد کہ درین تعذیب نیز رحمت ست کہ بافوق این تعذیبات معذب نخواہند شد چنانچہ عزیزی میفرماید ٥

روم بدوزخ و شکر بہشت باید گفت		کہ این بنزد مکافات من بہشت من ست

مخدوما حق سبحانہ در قرآن مجید عقوبات کفار را جزای وفاق فرمودہ است پس ہیچ درجہ تعذیب و عقوبت کہ این بدکیشان مستحق آنند از انہا فرو گذاشت نخواہد شد و موافق عمل بسزا خواہند رسید ہرگاہ حق سبحانہ بر جمیع درجات تعذیب قادر بود و اینہا مستحق بودند از رحمت مایوس پس وصول رحمت و فرو گذاشت درجہ از درجات تعذیب از کدام رہگذر باشد آری در مادۂ اہل توحید کہ بدوزخ روند این مقولہ ظاہرا گنجائش داشتہ باشد کہ از رحمت مایوس نیند و امیدوارند و عزیزی کہ قائل بیت مذکورست چون از اہل توحید است امیدوار رحمت ست اگر چنین گوید مستبعد نبود حمد اللہ سبحانہ کہ در آخر کتاب متنبہ شدہ آید و نوشتہ اید کہ چون در اصطلاح شرع این اطلاق مجوز نیست ازین توجیہ و ازین استعجاب مستقر می باشد و واقعہ کہ رسالت پناہ را صلی اللہ تعالی علیہ وسلم دران دیدہ اید و خلعت بشما دہانیدہ اند و شما کالبرق الخاطف از صراط گذشتہ اید و ما دون با مراز خلائق از صراط گذشتہ اید بسیار عالی و روشن ست و مبشرست حق سبحانہ از قوت بفعل آرد انہ قریب مجیب در وقت نوشتن کتابت متوہم شد کہ خلعتی ازینجانب بشما رسیدہ تا اہل شانی واقع نشد کہ این خلعت از چہ بابت ست ظاہر آنست کہ خلعت مداریت و ارشاد ست لیکن مداریت و ارشاد جزئی و مقید بہ بقعہ دون بقعہ خواہد بود نہ مداریت مطلقہ والسلام علیکم

مکتوب دویست وبست ویکم بارشادپناه میر محمد نعمان در بیان علو همت عارفی که از محبوبیت بهره ورست باذکر معارف مناسبهٔ آن

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات بخدمت سیادت ونقابت دستگاه مخدومی ملاذی میرسانداحوال فقرای اینحدود مستوجب حمدست المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم واستقامتکم از معاملاتی که درین نشأ فانیه بآن تسلی میدهند وخورسند میدارند چه درمعرض بیان آرد که هیچی بیش نیست وزیاده از نمونگی نصیبی ندارد وقدم از دائرهٔ انتزاعات برنیاورده عالی همتی بامثال آن شیفته ومفتون نگردد وهل من مزید گویان به منتزع منه پویان ست هرچند این نیز تعبیریست وهو سبحانه وراء التعبیرات اما چه توان کرد که میدان عبارت تنگ ست والله واسع علیم وچون احاطهٔ منتزع منه ست از طوق بشر خارج ست ولا یحیطون به علما پس ناچار هرچه ازان مرتبه حاصل خواهد نمود البته مقید باستعداد دریافت او خواهد بود مطلق ازین قیود معراست وازین تقیدات مبرا پس مقتضای علو همت عدم تمنای حصول ووصول ست چه وصول نیز باندازهٔ حوصلهٔ واصل ست ع آن لقمه که در دهان نگنجد طلبد؛ وظاهرست که هرچه قید استعداد دریافت ممکن ست مطلق صرف نیست هرچند ممکن از خود رسته وباصل خود پیوسته باشد و[illegible] وبقا متحقق گشته چه اصل او نیز بی تقید نیست وکذا حال اصل الاصل الی ماشاء الله تعالی واگر از هزاران بعد از قرون حقیقت یکی را با حقیقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام انطباقی واتحادی حاصل گردد وبقای بعد از فنا اکمل بآن مرتبهٔ علیا پیدا کند چون آن حقیقت نیز از اطلاق صرف متنزل ست از اطلاق صرف نیز بهره کمتر خواهد یافت چه آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام باآن بزرگی از امکان ذاتی نرسته است وبوجوب متحقق نگشته پس ناچار حقیقت او از حقیقت واجب لذاته متنزل باشد وهر قدر از امکان که در ممکن باقی ست همان قدر از اطلاق صرف عدم حصول کائن ماکان چون آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در علو همت فرد کامل بود وباین کمالات وبزرگیها که اورا حاصل بود خورسند ومسرور نبود ناچار از حال او

چنان خبر داده‌اند کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وبارک دائم الحزن متواصل الفکر چه مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت ست درمیان محب ومحبوب وآن محال ست ومستلزم قلب حقائق پس حزن دائمی دامن گیر آمد شیخ عطار می فرماید قدس سره **بیت**

نمی بینی که شاهی چون سپهر | نیافت او ز فقر کل تو رنج کم بر

مراد از فقر کل انخلاع تام از بشریت وامکان ست سوال در معامله او ادنی عدم تعین واثر از ممکن زائل میگردد وجز وجود صرف در وی هیچ نمی ماند پس باید که بوجود متحقق گردد چه امکان مربوط بشوب عدم ست گوئیم که مقدمه اخیر ممنوع ست زیرا که صفات واجبی جل سلطانه از شوب عدم مبرا اند مع ذلک چون احتیاج بذات واجبی تعالی دارند از امکان ذاتی مبرا نیند وجود این عارف در مرتبه صفات اضافیه کائن ست هر چند وجود او از سائر افراد ممکنات جدا ست وغیر از مشارکت صوری درمیان شان ثابت نیست وتحقیق این مقام آنست که زوال عدم وحصول وجوب در حق این عارف چون بکسب ست که بسیر وسلوک وفنا وبقا حاصل گشته وجوب لذاته نیست تا انقلاب حقیقت لازم آید ووجوب بالغیر داخل دائره امکان ست ومستحاله ندارد واین کمال واین علو همت که بالا مذکور شد مربوط بنشا محبوبی ست زیرا که محب که همواره شهود محبوب را خواهان ست ووصل واتصال او را همه وقت جویان کجا یارای آن دارد که پرتوی از محبوب بروی ظاهر گردد وخود را تواند نگاه داشت عزیزی گوید **بیت**

ز هر سو که آواز پایی بر آید | به بوی تو از جا جهم مست وبیخود

محب با آثار وافعال وصفات جلال وجمال محبوب شیفته است محبوب ست که نشانی از اصل دارد واز ین گرفتاری باموردیگر ملتفت نیست این قسم عزیز را در نشأ اخروی امید واری ها ست که دیگرانرا نیست بر سر اصل سخن رویم وگوئیم که آن سرور دین ودنیا علیه وعلی آله الصلوة والسلام هر چند درین نشأ دائم الحزن متواصل الفکر بوده آمد اما امید واریم که در نشأ اخروی باوی معاملاتی درمیان آید که این حزن وفکر را بر باید چه آن موطن موطن حزن واندوه نیست موطن حزن واندوه این نشأ فانیه است هر قسم حزن واندوه که باشد حزن واندوه این موطن وسیله است از برای فرح وسرور در آن موطن در اخبار است که دو حزن در دلی جمع نشود یعنی حزن در دنیا وحزن در عقبی هر چند رفع اثنینیت محال ست

اما امری عطا فرمایند که موجب تسلی و رضای او علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بآن علو همت و فطرت گردد اگرچه ما دانیم که آن امر چه بود کریمهٔ وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی شاهد اینمعنی ست و رضای آن موطن که موعود کریم و مبشر به است منافی حزن و اندوه است هر چند مطلق رضا بآن منافات ندارد و مقررست که هر کمال که مرنبی را علیه السلام حاصل شود مکمل تابعان او را ازان کمال بطریق وراثت نصیب ست کمال این نشأ باشد یا کمال آن نشأ و مقدمه شروع این معامله انگارم که از موت باشد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و پرتوی و انموذجی ازان معامله اگر در نماز که معراج است و از دنیا گسستن و به آخرت پیوستن ست نیز محقق گردد گنجائش دارد و در حدیث آمده است که در وقت ادای نماز حجابی که درمیان بنده و خدا است جل وعلا رفع کرده میشود و بیرون نماز گویا بیکار و معطل ست مگر آنکه پرتوی از حالت صلاتیه در بیرون نماز نیز باشد بالجمله محل وصل و شادی آخرت ست و محل درد و فقدان دنیا بهترین امتعه این موطن درد و اندوه ست آرام اینجا در بی آرامی ست آرام و وصل اینجا طلبیدن و بآن خرسند بودن از بی حاصلی ست محل لقا آخرت ست من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت این نشأ میش از مزرعه نیست مر آن نشأ را هر قدر افزونی که در زراعت درین موطن نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار دار عمل ست دار جزا در پیش ست در وقت عمل جزا طلبیدن بی حاصل ست والسلام علیکم وعلی من لدیکم

المکتوب دویست و بست و دوم نیز بارشاد پناه میر محمد نعمان در تاویل کریمهٔ وقدمنا الآیه

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی المرجو من الکریم القهار ان یجعل الاخلاق المنسوبة الی هذا الهیکل الامکانی بطلوع احدیة جلاله هباء منثورا وبقدوم تجلیات الرحمن وواردات المنان هذه الخرابة مسکونا معمورا قد ورد وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا فاذا تخلص وتخلی عن المنتسبات استقر علی منصة عینه وکمال نفارغا عن الاغیار فی حجلة عروسه اصحاب الجنة الخارجین عن اوطان قیودهم قاصدین جنة الوصال والاطلاق یومئذ یوم التخلص والانقطاع خیر مستقرا اذ الاستقرار علی سریر العین فی مراتب استعداده کمال واحسن مقیلا خالیا مع حبیبه المتعال فوردو تحسبهم ایقاظا وهم رقود ونقلبهم ذات الیمین وذات الشمال

فهو المقلب والمتصرف فی الاحوال والافعال فبه یسمع وبه یبصر وعلی لسانه یتکلم اذا قال یوم تشقق السماء سماء
الطبائع والعوائق بالغمام بورود سرادقات العزة والکبریاء ونزل الملٰئکة الواردات اللاهیة والالهامات الغیبیة تنزیلا واباها الموءدة
والاخلاق من عنده بعد رد الامانات الی اهلها فی الحدیث القدسی من قتلته فانا دیته فحینئذ لا تصرف لاحد
فی مملکة الطبائع المنخلعة الآله فهو الفاعل لا فاعل سواه ولا آله یفعله عداه الملک یومئذ یوم دیة المقتول
الحق علی خلاف ما کان قواه الله لفعل هواه للرحمن فالتجلی السابق المنشا جلالی کما ورد ان الملوک
اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وهذا تجلی رحمانی واهب للحق والبقاء فی الاول
کل من العلم والعین حجاب لا آخر وفی الآخر ترتفع الحجاب وتحقق لب الالباب والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والبرکات العلی

مکتوب دویست و بست و سوم بشیخ فیض الله بنگالی در حل شبهاتی که بر کلام حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی نموده بود در کیفیت انکشاف معاملات بیچونی

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که آنچه در بعضی عبارات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در بیان مرتبهٔ اصل لفظ مرکز و محیط و امثال آن واقع می شود بکدام معنی و همچنین در عبارت شریفهٔ آنحضرت واقع ست که مقامات جمیع انبیای کرام علیهم السلام در مرتبهٔ اصل آنرو مقام هر یکی از دیگری متمیز ست این عبارت نیز موهم تجزی ست تعالی الله عن ذلک بدانند که در مرتبهٔ اصل چنانچه اجمال و بساطت ست تفصیل وسعت نیز ثابت ست اما نه آن اجمال و تفصیل که در فهم گنجد و نه آن وسعت و بساطت که فراخور حوصله ما گردد که موجب تجزی و تحدید ست بلکه اجمال آنمقام و همچنین تفصیل آن مرتبه در رنگ ذات اقدس بیچون و بیچگونه است این معامله وراء طور نظر عقل ست چه در حوصله چون گنجد چون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست فاندفع السوال الثانی واما الجواب عن الاول پس بدانند که هر پیغمبر را با پروردگار خویش معامله علیحده است و سری جدا که هیچ احدی را دران معامله بالاصالة شرکت نیست مثلا نسبتی و قربی که سید اولین و آخرین را صلی الله علیه وسلم هست غیر او را میسر نیست و همچنین قربی که مخصوص حضرت ابراهیم ست

دیگری را نہ و علی ہذا القیاس اما آن نسبت و قرب مجہول الکیفیۃ است چون عارفی را خواہند کہ بعلم آن
نسبت و قرب کہ ہر یکی را ازین اکابر ثابت ست سرافراز سازند آن قرب و نسبت را در صورت مثالی با مری
کہ مناسب آن قرب و مشابہ آن نسبت ست ظاہر می سازند چہ اطلاع بر حقائق آن امر بی صورت مثالی
متعسرست پس غایت قرب و اتصال را بصورت مرکز می نمایند و قرب دیگر را بصورت محیط و علی ہذا القیاس اما باید
دانست کہ آن مشہود قابل نفی نیست چہ آن عارف درین وقت میداند کہ انچہ بر من ظاہر ساختند صورت
مثالی آن معاملہ است نہ حقیقت آن معاملہ و انچہ درین صورت ظاہر ست مطابق نفس امر ست پس نفی نتوان کرد بخلاف
شخصے کہ صورت را عین حقیقت خیال کند و شبح را عین ذی شبح داند کہ مشہود او قابل نفی ست والسلام والاکرام

مکتوب دویست و بیست و چہارم بمیرزا عبید اللہ بیگ در شرح بعضی مواجید و حل استفسارہا

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ و صحبہ اجمعین صحیفہ
شریفہ را ملا غازی رسانید از مطالعہ اذواق و مواجید تازہ لذات معنویہ فرا گرفت حمداً للہ سبحانہ کہ عروہ وثقی
شریعت غرا را از دست نمیدہند و براعمال و عقائد کہ ازان ماخوذ ست استقامت دارند و واردات را
بمیزان شرع می سنجند و مغایرت کمتر واقع ست نوشتہ بودند کہ با وجود حصول بینش و احدیت بلکہ استہلاک
در لجۂ احدیت روی دل از طلب مافوق بر نمیگردد و نیز نوشتہ اند کہ دران حال امتیاز در قرب حوالہ و استہلاک
و اسقاط و شعور بہ ظل و اصل نہ محذ و ما سالک تا زمانی کہ سیر در اسما و صفات و مبادی تعینات خود دارد سیر
در اصول و اصول اصول دارد و چون معاملہ ازین بالا رود و اصول را در رنگ ظلال در راہ واگذارد
میتواند کہ عدم شعور بہ ظل و اصل ازین رہگذر باشد کہ اصالت و ظلیت درمیان نیست اصل ازین دولت سرا
در رنگ ظل در راہ ماندہ است و چگونہ این حالت مسمی باسمی گردد کہ ہمہ اسما و اعتبارات ازانجا ساقط
گشتہ و چون کلام مجید را دران بارگاہ مدخلیتی تمام ست ناچار باید کہ بتلاوت این حالت قوت گیرد نوشتہ بودند
کہ حقیقت روح و نفس از بابت مراتب مرتبح میشود و الا فی الحقیقۃ دو موجود نیست اگر مصدر شر ست موسوم
بنفس و اگر خیر مسمی بروح علی ہذا القیاس سر و خفی آری بعضے از کبرا برین رفتہ اند لیکن مختار حضرت ایشان ما

قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس آنست کہ این لطائف ستہ در رنگ عناصر اربعہ ہر کدام حقیقت جدا دارند و باکدیگر تغایر حقیقی دارند و باہر یکی معاملہ علیحدہ مربوط است و ہر کدام جواہر خمسۂ عالم امر را ولایت جدا ست و سیر و سلوک و فنا و بقا ہر کدام علیحدہ و ہر یکی را از انہا باہر یکی از انبیای متبوعین علیہم الصلوات والبرکات خصوصیتی ست خاص بعد از طی ولایات پنجگانہ معاملہ باطمینان نفس می افتد کذا و کذا چنانچہ تفصیل آن از مکتوبات بیان طریق جدید واضح ست نوشتہ بودند کہ این نسبت اسقاط اضافات چنانچہ در بیداری ست در خواب البتہ لازم ست کہ چنان باشد یا نہ الخ مخدوما اگر اسقاط اضافات و رد اضافات بکسب و تعمل ست کہ مسمی بطریقہ است پس خواب و بیداری یکسان نیست و اگر بی تعمل و تکلف ست کہ مقام حقیقت ست پس یکسان ست کہ فنا و بقا نہ دوامی ست و نیز نوشتہ بودند فرق چیست در ولایت اولیای محمدیہ و در طریقہ ولایت انبیای سابق علی جمیعہم عموما و علی افضلہم و خاتمہم خصوصا الصلوات والتسلیمات والبرکات الخ مخدوما جواب این استفسار را از مکتوبات قدسی آیات حضرت پیر دستگیر طلب نمایند کہ تفصیل مذکور ست نوشتہ بودند کہ بعضی مردم استدعای طریقہ دیگر ورای طریقہ نقشبندیہ می نمایند مخدوما اگر طالبی استدعای طریقہ قادریہ نماید بروح حضرت شیخ عبد القادر قدس سرہ متوجہ گشتہ خرقہ با و بدہند و شجرہ نیز بدہند والسلام

مکتوب دویست و بست و پنجم بحاجی محمد عارف در تفصیل بعضی حالات و مقامات

بسم اللہ حامدا لہ و مصلیا علی رسولہ الکریم مکتوب مرغوب اخوی اعزی زائر الحرمین الشریفین حاجی عارف خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیہ و علی آلہ افضل الصلوات و اکمل التحیات و بشارت یافتن از ایشان بوضوح پیوست حمد اللہ سبحانہ علی ذلک حمدا کثیرا و آنچہ نوشتہ اند کہ مکرر مکرر الہام شد کہ ہر کہ نجات خود در قیامت بخواہد دست خود بدامن تمام حضرت ایشان ما گیر مقند قدسنا اللہ سبحانہ بسرہ العزیز موافق الہام آنحضرت ست کہ ملہم شدہ اند غفرت لک و لمن توسل بک الی بوسطا و بغیر وسطا الی یوم القیامۃ و نوشتہ بودند کہ حقیقت نماز را چہ التماس نماید کہ در ادای آن لذتی حاصل میشود کہ شرح آن زبانی تواند داد کہ در ہنگام تکبیرۂ اولی محویت روی میدہند و شعور ہم نمی ماند جز مشاہدۂ حق جل و علا و در بعضی اوقات نورے

از قلب ظاہر میشود کہ گویا تمام عالم را منور گردانیدہ مخدوما التذاذ در نماز از نعم جلیلہ است حضرت ایشان را
قدسنا اللہ بسرہ الاقدس در مکتوبات قدسی آیات خود نوشتہ اند کہ التذاذ در نماز غیر منتہی را میسر نیست علی الخصوص
در فرائض صلوات زیرا کہ در ابتدا نہایت باداء صلوات نافلہ ملتذ میسازند و در نہایۃ النہایۃ این نسبت بفرائض
منوط می گردد و بس مصرع | این کار دولت ست کنون تا کرا دہند | و نیز آنحضرت نوشتہ اند التذاذی
کہ در حین اداء صلوۃ دست میدہد نفس را دران اصلا حظی نیست در عین این التذاذ نوا در نالہ و فغان ست
سبحان اللہ چہ رتبہ است ع | ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا | و نیز نوشتہ اند کہ رتبہ نماز در دنیا در رنگ
رتبہ رویت است در آخرت و نیز نوشتہ کہ سائر عبادات وسائل اند از برای نماز و نماز از مقاصد ست و نوشتہ بودند
کہ اکثر مشائخ طریق دیگر نوازش میفرمایند و فقیر ہمہ را از ینجانب میداند و از ہر جا فیض میرسد باینطرف منسوب میسازند
بلی چنین باید تا قبلہ متوجہ پراگندہ نگردد و ہر کہ ہر جا ہستند باشند ماسول از دوستان دعای سلامتی بر خاتمہ است
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

مکتوب دویست و بست و ششم بمولانا محمد صدیق در ذکر بعضی لوازم مشیخت

بسم اللہ حامدا للہ ومصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد فان مجاری الامور مشکورۃ والمسؤل من اللہ سبحانہ عافیتکم
واستقامتکم علی جادۃ السنۃ المصطفویۃ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ مخدوما میان حمید از دوستان ست
طریقہ را ود او ی مرعی خواہند داشت نوشتہ بودند کہ صوفی محمد شریف آمدہ است الخ فقیر دربارہ او از حضرت
حق سبحانہ استدعای این معنی مینمود کہ ظہور فرمود حمد اللہ سبحانہ علی ذلک پیراہن برائی یا رکابلی طلب نمودہ بودید
در وقت فرستادن استخارہ نمود در بادی نظر چندان اقبال قلب باین امر ظاہر نشد و منع ہم معلوم نگردید بہرحال
پیراہن بشما فرستادہ است چون آن یار بار بصحبت شما برسد و چندگاہ بگذارند و استقامت در اوضاع او
مفہوم شود و برودت از دنیا و استعداد آخرت از اطوار او لائح بود و نفعی بطلاب در صحبت او برسد بعد از
استخارہا و اقبال قلب پیراہن بوی بدہند و در اجازت تعلیم طریقت ہر چند تاملے واقع شود انسب بود
بسیار ست کہ در ابتدا احوال انتہا بطریق اندراج سرے نماید اما آن احوال از زوال مامون نبود

وبیاست که ثمر استقامت بر اوضاع شریعت وطریقت نباشد ودر ثانی امتحان عدم زوال ست واستقامت وعدم استقامت معلوم میشود الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنوده باشند والسلام

مکتوب دویست وبست وهفتم بمیرزا امان الله در فضیلت درد ومحبت وآنکه هر که بتعمیر آخرت مشغول ست باین درد ومحبت موصوف ست

بسم الله حامداً الله العظیم ومصلیاً علی رسوله الکریم نعمت خوشگوار درین نشا بیمار انتظار وتعطش وبی آرامی ست از شوق احدیت درد وحزن واضطراب ست در هوای هویت بزرگی گفته است که تصوف اضطراب ست چون سکون آمد تصوف نماند این شوق واندوه سرمایه سعادات ست واین اضطراب والتهاب سرچشمه یافت ع

بادرد بساز چون دوای تو منم

امتیاز ومزیتی که بنی آدم از سائر اجناس موجودات ست از راه عشق ودردست ع

درد را جز آدمی درخورد نیست

وانسان هرچند مورد درد ومحبت بیشتر باشد در معیت وقرب کامل تر بود المرء مع من احب معیت هیچ دقیقه را فرو نمیگذارد که نصیب محب صادق نباشد سرور کائنات مفخر موجودات علیه وعلی آله الصلوات والبرکات با وجود محبوبیت ذاتیه بدوام حزن وتواصل فکر موصوف بود دلها درد وآنکه ازین درد بی نصیب ست در حکم انعام ست بلکه از انعام هم ساقط تر وگمراه تر چه با وجود قابلیت زمین استعداد را معطل وبیکار داشت وبتعمیر چیزی که بتخریب آن مامورست پرداخت وآنچه درین نشا فانیه از وی طلب داشتند نیاورد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش خواهد درآمد وبکدام حیلت از عهده جواب خواهد برآمد فیا ویلتا علی من اعرض عن الله ویا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا ودرد ومحبت منحصر در آنچه متعارف ست نیست هر که بتعمیر آخرت اشتغال دارد باین درد ومحبت موصوف ست چه استیلای محبت ست بر باطن او که بر ترک مالوف آورده ست وبرخلاف نفس بتخریب او دلیر ساخته هرچند نداند که چه داده پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم در بیان کریمه اومن کان میتاً فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس فرموده النور اذا دخل الصدر انفتح فقیل هل لذلک علم یا رسول الله فقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام التجافی عن دار الغرور والتاهب لدار القرار

علامت ۱۲

پس آن سرور علیه السلام استعداد آخرت و اعراض از دنیا را علامت نور و حیات که مرتب ست
بر موت که پیش از موت ست که آنرا معرفت گویند چه معرفت نزد ایشان عبارت ست از فنا
فی المعروف ساخته و این موت و معرفت نتیجهٔ درد و محبت ست رزقنا الله سبحانه و ایاکم
قطرة من هذه المحبة وجرعة من هذه الحزن وتجافیا عن دار الغرور وانابة الی دار القرار آمین

مکتوب دویست و بیست و هشتم بمولانا محمد صدیق در تحریض بر احیای سنت و اماتت بدعت و آنکه الهام ظنی ست و طریقهٔ مرضیهٔ عبودیت

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا لله العظیم ومصلیا علی رسوله الکریم درین وقت که بجهت بعد عهد نبوت و قرب قیامت
بدعت شایع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور
گردیده کریمت را در احیای سنن متروکه و نشر علوم شرعیه همت بر بندند و آنرا وسیلهٔ کمال رضامندی
حضرت خداوندی جل سلطانه سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین عمل جویند مضمون حدیث ست کسی که
احیا کند سنتی مرا که متروکة العمل گشته است مر او را ثواب صد شهید ست اول مرتبهٔ احیا ایشان آنست
و عمل بآن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودنست در عمل دیگران بران ورد و حزن الهام خاتمه را که
همواره اظهار میفرمائید بر جاست این الهام کم شکن ست کیست که ازین درد خالی ست قبل ازین نوشته
بودند که اثری از قبولیت بالیقین والجزم در حق خود مشاهده نمی نماید مخدوما جزم و یقین درین قسم امور
در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طمانینت قلب بود
کائن ست و چون وهم الهام درمیان ست درد و اضطراب دامن گیر ست نوشته بودند که عبادات و طاعات
خود را شایستهٔ قبول نمیدانند بابا ران در بعضی اوقات از ایشان آن کاهلی می ورزند مخدوما درین نشا عمل
مطلوب ست و ناگزیر قابل قبول دانند یا ندانند عمل باید کرد و از آن استغفار باید نمود و بزاری قبول آن
باید خواست تا شایستهٔ قبول گردد و نورانیت پیدا کند عمل و استغفار طریقهٔ عبودیت و جز این تسویل
لعین دیگر محبت جذبه که فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نماید محبتی که شما راست باثر آنست و فرع هرچه

از اصل آمده است از پیشگاه چنین است در کریمهٔ یحبهم و یحبونه و کریمهٔ رضی الله عنهم و رضوا عنه محبت و رضای خود را بر
محبت و رضای اینها سبقت داده و در حدیث قدسی وانا الیهم لاشد شوقا اشد شوق خود را ثابت کرد

مکتوب دویست و بست و دوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف در ذکر بعضی ملهمات حضرت پیر دستگیر خود رضی الله تعالی عنه

قال الله تعالی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون علمای کرام ازین استنساخ استنساخ ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند حضرت ایشان ما میفرمودند که من وقتی این آیه تکرار میکردم در خاطر ریخت که حضرت حق سبحانه و تعالی که استنساخ را بجناب قدس خویش نسبت میفرماید آنرا حقیقتی خواهد بود یا نه مشهود گشت که دران مرتبهٔ مقدسه نیز استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت ست این فقیر معروض داشت که آیا استنساخ آن مرتبهٔ معلا مخصوص ست ببعضی اشخاص یا عام ست فرمودند که مخصوص بخصوصان ست در میان ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نمیخواهد که ملک را نیز بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و کذا قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها نسب سبحانه التوفی الی نفسه مع ان المتوفی ملک الموت کما یدل علیه الآیة الاخری و یحتمل ان یکون بعض الخواص بلا توسط الملک کما جاء فی بعض الاخبار من توسط الملک المذکور لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل و هو انه یحمل علی حضور الملک حتی یؤذن لبعض الکمل علی مباشرة اسباب التوفی فتامل

مکتوب دویست و بیست و سیوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد عبید الله در جواب مکتوب بجناب ایشان در دفع قول حکما که موجود معدوم نشود و معدوم موجود نگردد و تحقیق آنکه وجود زائد ست یا عین و در ذکر کمالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین عنایت نامهٔ سامی حضرت مخدوم زادهٔ گرامی مسلمه به این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید اشفاق پناها مسئلهٔ وحدت وجود مسئلهٔ موروثی است که ابا عن جد این مسئله بما رسیده است بتکرار باین بیجا صلان القای آن نمودن تحصیل حاصل و شنیده بکرمان فرستادن ست مقصود از تصریح سابق آن بود

که معلوم شود که ورای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لب ست
معقول آن نسبت مشفق نشده و آنرا محال و جزاف تصور فرمودند حسبنا الله و نعم الوکیل می نویسند که بعد از
تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتیه ست که آنها را نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی همت را باید که خواهان
ذات متجلی بود و گرفتار معامله باشد که ورای تجلیات ست بتجلیات صفات چرا فرود آید و جرأت نمودن با آنکه بعد
از نزول تام مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه از هر ذره از ذرات وجود لائح ست بسیار گران ست از کجا یقین
کرده اند که آن مشهود مطلق حقیقی ست و ذات حق جل و علا همان معامله ست ع

بخواب اندر مگر موشی شتر شد	

از شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و نیز منزه نمودن مطلق حقیقی را از غیر و غیریت را منحصر در تعینات
نمودن ما نا که این هر دو مقدمه مبنی بران باشد که مطلق حقیقی را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجود متاصل نیست
و این معنی مستلزم نفی ذات ست تعالی عن ذلک چه اگر وجود متاصل بود نسبت اثنینیت ثابت باشد و الا اتحاد
متغایران قضیه مقرره ست بر تقدیر قضیه اطلاق و تقیید حکم آن از سائر اطلاق و تقیید جداست چه مطلق را
جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا نه چنین ست که مطلق وجود متاصل دارد تفصیل آن در جواب مکتوب آن
مخدوم که متضمن مسائل متکثره ست ثبت یافته ست و بر تقدیر تنزل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو
مطلق ست هرگز بمقیدات هر چند عین او باشد خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند عین مطلق باشد لیکن هر کدام
را احکام علیحده ست و معاملات جدائی را بدیگری خلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری
دانستن از حدت نظر بعید ست تمیز هر چند دران مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار
فرق ست طالب حیوان من حیث هو هرگز بماشی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت
اتحاد کائن ست و در مرتبه حیوان تمیز مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجه بزرگ قدس سره
فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب ست نه غیر حق عز برهانه منافی ما سبق ست چه هرگاه مشهود در ذرات وجود
مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتباری
خواستن خلاف متبادر ست آری اگر مشرب آنحضرت بالجزم وحدت وجود بود ارتکاب این قسم تمحلات را
گنجائش هست و الا لا با آنکه گوئیم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع ست اگر مرتبه لاتعین و غیب

ہویت ست چنانچہ متبادر از عبارت ست چہ مطلق حقیقی باکمال اطلاق و تنزہ مناسب ہمان مرتبہ است پس
آن مرتبہ بطور این طائفہ علیہ برتر از انست کہ متعلق علم و معرفت و شہود گردد لہذا از طلب و شوق آن مرتبہ
منزہہ منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می شمرند پس قول بشاہدہ آن در ہر ذرہ از ذریات معنی ندارد ہر گاہ
او از غیریت منزہ بود جمیع مشاہدات مشاہدۂ او باشد پس منع شوق و طلب او صورت نہ بندد و اگر مراد مرتبہ
وحدت ست چنانچہ کلام قوم بآن مشعر ست حیث قالوا وہو مشہود الکل وہو التجلی الذاتی ولہ مقام التوحید الاعلی
ہر چند مطلق حقیقی آن را گفتن چندان مناسبت ندارد کہ این مرتبہ مطلق من وجہ ہست کمال اطلاق مرتبۂ
فوق راست پس گوئیم کہ مطلوب ہنوز ورای آنست و سالک در راہ ہست از مطلب در راہ بند شدن
مقتضای طلب کامل ست ہر چند این تعین برازائد بر متعین نداشند اما تعین تعین ست عالی ہمت بآن
فریفتہ نشود و محمدی المشرب کہ اقرب بمحبوبیت ست بآن در نماند بحیثیت این تعین مرجع اشیا را و تنزہ او
از غیریت از طلب لاتعین فرو ننشیند مصرع

فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست

اگر گویند کہ این تعین غیر متعین ست پس یافت و شہود یکی عین یافت و شہود دیگری باشد گوئیم پس چرا
از ما فوق آن میرسانند و منع طلب او میکنند کہ یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد
کہ یافت آن مرتبہ از یافت این مرتبہ جدا ست لہذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد اگر گویند ہر گاہ وصول
و یافت آن مرتبہ محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب و تضییع وقت نماید گوئیم بر تقدیر تسلیم عشق و
گرفتاری امر اختیاری نیست تا بمقدمات عقلیہ منع از ان نمودہ آید و عاشق صادق را از طلب محبوب
محال الوصول باز داشتہ شود شعر

وصل ہر چند محالست تمنائی ہست	با سر زلف تو ما را سر سودائی ہست

تمنای عاشق بیچارہ آنست کہ خود را در طلب معشوق بسوزد و بر باد دہد بلکہ از خود نامی و نشانی نگذارد و بغیر
او در نماند گو از معشوق چیزی بدستش نہ آید و گو عتاب نکنند و گو رد کنند کہ آن نہ ر دست بلکہ نازست خوش گفتہ شعر

اگر نہی بکف دامان یارم	گرفتارے کسے دیگر ندارم

عاشق دردمند باین ہم کمال خرسند
است کہ بداند کہ معشوق از طلب این آوارہ آگاہ ہست و از درد فراق این بیچارہ با انتباہ فان لم تکن تراہ فانہ
یراک بساست کہ مطلوب از عشق مجرد درد و غم بود وصل ہرگز منظور نباشد این در طلب و تضییع وقت چگونہ

گفته شود که سرمایهٔ عمر آن محزون مبتلا همین درد واندوه است ع

بیغم و درد تو صد حیف ز عمری که گذشت | پیش ازین کاش گرفتار غمت می بودم

و آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات ست چون توحید در نفس الامر شهودیست نه وجودی پس تحقیق باین علامات درکار نبود واین همه کارخانه در شهود سالک ست فی الحقیقت صفات او در همان صرافت تقیید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال ست واگر بی تفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شوند باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم وهدایت خداوندی جل شانه تفاوت نبود پس کریمهٔ انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء بچه معنی باشد ونیز حدیث انتم اعلم بامور دنیاکم را چه وجه بود زیراکه در علم خداوندی عز برهانه اینچنین نتوان گفت وکریمهٔ ولو کنت اعلم الغیب وکریمهٔ لا ادری ما یفعل بی ولا بکم بکدام اعتبار باشد ودرین شهود سالک مستعد را منافع بسیارست چه مقصود از سیر وسلوک وریاضات ومجاهدات زوال گرفتاریست از ما دون او تعالی که باین شهود بحصول می پیوندد ومطلوب ازین تگ ودو حصول بندگیست ومشاهدهٔ عجز وافتقار وگناهی خودست نه آنکه بنده پا از ربقهٔ بندگی بکشد وخدا شود وبکمالات ذاتیهٔ او متحقق گردد که تمنای این امور از کمال خودی ودانائیت مشعرست حضرت خواجهٔ بزرگ فرموده اند بندگی با خواجگی راست نیاید و آنچه نوشته اند که فنای حقیقی در مرتبهٔ وحدت نهایت این طریق ست ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتار انفس اند فنا بر وجه کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فنا زوال گرفتاری ست از ما دون او تعالی واین جماعت همه وقت گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت نداننداما فی الحقیقت غیرست کمال تجرید ونیستی وقتی صورت بندد که ازین گرداب برآیند ووراء آفاق وانفس پویند با آنکه گوئیم که تحقیق بخواص وعلامات مذکوره در حین این فنا ثابت نیست کما ان تحقق در مقام بقاست چه در هنگام فنا واستهلاک هیولای ممکنات گشتنی نیست ومتمثل بصور جوهریه وعرضیه شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبهٔ توحید برسد که فنای حقیقی بود وازین علامات هیچ در وی نبود واگر تحقق باین علامات نهایت وکمال باشد پس فنا را نهایت گفتن چگونه راست آید برسر اصل سخن رویم فنا وبقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود واجز در شهود نیست الامانات همواره از اهل امانات ست اینجا جز تبدل علم نیست لیکن بمقتضای انا عند ظن عبدی بی

باندازۂ این کمال باوی معامله میفرمایند و آثار و علامات مسطوره در وی پیدا می آرند و بتقدیر تسلیم نفی این معاملات
از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود خوض در حقائق آن
وغوص در دقائق آن بحدی که باعلای تحقیق و درجهٔ قصوای تدقیق این مسئله رسیده باشند و باز بامداد
خداوندی جل شانه از آن گذشته و بعلوم وراثت پیوسته باشند شفقا از معارف توحید وجود هرچه دانند نویسند
که حال شریف ست کراد آنجا سخن ست که اکابر اهل الله بآن تکلم کرده اند هرچند از راه سکر و غلبهٔ محبت
گفته باشند حضرت جدی قدس سره درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالیه تالیف نموده اند
لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققانست اما نفی دیگران نمودن و حق را مقصور علم
خود داشتن و ورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیلی محل تعجب ست همچنین حضرت شیخ ابن عربی
را خاتم ولایت محمدی تعین کردن از تمام پیران نقشبندیه خود سلب آن ولایت نمودن ست جرأت
باین قسم امور نمودن از بلند فطرتان در کمال استبعاد ست و عجب تر آنکه این سینا را بحجت تام یاد کرده اند
با آنکه عقائد فاسدهٔ او مخالف عقائد اهل حق ست و موجب تکفیر و تضلیل او قال الامام الغزالی بعد بیان
عقائد الحکماء فوجب تکفیرهم و تکفیر شیعتهم کالفارابی و ابن سینا و آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
در واقعهٔ بعزیزی در حق او فرموده اند رجل اضله الله علی علمه و نیز بعزیز دیگر مثل این در واقعهٔ دیگر فرموده اند
از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گله نیست اما از امثال ایشان اگر شمهٔ از قسیم
امور گوش زد مخلصان و محبان شود جای آن دارد که گلها نموده آید بنابران این همه جرأتها میکند امید
عفو ست مخدوما حضرت قطب عرفا مؤید الدین الرضی خواجه ما هرگاه در آخر کار فرموده باشند که بیقین
یقین معلوم شد که توحید کوچه تنگ ست شاه راه دیگر ست باز آن مخدوم می نویسند که آنحضرت در شهود
وحدت در کثرت بوده اند همانا که آن ملاذ بر قصهٔ صدور این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند
که بتاویل آن مسارعت مینمایند نه آنست که مجرد این عبارت از ایشان سرزده باشد تا آنرا تاویل کنند
و از ظاهر صرف نمایند هرچند قابل تاویل بود صدور این عبارت عالیه منبئی از معاملات ست

تا با تو حکایت کنم از هر بابی		آسوده شبی باید و خوش مهتابی

هرگاه آنحضرت چنین فرمایند ودرین مقام باشند آنملاذ احق بمتابعت ایشانند هرچند مغلوب حال باشند تقلید پیر از دست ندهند وانچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه وعقلیه مساعد ست ودلائل نقلیه که درین باب می آرند اکثر شان از قبیل متشابهات ست که البته از ظاهر مصروف ست ومؤول ست وادلهٔ عقلیه غیر از اقناعیات که سخن را درانجا جا نگاه ست چه چیز خواهد بود محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد که این مسئله ورای طور عقل ست ومولانا عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید که ورای طور عقل طوریست که دران طور بطریق مکاشفه ومشاهده چیزی چند منکشف میگردد که عقل از درک آن عاجز ست همچنانچه حواس از ادراک معقولات که مدرک عقل ست عاجز اند ودران طور محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود ست نه کلی ست ونه جزئی الخ وانچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود وموجود معدوم نگردد ودرین دو مقدمه ادعای بداهت میکنند ممنوع ست ودعوای بداهت غیر مسموع که حکم وهم ست بلکه فی الحقیقت انکار ست از قدرت باهرهٔ او تعالی اگر معدوم را موجود کند وعالم را من غیر شئ خلق فرماید ویا همه را معدوم وناچیز گرداند از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم ست که قول بآن کفر ست چه اجماع اهل ملل ست که عالم بجمیع اجزائه محدث ست ونیز مخالف ست مر آیهٔ کریمه را اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنٰهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئًا قال القاضی البیضاوی فی تفسیره بل کان عدما صرفا ونیز مستلزم تعطیل صانع مختار ست تعالی شانه چه صنع او سبحانه بطور اینها ایجاد معدوم نکند وایجاد موجود خود محال وتحصیل حاصل ست وبمقتضای مقدمهٔ ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبود بلکه او تعالی قادر بر افنای اشیا نبود ونیز در اعراض غیر قارّه که هم حدوث آن مشاهد ست وهم فنای آن مشاهد ست چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی صانع مختار ست تعالی عن ذلک علوا کبیرا وعدم زیادتی صفات نیز ممنوع ست که خلاف مقرر اهل سنت ست صاحب تعرف اجماع صوفیه را در باب صفات که لا هو ولا غیره است می آرد وبر تقدیر تسلیم تمیز علمی برای تمایز اعدام مقابلهٔ آنها کافی ست وسخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آنملاذ که متضمن مسائل متکثره است بتفصیل ست لیکن چون درینجا نیز تقریب شده مجملی نوشته می آید مکرما چون طالب یقین که صاحب فطرت سلیمه است بوجدان صحیح خود رجوع نماید وبفهم صائب تامل صادق نماید دریابد که الله تعالی یقینا یه

کہ در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسہ از ہستی خالی بود و احتیاج بوجود داشتہ باشد
و نیز در یابد کہ حقیقت و ماہیت او تعالی عین وجود و ہستی نبود چہ ہستی کہ فی نفسہ از مصادر و احداث ست
آنرا بواسطۂ عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران اصطلاح بستن معنی ندارد و ذاتی کہ در خارج
موجود ست بوجود اصیل چہ در کار کہ بر لفظی اطلاق کنیم کہ مفہوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از عوارض بود
و از معقولات ثانیہ باشد و مع ذلک شرع باطلاق آن وارد نشدہ باشد صوفیہ علیہ ہرگاہ جمیع نسب و اعتبارات
را از ان حضرت سلب مینمایند چرا جمعی از ایشان وجود را ہم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم
نہ آید کہ آن نیز نسبتے ست و ہو تعالی وراء النسب و الاعتبارات و مراد این بزرگواران از عینیت وجود نفی
وجود ست بمعنی آنکہ او تعالی خود بخود موجود ست و وجود تعبیری بیش نیست زیرا کہ این اکابر حقیقت حق را
سبحانہ وجود مطلق میدانند نفی وجود از وی چہ صورت دارد چہ نفی شئ از نفس خود محال ست پس حق
آنست کہ او را حقیقتے ست و ذاتی ست ورای وجود و آن بنفسہ در موجودیت خود از عروض وجود مستغنے ست
بلکہ او بشانی ست کہ این عروض آنجا نمیرسد خود بخود موجود ست از برای نفی احتیاج بغیر چہ در کار کہ او را
عین وجود گوئیم چرا بر تر از وجود نگوئیم و اطلاق وجود درا ان حریم اقدس باز نہیم و عادت اللہ تعالی جاریست
کہ ہر چہ در عالم حقیقت ست نمونہ و تمثال آن در عالم مجاز ظاہر سازد کہ از انجا بحقیقت پی برند و چون ذات
آنحضرت را خاصیتے ست کہ بخود موجود ست نہ بوجود و ہم وجود را نمونۂ آن ساخت کہ اگر موجود شود بخود موجود شود
نہ بوجود المجاز قنطرۃ الحقیقۃ و آنچہ میگوئیم کہ ذات مقدس بخود موجود ست مجرد تعبیر ست نہ آنکہ آنجا وجود ست
قائم باو و آنچہ شیخ امان گفتہ کہ حقیقت حق تعالی وجود ست و غیر او نیست الا عدم عدم مبدا اشیا
نتواند بود و اصل آن کہ موجب قلب حقیقت ست ناکام وجود بود و آن منجر بی نیست لاجرم تشنیع و بحث فیہ
است از وجوہ اول آنکہ وجود را حقیقت حق سبحانہ گفتن خلاف عقیدۂ اہل سنت و جماعت ست
شکر اللہ تعالی سعیہم دوم آنکہ صفات واجبی جل سلطانہ بطور اہل سنت زائد بر ذات اند تعالی پس بنا بر این
قول باآنکہ غیر او نیست الا العدم درست نآید چہ توانند کہ صفات برین تقدیر مبدا بود سوم آنکہ قلب حقیقت وقتی
بود کہ عدم وجود شود اما اگر موجود شود چہ استحالت دارد علما گفتہ اند کہ وجود معدوم ست و ہیچ قلب حقیقت نیست

چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نما شود قلب حقیقت نبود پنجم آنکه مودای
لفظ مبدء که درین عبارت واقع ست ماده و هیولی ست لهذا آنرا منحصر در تجزی و تمثل ساخت وحق را جل و علا
ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناعت ست و مبدء بمعنی موجد ذات حق ست سبحانه و در ایجاد تجزی
و تمثل در کار نیست انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی
ندارد و آن وجود دیگر ست که عدم در تقابل آنست که بمعنی کون و حصول ست هفتم آنکه وجود نقیض عدم نیست
تا از انتفای عدم وجود لازم آید قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و آنچه گفته که اعدام
اضافیه که در عدم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد چه با قطع نظر ازانکه چون علم حضوری بود حصول
اعدام نخواهد بود تا اصول گردند این اعدام در علم ازکجا آمد چه معلوم جز ثابت من وجه نبود در کمال سقوط ست
اولاً آنکه علم واجبی را حضوری گیرند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از اعدام اضافیه اثبات جهل ست
مر او را تعالی عن ذلک علوا کبیرا ثانیاً آنکه لا نسلم که معلوم جز ثابت من وجه نبود چه ما بشیک اعدام متمایزه را
میدانیم گو ثبوت نداشته باشند ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایزه من کل الوجوه ممنوع و محل نظر ست حضرت
شیخ صدر الدین قونوی قدس سره گفته است که شیئیت بر دو وجه ست شیئیت ثبوتی و وجودی شیئیت وجودی
ظهور شیء ست مر خود را در مرتبه از مراتب و عالمی از عالم و شیئیت ثبوتی ثبوت شیء ست در علم نه در خارج و این شیئیت مجعول بجعل
جاعل نیست پس معدوم مطلق شیء نیست مطلقا نه باعتبار ثبوت و نه باعتبار وجود اما معدوم ممکن را شیئیت ثبوتی هست پیش
از وجود عینی و بآن شیئیت مخاطب میشود بامر کن و قبول اثر میکند و بوجود خارجی می آید و در جای دیگر حضرت شیخ فرموده که تحقق
علم واجب بمعدومات ممکنه قبل از وجود خارجی فی الحقیقت تعلق بمعدوم نیست زیرا که جمیع ممکنات نامتناهی در ام الکتاب
ست و قلم اعلی که روح قدسی و عقل کل ست مجمل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نفس کل ست مفصل
آن مجمل ست محقق دوانی گوید رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی ست چنانچه امام حجة الاسلام
در بعض رسائل میفرماید که اصل همه کائنات فناست پس بر فنا هم رحمت کردند یعنی ایجاد چه فنا در اصل موجود نبود
اول درجه بوجود فنا احداث فناست زیرا که فنای کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چون او را
موجود کردند نام فنا بروی نشست اگر فنای کائنات را قدیم دانیم با قدم باری سبحانه و تعالی شریک کرده باشیم

پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث ست پس فنا که اصل کائنات ست در فنای خود محدث ست
دخاک که اصل جمادیست در جمادی و موادی خود محدث ست نه قدیم اینست معنی قول اهل سنت که المعدوم
لیس بشیئ تا اینجا سخن امام ست رابعاً آنکه بظاهر این کلام متناقض ست چه اولا حصول اعدام را در علم مسلم داشت
جائیکه گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد و ثانیا نفی آن نمود اولا با ثبات
علم حضوری و ثانیا بآنکه معلوم جز ثابت من وجه نبود خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابته را اعدام اضافیه میگویند
وحقائق ممکنات تصور مینمایند و آنچه بعد ازین مسطور ست که معلومات را اصل پیدا شد که علم بلکه عالم ست
اما اعدام راکدام اصل ست گوئیم که اصل و منشای اعدام کمالات الهی اند که باتفاق در علم تمیز دارند درینجا
کرا خلاف ست هذا و آنچه نوشته اند که حقیقت بندگی گرفتاری باو و گذشتگی از غیر اوست هرچه بود چه دنیا
وچه عقبی بلی چنین ست اما محق و مبطل در ادعای این معنی شریک اند فارق عدل میان فریقین تجلی ست
باحکام شرعیه و تزین ست بسنن مرضیه علی مصدرها الصلوات والتسلیمات والتحیات علامت کمال
گرفتاری باو و گذشتگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت ست هرچند آن بیش این بیش الا
آن گرفتاری را نه پسندند و آن گذشتگی را عین گرفتاری شمرند مگر ایرادانی که بر توجیهات کلام حضرت
خواجه بزرگ نموده اند هرچند همه آن ایرادات کلام ست بر سند اخص که مدفوعست مع ذلک بطریق تنزل
گوئیم که چون عود هواجس و وساوس بی عود علم صورت ندارد چه در هنگام نسیان هواجس و وساوس نیست
بنابران بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده آمد که درمیان این هردو تلازم ست و از مخلوق بخالق
تعالی بعلاقه آنکه وجود و سائر صفات وی اثر قدرت باهره اوست سبحانه راهی ست گشاده که بعد از وصول
بموثر حقیقی بر اولی البصائر قویه آن راه مبطن و آن علاقه معنوی محسوس و هویداست در رهنمونی اتحاد چه
درکارست دخان را با آتش کدام اتحاد ست جماعه که نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیده اند
باذنای علاقه بمحبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی در نمی مانند و همه اشیا را بعلاقه مذکوره ملاحظه میفرمایند
درین صورت هیچ چیز عارف را بخود نمیخواند بلکه باورای خود دلالت مینماید و نظر بصیرت عارف را بیرون
از خود می اندازد و بخلاف در صورت اتحاد که سالک بیچاره را هر شئ بخود میخواند و بگرفتاری خود دلالت میکند

وخود را بعنوان محبوبیت وا مینماید هر زشت و دیو بکرشمهٔ معشوقی پیش می آید و سد سکندری میگردد

پس ای نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز | بسوخت عقل ز حیرت که اینچه بوالعجبی ست

و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکن ظلال آن مرتبهٔ مقدسه باشد پس از ظل باصل شاه راه ست و عینیت ظل مر اصل را ممنوع ست و این فقیر هرگز علم عارف را که باشیای تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم حضوری لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که باشیا تعلق میکند ورای حضوری و حصولی ست مجرد انکشافی ست که سبب تمیز معلوم ست بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی ست که علم باعث تمیز آنها گشته است اشیا هر جا هستند بر وی سبحانه منکشف اند علم واجب را باشیای علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد اشیا هر جا باشند بر عارف منکشف میگردند بی حصول صور آنها در نفس عارف و بی تاثر این علم ورای حصولی و حضوری ست هر چند محبوسان عقلیه عقل آنرا باور ندارند و نه پذیرند که خارج از مبحث اند این قسم امور ذوقی ست و وجدانی الزامی نیست غرابت این معرفت از همین رهگذر ست که علم حضوری نبود و از حصول صورت وارهد من لم یذق لم یدر محمد و نماز را برتر از تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که بیقین یقین معلوم گشته است که مطلوب ورا ورای این تجلیات و مشاهدات ست گرفتاری بآن گرفتاریست بظلال بلکه بشبه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب ست و حکم بعینیت جمیع اشیا مر مطلوب را از سکرست نماز ست که خبر از مطلوب میدهد و نشانی از ان بی نشان وارد قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آمده است که در نماز حجابی را که در میان بنده و خداست برداشته میشود لهذا آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت ست که این مشاهدات و تجلیات بگرد آن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کمال این معاملهٔ نماز وابسته بقرب نبوت ست که دست اکثر ارباب ولایت از ان شجرهٔ بلند بالا کوتاه ست تمام ورق باید گردانید تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن علحده راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاه راهی ست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات و اصحاب ایشان و خال خالی از افراد این امت نیز از ان راه بمطلوب رسیده اند تواند بود که حضرت قطب العرفا

خواجهٔ ما بهمین راه اشعار نموده اند آنجا که فرموده شاه راه دیگرست هر چند دواست بلکه واقع ست که از راه ولایت کسی بآن ذروهٔ علیا برسد؎

بوصلش تا رسم صد بار از پا افگنم شوقم | که نوپروازم و شاخی بلند آشیان دارم

نماز مقصور برین صورت نباید دانست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتهاست تا بآن حقیقت نرسد و باهل آن آشنا نگردد از کمال نماز چه دریابد همانا که در حدیث قدسی قف یا محمد فان الله یصلی اشارت بآن حقیقت باشد نماز معشوقی ست دلربا گویا صورت زیبای او در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه وانموده اند وادا های رعنای او را باین خشوع و آداب ظاهر ساخته هر که بآن صورت گرفتار و فریفته نگردد حقیقت این ارکانرا چه دریابد و کسی که واله و شیفتهٔ آن ادا ها نشود قدر این خشوع و طمانینت را چه درک نماید بالجمله لطائف آن عالی ترازانست که زبان زد این هرزه گوی گردد و نفائس آن برترازانست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید لیکن از انفاس نفیسهٔ ارباب این دولت عظمی امیدها دارم و از مین محبت و خدمت شان نویدها؎

چکد مشک تر از دستم که آن گیسو بچنگ افتد | دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین امیدا زاشفاق عمیم آن کریم آنست که من بعد در گفت و گو را برین مهجور ناسی بربندند و بگذارند که در کنج نامرادی ماتم گناهان و سوز هجران خود میداشته باشد والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دویست و سی و یکم بحقائق و معارف آگاه مخدوم زادهٔ گرامی شیخ محمد صبغة الله سلمه الله تعالی در مکاشفهٔ حضرت مجدد الف ثانی رض

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی عالی حضرت متعالی منقبت حضرت ایشان ما رضی الله عنه میفرمودند که روزی در حلقهٔ فجر نشسته بودم یک گونه فنای مخصوص رو داد تعینی که داشتم رو بزوال آورد و این نظر بامتداد کشید تا آنکه بعد نماز عصر همان روز نشسته بودم دیدم که امام همام حضرت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه با جمیع تلامذهٔ خویش بلکه با جمیع علما و مجتهدان که در مذهب ایشانند گرد من جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی از اساتذهٔ حضرت امام نیز دران وقت در نظر می درایند چون ابراهیم نخعی و غیره از تابعان می بینم که گویا انوار همه ایشان در من در آمد و من بآن انوار تعین و بقا یافتم و بتمام متحقق با نوار ایشان گشتم

بعد از دو سه روز تا این ماجرا چنان فرمودند که چنانچه تعیّنے و بقائی که بعلمای حنفیه شده بود همان قسم تعین و بقا بعلمای شافعیه متحقق گشت چنانکه دیدم که حضرت امام شافعی با جمیع علما و مجتهدان مذهب خویش گردمن جمعند محسوس گشت که علمای حنفیه از من بیرون آمدند این زمان بانوار علمای شافعیه متحقق گشتم چنانچه سابقا بانوار علمای حنفیه متحقق شده بودم بعد ازان مشهود گشت که آنچه از من رفته بود باز بمن عود نمود یعنی انوار حنفیه الحال بانوار هر واحدی ازین هر دو فریق متحقق شدم ازین جهت اگر آن حضرت را حنفی الشافعی گویند گنجائش دارد میفرمودند که دران وقت چنان معلوم گشت که حق ازین هر دو امام بیرون نیست اگر از حنفی جائی حق مانده است شافعی گرفته است و از شافعی تجاوز نکرده است این معنی را بمبالغه تمام میفرمودند و میفرمودند که دو حصه از حق یا سه حصه با امام اعظم مسلم است و ثلث یا ربع بشافعی است والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دویست و سی و دوم بشیخ شمس الدین علی خلخالی در تحقیق کلمات فنای نفس

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ما آواره شدگان را بحقیقت اتباع مصطفوی علیه و علی آله الصلوة والسلام متحلی داشته این خلعت موهوم را که التفات و توجه بآن نزد خواص بندگان او شرکست و آن کنایه از نفس ماست که حجاب و پرده مطلوب گشته است بلکه خود را بمطلوبیت والوهیت خوانده کما قیل انت الثمامة علی شمسک فاعرف حقیقتک بکلیت از ما برهاند تا باشد که مطلوب حقیقی را بی مزاحمت اغیار بمطلوبی وابسته و پرستیده شود و این ابرپاره را که برروی آفتاب خود پرده خود گشته است از میان بر دارد و در جنب شعشعان ظهور آفتاب آنرا محو و متلاشی سازد که جوینده ازان نامی و نشانی نیابد و هرگز کلمه از آثار امور دی نماند نه بآن معنی که درین وقت خود را عین مولا تصور نماید بلکه خود را از میان بکشد و نیابد مولا مولاست اغیار را از حجله عروسی برآر عروس عروس است نه آنکه اغیار را عین عروس تصور نمائی و از مشاهده جمال عروس بمشاهده اغیار درمانی و چون خداوند تعالی بنده را باین قسم فنا که قدم اول است درین راه مشرف سازد و بنده بحکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها امانات را باهل امانات سپرد یعنی کمالات عاریتی را بصاحب کمالات دهد و عدم مقید را که مرآت آنها بوده بعدم مطلق سپارد هرچند این دید

نعکاس و عاریت ہم باعتبار توہم ست فقط چہ فی الحقیقت ہیچ کمال از آنحضرت منفک نگشتہ ہست و عدم از عدم مطلق در نفس الامر جدا نشدہ اینجا تبدل علم ست مبس زیرا کہ باین انعکاس توہمی کہ خود را کامل و خیر دانستہ بود چون نظر او بر اصل خود افتاد و نیک ملاحظہ نمود دید کہ جمیع کمالات آنجا ثابت ست اینجا بیش از اراۂ وہمی و نقاش قدرت ہیچ نبود چنانچہ صورتی کہ در آئینہ منعکس ست چون نظر باصل خود اندازد داند کہ صورت بیرون آئینہ ہست و در آئینہ ہیچ صورتی ثابت نیست این زمان ہیچ نامی و نشانی از وی نماند چہ حقیقت ممکن نیز ہمان علم بودہ ہست کہ فی الحقیقت جہل مرکب ست مصرع ای برادر تو ہمین اندیشۂ پس درین وقت بحکم کریمۂ والذین جاہدوا فینا لنہدینہم سبلنا شایان آن میگردد کہ او را بجناب اقدس راہی بدہند و بہ بقا باللہ و تجلی ذات کہ قدم ثانی ست مشرف سازند و مادام کہ بلوث عدم ملوث ست لیاقت قرب آنحضرت ندارد بلکہ تار الحہ از عدم بحقیقت او آمیختہ ہست ازین دولت قلیل النصیب ست والسلام علی من اتبع الہدے

مکتوب دویست سی و سوم بشیخ عبد الہادی بدایونی در فضیلت خدمت درویشان و محبت ایشان

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات بلا رنان اشفاق پناہی میرساند احوال فقرای اینجد ود مستوجب حمد ست المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم واستقامتکم مدتیست کہ از احوال خیر مآل اطلاعی نہ بخشیدہ اند موانع آن بخیر باد چہ نعمتی ست کہ حضرت حق سبحانہ وتعالی بندہ را در کبر سن وآوان ضعف بآثار قبولیت دوستان خود محلی و مزین گرداند و نور جبین او را شاہد عدل سازد و منقول ست کہ فاسقی را بعد از موت شخصے در خواب دید واز احوال او پرسید گفت مرا بخشیدند سائل از روی تعجب پرسید کہ بکدام عمل گفت روزی بایزید بسطامی بعد از نماز عصر دست بدعا برداشتہ بود من نیز دران دعا شریک بودم و دست برداشتہ آمین میگفتم بطفیل آن دعا مرا بخشیدند پس غبطہ بر امثال شما عزیزان باید نمود کہ موی سیاہ را در خدمت دوستی از دوستان او تعالی سفید کردہ اید وخود را در دل ایشان جا دادہ این امر عظیم القدر را اندک خیال نکنید و ہیچ عمل را مساوی این عمل جزیل الاجر تصور نمائید کہ جزای این عمل حق ست سبحانہ جزای اعمال دیگر بگرد آن نرسد حاصل الاعمال دیگری آگاہی از حقیقت این عمل از صورت وقشر تجاوز نمی نماید حقیقت این عمل ست کہ لب متحقق ساختہ

بلب الالباب میرساند وازانجا بفوق دلالت می نماید وحقیقت این امرست کہ نفس امارہ را از طغیان وسرکشی
باطمینان والمیتان وبفنا وبقا مشرف میسازد وحقیقت این عمل ست کہ اعمال دیگر را از صورت اعمال بحقیقت آن
می برد مثلا نماز وروزہ وزکوۃ وحج وغیرآن از اعمال ظاہرہ در ابتدا ہرچہ ازان بوقوع می آید صورت اعمال ست
وبعد از وصول بحقیقت کار حقیقت اعمال بجامی آرد مثلا حقیقت نماز ادا می نماید وحقیقت روزہ علے ہذا
القیاس پس درادای شکر این قسم نعمت عظمی جد بلیغ مرعی باید داشت مع ذلک خود را قاصر درادای حق
آن باید انگاشت وتلافی تقصیراتی کہ درادای حق صحبت وخدمت این بزرگواران بوقوع آمدہ است از کرم
او تعالی بتضرع وزاری تام مسألت باید نمود تا اثر اجابت معلوم گردد ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل
شئی قدیر والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ وصحبہ واخوانہ من
الانبیاء والمرسلین والملائکۃ المقربین وسائر الصالحین الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

مکتوب دویست وسی وچہارم بخواجہ محمد کاظم در تعزیت والد وخواجہ محمد ہاشم ارشاد بتحصیل کمالات وذکر نصائح

بسم اللہ الرحمن الرحیم قرۃ العینین ومسرۃ الاذنین خواجہ محمد کاظم مع الاخوات والاخوان از آفات
آخرالزمان وازمکر شیطان در حرز وامان حضرت حفیظ منان بودہ درمقام صبر ورضا وتسلیم باشند نمیدانند کہ درعزای
اخوی مرحومی کمالات دستگاہی واقف اسرار آلہی جل شانہ چہ نویسد وغم ودرد فراق ونایافت صوری آن
کاشف معاملات معنوی را چہ سان وانماید دل حزین این مسکین را بآن خواجہ سریع السیر بلند پرواز محبت
طبعی وتعلق عزیزی بود وہست وہمچنین بالعکس چنانچہ پیش ازین درحالت حیات خواجہ از مفارقت یسیرہ
خواجہ دل دراضطراب می بود الحال کہ این قسم فرقت درمیان آید خیال باید نمود کہ چہ نوع الم وحرقت بہم رساندہ باشد

میان ماکہ پیراہن بودی بار	دوعالم درمیان شد چون شود کار

ماتم دوستان حق را جل شانہ در رنگ
ماتم سائر الناس نباید دانست ماتم دیگران دررنگ جزو زمین ست وماتم اینہا در تمام زمین وآسمان ماتم
دیگران در بعضے از جسمانیان ست وماتم اینان شامل جسمانیان وروحانیان ماتم دیگران مقصور برظاہر
وصورتست ووجود این بزرگان چونکہ واسطہ فیوض معنوی وافادات باطنی ست ماتم شان برظاہر وباطن

استیلا دارد لیکن با اینهمه چون تقسیم فعل جمیل مطلق ست جمیل ست مصرع | هر چه خوبان کنند خوب آید |
و در نظر محبان و مشاهدان فعل او باید که همه وقت زیبا و مستحسن نماید کسی را که این دیده داده اند و رهای فیوض از باطن
دوستان خود بروی کشاده اند و از قید صورتش رهائی داده اند چه معنی را المعنی راهی ست و باطن را بباطن نگاهی
سدی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل و تکوین حق جل و علا جلوه گر گشت دل که محل گرفتاری ست
از گرفتاری رست چه فنای قلب که برزخ و حقیقت جامعه ست منوط بتجلی فعل ست که فعل برزخ جامع ست
قلب را بآن مناسبت تامه هست و باین تجلی فعل آنکس بیقین دانست که افاضهٔ فیوض و برکات فعل
اوست وجود وسائط درمیان بهانهٔ بیش نیست موت و حیات متوسط یکسان ست این زمان از اموات
در رنگ احیا بهره ور شود مصرع | گر دری بسته شد ای دل دگری بگشایند | فی الحقیقة مفیض دیگری ست
توسط احیا گر نشود توسط اموات بود و چون این تجلی بکمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر برخیزد و در خلوت خانهٔ
محبوب بی مزاحمت شهود اغیار نشیند مصرع بعد ازین خوشترم به تنهائی ؛ سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه
بفعل او تعالی راضی و شادان باشند و جادهٔ شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
گزینند و اوضاع سنجیدهٔ والد خود را از دست ندهند و پنج نماز در اول وقت حاضر شوند در رضا جوئی والده و سائر
اهل حقوق کوشند و موسم جوانی را مغتنم شمرند و جد تام در تحصیل مراضی حق جل و علا مرعی دارند قوت های
جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند در ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد مبادا این ایام
را بسا هل گذرانند و در لهو و لعب صرف کنند و در عیش افتند که هنگام عیش در پیش ست اللهم ان العیش
عیش الآخرة این وقت وقت کار ست کمر همت را چست در کسب خیرات بربندند و جز مولا در رضای
او مطلب نداشته باشند فقر و مسکنت را بجان دوست دارند و با نامرادان و دردمندان صحبت دارند و صلحا
و درویشان را از دل و جان عزیز دارند و مجالست ایشان گزینند واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم
بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و باهل دنیا و مزخرفات آن
بگوشهٔ چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و ناچیز دانند و سم قاتل تصور کنند و خدمات طلبهٔ حق را حتی الامکان بخود گیرند
و بر دیگران تا مقدور باشد نیندازند و اگر سیر سرهند نیت خدمت مرقد مطهر نورنا الله سبحانه بانواره الساطعة کنند

مبارک دانند و تا نه خود تصور نمایند و پارهٔ وقتی در مجاورت روضهٔ منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و با اہل غفلت و مخالفت طریق صحبت ندارند و با عیال و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما موانست تام بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض از آنجناب مقدس نشود و مورد وعیدانه کان فی اہلہ مسرورا نبود بالجملہ ہرچہ منافی دوام اقبال جناب قدس خداوندی جل سلطانہ بود شوم و نامبارک ست و آنچہ چنین نبود محمود و مبارک است کلیہ ہمین ست دیگر احوال ظاہر و باطن خود را و جماعت را نویسان باشند والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب دویست و سی و پنجم بمخدوم زادہ محمد سیف الدین در تحدیث بہ نعمت حق سبحانہ تعالی و در دید قصور اعمال

باسمہ سبحانہ بکرم خداوندی جل سلطانہ و بطفیل رسول او صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و بیمن توجہ پیر دستگیر قدسنا اللہ بسرہ الاقدس معاملہ تسلیک و تکمیل بغایت سہولت پذیرفتہ و راہ وصول اقرب گشتہ و کار دہور بایام و شہور مقرر شدہ ہرچند بحسب کمیت مسترشدان این معاملہ قلت دارد چہ این وقت کثرت آنرا برنتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از بیش ست یکی از مسترشدان بواسطہ در ہفت روز از ابتدای تعلیم طریقہ از فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزہا بیان می نمود کہ گویا بحوالی فنای نفس رسیدہ و ما ذلک علی اللہ بعزیز و اکثر مجازان فقیر کہ از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول شان کہ مشروح می سازند عقل عقیل در تحیر می ماند بیت

بیاید تو ای خواجہ سبلت مزن	اگر باد و شر بر در پیر زن

باید دانست کہ مربی حقیقی اوست سبحانہ ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ اند تنبیہ با وجود این ہمہ افاضہ انوار و افادہ اسرار کار این دل انگار روز بروز در خرابی ست و حال روزگار او بعد حرمانست و غفلت و کسب معاصی در تزاید در لجہ حیرت فرو رفتہ ست و از مکر خداوندی جل شانہ ترسان و لرزان ست نمی داند کہ فردا باوی چہ معاملہ کنند و در کدام حرگہ داخل سازند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب دویست و سی و ششم بفقیر حقیر محمد عبد اللہ عفی عنہ در رمزی با سرار حقیقت صلوٰۃ بطریق اجمال

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا و ورد فی الحدیث قف یا محمد فان الله یصلی عالی حضرت متعالی منقبت حضرت
ایشان ما رضی الله تعالی عنه پیش از مرض اخیر و ہمچنین در مرض موت از حقائق و اسرار صلوٰۃ و حقیقت
صلوٰۃ و بیان صلوٰۃ انبیاء و کمل اولیاء و خصوصیتی کہ انبیاء راست علیہم الصلوات بر کمل دیگر و صفوف اربعہ
انبیاء و ملائکۂ ملأ اعلی علیہم الصلوات والبرکات کہ اقتدا نمودہ اند و کیفیت صف بستن این بزرگواران و تفاوت
درجات ایشان در میان خود ہا از روی قرب و منزلت و آنکہ در صف اول ازین برگزیدہا کیست و انبیائی کہ اسامی
شان در کلام مجید سبحانی مذکور ست دران مجمع چہ خصوصیتہا دارند و مقام خاص سرور دین و دنیا کہ بر مقامات دیگران
سروری و بزرگی دارد و در بیان وسعت آن مقام و از سابقان این امت کیست کہ بوصول آنمقام بطفیل و
تبعیت مشرف و مستعد ست و تعین مقام خود و بیان خصوصیت آن و آنچہ در باب مخدومی استاذی
در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچہ دربارۂ این عاصی آوازۂ بشارت دادند و آنچہ در حصول
این دولت بطریق اصالت و بطریق ضمنیت فرق نمودند و ما یناسب ذلک چیزہا در معرض بیان آوردند
کہ فکر و عقل و وہم و خیال از ادراک آن مقام حیران و سراسیمہ بود چون تفصیل اکثر امور مسطورہ
از جملہ اسرار لازم الاستتار ست بنا بران باجمال در ذکر این مقام اختصار افتاد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و سی و ہفتم بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد نقشبند سلمہ ربہ در اشارت ببعضے مقامات حضرت ایشان سلمہم الله تعالی

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه روزی فرمودند کہ در
زمرۂ سابقین کہ حضرت حق سبحانہ در شان شان ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین فرمودہ است
نظر میکردم خود را داخل آن جرگہ دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در انجا باخود یافتم و مثل آن در اسرار متشابہات نیز
نوشتہ اند کہ متشابہات کنایت از معاملات ست و راست کہ شخصے را معاملہ حاصل بود و علم بآن معاملہ نباشد یعنی ادراک نہ
فردی از منتسبان خود مشاہدہ نمودہ است بدیگران تا چہ رسد خوش گفت

سعادت ہاست اندر پردۂ غیب		ع

الحمد لله الذی اذہب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و السلام		نگہ کن تا کرا ریزند در جیب

مکتوب دویست و بیست و هشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف در حصول بعضی بشارات درباره حضرت ایشان

بسم الله حامداً و مصلیاً روزی حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه پیش از انکه بسفر اجمیر روآرند همراه خلیفه عصر درصوبه پنجاب بالای آب چناب در ایام تشریق موسم اعتدال خریفی بود دقائق اسرار فنا و بقا و زوال عین واثر بطرز خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول بکعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یک ماه شده که همین قسم معارف درمیان بود و روز بروز غرائب و دقائق آن میکشود واین مهجور بتوجه شریف آنحضرت غواصی آن دریا می نمود حضرت ایشان همواره در تفتیش و تبیین وصال این بی پروبال می بودند و ترقب ترقی او داشتند و توجه برآن می گماشتند تاآنکه دران وقت که بیان دقائق مسطوره می نمودند و غیر این فقیر دیگری درخدمت شریف نبوده بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نوازشها در حق وی نمودند و بشارت حصول معالات مذبوره فرمودند و این بیت را در شان او بزبان الهام ترجمان خویش آوردند **بیت** | مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد | دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید | حمد الله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه تعالی والسلام والاکرام

مکتوب دویست و بیست و نهم بمیر عباد الله ولد قاضی محمد زاهد کابلی در شرح معرفت مسموعه از حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین در اخبار نبوی علی مصدرها الصلوۃ والسلام والتحیۃ آمده است عالمی که بمقتضای علم خود عمل نکند آن علم بروی حجت میشود و مناسب نیست انچه علمای کرام گفته اند که عالم تارک عمل را نازل بمنزله جاهل میکنند حضرت ایشان ما درین معنی متفکر می بودند آخر کار بفضل پروردگار برآنحضرت چنان منکشف ساختند که این حکم مخصوص بعالمی ست که علم وی منقلب بحال نشده باشد اما اگر علم عالم بفضل ایزدی عم احسانه منقلب بحال شود آن علم بروی حجت نمیشود اگرچه بآن علم عمل نکند انتهی محصول ما سمعت منه رضی الله تعالی عنه این فقیر گوید تا که عدم حجت علم بآن معنی ست

که بر عالم تارک عمل دو مواخذه است مواخذهٔ ترک عمل و مواخذهٔ علم یعنی باوجود علم ترک عمل کرد و بعد انقلاب
علم بحال مواخذهٔ علمی مرفوع ست و مواخذهٔ ترک عمل بر مشیت ست ان شاء عفی و ان شاء اخذ و تفصیل این
مقام آنست که ذنوب که از عارف قبل ولایت صادر شده است بعد حصول معرفت امید ست که آن ذنوب محو
شود اگرچه آن ذنوب از قبیل مظالم و حقوق عباد باشد لان مطلق الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الاسلام
هو المعرفة بالله سبحانه و مطلق الاسلام اذا کان لا یجب المظالم و حقوق العباد لکن حقیقة الشیء و کماله مزیة لیس
لمطلقه و اگر از عارف بعد معرفت صغیره صادر شود چه اولیا از کبائر محفوظ اند امید آنست که او را بآن مواخذه
نکنند نه بآن معنی که مصر بر گناه باشد و مواخذه نشود که آن مذهب ملاحده و زنادقه است خذلهم الله سبحانه
وتعالی بل بآن معنی که عارف را ازو متنبه سازند تا تدارک آن بتوبه و استغفار نماید و آنکه گفته ایم که اسلام حقیقی
مظالم و حقوق را نیز محو می نماید زیرا که حق سبحانه مالک علی الاطلاق ست و قلوب العباد بین اصبعین
من اصابعه تعالی یقلبها کیف یشاء پس امید آنست که آن عباد را نعم البدل داده از ان عارف
راضی سازد و از ان حقوق درگذرانند فائده ماناکه معنی انقلاب علم بحال آنست که چنانچه قبل معرفت
اخذ علوم از ادلهٔ شرعیه و بطریق استدلال بود بعد حصول معرفت آن علوم بطریق کشف و تلقی من الله
سبحانه باشد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والبرکات العلی

مجملی از ذکر صاحب این مکتوبات فیض آیات

حضرت عروة الوثقی خواجه مجدالدین محمد معصوم خلف الصدق و خلیفهٔ اعظم حضرت قیوم ربانی
محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سهرندی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما ولادت آنجناب
در سنه هزار و نه واقع شده و وفات در سنه یکهزار و هفتاد و در نهم ربیع الاول ست جامعیت علوم عقلی و نقلی و کمالات
صوری و معنوی داشتند و بشارت مقام قطبیت و منصب قیومیت از پدر بزرگوار یافتند نسبت طریقهٔ احمدیه
بتوجهات ایشان در اطراف عالم شایع گردیده و عالمی بواسطهٔ آنجناب باحوال بلند و مقامات ارجمند رسیده
کشف مقامات الهیه آنچنان بود که از ولایات بعیده منتسبان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسویه

رسیده و فلانی بولایت محمدیه مشرف گردیده نه صد هزار کس بر دست ایشان مرید شدند و هفت هزار آدم را
آنجناب خلافت داده اند در خدمت ایشان طالب در یکهفته بغداد در یکماه بکمالات ولایت میرسید و بعضی را
در یک توجه بجمیع مقامات سیر رسانیدند دیگر کمالات و مقامات و مکاشفات و کرامات ایشان از کتب تذکره این
خاندان عالیشان واضح و لایح ست حاجت تحریر ندارد و همچنین فرزندان آنجناب اقطاب وقت بودند و
هفت اقلیم را منور ساختند و خلفای آن مستطاب در اکناف عالم اشتهار یافتند و بهدایت و ارشاد پرداختند
کما لایخفی عند ارباب العرفان و اصحاب الایقان و الی الآن همان منبع فیض جاری ست و تا دوره
آخر زمان خواهد بود ان شاء الله العزیز چنانچه یادگار اکابر این طریقه علیه یعنی ذات فیض آیات قطب الاقطاب
سلطان الاولیا مصداق العلماء ورثة الانبیا برق خرمن سوز تا تجلی زار قاب قوسین او ادنی محرم خلوت اجتبا
برقع کشای شاهد دنی فتدلی مشرق آفتاب صباحت محشر شور ملاحت عروج نشه محبت الهی ظهور محبوبیت جناب رسالت
پناهی موسی طور عرفان آئینه دار جلوه جانان حضرت سیدنا و مولانا فضل الرحمن مد الله تعالی ظله بر مفارق عالم و عالمیان
سایه گستر ست و همان کمالات سابقه از وجود باجود آنجناب ظاهر و باهر فالحمد لله علی ذلک کثیراً کثیرا

خدایا کیست این کز نام او تا بر زبان آمد — زند زین گونه بحر اشتیاقش جوش عمانی
فروغ محفل خواجه بهاء الدین بود نامش — بهار گلشن حضرت محی الدین جیلانی
عیان از شوکت و شانش جلال موسی عمران — نمایان در صورت پاکش جمال ماه کنعانی
علو منصب فقر جهانگیرش چه می پرسی — [illegible]ش کرد احیای ره و رسم سلیمانی
دل حق منزل او مخزن اسرار وادی — روان روشن او مظهر انوار فوقانی
ز عرفان جلالش قطره با طوفان همی ماند — ز خورشید جمالش ذره ها محو درخشانی
ز وضع شرع [illegible] ازو سنت نشان ما را — کند خلق عظیمش سر بسر تفسیر قرآنی
بلاگردان جذب همت این [illegible] — رساند تا خدا از یک نگاه ناز پنهانی
تبسم یک طرف نازم باندازِ جمال او — دل نظاره [illegible] ز چین پیشانی
قیامت بر سر عشاق برپا می کند هر دم — [illegible] صبا [illegible]

بصورت قبلهٔ عالم بمعنے جان جانانی
کہ می آرند اینجا نفس سرکش را بقربانی
کہ می جوشد ز دیوار و درش انوار یزدانی
خدا فرموده تو ویع کمال نوع انسانی

جہانی رو بدرگاہ هست بجان و دل ہوا خواہست
حریم کعبہ کوی تو دارد شرب دیگر
ما بعد الفنا با کعبہ آمد مسجد اورا
بذات اقدس او چہ نبوت ہر چہ انگاری

آری حق کہ خمیر این اکابر سرشتهٔ انوار نبوت ست و نسبت پاک ایشان اصالت در اصالت و الحمد للہ کہ ما متوسلان ایشان را ایمانی باین معانی حاصل ست و سرہای ما در ربقهٔ ارادت و عقیدت ایشان داخل بحکم المرء مع من احب جاذبهٔ محبت ایشان بشارت رسان ما پس ماندگان ست و معیت ایشان واسطهٔ عروج ما دور افتادگان الحمد للہ الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ و السلام علی من اتبع الہدے

قطعهٔ تاریخ طبع از طبع عاجز کلیل الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر

شکر صد شکر این نسخهٔ عرفان و سلوک
از صفایش بود انوار معارف روشن
کرد تصنیف چہ خوش خواجہ محمد معصوم
شاکر از ہاتف غیبی پی سالش چو بخواست

طبع گردید بصد خوشخطی و حسن صفا
وز جلایش بود اسرار خدا جلوه نما
ہر نہان شده از خامهٔ کشفش پیدا
هست مجموعهٔ دلچسپ تصوف گفتا

ایضاً از طبع سدید عدیم الندید حافظ محمد ابو سعید خان صاحب سعید

وه چہ زیبا طبع گشت این نو کتاب
وه چہ سالش بے بہا آمد سعید

ہر کہ دید از حال قیل و قال شد
طبع مکتوبات وجد و حال شد

ایضاً از طبع گرامی جمیل نامی مولوی محمد عبد العلی صاحب مدرسی متخلص بآسی مصحح مطبع نظامی

ہزاران شکر حق کز پردهٔ غیب
بہر ملفوظ او تبشیر و انذار
مطالب با معانی دست با دست
مسالک را سوالک کرده روشن

بر آمد شاہد زیبا مکاتیب
بہر مکتوب او ترغیب و ترہیب
فصاحت با بلاغت یافت تقریب
معارف را عوارف داده ترکیب

همانا ز پے ہر نفس سرکشش
بود ہر صوت لفظش سنوطا دا آئیب

محمد عبد رحمن خان شاکر
کہ مشکور آمده سعیش بتهذیب

بطبع مطبع نامے نظامے
چہ خوش آراستش با حسن ترتیب

چہ ترتیبے کہ از باغ و بهارش
و باغ زهد خشک آمد بترطیب

چہ ترطیبے کز و جانها مطیب
بطیب نفحه و هم نفحهٔ طیب

رقم زد مصرع تاریخش آسے
فرح افزا چہ شد طبع این مکاتیب ۱۳۰۴ھ

ایضاً وله

چہ خوش طبع شد نسخهٔ معرفت
کز و علم عرفان فقیر آمده

با آئینهٔ دل صفائے رسید
بجسم غنا جان فقیر آمده

نشہ رفعت و قدر درویش است
نهی رتبه و شان فقیر آمده

سطورش پے سالکان سلوک
رہ دین و ایمان فقیر آمده

بیانش زیب تصوف بود
معانیش شایان فقیر آمده

چو مرآت صورت نما دیدنش
بدیدار انسان فقیر آمده

با ثبات حق الیقین اندر آن
براهین ایقان فقیر آمده

مؤلف بتالیف ابن فیضها
کہ بحر فیضان فقیر آمده

همانا ز بنیاد کاخ سلوک
سبب صدر ایوان فقیر آمده

عمو آبود خواجهٔ خواجگان
خصوصاً ز خاصان فقیر آمده

چہ خوش مصرع سال آسی نگاشت
مکاتیب عرفان فقیر آمده ۱۳۰۴ھ

اشتهار

چونکہ این کتاب مکتوبات خواجہ محمد معصوم قدس سره بموجب قانون بستم ۱۸۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ گردیده است لهذا کسی بدون اجازت راقم قصد طبعش نکند

وجہ مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند تعیین کہ کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست
مهر و دستخط مهتمم مطبع در آخر کتاب ثبت گردید
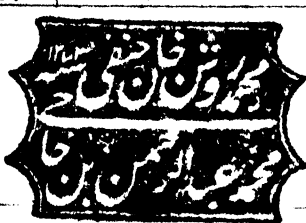
از تاریخ مرآة العالم بختاور خان از ملازمان عالمگیر بادشاه

تاریخ وفات حضرت خواجه محمد معصوم علیه الرحمه — رفته ز جهان امام معصوم

۱۰۷۹

تاریخ وفات حضرت شیخ عبد الاحد ابن حضرت محمد سعید خازن الرحمه | قیل ادخلوها بسلام آمنین

اعلان

چون کہ این نسخہ متبرکہ

مکتوبات خواجہ مجدالدین محمد معصوم

خلف الصدق امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

رحمہما اللہ دین مطبع بصرف زر کثیر نقش اول گرفتہ و حسن تازہ انطباع

پذیرفتہ لہذا بلا اجازت راقم کسے قصد طبع

آن نکند کہ حسب قانون بستم ۲۵ ۱۸۶۷ع

داخل رجسٹر گورنمنٹ گردیدہ

شد

یہ کتاب چھپی ہوئی ۲۰ ماہ اپریل سنہ ۱۸۷۷ عیسوی کی ہے۔

الراقم عاجز محمد عبدالرحمن خان

مہتمم مطبع نظامی

کانپور

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ
از تصانیف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ رسالہ ہدایت و ارشاد یعنی
مبدأ و معاد
۱۳۰۹ھ
حسب الحکم واقف حدیث و قرآن کاشف اسرار عرفان مولانا سید محمد حسن خان دام بالفیضان
۱۳۰۹ھ
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ فی المبدأ والمعاد والصلوٰۃ علی حبیبہ محمد وآلہ الامجاد اما بعد فہذہ رسالۃ شریفۃ متضمنۃ لاشارات لطیفۃ رائقۃ واسرار دقیقۃ فائقۃ للامام الہمام حجۃ اللہ علی الانام قدوۃ الاقطاب والاوتاد وقبلۃ الابدال والافراد کاشف اسرار السبع المثانی المجدد للالف الثانی ذی الاویسی الرحمانی العارف الربانی شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی نسبًا والحنفی مذہبًا والنقشبندی مشربًا لازال شموس ہدایتہ علی افق العلیٰ ساطعۃ والناس فی ریاض افاضتہ رائعۃ واللہ المستعان وعلیہ التکلان منہا درویشی راہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا بہ یکی از خلفای خانوادہ حضرت خواجہا قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم رسانید وازان جا طریقۂ این بزرگواران را اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت ببرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفۃ قیومیت میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ نیز شربی میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار بسلوک قرار یافت واین راہ را بتربیت روحانیۂ اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وتقدس وجہہ المقدس تا بنہایت رسانید یعنی باسمی کہ رب اوست وازان اسم بقابلیت اولی کہ معبر بحقیقت محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ بمدد روحانیت حضرت خواجہ نقشبند

قدس الله تعالی سره عروج نمود و ازان جا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی الله
تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و ازانجا تا مقامی که فوق آن قابلیت ست و آن قابلیت بجایت
کالتفصیل ست مر آن مقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است
بتربیت روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی واقع شد و
در وقت وصول باین مقام نحوی امداد از روحانیت حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفهٔ
حضرت خواجه نقشبند ست قدس الله تعالی اسرارهما و قطب ارشاد بوده بآن درویش رسید
نهایت عروج اقطاب تا این مقام ست و دائرهٔ ظلیت تا همین مقام منتهی میشود بعد ازان
یا اصل خالص ست یا ممتزج بظل طائفهٔ افراد بوصول این دولت ممتازند بعضی از اقطاب را
بواسطهٔ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج عروجی واقع می شود نا ظر اصل ممتزج بظل میگردند
اما وصول باصل خالص یا نظر اصل آن علی تفاوت درجاتهم خاصهٔ افراد ست ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول
بآن مقام که مقام اقطابست ازان سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام المبارکات و
التحیات النامیات عنایت شد و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان باز
عنایت خداوندی جل شانه و عم احسانه شامل حال او گشت و ازان جا متوجه فوق
ساخت یک دفعه تا باصل ممتزج بردند و در انجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و
ازانجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید درین عروج اخیر که
عروج در مقامات اصل ست مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر
بود قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده باصل الاصل
و اصل گردانیدند و ازانجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی باز میگردانیدند و
آن درویش را مناسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بآنست از پدر بزرگوار خود حاصل
شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند [illegible]

آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت خویش وقلت ظہور آن نسبت را پیش از قطع منازل سلوک در خودمی یافت واصلاً آن را معلوم خود نداشت ونیز آن درویش را توفیق عبادات نافلہ خصوصاً ادای صلوۃ نافلہ مددی از پدر وی ست وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند حاصل شدہ بود وایضاً آن درویش را علوم لدنی از روحانیت حضرت خضر بود علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانی کہ از مقام اقطاب نگذشتہ بود امابعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات در مقامات عالیہ اخذ علوم از حقیقت خود ست و در خود بخود از خودمی یا بدغیری را مجال نماندہ است تا درمیان درآید وایضاً آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ ست بمقامات مشائخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد وازہر مقام نصیبی فراگرفت ومشائخ آن مقام مدد ومعاون کار او شدند وازخلاصہای نسبتہای خویش نصیبی ارزانی داشتند اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم عبوری واقع شد وازان مقام حظے وافر نصیب گشت وازان مشائخ عظام روحانیت حضرت خواجہ قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود والحق ایشان دران مقام شان عظیم دارند ورئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالی اسرارہم گذری واقع شد این ہر دو مقام باعتبار عروج برابراند لیکن این مقام در وقت نزول از فوق در جانب یمین آن شاہراہ ست ومقام اول بجانب یسار آن صراط مستقیم واین شاہ راہ راہی ست کہ بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راہ بمقام فردیت میروند وبنہایت النہایۃ میرسند افراد تنہا را راہ دیگر ست بی قطبیت ازان راہ نمی توان گذشت این مقام درمیان مقام صفات واین شاہراہ واقع شدہ است کانہ برزخ است میان این دو مقام ازہر دو جہت بہرہ ور است ومقام اول در جانب دیگر ازان شاہراہ واقع شدہ است کہ بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان بمقام اکابر سہروردیہ کہ از شیخ شہاب الدین این طرف اند قدس اللہ تعالی

اسرار هم عبور واقع شد آن مقام متجلی بنور اتباع سنت ست علی مصدرها الصلوة والسلام و
التحیة و متزین ست بنورانیت مشاهدهٔ فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق آن مقام ست
بعضی از سالکان نارسیده که بعبادات نافله مشغول اند و بآن آرام دارند نصیبی ازان مقام
بواسطهٔ مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة عبادات نافله مناسب آن مقام ست
دیگران را از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ مناسبت بآن مقام ست و آن مقام بس شگرف ست
آن نورانیت که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم ست و مشایخ این مقام بواسطهٔ
کمال اتباع عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز تمام دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست بعد ازان
بمقام جذبه فرود آوردند و این مقام جامع مقامات جذبات بی اندازه است ازان جا نیز
فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب ست که حقیقت جامعه است و ارشاد
و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد درین مقام فرود آوردندش ازان که درین مقام
تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت
ازین عروج که در مقامات قلب واقع شد تمکین پیوست والسلام **منها** قطب ارشاد
که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود ست و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ
بیشمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور
ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم ست از محیط عرش تا مرکز فرش هر کسی را که رشد
و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و ازو مستفاد میگردد بی توسط
او هیچکس باین دولت نمی رسد مثلا نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم را
فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد ست که اصلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ ست و با او
اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب
گشاده میشود ازان راه بقدر توجه و اخلاص ازان دریا سیراب می گردد و همچنین شخصی که متوجه

ذکر الٰهی ست جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین
قسم افادۂ آن جا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصی
که منکر آن بزرگست یا آن بزرگ ازو در بارست هر چند بذکر الٰهی تعالی و تقدس مشغولست
اما از حقیقت رشد و هدایت محرومست همان انکار او سد راه فیض او می گردد بی آن که
آن عزیز متوجه عدم افادۂ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایة از وی مفقودست صورت
رشدست صورت بمعنی قلیل النفع ست و جماعۂ که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند هر چند
از توجه مذکور و ذکر الٰهی تعالی شانهٗ خالی باشند نیز ایشان را بواسطۂ مجرد محبت نور رشد و
هدایت میسر شد والسلام علی من اتبع الهدیٰ

منها دری که اول باین درویش کشادند ذوق
یافت بود نه یافت و ثانیاً یافت میسر شد و ذوق یافت مفقود گشت و ثالثاً یافت نیز در رنگ
ذوق یافت مفقود شد فالحالة الثانیة حالة الکمال والوصول الی درجة الولایة الخاصة والمقام
الثالث مقام التکمیل والرجوع الی الخلق للدعوة والحالة السابقة کمال فی جهة الجذبة فقط فاذا انضم الیها
السلوک وتم حصلت الحالة الثانیة ثم الثالثة ولیس للمجذوب المجرد عن السلوک من الحالة الثانیة
والثالثة نصیب اصلا فالکامل المکمل هو المجذوب السالک ثم السالک المجذوب وما سواهما فلیس بکامل
ولا مکمل اصلا فلا تکن من القاصرین والصلوة والسلام علی خیر البشر سیدنا محمد و آله الاطهر

منها این درویش در اواخر ماه ربیع الآخر بخدمت عزیزی که از خلفای این خانوادۂ
بزرگ بودند مشرف گشت و طریقۂ این بزرگواران را اخذ نموده در نصف شهر رجب
همان سال بحضور نقشبندیه که دران موطن اندراج نهایة در بدایة ست مستسعد گشت
و آن عزیز فرمود که نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضورست و بعد از ده سال کامل و چند ماه
در نصف اول ماه ذی القعده + نهایتی که در بدایة ازین چندین پردهای بدایات و
اوساط جلوه گر شده بود خرق روپوش نموده متجلی گشت و بیقین پیوست که در بدایة صورتی
بود ازین اسم و شبحی بود ازین پیکر و اسمی بود ازین مسمی شتان ما بینهما حقیقت کار اینجا

منکشف شد و سر معامله اینجا آشکارا گشت من لم یذق لم یدر والصلوة والسلام علی سید الانام
و آله الکرام واصحابه العظام **منها** واما بنعمت ربک فحدث این درویش روزی در حلقه
یاران خود نشسته بود و نظر بر خرابیهای خود داشت واین نظر غالب آمده بود بحدیکه خود را
بی مناسبت تمام باین وضع مییافت درین اثنا بحکم من تواضع لله رفعه الله این دور افتاده را
از خاک مذلت برداشتند واین ندا در سر او در دادند که غفرت لک ولمن توسل بک الیٰ
بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیمة و بتکرار باین معنی نواختند بحدیکه گنجایش ریب نماند
والحمد لله سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة
والسلام علی رسوله سیدنا محمد و آله کما یحری بعد ازان بافشای این واقعه مامور ساختند
ع اگر پادشه بر در پیرزن + بیاید تو ای خواجه سبلت مکن + ان ربک واسع المغفرة
منها سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی ست از اسمهای آلهی جل شانه که مبدأ تعین سالکست
وسیر فی الله عبارت از سیر دران اسم ست الی ان ینتهی الی حضرة الذات الاحدیة المجردة
عن اعتبار الاسماء والصفات والشیون والاعتبارات واین تفسیر بر تقدیری راست آید
که مراد از اسم مبارک الله مرتبه وجوب داشته شود که مستجمع اسما و صفاتست اما اگر مراد
ازین اسم مبارک ذات بحت بوده باشد پس سیر فی الله بمعنی مذکور داخل سیر الی الله
باشد وسیر فی الله اصلا برین تقدیر متحقق نشود چه سیر در نقطه نهایة النهایة متصور نیست و
بعد از رسیدن بآن نقطه بی توقف رجوع بعالم ست که معبر بسیر عن الله بالله است
این معرفتی ست که مخصوص بواصلان نهایة النهایة ست غیر این درویش از اولیای الله
هیچکس باین معرفت تکلم نکرده است الله یجتبی الیه من یشاء والحمد لله رب العالمین والصلوة و
السلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین **منها** در کمالات ولایت اقدام متفاوت اند جمعی باشند
که استعداد حصول یک درجه از درجات ولایت دارند و بعضی دیگر استعداد دو درجه دارند
وطائفه را استعداد سه درجه است وگروهی را قابلیت چهار درجه و آحادی باشند که مستعد

پنج درجه باشند و هم الاقلون حصول درجهٔ اولی ازین درجات پنجگانه وابستهٔ تجلی افعال
است و درجهٔ ثانی منوط بتجلی صفات و ثلثهٔ اخیره مربوط بتجلیات ذاتیه علی تفاوت درجاتها
اکثری از یاران این درویش مناسبت بدرجهٔ ثالثه دارند از درجات مذکوره و قلیلان
مناسبت بدرجهٔ رابعه و اقلان مناسبت بدرجهٔ خامسه که نهایت درجات ولایت ست
و کمالی که نزد این درویش معتبرست ماورای این درجات است بعد از زمان اصحاب
کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این کمال ظهور نیافته است فوق کمال جذبه و سلوک
است فردا انشاء الله تعالی این کمال در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت علیه الصلوة و السلام
خیر البریة منها واصلان بنهایة النهایه را در وقت رجوع قهقری نزول باسفل غایات ست
مصداق وصول بنهایة النهایه همین نزول غایة الغایه ست و چون نزول باین خصوصیت
واقع نشود صاحب رجوع بکلیهٔ خود متوجه عالم اسباب نمیگردد نه آنکه بعض او متوجه جناب
حق است سبحانه و بعض دیگر متوجه خلق که این علامت عدم وصول ست بنهایة النهایه و عدم
نزول ست بغایة الغایه تتمهٔ ما فی الباب در وقت ادای نماز که معراج مومن ست لطائف
صاحب رجوع را توجه خاص بجناب اقدس جل سلطانه می افتد و تا ادای نماز می ایستد
بعد از فراغ نماز باز بکلیه متوجه خلق میگردد ولیکن در وقت ادای فرائض و سنن لطائف
سته متوجه جناب قدس می گردند و در وقت ادای نوافل الطف این لطائف متوجه اند
فقط حدیث لی مع الله وقت تواند بود که اشارت باین وقت خاص باشد که مخصوص بنماز ست
و قرینه بر تعیین این اشارت حدیث قرة عینی فی الصلوة تواند بود علاوه این قرینه کشف صحیح
است و الهام صریح این معرفت از معارف مخصوصهٔ این درویش ست مشائخ این
کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و الامر الی الله سبحانه و السلام علی من اتبع الهدی و
التزم شریعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها منها مشائخ فرموده اند
که مشاهدهٔ اهل الله بعد از وصول بمرتبهٔ ولایت در انفس ست مشاهدهٔ آفاقی که در سیر الی الله

در اثنای راه میسر شده بود معتبر نیست و آنچه برین درویش منکشف گردانیده اند آن ست
که مشاهده در انفس نیز در رنگ مشاهده در آفاق معتبر نیست آن مشاهده نه مشاهده حقیقت حق
است سبحانه او تعالی بیچون و بیچگونه است در آئینه چون گنجایش ندارد چه آئینه آفاق و چه
آئینه انفس او سبحانه نه داخل عالم ست نه خارج نه متصل ست بعالم و نه منفصل از عالم شهود و رویت
او تعالی نیز نه در عالم ست و نه در خارج عالم نه اتصال بعالم دارد و نه انفصال از عالم لهذا
رویت اخروی را بلاکیف گفته اند از حیطه عقل و وهم خارج ست در دنیا این سر را بر خواص خواص
منکشف گردانیده اند هر چند رویت نیست کالرویت ست این دولت عظمی ست که بعد
از زمان اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است
هر چند این سخن امروز مستبعد مینماید و مقبول اکثری نمی گردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید کوته
اندیشان قبول کنند یا نه و این نسبت باین خصوصیت فردا در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت
انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی صلوات الله تعالی وتسلیماته علیه وعلی
آله و صحابه اجمعین **منهاج** چون طالبی پیش شیخی بیاید باید که اورا اول استخاره فرماید از سه استخاره تا هفت استخاره
تکرار نماید بعد از استخاره اگر تذبذبی در طالب پیدا نشد شروع در کار او نماید اول او را طریق توبه تعلیم دهد و دو رکعت
نماز توبه گزاردن فرماید که بی حصول توبه درین راه قدم زدن سودمند نیست اما باید که در حصول
توبه بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل آن را هم بر ایام حواله کند که همم درین اوان بسیار قاصر اند
اگر اول تکلیف بتحصیل تفصیل توبه کرده شود ناچار حصول آن مدتی طلبد و شاید درین مدت فتوری
در طلب آرد و از مطلب باز ماند بلکه توبه را هم سر انجام نه دهد بعد از ان طریقی که مناسب
استعداد طالب ست تعلیم نماید و ذکری که ملایم قابلیت اوست تلقین فرماید و توجهی بکار
او در کار دارد و التفاتی بحال او مرعی نماید و آداب و شرائط راه را با وی بیان سازد
و در متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطلوب بی این
متابعت محال داند و اعلام نماید که کشوف و وقائع که سر موئی مخالفت بکتاب و سنت

داشته باشد اعتبار نکند بلکه مستغفر باشد و تصحیح عقائد بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه
اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و تعلیم احکام فقهیهٔ ضروریه و عمل بموجب آن علم تاکید فرماید
که طیران درین راه بی این دو جناح اعتقادی و عملی میسر نیست و تاکید نماید که در لقمهٔ محرم و
مشتبه احتیاط را نیک مرعی دارد و هر چه یابد نخورد و از هر جا که یابد تناول نماید تا فتوای
شریعت غرّا درین باب درست نکند بالجمله در جمیع امور کریمهٔ ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهٰکم
عنه فانتهوا را نصب عین خود سازد حال طالبان از دو امر خالی نیست یا از اهل کشف
و معرفت اند یا از ارباب جهل و حیرت اما بعد از طی منازل و رفع حجب هر دو طائفه
واصل اند در نفس وصول مزیتی نیست یکی را بر دیگری چنانکه دو شخص بعد از طی منازل
بعیده بکعبه میرسند یکی منازل راه را تماشا کرده رفت و تفصیل هر کدام از منازل را بقدر
استعداد خود دانسته رسید و دیگری از منازل راه چشم پوشیده رفت و بتفصیل اطلاع نیافته
رسیده هر دو شخص در وصول بکعبه مساوی اند هیچکدام را زیادتی نیست در نفس
وصول بر دیگری اگرچه در معرفت منازل راه متفاوت افتاده اند و بعد از رسیدن
بمطلوب بر هر دو را جهل لازم ست لان المعرفة فی ذات الله تعالی جهل و عجز عن المعرفة
باید دانست که قطع منازل سلوک عبارت از طی مقامات عشره است و طی مقامات عشره
منوط باین تجلیات ثلثه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات و ازین مقامات غیر از مقام
رضا همه وابسته بتجلی افعال و تجلی صفات اند و مقام رضا منوط بتجلی ذات ست تعالی
و تقدس و بمحبت ذاتیه که مستلزم مساوات ایلام محبوبست با انعام او نسبت بمحب پس
لاجرم رضا متحقق شود کراهت برخیزد و همچنین بلوغ این جمیع مقامات بحد کمال در وقت حصول تجلی
ذاتست که فنای اتم وابسته بآنست اما حصول نفس مقامات تسعه در تجلی افعال
و تجلی صفاتست مثلاً هرگاه قدرت کاملهٔ او سبحانه بر خود و بر جمیع اشیا مشاهده نماید
بی اختیار بتوبه و انابت رجوع کند و خائف و ترسان باشد و ورع شیوهٔ خود سازد

و بر تقدیرات او صبر پیشه گیرد و در بلا شکر گذارد و چون موالی نعم او را داند و عطا و منع
از دوست داند سبحانه ناچار در مقام شکر آید و در توکل قدم راسخ نهد و چون عطوفت و
مهربانی متجلی شود در مقام رجا در آید و چون عظمت و کبریائی او مشاهده نماید دنیای دنی
در نظر او خوار و بی اعتبار در آید ناچار بی رغبتی در وی پیدا شود و فقر اختیار کند و
زهد دیدن خود گیرد اما باید دانست که حصول این مقامات بتفصیل و ترتیب مخصوص بسالک
مجذوب ست و مجذوب سالک را این مقامات بطریق اجمال ست چه او را عنایت
ازلی گرفتار محبتی ساخته است که تفصیل آنها نتوان پرداخت و در ضمن آن محبت
زبدهٔ این مقامات و خلاصهٔ این منازل بر وجه اتم او را حاصل ست که صاحب تفصیل را
میسر نشده است والسلام علی من اتبع الهدی مهما طالب را باید که اهتمام در نفی آلههٔ باطلهٔ
آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق هر چه در حوصلهٔ فهم و وهم او در آید آنرا نیز در تحت
نفی داخل سازد و اکتفا بموجودیت آن نماید اگر چه وجود را هم در ان موطن گنجایش نیست
ماورای وجود باید طلب نمود علمای اهل سنت نیز گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است
بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ورای وجود امری دیگر اثبات ناکردن از قصور
نظر ست قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و این درویش را
چون از عالم وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب حال بود خود را از روی علم
تقلیدی از اهل اسلام می شمرد بالجمله هر چه در حوصلهٔ ممکن در آید بطریق اولی ممکن
نباشد فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته گمان نکنند که از فنا فی
الله و بقا بالله ممکن واجب گردد چه آن محال ست و مستلزم قلب حقایق پس چون
ممکن واجب نگردد غیر از عجز از ادراک واجب تعالی نصیب ممکن نباشد ه عنقا شکار
کس نشود دام باز چین + کاینجا همیشه باد بدست ست دام را + بلند همتی این طور مطلب را
میخواهد که هیچ از و بدست نیاید و هیچ نام و نشان از و پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی

میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت باو پیدا سازند آن ایشانند من حیث نبینا یارب والسلام منها حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که آئینه هر یکی از مشائخ را دو جهت ست و آئینه مراشش جهت ما تا که این کلمه قدسیه را تا این زمان هیچ یکی از خلفای این خانوادهٔ بزرگ بیان نکرده است بلکه باشاره و رمز هم دران باب سخن نرانده این حقیر قلیل البضاعة راچه رسد که در شرح آن اقدام نماید و در کشف آن زبان کشاید اما چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خویش سر این معما را برین حقیر منکشف ساخت و حقیقت آن کما ینبغی وانمود بخاطر ریخت که این در مکنون را بنیان بیان در سلک تحریر کشد و بزبان ترجمان در حیز تقریر آرد بعد از ادای استخاره شروعی دران باب نموده آمد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق باید دانست که مراد از آئینه قلب عارفست که برزخست بین الروح والنفس و از دو جهت جهة روح وجهة نفس مراد داشته اند پس مشائخ را در نهایت وصول بمقام قلب هر دو جهت آن منکشف میگردد و علوم و معارف آن هر دو مقام که مناسب قلب ست فائض میشود بخلاف طریقی که حضرت خواجه بآن ممتاز اند و نهایت دران موطن در بدایة مندرج ست آئینهٔ قلب را دران طریق شش جهت پیدا می‌شود بیانش آنست که بر اکابر این طریقهٔ علیه منکشف گردانیده اند که هرچه در کلیه افراد انسانی ثابت ست از لطائف سته در قلب تنها بتحقیق ست از نفس و قلب و روح و سر و خفی و اخفی که از شش جهت این شش لطیفه مراد داشته اند پس سیر سائر مشائخ بر ظاهر قلب ست و سیر این بزرگواران در باطن قلب و باین سیر بالبطن بطون آن سیر علوم و معارف این هر شش لطیفه در مقام قلب منکشف میگردند اما علومی که مناسب مقام قلب اند این ست بیان کلمهٔ قدسیهٔ حضرت خواجه قدس الله تعالی سره این حقیر را درین مقام ببرکت این بزرگواران مزید بر مزید ست و تدقیق بعد تحقیق و بحکم کریمه واما بنعمة ربک فحدث رمزی ازان مزید و اشارتی ازان تدقیق مینماید و منه سبحانه

العصمة والتوفیق بدانکہ قلب قلب نیز متضمن لطائف ست است بر قیاس قلب لیکن در
قلب قلب بواسطۂ تنگی دائرہ یا سر دیگر دو لطیفہ از لطائف ستۂ مذکورہ بطریق جزئیہ خفا پیدا
نمی‌شوند لطیفۂ نفس و لطیفۂ اخفی وکذا الحال فی القلب الذی فی المرتبة الثالثة الا انہ لا یظہر فیہ
الخفی ایضا وکذا الحال فی القلب الذی فی المرتبة الرابع الا انہ لا یظہر فیہ السر ایضا مع ظہور القلب
والروح فیہ وفی المرتبة الخامس لا یظہر الروح فیہ ایضا فما بقی الا قلب محض وبسیط صرف لا تعقل
فیہ لشیء اصلا ومما ینبغی ان یعلم ہہنا من بعض المعارف العالیة لیتوسل بہ الی ما ہو نہایة النہایة
وغایة الغایة فاقول بتوفیق اللہ سبحانہ عن جمیع ما ظہر فی العالم الکبیر تفصیلا فہو ظاہر فی العالم
الصغیر اجمالا ونعنی بالعالم الصغیر الانسان فاذا صقل العالم الصغیر ونور ظہر فیہ بطریق المرآتیة
جمیع ما فی العالم الکبیر تفصیلا لانہ بالصقالة والتنویر اتسع وعاؤہ فزال حکم صغرہ وکذا الحال فی القلب
الذی نسبتہ مع العالم الصغیر کنسبة العالم الصغیر مع العالم الکبیر من الاجمال والتفصیل فاذا صقل
العالم الاصغر الذی ہو عالم القلب ودست الظلمة الطاریة علیہ ظہر فیہ بطریق المرآتیة ایضا ما فی
العالم الصغیر تفصیلا وہکذا الحال فی قلب القلب بالنسبة الی القلب من الاجمال والتفصیل وظہور
التفصیل فیہ بعد ان کان مجملا بسبب التصفیة والنورانیة وعلی ہذا القیاس القلب الذی فی
المرتبة الثالث والقلب الذی فی المرتبة الرابع فی الاجمال والتفصیل وظہور التفصیل الذی فی
المراتب السابقة فیہما بسبب الصقالة والنورانیة وکذا القلب الذی فی المرتبة الخامس فانہ
مع بساطتہ وعدم اعتبار شیء فیہ یظہر فیہ بعد التصفیة الکاملة ما ظہر فی جمیع العوالم من العالم الکبیر والصغیر
والاصغر وما بعدہا من العوالم کما مر فہو الضیق الاوسع والبسیط الابسط والاقل الاکثر وما خلق
شیء من الاشیاء بہذہ الصفة وما وجد احد اشد مناسبة بصانعہ تعالی وتقدس من ہذہ
اللطیفة البدیعة فلا جرم یظہر فیہ من عجائب آیات صانعہ سبحانہ ما لا یظہر فی احد من خلقہ ولذا
قال تعالی فی الحدیث لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن والعالم الکبیر
وان کان اوسع المرایا للظہور الا انہ لکثرتہ وتفصیلہ لا مناسبة لہ مع من لا کثرة فیہ اصلا ولا تفصیل

فیہ راسا والحری للمناسبۃ ہو الضیق الاوسع والبسیط الابسط والاقل الاکثر کما لا یخفی فاذا بلغ
العارف الاتم معرفۃ والاکمل شہودا ہذا المقام العزیز وجودہ والشریف رتبتہ یصیر ذلک
العارف قلبا للعوالم کلہا والظہورات جمیعہا وہو المتحقق بالولایۃ المحمدیۃ والمشرف بالدعوات
المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ فالاقطاب والاوتاد والابدال داخلون
تحت دائرۃ ولایتہ والافراد والآحاد وسائر فرق الاولیاء مندرجون تحت انوار ہدایتہ لما
ہو النائب مناب رسول اللہ والمہدی بہدی حبیب اللہ وہذہ النسبۃ الشریفۃ العزیز وجودہا
مخصوصۃ باحد المرادین لیس للمریدین من ہذا الکمال نصیب ہذا ہو النہایۃ العظمی والغایۃ القصوی
لیس فوقہ کمال ولا اکرم منہ نوال لو وجد بعد الوف سنۃ مثل ہذا العارف لاغتنم ویسری برکتہ
الی مدۃ مدیدۃ وآجال متباعدۃ وہو الذی کلامہ دواء ونظرہ شفاء وحضرت المہدی سیوجد علی
ہذہ النسبۃ الشریفۃ من ہذہ الامۃ الخیرۃ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
وحصول ہذہ الدولۃ القصوی منوط باتمام طریقی السلوک والجذبۃ تفصیلا مرتبۃ بعد مرتبۃ
واکمال مقام الفناء الاتم والبقاء الاکمل درجۃ بعد درجۃ وہذا لا یتیسر الا بکمال متابعۃ
سید المرسلین وحبیب رب العالمین علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا الحمد للہ الذی جعلنا من متابعیہ والمسئول من اللہ سبحانہ کمال متابعتہ والثبات
علیہ والاستقامۃ علی شریعتہ ویرحم اللہ عبدا قال آمینا وہذہ المعارف من الاسرار الدقیقۃ
والرموز الحقیقۃ ما تکلم بہا احد من اکابر الاولیاء وما اشار الیہا احد من اعاظم الاصفیاء
استاثر اللہ سبحانہ ہذا العبد بہذہ الاسرار وافشائہا بصدقۃ حبیبہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات
ونعم ما قال فی الشعر الفارسی ؎ اگر پادشہ بر در پیر زن + بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن
لیس فیقولہ تعالی معللا الشیء ولا مسببا بسبب یفعل اللہ ما یشاء ویحکم ما یرید واللہ یختص برحمتہ
من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وصلی اللہ تعالی علی سیدنا وآلہ وسلم وبارک وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین وعلی الملائکۃ المقربین وعلی عبادہ الصالحین والسلام علی من اتبع الہدی والتزم

متابعت المصطفی علیه الصلوة والسلام مشتهار روح از عالم بیچونی ست پس لامکانیه او در آنجا
باشد هرچند بیچونی او نسبت بمرتبه وجوب تعالت وتقدست عین چون ست
و لامکانیه او نظر بلامکانی حقیقی جل سلطانه عین مکانیه گویا عالم ارواح برزخ ست
درمیان عالم دو مرتبه بیچونی پس هر دو رنگ را دارد ناچار عالم چون او را بیچون میداند
و نظر بمرتبه بیچونی عین چون گشت و این نسبت برزخیت او را باعتبار فطرت اصلی اوست
اما بعد از تعلق باین بدن عنصری و گرفتاری باین هیکل ظلمانی او از برزخیت برآمده است
و بتمام بعالم چون فرود آمده و رنگ بیچونی از وی متواری گشته مثل او مثل هاروت و ماروت
که بواسطه بعضی حکم و مصالح ارواح ملائکه بحضیض بشریة فرود آمده اند چنانچه گفته اند پس اگر
عنایت خداوندی جل شانه دستگیری نماید تا ازین سفر رجوعی واقع شود و ازین تنزل
ترقی فرماید نفس ظلمانی و بدن عنصری نیز بمتابعت او عروجی خواهند نمود و طی منازل
خواهند فرمود درین ضمن آنچه مقصود از تعلق روح و تنزل اوست بظهور خواهد آمد اماره
باطمینان خواهد پیوست و ظلمانی بنورانی مبدل خواهد گشت و چون روح این سفر را تمام
کند و آنچه مقصود از نزول بود بانجام رساند به برزخیت اصلی خواهد رسید و نهایت
در رجوع به بدایت خواهد یافت و چون قلب از عالم ارواح است نیز در برزخیت توطن
خواهد نمود و نفس مطمئنه که رنگی از عالم امر دارد چه او برزخ ست میان قلب و بدن
نیز همانجا اقامت خواهد نمود و بدن عنصری که مرکب از عناصر اربعه ست بعالم کون و
مکان استقرار خواهد یافت و بطاعت و عبادت خواهد پرداخت بعد ازین اگر سرکشی
و مخالفت واقع شود فی الجمله منسوب بطبائع عنصر خواهد بود مثلاً جزو ناری که بالذات
سرکش و مخالف طلب ست در رنگ ابلیس لعین ندای انا خیر منه خواهد برآورد و نفس
مطمئنه از سرکشی باز مانده است چه او از حق جل سلطانه راضی گشته و حق سبحانه از وی
راضی و مرضی و سرکشی از راضی و مرضی متصور نیست اگر سرکشی از قالب ست ما ناکه

سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات انتہاء کلمہا بتغییر جہاد اکبر ازین سرکشی ابلیسی فرمودہ باشند کہ منشأ آن جزو قالبی ست و آنکہ فرمودہ اند اسلم شیطانی مراد ازان یا شیطان آفاقیست کہ قرین اوست علیہ الصلوۃ و السلام و مراد ازینجا شیطان نفسی ست ہر چند صولت این شیطان نیز شکستہ است و از تمرد باز ماندہ اما بالذات لا ینفک عن الذات سیاہی از حبشی کی رود کہ خود رنگست و یا مراد ازان شیطان نفسی ست و اسلام آن مستلزم انتفای سرکشی بالکلیہ نیست با وجود اسلام اگر ترک عزیمت خواہد و مرتکب رخصت گردد جائز ست و اگر صغیرہ بوجود آید کہ دران حسنہ نباشد ہم گنجایش دارد بلکہ حسنۂ ابرار کہ نزد مقربان سیئہ است نیز ازین قبیل ست اینہمہ اقسام سرکشی ست و این بقای سرکشی ازوی از برای اصلاح و ترقی اوست چہ بعد از حصول این امور کہ نہایت نقص دران بحصول ترک اولی ست آن قدر ندامت و پشیمانی و توبہ و استغفار دست میدہد کہ موجب ترقیات بی نہایت میگردد و چون بدن عنصری در مقر خود استقرار یافت بعد از مفارقت لطائف ستہ و عروج آنہا در عالم امر ہر آئینہ خلیفۂ آنہا درین عالم ہمین بدن خواہد ماند و کارہای آنہا خواہد کرد بعد ازین اگر الہام ست بر ہمین مضغہ است کہ خلیفہ حقیقت جامعۂ قلبیہ است و انچہ در حدیث نبوی علیہ الصلوۃ و السلام آمدہ است من خلص للہ اربعین صباحا ظہرت ینابیع الحکمۃ من قلبہ علی لسانہ مراد ازین قلب و اللہ سبحانہ اعلم ہمین مضغہ است و در احادیث دیگر این مراد متعین ست کما قال علیہ الصلوۃ و السلام انہ لیغان علی قلبی عروض غین بر مضغہ است نہ بر حقیقت جامعہ کہ او بکلیہ از غین برآمدہ است و در احادیث دیگر آمدہ از تقلب قلب کما قال علیہ الصلوۃ و السلام قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن الخ و قال صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم قلب المومن کریشۃ فی ارض فلاۃ الخ و قال علیہ الصلوۃ و السلام اللہم ثبت قلبی علی طاعتک و التقلب و عدم الثبات ثابتۃ لہذہ المضغۃ لان الحقیقۃ الجامعۃ لا تقلب لہا اصلا بل ہی مطمئنۃ راسخۃ علی

الاطمینان وتحلیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام انما طلب اطمینان القلب ارادبہ المضغۃ لاغیر لان قلبہ الحقیقی قدکان مطمئنا بلاریب بل نفسہ ایضا کانت مطمئنۃ بسیاستہ قلبہ الحقیقی قال صاحب العوارف قدس سرہ ان الالہام صفۃ للنفس المطمئنۃ التی عرجت فی مقام القلب وان التلوینات والتقلیبات ح تکون صفات النفس المطمئنۃ وہو کما ترے مخالفا للاحادیث المذکورۃ ولو تیسر العروج من ہذا المقام الذی اخبر الشیخ عنہ تعلم الامر کما ہو علیہ ولاح صدق ما اخبرت بہ وطابق الکشف والالہام بالاخبارات النبویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ولقد تعلم ان ما اخبرت بہ من خلافۃ المضغۃ وورود الالہام علیہا وصیرورتہا صاحب احوال وتلوینات مما کبر علی المتعصبین الجاہلین القاصرین عن حقیقۃ الامر وثقل علیہم فماذا یقولون فی الاخبار النبویۃ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام حیث قال ان فی جسد بنی آدم لمضغۃ اذا صلحت صلح الجسد کلہ واذا فسدت فسد الجسد کلہ الا وہی القلب جعل صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم المضغۃ ہی القلب علی سبیل المبالغۃ وناط صلاح الجسد وفسادہ بصلاحہا وفسادہا فیجوز لہذہ المضغۃ مایجوز للقلب الحقیقی وان کان علی سبیل النیابۃ والخلافۃ واعلم ان الروح لما فارق الجسد بالموت الذی ہو قبل الموت وجد العارف الواصل روحہ غیر داخل فی الجسد ولا خارج عنہ ولا متصل معہ ولا منفصل عنہ ووجدان للروح تعلقا مع الجسد لصلاح الجسد بل لغرض یرجع الی الروح کمالہ ایضا وذلک التعلق ہو منشا لصلاح والخیر فی الجسد ولولا ذلک التعلق لصار الجسد سخذا فیرہ شرا ونقصا وہکذا الحال للواجب تعالیٰ مع الروح وغیرہ فانہ تعالیٰ غیر داخل فی العالم ولا خارج عنہ ولا متصل معہ ولا منفصل عنہ ولہ سبحانہ تعلق مع العالم خلقا وابقاء وافاضۃ للکمالات للنعم والخیرات فان قلت ان علماء اہل الحق ما تکلموا فی الروح مثل ہذا الکلام بل کادوالم یجوزوہ وانت تلزم وفاقہم فی القلیل والکثیر فما وجہہ قلت العالم بحقیقۃ الروح قلیل منہم فہم مع قلتہم انما لم یتکلموا بکشف الکمالات الروحیۃ

واکتفوا بالاجمال اجتنابا عن سوء فہم العوام و وقوعہم فی الضلال فان الکمالات المردودۃ
شبیہۃ صورۃ بالکمالات الوجوبیۃ والفرق دقیق لا یطلع علیہ الا الراسخون من العلماء فرادا
المصلحۃ فی الاجمال بل فی الانکار عن بینہ وکشف عن حقیقتہ فلا ینکرون کمالاتہ التی سبق
ذکرہا والعبد الضعیف انما بینہ وکشف عن بعض خواصہ اعتمادا علی علمہ الصحیح وکشفہ الصریح
بعون اللہ سبحانہ وتوفیقہ وصدقۃ حبیبہ علیہ الصلوۃ والسلام وآلہ الکرام مع ازالۃ شبہۃ نعتہ
عن البیان فافہم ومما ینبغی ان یعلم ان الجسد کما استفاد من الروح کمالات لا تحصی فالروح ایضا
اکتسب من الجسد فوائد عظمی حیث صار سمیعا بصیرا متکلما بتجسد الجسد مکتسبا مباشر الافعال
ناسبت بعالم الاجساد و چون نفس مطمئنہ بروحانیان ملحق شد چنانکہ بالا گذشت
عقل بجای او در عالم اجساد بخلافت او نشست و عقل معاد نام یافت این زمان فکر و
اندیشۂ او ہمہ برای آخرت مقصور گشت و از اندیشۂ معیشت فارغ آمد و شایان فراست
شد بواسطۂ نوریکہ او را اعطا فرمودہ اند این مرتبہ نہایت مراتب کمالات عقل ست تا فضولے
اینجا اعتراض نکند کہ نہایت مراتب کمالات عقل میباید کہ در نسیان معاش و
معاد متحقق شود کہ در مبدء اندیشۂ او غیر حق سبحانہ وتعالی ہیچ نباشد چہ دنیا و چہ
آخرت گوئیم کہ این نسیان در اثنای راہ او را حاصل شدہ بود در مرتبۂ فنا فی اللہ و این
کمال بمراحل ازان متجاوز ست اینجا رجوع علمست بعد از حصول جہل و عود فرق ست
بعد از تحقیق جمع و حصول اسلام حقیقی ست بعد از کفر طریقت کہ در مرتبۂ جمع ست و
فلسفۂ کثیر السفہ کہ در عقل مراتب اربع ثابت کردہ اند و کمالات عقل را در ان منحصر داشتہ
اند از کمال نادانیست حقیقت عقل را با کمالات تابعۂ او بعقل و وہم نمی توان دانست
کشف صحیح والہام صریح درکارست کہ مقتبس از مشکوۃ انوار نبوت ست صلوات اللہ
تعالی وتسلیماتہ علی جمیع الانبیاء والمرسلین عموما وفضلہم حبیب اللہ خصوصا اگر پرسند
کہ در عبارات مشائخ واقع شدہ است کہ عقل ترجمان روح ست معنی آن چہ باشد

گوئیم کہ علوم و معارف کہ تلقی روحانی از مبدئ فیاض فائض میشود قلب کہ از عالم
ارواحست اخذمی کند ترجمان آن عقل ست کہ آن را محرر و ملخص ساختہ شایان
فہم گرفتاران عالم خلق میسازد کہ اگر او ترجمانی نکند فہمیدن آن متعسر ست بلکہ متعذر
و چون مضغۂ قلبیہ خلیفۂ حقیقت جامعۂ قلبیہ است حکم اصل پیدا کردہ است و تلقی او نیز
تلقی روحانی گشتہ و محتاج ترجمان آمدہ است باید دانست کہ زمانی بر عقل معادی آ
کہ باعث شوق بمجاورت نفس مطمئنہ میگردد وجدی کہ او را بمقام آن میرساند قالب را
تہی و خالی میگذارد و این زمان تعقل و تذکر نیز بمضغۂ قلبیہ قرار میابد ان فی ذلک
لذکری لمن کان لہ قلب و روح ہمان قلب خود ترجمان خود گردد درین وقت عارف را
معاملہ با قالب افتد جزو ناری آنکہ ندای انا خیر منہ از نہاد آن ظاہر میشد رو بانقیاد
می آرد و بتدریج بشرف اسلام حقیقی مشرف میگردد پس خلعت ابلیسی را از وی نزل
گردانیدہ و بمقام اصلی نفس مطمئنہ میرسانند و نائب مناب آن میسازند پس در قالب
خلیفۂ قلب حقیقی مضغہ آمد و نائب مناب نفس مطمئنہ جزو ناری گشت ف زر شد
مس وجود من از کیمیای عشق + و جزو ہوائی مناسبت بروح دارد لہذا در وقت وصول
سالک و عروج آن بمقام ہوا آگاہ باشد کہ ہمین ہوا را بعنوان حقانیت بداند و گرفتار
آن بماند چنانچہ در مقام روح ہمین شہود دست میدہد و گرفتار میماند بعضی از مشائخ گفتہ اند
کہ سی سال روح را بخدای پرستیدم و چون از ان مقام گذرانیدند حق را از باطل
جدا شد و این جزو ہوائی بواسطۂ مناسبت بمقام روحی درین قالب قائم مقام روح میگردد
و در بعض امور حکم روح پیدا میکند و جزو آبی مناسبت بحقیقت جامعۂ قلبیہ دارد و لہذا
فیض او بجمیع اشیا میرسد و من الماء کل شیء حی باز گشت او بمضغۂ قلبیہ است و جزو
ارضی کہ جزو اعظم آن قابلیت بعد از تطہیر از تلویث دناءت و خست کہ از صفات ذاتیۂ
او بیند حاکم و غالب درین قالب او میگردد و ہر چہ ہست در قالب حکم او پیدا میکند

ورنگ آن می گیرد واین بواسطۂ جامعیت تامۂ اوست جمیع اجزای قالب فی الحقیقت اجزای او یند ولهذا کرہ ارضی مرکز عناصر و افلاک آمد مرکز او مرکز عالم درین وقت معاملۂ قالب نیز بانجام رسید و نهایت عروج و نزول متحقق گشت و کمال تحمیل نقد وقت آمد آنیست نهایتی کہ رجوع بہ بدایت دارد بدانکہ روح بامراتب و توابع خود هر چند بطریق عروج بمقر خود رسیدہ بود اما چون هنوز تربیت قالب در پیش داشت توجهی باین عالم داشت بود و چون معاملۂ قالب بانجام رسید روح باسر و خفی و اخفی و با قلب و نفس و عقل متوجہ جناب اقدس خداوندی جل سلطانہ گشت و بکلیہ ازین قالب اعراض نمود و قالب نیز بکلیت خود متوجہ مقام عبودیت آمد پس روح بامراتب خود در مقام شهود و حضور متمکن ست واز دید و دانش ماسوی بکلیت معرض و قالب بتمام بمقام طاعت و بندگی راسخ ست آنیست مقام فرق بعد الجمع و اللہ سبحانہ الموفق للکمالات و آین دو رویرا درین مقام قدم خاص ست وآن رجوع رجعت بامراتب خود بعالم خلق تا بحق جل وعلا ایشان را دعوت نماید و روح درین وقت حکم قالب پیدا میکند و تابع او میگردد و کار تا بجائی میرسد کہ اگر قالب حاضر ست روح نیز حاضر ست و اگر قالب غافل ست روح نیز غافل مگر در وقت ادای نماز کہ روح بامراتب خود متوجہ جناب اقدس ست جل شانہ قالب اگرچہ غافل باشد زیرا کہ نماز معراج مومن ست باید دانست کہ این رجوع و اصل کہ بکلیت واقع شود از اکمل مقامات دعوت ست این غفلت سبب حضور جمع کثیر ست غافلان ازین غفلت غافلند و حاضران ازین رجعت جاهل این مقام اجمل مرح بالیشبہ الذم ست فهم هر کوتہ اندیش اینجا نرسد اگر کمالات این غفلت را بیان کنم هرگز کسی آرزوی حضور نکند این آن غفلت ست کہ خواص بشر را بر خواص ملک فضیلت بخشید این آن غفلت ست کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم را رحمت عالمیان گردانید این آن غفلت ست کہ از ولایت بہ نبوت میرساند این آن غفلت ست

که از نبوت برسالت میرساند این آن غفلت ست که اولیای عشرت را بر اولیای عزلت مزیت می بخشد این آن غفلت ست که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بر صدیق اکبر سبقت میدهد بعد ما کان کاذنی فرس این آن غفلت ست که صحو را بر سکر ترجیح می نماید این آن غفلت ست که نبوت را بر ولایت افضل میگردانند علی زعم القاصرین این آن غفلت ست که بسبب آن قطب ارشاد از قطب ابدال فضلیت پیدا میکند این آن غفلت ست که صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از روی آن می نماید انجا که میفرماید یالیتنی صحو محمد این آن غفلت ست که حضور کمینه خادم اوست این آن غفلت ست که وصول مقدمه حصول اوست این آن غفلت ست که بصورت تنزل است و بحقیقت ترفع این آن غفلت ست که خواص را بعوام مشتبه میسازد و قباب کمالات ایشان میگردد ع گر بگویم شرح این بحید شود ✤ القلیل یدل علی الکثیر والقطرة تنبیٔ عن البحر الغدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **منها** حضرت رسالت خاتمیت صلی الله علیه وآله وسلم درمیان سائر انبیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بتجلی ذاتی ممتاز است و باین دولت که فوق جمیع کمالات است مخصوص وکمل تابعان او را ازین مقام خاص نصیب ست گفته نشود که برین تقدیر لازم می آید که کمل این مقام افضل باشند از سائر انبیا و این خلاف معتقد اہل سنت وجماعت ست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این فضل نه جزئیست تا بآن رفع شبهه کرده شود بلکه کلی ست زیرا که تفاضل رجال بقرب الٰهی ست جل سلطانه هر فضیلتی که هست دون آن فضیلت ست در جواب گوئیم که لازم نمی آید ازین که کمل این امت را ازان مقام نصیب ست وصول ایشان بآن مقام و فضیلت مربوط بوصول ست نهایت عروج کمل این امت را که خیر الامم ست تا تحت اقدام انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه

که افضل جمیع بشر ست بعد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات نهایت عروج او تا تحت قدم نبی ست که دون جمیع انبیا ست غایة ما فی الباب کمل تابعان این انبیا در مقام تحت از کمالات مقام فوق الفوق که مخصوص به پیغمبر ایشانست علیه الصلوة والسلام نصیب تمام ست خادم هر جا باشد اوش مخدوم باو خواهد رسید خادم در بطفیل مخدوم آن یابد که نزدیکان را بی دولت خدمت میسر گردد **۵** در قافله که اوست دائم نرسم + این بس که رسد ز دور بانگ جرسم + باید دانست که مریدان را گاه هست که این توهم پیران در حق خود پیدا شود و حصول مقامات پیران ایشان را در تخیل مساوات اندازد حقیقت معامله این ست که مذکور رشد حصول مساوات بر تقدیر وصول بآن مقامات ست نه بر تقدیر حصول آن مقامات که حصول طفیلی است ازینجا کسی گمان نکند که مرید مساوی پیر خود نباشد نه چنین ست بلکه مساوات مجوز ست بلکه واقع لیکن فرق در میان حصول آن مقام و وصول بآن مقام بسیار دقیق ست هر مرید باین دولت مهتدی نیست کشف صحیح والهام صریح درین فرق در کار است والله سبحانه الملهم بالصواب والسلام علی من اتبع الهدی **منها** در دستی پرسید که سبب چیست که رونده این راه را حالتی رو میدهد و زمانی می ایستد و بعد ازان متواری میگردد و پس از مدتی باز همان حالت آشکارا میشود و بعد از زمان باز متواری میگردد و هکذا الی ماشاء الله تعالی جوابش آنست که آدمی را هفت لطیفه ست و مدت دولت و سلطان هر لطیفه جدا است پس اگر واردی بر الطف ایها در دنمود و حالتی قوی نزول فرمود کلیت سالک برنگ آن لطیفه منصبغ می گردد و آن حال در جمیع لطائف سرایت میکند و تا زمانی که دولت آن لطیفه ثابت ست آن حال برپاست و چون دولت آن لطیفه منقضی گشت آن حال زائل ست و بعد از مدتی اگر آن حال رجوع نماید از دو حال خالی نیست یا بر همان لطیفه اولی رجوع نماید درین دقت راه ترقی بران سالک

مسدود ست و اگر بر لطیفۂ دیگر وارد شد راہ ترقی مفتوح گشت و دران لطیفۂ دیگر نیز
معاملۂ لطیفہ اولی ست چہ بعد از زائل شدن آن حال اگر ہمان حال رجوع نماید از دو
حال سابق خالی نیست و ہکذا حال جمیع اللطائف پس اگر آن وارد در جمیع لطائف
بطریق اصالۃ سریان نمود از حال بمقام انتقال فرمود و از زوال محفوظ گشت و اللہ
سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال والصلوۃ والسلام علی سید البشر وآلہ الاطہر **منہا** قال اللہ
تعالی یا ایہا الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا للہ ان کنتم ایاہ تعبدون تحتمل
ان یکون الشرطیۃ قید الامر بالاکل ای کلوا من مستلذات ما رزقناکم ان صح منکم ان تخصوہ
بالعبادۃ و لو لم یصح منکم ذلک بل کنتم عابدین لہیات انفسکم فلا تاکلوا من مستلذاتہ لکونکم مرضی
بالمرض الباطنی والمستلذات من المرزوقات سم قاتل لکم واذا زال المرض الباطنی منکم
صح لکم تناول المستلذات فسر صاحب الکشاف الطیبات ہہنا بالمستلذات نظرا
الی طلب الشکر **منہا** قال بعض المشائخ قدس اللہ تعالی اسرارہم من عرف اللہ لا
یضرہ ذنب ای الذنب الذی اکتسب قبل المعرفۃ لان الاسلام یجب ما کان قبلہ وحقیقۃ
الاسلام ہو معرفۃ اللہ سبحانہ علی طریقۃ الصوفیۃ بعد الفناء والبقاء فیجب حصول ہذہ المعرفۃ
الذنوب التی کانت حاصلۃ قبلہا ویمکن ان یراد بالذنب الذنب الذی یحصل بعد ہذہ
المعرفۃ فیراد بالذنب الذنب الصغیر لا الکبیر لان اولیاء اللہ محفوظون عنہ و عدم ضرہ بعدم
الاصرار والتدارک بلا فصل بالتوبۃ والاستغفار ویجوز ان یکون معناہ لا یصدر عنہ ذنب
لان عدم صدور الذنب ملزوم بعدم ضرہ فذکر اللازم واراد الملزوم وما توہم الملاحدۃ من
ہذہ العبارۃ من ان یسع للعارف ارتکاب الذنوب بعدم ضرہا فباطل قطعا و زندقۃ صریحا
اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان ہم الخاسرون ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب وصلی اللہ تعالی علی سیدنا
محمد وآلہ وسلم وبارک وارجو من اللہ الکریم الواسع مغفرتہ ان لا یضر الذنب المکتسب

قبل المعرفۃ للعارف المتحقق بحقیقۃ الاسلام وان کان ذلک الذنب من قبل المظالم و وحقوق العباد فلما ہو سبحانہ المالک علی الاطلاق وقلوب العباد بین اصبعیہ من اصابعہ یقلبہا کیف یشاء ومطلق الاسلام یجب من الذنوب ماسوی المظالم وحقوق العباد کما لا یخفی فان لحقیقۃ الشئ وکمالہ مزیۃ لیس لمطلقہ **منہا** حق سبحانہ وتعالی بذات خود موجود است نہ بوجود بخلاف سائر موجودات کہ بوجود موجود ند پس احتیاج او تعالی در موجودیت بوجود لازم نیاید تا گویند کہ وجود او تعالی عین ذات ست نہ زائد تا احتیاج بغیر لازم نیاید و در اثبات عینیت وجود مر ذات را جل سلطانہ محتاج باد لۂ متطاولہ گردیم و مخالفت کردہ باشیم مر جمہور اہل سنت وجماعت را چہ این بزرگواران بعینیت وجود قائل نیستند وجود را زائد میدانند و پوشیدہ نیست کہ حکم بزیادتی وجود مستلزم احتیاج واجب ست تعالی وتقدس بغیر اگر بوجود زائد واجب را تعالی وتقدس موجود گوئیم واگر بذات خود موجود گوئیم واین وجود را عرض عام بگیریم ہم سخن جمہور متکلمین اہل حق درست میگردد وہم اعتراض احتیاج کہ مخالفان دارند بالکلیہ دفع میشود و فرق واضح است درمیان آنکہ واجب را تعالی بذات خود موجود گفتن واصلا وجود را دخل نا دادن و درمیان آنکہ موجود بوجود گفتن وآن وجود را عین ذات اثبات کردن ہذہ المعرفۃ مما خصنی اللہ سبحانہ بہا الحمد للہ سبحانہ علی ذلک والصلوۃ والسلام علی رسولہ **منہا** از خصائص حضرت واجب الوجود ست تعالی وتقدس کہ بذات خود موجود بود واصلا در موجودیت بوجود محتاج نشود برابرست کہ وجود را عین ذات بگیریم یا زائد بر ذات بر ہر دو تقدیر عینیت وزیادتی محذور لازم ست وچون حضرت حق سبحانہ وتعالے را سنت بران جاری شدہ است کہ ہر چہ در مرتبۂ وجوب ست نمونۂ آن در ہر مرتبۂ امکان ظاہر سازد وعلمہ احد اولم یعلمہ آن انموذج خاصہ در عالم امکان وجود را ساختہ است کہ وجود ہر چند موجود نیست و از معقولات ثانیہ است اما اگر فرض کنیم

وجود او را بس او موجود بذات خود خواہد بود نہ بوجود دیگر برخلاف موجودات دیگر کہ موجودیۃ آنہا بوجود محتاج ست و ذوات اینہا کافی نیست وجود کہ او را در موجودیت اشیا مدخلی دادہ اند اگر موجود شود بذات خود موجود خواہد بود و محتاج بوجود دیگر نخواہد بود خالق موجود تعالی و تقدس بالاستقلال اگر بذات خود موجود شود و اصلا بوجود محتاج نگردد چہ عجب ست و استبعاد بعید آن از بحث خارج ست واللہ سبحانہ الملہم للصواب اگر کسی گوید کہ مراد حکما و اشعری و بعضی متصوفہ کہ بعینیت وجود ذات را تعالی و تقدس بذات قائل گشتہ اند ہمانست کہ تو آنرا گفتہ در معرفت سابق کہ واجب وجود موجود ست تعالی و تقدس بذات خود نہ بوجود پس منتای این کلام کہ موجود است بوجودی کہ عین ذات ست آنست کہ موجود ست بذات خود نہ بوجود در جواب گوئیم کہ برین تقدیر خلاف اہل سنت با ایشان درین مسئلہ در برابر نمی افتد بہیچ اہل حق برین تقدیر در تقابل ایشان می گفتند کہ او تعالی بوجود موجود ست نہ بذات اثبات زیادتی وجود برین تقدیر مستدرک ست پس اثبات زیادتی وجود را دلالت بران شد کہ خلاف فریقین در نفس وجود نیست بلکہ در وصف اوست کہ بعینیت و زیادتی باشد یعنی ہر دو فریق قائلند بآنکہ او تعالی بوجود موجود ست خلاف ندارند مگر در عینیت و زیادتی آن اگر گویند کہ چون واجب الوجود تعالی و تقدس بذات خود موجود باشد پس واجب را تعالی موجود گفتن بکدام معنی باشد چہ معنی موجود ما قام بہ الوجود ست و لا وجود ہہنا اصلا جواب گوئیم کہ آری وجودیکہ ذات واجب تعالی و تقدس بآن موجود شود در واجب تعالی مفقود ست اما وجودیکہ بطریق عرض عام بر ذات او تعالی محمول شود و بطریق اشتقاق محمول گردد اگر باعتبار قیام آن وجود واجب را تعالی موجود گویند گنجایش دارد ہیچ محذور لازم نیاید والسلام **منہا** ہرگز نہ پرستیم خدائی را کہ در حیطہ شہود آید و مرئی گردد و معلوم شود و در وہم و خیال گنجد چہ مشہود و مرئی و معلوم و موہوم و متخیل در رنگ

شاہد ورائی و عالم و واہم و مخیل مصنوع و محدث ست ع آن لقمہ کہ در دہان نگنجد طلبم
مقصود از سیر و سلوک خرق حجب ست حجب وجوبی باشد یا امکانی تا وصل عریانے
میسر آید نہ آنکہ مطلوب را در قید آرند و صید نمایند ؎ عنقا شکار کس نشود دام بازچین
کاینجا ہمیشہ باد بدست ست دام را ✤ بقی ان الرؤیۃ فی الآخرۃ حق نؤمن بہ ولا نشتغل بکیفیۃ
لقصور فہم العوام عن درکہ لا لعدم ادراک الخواص فان لھم نصیبًا من ذلک المقام فی الدنیا
وان لم یسم رؤیۃ والسلام علی من اتبع الہدی **منہا** ہرچہ در دید و دانش می آید مقید ست
و از صرافت اطلاق تنزل و مطلوب آنست کہ از جمیع قیود منزہ و مبری باشد پس ما ورای
دید و دانش او را باید جست این معاملہ ورای طور نظر عقل ست چہ عقل ما ورای دید و
دانش را جستن محال میداند ؎ راز درون پردہ ز رندان مست پرس ✤ کین حال
نیست صوفی عالیمقام را **منہا** مطلق بر صرافت اطلاق خود ست ہیچ قیدی باو راہ
نیافتہ است اما چون در مراتب مقیدہ ظہور فرماید عکس او باحکام آن مرآت منصبغ گشتہ مقید
و محدود نماید لاجرم در دید و دانش آید پس اکتفا بر دید و دانش اکتفا بر عکسی ست از عکوس
آن مطلوب بلند ہمتان بجوز و مویز سیر نشوند ان اللہ سبحانہ یحب معالی الہمم جعلنا اللہ سبحانہ
من معالی الہمم بحرمۃ سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات **منہا** در اوائل حال
می بینم کہ در مکانے طواف میکنم و جمعی دیگر نیز با من در ان طواف شریک اند اما بطوی سیر
آن جماعہ بحدیست کہ تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آن جماعہ دو سہ قدم مسافت را
قطع می نمایند در ان اثنا معلوم میگردد کہ این مکان فوق العرش است جماعۂ طواف کنندگان
ملائک کرام اند علی نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات واللہ یختص برحمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل
العظیم **منہا** قبابت اولیاء اللہ صفات بشریت ایشانست ہرچہ سائر مردم محتاج اند این

بزرگواران نیز محتاج اند ولایت ایشان را از احتیاج نمی برآرد و غضب ایشان نیز در رنگ غضب سائر مردم ست هرگاه سید الانبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرماید غضب کما یغضب البشر با ولیا چه رسد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و معاشرت با اهل و عیال و موانست با ایشان با سائر ناس شریک اند تعلقات شتی که از لوازم بشریت ست از خواص و عوام زائل نمی گردد حق سبحانه و تعالی در شان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات میفرماید و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام و کفار ظاهر بین می گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق پس هر که نظر او بر ظاهر اهل الله افتاد محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد همین ظاهر بینی ابوجهل و ابولهب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی انداخت سعادتمند آنست که نظر او از ظاهر بینی اهل الله کوتاه گشت و حدت نظر او بصفات باطنه این بزرگواران نفوذ کرد و بر باطن مقصور گشت فهم کنیل مصر بلا للمحجوبین و ما للمحبوبین عجب کاریست صفات بشریه آنقدر که در اهل الله ظاهر میگردد در سائر مردم ظاهر نیست وجهش آنست که ظلمت و کدورت در محل هموار و مصفا اگرچه اندک باشد بیشتر هویدا میگردد و از آنچه در محل ناهموار و غیر مصفا اگرچه بیشتر باشد لیکن ظلمت صفات بشریت در عوام در کلیت سرایت میکند و در قالب و قلب و روح میدود و در خواص این ظلمت مقصور بر قالب و نفس ست و در خص خواص نفس نیز ازین ظلمت مبراست مقصور بر قالب ست و بس و ایضا این ظلمت در عوام موجب نقصان و خسارت ست و در خواص موجب کمال و نضارت همین ظلمت خواص ست ظلمتهای عوام را زائل میگرداند قلبهای ایشان را تصفیه می بخشند و نفسها را تزکیه میدهد اگر این ظلمت نمی بود خواص را بعوام هیچ مناسبت نمی گشود و راه افاده و استفاده مسدود مینمود و این ظلمت در خواص آنقدر نمی ایستد که مکدر سازد بلکه ندامت و استغفار که در قفای او دست

میدہد چندین ظلمت و کدورت دیگر راہم می زداید و ترقیات سفر باید ہمین ظلمت ست کہ در ملائکہ مفقود ست و بسبب آن راہ ترقی مسدود و اسم ظلمت بروی از قبیل مدح بما یشبہ الذم ست عوام کالانعام صفات بشریت اہل اللہ را در رنگ صفات بشریت خود میدانند و محروم و مخذول می مانند قیاس غائب بر شاہد فاسد ست ہر مقام را خصوصیات علیحدہ است و ہر محل را لوازم جدا والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات **منہا** آدمی تا زمانی کہ گرفتار علم و دانش ست و بنقوش ماسوی منقش خوار و بی اعتبار ست نسیان ماسوی شرط راہ است و فنای ماعدا قدم پیشگاہ تا آئینہ باطنی از زنگار امکان زدودہ نگردد ظہور حضرت وجوب محال ست چہ جمع علوم امکانی با معارف وجوبی از قبیل جمع اضداد ست اینجا سوالی ست قوی و آن آنست کہ چون عارف را بہ بقا مشرف میسازند و برای تکمیل ناقصان بازش میگردانند علومی کہ زائل شدہ بود عود مینماید برین تقدیر علوم امکانی با معارف وجوبی جمع میگردند و تو آنرا جمع ضدین گفتۂ جوابش آنست کہ عارف باقی باللہ درین وقت حکم برزخیت پیدا کردہ است گویا برزخست بین الوجوب والامکان و منصبغ برنگ ہر دو مقام درین صورت اگر علوم و معارف ہر دو مقام جمع شوند چہ اشکال زیرا کہ محل اجتماع ضدین واحد نماند بلکہ گویا متعدد گشتہ است فلا جمع **منہا** علوم اشیا کہ در مرتبۂ فنا زائل شدہ بودند بعد از بقا اگر رجوع نمایند نقصی در کمال عارف لازم نیاید بلکہ کمال اوست درین رجوع بلکہ تکمیل او مربوط بہمین رجعت ست چہ عارف بعد از بقا متخلق باخلاق اللہ ست علم اشیا در واجب تعالی عین کمال ست و ضد آن موجب نقصان فکذا حال العارف المتخلق والسر فیہ ان العلم فی الممکن تحصیل لحصول صورۃ المعلوم فیہ فلا جرم یتاثر العالم لحصول صورۃ المعلوم فیہ وکلما کان العلم ازید کان التاثر

فی العالم الکثر فیکون التغیر والتلون فیہ اوسع والبسط فیکون نقصا فلا بد للطالب من نفی ہذہ العلوم
کلہا ونسیان الاشیاء جلہا والعلم فی الواجب تعالیٰ لیس کذلک اذ ہو سبحانہ منزہ
من ان یحل فیہ صور الاشیاء المعلومۃ بل ینکشف الاشیاء علیہ تعالیٰ لمجرد تعلق العلم بہا فسبحان
من لا یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی افعالہ بحدوث الاکوان والعارف المتخلق یصیر علمہ بہذہ
الصفۃ فلا یحل فیہ صور معلومات الاشیاء فلا تاثر فی حقہ فلا تغیر ولا تلون فلا یکون نقصا بل کمالا
ہذا السر من خواص الاسرار الالہیۃ خص اللہ سبحانہ وتعالیٰ من یشاء من عبادہ ببرکۃ حبیبہ علیہ
وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا **منہا** این درویش را دردوازدہم سال از ابتدائے
زمان انابت بمقام رضا مشرف ساختند اوّل نفس را باطمینان رسانیدند بعد از ان
بتدریج بمحض فضل باین سعادت مستسعد ساختند و باین دولت مشرف نشد تا زمانے
کہ پرتوی از رضای آن حضرت جل سلطانہٗ بر نتافت فرضیت النفس المطمئنۃ عن مولاہا ورضی
مولاہا عنہا الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ وکما یحب ربنا ویرضی
والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ کما یحری اگر گویند کہ چون نفس راضی شد از مولای خود
پس معنی دعا و طلب دفع بلا چہ باشد گوئیم کہ رضا از فعل مولای تعالیٰ مستلزم رضا از مخلوق
او نیست بلکہ بسا است کہ رضا از مخلوق مستقبح باشد در رنگ کفر و معاصی پس رضا از خلق قبیح
لازم باشد و کراہت از نفس قبیح واجب ہرگاہ مولا از نفس قبیح راضی نباشد بندہ چگونہ راضی
شود بلکہ بندہ درین صورت مامور بشدت و غلظت ست پس کراہت از مخلوق منافی رضا از
خلق آن نباشد پس طلب دفع بلا را معنی مستحسن باشد و جمعی کہ فرق نکردہ اند درمیان رضا از
فعل و کراہت از مفعول در وجود کراہت بعد از حصول رضا در اشکال ماندہ اند و در دفع آن
تکلفات نمودہ اند و گفتہ اند کہ وجود کراہت منافی حال رضا است نہ مقام رضا و الحق ما حققتہ

بالهام الله سبحانه والسلام علی من اتبع الهدی منها مدتی آرزوی آن داشت که وجهی پیدا شود وجیه در مذهب حنفی ما در خلف امام قراءة فاتحه نموده آید هرگاه قرات در نماز فرض باشد از قرات حقیقی عدول نموده بقرات حکمی قرار دادن معقول نمی شد باآنکه در حدیث نبوی آمده علیه الصلوة والسلام لاصلوة الابفاتحة الکتاب اما بواسطهٔ رعایت مذهب بی اختیار ترک قرات میکرد و این ترک را از قبیل ریاضت و مجاهده می شمرد آخرالامر حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت رعایت مذهب که نقل از مذهب الحادست حقیقت مذهب حنفی در ترک قرات ماموم ظاهر ساخت و قرات حکمی از قرات حقیقی در نظر بصیرت زیباتر نمود که امام و ماموم همه باتفاق در مقام مناجات می ایستند لان المصلی یناجی ربه و امام را درین امر پیشوای سازند پس امام هرچه میخواند گویا در زبان قوم میخواند در رنگ آنکه جماعهٔ پیش پادشاه عظیم الشان بحاجتی بروند و یکی را پیشوا سازند تا از زبان همه ایشان عرض حاجت نماید برین تقدیر اگر دیگران نیز باوجود تکلم پیشوا در تکلم آیند داخل سوء ادبست و موجب عدم رضای پادشاه پس تکلم حقیقی این جماعهٔ که بزبان پیشوا ادامی یابد بهتر ست از تکلم حقیقی ایشان همچنین ست حال قرات قوم باوجود قرات امام که داخل شغب ست و از ادب مستبعد و موجب تفرق که منافی اجتماع ست و اکثر مسائل خلافی میان شافعی و حنفی ازین قبیل ست که ظاهر و صورت مرجح بجانب شافعی ست و باطن و حقیقت موید مذهب حنفی و برین فقیر ظاهر ساخته اند که در خلافیات کلام حق بجانب حنفی ست تکوین را از صفات حقیقیه میدانم هرچند بظاهر رجوع بقدرت و ارادت مینماید لیکن بدقت نظر و نور فراست معلوم میگردد که صفت علاحده است علی هذا القیاس و در خلافیات فقهی در اکثر مسائل حق بجانب حنفی است و در اقل متردد و این فقیر را در توسط احوال حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در واقعه فرموده بودند که تو از مجتهدان علم کلامی ازان وقت در هر مسئله از

مسائل کلامیہ این فقیر را رای خاص ست و علم مخصوص در اکثر مسائل خلافیہ کہ ماتریدیہ
و اشاعرہ در انجا متنازع اند در ابتدای ظہور آن مسئلہ حقیقت بجانب اشاعرہ مفہوم میگردد
و چون بنور فراست حدت نظر نمودہ می آید واضح میگردد کہ حق بجانب ماتریدیہ است
در جمیع مسائل خلافیۂ کلامیہ رای این فقیر موافق آرای علماء ماتریدیہ است و الحق کہ این
بزرگواران را بواسطۂ متابعت سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسّلام والتحیۃ شان عظیم
است کہ مخالفان ایشان را بواسطۂ خلط فلسفیات آن شان میسر نیست اگرچہ ہر دو فریق
از اہل حق اند آنرا علو شان بزرگترین این بزرگواران امام اجل پیشوای اکمل ابوحنیفہ
رضی اللہ تعالی عنہ چہ نویسد کہ اعلم و اورع و اتقای مجتہدین ست چہ شافعیؒ و مالکؒ و چہ
احمد حنبلؒ امام شافعی میفرماید الفقہاء کلہم عیال ابی حنیفۃ منقولست کہ امام شافعی چون بزیارت
قبر امام اعظم میرفت ترک اجتہاد خود میکرد و برای خود عمل نمی نمود و می گفت کہ شرم می آید کہ در
حضور ایشان عمل برای خود بکنم کہ مخالف رای ایشان باشد ترک قراءت فاتحہ خلف
الامام مینمود و قنوت در فجر نمی خواند آری بزرگی شان ابی حنیفہ رشافعی داند فردا کہ حضرت
عیسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام نزول فرماید بمذہب ابی حنیفہ عمل خواہد کرد چنانکہ خواجہ
محمد پارسا قدس سرہ در فصول ستہ میفرماید و ہمین بزرگی ایشان را کافی ست کہ پیغمبر
اولی العزم بمذہب او عمل نماید صد بزرگی دیگر را باین بزرگی عدیل نمی توان یافت
حضرت خواجۂ ما میفرمودند قدس سرہ کہ چندگاہ من ہم خلف امام قراءت فاتحہ مینمودم آخر
الامر شبی امام اعظم را در خواب دیدم کہ قصیدۂ غرا در مدح خود میخواند این مضمون مستفاد
میگردد کہ چندین اولیا در مذہب من بودہ اند ازان وقت ترک قراءت فاتحہ خلف
امام نمودم **منتہا** گاہ باشد کہ کاملی قصی را اجازت تعلیم طریقت می کند و در ضمن

اجتماع مریدان ناقص کاران ناقص باتمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رض مولانا یعقوب چرخی علیہ الرحمۃ راپیش از وصول بدرجۂ کمال اجازت تعلیم طریقت فرمودہ بودند و گفتہ بودند کہ ای یعقوب انچہ از من بتو رسیدہ است بمردم برسان و کار مولانا بعد ازان در خدمت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ سرانجام یافت لہذا حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات مولانا را اول از مریدان خواجہ علاء الدین عطار می شمرد و ثانیاً بخواجہ نقشبند رض نسبت میکنند و ازین قبیل ست کاملی مرید را کہ استعداد یک درجہ از درجات ولایت دارد و بعد از حصول آن درجہ آن مرید را اجازت تعلیم طریقت میکند و آن مرید من وجہ کامل ست و من وجہ ناقص و ہمچنین ست حال مریدیکہ استعداد دو درجہ یا سہ درجہ از درجات ولایت دارد من وجہ کاملست و من وجہ ناقص چہ پیش از رسیدن بنہایت النہایت ہمہ درجات از یک وجہ کمال دارد و از یک وجہ دیگر نقص مع ذلک شیخ کامل او را بعد از حصول مرتبۂ استعدادی او اجازت تعلیم طریقت می کند پس اجازت موقوف بر کمال مطلق نشد باید دانست کہ نقص ہر چند منافی اجازت ست اما چون کامل مکمل ناقص را نائب خود میسازد و دست او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمی نماید واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا **منہا**

یادداشت عبارت از دوام حضور حضرت ذات ست تعالی و تقدس و این معنی گاہ است کہ مرارباب قلوب را نیز متخیل شود بواسطۂ جامعیت قلب زیرا کہ ہر چہ در کلیت انسان ست در قلب تنہا نیز ثابت ست ہر چند فرق اجمال و تفصیل ست پس در مرتبۂ قلب نیز حضور ذات تعالی و تقدس بر سبیل دوام میسر شود اما این معنی صورت یادداشت ست نہ حقیقت یادداشت و اندراج نہایت در بدایت تواند بود باین صورت کہ یادداشت ست اشارت فرمودہ باشند و حصول حقیقت یادداشت بعد از تزکیۂ نفس و تصفیۂ قلب ست لیکن اگر مراد از

حضرت ذات مرتبهٔ وجوب داشته شود که ذات دران مرتبهٔ جامع صفات وجوبیه است پس
حصول یادداشت بمجرد رسیدن بشهود این مرتبه بعد از طی جمیع مراتب امکانی صورت می بندد
و در تجلیات صفاتی نیز ازین معنی متحقق میشود که ملاحظهٔ صفات درین تقدیر منافی حضور حضرت
ذات تعالی نیست و اگر مراد از حضرت ذات تعالی مرتبهٔ احدیت مجرده داشته شود که معراست
از اسما و صفات و نسب و اعتبارات پس حصول یادداشت بعد از طی جمیع مراتب اسمائی
و صفاتی و نسبی و اعتباری متصور شود و این فقیر هرجا بیان کرده است یادداشت را بمعنی
آخر فرود آورده هرچند اطلاق حضور دران مرتبه ملائم نیست کما لایخفی علی اربابه چه او
از حضور و غیبت بلندست اطلاق حضور را ملاحظهٔ صفتی از صفات درکارست انچه مناسب
لفظ حضورست تفسیر یادداشت بمعنی ثانی و برین تقدیر یادداشت را نهایت گفتن عتبار
شهود و حضورست که فوق این مرتبهٔ شهود و حضور را گنجایش نیست یا حیرت ست یا جهل
یا معرفت نه آن معرفت که تو آن را معرفت ذاتی که آن معرفت تو معرفت افعالی ست و
صفاتی و این مقام فوق معرفت اسما و صفات ست بچندین مراحل والصلوة والسلام علی
سید البشر و علی آله الاطهر منها تمامی این طریق و وصول بنهایة النهایة مربوط بطی مقامات عشرهٔ
مشهوره است که اولش توبه است و آخرش رضا هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام
رضا متصور نیست حتی که رویت اخروی نیز و حقیقت مقام رضا کما ینبغی در آخرت ظهور خواهد
یافت و حصول مقامات دیگر در آخرت متصور نیست توبه آنجا معنی ندارد و زهد گنجایش ندارد
و توکل صورت نه بندد و صبر احتمال ندارد آری شکر هرچند دران جا متحقق ست
اما آن شکر از شعب رضاست نه امر مباین از رضا اگر پرسند که در کامل مکمل
گاه هست که رغبتی در دنیا مفهوم میگردد و منافی توکل چیزها دیده میشود و بیطاقتی

کہ منافی صبر ست مشہود میگردد و کراہت کہ ضد رضاست یافتہ میشود وجہ آن چہ باشد
در جواب گویم کہ حصول این مقامات مخصوص بقلب و روحست و نسبت باخص خواص
این مقامات در نفس مطمئنہ نیز حصول می یابد اما قالب ازین معنی خالی و بی نصیب ست
ہر چند از سورت و شدت بماند شخصی از شبلی پرسید کہ تو دعوی محبت میکنی و این
فربہی تو منافی محبت ست شبلی در جواب او این شعر خواند ؎ احب قلبی و ما دری بدنی
و لو دری ما اقام فی السمن پس منافی آن مقامات اگر در قالب کاملی ظہور کند ضرر ندارد در
حصول آن مقامات نسبت بباطن آن بزرگ و در غیر کامل نقائص آن مقامات در کلیہ
ظہور میکنند بباطن و ظاہر راغب دنیا میگردد و منافی توکل صورت و حقیقت او را شامل
میشود بقلب و قالب بیطاقتی و اضطرار ظہور می نماید و بروح و بدن کراہت ظاہر میگردد
ہمین چیزہاست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی قباب اولیای خود ساختہ است و اکثر
مردم را از کمالات این بزرگواران محروم داشتہ اند و در ابقای آن چیزہا در اولیا حکمتی
است غامض و آن عدم امتیاز حقست از باطل کہ از لوازم این دار ست کہ محل
ابتلاست و حکمت دیگر در ابقای این اشیا در اولیا اگر چہ بحسب صورت باشد ترقی
ایشانست اگر این اشیا از اولیا بالکل مرفوع شود راہ ترقی مسدود میگردد و در رنگ
ملک محبوس میمانند و السلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ
الصلوات و التسلیمات اتمہا و اکملہا منہا آلہی چیست اینکہ اولیای خود را کردی کہ باطن
ایشان زلال خضر ست ہر کہ قطرۂ از ان چشید حیات ابدی یافت و ظاہر ایشان سم
قاتل ہر کہ بآن نگریست بموت ابدی گرفتار آمد ایشانند کہ باطن ایشان رحمت ست
و ظاہر شان زحمت باطن بین ایشان از ایشانست و ظاہر بین ایشان از بدکیشان

بصورت جو نما اند و بحقیقت گندم بخش بظاہر از عوام بشر اند و بباطن از خواص ملک بصورت
بر زمین اند و بمعنی بر فلک جلیس ایشان از شقاوت رستہ است و انیس ایشان بسعادت
پیوستہ اولئک حزب اللہ الا ان حزب اللہ ہم المفلحون وصلی اللہ تعالی علی سیدنا محمد و
آلہ وسلم **منہا** حضرت حق سبحانہ وتعالی اولیاء اللہ را بنہجی مستور ساختہ است کہ ظاہر
ایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد فکیف ماعدای ایشان باطن ایشان را نسبتی کہ
بمرتبۂ بیچونی و بیچگونی حاصل گشتہ است نیز بیچون ست و باطن ایشان چون عالم امرست
نیز نصیبی از بیچونی دارد و ظاہر کہ سراسر چون ست حقیقت آنرا چہ دریابد بلکہ نزدیک ست
از نفس حصول آن نسبت انکار نماید بغایۃ الجہل و عدم المناسبۃ و تواند بود کہ نفس حصول
نسبت را داند اما نداند کہ متعلق آن کیست بلکہ لباست کہ نفی متعلق حقیقی او نماید و کل ذلک
لعلو تلک النسبۃ و دنو بظاہر و باطن خود مغلوب آن نسبت ست و از دید و دانش رفتہ است
چہ داند کہ چہ دارد و بکہ دارد پس ناچار غیر از عجز از معرفت بمعرفت راہ نباشد لہذا صدیق
اکبر رضی اللہ تعالی عنہ فرمود العجز عن درک الادراک ادراک نفس ادراک عبارت از نسبت
خاصہ است کہ عجز از ادراک آن لازم ست لان صاحب الادراک مغلوب لا یعلم ادراکہ و
غیرہ لا یعلم حالہ کما مر **منہا** شخصے بود در لباس صوفیان کہ ببدعت اعتقادی مبتلا بود این
فقیر در حق او تردد داشت اتفاقا می بینم کہ انبیا صلوات اللہ تعالی وتسلیماتہ علیہم باجمعہم جمع اند
و ہمہ بزبان واحد میفرمایند در حق آن شخص کہ لیس منا درین اثنا بخاطر رسید کہ از شخص دیگر
کہ فقیر در حق او متردد بود استفسار نماید در بادۂ او فرمودند کان منا نعوذ باللہ سبحانہ من سوء
الاعتقاد و من طعن انبیائہ الامجاد **منہا** برین فقیر ظاہر ساختند کہ لفظ قرب و معیت و احاطہ
حق سبحانہ کہ در قرآن مجید واقع شدہ است از جملۂ متشابہات قرآنی ست در رنگ ید و وجہ

وہمچنین ست لفظ اول و آخر و ظاہر و باطن و امثال آن پس حق سبحانہ و تعالی را قریب گوئیم
اما معنی قرب ندانیم کہ چیست وہمچنین اول گوئیم اما ندانیم کہ مراد از اول چہ باشد و معنی قرب
و اولیت کہ در حیطۂ علم و فہم ما در آید حق سبحانہ و تعالی ازان منزہ و برترست و آنچہ در کشف و
شہود ما گنجد او تعالی ازان متعالی و پاک ست و قرب و معیت او تعالی کہ بعضی از متصوفہ
بطریق کشف در یافتہ اند و بآن معنی کشفی حق را سبحانہ قریب و مع میدانند مستحسن نیست قدمی در
مذہب مجسمہ دارد و آنچہ بعضی از علما در تاویل آن گفتہ اند و از قرب قرب علمی مراد داشتہ اند
در رنگ تاویل ید ست بقدرت و وجہ است بذات و مجوز ست نزدیک مجوزان تاویل و ما
تجویز تاویل نمی کنیم و تاویل آن را بعلم حق سبحانہ حوالہ می نمائیم العلم عند اللہ سبحانہ والسّلام علی
من اتبع الہدی **منہا** این فقیر نماز وتر را گاہی در اول شب ادا می کرد و گاہی بآخر شب
می گذاشت در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادای نماز وتر چون مصلی بخواب رود
و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواہد نمود کتبۂ اعمال حسنات او تمام شب حسنات را بنام او
می نویسند تا زمانی کہ وتر را ادا نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر ترادا نماید بہتر باشد مع ذلک
این فقیر را در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات ہیچ چیز
منظور نیست و ہیچ فضیلت را بمتابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت وتر را گاہے
اول شب ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود را دران میداند کہ امری از امور تشبہ
بآن سرور نماید علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام اگرچہ آن تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی
سنن در نیت احیای لیل و مثل آن را دخل میدہند عجب می آید از کوتہ اندیشی ایشان
ہزار احیای لیالی را بہ نیم متابعت نخریم عشرۂ اخیرۂ ماہ رمضان را اعتکاف نشستیم یاران
را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت دیگر نکنید کہ تبتل و انقطاع ما چہ خواہد بود و صد

گرفتاری را بحصول یک متابعت قبول داریم اما ہزار تبتل و انقطاع را بی توسل متابعت قبول نداریم ؎ آنرا کہ در سرای نگاریست فارغست ⁂ از باغ و بوستان و تماشای لالہ زار ⁂ رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا **منہا** وقتی از اوقات جمعی از درویشان نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ بنسبت بغلامان آن سرور داشتہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات چنین گفت کہ محبت آن سرور بر نہجی مستولی شدہ است کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطہ آن دوست میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن نقیض سخن رابعہ است کہ گفتہ آن سرور را در خواب گفتم کہ محبت حق سبحانہ وتعالی بر نہجی استیلا یافتہ است کہ محبت شما را جا نماندہ است این ہر دو سخن ہرچند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت دارد او در عین سکر گفتہ و من در ابتدای صحو و سخن او در مرتبہ صفات است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیراکہ در مرتبہ ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہی ست آنجا ہمہ حیرت ست یا جہل بلکہ ذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند بہیچ وجہی خود را شایان محبت او نمی دانند محبت او معرفت در صفات ست وبس محبت ذاتی کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست بلکہ ذات بابعضی اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ الملہم بالصواب والصلوۃ والسلام علی سید البشر و آلہ الاطہر **منہا** شرافت علم باندازہ شرف و رتبہ معلوم ست معلوم ہرچند شریفتر علم آن عالی تر پس علم باطن کہ صوفیہ بآن ممتازند اشرف باشد از علم ظاہر کہ نصیب علمای ظواہرست بر قیاس شرافت علم ظاہر بر علم حجامت و حیاکت پس رعایت آداب پیر کہ علم باطن را ازو اخذ کنند باضعاف زیادہ باشد از رعایت آداب استاد کہ

علم ظاہر از و استفادہ نمایند و ہمچنین رعایت آداب استاد علم ظاہر باضعاف زیادہ است
از رعایت آداب استاد حجام و حائک و ہمین تفاوت در اصناف علوم ظاہری جاریست
استاد علم کلام و فقہ اولی و اقدم ست از استاد علم نحو و صرف و استاد نحو و صرف اولی ست
از استاد علوم فلسفی با آنکہ علوم فلسفی داخل علوم معتبرہ نیست اکثر آن مسائل لاطائل ست
و بیحاصل و اقل مسائل آنکہ از کتب اسلامیہ اخذ نمودہ اند و تصرفات دران کردہ از جہل
مرکب خالی نیستند کہ عقل را دران موطن مجال نیست طور نبوت ورای طور عقل نظر یست
باید دانست کہ حقوق پیر فوق حقوق سائر ارباب حقوق ست بلکہ نسبت ندارد حقوق پیر
بحقوق دیگران بعد از انعامات حضرت حق سبحانہ و احسانات رسول او علیہ و علی آلہ الصلوات
و التسلیمات بلکہ پیر حقیقی ہمہ رسول اللہ است صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم ولادت صوری ہرچند
از والدین ست اما ولادت معنوی مخصوص بہ پیر ست ولادت صوری را حیات چند روزہ
است ولادت معنوی را حیات ابدی ست نجاسات معنویہ مرید را پیر ست کہ بقلب و روح
خود کناسی مینماید و تطہیر شکنبۂ او میفرماید در توجہات کہ نسبت بعضی مسترشدان واقع شود
محسوس میگردد کہ در تطہیر نجاسات باطنۂ ایشان تلوثی بصاحب توجہ نیز میرسد و تا زمانے
مکدر میدارد پیر ست کہ بتوسل او بخدا میرسند عز و جل کہ فوق جمیع سعادات دنیویہ و اخرویہ
است پیر ست کہ بوسیلۂ او نفس امارہ کہ بالذات خبیث ست مزکی و مطہر میگردد و از اماریگی
باطمینان میرسد و از کفر جبلی باسلام حقیقی می آید ع گر بگویم شرح این بیحد شود ٭ پس
سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او نعوذ باللہ سبحانہ من ذلک
رضای حق سبحانہ را در پس پردہ رضای پیر ماندہ اند تا مرید در مراضی پیر خود را گم نسازد بمرضیات
حق سبحانہ نرسد آفت مرید در آزار پیر ست ہر زلتی کہ بعد آن باشد تدارک آن ممکن ست

اما آزار پیر را ہیچ چیز تدارک نمی تواند نمود آزار پیر بیخ شقاوت ست مرید را عیاذاً باللہ سبحانہ
من ذلک خللی در معتقدات اسلامیہ و فتوری در اتیان احکام شرعیہ از نتائج و ثمرات آنست
از احوال و مواجید کہ بباطن تعلق دارد چگویید واثری از احوال اگر با وجود آزار پیر باقی ماند
از استدراج باید شمرد کہ آخر بخرابی خواہد کشید وغیر از ضرر نتیجہ نخواہد داد والسّلام علی
من اتبع الھدیٰ **منہا** قلب از عالم امر ست او را بعالم خلق تعلق و تعشق دادہ بعالم خلق
فرود آوردہ اند و بمضغہ کہ در جانب چپ ست تعلق خاص بخشیدہ اند در رنگ آنکہ پادشاہ را
بکناس تعشق پیدا شود و بسبب آن در منزل کناس نزول نماید و روح کہ الطف از قلب ست
از اصحاب یمین ست و لطائف ثلثہ کہ فوق لطیفۂ روح اند بشرف خیر الامور اوسطہا مشرف
اند ہر چند لطیفہ تر بوسط مناسب تر الا ان السر والخفی علی طرفی الاخفیٰ احدہما علی الیمین والآخر
علی الشمال و نفس مجاور حواس ست تعلق بدماغ دارد و ترقی قلب منوط ست بوصول او
در مقام روح و بمقام مافوق روح و ہمچنین ترقی روح و ما فوق او مربوط ست بوصول آنہا
بمقامات فوقانی لیکن این اصول در ابتدا بطریق احوال ست و در انتہا بطریق مقام و
ترقی نفس برسیدن اوست در مقام قلب بطریق احوال در ابتدا و بطریق مقام در انتہا
و در آخر کار این لطائف ستہ بمقام اخفیٰ میرسند و ہمہ باتفاق قصد طیران عالم قدس
مینمایند و لطیفۂ قالب را خالی و تہی می گذارند اما این طیران نیز در ابتدا بطریق احوال ست
و در انتہا بطریق مقام و تحصیل الفنا و موتی کہ پیش از موت گفتہ اند عبارت ازین جدائی
لطائف ستہ است از لطیفۂ قالب و سر بقای حس و حرکت در قالب بعد از مفارقت اینہا
در جاہای دیگر بیان کردہ شدہ است از انجا باید طلبید این ورق گنجایش تفصیل ندارد
باشارہ و رموز سخن میرود لازم نیست کہ جمیع لطائف در مقامی جمع شوند و از انجا طیران نمایند

گاه باشد که قلب و روح هر دو باتفاق این کار کنند گاهی هر سه و گاهی هر چهار و آنچه اول مذکور
شد اتم و اکمل ست و مخصوص ست بولایت محمدی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و ما
عدای او قسمی از اقسام ولایت ست و چون آن لطائف ستّه بعد از مفارقت از قالب و
وصول بمقام قدس و تلوّن بصبغ آن اگر بقالب باز رجوع نمایند تعلق پیدا کنند سوای
جی و حکم قالب گیرند و بعد از امتزاج باریک قسم فنای پیدا کنند و حکم میت بگیرند درین وقت
بتجلی خاص متجلی گردند و از سر حیات پیدا کنند و بمقام بقا بالله متحقق شوند و متجلی باخلاق
الله گردند درین وقت اگر آن خلعت را بخشیده بعالم بازگردانند معامله از دنو بتدلی خواهد انجامید
و مقدمه تکمیل پیدا خواهد شد و اگر بعالم بازنگردانند و تدلی بعد دنو حاصل نشود از اولیاء عزلت
خواهد بود و تربیت طالبان و تکمیل ناقصان از دست او نخواهد آمد این ست حدیث بدایت
و نهایت بطریق رمز و اشاره اما فهمیدن آن بغیر قطع این منازل محال ست والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام **منها** حضرت حق سبحانه
و تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم ست آن کلام متبعض و متجزی نیست چه سکوت و خرس در
حق او تعالی محال ست چه عجب هرگاه از ازل تا ابد دران جا آن واحد باشد اذ لایجری علیه
سبحانه زمان دران واحد غیر از کلام واحد بسیط چه بوقوع آید و آن کلام واحد منشای چندین اقسام
کلام گشته است باعتبار تعدد تعلقات مثلا اگر بمامور تعلق گرفته امر ناشی شده و اگر بمنهی
نهی نام یافته و اگر باخبار خبر پیدا گشته غایة ما فی الباب اخبار از ماضی و استقبال جمعی را در
اشکال می اندازد و از تقدم و تاخر دال بتقدم و تاخر مدلول می برد و لا اشکال زیرا که ماضی
و استقبال از صفات مخصوصهٔ دوریست که باعتبار انبساط آن پیدا شده است و در
مرتبهٔ مدلول چون آن بحال خود ست و هیچ انبساطی پیدا نکرده است ماضی و استقبال را

گنجایش نیست ارباب معقول گفته اند که ماهیت واحد را باعتبار وجود خارجی لوازم علیحده
است و باعتبار وجود ذهنی صفات جدا هرگاه در شی واحد تباین صفات و لوازم باعتبار تغایر
وجود و هویت جائز باشد در دال و مدلول که فی الحقیقت از یکدیگر جدا اند بطریق اولی مجوز باشد
و آنکه گفته شد که از ازل تا ابد آن واحد ست از تنگی عبارت ست والا آن نیز آنجا گنجایش
ندارد و آن هم در رنگ زمان اینجا ثقیل ست باید دانست ممکن که در مقامات قرب الهی جل
سلطانه پا از دائرهٔ امکان بیرون می نهد ازل و ابد را متحد می یابد حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیة در شب معراج در مقامات عروج یونس را در بطن ماهی
یافت و طوفان حضرت نوح موجود بود علیهم الصلوة والسلام و اهل بهشت را در بهشت دید و
دوزخیان را در دوزخ و بعد از پانصد سال که نصف یوم ست از زمان دخول بهشت
عبد الرحمن بن عوف که اغنیای صحابه است علیهم الرضوان در بهشت در آمد و حضرت پیغمبر
از دیر آمدن او پرسیدند او از عقبات خود خبر داد و اینهمه در رنگ آن مشهود گشت ماضی و
استقبال را گنجایش نبود و این حقیر را نیز در بعضی از اوقات بصدقه حبیب الله علیه الصلوة والسلام
این حالت پیدا شده بود ملائک را در عین سجود یافت که بحضرت آدم میکردند و هنوز سر از
سجده نه برداشته بودند و ملائک علیین را ازین ساجدان جدا دید که بسجود مامور نگشته اند
و در مشهود خود مستهلک و مستغرق اند و احوالی که در آخرت موعود اند در همان آن مشهود گشتند
و چون مدتی برین واقعه گذشته بود تفصیل احوال آخرت نکرد که بر حافظهٔ خود اعتماد نداشت
لیکن باید فهمید که اینحالت مر جسد پیغمبر و روح ایشان را شده بود و مشهود بصر و بصیرت
و دیگران را که طفیلی اند اگر این حالت بطریق تبعیت دست دهد مقصور بر روح ست و مخصوص
به بصیرت ست ه در قافله که او ست دانم نرسم + این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **منها** تکوین یکی از صفات حقیقیهٔ واجب الوجود
است تعالی وتقدس اشاعره تکوین را از صفات اضافیه میدانند وقدرت وارادت را در
ایجاد عالم کافی می انگارند اما حق آنست که تکوین صفت حقیقیه علیحده است ماورای قدرت
وارادت بیانش آنکه قدرت بمعنی صحة فعل وترک ست وارادت تخصیص یکی ازین دو طرف
قدرت ست که فعل وترک باشد پس رتبهٔ قدرت مقدم شد بر رتبهٔ ارادت وتکوینی که ما
اورا از صفات حقیقیه میدانیم رتبهٔ او بعد از رتبهٔ قدرت وارادت ست کار آن صفت
ایجاد آن طرف مخصص ست پس قدرت مصحح فعل ست وارادت مخصص آن وتکوین موجد
آن پس از تکوین چاره نبود مثل آن مثل استطاعت مع الفعل ست که علمای اهل سنت آنرا
در عباد اثبات کرده اند وشک نیست که این استطاعت بعد از ثبوت قدرت ست بلکه بعد
از تعلق ارادت وتحقق ایجاد مربوط باین استطاعت ست بلکه آن استطاعت موجب
فعل ست وطرف ترک آنجا مفقود ست وحال صفت تکوین همین ست که ایجاد با او بطریق
ایجاب ست اما این ایجاب در واجب تعالی ضرر نمی کند که ثبوت آن بعد از تحقق قدرت
است که بمعنی صحت فعل وترک ست وبعد از تخصیص ارادت بخلاف انچه حکمای فلسفه
گفته اند وشرطیهٔ اولی را واجب الصدق گمان کرده اند وشرطیهٔ ثانیه را ممتنع الصدق ونفی
ارادت نموده اند صریح در ایجاب ست تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا وایجابی که
بعد از تعلق ارادت وتخصیص احد المقدورین پیدا شود مستلزم اختیار ست ومؤکد آن
نه منافی اختیار وکشف صاحب فتوحات نیز موافق رای حکما واقع شده است در قدرت
شرطیهٔ اولی را واجب الصدق میداند وثانی را ممتنع الصدق واین قول بایجاب ست
ارادت بیکار می افتد که تخصیص احد المتساوین اینجا مفقود ست واگر در تکوین این معنی را

اثبات کنند گنجایش دارد که از شائبهٔ ایجاب مبراست این فرق دقیقی ست که بیان آن کم
کسی سبقت کرده است علمای ماتریدیه هر چند این صفت را اثبات کرده اند اما باین حدت نظر
پی نبرده اند اتباع سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة درمیان سائر
متکلمین ایشان را باین معرفت ممتاز ساخته است واین حقیر از خوشه چینان این اکابرست
ثبتنا الله سبحانه علی معتقداتهم الحقة بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها **منها** رویت خدای عز وجل در آخرت مر مومنان را حق ست این مسئله است
که غیر از اهل سنت وجماعت هیچکس از فرق اسلامیین وحکمای فلاسفه بجواز آن قائل نیست
باعث انکار ایشان قیاس غائب ست بر شاهد وآن فاسد ست مرئی هرگاه بیچون وبیچگونه
باشد رویتی که باو تعلق گیرد نیز بیچون خواهد بود ایمان باو باید آورد و اشتغال بکیفیت او نباید
کرد این سر را امروز بر خواص اولیا ظاهر ساخته اند هرچند رویت نیست اما از رویت
نیست کالا که ترا ه فردا همه مومنان حق سبحانه وتعالی را خواهند دید بچشم سر اما هیچ درک
نخواهند کرد لاتدرکه الابصار دو چیز خواهند دریافت علم یقینی بآنکه می بینند والتذاذی که مترتب
بر رویت ست غیر این دو چیز از لوازم رویت همه مفقود ست این مسئله از غمض مسائل
کلام ست طور عقل در اثبات وتصویر آن عاجز ست متابعان انبیا از علما وصوفیه آنرا بنور
فراست که مقتبس از انوار نبوت ست دریافته اند وهمچنین مسائل دیگر از علم کلام که عقل در
اثبات آنها عاجز ومتحیر ست علمای اهل سنت را نور فراست فقط وصوفیه را هم نور فراست و هم
کشف وشهود فرق درمیان کشف وفراست همچون فرق سیآت وحسنات ست فراست
نظریات را حدسیات میسازد وکشف حسنات ومسائل که اهل سنت بآن قائل اند ومخالفان
ایشان که التزام طور عقل نموده اند از انها منکر اند همه از ان قبیل اند که بنور فراست معلوم

گشته اند و بکشف صحیح مشهود شده اگر در بیان آن مسائل ایضاحی نموده آید مقصود از ان
تصویر و تنبیه است نه اثبات آنها بنظر و دلیل چه نظر عقل در اثبات و تصویر آنها کورست عجب
از علمائیکه درین مسائل خود را در مقام استدلال می آرند و می خواهند که بدلائل اثبات کنند و بر
مخالفان حجت تمام کنند این میسر نمی شود و باتمام نیز نمی رسد مخالفان خیال می کنند
که مسائل ایشان نیز در رنگ استدلالات ایشان مزیف و ناتمام اند مثلا علمای اهل سنت
استطاعت مع الفعل اثبات کرده اند این مسئله از مسائل حقه است که بنور فراست و کشف
صحیح معلوم گشته است اما دلائلی که بر اثبات آنها آورده اند مزیف و ناتمام ست اقوای ادلهٔ
ایشان بر اثبات آن مسئله عدم بقای اعراض ست در دو زمان چه اگر عرض فانی نیست
لازم آید قیام عرض بعرض و آن محال ست و چون این دلیل را مخالفان مزیف و ناتمام
دانسته اند یقین کرده اند که آن مسئله نیز ناتمام ست ندانسته اند که مقتدای ایشان درین مسئله
و در امثال این مسئله نور فراست ست که مقتبس از انوار نبوت ست اما این تقصیر ماست
که حدسی و بدیهی را در نظر مخالفان نظری میسازیم و بتکلفات در اثبات آن میکوشیم غایت
ما فی الباب حدسی و بدیهی ما بر مخالفان حجت نیست گو نباشد غیر از اعلام و تبلیغ بر ما لازم نساخته
اند هر که حسن نشاء مسلمانی دارد بی اختیار قبول خواهد کرد و هر که بی نصیب ست غیر از انکار
نخواهد افزود و در میان علمای اهل سنت طریق اصحاب شیخ الاسلام شیخ ابو منصور ماتریدی چه زیبا
است که اقتصار بر مقاصد فرموده اند و اعراض از تدقیقات فلسفیه نموده طریق نظر و استدلال
بطریق فلسفه در میان علمای اهل سنت و جماعت از شیخ ابو الحسن اشعری ناشی شده است
و خواسته که معتقدات اهل سنت را باستدلال فلسفی تمام سازد و این دشوار ست
و دلیر ساختن ست مر مخالفان را بر طعن اکابر دین و گذاشتن ست طریق سلف را ثبتنا الله

سبحانه على متابعة آراء اهل الحق المقتبسة من انوار النبوة على صاحبها الصلوة والتسليمات اتمها واكملها منها بحكم كريمه واما بنعمت ربك فحدث اظهار این نعمت عظمی می نماید که این فقیر را یقینی نسبت بمعتقدات کلامیه که بر وفق آرای اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت واقع شده اند بر نهجی حصول پیوسته است که در جنب آن یقین یقینی که نسبت باجلای بدیهیات حاصل است حکم ظنیات بلکه وهمیات دارد مثلاً چون موازنه می کنم یقینے را که نسبت بهر یکی از مسائل کلام حاصل ست با یقینی که نسبت بوجود آفتاب دارم حیف می آید که یقین ثانی را نسبت بیقین اول اطلاق یقین نموده آید ارباب عقول این معنی را قبول کنند یا نه بلکه البته قبول نکنند که این مبحث ورای طور نظر عقل ست عقل ظاهر بین را چه از انکار ازین مقام نصیبی نیست حقیقت این معامله آنست که یقین کار قلب ست و یقینے که قلب را مثلاً بوجود آفتاب حاصل میگردد بتوسط حواس ست که حکم جواسیس دارند و یقینی که بیکے از مسائل کلامیه قلب را حاصل شده است بی توسط احدی ست که بطریق الهام از حضرت وهاب جل و علا بیواسطه تلقی نموده است و اخذ فرموده پس یقین اول بمثابه علم الیقین آمد و یقین ثانی بمثابه عین الیقین شتان ما بینهما

ع شنیده کے بود مانند دیده ❊ چون طالب را محض فضل خداوندی جل سلطانه ساحت سینهٔ او از جمیع مرادات خالی شود و خواستی غیر از حق سبحانه او را نماند درین وقت انچه مقصود از آفرینش اوست میسر شده باشد و حقیقت بندگی بجا آورده بعد ازین اگر خواهند که او را برای تربیت ناقصان باز گردانند از نزد خود ارادتے او را خواهند عطا فرمود و اختیار خواهند داد که در تصرفات قولے و فعلے مختار و مجاز باشد در رنگ عبد ماذون درین مقام که مقام تخلق باخلاق الله است صاحب اراده هر چه خواهد برای دیگران خواهد ساخت و مصالح دیگران منظور خواهد داشت نه مصالح نفس خود کما هو حال ارادة الواجب تعالے

بل للہ المثل الاعلیٰ و لازم نیست بلکہ جائز نیست کہ این صاحب ارادہ ہر چہ خواہد بوقوع آید کہ شرب ست و بندگی آنرا بر نتابد حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ حبیب خود را علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام میفرماید انک لا تہدی من احببت ہرگاہ ارادت سید البشر در توقف افتد دیگرانرا چہ مجال و ایضاً لازم نیست کہ جمیع مرادات این صاحب ارادت مرضی حق باشند تعالیٰ و تقدس و الا بر بعضی افعال و اقوال آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات اعتراض از حق سبحانہ نازل نمی شد کما قال سبحانہ ما کان لنبی الخ و عفو ازان گنجایش نداشت کما قال تعالیٰ عفا اللہ عنک چہ عفو در تقصیرات متصورست با آنکہ جمیع مرادات حق جل و علا مرضیات حق سبحانہ نیستند کالکفر و المعاصی **منہا** امام من درین کار کلام اللہ ست و پیر من درین امر قرآن مجید اگر ہدایت قرآن نمی بود راہی بجانب عبادت معبود بحق نمی کشود درین راہ ہر لطیف و الطف ندای انا اللہ میزند و رندہ راہ را گرفتار پرستش خود میسازد اگر جو نسبت خود را بصورت بیچونی دامی نماید اگر تشبیہ است خود را بہیئت تنزیہ جلوہ گر میگرداند درینجا امکان بوجوب ممتزج است و حدوث بقدم مختلط اگر باطل ست بصورت حق ہویدا است و اگر ضلالت ست بشکل ہدایت پیدا بیچارہ سالک حکم مسافر اعمی دارد کہ بہر یکی ہزار بی گویان رو می آرد حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ خود را بخالق السموات و الارض می ستاید و رب المشرق و المغرب میفرماید در وقت عروج چون این صفات را بر آلہۂ متخیلہ عرض نمودہ شد بی اختیار ابا نمودند و رو بذو الجلال آوردند لاجرم لا احب الآفلین گویان رو از ہمہ تافت و قبلۂ توجہ جز ذات واجب الوجود نساخت الحمد للہ الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لو لا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق **منہا** ما چہار کس بودیم در ملازمت خواجۂ خود کہ بیش مردم در میان سائر یاران امتیاز داشتیم ہر کدام ما را نسبت بحضرت خواجہ اعتقاد علاحدہ بود و معاملہ جدا این فقیر یقین

می دانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است و شکر این نعمت بجای آورد که اگرچه
بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام مشرف نشد باری از سعادت این صحبت
محروم نماند و حضرت خواجهٔ ما از احوال آن سه دیگر چنین میفرمودند که فلانی مرا صاحب تکمیل
میداند اما صاحب ارشاد نمی پندارد و نزد او مرتبهٔ ارشاد زیاده از تکمیل بوده و فلانے
بما کاری ندارد و آن دیگر را میفرمودند که نسبت بما انکار دارد و هر کدام مارا باندازهٔ اعتقاد
بهره رسید باید دانست که اعتقاد مرید بافضلیت پیر و اکملیت او از ثمرات محبت است و
از نتایج مناسبت که سبب افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعهٔ که افضل آنها در
شرع مقرر ست فضل ندهد که موجب افراط ست در محبت و آن مذموم ست شیعه را خرابی
از افراط محبت اهل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام ابن الله خوانده اند و در خسارت ابدی مانده لیکن اگر بر ماسوای اینها فضل بدهد
مجوز ست بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار مرید ست بلکه اگر مرید
مستعد ست بی اختیار در وے این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیلهٔ آن کمالات پیر را
اکتساب می فرماید اگر این فضل دادن باختیار مرید باشد و بتکلف پیدا کند مجوز نباشد
و نتیجه نبخشد **منها** درجهٔ علیا در نفی و اثبات بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله آنست که هرچه در دیدهٔ کشف
و شهود درآید هرچند تنزیه صرف و بیکیف محض نماید این همه در تحت لا داخل شود و در جانب
اثبات غیر از کلمهٔ مستثنی که بمواطات قلب صادر گردد نصیبی نباشد ؎ عنقا شکار
کس نشود دام باز چین * کاینجا همیشه باد بدست ست دام را * والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **منها** حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه

ربانی فوق حقیقت محمدی ست علی مظهرہا الصلوٰۃ والتحیۃ لہذا حقیقت قرآنی امام حقیقت محمدی
آمد و حقیقت کعبہ ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت مع ذالک حقیقت کعبہ ربانی فوق حقیقت
قرآنی ست آنجا ہمہ بصیفتی و بی رنگی ست و شیون و اعتبارات را دران موطن گنجایش نیست
تنزیہ و تقدیس را دران حضرت مجال منع آنجا ہمہ آنست کہ برتر ز بیان ست * این
معرفتی ست کہ ہیچ یکی از اہل اللہ بآن لب نکشادہ است و برمز و اشارت ہم ازان
مقولہ سخن نراندہ این درویش را باین معرفت عظمی مشرف ساختہ و درمیان ابنای جنس ممتاز
گردانیدہ کل ذالک بصدقہ حبیب اللہ و برکتہ رسول اللہ علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا
ومن التسلیمات اکملہا باید دانست کہ صورۃ کعبہ ہمچنانکہ مسجود صور اشیا ست حقیقت کعبہ نیز
مسجود حقائق آن اشیا ست و اقول قولا عجیبا لم یسمعہ احد و ما اخبرہ مخبر بالہام اللہ سبحانہ
والہامہ تعالی ایای بفضلہ وکرمہ آنکہ بعد از ہزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات زمانی می آید کہ حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید
و بمقام حقیقت کعبہ متحد گردد این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظہر ذات احد
جل سلطانہ گردد و ہر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند
تا زمانی کہ حضرت عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید
علیہا الصلوات والتحیات دران وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرمودہ بمقام
حقیقت محمدی کہ خالی ماندہ بود استقرار کند منہا اگر کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ نمی بود راہے
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ کہ مینمود و نقاب از چہرہ توحید کہ می کشود و فتح
ابواب جنات کہ میفرمود کوہ کوہ صفات بشریہ باستعمال کلند این لا کندہ میشود و عالم
عالم تعلقات ببرکت تکرار این نفی منتفی می گردد و نفی آن آلہہ باطلہ را منتفی میسازد و اثبات

آن معبود حق را جل شانہ ثبت سالک مدارج امکانی را ابد او قطع مینماید و عارف بمعارج وجوبی ببرکت او ارتقا میفرماید اوست کہ از تجلیات افعال بتجلیات صفات می برد و از تجلیات صفات بتجلیات ذات میرساند ۵ تا بجار و ب لا نروبی راہ ÷ نرسی در سرای

الا اللہ ؛ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا **منہا** خدمت شیخ شرف الدین منیری در مکتوبات خود نوشتہ اند کہ معوذتین را در نماز فرض نباید خواند کہ ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ در قرارت این دو سورہ مخالف جمہور است پس در فرض قطعی قرارت آن دو سورہ محسوب نباید کرد و این فقیر ہم نمی خواند تا آنکہ روزی بر این فقیر ظاہر ساختند کہ گوئیا معوذتین حاضر اند و از مخدوم در باب منع قرارت آنہا در فرض شکایت دارند کہ ما را از قرآن اخراج مینماید از ان زمان از ان منع ممتنع گشتم و شروع در قرارت آنہا در فرض نمودم ہر مرتبہ کہ آن دو سورۂ کریمہ را در فرض میخوانم احوال عجیبہ مشاہدہ مینمایم والحق کہ چون بعلم شریعت رجوع نمودہ آید منع قرارت آن دو سورہ را در فرض وجہی پیدا نمی شود بلکہ شبہہ اند اختن ست در قطعیت این حکم مجمع علیہ کہ ما بین الدفتین قرآن باآنکہ ضم سورہ از واجبات ست کہ ظنی ست پس منع قرارت دو سورہ را اگرچہ ظنی باشند دو علی فرض المحال ہیچ وجہ نباشد کہ قرارت آنہا بطریق ضم با فاتحہ است

فالعجب من الشیخ المقتدی مثل ہذا الکلام کل العجب والصلوۃ والسلام علی سید البشر وآلہ الاطہر **منہا** حظ وافر از طریق صوفیہ بلکہ از ملت اسلام کسی راست کہ فطرت تقلید و جبلت متابعت در وی بیشتر ست مدار کار اینجا بر تقلید است و مناط امر درین موطن بر متابعت تقلید انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بدرجات علیا میرساند و متابعت اصفیا بمعارج عظمی میبرد ابو بکر رضی چون این فطرت را بیشتر داشت بی توقف بسعادت تصدیق نبوت مسارعۃ فرمود

در رئیس صدیقان آمد و ابوجہل لعین چون استعداد تقلید و تبعیت کمتر داشت ازآن سعادت مستسعد نگشت و پیشوای ملعونان شد مرید مہر کمال را کہ میباید از تقلید پیر خود میباید خطای پیر بہتر از صواب مرید ست آزینجاست کہ ابوبکر طلب سہو پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام مینماید کہ یالیتنی سہو محمد حضرت پیغمبر در شان بلال فرمودہ اند کہ سین بلال عند اللہ شین کہ بلال عجمی بود در اذان اسہد میگفت بسین مہملہ و نزد خدای عز و جل و علا اسہد او اشہد ست پس خطای بلال بہتر از صواب دیگران باشد ع براشہد تو خندہ زند اسہد بلال + از عزیزی شنیدہ ام کہ میگفت بعضی از ادعیہ کہ از مشایخ منقول ست و اتفاق آن مشایخ در بعضی آن ادعیہ خطا کردہ اند و محرف خواندہ اگر متابعان ایشان آن ادعیہ را بہمان صرافت کہ مشایخ خواندہ اند بخوانند تاثیر می بخشند و اگر درست کردہ بخوانند از تاثیر خالی میابند ثبتنا اللہ سبحانہ علی تقلید انبیائہ و متابعۃ اولیائہ بحرمۃ حبیبہ علیہ و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی متابعہم الصلوات والتسلیمات

منہا محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم سید المرسلین ست علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات تکلیف سائر بشر و حضرت عیسی و موسی را علیہما الصلوات والتسلیمات والتحیات اگرچہ از مقام تجلی ذات نصیب علی قدر المرتبۃ والاستعداد قال اللہ سبحانہ و تعالی خطابا لموسی واصطنعتک لنفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیہ السلام روح اللہ ست و کلمۂ او ست سبحانہ و کثیر المناسبت است بآن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام اما حضرت ابراہیم را علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام باوجود آن کہ در مقام تجلی صفات ست اما حدید البصر ست شان خاصی کہ پیغمبر ما را در مقام تجلی ذات میسر شدہ است حضرت ابراہیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشتہ مع التفاوت والاستعدادی بینہما پس باین اعتبار او از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل است و رتبۂ او فوق حضرت موسیٰ است و حدید البصر ست و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح

مرتبہ حبیبی

است علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ومقام حضرت نوح در مقام صفات ہر چند بالاتر از
مقام حضرت ابراہیم ست اما حضرت ابراہیم را دران مقام شان خاص ست
وحدت بصر ست کہ دیگری را نیست لیکن اولاد کرام ایشان را ازان مقام نیز نصیب ست
بتبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح ست علی نبینا وعلی جمیعہم الصلوات والتسلیمات
ہذا ما علمنی ربی والہمنی بفضلہ وکرمہ والعلم عند اللہ سبحانہ **منہا** سالکی کہ سیر او در تفصیل اسما
وصفات افتاد راہ وصول او بحضرت ذات جل سلطانہ مسدود گشت چہ اسما وصفات را
نہایت نیست تا بعد از قطع آنہا بمقصد اقصی تواند رسید مشایخ ازین مقام خبر دادہ اند
کہ مراتب وصول را نہایت نیست زیرا کہ کمالات محبوب نہایت ندارد و مراد از وصول اینجا
وصل اسمائی وصفاتی ست مستعد تمند کسی ست کہ سیر او در اسما وصفات بطریق اجمال واقع
شدہ وبسرعت وصل حضرت ذات تعالی وتقدس گشتہ واصلان ذات را بعد از وصول بنہایۃ
النہایت رجوع بدعوت لازم ست وعدم رجوع آن موطن متصور نہ بخلاف متوسطان کہ بعد
از وصول شان بنہایت استعداد خود رجوع لازم نیست تواند بود کہ رجوع نمایند و تواند بود کہ
اقامت ورزند پس مراتب وصول منتہیان را بتمام متصور ست بلکہ لازم و مراتب وصول متوسطان را
کہ تفصیل اسمائی وصفاتی رفتہ اند نہایت نہ این علم از جملہ علوم مخصوصہ این فقیر ست والعلم
عند اللہ سبحانہ **منہا** مقام رضا فوق جمیع مقامات ولایت ست وحصول این مقام عالی
بعد از تمامی سلوک وجذبہ است اگر پرسند کہ رضا از ذات حق سبحانہ واز صفات وے تعالی
واز افعال او سبحانہ واجب ست ودر نفس ایمان ماخوذ پس عامۂ مومنان را ازان چارہ نبود
پس حصول آنرا بعد از تمامی سلوک وجذبہ معنی چہ باشد در جواب گوئیم کہ رضا را صورتیست
وحقیقتی در رنگ سائر ارکان ایمان در اوائل تحقق صورتست ودر نہایت تحقق حقیقت چون

منافی رضا ظاهر نشود ظاهر شریعت حکم بحصول رضا میفرماید ور رنگ تصدیق قلبی که چون
منافی تصدیق یافته نشود حکم بحصول تصدیق می کنند و ما نحن بصدده حصول حقیقة الرضا لا
صورته والله سبحانه اعلم **منها** سعی باید کرد که عمل بسنت میسر شود و اجتناب از بدعت علی
الخصوص بدعتی که رافع سنت باشد قال علیه الصلوة والسلام من احدث فی دیننا هذا فهو رد
عجب می آید از حال جماعهٔ که در دین با وجود الکمال والتمام آن چیزها احداث میکنند و آن محدثات
تکمیل دین میجویند و باک ندارند از انکه مبادا ازین مخترع رفع سنت شود مثلاً ارسال فش بین
الکتفین سنت است جمعی ارسال فش را در جانب یسار اختیار کرده اند و باین عمل تشبه
بموتی منظور داشته و خلق کثیر با ایشان درین فعل اقتدا نموده ندانسته اند که این عمل رفع سنت
مینماید و از سنت به بدعت می برد و بحرمت میرساند تشبه بمحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بهترست یا تشبه بموتی او ست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که مشرف شده بموتی که پیش از موت
است اگر تشبه بمیت جویند هم باو سزاوارست عجب کارست که در کفن میت عمامه هم
بدعت است چه جای فش او و بعضی از متاخران که عمامه در کفن میت که از علما باشد مستحسن
داشته اند نزد فقیر زیادتی کردن نسخ ست و نسخ عین رفع ثبتنا الله سبحانه علی متابعة السنة السنیة
المصطفویة علی مصدرها الصلوة والسلام ویرحم الله عبدا قال آمینا **منها** روزی احوال جنیانرا
برین درویش منکشف ساختند دید که جنیان در کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشتهٔ
است موکل و آن جن از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و یمین و یسار خود نظر نمی تواند
انداخت در رنگ مقیدان و محبوسان می گشتند و اصلا مجال مخالفت نداشتند الا ان پیش روی
تنیاد و دران وقت چنان معلوم میشد که گویا بر دست موکل گرزی ست آهنی که از جن اندکی
مخالفت احساس نماید بیک ضرب کار او را کفایت کند **ع** خدائے که بالا و پست آفرید

زبردست هر دست دست آفرید * منها ولی هر کمالی که میابد و بهر درجه که میرسد بطفیل
متابعت نبی خود ست علیه الصلوة والسلام اگر متابعت نبی نمی بود نفس ایمان رو نمی نمود وراه
بدرجات علیا از کجا می کشود پس اگر ولی را فضلی از فضائل جزئیه حاصل شود که نبی را حاصل
نبوده و درجهٔ خاص از درجات علیا میسر شود که نبی نداشته نبی را نیز ازان فضل جزئی و ازان درجهٔ
خاص نصیب کامل ست چه حصول آن کمال بواسطهٔ متابعت آن نبی ست و نتیجه است از نتائج
اتباع سنت او پس ناچار نبی را ازان کمال بهرهٔ تمام باشد کما قال علیه الصلوة والسلام من سن
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها لیکن ولی در حصول این کمال سابق ست و در وصول این
درجه مقدم و این قسم فضل ولی را بر نبی جائز داشته اند که جزئیست که مجال معارضه بکلی ندارد و آنچه
صاحب فصوص می گوید که خاتم الانبیا علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکند راجع باین معرفت
است که این فقیر را بآن ممتاز ساخته اند و سراسر موافق شریعت ست و شراح فصوص در تصحیح آن
تکلف نموده اند و گفته اند که خاتم الولایت خزینه دار خاتم النبوت ست اگر پادشاه از خزینهٔ خود چیزی
بگیرد هیچ نقص لازم نیاید و حقیقة الامر ما حققته و منشأ التکلف عدم الوصول بحقیقة المعاملة والله سبحانه
اعلم بحقائق الامور کلها والصلوة والسلام علی سید البشر وآله الاطهر * منها ولایت ولی جزئیست از
اجزای ولایت نبی او علیه الصلوة والسلام ولی را هر چند درجات علیا میسر شود آن درجات جزئی از
اجزای درجات آن نبی خواهد بود و جزو هر چند عظمت پیدا کند کمتر از کل خواهد بود که الکل اعظم من الجزء قضیه
بدیهیه است احمقی باشد که کلانی جزو را تخیل نموده از کل افزونتر داند که کل عبارت ازان جزو و از
اجزای دیگر ست * منها صفات واجبی تعالت و تقدست سه قسم اند از قسم اول صفات اضافیه اند
کالخالقیة والرازقیة و قسم ثانی صفات حقیقیه اند اما رنگی از اضافت دارند کالعلم والقدرة والارادة والسمع
والبصر والکلام و قسم ثالث حقیقت محض ست کالحیوة فانه لا مزج فیه من الاضافة و نعنی بالاضافة التعلق بالعالم

وقسم ثالث اعلای اقسام ثلثه است وجامع ترین جمیع اقسام واز امہات صفات صفت علم باوجود جامعیت تابع صفت حیات ست ودائرۂ صفات وشیونات بحیات منتہی مے گردد ودروازۂ وصول بمطلوب ہمہ اوست وچون صفت حیات فوق صفت علم ست لاجرم وصول بآن مومن بعد از طی مراتب علم خواہد بود علم ظاہر باشد یا باطن علم شریعت باشد یا طریقت وکسیکہ داخل آن دروازہ شدہ است اقل قلیل ست ازیں کوچہا نظرہا بدرون اندا ختہ اند وآن جماعہ ہم اقلان اند اگر رمزے از اسرار این مقام گویم قطع البلعوم شود ومن بعد ہذا ما یدق صفاتہ + وما کتمت احظی لدیہ واجمل + والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام منہا حضرت حق سبحانہ وتعالی از مثل منزہ است لیس کمثلہ شئی اما مثال جائز داشتہ اند و مثل تجویز نہ نمودہ و للہ المثل الاعلی ارباب سلوک واصحاب کشوف را تسلی بمثال می دہند وآرام بخیال می بخشند بیچون را بمثال چون وا مے نمایند وجوب را بصورت امکان جلوہ گر مے سازند بیچارہ سالک مثال را عین ذی مثال می انگارد وصورت را عین ذی صورت ازین جاست کہ صورت احاطۂ حق سبحانہ وتعالی را در اشیای بیند ومثال آن احاطہ را در عالم مشاہدہ مے نماید و خیال می کند کہ مشہود حقیقت احاطۂ حق ست سبحانہ نہ چنین ست بلکہ احاطۂ او تعالی بیچون وبیچگون ست ومنزہ است ازان کہ در شہود درآید ومکشوف اہدی گردد وایمان آریم کہ او سبحانہ محیط است باشیا اما احاطۂ او را ندانیم کہ چیست وانچہ دانیم شبہ ومثال آن احاطہ است وہم برین قیاس ست قرب او تعالی ومعیت او سبحانہ کہ مشہود ومکشوف از انہا شبہ ومثال است

بحقیقت بلکہ حقیقت آنہا مجہول الکیفیت ست ایمان آریم کہ او تعالے قریب ست و با ماست اما ندانیسم کہ حقیقت قرب و معیت او تعالے چیست و تواند بود کہ انچہ در حدیث نبوی آمدہ علیہ و علے آلہ الصلوات و التسلیمات یتجلے ربنا ضاحکا باعتبار صورت مثالے باشد چہ حصول کمال رضا در امثال بصورت ضحک نمودہ باشند و اطلاق ید و وجہ و قدم و اصبع نیز تواند بود کہ باعتبار صورت مثال باشد ہکذا علمنی ربی و اللہ یختص برحمتہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و صلے اللہ تعالے علے سیدنا محمد و آلہ و سلم و بارک **منہا** اگر در عبارات آن عالے حضرت کہ در بیان احوال و مواجید و علوم و معارف ست تناقضی و تدافعی مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر وضعے علوم و معارف جدا است پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ می نمایند و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ آید آن تناقض و تدافع مرتفع مے گردد و اللہ سبحانہ حکم و مصالح فے ذلک فلا تکن من الممترین و صلی اللہ تعالے علی سیدنا محمد و آلہ و سلم و بارک قال العبد الضعیف الجامع لہذہ النکات البدیعۃ الرائعۃ محمد الصدیق البدخشی الکشمی الملقب بالہدایہ قد وقع الفراغ عن تسوید ہذہ المعارف العالیۃ الشریفۃ المسمی بالمبدأ و المعاد فی آواخر شہر رمضان المبارک حین الاعتکاف سنۃ الف و تسعۃ عشر ۱۰۱۹ھ

این نسخہ کہ مبدأ و معاد ست بنام	ز انفاس نفیس حضرت فخر کرام
چون کرد ہدایت اقتباس از سر صدق	در سال ہزار و نوزدہ گشت تمام

صدیق ہدایت کہ شدش چرخ بکام	ماناکہ زصدق شد ہدایت فرجام
زین خود چہ عجب ولیک تحقیق اینست	کز جوشش شراب احمدی یافتہ جام

تمت

قطعات تاریخ طبع از نتائج طبع صداقت بیان سخن شناس مولوی محمد عبد العلی صاحب مدراسی متخلص بآسی

این نسخہ چو طبع گشت حق ظاہر شد	در صفحۂ طبع حرف باطل شد حک
بالاعین ہذہ علیک الا اتے	من عینک قد رأیت فیہا حقک
این معنی احقاق حق ست ای حق بین	حقا کہ حق از صاحب حق لا ینفک
تاریخ جمیلش آسی از روی جمل	مبدا و معاد طبع گشتہ بیشک ۱۳۰۹ھ

ایضاً منہ

لوحش اللہ بنظامی مطبع	وہ چہ خوش طبع شد این حسب مراد
زہے اصحاب صفا را فیضے	خفی ارباب ہدی را ارشاد
اینہمہ فیض ز نور احسن ست	کز وی آمد پی طبعش امداد
کرم احمد و فضل رحمٰن	سایہ گستر بسر جانش باد
صدر آرای مکان عرفان	گام فرسای رہ رشد و سداد
اندرین نسخہ چو آئینہ نمود	روے راز ملا کون و فساد
سال طبع از دلش آمد آسی	دلنشین نسخۂ مبدا و معاد ۱۳۰۹ھ

وجہ مہر و دستخط

برای سند اینمعنی کہ کتاب ہذا در مطبع نظامی مطبوع گردید مہر و دستخط مہتمم ثبت شد

محمد روشن خان حنفی سنہ ۱۲

محمد عبد الرحمن بن خان

وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین

بفضل خداوند مجید این رسالۂ شریفہ در بیان حالات و مقامات و ملفوظات و مکتوبات و مسموعات حضرت شمس الدین حبیب اللہ

جناب میرزا جان جانان مظہر شہید قدس اللہ سرہ

الموسوم بہ لطائف خمسیہ معروف بہ

مقامات مظہری

۱۳۰۹ھ

از تصانیف

حضرت غوث الاسلام والمسلمین الہادی الی اللہ شاہ غلام علی الملقب بشاہ عبداللہ المجددی طریقۃ والعلوی نسبا

از سعی العباد حضرت محمد بیگ عفا عنہ و باہتمام جناب مولوی حافظ محمد عبدالاحد صاحب سلمہ اللہ الصمد والد رحمۃ اللہ علیہ مسکناً فناً دہلوی

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بعد حمد رب العالمین وثنای رحمۃ للعالمین احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میگوید بندہ
عاجز **محمد بیگ** ابن مرزا رحیم بیگ نقشبندی مجددی غفر اللہ ذنوبہا وستر عیوبہا کہ از دیر باز
خاطرم می جست کہ کتاب مستطاب فیض انتساب در بیان حالات ومقامات ومکتوبات وملفوظات حضرت
شمس الدین حبیب اللہ جناب میرزا جان جانان شہید قدس اللہ سرہ کہ بمقامات مظہری موسوم ست
واز تصانیف حضرت غوث الاسلام والمسلمین الہادی الی اللہ شاہ غلام علی الملقب
بہ شاہ عبد اللہ المجددی ست بدست آید واز لمعات انوار جمالش چشم ودل منور سازد فالحمد للہ
علیٰ ذلک کہ پس از مدت مدید تمنائی دلی حاصل گردید وکام وجان را غذو بتے بخشید خواستم
کہ دیگر برادران خصوصًا آنانکہ ازین سلسلۂ عالیہ تعلق دارند ہم ازین استفادہ بردارند بنا بران
عزم انطباع نمودہ برای استفاضۂ ایشان معمولات عالیہ کہ بمعمولات مظہری حضرت شاہ
نعیم اللہ صاحب بہرایچی رحمۃ اللہ علیہ کہ از اعاظم خلفای حضرت ایشان ست[لہ] درج فرمودہ اند نقل برداشتہ
در اواخر این کتاب اضافہ کردہ بلطائف خمسۃ المعروف بمقامات مظہری موسوم نمودم ونیز رسالہ
کہ در حالات حضرت شاہ غلام علی شاہ رحمۃ اللہ مولانا شاہ عبد الغنی صاحب محدث دہلوی رح
بعد از استخارۂ مسنون نوشتہ انتہیٰ بطور ضمیمہ الحاق کردہ آمدہ از انجا کہ گوشۂ چشم التفات مخدوم
ومکرم عالی ہمم صاحب الجود والکرم جناب مولوی حافظ **محمد عبد الاحد** صاحب سلمہ الصمد مالک مطبع
مجتبائی دہلی باین احقر ست بتوجہات ایشان حسب مراد باصحت وخوبی بقالب طبع درآمد امید
از ناظرین آنکہ این عاجز ومولانا ممدوح الصدر را بدعائی خیر یاد آرند واز فاتحہ واخلاص
دریغ نہ فرمایند

واللہ الموفق والمعین

[لہ] یعنی از اعاظم خلفای حضرت شاہ غلام علی ست ۱۲

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین و الصلوٰة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آلہ واصحابہ اجمعین اما بعد میگوید فقیر عبداللہ معروف بہ غلام علی عفی عنہ این رسالہ ایست مختصر و منتخب از کتاب مستطاب کہ صاحب کمالات معارف وسالک حضرت مولوی نعیم اللہ در احوال سیدنا و مرشدنا مطلع انوار الطریقة منبع اسرار الحقیقة مقتدا ارباب یقین و عرفان شمس الدین حبیب اللہ حضرت مرزا جان جانان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و احوال خلفاء ایشان نوشتہ منت بر دل و چشم مخلصان نہادہ اند فقیر بعضی مطالب از ان انتخاب نمودہ و آنچہ خود یاد داشتہ بران افزود و درین اوراق درج ساخت تا سرمایۂ سعادت این بے بضاعت گردد واللہ ولی التوفیق فقیر در تالیف این رسالہ تردد داشتم کہ مبادا تحریر این اوراق نامرضی آنحضرت گردد و در واقعہ دیدم کہ حضرت ایشان در مکان بندہ تشریف دارند و مولوی نعیم اللہ نیز حاضر اند فرمودند ترا اجازت دادیم و فاتحہ خواندند دانستم کہ اجازت تحریر این رسالہ فرمودہ اند پس آن تردد بطمانینت انجامید و امید ہست کہ این عمل بقبول فائز شود و ما قل و کفی خیر مما کثر و الہی و این رسالہ مشتمل است بر ہژدہ فصل فصل اول در ذکر طریقہ نقشبندیہ مجددیہ فصل دوم در ذکر سلسلہ نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ رحمۃ اللہ علیہم فصل سوم در ذکر مجملی از احوال مشائخ اربعہ حضرت ایشان اعنی سید السادات سید نور محمد بداونی و حضرت حاجی محمد افضل و حضرت حافظ سعد اللہ و حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہم فصل چہارم در ذکر نسب و ولادت حضرت ایشان وغیر ذلک

فصل پنجم در ذکر استفادہ حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رح

فصل ششم در ذکر استفادۂ حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد افضل فصل ہفتم در ذکر استفادۂ حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد اللہ فصل ہشتم در ذکر استفادۂ حضرت ایشان از شیخ الشیوخ محمد عابد فصل نہم در ذکر مقدماتیکہ دلالہ بر امتیاز حضرت ایشان بر اہل زمان دارد فصل دہم در ذکر تاثیر صحبت شریف حضرت ایشان فصل یازدہم در ذکر نبذۂ از اوصاف حضرت ایشان فصل دوازدہم در ذکر ملفوظات حضرت ایشان فصل سیزدہم در نصائح ہوش افزا کہ باصحاب خود می نمودند فصل چہاردہم در ذکر بعضی از مقامات حضرت ایشان و آنچہ ذکر اولیاء کرام بر زبان آنحضرت گذشتہ فصل پانزدہم در ذکر بعضی از مکشوفات و تصرفات حضرت ایشان فصل شانزدہم در ذکر انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی فصل ہفدہم در ذکر خلفاء

حضرت ایشان **فصل** شردهم در ذکر بعضی از مکاتیب شریعت حضرت ایشان رضی الله تعالیٰ عنه

فصل اول در ذکر طریقهٔ نقشبندیه مجددیه

پوشیده نیست که طریقهٔ علیه نقشبندیه عبارتست از دوام توجه بقلب و مبدأ فیاض و اعتدال در نوافل عبادات و توسط در ماکولات و تعمیر اوقات باوراد و اذکار که بحدیث صحیح ثابت شده اند و درین طریقه مقامات سلوک از توبه تا مقام رضا با جمال معلومست و حاصل آن دوام حضور بذات الٰهی و انجذاب حبی روحی و ذوق و شوق و جمعیت قلبی ست و استغراق در مشهود خود موافق حدیث شریف الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه وصف حال ارباب این طریق ست بعضی مغلوب سکر و مستی غلبات جذبات قلبی میشوند و بعضی را اسرار توحید منکشف میگردد و تصرفات این عزیزان از القا ذکر و سکینه در قلوب و از حالی بحالی رسانیدن و حل مشکلات بصرف همت فرمودن شهرت تمام دارد الله تعالیٰ حضرت مجدد را رضی الله تعالیٰ عنه بعنایت خود درین طریقه مقامات و مدارج دیگر عطا فرموده از مقامی تا مقامی دیگر حالات و علوم جدا جدا کرامت نمود متوسلان طریقهٔ ایشان تا آن حالات و کیفیات امتیاز دارند مگر همه کس بجمیع مقامات این طریقهٔ علیه نرسیده اند هر کس بمقامی که رسیده بواردات و حالات آنجا وقت خود خوش دارد لهذا در تاثیرات و احوال اهل این خاندان تفاوت هاست آری بهمان اذکار و اشغال قدمای نقشبندیه مواظبت دارند در مقام قلب استغراق و بیخودی و سکر و جذبات سرشار محبت الٰهیه اند و در مقاماتیکه حضرت مجدد تعبیر آن بولایت فرموده اند کیفیات گوناگون باطن را محظوظ میدارد و از مقاماتیکه بکمالات و حقائق تعبیر نموده اند دست ادراک از لطافت و بیرنگی حالات آنجا کوتاه ست مگر استغراق که عبارت از بیخطرگی و توجه تام بلکه بشعوری از توجه مقصود ست بی کیفیات سکر حاصل اوقات و اصلان آن مقامات است و صفا و طمینان لازم باطن ایشان اند هر گرا علم و کشف عطا میشود و سیر خود در تجلیات الٰهیه در هر مقام عیان می بیند و اسرار توحید که درین طریقه کمتر ظهور دارد وجهش آنست که بحضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز دو نسبت رسیده بود یکی از آبای کرام خود و بمقتضای آن ظهور اسرار توحید ست و دوم از خاندان نقشبندیه که بنور تشرع و کمال تقوی منور ست و حضرت باقی بالله رحمة الله علیه مجمع البحرین آن دو نسبت بودند حضرت مجدد بعد تحصیل آن دو نسبت از جناب ایشان سلوک نسبت نقشبندیه را اختیار فرمودند که درین نسبت عزیز مزلت اقدام بیش می آید اما کسی که در مقام قلب تمکن و ثبات پیدا کرده از آنجا برتر نرفته است البته از علوم توحید و غلبات سکر بهره دارد و تاثیرات توجهات او گرم و شوق افزاست و توحید که بمعنی تخلیص و ال از توجه بغیر گفته اند ارباب نسبت آنخاندان حاصل دارند ظهور خوارق عادات لازمهٔ مجاهدات شدیده ست

وا خیر ریاضات شاقه تصرفات در مکونات از نوادر است اما هیچ کرامتی بدوام ذکر قلبی و جله لی الله و تهذیب اخلاق و اتباع
سنن مصطفی نمیرسد صلی الله علیه وسلم الحمد لله که متوسلان این طریقه را این سعادت حاصلست آنچه درین اوراق مذکور شود و فلانی
بولایات با مقامات عالیه یا بانتهای سلوک رسیده مراد آنست که بکیفیات و حالات و واردات آن مقامات مشرف شده علم بالله
بر دوام دارد و متبع سنن خیر الوری ست صلی الله علیه وسلم محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی
حضرت ایشان اکتساب کمال و تکمیل از خاندان نقشبندی نموده براذکار همان طریقه اشتغال داشتند و طالبان را براداب نسبت
علیه آن اکابر تربیت می نمودند از خاندان قادری و چشتی و سهروردی اجازت دارند فیضی نیز یافته اند بعضی مردم را در
خاندان قادری و چشتی دست بیعت گرفته شجره آن اکابر رسیده اند معلوم نیست که در طریقه سهروردیه بیعت گرفته باشند
که درین دیار طالب این طریقه کم یافته میشود و فقیر اسمای بزرگان این خاندان ثلثه مینویسد

فصل دوم در بیان سلسله نقشبندیه

حضرت ایشان را طریقه نقشبندیه از حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان را از حضرت شیخ سیف الدین
و نیز از حضرت حافظ محمد محسن استفاده نموده و ایشان از عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه
مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجگی امکنگی و ایشان
از حضرت مولانا درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه احرار و ایشان از حضرت مولانا یعقوب
چرخی و ایشان از خواجه خواجگان خواجه بهاؤ الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید میر کلال و ایشان از حضرت خواجه محمد بابا سماسی
و ایشان از خواجه علی عزیزان رامیتنی و ایشان از حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ریوگری
و ایشان از خواجه جهان حضرت عبد الخالق غجدوانی و ایشان از خواجه یوسف همدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارمدی
و ایشان از خواجه ابو الحسن خرقانی و ایشان از خواجه بایزید بسطامی و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله
تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از اصحاب رسول الله سلمان
فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان با وصف شرف صحبت رسول خدا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول صلی الله علیه وسلم۔

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام

زین العابدینؓ و ایشانؓ بحضرت امام ہمام سید الشہدا امام حسینؓ و ایشانؓ بحضرت امام مجتبیٰؓ و ایشانؓ بحضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ و ایشانؓ بجناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و این نسبت از شرافت ائمہ اہل بیت در سہ طریقہ بسلسلۃ الذہب مشہور ست و در دفتر انتساب خواجہ ابو علی فارمدی نیز بخواجہ ابو القاسم گورگانی ست و ایشان را بخواجہ ابو عثمان مغربی و ایشان را بسید الطائفہ خواجہ جنید بغدادی و ایشان را بخواجہ سری سقطی و ایشان را بخواجہ معروف کرخی و ایشان را بحضرت امام علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان را بہ امام جعفر صادق الی آخر السند المشہور رضی اللہ تعالیٰ عنہ و خواجہ معروف کرخی نیز استفادہ از خواجہ داؤد طائی دارند و ایشان از خواجہ حبیب عجمی و ایشان از خواجہ حسن بصری و ایشان از امیر المومنین علی مرتضیٰؓ و ایشان از حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔

ذکر سلسلۂ قادریہ حضرت ایشان را اجازت طریقہ قادریہ از حضرت شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ دارند و ایشان از شیخ عبد الاحد و ایشان از حضرت خازن الرحمۃ محمد سعید و ایشان از امام طریقہ مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحدؒ و ایشان از شاہ کمال کیتھلی و ایشان از شاہ فضیل رحمۃ اللہ و ایشان از حضرت سید گدای رحمٰن ثانیؒ و ایشان از سید شمس الدین عارفؒ و ایشان از سید گدائی رحمٰن اولؒ و ایشان از سید شمس الدین صحرائی و ایشان از سید عقیلؒ و ایشان از سید عبد الوہابؒ و ایشان از سید شرف الدینؒ و ایشان از سید السادات سید عبد الرزاقؒ و ایشان از حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از خواجہ ابو سعید مخزومیؒ و ایشان از خواجہ ابو الحسن قرشی و ایشان از خواجہ ابو الفرح طرطوسیؒ و ایشان از خواجہ عبد الواحد تمیمیؒ و ایشان از خواجہ ابو بکر شبلیؒ و ایشان از سید الطائفہ جنید بغدادیؒ و ایشان از خواجہ سری سقطی و ایشان از خواجہ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہم و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از حضرت امام جعفر صادقؓ و ایشان از حضرت امام محمد باقرؓ و ایشان از حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از حضرت سید الشہدا امام حسینؓ و ایشان از حضرت امام ہمام حسن مجتبیٰؓ و ایشان از امیر المومنین حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از حضرت رسالت پناہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سلسلۂ آبائی حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن ابیہ سید ابی صالح رحمۃ اللہ علیہ عن ابیہ سید موسیٰ جنگی دوست رحمۃ اللہ علیہ عن ابیہ سید عبد اللہ رحمۃ اللہ علیہ عن ابیہ سید یحییٰ زاہد عن ابیہ سید موسیٰ مورث عن ابیہ سید داؤد مورث عن ابیہ سید موسیٰ الجونؓ عن ابیہ سید عبد اللہ محض عن ابیہ سید حسن مثنیٰؓ

رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن ابیہ سید السادات امیر المومنین امام حسن مجتبیٰ عن ابیہ امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ذکر سلسلہ چشتیہ حضرت ایشان ما اجازت طریقہ چشتیہ از شیخ الشیوخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ گرفتہ اند و ایشان از حضرت شیخ عبدالاحد و ایشان از خازن الرحمۃ شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبدالاحدؒ و ایشان از شیخ رکن الدینؒ و ایشان از شیخ عبدالقدوس رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از شیخ محمد عارف و ایشان از شیخ عبدالحق و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان از حضرت شمس الدین ترکؒ و ایشان از حضرت شیخ علاء الدین مخدوم علی صابرؒ و ایشان از شیخ الاسلام شیخ فرید شکر گنجؒ و ایشان از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از امام طریقہ خواجہ معین الدین سنجری و ایشان از خواجہ عثمان ہارونی رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حاجی شریف زندنی و ایشان از خواجہ مودود چشتی و ایشان از خواجہ یوسف چشتی و ایشان از خواجہ ابو احمد چشتی و ایشان از خواجہ ابو محمد چشتی و ایشان از خواجہ ابو اسحاق شامی و ایشان از خواجہ ممشاد علو دینوریؒ و ایشان از خواجہ ہبیرہ بصریؒ و ایشان از خواجہ حذیفہ مرعشیؒ و ایشان از سلطان ابراہیم ادہمؒ و ایشان از خواجہ فضیل عیاضؒ و ایشان از خواجہ عبدالواحدؒ و ایشان از خواجہ حسن بصریؒ و ایشان از امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ و ایشان از جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فصل سوم در بیان اندازۂ احوال مشائخ از حضرت ایشان کہ نقشبندی مجددی بودند رحمۃ اللہ علیہم

سید السادات حضرت سید نور محمد بدا ونی رحمۃ اللہ علیہ عالم بودند بعلوم ظاہر و باطن فقیہ کامل عارف مکمل کسب مقامات سلوک طریقہ احمدیہ از شیخ سیف الدین فرزند و خلیفہ عروۃ الوثقیٰ حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجادہ نشین حضرت مجدد نمودہ اند و بخدمت حضرت حافظ محمد محسن کہ از اولاد شیخ عبدالحق محدث و خلفاء حضرت ایشان محمد معصوم اند رحمۃ اللہ علیہم رسیدہ سالہا تحصیل فیوض صحبت کردہ بحالات بلند و مقامات ارجمند مشرف شدہ اند استغراق قوی داشتند تا پانزدہ سال ایشانرا ہیچ افاقت نبودہ مگر در وقت ادائی نماز در اںحال بحقیقتی راہ می یافتند باز مغلوب الاحوال میشدند در آخر حال ایشانرا افاقتی پیدا آمد بکمال ورع و تقویٰ و اتباع سنت امتیاز داشتند و در متابعت ادب عادات مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بغایت اہتمام میفرمودند کتاب سیر

واخلاق نبوی ہموارہ پیش خود داشتہ موافق آن بعمل می آوردند یکبار خلاف سنت پای راست در بیت الخلا
نہادند تا سہ روز احوال باطن قبضی روی نمود باز بتضرع بسیار بہ بسط مبدل گشت در لقمہ احتیاط نیک می نمودند
بدست مبارک خود قوت چند روزہ پختہ وقت شدت گرسنگی پارہ ازان خوردہ بمراقبہ می پرداختند از
کثرت مراقبہ پشت ایشان خم شدہ بود میفرمودند بیست سال ست کہ تعلق طبیعت بکیفیت غذا نماندہ در
وقت حاجت آنچہ میسر میشود میخوریم ایشان اجتماع دو نانخورش بدعت دانستہ از کمال تقوی یکی از فرزندان خود
روغن و یکی شکر عطا می نمودند طعام اغنیا ہرگز نمیخوردند کہ اکثر آن از ظلمت شبہ خالی نیست یکبار طعامی از
خانہ دنیا داری بخدمت ایشان آمدہ بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود و از روی نوازش حضرت ایشان ما را
فرمودند شما نیز درین طعام غور نمائید بآنحضرت متوجہ شدہ عرض کردند کہ طعام از وجہ حلالست مگر بسبب نیت ریا
عفونتی دران راہ یافتہ اگر کتابی از خانہ اہل دنیا بعاریت می طلبیدند تا سہ روز مطالعہ آن نمی نمودند میفرمودند
ظلمت صحبت آنہا غلاف دار بر آن پیچیدہ است بعد از زوال ظلمت کہ از برکت صحبت مبارک زائل میشد
مطالعہ آن میفرمودند حضرت ایشان ما را بخدمت ایشان محبت قوی بود بمجرد ذکر نام ایشان چشم پر آب میشدند
میفرمودند افسوس کہ عزیزان تو یارت حضرت شیخ نکردند اگر ایشان را امید میدند بقدرت کاملہ الہی ایمان تازہ
می نمودند کہ بہ خلق اینچنین ارباب کمال تا درست رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ مکشوفات ایشان بسیار صحیح
و مطابق واقع بود بلکہ توان گفت کہ ما مردم را بدیدہ سر آنچنان محسوس نمی شود کہ ایشان بچشم دل عیان گشتی
و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان ہمت میگماشتند کم بودی کہ مراد از طرق توجہ شریف تخلف
نمودی یکبار زنی بخدمت ایشان عرض نمود کہ دختر مراجنیان برداشتہ بردند چندانکہ اعمال عزایم خواندہ شد
ہیچ فائدہ نکرد درین باب توجہ باید فرمود ایشان تا دیری مراقبہ نمودند فرمودند کہ فلان وقت دختر تو خواہد آمد بتوجہات
ایشان ہمچنان واقع شد از ان دختر ماجرا پرسیدند گفت در صحرای بودم بزرگی دست مرا گرفتہ اینجا آورد کسی وجہ
سکوت و مراقبہ از ایشان پرسید کہ چرا توقف فرمودید کہ دختر تو خواہد آمد فرمودند التجا بجناب الہی نمودم کہ اگر دعا و توجہ
مرا اثری باشد در احضار آن دختر ہمت نمودہ آید ہر گاہ بالہام الہی معلوم شد کہ ہمت فقیر درین امر اثر دارد گفتم
کہ دختر خواہد آمد ہر عمل ایشان موافق رضا خدا بود سبحانہ یکبار مردی رافضی بخدمت ایشان اظہار طلب طریقہ نمود
ایشان بنور فراست دریافتہ فرمودند اول توبہ از عقیدہ سوء نمائید باز طریقہ گیرید کہ بکمال ایشان اقرار نمودہ توبہ کرد

در طریقه گرفت و دیگری توفیق توبه نیافت یکی را از مخلصان ایشان هوای نفسانی خواست که بمعصیت خدمتگار [illegible]
شانی ایشان بحفظ او رسیده در میان حائل شد و زن از دهشت فریادی بر آورده بگوشه بگریخت و آن مخلص تائب گردیده
تا مدتی از دهشت بحضور نتوانست رسید یکبار بنگ فروشی دوکان قریب مکان اقامت ایشان بر آورد فرمودند ظلمت
بنگ نسبت باطن را مکدر ساخته مخلصان رفته دوکانش را بالعنف خراب ساختند فرمودند که احوال باطن زیاده تر مکدر
شد که بواسطهٔ ما احتساب خلاف شرع واقع شد اوّل او را ازین عمل توبه برفق بایستی داد اگر تائب نمیشد باز بشدت
و درشتی منع می نمودند تا او را بتفحص بسیار حاضر آوردند پس استعفاء جرأت عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه
خلاف شرع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود و زری باو عنایت نموده عذر خواستند وی تائب گردیده یکی از
مخلصان شد ایشان میفرمودند روزی بزیارت مزار پیر خود حضرت حافظ محمد محسن رفتیم مراقبه نمودیم در غیبت
بیخودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن درست ست مگر در پوست کف پا و کفن آنجا خاک اثر کرده بود وجه آن
از ایشان باستفسار آمد فرمودند شما را معلوم خواهد بود که سنگ بیگانه بی اذن او در جای وضو نهاده بودیم که هرگاه
مالک خواهد آمد حواله او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته بودیم از شومی این عمل خاک اثر کرده است الحق هر کرا
در تقوی قدم بیشتر ست قرب و ولایت او بیشتر وفات ایشان یازدهم ذیقعده سنه هزار و صد و سی و پنج هجریست

حاجی محمد افضل رحمة الله علیه

ایشان از علمای متبحر و فضلاء دانشورند از اسرار معارف علوم
باطن حظی وافر دارند طریقه از حجة الله نقشبند فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهما گرفته تا ده سال
استفادهٔ فیوض باطن نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبد الاحد فرزند و خلیفه خازن الرحمة شیخ محمد سعید
فرزند سجاده نشین حضرت مجدد رحمة الله علیهم مشرف گردیده بمقامات عالیه رسیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول
و اسناد علم حدیث از ایشان نموده از شیخ سالم البصری ثم المکی علم حدیث نیز سند دارند حضرت حجة الله نقشبند با حضرت
شیخ عبد الاحد در حق ایشان فرمودند آنچه در سینه ما از پیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما القا کردیم ایشان
استغراق قوی داشتند و فنا و نیستی بر ایشان مستولی بود گویا هرگز خود را از ارباب طریقه نمیدانستند حضرت ایشان ما را
بارها میفرمودند که شما را نظر کشفی و تحقیق مقامات الهیه کرامت کرده اند بحال ما نظری فرمائید که از خرابی اعمال در خود
هیچ نمی یابم راقم گوید عفا الله عنه امام الطریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه احوال باطن بنکارت
و جهالت کشید علامت ظهور تجلی ذاتیست و آیه شریفه لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ نص قاطع است درینجا ایشان بشرف

۵
۷
[illegible]

بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا رسیده اند و مورد الطاف الهی و عنایات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم شده باهزاران فتوحات مراجعت نموده مرجع طلاب حق گردیدند و خلق را ظاهرا و باطنا فیضها رسانیدند حضرت شاه
ولی الله محدث رحمة الله علیه علم حدیث از ایشان سند داشتند ایشان آنچه از نقود هدایا میرسید کتب هر فن خریده وقف
میکردند یکبار پانزده هزار روپیه هدیه آمده بود همه را کتب علوم نافعه خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه
خدا وقف کرده اشاعت علوم فرمودند جزاه الله خیر الجزاء ایشان میفرمودند عجب ست از مخلصان که در عمر خود یکبار
هم بزیارت مزار مقدس مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف اند و نمی شوند و حالانکه حصول مقاصد دارین بواسطه آنحضرت
سیداند و عجب ست که حروف کلام الله موافق تجوید ضروری که در چند روز میشود درست نمی نمایند و صحت نماز موقوف
بر صحت قرآت ست و عجب ست که ذکر لطائف از توجه یکی از بزرگان نقشبندی حاصل نمیکنند و در طریقه این اکابر این دولت
که تخم محبت الهی و موجب بقاء ایمان ست بی محنت در اندک مدت دست میدهد محمد اعظم از اعظم خلفاء ایشان کشفی صحیح و
نسبتی قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بحالات و واردات طریقه شریفه رسیده اند رحمة الله علیهما

حافظ سعد الله رحمة الله علیه ایشان از اکمل خلفاء حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفه حضرت ایشان
محمد معصوم اند رحمة الله علیهما تا سی سال التزام صحبت ایشان نموده بمقامات علیه و غایات طریقه احمدیه رسیده اند
نقیب ایشان در فقراء خانقاه آنحضرت سید الصوفیه بود از روی مباهات میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیر خود
بر سر کشیده ام موی سر من از خدمت سوده شد بلکه در راه مولی گوهر نور دیده من نثار گشت ایشان در موسم
شدت گرما مرا به احمد آباد فرستادند از بس حرارت آفتاب دیده من بیکار شد اما از برکت خدمت خانقاه معلی چندان خادمان
بر در من گرد آمدند که نوبت خدمت بهریکی نمیرسد و دیده دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم سر از التفات
ماسوی غنی گردید و مراقبه علی الدوام حاصل ست و نقوش غیر را که از راه نظر بدل میرسد در آئینه باطن من راه نیست
فالحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله ایشان در اول ارادات طریقه شریفه دیده اند که شهریست
عظیم از برکات و انوار ولایت معمور در هر محله اش گروهی از اولیا اقامت دارند یکبار در آن شهر شهرت یافت
که جم غفیری از مقربان بارگاه می آیند ساکنان شهر باستقبال و نظاره شوکت و عظمت آن عزیزان برآمده در
انوار آنها استغراقی یافتند ایشان پرسیدند اینها کیستند کسی گفت الله تعالی درینوقت اظهار کمالات جدید فرموده
این اکابر را براه اجتهاد از راه واصلان حضرت ذات نموده است و سر حلقه اینها شیخ احمد سهرندی بلقب مجدد

الف ثانی ست بجهت مشاهدهٔ برکات این بزرگواران برآمده ایم پس ایشان را رسوخ عقیده بابطریقه قوی تر
گردید و بجهد تمام در راه سلوک این طریقه در آمده سر آمد مقربان بارگاه الهی شدند حضرت ایشان میفرمودند که
بر ایشان صفت تواضع فروتنی غالب بود اگر یکی از اصحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود
پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از فقیر صدور یافته مرا ببخشید بلکه سر مبارک بپای او می نهادند رحمة الله
علیه نواب خان فیروز جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود که سید حسن مولانا رحمة الله علیه هر کرا
میخواستند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف همی ساختند ایشان فرمودند ما هر کرا خواهیم دو بار بشرف
زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یابد شما امشب فاتحه خوانده متوجه بروحانیت مبارک بخواب روید روی
همچنان کرد و بزیارت مشرف گشت صد روپیه هدیه مقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب رفت باز باین سعادت امتیاز
یافت صد روپیه دیگر هدیه مقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد روپیه پیش آورد که الحمد لله بتوجه
شریف باین دولت سرفرازی یافتم ایشان بنور فراست دریافته فرمودند آن صد دوم کجاست وی مضطر شده
آنرا پیش گذرانید حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مهارتی نداشتند و در صحبت ایشان از کشف و قعات
مذکوری نبود محض از کثرت خدمت خانقاه پیر خود قبول دلها یافته بودند تا نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در
خانقاه ایشان گربه بود کلان بتصرف ایشان بحال گنجشکان مهربان دهن خود میکشاد و دران دانهای گندم می انداختند
گنجشکان از هر طرف آمده دانها در دهنش میچیدند و باوی بازیها می نمودند بافاضهٔ ایشان مردم بسیار بمقامات
قرب رسیده اند وفات ایشان یازدهم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و دو هجری شیخ صبغة الله از خلفای ایشان
پیری بود نورانی بنده او را زیارت کرده ام رحمة الله علیه

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه

از اعاظم خلفای حضرت شیخ عبد الاحد در خلفا اکابر سرهند بعلم و عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت
بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرسند کثیر الذکر کثیر العبادت بودند در تهجد سوره یس شصت بار میخواندند و بعد
هر دو گانه بذکر و مراقبه می پرداختند از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اشغال داشتند در مرض موت
که تا شش ماه ایشان را بیماری اسهال بود سوره یس سی و پنج بار در تهجد میخواندند بست هزار بار ذکر کلمه طیبه

وہزار بار نفی واثبات بحبس نفس وتلاوت کلام اللہ و درود وظیفہ داشتند یکبار حاکم بلدۂ سہرند مواشی بغارت
اوردہ بود ایشان تا بست سال ترک گوشت وغیرہ فرمودہ بودند ہر گاہ بدہلی می آمدند در راہ بجز زاد سہلی روی
کہ از وجہ حلال با خود میگرفتند چیزی دیگر نمیخوردند در ہر امر رعایت عمل بعزیمت مینمودند ایشان را قبول تمام و مرجعیت
خاص و عام پیدا شد و آستانہ و خانقاہ ماوی اہل اللہ گشت قریب دو صد کس از علما و صلحا در حلقۂ ایشان
می نشستند و جماعہ بسیار از طالبان بتوجہات ایشان بنہایات مقامات احمدیہ سیدند و ارباب فنا و بقا کہ در صحبت
مبارک باستغراق و بیخودی و واردات ولایت و تہذیب اخلاق فائز شدہ اند افزون از شمار ند بعد درس حدیث و
فقہ متوجہ قبلہ مراقب می نشستند و ہر کہ بخدمت شریف میرسید القا ذکر و انوار جمعیت در باطن او میفرمودند
روز جمعہ کہ اجتماع مردم بسیار میشد ہر کہ در نظر ایشان می آمد بتوجہ موجہ دلش را ذاکر می نمودند کسی از ایشان پرسید
کہ اینہم دم ہرگز ذکر قلبی نمیدانند و در حرکت طبیعی قلبی و حرکت ذکریہ امتیاز میکنند فرمودند کار بخدمت بعلوم کردن
کسی کاری نیست در قبر خود اثر و قدر ذکر خواہند دانست کہ از برکت نور ذکر قلبی ایمان بسلامت میماند انوار طریقہ
احمدیہ بافاضات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت شریفہ اینخاندان رواجی یافت لہذا لقب ایشان در عالم غیب القائم
لخزائن اللہ بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی مجمعی از مریدان خود داشت و مردم را مرید میگرفت
اما باطنش از نور نسبت مع اللہ کہ در صوفیہ علیہ معروفست خالی بود و نزد مشائخ کبار بغیر فنای قلب و واردات
ولایت و تہذیب اخلاق مرید گرفتن حرامست ایشان را بحال او شفقتی آمد و تا دیری متوجہ حالش گردیدہ او را بمرتبہ
ولایت قلبی رسانیدند از حضرت ایشان ما کہ در خدمت مبارک حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او
خواستند معروض داشتند کہ بمجرد توجہ شریف دلش ذاکر شد و لطیفہ اش نورانیتی بہم رسانیدہ بسوی اصل خود
مثل ہوای آتشین پروازی نمود و در قلب کثیر اضمحلالی یافتہ متوجہ بسیر عالم امر گردیدہ و بتجلی افعالی رسیدہ
فنا حاصل نمود و قابلیت اجازت طریقہ پیدا کرد فرمودند دیدہ شما صحیح ست ما را نیز ہمین احوال او معلوم شد روزی
در مقبرہ میگذشتند کسی متوجہ حال اموات مراقب ایستادہ فرمودند این بیچارہا درخواست فیضی مینمایند و
بحال آنہا توجہات نمودند فقیر شنیدم از زبان مبارک مرشد خود قدس سرہ میفرمودند در ان وقت حاضر
بودم در انوقت ظہور حقیقت محمدی بود صلی اللہ علیہ وسلم توجہات آنحضرت تمام مقبرہ مشمول انوار و برکات
آنمقام عالی گردید ایشان بزیارت حرمین شریفین پیادہ رفتہ اند و بالطاف سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم

سرافراز گردیده میفرمودند حرقت و سوز سینهٔ من که ازلی بانتهای درد طلب بود هیچ گلکم نمیشد بعنایت مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در آنجا استفاضه از صحبت ایشان نمودند شخصی در مدینهٔ منوره ریاضت و مجاهده و نوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم ماموز گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان او را ازین مجاهدات منع کردند و بتوسط در عبادات امر فرمودند وی چون خوگر بریاضت شاقه بود بگفتهٔ ایشان عمل نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز او را امر بمتابعت و التزام صحبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاده نمود بحسن تربیت ایشان بمقامات عالیه رسید وفات ایشان در سنه هزار و صد و شصت هجری هژدهم رمضان المبارک ست خلفا ایشان بسیار اند از انجمله خواجه موسی خان مخدوم اعظمی ده بیدی متورع و متقی صاحب کشف مقامات و تصرفات در ولایت ماوری النهر بارشاد و هدایت طالبان خدا یگانهٔ روزگار بودند دوازده خلیفه مرسل داشتند روزی یکی را از درویشان خود گفتند چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود مگر لقمهٔ شبه خوردی گفت نی بجز طعام خانقاه چیزی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانهٔ صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خورده ام او را زجر کردند که من نگفته ام طعام هر کس نباید خورد و میرزا مظفر رحمة الله علیه تعمیر اوقات و قوت نسبت باطنی و وفور حالات و واردات بی نظیر بودند مستفیدان ایشانرا دیده ام آنچه ضروری ارباب این طریقه است در دلها داشتند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قبضی قوی رو نمود تا دو سال انبساطی نیافت آخر بر مزار شریف ایشان رفت همینکه نظرش بر خاک پاک ایشان افتاد احوالش تازه شده و نسبت خود را بحال یافت و محمد میر رحمة الله علیه بعلو نسبت باطن و خمول و انزوا و هدایت طالبان ممتاز بودند از زبانی صالحی شنیده ام که میگفت بست کس در صحبت ایشان بمرتبهٔ ولایت و فنا و بقا رسیده اند حتی بخدمت ایشان ارادتی داشت عرض نمود هر قدر خرچ صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نماید قبول کردند مبادا مال بیگانه باشد شاه عبد الحفیظ و صوفی عبد الرحمن و میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن و دیگر اعزه رحمة الله علیهم بمقامات قرب الهی امتیاز داشتند و بهدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را ازین عزیزان زیارت کرده ام دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از ولیات عصر خود بمزید قرب و عنایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اختصاص داشت از وی عجائب و اقعات منقولست احوال هر که میخواست بحضور عرض نمود

جواب حاصل میکرد و تبرکات موی شریف بطالبان میداد یکی از بزرگان که در نور ولایت و نبوت بکشف صحیح و وجدان صریح امتیاز میکرد میگفت خانهٔ آن صالحه از انوار مصطفی ممتلی بود صلی الله علیه وسلم ویرا از غلبهٔ محبت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فقر و بی سامانی پیش آمد چنانچه در حدیث شریف آمده لَلفقرُ اسرعُ اِلیٰ من یُحِبُّنی مِنَ السَّیلِ الیٰ مُنتَهاهُ تاب شدت بلای فقر نیاورده خواست که بملک افغانان رود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را منع فرمودند و بصبر بر فقر و فاقه امر نمودند که صبر موجب قرب و معیت الٰہی است سبحانه اِنَّ اللّٰہَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ۝

فصل در بیان نسب شریف و ولادت باسعادت حضرت ایشان رحمة الله علیه

مظهر انوار الٰہی مصدر آثار حضور و آگاهی قیم طریقهٔ احمدیه محیی سنن نبویه فرید العصر والدوران شمس الدین حبیب الله حضرت مرزا جانجانان رضی الله تعالی عنه از سادات علوی اند نسب شریف ایشان به بست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه به امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد آبای کرام ایشان امرای عظام بودند و قرابت بسلاطین تیموریه دارند باوصاف حمیده و خصال پسندیده موصوف بودند و بمروت و عدالت و شجاعت و سخاوت و کمال دینداری معروف امیر عبد السبحان که بدو واسطه نواسهٔ اکبر بادشاه میشوند جد آنحضرت اند باوجود جاه و شوکت ظاهری در طریقهٔ چشتیه حالات نیک داشتند سحرخیز و از دیدهٔ محبت اشکریز بودند مردم را مرید میگرفتند و متوسلان ایشان همه ذاکر و تهجدگذار بودند جدهٔ شریفهٔ آنحضرت دختر اسدخان وزیر در اوصاف کامله بی نظیر بود و بیمن صحبت ایشان مذهب اهل سنت و جماعت گزیده از واردات الٰہیه حظی وافر داشت و تسبیح جمادات می شنید و مثل شوهر خود در ذوق و شوق سرشار محبت خدا بود از علم ظاهر نیز بهره داشت درس مثنوی حضرت مولوی روم میگفت رحمة الله علیهما والد ماجد حضرت ایشان مرزا جان ترک جاه و دولت و منصب بادشاهی کرده سلطنت فقر و قناعت اختیار کردند و اسباب جاه و حشم خود را در راه مولی بر فقرا قسمت فرموده بست و پنج هزار روپیه بجهت نکاح صبیهٔ خود داشته بودند شنیدند که یکی از دوستان ایشان را حاجت صعب پیش آمده آن نقد تمام بوی عطا فرمودند در کمالات انسانی و اخلاق رحمانی یگانهٔ روزگار بودند و فاقه و شکر و صبر سجیهٔ رضیهٔ ایشان بود یکبار درخت کدو در خانهٔ خود نشانده بود کنیزی گفت شما

بدعوی توکل درخت کہ وی نشانیدہ مبادا در دل بگذرد کہ در رفاقہ برگ و برای درخت خواہیم خورد و اعتماد بہ
اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الٰہی دانستہ آن درخت را از بیخ برآوردند و عزلت وانزوا گزیدہ
و شرف وجہانی دریافتہ خدا دیدہ طریقہ قادریہ از حضرت شاہ عبدالرحمن قادری رحمۃ اللہ علیہ کہ بجذبات
قویہ و تصرفات جلیہ شہرت داشتند گرفتند و بیمن صحبت ایشان بحالات علیہ فائز شدہ اوقات بذکر و طاعت
و تلاوت معمور داشتند یکبار پیر ایشان میوۂ انبہ تناول مینمودند ترش بود شیرہ اش را بآب دہن مبارک خود
بر زمین انداختند ایشان از کمال رسوخ عقیدت ترک نزاکت و سیرزائی نمودہ آن شیرہ بخاک آمیختہ را بزبان خود
از زمین برداشتہ فرو بردند از برکت این عمل و خاکساری ایشانرا کیفیتی خوب طاری شد رحمۃ اللہ علیہما ولادت
باسعادت حضرت ایشان در سنہ ہزار و صد و یازدہ یا سیزدہ ہجری یازدہم رمضان المبارک ست وقت
فجر روز جمعہ بود کہ آن آفتاب عالمتاب از مطلع ولادت طلوع فرمودہ جہان را منور گردانید و طلوع شمس الملۃ
والدین و تولد صاحب شرع تاریخ ولادت آمد از آنچہ طالع ایشان از زائچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دوجا
اختلاف داشت باقی ہمہ موافق بود لہذا آثار رشد و ہدایت از ناصیۂ حال ایشان ظہور داشت و انوار فہم و
ذکا از جبین مبین میدرخشید ارباب فراست از مشاہدۂ علو فطرت ایشان میگفتند کہ ایشان سر از اہل کمال میشوند
و از خردمندان دیدہ در سبقت می برند والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اہتمام نمودند و باوجود صغر سن
ایشانرا بجہت کسب کمال تقسیم اوقات تاکید فرمودند کہ وقت عزیز و عمر شریف بدل نمارو بیجا صرف نشود و
آداب دشاہی و فنون سپاہ گری و صناع ہنروری ایشانرا تعلیم نمودند میگفتند اگر شما امیر میشوید قدر ارباب ہنر خواہید شناخت
خواہید شناخت و اگر خدا نخواستہ دل ما بخواہد فقر و ترک اختیار میکنید حاجت باہل پیشہ و ہنر نخواہد افتاد پس ایشان
را در ہر فن مہارتی پیدا شد ہنروران ہر پیشہ داد ہنر خود از ایشان میخواستند و ہر کہ با ایشان ملاقات مینمود باستادی
ایشان در فن خودش اقرار میکرد زبانی یکی از ثقات شنیدم کہ ایشانرا تقطیع سراویل بر پنجاہ طرز می آمد حضرت
ایشان میفرمودند کہ استعمال اسلحہ بمرتبہ کمال رسانیدہ بودیم اگر بست کس شمشیرہا کشیدہ بر ما حملہ آرند و در دست
ما یک چوب عصا باشد یک کس ہم زخمی بما نتواند رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در
تاریکی ابر خنجری بر ما زد و برق درخشید در لمعان برق حربہ از دست او گرفتیم باز بدست او دادیم وی باز حملہ آورد
باز گرفتہ باز دادیم ہمچنین ہفت بار اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و بپای ما سر نہاد دیکبار فیل مست در راہی می آمد

و ما بر اسپ سوار از مقابل رسیدیم فیلبان فریاد بر آورد که دور شو کناره گیر دل نخواست از مقابله حیوانی بیجگر برگشتن
فیل بغضب تمام ما را در خرطوم پیچیده برداشت خنجر از میان برکشیده بر خرطومش زدیم فریاد بر آورده ما را و در بیافگند
بفضل الهی سلامت ماندیم یکبار جهاد با شر الطاعن پیش آمد و در شدت حرب که کار به تیر و نیزه رسیده بود سرداری که فیل
در زیر ما بود گمان خوف بر ما برد در آن وقت غزلی موزون نمودیم موجب تعجب او شد طفل نه ساله بودیم که حضرت ابراهیم
را علیه السلام در خواب دیدیم عنایت بسیار بحال ما مصروف داشتند و در آنوقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله
عنه در میان می آمد صورت مبارک ایشان حاضر میشد بارها ایشان را بچشم سر دیده ایم و التفاتها بحال خود یافته میفرمودند
روزی شخصی در حضور والد ما ذکر کرد که بعضی از صوفیه بوحدت وجود قائل اند و حضرت مجدد رضی الله عنه بر خلاف ایشان وحدت
شهود را ترجیح میدهند در این محاورت دیدیم که نوری مثل نور خورشید درخشید و حضرت مجدد در آن انوار ظهور فرموده مرا
اشاره برخاستن از آنجا نمودند این واقعه بخدمت والد خود گفتیم فرمودند غالب است که شما را از طریقه ایشان فائده حاصل
شود میفرمودند الله تعالی طبیعت مرا در غایت اعتدال آفریده است و در طینت من رغبت اتباع سنت نبوی صلی الله
علیه وسلم ودیعت نهاده خورد سال بودیم که همراه والده خود بزیارت پیر ایشان حضرت شاه عبد الرحمن رحمة الله علیه
از ایشان تبرکات و کرامات ظاهر میشد اما در نماز مساهله می نمودند از این جهت دل من از ایشان نفرتی داشت که تارک
سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم قابل اقتدا نیست می ترسیدم که والدین تکلیف بیعت ایشان نکنند روزی پرسیدم
که حضرت عبد الرحمن چرا در نماز مساهله مینمایند فرمودند بر ایشان سکر غالب است معذور اند عرض نمودم در ادای
نماز سکر غالب میشود و در دیگر امور هشیار میشوند ایشان بر شگفته فرمودند که خدای تعالی شما را فهم و ذکا بلیغ داده است
که بر پیر ما اعتراض نمائید اما این سخن موجب امتناع ایشان از بیعت ایشان شد گردید میفرمودند شور عشق و محبت خمیر
مایه طینت منست و خاطر را از آغاز صبا میل تمام بمظاهر جمیله ثابت مرا یاد است که طفل شش ساله در آغوش مرضعه بودم
زنی جمیله مرا در کنار گرفت جلوه جمالش اول مرا از جا برده خاطر را با دوا بستگی پیدا شد و دلم بی دیدار او قرار نگرفت در
فراقش گریه ها می کردم پنجساله بودم که آوازه عاشقی من بر زبانها افتاد و در مردم مشهور گشت که این پسر مزاج عاشقانه
میدارد میفرمودند که جاذبه محبت من آنقدر رسا بود که عوارض جسمانی شاهدان بر طبیعت من ظاهر میشد یکبار جوانی که
منظور نظرم بود تپ کرد مرا نیز تپ عارض شد وی دوا خورد و اثر دوا در من پدید آمد میفرمودند نیم شبی مهتاب بود
و در خانه بند ناگهان آن جوان در آنجا ظاهر شده گلها از درخت یاسمن چیده بر سر من نهاد و غائب گشت گلها

برسرِ ستاره زیر جا بود میفرمودند هر که چشم و روی خود بر زمین خاکساری عشق نسوده باشد لذت شوق سجده که ساجد
موافق حدیث بر قدم خدا مینماید چه داند بعضی تجلیات الهیه لربای چشم و بعضی گیرای کمند طره می نماید تجلیات
را ذوق و تاثیر جلوه عارض و خال جدا جدا بوجدان محبت رسا دریافت میشود خواجه حافظ شیرازی و شیخ
فخرالدین عراقی و شیخ اوحد کرمانی رحمة الله علیهم آنچه در اشعار اصطلاحات مقرر نموده اشاره بتجلیات کرده اند دست
ست هر جا دلبری حسن به بیتابی عشق پرداخته جذبه جمال شاهد حقیقی ست که پرتو بر آن انداخته **من دیوانه رحمة الله علیه**
جلوه صفت ست اگر دیده بینایی هست + این جهان آئینه آئینه سیمائی هست + مهر و مه ارض و سما آئینه شکل اند همه
میتوان یافت که در پرده خود آرائی هست + درین باب عارف جامی رحمة الله علیه میفرماید ه برون زد خیمه ز اقلیم
تقدس + تجلی کرد بر آفاق و انفس + ازان لمعی فروغی بر گل افتاد + ز گل شوری بجان بلبل افتاد + رخ خود شمع
زان آتش برافروخت + بهر کاشانه صد پروانه را سوخت + عشق مجازی برای گرمی دلها و افسرده آتش الهی ست
بشرطیکه فیمابین ملاقات نشود تا آب وصال حرارت دل را سرد نماید ازاینجا گفته اند هر کرا عشق شورانگیز نیست طریقه
برد حرام میفرمودند اَلْحَسَنُ مَا حَسَّنَهُ الشَّرْعُ وَالْقَبِيحُ مَا قَبَّحَهُ الشَّرْعُ اگرچه در راه ورع و تقوی نور و صفاست
اما در طریق محبت از سوز و گداز ذوقهاست و در حدیث شریف آمده که مغیث نام شخصی بر بریره کنیز حضرت عائشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها عاشق بود و هر گاه بریره در بازار برآمدی دنبالش گرفتی اشک از دیده ریختی آه برآه
شکستی ریش او را ز آب اشک تر گشتی رحمة للعالمین را صلی الله علیه وسلم بروی رحم آمد سفارش او پیش بریره فرمودند
که با وی مناکحت کند گفت یا رسول الله اگر وحی درین امر نزول یافته مرا قبول ست والا من مختارم که من از بدن او
بیزارم پس بسی برآمد که مغیث بدرد عشق درگذشت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ عَشِقَ وَكَتَمَ وَعَفَّ
ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا رواه الدارمی از نوادر تاثیرات محبت میفرمودند عاشقی تاب آتش هجر نیاورده خود را
در آب دریا غرق ساخت معشوقش خبر مرگش شنیده خود را در ماتم او نیز در دریا انداخت بجستجوی تمام هر دو را
برآوردند از اتحاد جذب محبت دست در آغوش یکدیگر داشتند ه بسیار دیده ام که یکی را دو کرد تیغ + شمشیر عشق
بین که دو کس را یکی کند + میفرمودند عاشق بیتابی طاقت پیش رقیب نیاورده از دیوانگیها سود انچه هست که زخم
بیارش رساند کسی گفت تقصیرش چیست تقصیر دل هرزه گرد نیست سینه خود شگافته دل برآورده زخمهای خنجر پاره
پاره کرد میفرمودند عاشقی یار خود را از رفتن در بزم اغیار منع کرد از غرور حسن سخنش بخاطر نیاورد جائیکه میخواست

برفت عاشق بیچاره تا دیری از غیرت سر بگریبان غم داشت آتش غیرت جان ناتوانش را بسوخت دیدند مرده بود
معشوقش را خبر شد از حسرت سر بجیب ندامت فرو برد ساعتی نگذشته بود که جانش بدنبال جان یارش شتافت هر دو
را نزدیک بهم دفن کردند ؎ دوزخم سوزد اگر جنت هوس باشد مرا + یک وجب جا از سر کویت بس باشد مرا + میفرمودند
طاؤسی بزن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت و رقصها می نمود در افواه ملامت گران افتاد که معشوقهٔ جانور است
زن را طعنهٔ مردم غیرت آمد طاؤس را طلبید طاؤس رقص کنان نزدیکش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاؤس که
عاشق جانباز بود چشم خود بسوی وی نهاد میل گرم در چشمش کرد گفت چشم دیگر پیش من نه طاؤس که اختیار بدست
بیتابی عشق داشت چشم دیگر پیش گذاشت زن بی رحم میل گرم درین چشم نیز کشید طاؤس تا دیری بر خاک طپیده گوهر جان
در قدم یار نثار نمود زن نیز در حسرت چنین ستم پس از چند روز درگذشت میفرمودند جوانی بیرحم یکی را از جفت فاخته
شکار کرد فاخته دوم تاب تنهائی نیاورده خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک چیده بر پرهای او فراهم آورده
اخگری سوزان بمنقار برداشته بران خاشاک نهاد دیری چند بر آتش زده خود را فرا سوختن داد و گفت ؎ مرا
چون خلیل آتشی در دل است + که پندارم این شعله بر من گل است + میفرمودند در موسم بهار گلی از قفس بلبلی آویختند
بلبل سر و بر برگ گل گذاشته نالهای موزون آغاز کرد زمانی دراز فریادها می نمود ناگهان خاموش گردید دیدند
مرده بود ؎ عجب از مرده نباشد بدر خیمهٔ دوست + عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم + گفت فقیر راقم
بسا سبکروان راه محبت که در تذکرات محبت شعله افروز کانون محبت مودعهٔ دلهای دوستانست جان داده اند و
دست از کونین افشانده و در مشاهدهٔ محبوب استغراق یافته اَللّٰهُمَّ اَحْیِنِیْ فِیْ حُبِّكَ وَاَمِتْنِیْ فِیْ حُبِّكَ
وَاحْشُرْنِیْ فِیْ حُبِّكَ میفرمودند والد ماجد ما میگفتند که قدم شما بر ما مبارک شد که در سال تولد شما دست از تعلقات
دنیا برداشتیم و دولت فقر و قناعت برگزیدیم پس ما را از برکت صحبت ایشان در طبیعت رغبت ترک و تجرید پیدا شد
و فقر بر غنا راجح گردید میفرمودند شانزده ساله بودیم که پدر ما ازین جهان انتقال نمودند وقت مرگ وصیت فرمودند
که اوقات بهمین قسم در کسب کمالات تقسیم خواهید داشت و عمر در اشغال لاطائل صرف نخواهید نمود پدر را برابر سر زنده
انگارید که مقصود از وجود پدر تربیت در کسب هنر و کمال است میفرمودند بهمین وصیت ایشان اوقات خود بر علم و
عمل و صحبت احباب تقسیم نموده ایم و از عمر و زندگانی بهرهٔ وافی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا
خیر خواهان باعث در حصول منصب موروثی پادشاهی گردیده ما را بملازمت فرخ سیر پادشاه بردند اتفاقاً پادشاه

اعارضهٔ زکام بود دردبار نه برآمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از مزار خود برآمده کلاه خود بر سر ما نهادند همانا آن
بزرگ حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بودند پس دل را هیچ رغبت بمنصب جاه نماند و شوق زیارت درویشان
استیلا یافت هر جا صاحب کمالی میشنیدیم بزیارت وی میرفتیم ملیا رجهت دیدن شیخ کلیم الله چشتی رحمة الله علیه
که از مشائخ وقت بودند رفتیم درس حدیث میفرمودند در حدیث برآمد که وقت شب عفریتی از جن بر رسول خدا صلی الله
علیه وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بملاحظهٔ دعای حضرت سلیمان علیه السلام بروی تصرفی نفرمودند در دل ما آمد
که شیخ تاویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که ازین حدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر
مرید بیگانه بی اذن پیر او نماید میفرمودند بزیارت شاه مظفر قادری رفتیم کسی از ایشان پرسید درینوقت ابدال
و اوتاد میباشند گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال میخواهد این جوان را ببیند هنوز ما طریقه
اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فراست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موحد
کرده ام خانقاه ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خانقاه حضرت جنید بود رحمة الله علیه میفرمودند بزیارت
میر هاشم جالیسری رسیده ایم میگفتند پیر ما پنجهزار ختم کلام الله میفرمودند میر هاشم را الهام شد که وقت مرگ شما
قریب شده مدفن شما خطهٔ کشمیر ست بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند رحمة الله علیه همچنین صحبت بسیاری
از بزرگان دریافته بنظر عنایت ایشان رسیده بودند

فصل در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رحمة الله علیه

میفرمودند هژده ساله بودیم که شخصی مذکور کمالات حضرت سید قدس سره نزد ما کرد بمجرد استماع اوصاف ایشان
دل بی اختیار مشتاق سعادت قدمبوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار آنحضرت دریافتیم بزرگی یافتیم
متشرع متبع سنن مصطفے صلی الله علیه وسلم متخلق باخلاق خدا سبحانه انوار صحبت مبارک صفا بخش دل
و راحت افزای جان گردیده دیده یقین بینا گشت که شاهد مقصود اینجاست و طمانیت دل مرده رسانید که
شهود حق درینجا جاده فرما فرمودند بچه کار آمدید عرض نمودیم بجهت استفاده اگرچه عادت ایشان نبود که
بی استخاره تلقین طریقه فرمایند اما بتفضلات الهی بی توقف بجان بنده توجه فرمودند لطائف خمسه من بذکر اسم ذات
گویا گردید و این از خصائص ایشانست که بیک توجه شریفه لطائف خمسه جاری بذکر الهی میشود و سالک مورد

تجلی صفاتی میکرد و تاثیر توجه ایشان باطن را برنگی متاثر گردانید که خود را در آئینه بصورت و هیات شریف
ایشان یافتیم و دل را محبت مفرط و عقیده راسخ بخدمت ایشان پیدا شد میفرمودند ایشان التفات بسیار بحال
مستفیدان میداشتند و اینها را بر زلات تنبیه می نمودند چنانچه روزی یکی از نامحرمان در راه نظر افتاده بود همین
که بحضور پرنور رسیدیم فرمودند از شما ظلمت زنا معلوم میشود شاید نگاه بر نامحرمی افتاده است درین اثنا توبه
نمودند ظلمت آن نظر بیجا در باطن خود معائنه کردیم روزی در راه ملاقات شراب خواری شد فرمودند امروز در
باطن شما ظلمت شراب بنظر می آید شاید لبتا رب خمر خوردی شده باشد و نظر بر حال ما مصروف داشتند که کدورت
شراب را خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات فساق اینهمه نور باطن را کم میسازد معاذ الله که کسی ارتکاب معاصی
نماید همچنین انوار اعمالی که از اصحاب بظهور می آمد در باطن اینها مشاهده مینمودند اگر تهلیل خوانده میرفتیم میفرمودند که
امروز تکرار کلمه طیبه کرده اید و اگر درود خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار درود از شما ظاهر میشود روزی فرمودند
در درود رعایت عدد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم آری اما قید عدد چگونه دریافت میشود فرمودند انوار
مثل گل صد برگ متجزی بنظر می آید میفرمودند روزی بامر ایشان ورای اصل السوس میکوفتم فرمودند باریک
شد گفتم آری ایشان بدست مبارک خود احساس نموده گفتند هنوز باریک نشده سخن بتحقیق باید تا عادت بکذب
نشود میفرمودند بیمن صحبت آنحضرت در اندک مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را درگرفت جذبات متواتره در
رسیده دل را از محبت غیر تهی ساخت و انس بحضرت حق سبحانه استیلا یافت هیچ کس الفتی نگذاشت از بیتابی های شوق
خواب و خور و آرام برهم شد و سر و پا برهنه در ویرانها میگشتیم در شدت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد
اکثر اوقات باستغراق مراقبه میگذشت و نگرانی و انتظار دل را بحقیقت الحقائق متوجه فرمامیگشت حضور و
احسان بحسب اقتضای لطیفه قلب دست داد و مرتبه ان تعبد ربک کانک تراه وصف حال گردید و محویت و فنا
و بقا و وصل و یافت مقصود که در ارباب قلب متعارف است حاصل شد و خواطر را در دل جولانی نماند سر توحید
انکشاف یافت و هر مدر و حجر بصورت محبوبی در نظر آمد گاهی وحدت در کثرت مشهود میشد و گاهی وهم غیریت از
پیش خیال مرتفع میگشت گریه نقد حال بود و آه و ناله بیتابی دل را می افزود گریه یا از خوف الهی و ندامت
ارتکاب مناهی می آید یا از سوز و گداز ذکر جهر رقت دل میفزاید یا از انعکاس کیفیات ارباب جذب و حال اشکریزان
میشود یا از حرارت و بیتابی مقام جذبه گوهر اشک نقد وقت میگردد ؎ بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

واندران برگ ونواخوش نالهای زار داشت + گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست + گفت ما را جلوهٔ معشوق در این کار داشت + وصلی که لطیفهٔ قلب را باصلش میشود مقتضی بیتابی های شوق ست باعث نظارهٔ جمال شاهدان و استماع نغمات و گریهای ذوق بالجمله روزگاری در ذوق و شوق گذشت و سکر و مستی بیهوش فرما از ما سو گشت تا آنکه سلطنت لطیفهٔ قلب باخر رسید و کار لطیفهٔ دماغی افتاد آتش شوق افسردگی یافت آه و ناله را مجالی نماند و اطمینان و بیذوقی دست داد شکایت حال بخدمت ایشان بردیم از غایت تاسف فرمودند حالا آن کیفیات کجا این بیمزگی ها مبارکباد درین مقام حالات دیگر فائض شده و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفهٔ قلب را از خود میر بود لطائف اربعه و لطیفهٔ نفس را حاصل گردید و فنای نفس و تهذیب اخلاق و استهلاک و اضمحلال و زوال عین و اثر و فنای انا بهمه سید صفات و کمالات منسوب باصل یافته خود را عدم محض مشاهده کردیم و علوم و معارف مناسب این مقام دست داد و در انوار نسبت وسعتی پیدا شده بدن را احاطه نمود و خطرات که از لطیفهٔ دماغ بر قلب بیران میشد آن نیز زائل گشت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه تسلیک هر لطیفه جدا جدا میفرمودند بعد تسلیک و تهذیب لطیفهٔ قلب و لطیفهٔ نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفهٔ روح و لطیفهٔ سر و لطیفهٔ خفی و لطیفهٔ اخفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقامی یابد میفرمودند تا چار سال بخدمت حضرت سید قدس سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و ترک خرقهٔ شریفه عنایت فرموده وصیت بملازمت عقیدهٔ اهل سنت و جماعت و عمل باتباع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفه حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما از ما پرسیدند که پیر شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا کجا رسیده و آنچه آنحضرت درباره بنده فرموده بودند و حالات و واردات آنمقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان به تعجب انکار گفتند که پیر شما دعوی های بلند مینمایند این نسبت در مقابر مشهوره هم یافت نیست فقیر شکایت پیش حضرت سید بردم که شاه گلشن انکار آنحضرت مینمایند و چنین میفرمایند فرمودند شما چرا با ایشان برو ید علم ایشان علم خدا نیست که محیط هر چیز باشد یا پیغمبر نیستیم که انکار ما موجب کفر گردد دعوی ولایت نمیکنیم که انکار بفسوق کشد لیکن ترک ملاقات شاه گلشن نموده شد که هر که با پیر تو بد باشد تو با او نیک سگ از او بهتر است بعد یکسال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار پیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند الله تعالی کمال پیر شما بر ما ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم پالکی سواری رسید تمام بازار منور

در زمین ما آمده باید گفت من محمدیم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر ما و سیله بر آمد حاجات ما کافی ست ما هر یه یگانه نگیریم و می بگریست که باوصف نبی آخر زمان مع اخلاص اتباع او صلی الله علیه وسلم شنیده بودیم زیاده ازان مشاهده کردیم حضرت ایشان میفرمودند که نسبت شریفه ایشان در غایت بیرنگی و لطافت بود دست ادراک ارباب ولایت ازان کوتاهی داشت روزی بخدمت ایشان حاضر شدم فرمودند امروز شخصی از اصحاب حضرت محمد زبیر نزد ما نشسته بود شخصی دیگر از اصحاب ایشان آمد هر دو مراقبه نموده باهم گفتند که در باطن ما و شما نسبت و کیفیات آن ظاهر ست و در باطن حضرت حاجی صاحب چندانکه تعمق کردیم هیچ ظاهر نشد بنده عرض نمودم که حضرت شما از پیر حضرت محمد زبیر و از حضرت شیخ عبدالاحد سالها کسب نسبت باطنی نموده اید نسبت هیئت علوی و لطافتی پیدا نموده اهل نسبتهای سافله از مقامات عالیه چه دریابند و تحقیق معامله چه وارشد این مردم گرمی های نسبت ذوق و شوق معلوم توانند نمود و لیکن کار خانه نسبت خاندان احمدیه ورای طور متعارف صوفیه است و ظهور کمالات الهیه اسحار شتی ست و از احاطه عقل بیرا کما در شان لا یحیطون به علما ازین تقریر بسیار اظهار انبساط فرمودند میفرمودند بر خدمت ایشان فنا و نیستی غلبه داشت زلات مردم بتاویل معقول نموده معذور میداشتند و بنده این نصیحت ازایشان گرفته فوائد بسیار ازان مشاهده نموده ام۔

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه

میفرمودند بجناب حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه التماس تحصیل فیض طریقه نمودیم امر باستخاره کردند در استخاره فهو المراد بر آمد پس التزام صحبت شریف کرده خدمت کفش برداری ایشان اختیار نمودیم از برکت خدمت فوائد بسیار حاصل شد هر روز در انوار باطن ترقی می یافتیم و وسعت نسبت زیاده میشد ایشان از ضعف کبر سن که زیاده از هشتاد شده بود طاقت توجه بحال طالبان نداشتند وقت صبح یک سیپاره کلام الله میخواندند و مستفیدان گرد ایشان حلقه مینمودند و در استماع قرآن مجید بترقیات میرسیدند تا دوازده سال استفاضه فیوض صحبت مبارک ایشان نموده ایم و عنایات بسیار بحال خود دیده احوال یاران خود از فقیر می پرسیدند انچه معروض میداشتم تصدیق آن میفرمودند و برای تربیت اصحاب خود بنده را میگفتند که مسائل شریعت و طریقت باینها تلقین نمائید روزی در خدمت ایشان مجمعی از صلحا بود حضرت خواجه محمد ناصر

رحمة الله علیه نیز آمده بودند بجهت دریافت احوال نسبت بحال ایشان توجه فرمودند فقیر این شعر خواجه حافظ
رحمة الله علیه ؎ هر کس که دید روی تو بوسید چشم من * کاری که کرد دیدهٔ ما بی بصر نکرد * برخواند گفتند
نسبت ایشان در غایت لطافت و قوت جلوه فرماست و انوار کمالات ایشان مانند خورشید ظلمت زدا
حاجت بیان نیست میفرمودند ایشان یکبار فقیر را بجهت نگهبانی لشکر امیری که با ایشان ارادت داشت به مهم
دشمنان میرفت فرستادند فقیر دعای حزب البحر برای حفاظت لشکر میخواند و همت بر ظفرمندی وی داشت
و استمداد از باطن ایشان و پیران کبار رحمة الله علیهم مینمود الحمد لله که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم
رو بفرار نهادند میفرمودند بعد استفاده فقیر از خدمت ایشان خلق بسیار با ایشان رجوع نمود و امرا و اغنیا بکثرت
تمام حاضر شدند نواب خان فیروز جنگ دست بیعت و ارادت بخدمت ایشان داد و هر روز بجهت کسب فیض جمعیت
در حلقه حاضر میشد در خانقاه ایشان درویشان بسیار جمع آمدند هر روز هشتاد کس از مطبخ ایشان وظیفه خوار بودند
میفرمودند ایشان در کلمة الخیر و سفارش بسیار مصروف بودند در خانهٔ امرا بجهت مهمات ارباب حاجت تشریف
می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بزیارتگاهی میرفت در باطن خود فتوری می یافت
تا عذر نمیکرد نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که در طریقه مدار
ترقی بر توجه مرشد است در خدمت سالها بنده را بالغایت یک توجه سرافراز فرموده اند و همیشه از روی حصول
این سعادت در خاطر میباشد ازین جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن و ظاهر فقیر تغیری راه یافت تا سه ماه بپای
کشیدم چون ایشان بعیادت آمدند صحت روی نمود و نسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف
پیری بحال طالبان نتوانستند پرداخت فقیر بخدمت شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد قدس سره رجوع نمود و
بخدمت ایشان نیز حاضر میشد شیخ صبغة الله خلیفه ایشان این خبر بسمع ایشان رسانید ملالتی بخاطر عاطر راه یافت
فرمودند شما در اینجا چه قصور در فیوض و برکات و تاثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروض داشتم که فقیر
سوای ذات خدا و نسبت علیا مقصودی ندارد و حصول آن موقوف بر توجهات علیه است و این معنی بسبب ضعف
و ناتوانی جسمانی آنحضرت نمی تواند شد بخدمت یکی از برادران آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص بندگی راسخ
دارم اما ازین معروض رفع ملالت نشد بعد واقعهٔ ایشان که بر مزار شریف حاضر میشدم ایشان را ناخوش
می یافتم و روی مبارک از من بگردانیدند بعد سالها شیخ صبغة الله بشارتی داد که ایشان در واقعه سرافراز فرمودند

ما از مرزا صاحب رضی تسلیم انچه ایشان اختیار کرده اند مرضی الہی ست فقیر سجدات شکر بجا آورده که رضای
اہل حقوق از جلہ نعمای خداوندی ست سبحانہ گفت فقیر راقم یکی از اصحاب حضرت محمد زبیر بعد واقعہ ایشان
بخدمت حضرت شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہا رجوع آورد روح ایشان ناخوش یافت بلکہ شمشیری بروی
کشیدند وی پناہ بحضرت شیخ آورد ایشان گفتند اینقدر ناخوشی چراست برای خدا یکی از خاندان شما رجوع
آورده است معذور باید داشت شخصی از اولاد شیخ جلال پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ طریقہ از فقیر گرفتہ بود در
خواب دید کہ ایشان میفرمایند تو نقشبندی چرا شدی طریقہ ما را گذاشتی این نخش ہای مزاجی ست در الابعض
مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچہ حضرت ایشان ما با مر پیر خود بخدمت اکابر
استفاده نموده اند ہر کہ نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند باشتغال طریقہ و رزیده جہدی نموده است
وآداب خدمت پیر خود بجا آورده ہیچ مقصود نیافتہ یا بسبب بعد مسافت و دوری ضروری استفاده
متعذر گردیده ضرورست کہ بجای دیگر رجوع نماید تا از فیض الہی محروم نماند میفرمودند شبی بہشت را در
خواب دیدیم ناگاه جماعہ انبیا علیہم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن اکابر میرفتند مرا
تعجب شد کہ جہت پیش رفتن ایشان چیست حضرت نوح علیہ السلام فرمودند کہ نسب ایشان محمد رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم پیشتر نشستہ اند بزیارت آنجناب مقدس میروند صلی اللہ علیہ وسلم +

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ

میفرمودند ولایات ثلثہ و کیفیات و علوم و واردات آن از حضرت سید قدس سره بفضل الہی حاصل شد و
کمالات ثلثہ و حقائق سبعہ و غیرہا بتوجہات حضرت شیخ در عرصہ ہفت سال کسب کردیم بعد ازان بار دیگر از
ابتدا تا انتہا در مدت یکسال سیر مرادی از جمیع مقامات گذرانیدند و در کیفیات و حالات ہر مقام قوتی دیگر ہم
رسید ذکر کیفیاتی کہ در مقامات عالیہ مجددیہ حاصل شد میفرمودند ذوق و اشواق بظہور واردات توحید در ولایات
بود در مقامات اینہمہ احوال و مواجید زائل شد و جوش و خروش عشق و محبت کہ از مقتضیات تجلیات صفات بود در سطوت
تجلیات ذاتی اضمحلال یافت و جز افتقار و عبودیت ہیچ حاصل نگشت و نسبت عینیت تحاد با رابطہ ظلیت کہ عالم را با صانع
خود ثابت مینمایند از غایت تنزیہ حضرت ذات او سبحانہ مسلوب گردید اینہمہ شعبدہ از غلبات سکر حالیست در مرتبہ بعیر نسبت

بندگی حاصل است کَالتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ حقائق و معارف درینجا عقائد حقه اسلام و شرائع و احکام
اند و برد یقین و اتصال بیکیف و احوال بیرنگ و لطافت نسبت نقد وقت است چنانچه امام ربانی مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود بیان فرموده اند درین مقامات در هر مرتبه بیکیفی و بیرنگی دست داده در
فیوض که در مقامات سافله مثل باران بزرگ قطره بود درینجا بلطایف کشیده در آخر مثل شبنم گردید از نهایت بیرنگی
برکات توجهات آنحضرت بادراک کمتری آید بلکه در آخر حالات در صحبت شریف ایشان یک گونه صفای حاصل
میشد و هیچ ذوقی و کیفیتی نماند از عدم دریافت کیفیات فقیر بجناب ایشان عرض نمودم فرمودند ازین راه اندیشه
بخاطر نباید آورد فیضان الهی متصل میرسد اگرچه از غایت بیرنگی بادراک نیاید حوضی که از میزاب پر میشود تا وقتی است
که خالی است آواز در آمد آب معلوم میشود چون لبریز میگردد و متصل میزاب میشود آب فرو می آید و شوری در آن
نمی ماند میفرمودند بتوجهات ایشان در نسبت باطنی طولی و عرضی پیدا شد که نظر کشفی از آن کوتاه است و قوتی
در سلوک مقامات طریقه حاصل شد که اظهار آن شعری از عجب و مباهات میفرمودند حضرت شیخ بحال بنده
عنایات بسیار میفرمودند در اصحاب ایشان کسی باین خصوصیت نبود فقیر را بضمنیت خود سرافراز فرموده بودند
و در فیوض و برکات خود شریک نموده روزی فرمودند الله تعالی دوش بعطای کمالات جدیده و فیوض
تازه برامت نهاد که کمالات سابقه در جنب آنهمه کمالات و واردات اعتباری ندارد بنده عرض نمودم
اینقدر نسبت باقی بود که ظهور اینهمه تفضلات الهیه بر باطن شریف ایشان گردید و بنده نیز بتوسل اتحاد و محبت
جناب مبارک در باطن خود احوال عجیبه دریافت فرمودند راست گفتید شما ضمنی ما نموده اند هر عطای و کرامتی
که ما را آن میدهند شما را نیز از آن بهره وافر و حظ کامل از آن حاصل است میفرمودند الله تعالی ایشان را بچند
کرامت ممتاز فرموده بود یکی ضمنیت کبری که مقامی است بس عالی و مخصوص بحضرت صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه چنانچه این حدیث شریف مَا صَبَّ اللّٰهُ فِیْ صَدْرِیْ شَیْئًا اِلَّا صَبَبْتُهٗ فِیْ صَدْرِ اَبِیْ بَکْرٍ
مشعر این معنی است دوم هر که در جوار قبر ایشان مدفون شود تا آنجا که نظر کار کند مغفور گردد سوم هر که ایشان را
ببیند آمرزیده شود چهارم سیر ایشان را مرادی ساختند بحکم الهام فرمودند که درین وقت بر حلقه ایشان تجلی ذاتی
فائض است بنده عرض نمود الحمد لله که فقیر نیز درین حلقه حاضر است فرمودند سیر شما را نیز مرادی ساختند و بر
حلقه شما نیز تجلی ذاتی وارد است شکر این موهبت بجا باید آورد میفرمودند بنده بجهت اجازت خاندان قادری نقشبند

۵

۱۲۱۲

ایشان عرض نمود فرمودند شمارا از اجازت خاندان قادری ما اجازت این خاندان از جناب رسول اللہ علیہ وسلم سرافراز مینمایم
و بجانب سرور عالم متوجہ نشستند بندہ نیز بامر ایشان مراقبہ نمود دیدم کہ حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بارگاہی عالی
با صحاب عظام و اولیای کرام رضی اللہ تعالی عنہم نشستہ اند و حضرت غوث الثقلین در حضور پرنور ایستادہ حضرت شیخ
بجناب مبارک عرض نمودند کہ مرزا جانجانان امیدوار اجازت خاندان قادریہ اند فرمودند درین امر سید عبد القادر را
بگوئید پس ایشان اجابت التماس حضرت شیخ نمودہ لعطای تبرک خرقہ اجازت بندہ را ممتاز فرمودند و بندہ در باطن خود
حالات و برکات نسبت شریفہ قادریہ احساس نمودہ و سینہ از انوار آن نسبت لبریز گردید در نسبت نقشبندی اضمحلال در
بودگی بسیارست و در نسبت قادری ولمعان انوار میفرمودند حضرت شیخ فقیر را باجازت طریقہ قادریہ طریقہ چشتیہ و
طریقہ سہروردیہ سرافراز فرمودند و از روح خواجہ قطب الدین قدس سرہ باو نسبت چشتیہ بمارسیدہ میفرمودند
گاہی کہ نسبت خاندان چشتیہ ظہور مینماید سماع خوش می آید و سوز و گداز عشق و محبت کہ لازم نسبت آن اکابرست باطن
را برنگ خود می آرد شبی فقیر راقم بعد عشا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در غایت کیفیات و حالات آنحضرت
تہا تغنی مینمودند و گریہ استیلا داشت بعد انقضا چنین حالت فرمودند درینوقت نسبت بزرگان چشتی ظہور داشت رحمۃ اللہ
علیہم میفرمودند بعد واقعہ حضرت حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہ نواب خان فیروز جنگ آرزو نمود کہ بجہت استفادہ
بخدمت حضرت شیخ حاضر شود بندہ معروض بحضور ایشان گذارش نمود بسیار منغص شدہ فرمودند میخواہد کہ خانقاہ
ما مثل خانقاہ حضرت حافظ سعد اللہ بی برکت شود قدم اہل دنیا منحوس ست و باعث بی برکتی باطن میگردد
میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان دنیادار دولتمند کلان ست فرمودند اینہا محتاجان اند دولت در
نعمت سرمدی ارباب نسبت مع اللہ دارند الغنا غنی النفس حدیث شریف ست صلی اللہ علیہ وسلم

فصل در بیان مقاماتی کہ دلالت بر علو شان و تفرد ایشان از اہل زمان دارد رضی اللہ عنہ

میفرمودند رسائل محاورۂ فارسی وغیرہ از والد ماجد خود خواندہ ایم و کلام اللہ از خدمت قاری عبد الرسول و علم
تجوید و قرأت تردد ایشان سند کردہ ایم مختصرست علم معقول و منقول از علمای الوقت تحصیل نمودہ بعد واقعہ
ناگزیر والد ماجد خود کتب مبسوطہ در علوم از حضرت حاجی محمد افضل رحمۃ اللہ علیہ تحصیل کردہ ایم و علم حدیث و
تفسیر از خدمت ایشان باسناد رسانیدہ بعد فراغت از تحصیل علوم ایشان کلاہ تبرک کہ تا پانزدہ سال در زیر

له یعنی اصل غنی بہ ادولی نفس است ۱۲

عمامهٔ ایشان می بود عنایت فرمودند آن کلاه شریف را وقت شب در آب گرم تر کردیم پگاه غساله آنرا که در
رنگ از شربت سعتر فلوس سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غساله ذهنی رسا و طبعی باذکا پیدا شد که هیچ کتاب
مشکل مشکل نمی ماند بنهاد درس علم ظاهر بطالبان گفتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شغل کتاب متروک گردید
میفرمودند در واقعه دیدیم که از غیب کسی گفت ما را با شما کارهاست هدایت خلق و اشاعت طریقه بوجود شما وابسته است
بنهاد و در وقت افادهٔ انوار نسبت باطنی صریح معلوم میشود که تائید و قوت درین امر از غیب میرسد وجود فقیر گویا در میان نیست
دو دهان داریم گویا همچو نی * یک دهان پنهانست در لبهای وی * میفرمودند فقیر ابراهیمی المشرب بود علیه السلام
حضرت شیخ بتصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساختند علیه السلام میفرمودند در ایامی که ایشان بنده را بنا بر حقیقت
محمدی را دادند صلی الله علیه وسلم و فنای در انوار آن مقام عالی دست داد می بینم که سرور عالم صلی الله علیه وسلم در مقابله
فقیر نشسته اند باز می بینم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه وسلم فقیر نشسته است
باز می بینم که در هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشریف دارند باز می بینم که در هر دو جا فقیر نشسته است ازین فنا و بقا که در
حقیقة الحقایق علی صاحبها الصلوات والتسلیمات حضرت ایشان را حاصل شد علو شان ایشان دریاب میفرمودند روزی در
حضور حضرت شیخ حاضر بودم درباره فقیر فرمودند دو آفتاب بمقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت شعشعان انوار امتیاز یکی از
دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدا می شوند عالمی را منور میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانوی بوس
فقیر نموده فرمودند مثل ایشان در اصحاب من کسی نیست روزی فرمودند از نهایت محبت که شما را با خدا و رسول ثابت است
ترویج طریقه بتوجهات شما خواهد شد از جناب الهی لقب شما شمس الدین حبیب الله عطا شده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی
اصحاب خود حواله فقیر نمودند فقیر ایشان را بنهایات مقامات طریقه رسانیده بخدمت ایشان بردم فرمودند حالات و کیفیات
هر مقام که از شما کسب کرده اند صحیح است و موافق تحریر امام طریقه مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فالحمد لله وسلمکم الله
میفرمودند از اجلهٔ نعمای الهی درباره فقیر آنست که بنده را بجناب مشایخ کرام خود رحمة الله علیهم خصوصا حضرت سید و حضرت
شیخ محبت و رسوخ تمام عطا فرموده اگرچه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه دریافتم لیکن صد شکر که سعادت صحبت
اینچنین نائبان او صلی الله علیه وسلم حاصل شد و ثمرهٔ حیات خاطرخواه دست داد همچنین این اکابر از روی بنده نوازی تعظیم فقیر
و اکرام فقیر زیاده از قدر بنده می نمودند روزی حضرت سید کفش بنده درست کرده نهادند فرمودند شما را بجناب
الهی قبول تمام است حضرت حاجی محمد افضل به تعظیم بنده راست می ایستادند که تعظیم کمالات نسبت شما میکنیم میفرمودند

کثّر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیار می نمودند میفرمودند شما بجای قبله گاه ما هستید
میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحبزاده ها که بسهرند میرفت عرض سلام نیاز بجناب حضرت مجدد رضی الله تعالی
عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر مزار مبارک رسانیدیم حضرت مجدد سر خود تا بسینه از مزار برداشته
بکمال انبساط و اشتیاق فرمودند که کدام مرزا دیوانه و شیفته ما علیک و علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی
بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطه شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم فقیر نسبت بسابق می افزودند
که شما را بحضرت جد امجد ما قرب و منزلت بسیار ست حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله
تعالی ما را کشف صحیح کرامت نموده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف دست
عیانست درین وقت مثل حضرت مرزا جانجانان در هیچ اقلیم و شهر نیست هر که را آرزوی سلوک مقامات
باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت برای استفاده رجوع
آوردند و ایشان در مکاتیب شریفه خود در القاب آنحضرت چنین مینوشتند شمع المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة
و روی ریاض الطریقة بتوجهات نفس الزکیة آمین خدا عزوجل آن قیم طریقهٔ احمدیه و داعی سنن نبویه را دیرگاه
داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد خدا عزوجل آن قیم طریقهٔ احمدیه خصوصاً و طریقهٔ صوفیه عموماً
و آن متحلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته انواع برکات بر کافهٔ انام مفتوح گرداناد
و حاجی محمد فاخر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه وسلم
شانی عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسپ عراقی با ساز و براق بر در رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده است
پرسیدم که این اسپ از کیست کسی گفت از رسول خداست صلی الله علیه وسلم چون از اندرون بر آمدم کسی
گفت آن اسپ از مرزا جانجانان ست تعبیر خواب نمودم که طریقهٔ ایشان اتباع سنت حبیب خدا ست صلی الله
علیه وسلم و بر جادهٔ صراط مستقیم قدمی راسخ دارند مولوی ثناء الله سنبهلی در واقعه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
استفسار نمودند که طریقهٔ پیر و مرشد من حضرت مرزا صاحب در ترویج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول
و محمود ست فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق این مقدمه نمودند شیخ محمد اعظم
خلیفهٔ حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیهما میفرمودند که مرا در بارهٔ حضرت مرزا صاحب الهام شده است
هذا رجل له شان عظیم و لا یعلم احد من علیه رجل احسن حضرت خواجه

میسر و روزی میشد هر کرا از اصحاب ایشان می بینیم از نسبت عزیزان بهره یافته است اما درجات و حالات و
مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبدالعدل زبیری رحمة الله علیها میگفتند که اجتماع طالبان خدا در یک
وقت آن قدر که در صحبت ایشانست جائی نیست و درین وقت ایشان نائب امام ربانی مجدد الف ثانی اند

فصل در بیان تاثیرات صحبت شریف و توجهات علیه حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوف انوار خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور
و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا دلها را از خود می ربود و لمعان و صفاء حالات قادری دران محفل
قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشواق چشتیه دران بزم معلی محبت خدای افزود و لطافت و بیرنگی نسبتهای
جدیده احمدیه دران مجمع مقدس و قهار انضارت و صفائی بخشید سکوت و مراقبه حضرت ایشان نقوش ماسوا
از صفحات خواطر زائل میساخت و سخن در کلام فواید شریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی نقد احوال
میگردانید ذکر حدیث و تفسیر صفا و طمانیت دیگر می افزود و دران مذکورات نسبت های تجلی ذاتی پرتو
می انداخت انشاء و شعر ذوقهای می بخشید که هرچه ازین باب مذکور میشد همه از سر ذوق و حال بود مذکورات
محبت موجب تغیر باطن مبارک گردیده سرشک شوق از دیدها روان می نمود و افسرده گیها بحرارت ها
بدل می یافت تذکره حکایات صالحین دلها سرشار کیفیات الٰهیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات
منقح نموده تشفی خاطر هر کس میشد هر مودند حقائق و معارف صوفیه علیه توضیح تمام تقریر کرده غوامض
اسرار دلنشین سامعین می نمودند هر دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقده مالاینحل را کشادی کافی
لهذا باین همه کمالات که در ذات قدسی صفات مجتمع بود قبول الٰهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد
انتقال مشائخ اربعه رحمة الله علیهم مسند خلافت عزیزان بوجود مسعود ایشان یافت و ترویج طریقه علیه
بذات مبارک قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اجله اصحاب حضرت
شیخ و مستفیدان مشائخ عصر از آنحضرت استفاده فیوض و برکات نمودند علما و صلحا بجهت کسب فیوض
الٰهی در خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازه کمالات ایشان در افواه کافه انام افتاد در اوائل حال تا تاثیر
توجه شریف در مبتدیان هم میکردند و از کمال استغراق مست باده بیخودی می افتادند و حرارت شوق

اوبہار اگر مراہ سلوک میساخت و بجاذبۂ محبت قطع مقامات می نمودند و در اواخر کہ در باطن حضرت ایشان لطافت
و بیرنگی زیادہ شد مستفیضان در بواطن خود جمعیت و اطمینان یافتہ بدرجات قرب ترقیات مینمودند و بدریافت
اسرار طریقت امتیاز داشتند بعضی را عالم مثال واضح میشد بعضی را بعالم ارواح مناسبتی دست میداد بعضی را کشف
کونی بعضی را کشف قبور بعضی را اشراف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاہدۂ انوار استغراقی داشتند بعضی را اسرار
توحید و معرفت واضح میگشت بعضی را با جمیع این مراتب مناسبتی بود و کسی بود کہ سیر خود در مقامات الٰہیہ و آنچہ در طریقہ
احمدیہ شایع ست عیان میدید و علوم و معارف و حالات و واردات ہر مقام جدا جدا بیان میکرد اگرچہ اکثر مستفیدان
آنحضرت کشف مقامات طریقہ نداشتند اما ہمہ کس در ہر مقام حالات و کیفیات و واردات آنمقام در باطن خود بذوق
و وجدان می یافتند و بفنا و بقا مشرف گشتہ در مشاہدۂ حق استغراقی داشتند و در وسعت نسبت باطن و ازدیاد جمعیت
باطن و نفی خواطر از دل و دماغ ترقیات مینمودند بتصفیہ و تزکیہ از زوایل بقدر حال ایشان بود و لذت و حلاوت در
طاعت و نفرت از بدعت و معصیت داشتند آداب ظاہر و باطن و انوار و برکات کہ در صحبت حضرت ایشان و تہذیب
نفوس سالکان می نمود غالب ست کہ در وقت بزرگان سلف طالبان را دست بہم دادہ باشند مشائخ کرام
در بارہ حضرت ایشان میفرمودند فیضی کہ بمجرد صحبت شما طالبان حق میرسد در صرف ہمت و توجہ دیگران حاصل
نیست چنانچہ شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شدہ مورد الطاف میگردید بدیدن حضرت خواجہ میر درد رحمۃ اللہ علیہ
رفت گفتند تو نگر طریقہ ایشان گرفتہ کہ انوار نسبت این طریقہ باطن ترا در گرفتہ ست گفت نی بلکہ بخدمت ایشان حاضر
می باشم فرمودند ۵ آہن کہ بپارس آشنا شد ٭ فی الفور بصورت طلا شد ٭ ہمچنین خادم آنحضرت کہ در حلقۂ ذکر
حاضر نمیشد بحضور حضرت شیخ قدس سرہ رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان ترا نیز دریافتہ است شکر خدا بجا آر
اللہ تعالی حضرت ایشان را در ارشاد و القاء نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرمودہ بود سالکان را بتوجہات غائبانہ
ایشان نیز در بلادہ بعیدہ ترقیات می نمودند و حالاتی کہ حاضران در حضور پرنور می یافتند آنہارا بر مسافت دور
رو میداد چنانچہ شاہ بہیک از بنارس حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ بتوجہات غائبانہ حضرت ایشان از دہلی در
بلدۂ کابل بمقامات عالیہ و واردات سامیہ رسیدند و ہمچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فائز شدند آنحضرت
بمقتضای عموم الطاف سالک را از مقامی کہ ہنوز آنرا بانجام نرسانیدہ است بطریق طفرہ بمقامی عالی ترازان
واصل ساختہ حالات و کیفیات آنجا باندک التفات بروی القا میفرمودند تا بہر مقامی مناسبتی پیدا نمودہ بلکہ

ذکر و مراقبه کار را بانصرام رساند و از انوار و برکات مقامات عالیه بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد احسان خلیفه ایشان از
شورش و بیتابی مقام جذبه در معیت و طمانینت ارباب حلقه و ذکر تشویش میدادند ایشان او در مقامی برتر که مقتضای
آنجا اطمینان و تسکین باطن ست طفره فرمودند فوراً آن اضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان بطرزی
دیگر مورد حالات گشت همت عالی مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقه احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید
که از خصایص طریقه مجددیه ست جهان را منور گرداند الحق آنحالات و مقامات بتوجهات علیه اکثر سالکان را دست داد
و از واردات و احوال متعارفه گذشته بمقامات عالیه ترقیات نمودند هر قدر که عزیزان را بخدمت ایشان اخلاصی بود موجب
محبت و سبب زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم میشد و بآن اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و اصطفا ارتقا
میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند قریب دو صد کس اجازت تعلیم
طریقه یافته بهدایت راه مولی پرداختند از انجمله پنجاه کس بنهایت مقامات احمدیه رسیده مقتدای ارباب طریقه گردیدند
اجازت درین طریقه بحصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت می شود و
این ادنا مرتبه مقام اجازتست و اوسط آن دست داد فنای لطیفه نفس و زوال اطلاق لفظ انا بر وجود سالک
و تموج انوار نسبت ست و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفه قلب و نفس تهذیب لطائف عالم خلق ست
که درین مرتبه تسکین تپش طلب و کمال اطمینان باطن و اتباع ما جاء به المصطفی صلی الله علیه وسلم حاصل میشود
و بی حصول یکی ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید او را محروم ساختن ست العیاذ بالله
سه خلفای حضرت ایشان در اطراف بلاد درین طریقه ارشاد مینمایند عنقریب مذکور بعضی ازین اعزه کرده میشود
الله تعالی بفضل خود ذات شریف حضرت ایشان را بتکمیل مقامات این طریقه سرافراز نمود که سی سال بخدمت
مشائخ خود کسب انوار و برکات طریقت و حقیقت نموده بمرتبه غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از
سی سال به ترتیب سالکان راه مولی پرداخته آثار نیک بر صفحه روزگار گذاشتند رضی الله تعالی عنه +

فصل در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان رض

میفرمودند الله تعالی مارا عقل کامل و اصابت رای بلیغ عطا فرموده ست از تدبیر امور سلطنت و انتظام
مملکت و آنچه شایان حال هر کسی باشد بوجه احسن تعلیم توانیم نمود لهذا امرا در وقت مشوره و صلاح مهمات

خود از ما پرسیده بر آن عمل نمودند میفرمودند بہمین تربیت والد ماجد خود از نگاه ہر کسی میشناسم که جوہر آدمیت
و حوصلۂ اش ہست و از نور طریقہ از جبین مردم حرف سعادت و شقاوت میخوانیم که بہشتی و دوزخی کیست ذات
مبارک بکمال زہد و توکل موصوف بود از دنیا و اہل دنیا نہایت استغنا داشتند قبول ہدایای آنہا کم میفرمودند
محمد شاه بادشاه زبانی قمر الدین خان وزیر گفته فرستاد که الله تعالی ما را ملکی عطا فرموده است ہر چه
بخاطر برسد بطریق ہدیه قبول فرمایند فرمودند الله تعالی میفرماید قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ متاع ہفت اقلیم
را قلیل فرموده است نزد شما ہفتم حصۂ آن قلیل یک اقلیم ہندوستان است پیش شما چیست که سر ہمت فقرا
بقبول آن فرود آید یکی از امرا حویلی و خانقاه مرتب ساخته وجه معاش فقرا معین نموده بحضرت ایشان
عرض نمود باجابت نرسید که برای گذاشتن مکان خویش و بیگانه برابر است و روزی ہر کس در علم الہی مقدر
بوقت خود بناچار میرسد گنجینۂ فقر صبر و قناعت بس است روزی در سرمای سخت ردای کہنه بر دوش
داشتند نواب خان فیروز جنگ در آنجا حاضر بود از مشاہدۂ اینحال چشم پر آب نمود یکی از مصاحبان خود گفت
چه بدبختی ما عاصیان است که بزرگانی که ما را بخدمت شان ارادت و بندگی ثابت است تحفه نیازی قبول نمیفرمایند
آنحضرت فرمودند بس ہزار حیف که گل گرد بینوائی ما + بچشم آبله آمد برہنه پائی ما + فقیر روزه گرفته ام که از
اغنیا قبول نیازی نکنم حالا که آفتاب قریب غروب رسیده است اگر روزه خود بشکنم دو لکه روپیه باید تا دیگ
بر زنان ہمسایۂ من گرم گردد نواب نظام الملک سی ہزار روپیه نقد بطریق نیاز آورد قبول نیفتاد گفت
در راه خدا بارباب حاجت تقسیم فرمایند فرمودند من خانسامان شما نیستم از اینجا بر آمد شروع تقسیم آن
بکنند تا بخانه شما تقسیم می یابد ہمچنین یکی از سرداران افغانان سه صد اشرفی فرستاد رد کردند میفرمودند
اگرچه از رد ہدیه منع کرده اند لیکن امر بوجوب اخذ آن وارد نیست آنچه بیقین حلت آن باشد در گرفتن آن
برکت است فقیر از اصحاب خود که باخلاص و احتیاط ہدایا می آرند قبول می نمایم و زر امرا و اغنیا اکثر
از وجه شبه می باشد و حقوق مردم بآن متعلق روز حساب از حساب آن بر آمدن متعسر خواہند بود روایت
ترمذی در حدیث شریف آمده لا یزول یوم القیمة قدما ابن آدم حتی یسال عن خمس عن عمره فیما افناه
و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه
و ماذا عمل فیما علم پس در گرفتن ہدایا تامل ضرور است یکی از امرا ہدیۂ انبه بخدمت

حضرت ایشان فرستاده رد کردند وی باز بالحاح تمام فرستاد ایشان دو انبه گرفته همه باز رد کردند که دل
فقیر از قبول این هدیه ابا میکند و در همان وقت باغبانی بخدمت مبارک باستغاثه آمد که فلان امیر انبه های
مرا بظلم گرفته و قدری ازان بخدمت شریف ارسال نموده حمایت این مظلوم باید فرمود ایشان فرمودند
سبحان الله این ناعاقبت بینان میخواهند که بهدیه های مغصوبه باطن فقیر را تیره نمایند تالله علیهم طعام
اغنیا کم میخوردند میفرمودند ظلمت طعام این مردم نسبت باطن را مکدر میسازد ازاینجا گفته اند شر الطعام
طعام الاغنیاء بلکه در قبول ضیافت غربا نیز مضایقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند
و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم نانی از طعام بیگانه بیاران قسمت کردند و پاره ازان خود تناول
نمودند بعد تراویح فرمودند که عزیزان حال باطن خود بگویند که آن نان بارها در نسبت باطن چه اثر نمود بنده
عرض نمودم که آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باطن فقیر تباه و سیاه شد از
برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه که در رفت لقمه شبه در باطن مبارک و دریای انوار تغیر
آرد از خرابی احوال ما تنگ باطنان چه گفتنی است فرمودند لقمه است که توفیق رفیق مینماید و نور طاعت می افزاید
فقر را بر غنا گزیده بودند و صبر و قناعت را پسندیده تسلیم و رضا سجیه مرضیه خود ساخته با ملایم و ناملایم قضا موافقت
مینمودند و موافق دعای نبوی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد کفافا بضرورترانه
مایحتاج بشریت کفایت میفرمودند و در باره اصحاب خود همین دعا می نمودند که اینها را نه آنقدر غنا بود که کار
کشد و نه آن همه فقر که حالت باستقراض رسد بسیامان ترین مردم بودند و تهیه موت قبل از نزول آن میداشتند
میفرمودند بعد ادای رواتب عبودیت و حلقه ذکر در انتظار مرگ میگذرد و هیچ آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلق
خاطر باقی نیست مرگ تحفه الهی است که موجب بقاء خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم میگردد و در هر عمل بر
طبق حدیث شریف راغب بودند میفرمودند اوقات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
با روایت فقه درست ساخته ایم هر که خلاف شرع از ما عملی ببیند بران متنبه سازد مردم را با داب سلام موافق
سنت رسول خدا تاکید مینمودند و از دست بر سر داشتن و خم شدن منع میفرمودند خلوت دوست بودند
و در محبت و اخلاص مشایخ خود خصوصا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم نهایت رسوخ داشتند میفرمودند
فقیر هرچه یافته ام بغلبه محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده چیست که موجب قرب بارگاه کبریای الهی گردد

صحبت مقبولان و مقربان اقوی ذرایع قبول خداست سبحانه کریم الاخلاق بودند تواضع و انبساط وجه از بابهیچ کس دریغ نمیداشتند و در تعظیم اهل فضل و تقوی حسب المراتب اهتمام مینمودند و تعظیم هیچ کافر امیر باشد یا فقیر در تمام عمر نه برخاسته اند یکبار شنیدند که سردار کفار مرهٹه بزیارت حضرت ایشان می آید از مجلس برخاسته بجهت شغلی درون حجره خود رفتند چون آن مرده نشست از آنجا برآمدند و چون دریافتند که آماده رفتن شده باز در حجره تشریف بردند که اگر تعظیم او نمی کردند آزرده میگشت و اگر میکردند تعظیم اهل دنیا موجب نقصان دین ست در اشاعت انوار طریقه و توجه بحال طالبان سعی بلیغ داشتند و اصحاب خود را درین امر تاکید مینمودند که ازین طریقه دل انوری و وطاعت حضوری پیدا مینمود و طاعتی که بحضور و آگهی ادا می یابد امید قبولیت آن بسیار ست نماز بحیطه از انوار این طریقه مودی میگردد دیکبار سخت بیمار بودند و طاقت برخاستن از سر نیداشتند اصحاب گرد سر حلقه مراقبه می نمودند ناگهان این شعر **فرد** خضر از حسد بمیرد چو بروی یار باقر + کند آخرین نگاه در پا گیرد + برزبان شریف گذشت و تاثیری عظیم بخشید از سر فرود آمده بافاده برداختند گویا هیچ ضعفی و مرضی نبود بزرگی اجازت اعمال حب و بغض و طی ارض و دست غیب و تسخیر سلاطین بشرط ادای زکوة و یک آثار اکسیر خالص بحضرت ایشان میداد قبول نفرمودند که در خصوص احتمال تلوث نسبت باطن بریا و تشبث باسباب دنیاست هر کرا از طالبان راغب چنین اعمال و کیمیا میدانستند بسیار ناخوش میشدند میفرمودند که این ها راچه بلا پیش آمد که از درجه توکل و استغنا از ماسوی فرود آمده بمزخرفات فانیه میلان میکنند و هر که با دنیاداران اختلاطی داشت از حصول برکات صحبت و انوار طریقه از و ناامید میشدند میفرمودند بقدر حاجت و ضرورت اختلاط اهل دنیا مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت باطن میفرمودند دنیا مبغوضه خداست کما ورد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله وما والاه وعالم او متعلم رواه الترمذی در دل سالک طلب خدا و طلب دنیا جمع نشود و ترک ماسوا و اعراض از اعراض دنیا می باید تا در قبول کشاید **فرد** آز زر و بگذار تا رحم آیدش + آزموده ام من چنین می باید ش

فرد می صرف وحدت کسی نوش کرد + که دنیا و عقبی فراموش کرد +

فصل دوازدهم در ملفوظات حضرت ایشان

میفرمودند ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول خدا و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهده علما ست

و عامهٔ مسلمانان بآن مکلف نیند میفرمودند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر
ضرورست و نمیت صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هرکرا درینجا میلی و اعوجاجی ازان صراط
قویم نیست فردا ازانجا باستقامت خواهد گذشت میفرمودند یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المومنین عمر
فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی
عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم
میفرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامهٔ مشائخ رحمة الله علیهم لازم ست و در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده
عقیدهٔ افضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم که طریقه نو بیان نموده اند
و مقامات و کمالات طریقهٔ خود بسیار تحریر فرموده و زبدهٔ اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده ازالوف
هم زیاده شده اند و دران مقامات هیچ شبه نیست که قرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسیده عقیدهٔ تساوی با اولیا یا
افضلیت ایشان بران اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبرا دین از مشائخ ایشان اند میفرمودند عمل بعزیمت نمودن
و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر ست که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق
روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت ست میفرمودند
السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس انچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود
و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعد استماع امر کردند
پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آوازست بزرگان نقشبندیه را عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت
اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی
ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند میفرمودند مسئله توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان
شرع ازان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبهٔ احوال محبت مست شده اند و بممارست
رسائل توحید و تخییل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در
منامی دید که علما و صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله

این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند در شرع خللی پیدا شد بی باکان مداهنه اختیار کردند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم این اکابر را از غلبهٔ محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند میفرمودند یکبار بفقیر اعروج
واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد
الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبهٔ علم که باطن
وجود ست امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود
واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبهٔ دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم
الوجود عالم الملك الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع است بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات فرموده باشند
میفرمودند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فاضهٔ فیوض و حل مشکلات بصورت
پیر و مرشد ایشان در واقعات می نماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه برآمد کارها میشوند و
آن بزرگ را آگاهی اطلاع این معامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از کعبهٔ معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام
گفت من ایشان را در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع بیتی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که اینچنین واقعات
موجب عجب و مباهات نگردد از ماو شما بهانه برساخته اند و در حقیقت تکمیل امور او تعالی ست ۵ او بدلهای تمامی
خویش را + او بدوزد خرقهٔ درویش را + میفرمودند پیری و مریدی در طریقهٔ محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم
ذکر قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور ست میفرمودند اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبهٔ
محبت الهی ست گاهی فرط محبت بمحض موهبت بود و الا دوام ذکر بشرط آن فرض طریقهٔ دوستان خداست
بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمی کشاید هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد بحفظ آن
باید پرداخت و اگر و بخفا آرد باز ذکر تضرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا که کیفیت دوام
پذیرد میفرمودند اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته مدرکه خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه و همت
جز بمفهوم اسم مبارک الله که بدان ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین کامل که
اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید درین اثنا اگر ذوق
و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی ست و الا اصل کار حصول مرتبهٔ حضور و آگاهی ست میفرمودند

دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود و واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس
حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود و همچنین رابطه مناسبت
بخدمت اولیا بصورت آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات رای صورت واقعه پیدا میکند این همه
شعبدها دل را سرور می بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال
و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشند البته نور عظیم است میفرمودند
دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عزوجل است بهر قسمیکه باشد از مناسبت
راسخه بشارت رسان است هنیئا لارباب النعیم نعیمها میفرمودند در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع
بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازاله امراض باطنی باید فرمود میفرمودند
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ؎ چیست
معراج فنا این نیستی + عاشقان را مذهب و دین نیستی + نظر بلند باید داشت مجازی امور از تقدیر دانسته
لیس چون چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر
می نمود و اهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان
کردی میفرمودند حاصل این همه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم میشود و طریقش آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چندر روز نفی باید کرد و بجای
آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب
است که ذمایم بمجاهده مبدل گردد میفرمودند حق اینست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود استیصال
ذمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از جبلت
خود برگشته باور نکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید میفرمودند بعد فنای و
اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت بسبب افعال از عباد مسلوب

میشود وجز فاعل حقیقی در شهود سالک نمی ماند میفرمودند توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال عبادت
کاری بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد تبعیت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد اعتدال ست در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست درینباب میفرمودند از دوام
توجه بمبدء فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگردد میفرمودند
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت زاد این کار گذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت
استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار و
دوام شکر و رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه ست بر درس مکتوبات
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی ست بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک
و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای
حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده
دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار
یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت
عشا و سنت عصر و تحیه وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار و سبحان الله
بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت ست معین باید نمود اما درین اعمال حضور
قلبی ضرور ست میفرمودند حصول فنا که علامت آن بیشعوری از ماسوا و دوام توجه بخدا است اگرچه درین طریقه زود
میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد
سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال ست که بطالبان
حق عز و جل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای
قلبی مشرف شده ایم و در مدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود میفرمودند
از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم
میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از ان حالت افاقت میشود گمان می بریم که هنوز زنده ایم
و از اینجا رخت سفر بر نبسته میفرمودند در وقت ظهور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم

۵ ما قائم کنند مردم انصاف را ۱۲
عادت وسعادت

موجب تعجب باشد چنانچه روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم
خود امر نمودند که برخیزید مروحه جنبانید فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهوری داشت نپنداشتم که شما از روی استهزا
باد می نمائید پس بخشونت منع نمودم درین وقت نسبت بقا ظاهرست و تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر
گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد میفرمودند شناخت تجلیات الهیه متصل
بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد میشود امری دشوارست نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا
معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی
نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی
دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله مؤثر گردیده کیفیات را مستور میسازد
واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بودند کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض ست
میفرمودند در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدء فیاض باید پرداخت و اوقات بادای اعمال
ظاهری معمور باید داشت که انوار اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی ست میفرمودند از دوام مراقبه
قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت بنظر موهبت دلها را نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای
صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و
صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفیدست در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئاتست
میفرمودند ذکر نفی و اثبات حبس نفس کم سه صد بار فائده نمی بخشد زیاده هر قدر باشد مفیدترست حضرت خواجه
نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمی فرمودند مفید می گفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدء فیاض رکن طریقه
خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش در دم اول بذکر دل ضرورست چون ذکر قوت گیرد
آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات الهی باید داشت یا حفظ خواطر از باطن بمجرد
خطور خطره دل باید گرفت تا وساوس حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطرست میفرمودند کثرت اسم ذات
متمم نسبت جذبه الهی ست و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد میفرمودند ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ولایات محظوظ می نماید در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه

لطافت و بیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک بیرسد میفرمودند لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات بیرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه
نماید انشاءالله تعالی اگر عمر وفا بیکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود
باخدا بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست میفرمودند به ولیقین و طمانیت از پیش
طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود ع
اتصال بی تکیف بی قیاس + هست رب الناس را با نوع ناس + و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری به آن
نمی رسد میفرمودند که راه وصول بکمالات قریب ست کمسی و دیگر در طریق ولایات مسلوک مانده درین آخر
زمان استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن ایشان متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال
شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب
تقصیر باخلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات
عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود
بسیار نادرست پس گفتن بشارات بر خدا افترا و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات
و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعماء الهی ست میفرمودند نسبت ارباب
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات
همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات
نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی مینماید
تاثیر گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب
را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده میفرمودند
علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست میفرمودند علم حدیث
جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
حسن پیدا می شود عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال روات
آن معلوم ست و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا را بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایة فقه کنا قلان

وجد و نعره

آن قضات و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد مجتهد که
خطا و صواب از شان او دست معمول گردیده است ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا میفرمودند نکاح
سنت انبیاست علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود ست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه
علم و ادب معری می باشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق
سالکان راه اولی ست بانکه از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه
وسلم ان اغبط اولیائی عندی لمومن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن
عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس لایشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر
علی ذلک ثم نقد بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه

فصل سیزدهم در نصائح هوش افزا که باصحاب خود می نمودند

میفرمودند طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفے بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود
بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالف ست مردود پندار بالتزام
عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث
مواظبت کن اگر می توانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا بمحض رضاء
مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن علت چیست که آنرا در معرض هیچ آری استطاعت
ارکیست که آنرا بچه منسوب پنداری بالتزام خلوت صفای وقت بدست که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب
دنیا انچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در تفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل مرو
برفرداسینه از در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور بغیر
التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت بیفزا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر
از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت الیقین و صدق و عدا و را سرمایه خلوت انگار در دل تو اگر تردد نیست
عزلت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست

علیهم السلام وجه معین که دل را بران اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشاد نبود در راس المال فقیر را فراغ بال و
جمعیت خاطر ست و دلی وابسته در انتظار مقصود و ناظر مباد جمعیت تفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی
خاطر خلل شود قناعت پیش گیر حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار ناامید باش و بود و نابود و شان یکی
شناس و هر یکی را بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی اکبر از سر بنه و نقد غرور را از
کف بدر ده از اینجا گفته اند درویشی آنست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بر سر آید نجهی و از اندیشه دی و فردا
بری بر طاعت و عبادت خود منازو دید قصور و نیستی را سرمایه خود ساز مخالفت نفس چندانکه بود ریاضت
امانه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب
ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که مرا اینچنین طعام بخوراند هر مقصودی که دارد برآید اتفاقاً
در ان وقت کسی نبود که با او گفته شود و باز بعد مدتی مشتکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در انوقت حاضر بود
بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر وا نمی شد باین عمل منحل گشت میفرمودند
طعام اگر بنیت ادای حسن شکر بامزه سازند حسن میناند که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی برآید طعام لذیذ را با میزش
آب بی مزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و
اگر علتی نبود دست باز نمی نمودند نفوس ما مثل نفوس حضرت جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر
انگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بزبان بود شعبه
صبر ست که تلخی آن در جان بود بزیارت مزارات اولیاء دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشائخ کرام
را باتحاف ثواب فاتحه و درود بجناب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازین معنی حاصل ست اما مبتدیان
را بغیر تصفیه قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز
فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولی ست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید
مباش که این معنی مستلزم سوال خیمه و فرش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب
احتیاج دادن اسرع ست بثواب

فصل چهاردهم در بیان بعضی از مناقب حضرت ایشان و آنچه مذکور و یا از زبان مبارک شنیده علیهم رحمة الله

میفرمودند بارہا شرف زیارت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ ایم وعنایات کثیرہ بحال خود دیدہ در مرتبہ
اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدہ فرمودند بیائید کہ بادشا
شاہانہای خود را باہم چسپانیم تعبیر این خواب ہیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بجمال جہان آرای سرور کائنات
علیہ افضل الصلوٰۃ والتحیات مشرف شدم گویا درکنار آنحضرت برابر برداکشیدہ ام وراحت نفس مبارک
بمن میرسد درین اثنا من تشنہ شدم و پیرزادگان سہرندی درانجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب
نمودند بندہ عرض کردم یارسول اللہ آنہا پیرزادہای من اند فرمودند امتثال امر می نمایند پس عزیزی از آنہا
آب آوردمن سیر خوردم عرض کردم یارسول اللہ حضرت درحق حضرت مجدد الف ثانی چہ میفرمایند فرمودند
مثل ایشان درامت من دیگر کیست عرض کردم یارسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشتہ است فرمودند
اگر چیزی یاد است بخوانید بندہ این عبارت بعضی مکتوب ایشان کہ انہ تعالیٰ وراءالوراء ثم وراءالوراء خواندم
بسیار پسند نمودند وحظہا فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند
واین حالت باستدادکشید بوقت صبح یکی از عزیزان پگاہ آمدہ گفت من شب خوابی دیدہ ام کہ شمارویای
خوبی دیدہ اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارک و
صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سراپا نور وحضور یافتیم و از کیفیتہای این خواب کہ بہتر از ام
بیداریست تا چندروز ہیچ عطش و اشتہا نبود میفرمودند منامی دیدیم کہ صحرای وسیع چبوترہ ایست
کلان واولیاء بسیار درانجا حلقہ مراقبہ دارند ودر وسط حلقہ حضرت خواجہ نقشبند دو زانو وحضرت جنید
قدس اللہ اسرارہما محتبی نشستہ اند و آثار استغنا از ماسوا وکیفیات حالات فنا بر سید الطائفہ ظاہر ست ہمہ
کس از آنجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیرالمومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ پس حضرت
امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سروپا برہنہ ژولیدہ مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش
در دست خود بکمال تواضع وتعظیم گرفتہ اند گفتم این کیست کسی گفت خیرالتابعین اویس قرنی ست آنجا حجرہ
مصفا در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان دران حجرہ درآمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف بردند میفرمودند وقتی کہ فنا وفیتی بر نسبت باطن ظہور ہم
می یابد وسالک بوصف بیخودی واستغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مردہ می بیند ولنیان

وبیشعوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد
وقطع علائق وزوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد ما کلمهٔ طیبه بر زبان جاریست
ونیز دیدم گویا من مرده ام ومردم تجهیز وتکفین من مینمایند پس جنازه بر داشته بطرف مزار حضرت خواجه
قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند وروح من همراه ایشانست تا که جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک
انباشتند ومن بر سر دیواری نشسته ام منکر ونکیر بوضعی که در حدیث ثابت ست آمده ودندانی بر زمین
زده درون قبر درآمدند وجان مرا بالنعش علاقه پیدا شد جواب سوال کرده رفتند ومن در قبر بآرام تمام
بخواب رفتم ونیز دیدم که من ازینجهان درگذشتم ومردم بعد تجهیز وتکفین میخواهند که جنازه بردارند ناگهان
جنازه در هوا پرواز نموده روان شد ومردم در قفای جنازه میروند وروح من با ایشانست درینوقت
رباعی خود بیاد آمد **رباعی** مظهر تشویش چشم وگوشی نشوی + سرمایهٔ جوشی وخروشی نشوی + باید که
بپای خود روی تا سر گور + ای جوهر پاک بار دوشی نشوی + میفرمودند از فرط محبت که فقیر را بجناب
امیر المؤمنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست وسر منشا نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند اگر
بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات
ایشان رفع کدورت میشود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند
ما لائق اینهمه ستایش نیستم میفرمودند نسبت ما بجناب امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد وفقیر را نیازی
خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضهٔ جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود وسبب حصول شفا میگردد ویکبار
قصیده که مطلع اینست **فرد** فروغ چشم آگاهی امیر المؤمنین حیدر + سر انگشت ید اللهی امیر المؤمنین حیدر + بجناب ایشان عرض
نمودم نوازشها فرمودند میفرمودند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان وسرمایهٔ تصدیق وایقان ست
هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیلهٔ نجات نداریم وبر زبان شریف این شعر بگذشت +
بیت نکرد مظهر ما طاعتی ورفت بخاک + نجات خود بتولای بوتراب گذاشت + میفرمودند معارف حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب وسنت ست وجای که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا
تحریر فرموده نزد انصاف کافی ست وبسا کلمات که ارباب ظاهر بران گرفتها می نمایند از اولیای کرام صادر شده
بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که درچنین سخنها کرده میشود از غلبهٔ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ

مطلع قصیده

بمعانی مقصوده یا امر الہی یا اظہار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمۃ اللہ علیہ اگرچہ
در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از ان باز آمده بخدمت خواجہ حسام الدین
خلیفه حضرت خواجه باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہما نوشته که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمہ اللہ
تعالی از حد ست منجاوزست و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلیت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقہ
و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بدنباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی
افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان اللہ مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاہر بینان استبعاد کنند
من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتہی فقیر راقم گوید قوله اصلا پرده بشریت و غشاوه نمانده ازین عبارت
معلوم میشود که تحریر اعتراضات از راه نفسانیت بود نه اظہار حق و انصاف پس اینچنین ست احوال معترضان
که بی تامل و تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بنید هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت
شیخ رحمۃ اللہ علیہ در آخر رساله اعتراضات نوشته که فقیر در باره شما بعالم غیب متوجه بود که تحریر اینهمه معارف
و مقامات شما از چه راه ہست اصلی از حق دارد یا محض سخن سازیست این آیه شریفه و ان یک کاذبا فعلیہ
کذبه بر باطن القا کردند انتہی ظاہرست که نزول این آیه بجهت دفع اشتباه فرعون و فرعونیان و اثبات
حقیت موسی علیه السلام ست پس باز آمدن حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ از انکار و القاء این آیه بر باطن شریف
ایشان دو دلیل ست بر دفع اعتراضات بیفر مودند و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت
ایشانست انبیاء کرام علیہم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة
در محصب اثر وافر مودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبہات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل د
شبهات رساله مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریفه تحریر نموده بمهر مفتیان چار مذہب سانیده میفرمودند
فیض الہی بی نہایت ست و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظہور یافته اللہ تعالی متاخران را باقتضای حکمت بالغه
خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان ان همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیاء علیہم السلام تفاضل
ثابت ست در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند از سلسله مستفیدان طریقه
ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده دران مقام اشتباهی نمانده که
خبر متواتر مفید صدق و یقین ست کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن می نماید از جهل خود معذور ست

از حد متجاوز است

رسایل

متواتر

ظهور خوارق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبت های شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند شخصی از حضرت ایشان سوال کرد که نزد شما ازین دو بزرگ حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما کدام افضل است گفتند هر دو پیر رهنمای فقیر اند و ابر مطیر رحمت الهی بر بنده می بارد برای سیرابی من یکی هم ازان ها کافی ست بنده نمیداند که بفلک نزدیکتر کدام ست میفرمودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمده بید یا باقرار گفتند بجهت استفاده از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند گفت فقیر راقم حضرت شیخ محمد فرخ که عالم کثیر العمل بودند از ابنای حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما بجهت حج رفتند سید محمد برزنجی که در انکار حضرت مجدد تشدد داشت خواست که از مدینه منوره بالزام ایشان در مکه شریفه بیاید ایشان دعا کردند که الهی من عجمی ام و وی عربی و مجادله در حرم مبارک مناسب نیست شر او را از من کفایت کن دعا باجابت رسید وی بیمار شد ایشان بزیارت مزار مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده رجوع بهندوستان نموده در کشتی سوار شدند وی صحت و قوت یافته بتعاقب ایشان آمده در زورقی سوار شد که در جهاز مباحثه در معارف حضرت مجدد نماید ایشان دعا کردند اللّٰهُمَّ اکْفِنِیْهِ بِمَا شِئْتَ زورق در دریا غرق شد و منکر اولیا بسزا رسید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پیر و عم خود نموده نسبت حضرتین ابا و جد بزرگوار رسیدند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت است بسیار ست و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت ست بسیار در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم میفرمودند در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایات نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند وی را حالت عجیب رو داد بر خاسته

مزامیر بشکست و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقهٔ توبه ایست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید
کار خود مینماید از آن روز تعرض از استیفاء حق توبه بگذاشتم که توبهٔ مجمل کافیست و توبهٔ نصوح بر وقت حاصل میشود
میفرمودند گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقهٔ نقشبندیه را بر طرق دیگر چه مزیت یافتند که آنرا اختیار کردید
گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی ست و آنچه منطبق بر قطعی ست نیز قطعی از ممارست
اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه می افزاید همچنین ابلیس بصورت
ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب ست و طبیعت با شعار عاشقانه راغب
اینچنین طریقهٔ بی کیفیت که در انجا سماع را بار نیست و با آوازه جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودند گفتم عقیدت
و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری ست سبحانه گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانه و غضب آمده
میخواستم که ریشش گرفته سر جنگی زنم بغتةً غائب شد میفرمودند شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بیخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان
آمد فرمودند مردم مارا بیدرد میگویند بیدرد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر مینمایند میفرمودند بزرگی از این طریقه در
راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط نمود حدت گرمی کاسهٔ سر را بشگافت
گفت سماع مهلک ست ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هر یک طعام ها پخته
میشد و با وجود این همه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و توجه مرشد ست یکی از ارباب این طریقه
خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار
بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات است و حاصل دوام
ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی
آگاه را مراد تصفیهٔ قلبی و نسبت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله
علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری
خود بتعظیم ایشان برنخواست اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا
بصرف همت ایشان طریقهٔ نقشبندیهٔ ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند

نقشبندیه

طریقۂ آبا کرام خود گذشته طریقۂ دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادر یست دینۂ چشتی ہر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم میفرمودند جنازه حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ بسہرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازهٔ ایشان مسموع میگشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الٰہی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب را سر جنگی زند وی توقف نمود ناگہان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که خون او برگردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و بسلامت میماند حضرت ایشان رضی اللہ تعالی عنہ بعد این نقل فرمودند امتثال امر مشائخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتہا مضمر می باشد میفرمودند شاہ گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہما بکمال زہد و ریاضت موصوف بودند می توان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمۃ اللہ علیہ ایشان میگفتند که مرا بعد شنیده را اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا انچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده می خوردند کہنه کلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که درینجا چاہی ست آب سرد و شیرین دارد فرمودند اینچندین سال ما درین مسجد سکونت داریم ہرگز در وہم ما ہم نیامده که درینجا چاه ہست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره دینار بهدیۂ ایشان فرستاد و از برخاستند که برای حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که بار آمده گفتند سائلی سوال کرد آن صره با و دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در اوا ہر فرض الٰہی قرب خاص حاصل میشود ہر گاه نصاب زکوة فراہم گشت زکوة و نصاب ہر دو در راه خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب بہیچ کار می آید که خزینۂ فقرا باب لله الله ست سبحانه میفرمودند جماعۂ از فقرا مداری رقص و شغب داشتند و دل یکی از اہل تماشا گذشت که درین جماعه عتیان کسی از ارباب کمال خواہد بود یکی از انہا نزدیک آمده گفت ؎ خاکسارا ن جہان را بحقارت منگر + توچه دانی که درین گرد سواری باشد + میفرمودند انکار ہیچ کسی نباید نمود که در صور معانی حقیقت جلوه گر ست میفرمودند نواب مکرم خان رحمۃ اللہ علیہ از حضرت ایشان محمد معصوم رضی اللہ تعالی عنہ استفاده کمالات باطنی داشتند روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چہار سال ہر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر ہمانست باقی وبال آخرت **بیت** اوقات ہمان بود که با یار بسر رفت + باقی ہمه بیحاصلی و بیخبری بود + میفرمودند

در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشند اما حضرت سید رضی اللہ تعالی عنہ با ہمہ احتیاط
و کمال تقوی گاہی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخوردہ ایم
دوگانہ نماز ادا کردہ شدہ از غلبہ محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظہور انوار نسبت تمام اشیا را ایشان نور شدہ بود

مثنوی از محبت مسہا زرین شود + از محبت تلخہا شیرین شود + از محبت سرکہ ہا مل میشود + از محبت
خارہا گل میشود + میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند کہ محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی اللہ
غالب ست و موجب انفعال میشود در جواب بر نگاشتند کہ محبت پیر عین محبت خدا و رسول ست و سبب
جذب کمالات الٰہیہ کہ در باطن پیر ثابت ست میشود **فرد** چون دیدہ عقل آمد احول + معبود تو پیرست اول +
میفرمودند وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاہ حضرت خواجہ احرار بر سر ایشان نہادند ایشان بنور فراست
دریافتہ چشم بگشادند کہ تبرک کلاہ پیر من بیارید وسیلہ من بدرگاہ الٰہی ذات ایشانست میفرمودند در انوار نسبت
قدمای نقشبندیہ و انوار نسبت احمدیہ فرقہاست و در کیفیات نیز تفاوتہاست و اتفاقی کہ پیر بحال مستفید خود
دارد از پیران پیر کم ظاہر میشود کہ اینجا بسبب قرب بدان معنی قوی متحقق ست میفرمودند روزی حضرت
شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب مکرم خان کہ در یکجا واقع ست رحمۃ اللہ علیہم رفتند بعد توجہ بہر دو
مزار فرمودند نسبت ہر دو بزرگ یکی ست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام
دارد میفرمودند از حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقہ گرفتند یکی طریقہ قادریہ اخذ کرد و دیگری
طریقہ نقشبندیہ اختیار نمود ایشان فرمودند کہ روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آوردہ صورت مثالی
مرید خاندان خود را ہمراہ بردند و حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شدہ صورت مثالی معتقد طریقہ خود را با خود
بردند رحمۃ اللہ علیہم میفرمودند در توسل بجناب الٰہی ہر یکی از مشائخ طریقہ حبل المتین ست کہ بمراتب قرب فائز میگردانند
مستفید اگر فیضی حاصل نمود زہی سعادت و یکی از ایشان گردید الا در بشارت کہ ہر یکی ازین اکابر بآن امتیاز یافتہ شریک
گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقہ علیہ ایشان
بسیار معلوم شد ما ہیچکس از اہل این طریقہ ملاقات نشدہ کہ توجہ مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست
ہمچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان در صحرا با وقت خواب اسباب
و اسپان خود بحمایت حضرت خواجہ می سپارند و تائیدات از غیب ہمراہ ایشان میشود درین باب حکایات

قرب ابدال

بسیار است تحریر آن باطالت میرساند میفرمودند سلطان المشائخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زایران مزار
خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها مینمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان
استغراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوی نیست رحمة الله علیهم گفت فقیر راقم روز روانگی از
پانی پت فقیر را از دیده ساخته باادب تمام بزیارت حضرت شمس الدین ترک رفتم عنایتی بحال من فرمودند باوجود
ترک از ماسوا عنایتی نمودند که کیفیات توجهات شریفه ایشان دل مرا آنقدر محظوظ فرمود که تا دهلی اثر آن عنایت
در خود می یافتم و روزها سرشار آن حالات بودم میفرمودند عرض و فوت نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از
تقریر آن لال است بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین
راه بهره نیست روزی با اصحاب خود بروح مبارک حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند بعد ازان فرمودند سبحان الله
عجب نسبت قوی جذبه از حضرت خواجه ظهور فرمود چرا نباشد که خواجه بزرگ این خاندان ایشان اند گفت راقم
که من در آنوقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینه های ما خالی بود از انوار
و کیفیت برگشت وقتی که سرها از مراقبه برداشتیم التفات حضرت خواجه نماند و دلهای معمور گویا تهی و بی نور گردید
این انوار و کیفیات بواطن ما پرتویست از شموس وسط السما حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند سر مزار امام
بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد امتداد بسیار
دفعةً نسبت ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه
خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعةً
شهید
جان فدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فائز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله
شاه ولی الله رحمه
محدث رحمة الله علیه طریقه جدیده بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند باهمه
علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و در علم نو بیان کرده اند
چند کس گذشته باشند میفرمودند اولیای خدمت را ما می شناسیم و با اینها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست
با غضب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری بالبت باوی گفتیم در پاسی از روز
کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده آورد و گفت قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمدم والا در یکساعت رفتن و آمدن من
میشود دیگربار مبلغی از زر برای نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب و در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب

صرہ ہزار روپیہ برای صرف ساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صرہ گرفتہ برداشت بادشاہ را خبر شد بنداشت مگر دزد دست گفت من آنم کہ بوسطۂ من از جان محفوظ ماندہ اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمودین قدر کافیست میفرمودند مخفی در حلقہ آمدہ می نشست کسی او را نمید اند شہرت اولیا عشرت الازمست تا مردم استفادہ نمایند اولیا را عزلت را اختفا ضرورست تا اسرار آشکارا نگردد یکبار جوانی تناور تیر و کمانی در دست پیش حضرت ایشان آمد تعظیم او برخاستہ فرمودند شما یدوی تا دیری نشستہ برخاست فرمودند این جوان از ابدال بود حفاظت بلدۂ سنبھل حوالہ اوست در یکقدم اینجا برای دیدن ما آمدہ روزی فرمودند قطب بلدۂ دہلی میر دوست کشمیری در فلان محلہ اقامت دارد محمد احسان عرض نمودند بندہ را نام و نشان او بنمائید فرمودند نخواہید اسرار فارش شود یکبار عزیزی در ہیات اہل سپاہ بخدمت ایشان آمد فرمودند از کجا می آیید گفت از اجمیر درینوقت میرسم ماموز شدہ ام کہ شمارا بگویم تا اصحاب خود را بجہت نگہبانی نجیب خان سورہ اخلاص بقرائید و ورد نمایند پس عزیزان بامر حضرت ایشان سورۂ اخلاص ورد نمودند و نجیب خان از شر کفار محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکہ کرام و ارواح طیبہ را اکثر اوقات و انوار باطن را بچشم سر میدیدند یکبار بخدمت ایشان حاضر بودم فرمودند اینہا کیستند کہ اینجا آمدہ اند عرض نمودم اینجا ہیچکس نیست گفتند مگر شما نمی بینید الحق کشف مغیبات ہر کسی را نمی باشد و دیدن عوالم غیب در طریقہ شرط نیست کار دوام توجہ بخدا و اتباع مصطفے ست صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند ارجی اعمال ما از غیر دوام توجہ بمبدء فیض و محبت مشائخ کرام رحمۃ اللہ علیہم نیست میفرمودند ہر عمل را کیفیتی دیگرست و جامع کیفیات نماز ست کہ متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار ست و صحیح و اصیل ترین حالات کہ باحوال قرن مشابہ باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقہ بجا آوردہ شود گفت راقم مسکین عفی اللہ عنہ چون نماز معراج مومن ست باطن را در حالت نماز عروج حاصل میشود و در لطائف از انوار فوق حظی می یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرورست میفرمودند تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن و رفع قبض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت خود میباید نمود و در جہر متوسط کہ در تلاوت قرآن مجید کردہ میشود ذوقہا دست می دہد میفرمودند در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست و الا روزہ جز فاقہ بیش نیست جہد باید نمود تا رضای این ماہ وادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان این ماہ را بصورت مرد یا پ

رمضان

دیده پرسید شما از اہل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد میفرمودند انوار و برکات اینماه متبرک از غرهٔ شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردید و انوار آنماه متبرک جهانرا منور گردانید و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت میشود که آفتاب فیوض الٰهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا عزیزان در رمضان المبارک از هر طرف جمع می آمدند و صحبتهای شگرف انعقاد می یافت و در استماع قرآن در تراویح حالات غریبه وارد میشد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و احوال نیک دست میداد و در شبی که احتمال لیلة القدر ست میفرمودند که امشب برکات بسیار فائض ست و تجلیات کثیره ظاهر در چنین شب ادعیه بسیار مینمودند کیفیات آن حالات در تحریر گنجایش ندارد میفرمودند شب قدر بسبیل بدلیت در شبی از شبهای او نامیشود بست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود میفرمودند جمعیت و حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال میشود و از مجربات ست که اگر درین ماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدم ز زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می گردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سایر سال توفیق نیک و جمعیت محظوظ میداد و میفرمودند حضرت شیخ رحمة الله در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میفرمودند و کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقهٔ متبرک آنها را سرافراز مینمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقهٔ مراقبه البته حاضر شوند تا ترقیات باطنی بهره یاب گردانند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبتهای عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل ست و از برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد گفت راقم مسکین گوید در حدیث شریف ست الصوم لی وانا اجزی به نزد بعضی اجزی بصیغهٔ مجهول ثابت ست درینصورت روزه را در رویت دخل تمام گشت فطوبی للصائمین

فصل پانزدهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

اجازت

الله تعالی حضرت ایشان را محض تفضلات خود کشف مقامات الهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلومات آنحضرت موافق نفس الامر می افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح ست و سر مو خلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سیر خود در مقامات عیان می‌دیدند والا در هر مقام حالات مناسب آنمقام چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در باطن خود می یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفته ایم صحیح ست ما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل می نماید والا انوار آنمقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آنمقام میگوییم که ترا در آنمقام مناسبتی بهم رسیده است بغرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آنمقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی از ماسوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بوظائف عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در سبد فیاض تجلی نیست قصور در همم سالکان ست گفت راقم مسکین بزرگان پیشین بقدم مجاهده و تفصیل مقامات و سلوک براه ولایت رسیده اند و در سالها سلوک شان بریاضات شاقه بانتها انجامیده حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن ایشان ظاهر گشت و درین طریقه بجذب و توجه مرشد اجمالا مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسب انوار و برکات مقامات ظهور می نماید اما اصحاب این طریقه بالتزام ذکر و عبادات که عمری میگذرانند تصفیهٔ دل از هوا و ازاله توجه بغیر و تزکیهٔ نفس از رذایل و اطمینان با کیفیات و حالات نقد احوال آنها میگردد و خرق عادات موقوف بر مجاهدات ست نه شرط قرب و ولایت میفرمودند یکی از اجله نعمای الهی در بارهٔ فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر را درین وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایات این طریقه از بزرگان

این خاندان که درین وقت ارشاد طالبان می نمایند امتیاز بخشید بعضی از افغانان بر بشارات حضرت
ایشان انکاری نمودند ایشان بنور فراست دریافته فرمودند که اگر شما را باور نمیست یکی را از قدمای
اکابر دین مقرر نمایند تا روح او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم
صلی اللہ علیہ وسلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق نزدیکتر گردد حضرت ایشان فاتحه بروح پیغامبر
خدا خوانده با اصحاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجه اهل مراقبه را غیبتی دست داد سرور
کائنات علیه افضل الصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که بشارات مرزا صاحب همه صحیح ست شاه
عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمة اللہ علیهما بمقامات عالیه رسیده بودند میگفتند من از خدمت حضرت ایشان
استفاده نموده ام مرا فرمودند که بجهت حصول قوت شما را بازتوجهات در هر مقامی کنیم چندی در ولایت
قلبی توجه می نمودند فقیر روزی برای امتحان مراقبه این مقام گذاشته متوجه مقامی دیگر در حضور ایشان
نشستم مرا خبر گفتند من ترا گفتم متوجه بدل باش توجرا بمقام دیگر توجه میکنی ازان روز بنده را الیقین حاصل
شد که کشف ایشان بسیار صحیح ست شاه معز الدین خلیفه احمد خان زبیری بامر پیر خود بجهت تصحیح مقامات
نزد حضرت ایشان آمد بعد توجه بحال او فرمودند نسبت تو بچنین مقام رسیده است پیر تو چنین بشارت
فرموده وی بصحت کشف حضرت ایشان اقرار نمود میر بهادر که از حضرت شیخ مقامات طریقه کسب کرده بود
بخدمت آنحضرت نیز استفاده میکرد میگفت که در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الیه گذاشته بجهت
امتحان در مقام دیگر مراقبه نمودم مرا منع فرمودند که توجه همت پراگنده مکن و در همین مقام متوجه باش
ترا بمقامات سافله هم مناسبت ست اما همت بر ترقی باید گماشت شیخ محمد احسان بر مزار حضرت حافظ
محمد محسن پیر حضرت سید رحمة اللہ علیهما مراقب بودند بی اختیار از زبان برآمد که شما در باره صحت
بشارات حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مزار خود برآمده فرمودند همه صحیح ایچنین شواهد صحت
کشف حضرت ایشان بسیار ست و دلیل قوی بر صحت بشارات تغیر حالات سالک در هر مقام موافق
امام الطریقة مجدد الف ثانی ست رضی اللہ تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بآن امتیاز دارند و کیفیات
در باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود
برادر محمد قاسم بحضور مبارک عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجه برای مخلصی او باید فرمود

اندکی سکوت نموده فرمودند قید نشده است او را بادلالان بر خاموشی شده بود اما بخیر گذشت خطی بخانه خود
فرستاده است فردا پس فردا میرسد همچنان واقع شد زوجه غلام مصطفی خان غائبانه برای توجه می نشست
هر روز شخصی را بجهت اطلاع بحضور شریف می فرستاد روزی آن شخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منتظر
استفاضه توجه نشسته است حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند دروغگو بی اذن آمده وی هنوز در
خواب ست بتقصیر خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بعد توجه فرمودند
تو مگر طعام پرستش کفار خورده که از باطن تو ظلمت کفر معلوم میشود گفت از دست هندو چیزی تناول نموده بودم
این همه کدورت باطن من از ان ست مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیوار
نظر آمد شاید از راه برگردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ملا نسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات
بنظر نمی آید و آنچنان بظهور آمد میفرمودند خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب
خطور می نماید بنده عرض نمودم حضرت چرا اطلاع نمی فرمایند فرمودند از پرده داری که ظل وصف ستاریست
دور می نماید روزی بحضور ایشان نشسته بودم پیری بی ادبانه گفت آمده ام تا ببینم طنطنه جانجانان بر حماقت
یا شیطانی حضرت ایشان ازین لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم رنجیدن از درویشی دور ست برین خاطر اشراف
نموده بغضب فرمودند در شوربا مانگار میکنی میر علی اصغر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نبرآورده بودم
روزی قدمبوس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من گذشت
که مرا ساده رو دانسته دست بر روی من رسانیدند و ازین خطرهٔ بد در باطن من تغیری راه یافت بعد
دوازده سال آن خطره ظاهر نمودند من در تعجب رفتم یکی از اشراف بر خطرهٔ دوم از فوت حافظ محمد احسان
میفرمودند بحضرت ایشان بجهت تسمیه فرزند خود عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او نهند
مرضی بنده باشد بمجرد این خطره فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین غلام عسکری خان میگفتند
که نام فرزند من باشراف خطره دل بنده غلام قادر نهادند روزی سر قبر زنی فاتحه متوجه نشستند فرمودند
در قبرش آتش دوزخ شعله میزند و آن زن بار بارها آتشین بالا میرود و پائین می آید در اپانش نزد
داریم باری ثواب ختم تهلیل بروح او بخشم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل
فرمودند الحمد لله با ایمان رفته بود کلمه طیب کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر راقم در حدیث

آمده است که هر که هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه بنام خود یا بنام دیگر بخواند مغفرت گناهان میشود روزی بر قبر نواب امیر خان مراقبه نمودند فرمودند مغفور معلوم میشود وجه مغفرتش سیادت و رسوائی وطعن خلق نسبت بخاندان رسول کریم صلی الله علیه وسلم شرف آن جهان ست واز طعن ولعن ثواب اعمال بدگویان در جریدهٔ اعمال مطعون ثبت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین اکبر رحمة الله علیه را در خواب دید که بر سر منبر وعظ می نمایند و اولیا و انبیا علیهم السلام در آنجا حاضر اند گفت بودن انبیا علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب ست فرمودند این مرتبه از انعام و اکرام شما عزیزان یافته ام از غیبت وطعن شما که در بارهٔ ما می نمائید ثواب و رحمت الهی متواتر میرسد شخصی بی ادب برین مکشوفات حضرت ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران منست دریافت فرمایند ایشان بعد سکوت فرمودند دروغ مگو این قبر یکی از زنان ست و قبر یار تو نیست عذر خواست که امتحان کشف حضرت ایشان نموده بودم شخصی عرض نمود که احوال فلان قرابتی من که درین روزها مرده است تباه معلوم میشود برای عفو جرائم و دعا فرمائید بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در بارهٔ میت همت و دعا فرمودند الحمد لله او را مغفرت نمودند میت بخواب اقربای خود آمده گفت مرا بدعای حضرت ایشان آمرزیدند بدعای و همت حضرت ایشان بسا ارباب حاجات بکام خود رسیده است و بیماران مشرف بر هلاک شفا یافته سیفرمودند ما فقیریم مقدور مداوا نداریم بتوسل بجناب پیران کبار سلب امراض می نمائیم و بعنایت الهی این بار اشفا حاصل میشود والدهٔ میر علی اصغر بیمار بود متوجه سلب مرضش گردیدند الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز در دولتخانهٔ خود تشریف داشتند و بیمار بر مسافت بعیده بود بالهام غیبی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت بشفای او غایبانه نمودند فی الفور شفا یافت میر علی بیماری صعب داشت و هیچ دارو به نمیشد توجه بسلب مرضش نمودند صحت یافت همسایهٔ حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند که الهی مرا تاب غم مرگش نیست او را شفا عطا فرما دعا باجابت رسید و در دو سه روز تندرست گردید موجب تعجب بیمارداران گشت که احیاء اموات اعجاز حضرت عیسی نبی ست علیه السلام گفت راقم مسکین عفی عنه شفاء مشرف بر هلاک از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چرا جای تعجب باشد

شفای امراض روحانی بر التفات حضرت ایشان مسلم داشته و بعنایات آنحضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته
فنا از ماسوا و بقا بالصفات خدا حاصل نمودند الشیخ یحیی ویمیت وصف حال ایشان بود احیای سنن نبویه
صلی الله علیه وسلم و اماتت بدع سیئه میفرمودند افنای ذمائم نفوس اقفار حماید قلوب مینمودند جزاه الله خیر الجزاء وقتیکه
غلام مصطفی خان را اجل فرا رسید و گردنش از بیطاقتی بر سینه افتاد و هوش از سرش رفت بالتماس اقربای او در
چنین حالت بجهت حصول افاقتش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس برگشته بر جا آمد و بهوش تمام سخن
گفت والده شریفه عسکر خان که داخل طریقه از حضرت ایشان بود روزی بعد فراغ از مراقبه دامن مبارک گرفت
تا که درباره دختر من بشارت تولد فرزند نفرمایند دامن از دست ندهم حضرت ایشان اندکی سکوت نموده
فرمودند خاطر جمع دارند الله تعالی دختر شما را فرزند کرامت خواهد نمود بعنایت الهی آنچنان واقع شد گفته راقم
آن فرزند در آغاز شباب خود خواست که در طریقه چشتیه ارادت نماید حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه
بخوابش آمد فرمودند ای پسر از خانه من کجا میروی توجه بحالش فرمودند دلش ذاکر شد و کیفیتی حاصل نموده
بخدمت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقه نقشبندیه نمود روزی میفرمودند یکبار بی زاد و راحله سفر
میسر فرمود الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا می نمود ناگهان در راه بارانی شدید
نازل شد هوا سرد بود در رفقا ایذا کشیدند دعا نمودیم الهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل
رسیم آنچنان واقع شد غضب و غیرت ایشان نمونه قهر قهار بود جل سلطانه میفرمودند در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت
روزی حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت
از بزرگان خود بایستی که روبروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدیم
دیدم که مشائخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز
هلاک شد همچنین چند بی ادب سزای گستاخی ها خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند مزاج فقیر
تارک ست و غضب در نهایت شدت و این معنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم
تا الله تعالی تیغ غضب بارا کند فرمودند اما حدت غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه البته ایذا میرسد و
نسبت باطنش تباه میشود میفرمودند بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک

رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای نشیمن بفوق میرود نقلهای کشف و کرامت حضرت ایشان بسیار است
بدو سه نقل کفایت رفت که عمده کرامت استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم و هدایت و ایصال
طالبان بمراتب قرب خداست و صدور اینچنین کرامات عظیمه از حضرت ایشان اظهر من الشمس و ابین من الامس است انتهی

فصل شانزدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل این جهان فرمودند
هر لحظه در استغراق در شهود خود می افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند درین ایام ازدحام ارباب طریقه
بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت و هر
وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر میشدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم
را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود اینکلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان
بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بملا عبدالرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک رسید
بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعه ناگزیر باشد تحریر نمودند روزی در اظهار نعمتهای
الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که بحصول نپیوست
باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود صلحا بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده
بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت
ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت شهادت چشیده اند اما فقیر پیر ناتوانم ضعف در
غایت قوت و جهاد درین وقت میسر نیست حصول اینمرتبه بنظر الظاهر متعسر می نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست
ندارد مرگست که موجب لقای الهی است مرگست که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگست که بدیدار اولیا میرساند مرگست که بدیدار
عزیزان سر در میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل خدا
مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی و سید الطائفه حضرت جنید و
حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد

رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصهٔ ظهور جلوه گر ساخت ایشان را به رتبهٔ شهادت رسانید
تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه عبارت از حصول مرتبهٔ فنا فی الله ست انضمام یافته
درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گرداند شب چهارشنبه هفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پاسی از
شب گذشته چند کس بدر حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیائید سه کس درون آمدند یکی از اینها مغل ولایتی ای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر اینها ایستادند
مغل پرسید که مرزا جانجانان شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن
بدبخت گوله طپانچه بر حضرت ایشان زد گوله بر پهلوی چپ پیش دل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت
نداشتند بخاک افتادند بهر دم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان جراح فرنگی با این پیغام فرستاد که اشقیا
که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمائید اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر ارادهٔ الهی بشفا
تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود
ما او را بحل نمودیم شما نیز معاف فرمائید سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت
ضعف آواز مبارک شنیده نمی شد روز سوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از
ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده ست طاقت برداشتن سر نیست مسئله این ست اگر بیمار را قوت
برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشارهٔ ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم ست
عرض نمودم مسئله آن ست که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیمروز هر دو دست برداشته تا دیری
فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در چنین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم
فرمودند که روز چه قدر باقی ست عرض نمودم چهار گهڑی فرمودند هنوز مغرب دور ست وقت نماز مغرب
شب شنبه که بیگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال
فرمود رضی الله تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ
نوشته میشود اول آیهٔ شریفه اولئک مع الذین انعم الله دوم جملهٔ حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب
رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان
است عاش حمیدا مات شهیدا شب وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمهٔ قرآن مجید بر آسمان برده

١١٩٥

رفت و در برکات دین متین فتوری یافت گفت فقیر راقم تعبیرش مینواند که صدق قول حضرت ایشان
باشد میفرمودند بعد انتقال ما مقامات طریقه موقوف خواهد شد و نسبت اهل اینخاندان اگر بنهایت ترقی
نماید تا بولایات خواهد رسید شانزده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان
را دیده ام و احوال اصحاب این طریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر باحوال کیفیات ولایت قلبی
رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالیه از ادراک دور است رسیدن تا بآنجا بس متعسر مینماید
والله اعلم شخصی دیگر در واقعه دید گویا آفتاب عالمتاب بر وسط السماء درخشان بود بر زمین افتاد و تاریکی
جهان را در گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق خدا بود بمجرد انتقال ایشان
دروازه حوادث گوناگون بگشاد بعد وفات حضرت ایشان قحط و وبا تا سه سال کامل عالم را هلاک گردانید
و بیماری سرسام و خارش و جدری در بلاد هندوستان پیدا گشته تا سالها مردم را بیمار داشت و جهانی
سر بعدم نهاد و فتنه های عالم آشوب برخاست نجف خان که بر قفای او مرتکب این امر شده بودند
و وی در اجرای حد تغافل کرد عنقریب مرد و اتباع او باهم مجادلات نموده رخت حیات بربستند نشانی
از ان ظالمان پیدا نیست اگرچه حضرت ایشان خون خود هدر نمودند اما غیرت الهی که بر دوستان خود
دارد در انتقام مظلومان و دادرسی ملهوفان ست **فرد** هیچ قومی را خدا رسوا نکرد + تا دل صاحبدلی
نامد بدرد + همانا که تقریب واقعه ناگزیر معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند **بیت**
بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری + که این مقتول را جز بیگناهی نیست تقصیری + شب انتقال
آنحضرت تا نیم روز باران کمال شدت باریده بود آنقدر بارید که هر طرف آب رحمت روان گردید و بر مزار
مبارک انوار و برکات بسیار بمرتبه نازل شد که دلهای زایران را انورانی ساخت و توجهات روحانی
حضرت ایشان شامل حال مقتبسان انوار مزار شریف ست و در باطن های خود ترقیات می نمایند مرزا
ابراهیم بیگ از فقیر در مرتبه قلب توجهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر لطیفه دماغی
او فرمودند تا سه ماه اثر توجه باقی بود و اصالتخان که از تفرقه های گوناگون احوال باطنی گم کرده بود بعد
سالها بر مزار مبارک آمده دریوزه توجه نمود و زیاده از نیم روز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیمه
او باز درست گشت گویا هرگز فتوری در باطن نداشت درویشی گفت از زیارت مزار فائض الانوار فوائد

بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس باجابت رسید
و ترقی خوب دریافتم چون از زیارت برآمدم عزیزی که احوال باطن خوب می شناخت گفت
امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتم چرا نباشد که توجهات بلیغه بحال بنده فقیر نموده اند ارباب
مقامات این طریقه در هر مقامی که رسیده اند بهمین زیارت مزار مبارک ترقیات در انوار باطن
خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطن ها تاثیر تمام
است که در طریقهٔ احمدیه مزار باین علو و قوة نفوذ نسبت درین شهر نیست شخصی سر مزار مبارک
اقامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارک برآمده او را بیدار نمودند فرمودند تو
مرا مرده انگاشته همه احوال تو مرا معلوم ست برخیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان
بسیار ست قاضی ثناء الله در واقعه دیدند شما برجا باشید فقیر همراه شماست بعد انتقال از هیچ جانب
هیچ مانعی در میان نیست عزیزی که حضرت ایشان بحالش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت
او را در منامی فرمودند غم مخور تدبیر معاش تو زیاده تر از سابق خواهم نمود و آنچنان واقع شده مولوی
نعیم الله در تدبیر سامان مهمی فرومانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار ذمه ماست
در پگاه آن شب آن مهم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه وارضاه **عفت پناه عصمت
دستگاه** زوجه شریف حضرت ایشان طریقه از آنحضرت گرفته بهمین صحبت مبارک بمرتبه
حضور و آگاهی رسیدند و اجازت ارشاد فرموده رسالحه یافته تاثیر گرم در دلها می نمودند و واقعات
و مبشرات نیک می دیدند شبی دیدند که سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بحال ایشان عنایت
بلیغه فرمودند حالات باطنی ایشان زیاده شد تا دیری خوشبوی معطر از انجا روح افزا بود حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیهٔ آنجناب در باطن
خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان را عارضهٔ سودا لاحق گشت و غلبهٔ جنون
عقل را مستور ساخت موافقت با فقیر کم کردند لهذا در باطن ایشان فتوری نمایان راه یافت و
آن تاثیر و گرمی های نسبت باطنی مختفی گشت اما فقیر حرکات سودای ایشان معاف کرده ام
که دیوانه معذور ست مخلصان مرا نیز بپاس اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرور فقیر بر مخالفتهای

اجازت زنان

بشان صبر تحمل نمودہ فواید بسیار یافتہ خدا ایشان را جزا خیر کرامت فرماید کہ منت واحسان بر فقیر ثابت دارند

فصل ہفدہم

در ذکر بعضی از خلفای خدا اشناسای حضرت ایشان رحمۃ اللہ علیہ

خلفای حضرت ایشان بسیار بودند این اوراق گنجایش تحریر احوال آنہا ندارد مذکور بر جماعتی میکنم لیکن فقیر بر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست مجملی از احوال آنہا می نویسم کہ باین تقریب صحبتہا مبارک حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارات آنحضرت نام مقامات این اعزہ مرا معلوم ست وکیفیات و انوار باطن این اکابر نیز بوجدان خود دریافت نمودہ ام اما اسامی مقامات بتفصیل نوشتن ضرورتی ندارد جملے کافی ست احوال باطنی شخصے منحصر در استغراق وسکر و شوق وذوق وظہور احوال توحید نیست از اصحاب کبار رضی اللہ تعالی عنہم اینچنین حالات وکثرت خرق عادات مروی نیست و در مقامات قرب از ہمہ اولیا سبقت دارند مگر دست ادراک از حالاتی کہ بہ بواطن آن اکابر وارد بود کوتاہ است احوال اصحاب این طریقہ بسبب مقامات متنوعہ اختلافہا دارد و در حصول اطمینان رسوخ بلکہ حضور ونسبت مع اللہ و تہذیب اخلاق ومتابعت سنت مساوی الاقدام اند احوال متعارفہ از سکر وذوق وشوق و استغراق وبیخودی و واردات توحید موافق تحقیق کبرای این طریقہ ومعلومات متوسلان از مقتضیات لطیفہ قلب ست علوم وحالات لطائف دیگر چیزی دیگر ست کہ بے رسیدن بآن مقامات تصدیق آن متصور نیست کہ آن کیفیات جدید ست تقدیم متعارف وآیۃ شریفہ ولا یحیطون بہ علما بمعنی ازان مقامات ست

حضرت میر مسلمان رحمة الله علیه

از سادات کبار صحیح النسب اند یا اند قطع علائق دنیا و ترک اسباب نموده بتحصیل مرضیات الهی پرداخته اند و در تحصیل علوم ظاهر و باطن با حضرت ایشان شریک بوده و صحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی الله تعالی عنهم دریافته بمقامات طریقه رسیده اند و از عمده منت حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر الطاف بران کبار در بارهٔ ایشان معروف بوده و قدر سالکان بزیارت و استفادهٔ بزرگان پیدا شود و ایشان را بجناب مبارک روابط اتحاد و راسخ بوده چنانچه با ایشان نوشته اند که از یاد عهد های قدیم حالتی میگذرد و بر تنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمیگنجد

شعر سقی الله وما کنت اخلو بوجهکم	وثغر الهوی فی روضة الانس ضاحک
اقمنا زمانا والعیون قریرة	واصبحت یوما والجفون سوافک

شیخ احمد خادم سرکار مفید کار است لطیفهٔ قلب او از قید قالب برآمده اما استعداد ایشان ضعیف است افتان و خیزان بمقصود میرود و خدا بمنزل مقصود رساند سلب امراض قلبیه قالب معمول حضرت ماست رضی الله تعالی عنهم حق تعالی آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر معذور میدارید فیض الله خان را هر روز پیش خود نشانند و بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید است قصد سفر حجاز مبارک است اما اندکی تامل این حسنه لعمل باید آورد مبادا حق شرعی کسی تلف شود از رحلت ایشان بخاطر مبارک بسیار غم و الم رسید چنانچه بمیر مبین خان نوشته اند که از خبر رحلت میر مسلمان چه نویسم که بر من چه گذشت

یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم ؛؛ سایه میکردید کاش این نارسا افتادگی ؛؛

الحمد لله ما هم بر سر راهیم کیفیت واقعهٔ ایشان و در کجا آسوده اند بنویسند چند نفس که باقیست حق تعالی در رضای خود بگذارد

حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر اولیاء چشتی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه منتهی میشود ایشان زبدهٔ علماء ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبهٔ اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلایل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جدا مسمی باخذ الاقوی تحریر فرموده و در اصول نیز مختارات خود نوشته

تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین و تاویلات جدیده که بر لطیفهٔ روحانی ایشان از مبدء فیاض ریخته ارقام نموده اند
و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته صفاء ذهن و جودت طبع و قوت فکر و سلامت
عقل ایشان زائد الوصف است طریقه از حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفنا قلبی رسیده اند
باز باتباع امر آنحضرت بجد بیعت حضرت ایشان رجوع نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس غیرت
سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک این طریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم
ظاهر و خلافت طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت
ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله علیه
دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را به پیشانی ایشان مالیدند هم دران ایام بزیارت
حضرت غوث الثقلین شرف شدند و آنحضرت خرمای تر ایشان را عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی مرتضی کرم الله
بخواب دیدند درباره ایشان به بشاشت تمام میفرمایند انت منی بمنزلة هارون من موسی علیهما السلام[۵]
حضرت ایشان تعبیر اینخواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه متمثل شده شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعهٔ
حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آنحضرت مذکور فرمودند
از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت
ایشان بانسبت فقیر در علو مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر
اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره هر فیضی که بفقیر میرسد ایشان دران شریک اند خیکه بد ایشان غبار بر
فقیر هست از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان می آید
از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند انتهی
فقیر از زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که
در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقهٔ ذکر و مراقبه منعقد بود
ایشان درآمدند فرمودند شما چه عمل مینمایید که ملائک بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمل اصحاب حضرت
ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و برکات طریقهٔ احمدیه که در ذات ایشان جمع ست در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگرچه

[۵] نسبت هارون به موسی علیه السلام از حضرت موسی علیه السلام

دست ادراک ارباب قلب از ان حالات کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاندان مجددی درین وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارت است از تسلیک و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الهی سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می نمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت فقیر راقم مقصود از اختیار طریقه تصفیهٔ قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیهٔ نفس از رذایل و تهذیب اخلاق است و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست میدهد الحمد لله که این معانی در صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینها را دیده ام حضور و جمعیتی با اذواق بلکه انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یک منزل قران در تهجد میخوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان چنین ریختند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق این مرتبه چنانچه باید بجا می آرند و رسوم متعارفه قضات ناعاقبت بین هرگز از ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعذیر فرمودند آنچه گرفته بود رد نمودند مشهور است اینچنین اداء حق این منصب خاصهٔ ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره ازان نوشته می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنهٔ عظیم آباد ترک روزگار کرده از چند روز داخل طریقه شده بوسیلهٔ رقعه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلبش تنویرے حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دل است مورد رحم بحال و توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطایف خمسه ایشان جاری شده و نفی و اثبات هم شروع نموده اند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفهٔ قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرور است انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد که همسایه بصحبت حضرت ایشان رسیده به نسبت های طریقه فایز شدند

مولوی فضل الله رحمة الله علیه برادر کلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهره کامل داشتند طریقه از حضرت شیخ رحمة الله علیه گرفته استفاده از صحبت حضرت ایشان نمودند و بتوجهات شریفه بمقامات طریقه رسیده کثیر الذکر دایم التوجه الی الله بودند بعد رحلت ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اندوهناک گشتند بخواب ایشان آمده فرمودند ای برادر اینقدر غم و الم چیست الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نص قرآنی است بعالم

مارا جهتها و نعمتها کرامت کرده اند که از بیان و حساب افزون است **مولوی احمد الله رحمة الله علیه**
فرزند کلان مولوی ثناء الله از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاهر از والد ماجد خود و دیگر علمای خوانده اند
و در وقت تحصیل علم تمام شب بمطالعهٔ کتاب مشغول بوده میل باکل و شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده و در علم قرائت و
تجوید مهارت تمام داشتند هر روز بیست و یک سیپاره تلاوت میکردند طریقه از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و مراقبه
پیش گرفتند هر روز سی و پنج هزار بار ذکر تهلیل می نمودند از صبح تا بچاشت بلند مراقب می نشستند بتوجهات علیه حضرت
ایشان و کثرت ذکر و مراقبه بمقامات بلند و واردات ارجمند رسیده اجازت طریقه یافتند مردم را به تلقین ذکر و مراقبه
مشغول سلوک راه مولی می نمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و غائبانه توجه بترقیات ایشان
داشتند در مکتوبی میفرمایند توجه بشما تا امروز ناغه نشده و نخواهد شد ترقیات شما روز افزون است تجلیات کمالات
رسالت گاه گاه ظهور میکنند و بتقید حلقهٔ ارشاد که صبح و شام مذکور را ناغه دارید سرور بسیار رسانیده و توقع قوی
پیدا شد ان شاء الله تعالی فتوحات روحانی ارزانی دارد و جای دیگر میفرمایند احمد الله را در حقیقت کعبه توجه میشود و در وسعت
حقیقت قرآن دخل میگردد انتهی ایشان بکمال جهد در ذکر و عبادت بجمیع مقامات عالیه طریقه رسیده شانی رفیع پیدا نموده بودند
با اینهمه کمالات ظاهر و باطن لولد سر ابیه در حق ایشان صادق می آید جوان سی ساله بودند که از جهان در گذشتند
والد ایشان میفرمودند که بسبب صفات این فرزند بظاهر افراط محبت من با او بود حق سبحانه از کمال غیرت در دل دوستان خود
محبت غیر نمیگذارد ویرا از جهان برداشت و محبت غیر در دل من نگذاشت ایشان شجاع ترین مردم بودند با کفار
بارها جهاد نموده بمرتبهٔ غازیان فی سبیل الله رسیدند یکبار گروهی از قزاقان بر ایشان ریختند و اسباب و اشیا از خادم ایشان گرفته
بردند ایشان تنها پیاده بتعاقب پرداخته از بیست سوار بشمشیر و سپر اسباب خود باز گرفته ان الله یحب الرجل الشجاع
وصف خود ساختند شیخ صبغة الله رحمة الله علیه فرزند دویم مولوی ثناء الله علم خوانده بودند و کتب دینی تحصیل نموده طریقه
از حضرت ایشان داشت در ایام شباب برحمت حق پیوست مولوی دلیل الله فرزند سیوم مولوی ثناء الله علم فقه خوانده
بفن اصول و معقول مناسبت دارد و طریقه و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدا ایش سلامت دارد از وجه شریفه مولوی
ثناء الله کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نموده باحوال فنا و بقا که ارباب نسبت این خاندان را رسیده اجازت
تعلیم طریقه یافته باوقات نیک و وظایف طاعت و ذکر و مراقبه از مقبولان بارگاه است آنحضرت در مکتوبی بآن عفیفه
میفرمایند اگر مستورات توفیق یابند از شما توجه خواهند اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است

وشمار اگاه گاه توجه میدهم و ترقی معلوم میشود بذکر آلهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مفید باشند و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه لازم گیرند که موجب نیکنامی و کامیابی دارین است **شیخ محمد مراد** از قدمای اصحاب حضرت ایشان اند طریقه از آنحضرت گرفته تا سی و پنج سال هر روز یکبار در حلقهٔ ذکر حاضر شده اند و بیمن صحبت مبارک بمقامات مصطلحه طریقه رسیده و نسبتی بلند حاصل نموده و بجناب فیضمآب خصوصیتی بهم رسانیده که دیگری از اصحاب دران شریک نیست معاملات دوستانه با ایشان تعلق داشت حضرت ایشان میفرمودند که در اصحاب ما در رفعت نسبت کسی با ایشان مساوات ندارد و کمالات که در ذات ایشان جمع است بسبب پیشهٔ تجارت طالبی با ایشان رجوع نمیکنند زیرا که شیخ را علم و عقل سلیم و کشف صریح با وجدان صحیح و شرف نسبت و تحمل ظاهر و دولت فقر و قناعت درکار است انتهی مولوی نعیم الله نوشته اند که ایشان مستجاب الدعوة اند و بارها بمعنی بتجربه رسیده و الله اعلم گفت فقیر راقم استجابت دعا از کمالات باطنی نیست پیش عظمت کبریا جز به تسلیم راست نمی آید شرط اجابت دعا اکل حلال و صدق مقال و اخلاص است و در قبول دعا این هر سه امر را دخل تمام است نزد فقیر حالات نسبت ایشان از ان قبیل نیست که با دراک هر کسی درآید خدا تعالی ایشان را سلامت دارد **شیخ عبد الرحمن** از برادران شیخ محمد مراد بتوجهات حضرت ایشان احوال عالیه داشت مغلوب حالات نسبت مع الله بود قاضی ثناء الله میفرمودند از بس ظهور کیفیات نسبت بمجرد دیدن وی حال و تعظیم و تکریمش بی اختیار میگردید اِذَا رُؤُا ذُکِرَ اللّٰہُ وصف حالش بود رحمة الله علیه **میر علیم الله گنگوهی رحمة الله علیه** از قدمای اصحاب و اکابر خلفا و شیفتهٔ جمال معرفت افزای حضرت ایشان اند صحبت حضرت شیخ نیز دریافته اند و بامر آنحضرت التزام خدمت حضرت ایشان نموده سلوک طریقه احمدیه تمام نموده بحالات عالیه و واردات سامیه رسیده اند در نسبت ایشان سکر غلبه داشت و صحو و هشیاری نسبتهای مجددیه آن کیفیت مستیها را مستور نتوانست ساخت سرشار شراب طهور محبت آلهی و مخمور ذوق بادهٔ حضور و آگاهی بودند ذکر اهل محبت برزبان ایشان و فی حکایات عاشقانه اشک بر چشم ایشان گشتی گریه آبروبخش احوال ایشان بود ناله شور انگیزی سوز سینهٔ ایشان می نمود صحبت ایشان شوق محبت خدا می بخشید از سیمای ایشان نور نسبت مع الله می درخشید استغراق قوی و بیخودی دراز میداشتند محبت آنحضرت بر ایشان غالب بود از غلبات محبت لفظ قربانت شوم بجای سلام بحضرت ایشان میفرستادند وقتیکه از وطن بزیارت آنحضرت می آمدند اگر از رنج راه می شدند بذکر مناقب حضرت ایشان چالاک و از جوش محبت و بیابان نوردی بی باک گشتند یکبار حضرت غوث الثقلین را رضی الله تعالی عنه

حضرت شاه رفیع الدین ... از حضرت شاه عبد العزیز ... نیز از ایشان استفاده ... دارند ... و فیکم ... وفات ۱۲۰۵ ... یاد ... ۱۲۰۵

بخواب دیدند خواستند که قدمبوس نمایند فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سعادت ما فقیران است ازین لفظ اظهار انبساط نموده تلطفات بسیار بحال ایشان فرمودند شبی بخواب دیدند که اکابر چشتیه مثل گنج شکر حضرت شیخ فرید و شیخ عبد القدوس رحمة الله علیهم تشریف آورده سلب نسبت نقشبندیه از باطن ایشان نمودند و القای نسبت خاندان خود فرموده رفتند بعد ازان ارواح بزرگان نقشبندیه مثل حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان ما قدس الله اسرارهما تشریف فرما شده نسبت چشتی از قلب ایشان کشیده باز از نسبت نقشبندی سینهٔ ایشان را معمور فرمودند ایشان را ازین اخذ و جر و شرف زیارت اکابر حالتی رو داده و اضمحلالی دریافت که هیچ تاب و طاقت نگذاشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده اظهار این واقعه نمودند آنحضرت ایشان را بجناب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بردند فرمودند والله ما هیچ از حال ایشان اظهار نکردیم حضرت شیخ بنور فراست دریافته فرمودند بزرگان بحال ایشان تصرفی نموده القای کیفیات نسبت خود فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندیه در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشان را عطا نمودند و مقاماتی که ازین طریقه حاصل کرده اند صحیح و بجاست بالجمله ایشان بگرم جوشی طینت و استعداد خود و آثار حرارت نسبت چشتیه ذوقها داشتند که آن حالات محل غبطهٔ طالبان راه مولی ست تمام عمر بسر جوشیهای محبت بسر بردند و در حین حیات آنحضرت رخت سفر بدار البقا بربستند و زوجهٔ شریفه طریقه از حضرت ایشان گرفته سرشار بادهٔ محبت خدا بود بعد واقعهٔ ناگزیر خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائک مرا در پیشگاه کبریا جل جلاله ایستاده نمودند من در انوار بی متناهی استغراقی یافته به بلاگردانی شاهد مقصود شتافتم ابواب مغفرت و رحمت بر من کشاده گشت فالحمد لله ثم الحمد لله **شیخ مراد الله عرف غلام کاکی رحمة الله علیه** از اجلهٔ خلفا حضرت ایشان در علم و عمل شانی عالی داشتند ایشان از انجماعه اند که حضرت شیخ تربیت آنها را حواله بحضرت ایشان نموده بودند ایشان همین تربیت آنحضرت بمقامات انتهای طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملک بنگاله مرجع و مآب طلاب گشتند صیت کمالات ایشان در آن دیار پیچید و لها بر دخت و نفحات اخلاق حسنه و شمائم صفات کامله ایشان مشام جانها را معطر ساخت مردم بسیار سرمایهٔ جمعیت و آگاهی ازان مقبول بارگاه الهی اندوخته بیاد خدا پرداختند از انجمله محمد غوث احوال نیک داشت و محمد دانش و محمد درویش از اصحاب ایشان استفاده از حضرت ایشان نمودند محمد دانش کار نسبت باطن بعنایات آنحضرت از فنای قلب و فنای نفس بفوق رسانیده بحضور

آگاهی و کیفیات استهلاک و اضمحلال که خاصهٔ فنای نفس است قوت خوش دارد محمد درویش در باطن ترقیات
کثیره رسیده به نسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیسیر طالبان
تصنیف نمایند حضرت ایشان منع فرمودند که اشاعه انوار طریقه موجب حصول خلاص و مرتبهٔ احسان می شود
اوقات مصروف همین شغل باید داشت بجز ذکر و مراقبه بهیچ امر نباید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال نمودند

حضرت شیخ محمد احسان رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و اکمل خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت
حافظ محمد محسن در نسب شیخ عبدالحق رحمة الله علیهم میرسند در اوائل ایام جوانی از جهل و نادانی در عقیدهٔ ایشان انحرافی
و در ظاهر از طریق مستقیم انصرافی پیدا شد در رؤیا دیده اند که حضرت ایشان شیر و برنج تناول نموده بقیه آن را بایشان
عطا فرمودند پس بدست مبارک شرف توبه و ارادت دریافتند و درین راه بکمال استقامت ثبات ورزیده
ترقیات کثیره رسیدند و بنهایات مقامات طریقه احمدیه فایز شده باطن خود را مظهر انوار آگاهی ساختند در نسبت
ایشان جذبی و شورشی قوی بود در سیر لایت قلبی بیتابی و صیحه های بیخودی بسیار داشتند از حرارت شوق
و گرمی طپش باطنی در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه دار نبود از غلبه جذبات محبت تاب استماع اسم مبارک الله
و آواز سماع نداشتند روزی در حضور مبارک فریادی برآورده بیخود گردیدند آنحضرت فرمودند در نسبت شما ذوق و
شوق خوب پیدا شده اگر برچنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق و محبت کفایت کنند صحبت ما را ترک نمایند و
الا مبادا این چنین فریاد و نعره موجب ضرر شما گردد درین وقت ذکر و مراقبه جمعی از ملایک کرام فریاد شما متفرق شدند
و یکی ازینها بسوی شما تیز تیز نگریست اگر کار باطن خود حواله بما کنید توجهی کنیم که ازین مقام شورش بمقام طمانیت رسید که
نسبت اطمینان به نسبت قرن مشابه است و از شائبه ریا دور ایشان عرض نمودند بنده بشورش و طمانیت کاری ندارم
مقصود رضای جناب عالیست پس حضرت ایشان ایشان را طفره در مقام فوق نمودند و احوال آنجا فایض گردیده بیتابیهای
ایشان را اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد کرم ایشان باقی بود گاه گاه بی اختیار فریاد برآورده بیخود می افتادند
روزی کسی نزد ایشان گفت که روز رینه مولوی ثناء الله سنبهلی از جه شبه مقرر شده فرمودند از سینهٔ حضرت مجدد رضی
الله تعالی عنه سیل انوار نسبت می آید که اینهمه کدورتها را می باید بحر داین سخن فیض کثیری فایض شد ایشان آهی برآورده
بیخود افتادند یکبار باستماع این شعر **شعر** رفتم از میکده اما بدعا میخواهم ؎ که ازین در نروم لغزش مستان مددی
بیتابیها نمودند هم چنین شورش محبت ایشان را مضطرب میداشت بسا اوقات نعرهٔ عاشقانه بیخود میشد عشق است

در نسبت ذوق شوق حضرت ایشان ۱۲

که حیات افزای دلهای طالبان است عشق است که بقا بخش جانهای سالکان است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؞ **فرد** گر عشق ترا نیست بتحقیق ز تقلید ؞ چاکی بگریبان زن و خاکی بسر افکن ؞
بیت کار ما عشق و یار ما عشق است ؞ حاصل روزگار ما عشق است ؞ ایشان میفرمودند در هنگامهٔ غارتگری
شاه درانی من بر دروازهٔ کوچهٔ خود بهمت تمام متوجه نشستم که کسی از غارتگران درون کوچه نیاید بفضل الهی تا شب هرگز
کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که درد پهلو داشت بخدمت ایشان عرض نمود لله بسبب این مرض که هرگز به نمیشود
همت گمارید همینکه اسم مبارک الله بگوش ایشان رسید نعره زدند درد دفعةً زائل شد میفرمودند در وقت شکست
لشکر ملا رحیمداد از غلبهٔ کفار فقیر دران لشکر بود در چنین وقت قیامت انگیز نسبت باطن فقیر بغلبهٔ تمام ظهوری داشت
که از شدت سرما و غارت و قتل کفار مرا هیچ خبر نبود و بتوجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند در ایام کسب سلوک
طریقه فقیر را فقر و فاقهٔ سخت دریافت سه فاقه پی در پی را یک فاقه میدانستم روزی حضرت ایشان احوال فقیر پرسیدند
بسامانی خود عرض نمودم متاسف شده اندکی آرد و کرتهٔ خاص کرامت فرمودند همین تبرک شریف تنگی بفراخی مبدل
شد میفرمودند تا شش ماه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام ازین جهت فیوض کثیره حاصل شد
که از هیچ ریاضت و مجاهده اینچنین ترقیات میسر نیست **شیخ غلام حسن رحمة الله علیه** از برادران شیخ
محمد احسان از مخصوصان اصحاب و زبدهٔ احباب حضرت ایشان اند بمزید عنایت اختصاص داشتند طریقهٔ شریفه
از آنحضرت گرفته بمقامات نسبت اینخاندان رسیده اوقات بیاد الهی خوش داشتند **شیخ محمد منیر رحمة الله
علیه** از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمة الله علیه از اجلهٔ خلفای حضرت ایشان اند اشغال طریقهٔ علیهٔ چشتیه نموده
حظی از اذواق و اشواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریقهٔ نقشبندیه ارادت بدست حضرت ایشان نموده
بالتزام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریقه رسیده اجازت یافتند نسبت قوی و حالات بلند داشتند و در زاویهٔ
قناعت و توکل بیاد خدا مواظبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قویست اگر قطب وقت باشد
از ایشان استفاده نماید ایشان در وقت سلوک تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان نیک
داشتند طالبان بخدمت ایشان رجوع آوردند و حلقهٔ ارباب ذکر بجمعیت تمام منعقد گردید اما عمر ایشان وفا نکرد
و در حین حیات حضرت ایشان بمرض ذات الصدر درگذشتند و از موت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار
گذشت چنانچه بمولوی ثناء الله سنبهلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم[19] ماه ذیحجه

رحلت نمودند والمی سخت بفقیر رسید چون انتقال ماهم بعمر طبیعی قریب است تسلی شدیم خواجه عباد الله از اولاد حضرت
خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه طریقه از شیخ محمد منیر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان در یافته بتوجهات
علیه بمقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است سالها است که دعوت
نمودند حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمد منیر بیمن صحبت مبارک حضرت ایشان بنسبت علیه کسب کردند و بزیارت حرمین
شریفین رسیده از گوشهٔ قناعت بپا و مصلی خویش میگذارند **مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه**
از خلص اصحاب و زبدهٔ خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلوم دینی علم معقول نیز تحصیل نموده قرآن مجید یاد کرده
طریقه از حضرت ایشان گرفته بتوجهات علیه بنهایات مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه بدرس علم و ارشاد
سلوک باطن اشتغال نمودند و در علم طب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت
نهایت اخلاص بود و مصاحب خاص بودند در رمضان المبارک در تراویح قرآن مجید میخواندند و از حسن صحت ترتیل
حروف که در آیات تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند در هر سال از وطن خود بزیارت حضرت ایشان آمده
کسب انواع حضوری مینمودند تا آنکه برحمت حق پیوستند **میر نعیم الله رحمة الله علیه** از اکابر خلفای حضرت ایشان اند
صحبت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفهٔ ایشان شیخ محمد اعظم رسیده بالتزام صحبت حضرت ایشان
مقامات سلوک طریقه احمدی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم و ادب و حسن اخلاق موصوف بودند و محبت آنحضرت سرخی
بکمال و بتعلیم طریقه و درس علم دین اشتغال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرائت و تجوید از قاری عبد الغفور سند دارند آنحضرت
باستماع قرآن مجید از ایشان در تراویح بسیار محظوظ میشدند روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش و سید نعیم الله بسبب
تهذیب اخلاق ایشان گاهی ناخوش نشده روزی حضرت سید نعیم الله مخاطب شده میفرمودند شما هر قدمی که در راه خدا و رضای
مولی بر میدارید بچشم ما می نهید اگر شما مردم از اوطان خود بیائید حلقهٔ مراقبه بی جمعیت و بی برکت گردد ایشان در حین حیات
حضرت ایشان از جهان رحلت نمودند **مولوی ثناء الله سنبهلی رحمة الله علیه** از اعاظم خلفای حضرت
ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند طریقه را
از خواجه موسی خان خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته ذکر و مراقبه مواظبت نمودند و بامر ایشان استفاده کمالات
باطنی از حضرت ایشان نموده بنهایت مقامات سلوک طریقه رسیدند و بتعلیم طریقه مجاز گردیده در بلدهٔ سنبهل بدرس
علوم و هدایت سلوک راه خدا بسر بردند بعلم و عمل و صبر و استقامت موصوف و باخلاق نیک و اوقات حسنه معروف بودند

ایشان میفرمودند از شغل درس حدیث و تفسیر نور و صفا بسیار حاصل میشود و نسبت احمدیه قوت و ترقی میگیرد میفرمودند
یکبار اندکی از طعام یکی از امرا تناول نمودم احوال باطن زایل شد چندانکه توبه و نیازمندی کردم هرگز آن حالات
پیدا نشد اگرچه کیفیات نسبت دایم شامل حال است اما احوال و ذوق هیچ نمی یابم صاحب نفحات گفته است
که یکی ازین طایفه فرمود از غایت تشنگی آب یک لشکری خورده بودم همه حالات باطن من تباه شد سی سال شده
که اثر آن کدورت باقی است انتهی ایشان شبی رسول خدا را بخواب دیدند صلی الله علیه وسلم که بحال ایشان عنایت
نموده یکروپیه یومیه مقرر فرمودند و آنچنان واقع شد که بعد دیدن این خواب یکی از اغنیا یکروپیه بجهت ضروریات
ایشان معین ساخت حضرت ایشان بایشان نوشته اند الله معکم اینکه شما در آنجا رفته جای فقیر گرم سازند
که دران ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود مشغول باید بود و تشویش را بخاطر راه
نباید داد اوقات را در ایصال منافع دینی ظاهرا و باطنا مصروف دارند و سبحانه شما را دولتی داده است شکر آن
همین است قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم رو داست که ضیق بوسعت
بدل می شود **فرد** مشکلی نیست که آسان نشود :: مرد باید که هراسان نشود :: اگر از غیب چیزی معین گردد بیضایقه
آنرا قبول باید نمود که وجه معین بی طلب سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصا درین زمانه باعث
رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف موجب جمعیتی در اسلاف صوفیه همین جمعیت است الله تعالی متبعان سنت
نبویه علیه الصلوة والتحیة درویشان خانقاه عالیجاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند
و صرف اوقات باینعمل متضمن فتوحات دو جهانی دانند ختم خواجهاختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه
صبح لازم گیرند و بجناب او تعالی امیدوار و از غیر او ناامید باشند و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی دوستان مرا مضرتی نخواهد رسید و فقیر را حاضر شناسند انتهی حاجی محمد یار طریقه از ایشان گرفته بتوجهات
حضرت ایشان نسبت حضور و آگاهی حاصل نمود باز بخدمت مولوی نعیم الله صحبت داشته سید احمد علی از اصحاب
ایشان بخدمت آنحضرت استفاده کرده مغلوب جذبات نسبت قلبی گردید و از بس جذبات بیتابی خواب و خور ترک کرد
اکثر اوقات بیقرار و از سکر حالات سرشاری بود بحسن تربیت حضرت ایشان بهوش آمد کار معامله باطن با فنای
نفس رسانید اجازت تعلیم طریقه دارد و مدهوش کیفیتهای نسبت مع الله است **میر عبد الباقی** از اجله
خلفای حضرت ایشان اند حظی از علوم ظاهر بهره دارند سالها کسب فیوض صحبت آنحضرت نموده بغایات مقامات

[illegible]

طریقه رسیدند بکمال علم و تمکین آراسته اند و با خلاق نیک موصوف بعالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان در امور جزوی دوستان ایشان را بجهت استخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد پنج بار بزیارت رسولخدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده اند و بعنایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده **خلیفه محمد جمیل رحمة الله علیه** از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند در ایام خوردسے با والد ماجد خود یک توجه از آنحضرت گرفته بتحصیل علم و کتب طب شغل مینمودند می گفتند الله تعالی بعد حصول حظ وافر از علم بهمین توجه حضرت ایشان داعیه طلب راه خود بنده را عطا فرمود و در جستجوی مقصود بخدمت درویشان بسیار گشتم هیچ جا دلم آرام نیافت بخدمت حضرت ایشان رجوع آورده آنچه در طلب آن مشقتها کشیده بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه بمقامات طریقه رسیده باجازت و خلافت مشرف شدم ایشان در تحمل و تمکین و استقامت بر امور شریعت و طریقت راسخ بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوک طریقه احمدیه داشتند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند در حین حیات آنحضرت برحمت حق پیوستند **حضرت شاه بهیک رحمة الله علیه** از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خاصه آبا رکرام خود حظ وافر اندوخته کار باطن تا بکمالات رسانیدند و باجازت آنحضرت هدایت و ارشاد راه مولی می نمودند و بر اتباع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقه احمدیه استقامت داشتند بعد واقعه ناگزیر ایشان کفار سکهان که مزارات متبرکه سهرندی خراب نموده اند خواستند که نعش ایشان از قبر بر آرند ایشان دستی بر سر یکی از کفار زدند فی الفور هلاک شد و رفقایش از بیم جان بگریختند از ظهور چنین خرق عادت کفار دست تعرض از مزارات باز داشتند **مولوی عبد الحق رحمة الله علیه** از برادران شاه بهیک اند طریقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت باطن تا بفنای قلب رسانیده بودند احوال غایب داشتند و درس علم ظاهر میگفتند در عین شباب از این جهان در گذشتند **شاه محمد سالم رحمة الله علیه** از قدمای اصحاب و زبده خلفا حضرت ایشان اند تا ده سال کسب فیوض صحبت مبارک نموده مقامات سلوک طریقه را بانجام رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان خدا پرداختند مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند بر وضع و آداب حضرت ایشان استقامت داشتند در مکتوبے بایشان نوشته اند ما بعافیتیم شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بمردم بخاکساری و بی نفسی معامله نمائید که کمال نفس در نیستی ست و هستی حق تعالی مسلم و صحبت فقرا و علما لازم گیرید و بر مکروهات زمانه صبر گزینید که دنیا زندان مومنان است و وعده رحمت در آخرت ست بر نعمتهای الهی شکر واجب دانید و اگر کسے رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از د

خدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت خود بنماید پس مضایقه ندارد هرجا باشید با خدا باشید با استقامت باشید
و بر محبت پیران طریقه باشید والسلام **شاه رحمة الله رحمة الله علیه** از کمل خلفاء حضرت ایشان اند
بکمال محبت و اخلاص اختصاص داشتند از ملک سند بطلب خدا بر آمده هرجا درویشی شنیدند بخدمتش رسیدند
صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه دریافته اند و بآستان ولایت نشان حضرت ایشان
رسیده تا چار سال کسب فیوض صحبت مبارک نمودند کار سلوک قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده
اجازت یافتند ایشان را معاملات جلالی که در صورت ایذا از نفس و در معنی راحت روح را متضمن است پیش می آید
صبر بلکه رضا بقضا شیوه ایشان بود بر فقر و قناعت در زاویه یاد خدا و ترک ما سوی استقامت داشتند سرداران
وقت را آرزو بود که روزینه قبول فرمایند پذیرا نمیشدند در خانه ایشان شبها چراغی جز نور ذکر خدا و روزها
قوتی جز دولت اتباع مصطفی نبود صلی الله علیه وسلم سالها قبای عریانی در بر و کلاه مو بر سر لنگی در کمر داشته اند در صحبت
ایشان جم غفیری از طالبان جمع آمده حلقه مراقبه بجمعیت تمام انعقاد یافت دو کس را اجازت تعلیم طریقه داده بودند
شاه خدا بخش از اصحاب ایشان احوال نیک داشت بخدمت مرزا مظهر رحمة الله علیه نیز رسیده و صحبت حضرت ایشان
دریافته بعد ایشان حلقهٔ ذکر و مراقبه با جمعیت داشت وی نیز از جهان درگذشت محمد اکبر طریقه از ایشان دارد فیض
صحبت حضرت مرزا مظهر دریافته ترقیات نموده از حضرت ایشان هم توجهات گرفته با فقیر بسیار انس دارد اول
کم کرده خود دریافته پرداخت نسبت باطن کم میکند وفقه الله سبحانه و ایای لمرضاته **محمد شاه**
طریقه از صوفی عبد الرحمن خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته بخدمت حضرت ایشان رسیدند و همین تربیت حضرت
ایشان قریب بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت هدایت طالبان حق یافتند در مسکن خود حلقهٔ ذکر و مراقبه با جمعیت میمانند
میر مبین خان رحمة الله علیه از سادات کبار و عمدهٔ اصحاب و زبدهٔ احباب حضرت ایشان اند بکمالات ظاهر
و باطن آراسته بودند طریقه از آنحضرت گرفته بانتهای مقامات طریقه فائز شده اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان
پرداختند جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور و جمعیت نمود بخدمت آنحضرت محبت راسخ و در اتباع و انقیاد و
اطوار حضرت ایشان جهد بلیغ داشتند لهذا در بارهٔ ایشان میفرمودند که میر مبین از اولیاء خدا است جا بجانان [illegible]
و منقبت ایشان عبارتی متوان یافت میر محمد از اصحاب ایشان بعنایات حضرت ایشان نسبت باطن تا بفنای لطیفه
نفس رسانیده کشف کونی صحیح دارد و اخبار مستقبله بدعوی میگوید و آنچنان واقع میشود ملاقات ارواح و اعیان می بیند وی

میگفت روزی در موسم سرما وقت صبح در دریا غسل میکردم گرگان رسیده بر لب دریا ایستادند من شنا میداشتم توجه بحضرت میر مبین خان نمودم دیدم که عصا در دست رسیدند و گرگان را از آنجا دفع فرمودند **میر محمد معین خان رحمۃ اللہ علیہ** برادر میر مبین خان در اخلاص و محبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان سبقت میداشتند طریقہ از آنحضرت گرفتہ بمقام اجازت طریقہ رسیدند بادب نیک مؤدب باخلاق حسن مہذب بودند چنانچہ در مکتوبی حضرت ایشان بایشان نوشتہ اند آداب آدمیت کہ از شما بظہور میرسد دیگر برادران را شرایک نمودن ظلمی ست نمایان حقتعالی نسخۂ وجود شما را ازین ہم صحیح تر فرماید امروز دہم شوال بتقریب تعزیت والد بزرگوار شما کہ جامع ہزاران مناقب بودند و انتقال ازین عالم داعی بیادگار گذاشتہ در لکنؤ حاضرم تحریر عبارات عزا پرسی خالی از تکلفی کہ ما و ایشان بعلاقۂ ہمعمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم ہمسفر بودیم حالا کہ وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصلۂ چند نفس ہم قافلہ ایم **بیت** امروز گر از رفتہ حریفان خبری نیست * فردا است درین بزم کہ از ما اثری نیست * ضعف بمرتبۂ ایست کہ حلقہ در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچہ حظی از زندگی نماندہ اما حیات صوفی غنیمت ست ہم از بہر وجود او وہم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعدہ طفرۂ تا ولایت کبری حقتعالی رسانیدہ ست طرفہ عفیفہ خوش استعدادی ست و در عالم عقیدہ و اخلاص بیشتر ز مردان ست میر محمد مساوی کمالات بنوۃ رسیدہ اند میر مبین خان شیخ مقرری ست الحمد للہ درین ایام صبح و شام خوب می شود و مردم خوش استعداد فراہم آمدہ اند حقتعالی فرصتی دہد کہ سیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شما خالی است و درین آخر عمر بجوم فیوض و برکات بمرتبۂ ایست کہ در تحریر نمی آید الحمد للہ علی نوالہ والصلوۃ والسلام علی رسولہ و آلہ **میر علی اصغر عرف میر مکھو رحمۃ اللہ علیہ** از اقربای میر محمد مبین خان زبدۂ خلفای حضرت ایشان اند و بوجاہت ظاہر و حلاوت باطن و آداب کاملہ موصوف طریقہ از آنحضرت گرفتہ کار سلوک باطن قریب بانتہا رسانیدہ باحوال و مقامات طریقہ فائز شدند از بس اخلاص کہ ذکر رابطہ بدوام رسانیدہ بانعکاس واردات عالیہ حضرت ایشان نیز وقتی خوش داشتند بزرگان گفتہ محبت شیخ و ذکر رابطہ اصلی ست راسخ در کسب حالات و کیفیات الہیہ ہیچ طریق از ہر دو طریق ذکر و مراقبہ موصلتر است ایشان مجمع فیوض الہی و مظہر انوار آگاہی بودند اجازت ہدایت طریق باطن یافتہ طالبان را تلقین ذکر و مراقبہ می نمودند در مرشد آباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شدند مجمعی از ارباب قلوب انعقاد یافت در طلب قوت حلال بپیشۂ تجارت می نمودند اما شغل ظاہر ایشان مانع از

تعمیر اوقات بوظایف عبادات بازنمید اشت وآیه شریفه رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکر الله وصف حال ایشان بود مدتی ست که ازین جهان رخت سفر بربستند **محمد حسن عرب رحمة الله علیه** از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاهده قوی داشت صایم الدهر بود چهل هزار بار ذکر کلمهٔ طیبه لساناً و ده هزار نفی و اثبات بحبس نفس جناناً و هزار بار سورهٔ اخلاص و درود و استغفار هر روز وظیفه داشت بتا بیدات الهی آیه شریفه واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون وصف حالش بود شبها بیداری و روزها در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و کثرت ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت در سه سال سلوک طریقهٔ احمدیه باتمام رسانیده خلافت یافت بوطن خود رفته مرجع طلاب گردید حضرت ایشان میفرمودند که در تمام عمر یک کس طالب خدا و مجاهد راه مولی نزد فقیر آمده و آن کس محمد حسن عرب بود و این لفظ در وصف او کافیست **محمد قایم کشمیری رحمة الله علیه** از اصحاب خواجه موسی خان در طلب مقصود رنج سفر بسیار کشیده و صحبت درویشان بسیار دریافته صیام و قیام علی الدوام داشت و مجاهد بود در راه خدا بامر ایشان بخدمت حضرت ایشان رجوع نمود و بحسن تربیت آنحضرت در سه سال بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت برای دیدن حضرت خواجه موسی خان به بخارا رفت ایشان را در مرض موت یافت بعد واقعهٔ ایشان دید که حضرت ایشان بحال او توجهات فرمودند پس بهمین توجه آنحضرت او را در آنجا قبولی پیدا آمد و مردم بسیار بطلب طریقه رجوع نمودند اما دلش در آنجا قرار نیافت یکبار روی در خواب دید که وی باغی در مدینهٔ منوره دارد و در آنجا نهری از حضرت ایشان جاری است و آب از آن نهر در باغ او می آید و درخت و گل را نضارت می افزاید از جهت او را اشتیاق زیارت روضهٔ مقدسه مصطفی صلی الله علیه وسلم غالب آمد و عزیمت حج نمود میگفت من دو پسر دارم نذر کردم که یکی را مجاور خانهٔ خدا و دیگری را خادم مسجد مصطفی گردانم صلی الله علیه وسلم **حافظ محمد رحمة الله علیه** از یاران خواجه موسی خان بامر ایشان استفاده از حضرت ایشان می نمود یکبار او را قبضی صعب پیش آمد و بهیچ وجه بسطی نمی یافت دی بجوالی فنای نفس رسیده بود حضرت خواجه نقشبند را رضی الله تعالی عنه دید میفرمایند ای پسر که من اینقدر ترا چه کم است که حاصل کار تصفیهٔ قالب از خواطر و تزکیهٔ نفس از رذایل است مرا درین دم لت نقد وقت داشت پس بعد مدتی دراز از وی خدمتی نمایان بظهور آمد که آنحضرت بحالش مهربان شده فرمودند امروز وقت رفع قبض شما رسیده است و بکمال عنایت در باطن

وی توجهات فرمودند و عقدهٔ مالاینحل سالها بیک التفات آن معرفت افزای لها بکشاد و فیضی بزرگ نگشش
دارو شد که تدارک تنگیهای دیرینه مصرعه خدمت ترا بکنگرهٔ کبریا کشد * حضرت خواجه احرار قدس الله
سره العزیز فرموده اند ما هر چه یافته ایم بخدمت یافته ایم در حالهای وقف زیاده از بیست کس درویشان
را خدمت مالش بدن کرده ایم تا بیمن رضای درویشان دل ما آب معرفت شست و شوی یافت و از لوث التفات
ماسوا پاک و صاف گردید و وی از خدمت یکی از مشایخ وقت که بخدمت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه انکاری داشت
علم حدیث سند میکرد و روح مبارک حضرت مجدد حضرت ایشان را از توجه بحال وی منع فرمود بحلقهٔ شریفه می آمد اما
توجه آنحضرت نمی یافت میفرمودند حق صحبت و خدمت قدیم شما بر ما ثابت است اما مرضی پیران کبار نیست که توجه
بکنیم دران نزدیکی وی را جنونی لاحق شد و کار بزنجیر کشید در جوششهای جنون میخواند **فرد**
نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را * و بهمان عارضه سودا درگذشت
غفر الله له **مولوی قطب الدین رحمة الله علیه** حظی از علم ظاهر دارند و بصحبت مشایخ این طریقه رسید و
سبق ذکر از خدمت یکی از بزرگان این خاندان گرفته شرف استفاده صحبت حضرت خواجه موسی خان دریافتند
و تا هفت سال ملازم خدمت ایشان بوده کار سلوک باطنی تا بفنای قلب فنای نفس و حالات و واردات این دو مقام
رسانیدند و با خواجه ضیاء الله و شاه عبد العدل خلفاء حضرت محمد زبیر و شاه عبد الحفیظ خلیفه حضرت شیخ محمد عابد
رحمة الله علیهم صحبت داشته در نسبت خود قوتی کسب کردند التزام صحبت حضرت ایشان ما نموده سالها استفاضه
کردند و بمقامات عالیه فایز شده قریب بانتهای سلوک طریقه مجددیه رسیدند فنا و نیستی بر ایشان غلبه داشت مهذب
الاخلاق لین الجانب بودند در آخر عمر استهلاک و اضمحلال نسبت باطنی بر ایشان غالب آمده از خود رفته ساخت و
برحمت حق پیوستند **مولوی غلام یحیی رحمة الله علیه** از اجلهٔ علمای تحریر و زبدهٔ فضلای خوش تقریر
بمکارم صفات موصوف بودند حفظ قرآن مجید نموده بدرس علم ظاهری پرداختند بر کتب علم معقول حواشی مفید
نوشته اند طبعی رسا و ذهنی در غایت ذکا داشتند طریقهٔ قادریه از خدمت یکی از مشایخ آنخاندان عالی گرفته سالها
بذکر و شغل باطنی مواظبت داشتند بصبر و قناعت و استغنا از اغنیا بسر برده غنائی و وجاهتی بهم رسانیدند آوازهٔ کمالات
حضرت ایشان بجذب دل ایشان پرداخت از ملک پورب احرام طواف آستان ولایت نشان بسته شرف زیارت
آن قبلهٔ خدا پرستان دریافتند و طریقهٔ نقشبندیه گرفته همت بر تحصیل مقامات سلوک طریقه گماشتند تا شش ماه

هیچ کیفیت ایشان را نه دریافت اما در سعی شغل باطنی پیش قدم بودند که اولین نعمات الهیه توفیق یاد اوست
سبحانه و ادراک حالات و کیفیات از ثمرات دوام شغل بالله است بروقت خود می شود اگر در دنیا از احوال
صوفیه چیزی دست ندهد در آخرت که دار جزا است کیفیات عمل و اخلاص ظهور می نماید بیت تو بندگی چو گدایان
بشرط مزد مکن ٭ که خواجه خود روش بنده پروری داند یکی گفته است التلذذ بالبکاء ثمن البکاء
دیگری فرموده اللذة فی الصلوة شرک حکمت الهی یکی را بکیفیات اذکار محظوظ مینماید و دیگری را بعلم
اسرار سرافراز میفرماید و یکی را محض بتوفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند هر سه کس از مقبولان درگاه اند لهذا
فرموده اند منا من علم و منا من جهل چنانچه علم اسرار و حقائق و مشاهده تفصیل تجلیات الهیه از لوازم است جهل حالات
باطنی نیز اقل قلیل حاصل کار محبت و توفیق مرضات الهی است اللهم وفقنا لما تحب و ترضی
ایشان را بعنایت الهی حالات و کیفیات طریقه دار و شدن گرفت و به جذبات نسبت نقشبندی فائز شدند
تا پنج سال کسب فیوض صحبت شریفه نموده سر سلوک تا بتجلی ذاتی دائمی رسانیدند و احادیث و تعلیم طریقه یافته سالما و
غانما بوطن رفتند ایشان را آنجا قبول پیدا شد و طالبان جمع آوردند درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعه احوال
باطن اشتغال نمودند در گوشه توجه الی الله مراقبات میفرمودند از ورود حالات و غلبات نسبت باطنی بهره حظی
نداشتند اما عمر ایشان وفا نکرد شیخ خاندان قادریه ایشان بیمار بود بسلسله مرشد توجه فرمودند مرض او بایشان منتقل شد
و بهمان مرض درگذشتند ازین جهت بخاطر حضرت ایشان غم و الم راه یافت چنانچه بجز تیری نوشته اند که زخم رحلت مولوی
غلام یحیی مرهمی ندارد و واقعه جانکاه ایشان در سینه آتشی زد و زهره را آب گردانید انا لله وانا الیه راجعون
غیر از صبر چاره نیست که فردا ما هم میرویم ایشان در بیان مسئله وحدت وجود و وحدت شهود رساله نوشته بنظر حضرت
ایشان درآورده مورد تحسین گشتند آنحضرت بر ورق آن رساله این عبارت مرقوم فرمودند نحمد الله و نصلی علی رسوله
سرگروه علماء فحول جامع علم معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما تمنی که بسبب اخوت طریقه باین هیچمدان یعنی
جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانیدند
حق اینست با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضروری
نداشت که این توفیق بین کشفین اگرچه خالی از تکلفی نیست متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین الفئتین
العظیمتین رحم الله عبداً انصف و لم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

گفت فقیر راقم تطبیق درین دو مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی است دیگری از مقامی دیگر فائض مثل ارباب
حال محال است اما در تحقیق هر دو مشرب خفای نیست کسیکه در طریقهٔ مجددیه بعلم و وجدان سیر نموده بروی این معنی ظاهر است

مولوی غلام محی الدین رحمة الله علیه از سادات صحیح النسب در نسب بحضرت غوث الثقلین می رسند رضی الله
تعالی عنه عالم بودند بعلوم معقول و منقول حافظ کلام الله و ماهر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم زاهد و عابد از ما سوا منفرد
بمقام توکل رسیده بغلبهٔ طلب خدای یگانه از آشنا و بیگانه بریده با مشائخ وقت خود صحبت داشته و از انظار عنایت همت بزرگان
بهره داشته ذکر و اشغال طرق اهل الله نموده و کیفیتی از اذواق قلبی حاصل فرموده اما از کمال تعطش این راه تسلی نداشتند
ایشان و مولوی غلام یحیی و مولوی عبدالحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده اظهار طلب طریقه نمودند آنحضرت
آن هر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند که در شما وحشتی معلوم میشود چندی دیگر در طلب فقرا سعی نمائید
ایشان تا دو سال بخدمت مشائخ دهلی و هر جا درویشی شنیدند رسیدند هیچ جا دل ایشان تسلی نیافت پس بخدمت
مبارک رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریفه از تجلیات صفات و شیونات گذشته تا تجلیات ذاتیه دائمه
فائز شدند و اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت روز عطای خرقهٔ اجازت بایشان فرمودند که شما را در واقعه بشارتی
از غیب خواهد رسید پس بفقیر گفتند من یکی از اجلهٔ بزرگان را بخواب دیدم که سورهٔ والضحی تا آخر آن بر من خواندند
و این بشارت حصول هدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند که در ایامی که بحضرت ایشان رجوع
آوردم در حلقهٔ ذکر دیدم که غوث الاعظم بجای ایشان نشسته اند و نیز یکبار دیدم که حضرت غوث الثقلین تشریف آوردند
حضرت ایشان هدیهٔ نیازی از درون حجره آورده بخدمت آنحضرت گذرانیدند مرا الیقین حاصل شد که فیض قادری
نیز درین خاندان شامل است که فیض التفات غوث اعظم رح بصورت آنجناب متمثل شده دوبار بنظر آمد زبانی یکی از ثقات
شنیده ام استاد ایشان مولوی باب الله اراده زیارت مزار فائض الانوار حضرت غوث الثقلین نموده اند آنحضرت
در خواب ایشان آمده فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما ملازمی نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار رنج
سفر نیست مولوی نعیم الله نوشته اند که یکبار پیراهن ایشان ترکا پوشیدم آنچنان فیوض و برکات یافتم که گاهی
بچنین حالات نرسیده بودم ایشان را در اورنگ آباد اصحاب فیض طلب بسیار جمع آمدند و صحبت افاده گرمی گرفت مدتی
در آنجا بوده بحج رفتند زیارت حرمین شریفین دریافته در جوار خانهٔ خدا یا قریب مدینهٔ مصطفی صلی الله علیه وسلم آسوده

مولوی نعیم الله بهرایچی عمدهٔ خلفای حضرت ایشان جامع اند در علم معقول و منقول در وقت تحصیل علم

کہ شغل باطنی پرداز ندو منامی بشارت یافتند کہ حصول این دولت بصحبت شیخ کامل مکمل وابستہ است و ہنوز وقت
آن نرسیدہ پس بعد تحصیل علم طریقہ نقشبندیہ از حلقہ محمد جمیل کہ ذکر ایشان سابقاً گذشتہ گرفتہ بخدمت حضرت
ایشان رجوع آوردند و بالتزام صحبت خدمت در چہار سال بمقامات علیہ این طریقہ رسیدہ بتجلیات ذاتیہ دائمی
فائز شدند و خرقہ اجازت و خلافت یافتہ در وطن خود مرجع طالبان گردیدند و در صحبت ایشان لہا جمعیت
و حضور حاصل است بکمال استقامت بر طریقہ شریفہ و اتباع سنن نبویہ و اخلاق حسنہ آراستہ اند و در گوشہ صبر و قناعت
اوقات بیاد خدا معمور میدارند حضرت ایشان بحال ایشان عنایت بسیار داشتند چنانچہ از حال خود چنین نوشتہ اند کہ
آنحضرت در بارہ فقیر فرمودہ اند صحبت چہار سال شما برابر صحبت دوازدہ سال دیگران است و از نور نسبت و
فیض صحبت شما عالمی منور خواہد شد و فتوحات دو جہانی حق سبحانہ شما را ارزانی خواہد داشت انتہی اللہ تعالی
ایشان را با این کمالات سلامت دارد و کرامت اللہ و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیدہ ام کہ باحوال
نیک ممتاز اند مولوی کلیم اللہ بنگالی رحمۃ اللہ علیہ از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند طریقہ از
خدمت مبارک گرفتہ سالہا فیوض باطنی حاصل نمودند و بہ نسبت کمالات رسیدہ و اجازت یافتہ بوطن خود رفتند
ایشان میگفتند مرا از مطالعہ مکتوبات شریفہ حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ محبت عقیدۂ قوی بخدمت ایشان پیدا شد
و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل را حضوری و آگاہی بردوام حاصل گشت یکبار در خانہ قاضی مرشد آباد
بضیافت بودم بمجرد خوردن طعام قضا حضور و صفا از باطن زائل شد و کدورتی بر دل طاری گشت کہ بہیچ عمل
دور نمیشد اشتیاق صحبت ایشان غالب آمد کہ شاید بہمین التفات بزرگی آن صفا و حضور باز حاصل گردد بخدمت
بزرگان رجوع آوردم ہیچ جا دل مرا جمعیت و آگاہی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فائز شدہ و بمجرد دیدار
فائض الانوار دل را اطمینانی حاصل گردید طریقہ نقشبندیہ از حضرت ایشان گرفتم بحال فقیر توجہات فرمودند تا
پانزدہ روز اثر توجہ در باطن خود نہ دریافتم آنحضرت میفرمودند کہ لطائف شما خوب جاری شدہ بندہ ساکت بودم
روزی در راہی میرفتم ناگہان دل بحرکت آمد و آواز اسم ذات بگوش من رسیدہ مضطرب ساخت فقیر راقم حرکت دل ایشان
بچشم سر عیان دیدہ ام حرکت ذکر مبتدی را خوش می آید اما کار دوام توجہ بجدا و خلو در کہ از ما سوا است ایشان
میگفتند در مشکلی سخت درماندہ بودم و ہیچ اسباب بر آمد کار بنظر نمی آمد ختم حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ بجہت روای
حاجت شروع نمودم در خوابی دیدم کہ دریائی است زخار در نہایت طغیان با صرصر طوفانی انگیختہ است و

من کشتی کا غذین میخواہم کہ از طرف روانی آب بیرون برم بغایت اضطراب دارم کہ با ینحال رسیدن بساحل ممکن
نیست شخصی از غیب بمن گفت بہم مدار کشتی تو بمدد حضرت مجدد بمنزل میرسد دیدم کہ باد ساکن شد و کشتی بحفاظت
تمام بمقصود رسید و در دو سہ روز آن مشکل حل گشت برجوع فقیر در برآمد حاجات بجناب امام ربانی میشود و کارہا از غیب
بآسانی می شود رحمۃ اللہ علیہ **میر روح الامین رحمۃ اللہ علیہ** از سادات کبار قصبۂ سونی پت اند از خدمت
عزیزی طریقۂ قادری گرفتہ بشغل باطنی مواظبت می نمودند و بعضی اذکار خاندان شطاریہ از بزرگی اخذ کردہ بعجائب
واردات رسیدند می گفتند ذکر اسم ذات بمرتبہ برمن استیلا یافت کہ ہرجا اسم مبارک اللہ مشاہدہ می نمودم یکبار دیدم
کہ دیوار طرف قبلہ بشگافت و جمال کعبۂ شریفہ بیحجاب عیان گردید ارواح اولیا را بچشم سر زیارت می نمودم و حرارت
و شوق قلبی نقد وقت داشتم اما دل مرا اطمینانی نبود تا آنکہ بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانیت حاصل شد
و آنچہ آرزو داشتم بدست آمد ایشان سالہا بخدمت آنحضرت استفادہ نمودہ اند و بمقام اجازت طریقہ رسیدہ
از آنجا ترقیات کردند نسبت ایشان تا بکمالات رسیدہ بود استقامتہ قوی داشتند حضرت ایشان میفرمودند ایشان
محمدی المشرب اند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ میکردند حفظ تمام ناکردہ ازینجہان درگذشتند
سیوطی رحمۃ اللہ علیہ در شرح الصدور حدیثی آوردہ کہ ہر کہ حفظ تمام ناکردہ بمیرد ملایکہ در قبر او می آیند بمجرد
استشمام رائحہ آن قرآن تمام یاد او میگردد فرزند ایشان میر غلام حسین کہ طریقہ از حضرت ایشان دارند در
واقعہ از روح عزیزی پرسیدند کہ از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار ما تلاوت قرآن مجید مینمایند
سیوطی در ہمان کتاب نقول تلاوت اموات در قبر بسیار آوردہ و در حدیث است کما تعیشون تموتون و
کما تموتون تبعثون محتمل است کہ ایشان نیز تلاوت میکردہ باشند این تلاوت اموات بنا بر عادت و حظ
نفوس ایشان است و دران ہیچ کلفتی نیست مدار تکلیف دنیا است یکی از اولیا گفتہ است اگر در بہشت نماز نیست
مرا آن بیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیادہ تر از لذات آخرت دانستہ آرزوی عبادت دارد در بہشت
آنچہ خواہد میسر بود و حصول رضوان اللہ اکبر **شاہ محمد شفیع رحمۃ اللہ علیہ** طریقہ از خدمت بزرگی گرفتہ
بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیدہ بود و بتجلیات ذاتیہ فایز گردیدہ
بیاد الہی وقت خوش داشتند **محمد واصل و محمد حسین** از خدمت یکی از عزیزان این طریقہ ذکر مراقبہ تلقین یافتہ
ہر دہ سال در صحبتش کسب انوار جمعیت نمودند و سکر حالات نقد وقت ساختہ تمام شب در بیخودیہای مراقبہ

بسر می بردند بعد انتقال پیر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده بتحصیل فیوض طریقه پرداختند دران نزدیکی محمد واصل مُرد و در جوار حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره مدفن یافت محمد حسین درسالها بالتزام صحبت آنحضرت ترقیات خوب نمود و کیفیات نیک پیدا کرد در سیر ولایت قلبی شعار عاشقانه میخواندند **فرد**

غمزهٔ ناز تو تنها نه مرا کشته و بس ✤ یعلم الله که جهان جمله قتیل ست و قتیل ✤ دلها را با هتزاز آورده ذوقی حاصل میکرد سیر سلوک تا به نسبت کمالات رسانید چون خوگیر استغراق نسبت قلبی بود از بیرنگی و لطافت نسبت مجددی چندان محظوظ نگردید روزی فقیر بحال او توجه نموده بر کیفیات هر مقام آگاه ساختم گفت حالات کیفیات هر مقام جدا جدا دریافتم اما نسبت کمالات بدریافت من نمی آید گفتم امام طریقه حضرت مجدد و حال این نسبت عالی بعجز جهل و نکارت نگفته اند کما ادراک و وجدان از تجلیات ذاتیه کوتاه پس چند مدت بصبر و جبر در صحبت مبارک حاضر میشد هر گاه آن لطافت و بیرنگی قوتی یافت و درینمقام قدمگاهی راسخ پیدا شد شکایتش بشکر مبدل گشت اجازت تعلیم طریقه یافته بوطن رفت **شیخ غلام حسین تھانیسری** گزیده اصحاب کار کرده حضرت ایشان اند در بلدهٔ پٹیاله بملک پنجاب علم فقه خوانده اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاه قادری طریقه قادریه گرفته با حضرت محمد میر هفت سال صحبت داشته صوفی عبد الرحمن خلیفه حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد را رحمة الله علیهم دیده بودند و توجهات گرفته از کثرت ذکر که هر روز پنجهزار نفی و اثبات بحبس نفس تا هفت سال میمودند جمعیتی حال فرموده بخدمت حضرت رسیده سالها التزام صحبت مبارک نمودند و بتوجهات علیه در مراتب سلوک طریقه ترقیات کردند کار سیر و سلوک باطنی از تجلیات اسم الظاهر گذرانیده معاملهٔ باطن خود بتجلیات اسم الباطن رسانیدند لهذا از گرمیهای حبس نفس کیفیات ولایت در نفس ایشان تاثیر ایست گرم شوق افزا و آزادی و بی تکلفی بسیار دارند و جدانیات ایشان در ادراک حالات باطن صحیح است در رامپور افغانان از ایشان طریقه گرفته اند و بتوجهات ایشان گرمی و حرارت قلبی کسب کرده فقیر اصحاب ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بهره دریافته دو کس را ازان جماعه ممتاز دیده ام درویشی با خدا بودن است سعادت کسی است که عمر خود بیاد الهی و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بسر نماید و سرمایهٔ حیات نقد وقت خود فرماید ایشان بحج رفته بودند الحمد لله که بشرف زیارت حرمین شریفین یافته بسلامت مراجعت نمودند **مولوی عبد الکریم و مولوی عبد الحکیم** از ملک پورب بعد فراغت از تحصیل علوم باستماع آوازهٔ

کمالات حضرت ایشان بحضور پر نور رسیده طریقۂ نقشبندیه گرفته بعد چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان باذن گشته بوطن رفتند مولوی عبد الکریم در این اوقات قضا نمودند و مولوی عبد الحکیم انزوا گزیده و ترک ماسوا گفته در گوشۂ قناعت بیاد الٰهی پرداختند وقت نیمروز اندکی طعام بمزه خورده به تنهائی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم رسید خوارق عادات گردیدند یکی از اغنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بر دست شما بیعت میکنم از بس مرد قبول نکردند یکبار بیماری مجذوم گل ولای آب وضوی ایشان تبرکا ببدن مالید و غسالۂ وضو استشفاءً نوش نمود در چند روز صحت یافت ایشان را بظهور چنین کرامت قبولی پیدا شد و مرجعیتی پدید آمد اوقات و اعمال و احوال ایشان جای غبطه ما پس ماندگان مقام بطالت است دل از التفات ماسوا رسته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بسته سعادتی است که مقصود دوستان خدا است **نواب ارشاد خان** از مخصوصان جناب حضرت ایشان اند بمکارم اوصاف موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آنحضرت شانی عالی داشتند که دست هر کسی بآنجا نتواند رسید بواسطۂ محبت و صحبت حضرت ایشان با وجود علائق بسیار نسبت اینخاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لائقه آنجناب بجا آورده قربی و معیتی خاص پیدا نمودند ظفر علیخان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان داشت مدتی است که پدر و پسر هردو ازین خاکدان بال تعلق فشانده بعالم جاودانی رخت اقامت کشیدند **غلام مصطفی خان رحمة الله علیه** از اصحاب حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه بحسن تربیت حضرت ایشان حظی وافر از نسبت خاندان احمدی حاصل نموده در سلوک نسبت باطن تا بتجلیات ذاتیۂ دائمی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را مشغول یاد حق سبحانه نمودند باخلاق نرم آراسته بودند و تعظیم خلق خدا که مظهر کمالات الٰهی است بر ایشان استیلا داشت ادنی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ تو یاد نکرده اند همه را باحترام پیش می آمدند در وقت عطای تنخواه نوکران را زیاده بر ما تقرر عنایت می نمودند بخدمت آنحضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجا آورده بجناب الٰهی قبولی بهم رسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است **نعم المال الصالح للرجل الصالح** وصف ایشان بود حضرت ایشان بعد واقعه بر مزار ایشان تشریف فرما شدند تا دیری مراقب نشسته سر برداشته فرمودند سبحان الله اگر فقیر را بیقین معلوم شود که قبر من اینچنین محفوف انوار الٰهی خواهد شد نوبت شادیانه بر آستانۂ خود بلند آوازه نمایم اینهمه ظهور مغفرت و رحمت از حسن اخلاص ایشان است **اخون نور محمد قندهاری رحمة الله علیه**

از علم دین بهره داشتند طریقه از آخون فقیر گرفته بورزش ذکار آنخاندان اجازت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی در سینه
وگدازی در دل داشتند اما درد دل ایشان تسکین نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقهٔ نقشبندیه گرفتند و سالها
کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوک طریقهٔ احمدیه قریب بانتها رسانیدند نسبت نورانی داشتند بخلوت و انزوا بسر
میبردند بعد واقعه حضرت ایشان گفتند که منصب نیابت آنحضرت و ترویج طریقه بمن رسیده از روح مبارک حضرت
ایشان محمد معصوم و از حضرت خواجه نقشبند قدس الله اسرارهما نسبتی تازه باویسیت یافته ام و دولت افاضات
باطنیه از خانهٔ مغل انتقال نموده بخانهٔ افغان رونق افزای احوال طالبان گردیده شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر
مشایخ اینخاندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده شده گویا نهر خشکی بود که از زلال نور
جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت اخذ طریقه رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل میشود
لهذا ادعوهای عریض می نمودند که فیضی طی مقامات که در صحبت حضرت ایشان در مدت بسیار حاصل میشد باندک
توجه من نقد اوقات طالبان خدا میگردد بالجمله بعلم و عمل و ضبط اوقات بر وضع طریقهٔ احمدیه آراسته بودند اما عمر
ایشان وفا نکرد در چندروز رخت حیات بربستند غفر الله له **ملا نسیم** از اجلهٔ خلفای حضرت ایشان سلوک باطنی در
طریقهٔ احمدیه بتوجهات عالیهٔ آنحضرت قریب بانجام رسانیده خلافت کسب مقامات تا بکمالات تربیت کرده و بطریق
طفره تا آنجا که خدا خواست رسیده حالات نیک دارد در هر سال از وطن بخدمت مبارک آمده انوار طریقه حاصل می نمود
در اخلاص محبت و متابعت حضرت ایشان راسخ است هیچکاری بی اجازت آنحضرت نمیکرد یکبار میخواست که قی
نماید گلوی خود بند نموده بخدمت مبارک رسید که اگر اذن شود استفراغ بکنم لهذا بکمال متابعت آنحضرت از مقبولان
بارگاه الهی گشت طالبان بخدمت او رجوع آوردند و بهمین توجه او جمعیت و حضور میرسند زبانی ثقه شنیده ام
که یکبار بشخصی توجه بجذبه تمام نموده بود تاب نیاورده تا دیری اضطراب و بیتابی می نمود آخر بهمان حال برحمت حق
پیوست ذات کثیر البرکات او بسیار غنیمت است بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد **ملا عبد الرزاق**
در علم فقه و اصول مهارت تمام دارد و بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان حالات نیک پیدا کرده و در مدارج قرب الهیه
ترقیات نموده تا بکمالات فائز گردید اجازت تعلیم طریقه یافته بافاضه علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیک دارد **ملا جلیل**
بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نموده و نسبت باطن تا بکمالات رسانیده اجازت تعلیم طریقه یافته بیاد
مولی وقت خوش دارد و بهر که خدا خواست طریقهٔ مشغولی باطن گفته بذکر الهی دلش را زنده ساخت **ملا عبد الله**

رحمۃ اللہ علیہ بعلم و ادب مردی بود صالح ہمین صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاہی گردید چندروز

با ملا نور محمد صحبت داشت و بوطن خود رفتہ بکثرت ذکر و مجاہدہ در احوال قلبی سوختی پیدا کرد طالبان بسیار بر وی

جمع آمدہ بتوجہات او بجمعیت حضور فائز شدند بعد انتقال وی برادرش کہ از خدمت شریف او باجازت تعلیم طریقہ

رسیدہ بود صحبت حلقہ ذکر گرم داشت وی نیز ودیعت حیات سپردہ بزرگی را قائم مقام خود گذاشت و مردم بوی

رجوع دارند ملا تیمور طریقہ از حضرت ایشان گرفتہ بمقام فنای قلبی رسیدہ احوال حضور و آگاہی نقد وقت خود

ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشتہ در وطن خود ریاضات شاقہ اختیار نمود و بحفظ نسبت باطن جہد بلیغ فرمود

در نسبتش ذوق و شوق و استغراق پیدا شد و مرجع طلاب گردید مردم بسیار بر دست او انابت نمودند و کفار شیفتہ

تاثیرات گرم باطن مبارکش گردیدہ اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طریقہ دارند رافضیان را جذب صحبت

گیرای او از اہل سنت و جماعت گردانیدہ مشغول بیاد خدا ساخت طالبان حرارت شوق در صحبت ملا نسیم از

جمعیت و طمانیت حظی نیافتہ بخدمت وی رجوع آوردہ بمقصود خود رسیدند الحمد للہ فالحمد للہ از اصحاب حضرت ایشان

ملا اولیا و ملا ابراہیم و شاہ لطف اللہ و ملا سیف الدین و محمد جان و خواجہ محمد عمر و خواجہ یونس و شیخ قطب الدین و شیخ محمد امین و شیخ

غلام حسین و دیگر اعزہ بمقامات قرب خدا امتیاز یافتہ و از ناسوا برتافتہ اند رحمۃ اللہ علیہم جمیعا **فصل** در ایراد

بعضی مکتوبات حضرت ایشان کہ بمخلصان خود تحریر فرمودہ اند **مکتوب اول** برخوردار مکرر التماس تحریر

نسب و حسب فقیر کردہ اند چون فائدہ معتد بہا بران مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون کہ سماجت از حد گذشت

مجملی تحریر میکردد دریابند کہ در حقیقت سرمایۂ وجود فقیر در آغاز قطرۂ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسب

این خاکسار بہ بیست و ہشت واسطہ بتوسط محمد بن حنفیہ بہ شیر بیشۂ کبریا علی مرتضی علیہ التحیۃ و الثنا میرسد امیر کمال الدین

نام یکی از اجداد فقیر در ہشتصد ہجری بتقریبی از بلدۂ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیۂ یکی از حاکمان آنجا دو ستی

کہ سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیہ تعلق باولاد ایشان

گرفت وقتی کہ ہمایون بادشاہ مملکت ہندوستان را از دست افاغنہ سور متخلص گردانید از ان خاندانی برادر

محبوب خان بابا خان نام را کہ بسہ واسطہ با میر مذکور میرسند ہمراہ آورد احوال این ہر دو در تواریخ اکبری مسطور است

و نسبت دری این بزرگان بخانوادہ امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچہار واسطہ بہ بابا خان منتہی میگردد پدرم

بجرم خان مذکور کہ در عہد اکبری مصدر بغی شدہ بود بعار کم منصبی گرفتار بود عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاہ

گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال
هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی
بر رو نشست و در بسنّ کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم
متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله
ابن سالم مکی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی سند کرد
و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی
عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان
بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر آستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ
شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز
سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز که هزار و صد و
هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا خاتمه بخیر کناد
ببرکت حبیبه صلی الله علیه و سلم **مکتوب دویم** در دفع اعتراض کا احوال متوسلان طریقه احمدیه موافق با دعوای
مقامات بلند انتهائیست فهمد و ماده شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرات شهرند دعوای مقامات بلند میکنند و
آثار آن مثل اولیای متقدمین از ینها بظهور نمی رسد دیگر آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات
آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم
می آید و این معنی مستبعد می نماید جواب شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین با وجود تحقق فنا دعوای کمالات علیا
کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایة ما فی الباب جماعه ازان طایفه باظهار این امور مامور بوده اند
و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز می توان نمود و هیچ کمالی غیر از
نبوت بالاصاله ختم نگردیده و در مبدء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق این بزرگان حسن ظن را چه مانع است
آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از
اقویای این طریقه بقوة ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نه و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات
است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند و نه از لوازم آن و مخفی نیست که

صحابهٔ کرام که افضل جمیع امة مرحومه بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه و
تابعین و اتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من
المسترین جواب شبهه دویم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص ادراک نسبت بکیفیت این
طریقه کار هر عمر و زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق
و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیانا غیر معصومین
هیچ کس محفوظ نیست و حق اینست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است
لیکن این بشارتها بی حقیقت نیست و مقصود این مشایخ از بشارت اینست که مرید از آن مقام نصیبی یافته نه مثل
اولیای مشهوره قوة و رفعة در آن مقام رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری برین کار
جد و جهد بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد **بیت** فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرات و
فرصتی می باید که انوار پیر لازم مرات مرید گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد و پس در بعض
اوقات عکس مقام در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نرسیده و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود در و باستتار
می آرد و پس آثار اگر ظهور نماید و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است
و مریدان بنا بر ضعف همت التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند **مکتوب سوم در بیان**
لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارت است از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع است
که متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم می شود
و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و میگویند این
کثرت اعتباری فراهم وحدت حقیقی یا مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیة خلق است با حق و همین بتاویلات
و تمثیلات مشروع و معقول می سازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضوای منبسطه شمس با شمس میفرمایند
و ظل اینجا بمعنی تجلی است یعنی ظهور شیء در مرتبه ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس نمیشود اند شد این قدر فرق است

میانه تعبیر اول و ثانی که هرچند ظل را حقیقتی دیگر غیر از اصل و نیست همان اصل در مرتبهٔ ثانی ظهور کرده خود را ظل وا نموده
است اما حمل مواطات یکی بر دیگری اینجا صحیح نیست در امواج و دریا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه
اثبات غیریت می کنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و اینمعنی را از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط
کرد و تصویر معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت بطور شهودیه انیست که نزد ایشان حقایق
ممکنات در مرتبه علم الٰهی مرکب اند از اعدام و وجود باینمعنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است بجهل و عدم القدرت
که معبر است بعجز و غیرها مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در علم الٰهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل
آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند
پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه در مرات خارج ظلی که ظل خارج
حقیقی است مصدر آثار خارجیه گشته اند پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند بوجود حقیقی و در خارج
ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هرچه هست از وجود و توابع آن ظلا و انعکاسا
مستفاد است از حضرت وجود الحق جل شانه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید
و چون عدم منشا شر و نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال و عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و
وجود عاریتی ناچار عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود و اما وجوه حسن مستفاد از حضرت وجود است و جهات قبح همه حاصل از طرف
عدم پس هرگاه سالک بقوة استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبهٔ الٰهیه است بسیر علمی از حضیض امکان باوج
وجوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع است فرماید
برکات آن نسبت محاذات که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بود برفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقة در مراة تعین
سالک بود تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینحالت را بنسبت فنای تعبیر میکنند
و بعد فنا لازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند که سالک بآن وجود کارخانه
بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقای میگویند پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی
و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقی
است نبی میگردد و بدرجهٔ عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت
از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف است دورتر افتد و بوجود حق که خیر محض است نزدیکتر میگردد

وچون ظلمات عدم در استیلاء انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما با حتمال وقوع شر احیانا اولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله فافهم والسلام

مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی

مخدوما این سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند که بنای این شبهه بر اشتباهی است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین او چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی است که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات وجود است و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت می کند و در عین آن کلم بلفظ انا اشارة بهمان وجود وهمی می نماید چون قطع مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق والخلق که از حدیث ثابت است میسر میگردد و باصل خود واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از آنجناب می داند و می باید که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است آنزمان ادراک اضح می شود که مشار الیه مرجع انا در نفس الامر اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اول راجع می شود باصل و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیا آن انا رجوع بظل می کند و چون اینحالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور میگویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست اگر گاهی فتوری درین حالت روی میدهد فترت در علم العلم واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام ناس باقی می ماند تا حواس با قیست که تمشیت امور بشری موقوف بر آن است و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را در آن بارگاه دخلی نه و منشای این اشتباهات این است که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور می شوند حضرت فاروق رضی الله عنه که فرموده است اصلی و اجهز الجیش اشارة باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل

علم حضوریست ظاہر است کہ صلوۃ آنجناب البتہ بحضور خواہد بود و تدبیر جہادی تصور اسباب صورت انگیز و ہستن ہر دو قسم علم جمع نشوند این ہر دو کار در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیشوند گذشت معنی قول خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ صحیح نمیشود اند شد فافہم والسلام **مکتوب پنجم در بیان اجوبہ شبہات کہ بر کلام حضرت مجدد مینمایند**

برخوردار از اجوبہ شبہاتی کہ بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بعضے بیخبران وارد می شوند استفسار کردہ اند مطالعہ در آمد دریابند کہ بنای این اعتراضات بر جہل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم اہل تعصب است و تکفیر شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ اکابر دیگر رسالہا نوشتہ اند و حضرت مجدد در مکاتیب خود جوابہای ہمہ شبہات بطریق دفع دخل تحریر فرمودہ و از اولاد امجاد ایشان حضرت شاہ یحیی رحمۃ اللہ علیہ رسالہ مفصل درین باب حضرت مولوی فرخ شاہ رحمۃ اللہ علیہ رسالہ مسمی بکشف الغطا عن وجہ الخطا بطریق اجمال تحریر نمودہ اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رسالہ مسمی بالعطیۃ الوہابیۃ الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل بر تفصیل اسولہ و اجوبہ در رد رسالہ محمد برزنجی تلمیذ شیخ کردی ثم المدنی نوشتہ و بمہر علمای مذاہب اربعہ دیار عرب مسجل و مسلم گردانیدہ بمادہ حسد ظہور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان کہ در قرن اول و ثانی شیوع داشتہ و بعد قرون ثلثہ مشہود با لخیر در پردہ کمون رفتہ از خصوصیت طینت مطہرہ ایشان کہ بقیت طینت مقدسہ جناب رسالت بودہ بروز نمودہ اند ؎ نی نی تراز تربت یثرب گرفتہ اند

پنہان ز شام در دم بسر نہادہ اند ۔ و انصاف آنست کہ اول در شان قایل مقامات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال و موزون بمیزان شریعت است پس متشابہات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیۃ واگذارند و او را معذور دارند چرا کہ این قوم را عذرہای بسیار عارض میشوند گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاہ در معلومات کشفی بنابر خلط وہم و خیال خطا واقع می شود و دران خطا مثل خطای اجتہادی معذور اند و گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس بر عبارات این اسوہ ترک اعتراض لازم است خصوصاً بر کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی است کہ بنای طریقہ ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بہمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب ہیجان این فتنہ انکار توحید وجودی است و اثبات توحید شہودیست چرا کہ از چہار صد سال یعنی از عہد حضرت شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان ادعیہ اسماع داذہان مردم از مسئلہ وحدت وجود مملو بودہ است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودے نہ مثل انکار

علمای ظاہر است بلکہ از مقامی کہ وجودیہ تکلم می کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر ہست کہ مقصود اصلی را فوق آن مقام
میفرمایند و غیریتی فی الجملہ بین الحق و الخلق ثابت می کنند کہ مخل وحدت وجود حقیقی کہ متحقق در خارج حقیقی است نگردد
بخلاف وجودیہ کہ درمیانہ حق و خلق عینیۃ اثبات می نمایند و تصویر مسئلہ وحدت وجود و وحدت شہود در دو مکتوب دیگر
نوشتہ شدہ والسلام **مکتوب ششم در جواب شبہات** بعد حمد و صلوۃ از فقیر جانجانان مولوی صاحب مہربان
سلمہ الرحمن مطالعہ فرمایند کہ التفات نامہ طولانی مشتمل بر شبہاتی کہ ہمہ متوجہ مقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی
مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ بود ورود فرمود مخدوما این شبہات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شدہ
اگر میسر شود مجلدات ثلاثہ مکاتیب حضرت ایشان مطالعہ فرمایند خاطر جمع خواہد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند
می نگارد باید دانست کہ حضرات صوفیہ لفظ وجود را بر سہ معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول کہ امر انتزاعی
و معقول ثانوی است دویم وجود منبسط کہ منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاہر وجود و مبداء اول است و بدیہی است کہ این
ہر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین ہر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم
وجودیکہ اول الاوایل و مبداء المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت
ایشان میگویند کہ ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و ہرگاہ وجود و ذات ہر دو در حقیقت یکی باشند صدور آثار
خواہ بوجود منسوب باید کرد خواہ بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چہ دخل است
و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راہ احتیاط است
کہ در لسان شرع این اطلاق وارد نشدہ و صفات و اسمای الہی توقیفی اند و دو شبہ دیگر کہ در مبحث حقیقۃ محمدی و فضل حقیقت
کعبہ بر حقیقت محمدی است صلی اللہ علیہ و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابہای آنہا طول دارد و آنچہ در تاویل
قول حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ نوشتہ اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چہ نقصان
عاید بجناب آنحضرت می شود و استثنای متقدمین خود ازین حکم بحکم ادب لازم است کہ بعضی از آنہا اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم
حدیث مرقوم لا یدری اولہ خیر ام آخرہ استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا کہ تقدیم و تاخیر امر نسبی است و ہر متاخری
را متاخری است پس ممکن است کہ متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد فقیر در تفرقہ حق و باطل در التفات نامہ مامور بودم
معذور دارند اللہم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام **مکتوب ہفتم در بیان فضل
حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد** بعد حمد و صلوۃ از فقیر جانجانان مطالعہ فرمایند کہ التفات نامہ مشتمل بر

قدمی ہذہ … این بر گردن ہر ولی خداست ۱۲

استفسار تفضیل یکی بر دیگری ازین ہر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہما رسید مخدوما تفضیل بر دو قسم است جزوی و کلی و ظاہر است کہ سوال از تفضیل جزوی نیست مناط تفضیل کلی زیادت قرب الہی است و ہمین امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت و قلت مناقب سراغی بمطلب میتوان برد اما افادہ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع قرون اول است بدیہی است کہ وجود مبارک این ہر دو بزرگ از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است اصول ثلثہ شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطا است بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان کہ خالی از غلو محبت پیران نمی باشند از اعتبارات ساقط است نیز صاحب کشفی کہ احاطہ کمالات این حضرات بکند و حکم بجزم بر تفضیل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الہی و سکوت ازین فضولیہا است مقر فضایل این ہر دو بزرگ باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود کہ این مسئلہ از ضروریات دینیہ نیست کہ تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیہای عشقی کہ ارباب حضرت مجدد است دم زدن مناسب نیست کہ حرف از عالم عقل می رود

ہرگز در بیش و کم نمیباید زد ٭ از حد برون قدم نمیباید زد ٭ عالم ہمہ مرات جمال ازلی است ٭ می باید دید و دم نمیباید زد ٭

مکتوب ہشتم در تطبیق دو مفہوم کہ از کلام حضرت مجدد معلوم می شود مخدوما نوشتہ اند کہ مکشوف حضرت مجدد در مسئلہ حقایق ممکنات آن است کہ در مرتبہ وحدت کہ عبارت از تفصیل کمالات الہیہ در خانہ علم الہی است در مقابلہ ہر صفت کمال عدم ضد آن صفت ثبوتی رتمایزی پیدا کردہ است در مقابلہ صفت علم عدم العلم کہ معبر بجہل است در مقابلہ صفت قدرت عدم القدرت کہ معبر بعجز است و قس علی ہذا و آن اعدام تمایز بنا بر مقابلہ و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشتہ مبادی تعینات عالم و حقایق ممکنات شدہ اند آن اعدام بجای مواد آن حقایق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حالہ اند دران و بنا بر ہمین امتزاج اعیان خارجیہ ممکنات کہ بر مسطر آن حقائق مصدر آثار شدہ اند وجود و عدم ہر دو را قبول می کنند و ہمین جہۃ مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است کہ مبادی تعینات حضرات انبیا علیہم السلام و اہلیۃ صفات اند کہ اصول ظلال مذکورہ اند و وجود وجوبی دارند پس باید کہ در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکہ این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان تخلط عدم نمی باشد وجہ تطبیق چیست مخدوما چون مقابلہ و محاذات درمیانہ اعدام متمایزہ و وجودات صفات مقدسہ در مرتبہ علم الہی مقرر شد پس چنانچہ اعدام مجالی صفات گشتہ اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیدہ اند اما اینجا معاملہ بالعکس است در اینجا صفات

بجای مادہ و اعدام بجای صور حالہ اند جہت عدم درین صورت ضعیف واقع شدہ و جہت وجود قوی و ہمین جہت حضرات انبیا علیہم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند و وجود خارجیہ ایشان عدم و وجود ہر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است والسلام

مکتوب نہم در بیان معنی قول صوفیہ کہ صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نہ بیند از کافر فرنگ بدتر است

پرسیدہ بودند کہ صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونہ راست آید کہ صوفی البتہ مومن گاہ عالم متقی می باشد و در حالت صحو و افاقت علم اوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع ہمین اوصاف اعراض اند نہ ذات و حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونہ خود را بدتر می تواند داشت و اگر بتکلف چنین بداند آن فضایل را از ان رذائل بدتر دانستہ باشد و فساد این عقیدہ شرعا و عقلا بدیہی است جواب مخدوما بمذہب حضرات مجددیہ ما حقایق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیہ و ظلال صفات حقیقیہ یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الٰہی ثبوت پیدا کردہ و مرایای انوار اسما و صفات گشتہ و مبادی تعینات عالم گردیدہ و در خارج ظلی کہ ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شدہ اند و بنا برین ترکب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشتہ اند از جہت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جہت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست کہ در عالم حس ہرگاہ شخصی بر مراۃ ممتلی از انوار شمس نظر می کند بملاحظہ اولی ہمان انوار را می بیند نہ مراۃ را چرا کہ مراۃ در شعشعان انوار مختفی و مستور گشتہ است و ہرگاہ مراۃ الفرض در خود نگاہ کند بلحاظ اول ہمان تعین مراتی خود را خواہد دید نہ انوار را چرا کہ نظر او بر ظاہر است پس نظر صوفی بر ظاہر اشیاء شریفہ و خسیسہ بر جہت وجود آن مظاہر کہ در آنہا ظاہر شدہ است و مصدر خیر گشتہ می افتد و چون در خود نظر می کند نگاہ او بر جہت عدم کہ ذاتی اوست و منشاء شر است خواہد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواہد دید و خیر و کمال عاریتی را کہ از جہت وجود کسب کردہ از ان خود نخواہد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیاء خسیسہ بدتر خواہد فہمید از اینجا معلوم شد کہ مقصود قایل این قول آنست کہ صوفی کامل خیر و کمال را اصلا منسوب بخود نمی نماید و مستعار میداند و ہمین است معنی فنای تام و حاصل شہود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جہت وجود و انوار مستعارہ می افتد و جہت مراتب او کہ عدم است مستور میشود از و دعوی انا الشمس ہر بر می زند و ہمین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمۃ اللہ اگرچہ آنجناب در وید خود معذور بود اما در وید خطا کرد از غلبہ سکر و جہت

بوجود و جهت عدم تمیز نتوانست کرد و بسیاری از سالکان این راه را چنین اغلاط واقع می شود الا من عصمه الله تعالی
ببرکة حبیبه صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم مکتوب دهم در دفع شبه که مزیت صبر ولی که به بلای شدید
مبتلا بود و دعا برای دفع آن نه نمود بر صبر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام که دعا
بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه بهبلای حضرت ایوب
علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز
رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان و زنهار نخواسته در نیصورت
مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم می شود و چون مقام صبر بس رفیع است فضل ولی بر نبی لازم می آید
حل این شبه باید فرمود جواب مخدوما در بادی نظر این شبه وارد می شود و اگر تامل کنند محل شبه نیست بیانش آنکه
اگرچه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین[۵۲] و نیز انی مسنی الشیطان
بنصب و عذاب[۹۳] گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم
السرائر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این
بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بوده و اگر نه حقتعالی با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت
میفرمود سر این انیست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و
اهانت و حقارت مردم نسبت بوی صبر نمود چون دید که وقت نزول رحمت رسید دانست که کشف این کربت
بتضرع و زاری معلق است و ادب اینوقت بیصبریست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است
رسید و بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت
منصب نه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی رجوع نمود الحمد لله که حقتعالی بداد آنجناب رسیده با وجود بیصبری ظاهر حال باطن
او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه
حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فصوص بیان میفرماید که الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر[۹۴] و حضرت
ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننمود جواب این
شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز درین باب زاری نکرده و دم نزده زیاده صبر آن ولی

ترجمه[۵۲] ای رب من بمن رسانید رنج و تو مشفق ترین مشفقان هستی ۱۲ [۹۳] مرا آسیب رسانید شیطان به رنج و عذاب ۱۲ [۹۴] صبر آنست که نفس از شکایت بسوی غیر باز دارد

بر صبر این نبی باقی ست اینجا مقصود وقوع فضل کلی ست بر نبی و آن می بیچاره که از مذاق کمالات نبوت عبودیت و کمال مقام رضا خبر نداشته از غلبهٔ سکر ولایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم در بیان ذکر جهر و ذکر خفی

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت دادند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق براه افراط و تفریط رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و اینمقام تنقیح میخواهد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن ست منحصر ست در سه قسم یکی ذکر لسانی است بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط ست و داخل اقسام غفلت دویم ذکر قلبی ست بی حرکت لسانی و اینمعنی در اصطلاح صوفیه معبر ست بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آن ست معمول سلف در جمیع طرق و آن هر دو وجه ست یا حضور ذات بحت مذکور ست بملاحظه صفتی و یا بملاحظه صفات او و این هر دو وجه ماخوذ ست از آیه[۵۱] وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝ دوم استحضار مذکور ست با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعماء و اینطریق استدلال ست از اثر بموثر و این معنی در لسان شرع معبر بفکر ست و مفید ست زیادة یقین را و کتاب و سنت از فضایل او مملو ست و قسم سیوم از اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر ست و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفای ذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین ست ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ ست از آیه اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ۝ دویم اسماع غیر ست که در شرع مسمی بجهر ست و در مواقع خاص افضل ست از خفی نه مطلقا بنا بر حکمتی چنانچه اذان و قرارت بجهر در صلوة جهریه که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از ان منظور ست و حکمتی که در ذکر خفی ست سلامت نفس عامل ست از فساد سمعه و ریا که مانع ست قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت ست مطلقا بلکه از فحوای حدیث[۵۲] اِنَّكُمْ لَا تَدْعُوْنَ اَصَمَّ وَلَا غَائِبًا منع جهر معلوم می شود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با اطوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدء فیض اخذ نموده اند و شرع از ان ساکت ست و داخل دائره اباحت و فائده در ان متحقق و انکار آن ضرور نه و ظاهر ست آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل ست از غیر آن اگرچه مباح باشد و مفید بود و تعلیم کلمهٔ طیبه از آنحضرت حضرت علی ابن ابی طالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که از حدیث شداد ابن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی بجهرا که در اول این حدیث ست که آنحضرت به بستن در امر نمود و بعد از ان تعلیم ذکر فرمود این معنی مشعر ست باخفا نه فی الجملة

گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی تفضیل ذکر جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که جهر در بعض مواقع نیز مشروع است و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر جهر که در متاخرین مروج است فضولی است چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی بنای لشهر مکابره مینمایند از طرفین مقبول نیست ولایق التفات نه و افراط و تفریط مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ما قل و دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثنا **مکتوب دوازدهم در سماع** مخدوما در مسئله سماع درمیانه ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب افراط و فرقه ثانیه میفرمایند که بالاطلاق حلال است باقتضای غلبه ذوق و حال و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی موزون با معنی موزون بیمداخله محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرون اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اتقیا و علما و ائمه احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد نه بطریق التزام قسم دویم آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آن را بعد گرفته و امور غیر مشروعه را دران خلط نموده این قسم بقدر مداخله امور غیر مباحه از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد انجامید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلا شارب خمر میل بنقل شیرین میکند و آنکه معتاد با فیون است رغبت بنقل نمکین می نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها بنشاء خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت شان بر بودگی افیون مناسبت است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت و نیز همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک و در عقیدهٔ اباحت و غیر اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه مقامات سنیه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علما صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر رسیده اند و بس خیر الکلام ما قل و دل و السلام

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار مخدوما در مسئله جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز
تشویش خاطر باقیست چراکه عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و اگرنه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول
وحی نبی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیراکه اعمال
عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه پس اختیار تام کجا و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم
بحکم شرع و عقل مسلوب است از جناب او تعالی جل شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست
بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار ما نیست
هرگاه میخواهند از مبدا فائض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو متحقق
نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن البصری رحمه الله
مستفاد می شود لا جبر و لا تفویض و لیکن امر بین الامرین و همین امر متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز
بر افعال عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است
و بس و برعایت ضعف اختیار ربنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت
دیگر سبقت ندارد و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و تعلیلا و مسبوقیته این هر سه صفت افعال
عباد مشابهتی من وجه با افعال او سبحانه دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال
متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین توجیه می توان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره
از ذرات کائنات بتمامه است با کمالات مندمجه او بظهور جزوی است از اجزای چراکه حضرت وجود بسیط حقیقی است تجزی
نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شیونات حضرت
وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف است بمنصب خلافت حصه از صفت اختیار هم متحقق باشد
اگرچه ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود والسلام علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری

مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب بی اصلی دارند یا از
اصلی هست و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد و مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند
…ب قدیمه اهل هند معلوم میشود این است که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش
…ی مسمی به بید که چهار دفتر دارد و مشتمل احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل است بتوسط ملکی بر برهما نام که آله و جارحه ایجاد

عالم است فرستادہ و مجتہدان ایشان از ان کتاب شش مذہب استخراج نمودہ بنای اصول عقاید بران گذاشته این فن را
وہرم شایسته نامیدہ اند یعنی فن الہٰیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چہار فرقه مقرر نمودہ چہار مسلک
ازان کتاب برآوردہ برای ہر فرقه مسلکی قرار دادہ بنای فروع اعمال را بران نہادہ اند و این فن را کرم شایسته
خواندہ اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اہل ہر مدت و زمان
تجویز تغیر اعمال ضرور است و عمر طولانی عالم را چار حصه ساخته ہر یکی را جگ نام کردہ برای اہل ہر جگ طور عملی انسان
ہر چہار دفتر اخذ نمودہ اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کردہ اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق ایشان در توحید
باریتعالی اتفاق دارند و عالم را مخلوق میدانند و اقرار بفنای عالم و جزای اعمال نیک و بد و حشر و حساب دارند
و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاہدات و تحقیق معارف و مکاشفات ایشان را ید طولی است و عقلای ایشان فرصت
عمر آدمی را چہار حصه قرار دادہ حصه اول در تحصیل علوم و دویم در تحصیل معاش و اولاد و سیوم در تصحیح اعمال و
ترویض نفس چہارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که آنرا مہاتمکت میگویند بران
موقوف است صرف می نمایند و قواعد و ضوابط دین ایشان نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین برحق بودہ است
و منسوخ شدہ و از ادیان منسوخ غیر از دین یہود و نصاری نسخ دینی دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه نسخ بسیار
در معرض محو و ثبات آمدہ و باید دانست که بحکم آیة کریمه وان من امة الا خلا فیہا نذیر و کریمه ولکل امة
رسول و آیات دیگر در ممالک ہندوستان نیز بعثت انبیاء و رسل علیہم السلام واقع شدہ است و احوال آنہا
در کتب ایشان مضبوط است و از آثار آنہا ظاہر میگردد که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح
عباد را درین مملکت وسیع نیز فرو نگذاشته و پیش از بعثت خاتم الرسل صلی اللہ علیه وسلم در ہر قومی پیغمبری
مبعوث شدہ و اطاعت و انقیاد ہمان پیغمبر بران قوم واجب بودہ نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظہور پیغمبر ما
که خاتم المرسلین است صلی اللہ علیه وسلم و مبعوث است بکافۂ انام و دین او ناسخ ادیان است شرقا و غربا احدی را
تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نماندہ پس از آغاز بعثت او تا امروز که ہزار و صد و ہشتاد و سال است
ہر کہ بادی نگرویدہ کافر است نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیة کریمه منہم من قصصنا علیک ومنہم من لم
نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان انبیاء ہند سکوت اولی است نه ما را جزم بکفر و ہلاک
اتباع آنہا لازم است و نه یقین به نجات آنہا بر اوجب مادۂ حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد

ترجمه نیست بخطی نویسی دراز آرائش ... درآن اتباع یعنی بی‌بی ... ۱۲ ترجمه بعضی از انبیاء بیان کردہ

در حق اہل فارس بلکہ اہل ہر مملکت کہ پیش از ظہور خاتم الرسل گذشتہ اند و بیان شرع از احوال آنہا ساکت است و
احکام و آثار آنہا مناسب موافق مسلک اعتدال است ہمین عقیدہ اولی است و کافر گفتن کسے بی دلیل قطعی آسان نباید
دانست و حقیقت بت پرستی اینہا آنست کہ بعض ملائکہ کہ بامر الہی در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان
کہ بعد ترک تعلق اجساد آنہا را درین نشأہ تصرفی باقی است یا بعض افراد احیا کہ بزعم اینہا مثل حضرت خضر زندہ جاوید
اند صور آنہا ساختہ متوجہ بآن میشوند و بسبب این توجہ بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت بہم میرسانند و
بنابر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود روا میسازند و این عمل مشابہتی بذکر رابطہ دارد کہ معمول صوفیہ
اسلامیہ است کہ صورت پیر را تصور میکنند و فیضہا بر میدارند اینقدر فرق است کہ در ظاہر صورت شیخ نمیتراشند
و اینمعنی مناسبتی بعقیدہ کفار عرب ندارد کہ اینہا بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نہ آلہ تصرف الہی و اینہا را
خدای زمین میدانستند و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرک است و سجدہ اینہا سجدہ تحیت است نہ سجدہ عبودیت
کہ در آئین اینہا بمادر و پدر و پیر و استاد بجای سلام ہمین سجدہ مرسوم و معمول است کہ آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد
تناسخ مستلزم کفر نیست والسلام **مکتوب پانزدہم در بیان رفع سبابہ** نوشتہ بودند کہ حضرت مجدد الف ثانی
رضی اللہ تعالی عنہ در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابہ کردہ اند و ترا با وجود دعوی محبت بجناب ایشان رفع سبابہ
میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است مخدوما او سبحانہ جل شانہ اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیدہ میفرماید
مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
و رسول علیہ السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ و حضرت مجدد الف ثانی رضی
اللہ تعالی عنہ کہ نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشتہ اند و علماء در اثبات رفع سبابہ
رسالہا مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقہ حنفیہ تصنیف کردہ اند تا بجائیکہ حضرت شاہ یحیی رحمۃ اللہ علیہ فرزند
اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رسالہ تحریر نمودہ اند و در نفی رفع یک حدیث بثبوت نرسیدہ و ترک رفع از جناب
حضرت مجدد بنابر اجتہاد واقع شدہ سنت محفوظ از نسخ بر اجتہاد مجتہد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین
حجت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرمودہ اند و حضرت مجدد
ہم مذہب حنفی داشتند و امام ابو حنیفہ رضی اللہ تعالی گفتہ اذا ثبت الحدیث فہو مذہبی واترکوا قولی بقول
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس امید است کہ حضرت مجدد از ترک این امر اجتہادی و اخذ باحادیث صحیحہ متغیر نشوند

واگر گویند که حضرت مجدد باآن علم واسع از احادیث ثبوت رفع کم آگاه نبودند گویم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته ترک فرموده باشند گویم که کشف در امور طریقه معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا دران مکتوب احتجاج بکشف نکرده اند و امید است که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند متمر نتائج گردد والسلام **مکتوب شانزدهم در عمل بحدیث** پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رحمه الله رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجه و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود اترکوا قولی بخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله تعالی عنهم وقول مشهور است ازان امام که فرموده که اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسی که مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نص صریح درین باب است و اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع حدیث را احاطه نکرده است چنانچه قول امام اترکوا قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع حدیث با امام نرسیده بلکه بعضی از انها فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند این معنی را هر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند بمذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل منخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی اختلاف المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و جزم کرده بدان امام رافعی و نووی اور فته امام نووی در روضه گفته که جدید و درین مذاهب یا جایز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی بکند گوئیم که لازم است هر مقلد را که

طلب علم با حوال ہر دو مجتہد نماید چون غالب شد ظن او کہ طرف ثانی اعلم است جائز است بلکہ واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتہی و مر مقلد را حالات اند و منحصر عقل از چہار حال خالی نہ چرا کہ مقلد یا عامی است یا عالم و این ہر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی ست یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقہ و از مذہب خود جز اسم نمیداند و از انتقال ارادہ حصول مال یا جاہ کردہ پس امر او اخف است کہ بحقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم و فقیہ بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا کہ ملاعبت بمذاہب میکند برای غرض دنیوی این معنی غیر جائز است و اگر در مذہب خود فقیہ ست و باعث انتقال وی سبب دینی ست و مذہب دیگری نزد او ترجیح یافتہ است بقوۃ ادلہ پس برای چنین کس انتقال واجب است و بر روایتی جایز و اگر عاری از فقہ ست و در مذہب خود تفقہ مشغول شدہ و جاہل ماندہ و مذہب غیر را بر خود اسہل و سریع الادراک النستہ و او را تفقہ درین مرجو است برای چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا کہ تفقہ در مذہبی بہتر است از جہل در جمیع مذاہب کہ غالبا عبادت جاہل صحیح نبود و اگر انتقال را ہیچ سببی دینی یا دنیوی نیست بلکہ از ہر دو مذہب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است مر فقیہ را زیرا کہ او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کردہ چون بمذہب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقہ در آن مذہب و از عمل کہ مقصود است باز ماند پس در اترک انتقال اولی است و آنچہ میگویند کہ اگر غیر حنفی بمذہب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نہ محض بحکم تعصب است دلیلی ندارد زیرا کہ ائمہ کلہم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر بر مذہبی نصی از آیہ و حدیث وارد بودی تقلید آن مذہب بر ہر فرد امت واجب بودی و تقلید دیگر جائز نبودی و این معنی خلاف اجماع امت است صاحب جامع المفتوی کہ حنفی مذہب است گفتہ کہ جائز است مر بازاری را انتقال از مذہب شافعی بمذہب حنفی و عکس آن اما باید کہ بکلیت مذہب خود را منتقل کند نہ در بعض مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نمودہ اند اگر جائز نبودی نگردیدی و ہر کہ بخلاف آن گوید قول بی دلیل است و نا مقبول و السلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہفدہم در عقیدہ اہل سنت و جماعت در حق اصحاب رضی اللہ عنہم** نوشتہ بودند کہ در حق معاویہ بن ابی سفیان اموی صحابی و دیگر اعوان و اتباع او رضی اللہ عنہم و رضی عنہم چہ اعتقاد باید کرد بدانند کہ علمای مذہب اہل سنت منازعات حضرات صحابہ را بنا بر حسن ظن کہ در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الٰہی می نمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چرا کہ در قرون ثلثہ مشہود بالخیر ہیچ یکی از علمای محدثین و مجتہدین با وجود قرب

زمان مع اطلاع تام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی تجویز طعن در شان این جماعه نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنابر عقیدهٔ کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبدء رفتنه شهادت امیر المؤمنین عثمان است رضی الله عنه وطریقهٔ اسلم همین است زیراکه در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب خلیفه برحق علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را از ان فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایت ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت مبین اسلام برهم میخورد و بس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة و السلام علاوهٔ ان و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت ضرورتر است قبول است لیکن از اهل قرابت آنحضرت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و مستکره است اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودهٔ ذوالقربی آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تمام درین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب کرام که مبدء تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت بودند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بوی ختم کرده و بکافهٔ انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در شان او و جماعه که در طول عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطهٔ کفر بر نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین خدای چه امید رحمت باشد و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت حوال پیغامبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیای این امت نیز نهان نه هرگز دیده و شنیده که بعد ارتحال یکی از بزرگان همه مخلصان

له نفرستاده [ترا] مگر رحمت برای تمام عالم ۱۲

مرتد و منکر گردیده و با آل و اولاد او عداوت ورزیده باشند درین صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت است
کدام فائده مترتب میشود و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام

مکتوب هژدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت باجمال حامداً و مصلیاً نوشته بودند
که از اختلاف شیعی و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چراکه بنای اعتقاد اهل ملت
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواترات که افادهٔ یقین نمایند و این قسم اخبار درین باب کمتر است
پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید باری و تصدیق نبوت
بالاجمال برای نجات کافیست و ایمان مجمل مبنی بر مضمون کلمهٔ طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان می شود همین نسبت است
و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نیز حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها
و قرب قرابت اینها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات بس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
هیجان فتنه است چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص مسلم بجناب حضرات انبیا است علیهم التحیة والثناء و ممنوع
است از غیر اینها اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین
زود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن بتصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات
کینه و عداوت بالاستمرار در میانهٔ آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را دائره می نمایند از اعتبار ساقط است و بدانند
که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک آنحضرت و مستوجب نفی فائدهٔ بعثت است مهذا فقیر روزی درین مسئله
متامل بودم و از مبدء فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکهٔ این تشکیک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد
قل آمنت بالله کما هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و باله و اصحابه کما هو عند نبیه
و بدیهی است که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع تعلقات است و تفویض امر بعلم الٰهی است جل شانه که مرتبه نفس الامر است
هیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست فالحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله

مکتوب نوزدهم در بیان خلفا که موافق حدیث دوازده از قریش خواهند بود نوشته
بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود
اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که متسلط بر خلافت
یافته اند و جهاد بر کفار و اعلاء کلمة الحق کرده اند مراد می دارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را می گویند و اعتقاد تو

حق درین مسئله کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا
باطنی و خلفای آنحضرت هم باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت
خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزائن و افواج که شرط نفاذ حکم است ظاهر است که بعد خلفای اربعه کسی سالی
خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ایمه طاهرین هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبوده اند و تعبیر
آنحضرت علیه الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برهمین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و
جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای روح آن قالب است
از نفوس مزکی حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم
متفق اند و در ذات با برکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد
صلح در میانه امیر شام و حضرت امام حسن سلام الله علیه تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات
تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین
عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی نخواهد والسلام **مکتوب بستم در بیان توجیه ملالت حضرت عائشه**
از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله
عنها از جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد از ان نیز قطع نظر از واقعه
حرب جمل که بوجهی دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل
که انحراف از حضرت مرتضی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم
بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخدوما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور می باشند و حق هر دو جانب می باشد چنانچه
درین مقام مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود
باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل
سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را وحشت آورد
و چرا نیارد تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر
ازین اذیتی نمی باشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای البشریت است
که از ان چاره نیست نه از راه دیگر و نا محبت با قسمی این وحشت با لیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز نه از جهت

عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بجهت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس بیصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه ماجور که بنای هر دو امر بر محبت پیغمبر است علیه السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النسا علیه التحیة والثنا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از احادیث صحیحه به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بر قدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا مسامحت ننمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از مال در عالم نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر می شناسد و ما بالبشریت با قیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بجهت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق صدیق قطعی است مسامحه در چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا از این جواب یا بانجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیة توریث واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر البجد شهرت هم نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیها ست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغیر نمی تواند نماید شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنجناب بروی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف حق ثابت می شود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن ظن در شان طرفین واجب است والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب بست و یکم** در بیان التزام اتباع سنت سنیه و تحصیل مرتبه حضور و جمعیت و آگاهی مخدوما آنچه از ضعف طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالات به نسبت قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفها را میل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه ضرورست و از عقلای مخلصان هر که التماس امر مذکوره نماید تسلی او بانیم راتب باید کرد که او سبحانه جلشانه که حکیم حقیقی است بمنطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهاده و آن طبیب حاذق را با موراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی خود کشود و هر که ابا نمود خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح اعتقاد بر حسب

کتاب و سنت استعمال جوارح است در امتثال امر و نهی و جزا آن نعمات حسی است پس که صورت نجات است و حقیقت این
نسخه حصه خواص است تنویر قلوب و تزکیهٔ نفوس است بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور
تجلیات و مکاشفات است صورت معبر با یمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان
تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوای امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج که به طلا و ضماد
ازالهٔ آن کرده میشود بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بیصورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست گمراهی است اعاذنا
الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بران موقوف تا احتمال مکث مرض باقی نماند و کمال شفا
مرض معهوده بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان باید دریافت چه از معالجهٔ آنجناب علیه السلام در طبائع
اصحاب کرام چه آثار صحت و شفا بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبهٔ محبت خدا جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضاء
رسول و علیه تحیت و ثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و ماده بظهور آثار دوام حضور قلب و تهذیب
نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخهٔ شریعت او حاصل شده بوده و از اذواق و مواجید قرون متاخره
تکلم نموده اند و با وجود حصول بکمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ
حقیقت و فائدهٔ آن شامل خواص و عام است کرده اند و اعتنا به شان کشف و کرامت نفرموده اند این امور را از لوازم و
شرائط کمال نداشته پس مریضی که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع ریاضات
و مجاهدات شناسد انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه مواجید و اذواق متعارف را
در جهت جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهند و صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد او را نائب رسول خدا صلی الله
علیه و سلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بخورد مویز این راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد **مکتوب بست و دویم** در جواب
شاه ابوالفتح در بیان بعضی درجات طریقهٔ مجددیه التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زادهٔ گرامی بعد عمری رسید جان تازه
رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردیده و انچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین لطیفه
آثار که بظهور میرسد امیدها است علی الخصوص این امور حاصله را که ماده غرور اکثر مردم میشود قدر و قیمت ننهادن و در طلب خدا
جل و علا بما فقرا نامراد مراد آوردن و دست بدریوزه کشادن از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرات
ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طینت
علو همت است بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم مخدوما انچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خان صاحب

از واردات غریبہ و احوالات عجیبہ و استیلاء غلبۂ ظہور وحدت بہ تحریر آید ہمہ آثار تلوینات لطیفۂ قلب ست و مقام تمکین و منتہای این لطیفہ از تنگنای امکان برآمدہ بوسعت آباد مقدمہ وجوب رسیدن است در دائرۂ ظلال اسما و صفات کہ مبادی تعینات عالم اند سیر کردن و در ظل خاص کہ مبدء تعین او مرست فانی شدن و بہمان ظل بقا حاصل نمودن ست و این معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری کہ ولایت اولیا است و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی کہ محل سکر است ناشی و درینمقام در ضمن قلبیہ نفس را ہم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است با حق جل شانہ بمرتبہ کہ غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالاازین مقامیست کہ سیر سالک در اصول این ظلال کہ مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معاملہ با لطیفہ نفس می افتد کہ از عالم خلق است چنانچہ در مقام سابق با قلب لطائف اربعہ دیگر کہ از عالم امر اند عروج آنہا بمرکز ظلال است کار افتادہ بود درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و امارہ مطمئنہ میگردد و عدو مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد ہم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کردہ سر وحدت شہودی کہ خبر از غیریت حق از خلق میدہد مفہوم می نماید و وصول بانیمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جلشانہ بودن و اجتناب از مبغوضات او نمودن است بحدیکہ کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل برحسب کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و انیمقام معبر است بفنای نفس و ولایت کبری کہ ولایت انبیا است علیہم الصلوات و بہ برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است درینجا سیر سالک در کمالات اسمای صفات کہ تعلق باسم ہو الظاہر دارند واقع ست و فوق آن ولایت ولایت ملائکہ ست کہ معبر بولایت علیا است و درانجا سیر در کمالات متعلقہ ہو الباطن ست و فائدہ حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بہم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جدا از انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت تقدست تجلی مجرد ذات مشہود عارف میگردد و اینجا سروکار بعناصر اربعہ کہ اصول لطیفہ نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثہ سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و ہرگاہ ذات عالیہ را اعتبارات و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مہم ترین مقاصد درین راہ تحصیل فنای قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر مبنی برین ہر دو فنا است و در ہر مقامی ازین مقامات مسطور عروجی و نزولی است

وفنا و بقا آنچه محرر گردید موافق تحقیق حضرات مجددیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین مناسب مذاق اکابر متقدمین
است اما مشایخ دیگر احتمالہا در بیناب دارند کہ باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبہ بر سلوک ست
و ہر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام ست استعداد مستفید نیز شرط است و از روی صحبتہا
بسیار ست خدا ابدا دا و شما برسد و السلام سطری چند مکتوب شاہ ابو الفتح کہ متضمن فوائد بعضی اشغال چشتیہ
است شغلی فرمودند کہ بعد کثرت مزاولت آن از مغاک سینہ آوازی لبسیط ممتد مثل دوی نحل محسوس
گردیدہ ہر روز در تزاید بود تا آنکہ رفتہ رفتہ او را حرکت قلب صنوبری را کہ ثابت ذو الابتدا و الانتہا
است و محل آن بر سہم حلا الصیح در گرفت و آواز لبسیط ممتد ساخت چنانکہ از ابتدا رقایب با نطرف کہ مقام
روح ست یک لخت آوازی مستطیل گردیدہ ہمگی سطح سینہ را فرا گرفت و ہمان آواز بعد مدتی آنقدر استیلا
نمود کہ در تمام بدن سرایت کرد حتی کہ بوقت توجہ یکسو از ان صورت خالی نیست آنقدر مغلوب میکند کہ توجہ
بالتفات طبیعی بتکلیف دست میدہد و ملاحظہ غیر از میان مرتفع میشود و سیر آن حضرت ذات در اعیان
موجودات تا دیر مشہود میگردد و چون قدری اتفاقت بہم میرسد مصدر حالات عجیبہ و مکاشفات غریبہ میشود چنانچہ
اگر ہمین صورت متوجہ قبر عزیزی کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر تفحص کوائن مستقبلہ نماید در اغلب
اوقات بی کم و کاست بر می آید و اگر سوی مردی کہ فی الجملہ استعدادی داشتہ باشد متوجہ شود تاثیر حرارت
آنرا در دل احساس میکنہ بیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان مندرج گردیدہ تفرقہ در ذکر
قلب و روح مشکل شدہ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ **مکتوب بست و سیوم** در بیان مسئلہ توحید وجودی
برخوردارا مسئلہ وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند کہ در شرح کتاب مراتب ستہ می نویسند کہ حقتعالی
بعلم قدیم خویش حقایق کلیہ و جزئیہ را میدانست و علم لبشی مستلزم بوجود آن شی ست در علم پس باید کہ اشیا تماما موجود
بوجود علمی ازلی باشند از ین راہ است کہ صوفیہ باعیان ثابتہ فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبۂ علم کہ
نزد قوم مسمی است بباطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی کہ تقدم و تاخر دران بدیہی باید کہ وجود
علمی غیر وجود خارجی باشد و باید کہ مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور
وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنہا آنست کہ چون حقتعالی میخواہد کہ صورتی را از صور علمیہ در خارج کہ عبارت
است از وجود منبسط و مسمی ست نزد قوم بظاہر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبہ الصورت را از ان صورت

در وحدت وجود

بظهور آرد در میانه آنصورت و نور این وجود نسبتی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرات وجود منبسط بظل عکس آنصورت منصبغ مینماید بطوریکه آن انصباغ برهم زن اطلاق وجود نگردد و لله المثل الاعلی چنانکه عکس رای در وقت مقابله مرات در مرات پیدا می شود و نور مرات بدان مسلوب نمیگردد و عقل بعد تامل صحیح صورت مرئیه هدیگراند یعنی شکل و لون مرائیة نمیتواند گفت که آنجا نه دخول هست و نه ارتسام اگرچه بظاهر در فهم عوام صورت مرئیه و صفت مرائیه در یکطرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرائیه صورت از مرات پیداست و تقعر و تحدب مرات از صورت هویداست مولانای جامی در مراتب سته میفرمایند اگر وجود را بر مراتب اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است نه ان صور بنفسها لان الاعیان الثابتة فی العلم ما شمت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرات قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرات کوفی و خزانه علم بمثابه صفحه منقوشی است و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صفحه برآمده و نه صورتی در مرات وجود در آمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث بقدیم و این هر دو محالست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین طلسمی است برپا که معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانچه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی است یعنی وحدت و واحدیت هر دو عبارت است از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالا و تفصیلا در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر از وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائن است و حکمت بالغه زین وهم را اتفاقی داده است بنا بر آثار ابدی بر آن نهاده نه وهمی است که برفع وهم مرتفع گردد مراد قوم از اطلاق وهم بر این مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرات وجود منبسط بتجلیات کثرت متجلی شده است و منشا تعدد تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقایق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقایق در مرات وجود منبسط افتاده مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در نفس امر اشیا بهمان وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی است از صفات الهیه است و صفات عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه

میفرمایند ان شئت قلت حق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست آنیست معنی وحدت وجود و همینی مکشوف و مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم **این مکتوب** بر پیروان حضرت شیخ عبد الاحد نبیرهٔ حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که تسلیک آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سهرندی رضی الله تعالی عنه و نفعنا ببرکاته مخصوص اند اجمال آن برین منوال است که انسان مرکب از اجزای عشره است و آنرا لطائف عشره می نامند پنج ازان از عالم خلق و آن نفس و عناصر اربعه است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از اوصاف و لوازم جسمانی منزه و مبرا است و آن قلب و روح و سر و خفی و اخفی است حقتعالی بعد تسویهٔ هیکل جسمانی انسانی که از اجزای عالم خلق ترتیب و ترکیب یافته بود هر یکی را از خمسه عالم امر که فوق العرش بلامکانی موصوف اند بموضع از مواضع جسمانی انسانی که مناسبتی بآن داشت تعلق بخشید تا انسان جامع خلق و امر شود و مستحق اسم صغیر گردد پس اول مشغول بلطیفه میکنند و آن تعلق دارد بمضغه که زیر پستان چپ متعلق است و آنرا قلب صنوبری میخوانند و طریق مشغولی چنان است که سالک متوجه بقلب صنوبری شود بدانند که این مضغه بمثابه حجره است که آن لطیفه بآن تعلق دارد و دائم مبارک الله را بران مضغه جاری گرداند و در آنوقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چسپاند جمیع حواس یکسو کرده توجه تمام بقلب صنوبری نموده مسمای اسم مذکور بصفت بیچون و بیچگون ملاحظه نماید و تصور صورت قلب و تصور نفس الله وصفتی از صفات مثل سمیع و بصیر و حاضر و ناظر هیچ ننماید و دم تا آنوقت نگاهدارد که در حضور فتور و خللی نیفتد و بنظر ثابت مداومت نماید و در اوقات چه نشستن و برخاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه گفتن و چه خفتن شعور باقی باشد در نگاهداشت جهد بلیغ نمایند البته بفضل الهی حرارت و گرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن مترتب خواهد شد و لون قلب را زرد مقرر نموده اند فنا و غیبتی هم دست خواهد داد و خبری دران غیبت بقدر استعداد بران خواهد گشاد و کمال کشایش این لطیفه آنست که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بهمان فعل باقی شود پس سالک درین وقت خود را مسلوب الفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خود را افعال حقتعالی خواهد دانست و معلوم و مشهود او بغیر حق جل و علا نخواهد ماند ماسوا مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را تا مدت دراز و کسی را تا تمام عمر میماند بحدی که اگر بتکلیف او را یاد دهند بیاد نمی آید سالک درینوقت داخل دائره ولایت می شود اینمرتبه را تجلی فعلی و فنای قلب می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است هر که آدمی المشرب باشد وصول او بجناب او تعالی و تقدس ازهمین لطیفه خواهد بود و سیر او بر سائر

لطائف نخواهد افتاد مگر آنکه مرشد کامل بهمت کشش برد من بعد بلطیفهٔ روح مشغول میکنند و آن بموضعی که زیر پستان
راست است تعلق دارد و این لطیفه بفنا و بقا در صفات ثبوتیه سبحانه و تعالی جلشانه مشرف می شود و سالک
در سیر این لطیفه صفات خود را از خود مسلوب می یابد و بحق منسوب میداند چه سمع و چه بصر و جمیع صفات را چنان
می شناسد که حق تعالی می شنود و می بیند و خود نه سمع دارد و نه بصر و حصول این حالت را از تجلی صفات میگویند
نور این لطیفه سرخ است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است هر که
ابراهیمی المشرب باشد وصول بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع لطیفهٔ قلب از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفهٔ
سر که مابین وسط سینه و قلب تعلق دارد مشغول میکنند و این لطیفه را تجلی شیونات ذاتیه فنا و بقا حاصل می شود
و این لطیفه را نور سفید نشان میدهند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است
و وصول موسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد مراتب سابقه از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفهٔ
خفی که مابین روح و وسط سینه تعلق دارد مشغول میکنند فنا این لطیفه در صفات سلبیه است و نور این
لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و وصول عیسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع درجات سابقه از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفهٔ
اخفی که بوسط سینه تعلق دارد مشغول میسازند فنا این لطیفه تجلی مرتبه برزخیه در مرتبه تنزیه و مرتبه احدیت مجرده است
می شود و نور این لطیفه را نور سبز فرموده اند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت افضل المرسلین خاتم النبیین صلی الله
علیه وسلم و آله و اصحابه افضل الصلوة اتمها و اکملها هر که محمدی المشرب باشد وصول او بجناب تقدس و تعالی از همین
لطیفه خواهد بود بعد طی مراتب سابقه لطیفهٔ قلب را از تجلی ظلال صفات نصیبه است و سیر در دائرهٔ ظلال ولایت
صغری که ولایت اولیا است و لطیفهٔ نفس را از تجلی صفات بهره است و سیر در دائرهٔ صفات ولایت کبری که
ولایت انبیاست علیهم السلام و از عناصر اربعه سه عنصر را غیر از خاک از تجلی صفات باعتبار اسم الباطن حصه است
چنانچه نفس را از تجلی صفات باعتبار اسم الظاهر نصیبه بود و سیر درین دائره ولایت ملائکه است و عنصر خاک را
از تجلی ذات بهره است که کمالات نبوت است و بعد از حصول کمال لطائف عشره و فنای آنها تجلی بر هیئت
وحدانی افتد چون که از لطائف خمسه عالم امر فراغ حاصل می نمایند و معامله با لطائف عالم خلق می افتد و این
نفس مطمئنه میگردد و برضا مشرف می شود و اسلام حقیقی حاصل میکند بعده در حصول عناصر اربعه سیر واقع می شود

روح

سر

خفی

اخفی

و عناصر اربعه انه اول نفس ...

وبعده کمالات نبوت وکشف مقطعات قرآنیه ومتشابهات وکمالات رسالت وکمالات اولوالعزم حاصل
می شود باید دانست که برای تحصیل فنای لطائف ذکر نفی و اثبات میکنند باین طریق که حبس بدستور سابق نموده
لفظ لا را از ناف میکشند و بدماغ که موضع لطیفهٔ نفس است میرسانند و آنرا بجانب راست آورده الا الله را
بر قلب ضرب میکنند بروجهی که گذار او بر لطائف که در سینه جا دارد واقع شود و ملاحظه می نمایند که مقصود
و معبود هیچکس نیست بجز ذات بیچون و آنرا بازگشت می نامند چون دریکدم عدد ذکر به بیست و یکعدد رسد
آنقدر بهر روز بکنند که یک هزار از ضربات بحساب آید اما بشرطیکه مقرون بشرائط باشد پس ثمرهٔ فنا مترتب
بران خواهد شد ؎ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ گفت فقیر راقم
عفی عنه متاخران این طریقه از عدم فرصت سالکان بعد القای حرکت ذکر در لطائف عشره که از روے
ترکیب هفت اند آثار تهذیب لطیفهٔ قلب من بعد تهذیب لطیفهٔ نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این
هر دو لطیفه لطائف اربعهٔ عالم امر را نیز رنگی از فنا و بقا و عروج و صعود تا باصول خود حاصل میشود و بتدریج
بکمال خود میرسند و حبس در ذکر اسم ذات مسموع از حضرت ایشان و معمول از اصحاب ایشان
نیست حرکت قلبی چندان ضرور نیست مقصود توجه الی الله است این که متضمن بعض فوائد بود بترکا
نوشته شد فالحمد لله کما یحب ربنا و یرضی وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و بارک و سلم ٭

تمت

الحمد لله علی احسانه که درین زمان فرخی اقتران کتاب فیض انتساب مقامات مظهری از رشحات کلک جواهر سلک
قطب زمان شاه غلام علی شاه رحمه الله در مطبع مجتبائی واقع دهلی باهتمام جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب
باوائل ماه شوال المکرم سنه ۱۳۰۹ هجری حسن انطباع یافته مقبول طبائع
صاحبدلان گردید فقط
بمنه و کرمه

لطیفۂ پنجم در بیان معمولات مظہریہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم **ذکر طریق کیفیت ختم حضرات خواجگان رضی اللہ عنہم** بہر مہمی و مقصدی
کہ خوانند باید کہ اول دست بر داشتہ سورہ فاتحہ یکبار بخوانند و بعد ازان سورۂ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار
بعد ازان درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم اللہ ہفتاد و نہ بار بعد سورہ اخلاص با بسم اللہ ہزار و یکبار باز
سورہ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار بعدہ درود صد بار بعد ازان فاتحہ خواندہ ثواب این ختم بارواح حضرات بزرگوار
کہ این ختم بایشان منسوبست باید گذرانید زیراکہ در تعیین اسامی این اکابر اختلافست بعد ازان از جناب خدای
عز و جل حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود و انہٗ میسّر
لکلّ عُسْرٍ یک کس تنہا بخواند یا زیادہ ہر قدر کہ باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولیست کہ اللّٰہُ وِتْرٌ و یُحِبُّ
الْوِتْرَ وَاللّٰہُ النَّاصِرُ وَالْمُعِیْنُ و در ختم معمولی خانقاہ عالیجاہ بعد فاتحہ آخر دعا بآواز بلند میخوانند کہ ثواب این کلمات
کہ درین حلقہ خواندہ شد بارواح طیبات حضرات علیہ طریقہ نقشبندیہ رضوان اللہ علیہم گذرانیدیم و از حق سبحانہٗ و تعالی
امداد و اعانت بواسطۂ ایشان میخواہیم کہ ابواب فتوحات ظاہری و باطنی حضرت مرزا صاحب و جمیع یاران ایشان مفتوح
گردانا د و در ختم حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ نیز ہمچنین دعا معمول بود **ذکر طریق کیفیت ختم حضرت
مجدد رضی اللہ تعالی عنہ** برای حصول جمیع مقاصد و حل مشکلات دینی و دنیوی مجربست اول درود صد بار
بعد ازان کلمۂ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ بی زیادتی بران پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار ہمیشہ باید خواند تا
مطلب حاصل شود و حل مشکل گردد و نیز بعضی اکابر نوشتہ اند کہ بجہت حصول ترقیات و مزید درجات دینی و دنیوی
برین چند اسم از اسمای حسنی کہ بمقصد مناسبت داشتہ باشد مداومت باید نمود ہر روز صد بار یَا فَتَّاحُ و
صد بار یَا وَہَّابُ و صد بار یَا رَزَّاقُ و صد بار یَا مُعِزُّ و صد بار یَا رَافِعُ و صد بار یَا سَلَامُ بشب یا
بروز ہر گاہ میسر شود اما در وقت عذر و فتور نیفتد وَاللّٰہُ النَّاصِرُ وَالْمُعِیْنُ و مداومت دعای حزب البحر کہ از
برای قاری ہم بجای شمشیر ست و ہم سپر نیز از معمولات خانقاہ شمسیہ ست حرسہا اللہ تعالی من جمیع البلیات والآفات
و سورۂ لایلاف کہ حصار لکل بلاء[نگاہ دارندہ از تمامی بلاہا و آفتہا] نیز بہ نیت رفع شر یازدہ بار و یا یکصد و یکبار در روز و اول و آخر پنج بار درود

قلعہ ایست برائے ہر بلا ۱۲

قولہ بجای زیادتی بران یعنی لفظ العلی العظیم بران منضم ننمایند بلکہ برہمین قدر اکتفا کنند ۱۲

بعد نماز فجر بخوانند **ذکر طریق کیفیت فاتحه بارواح مشایخ و عزیزان** معمول چنین بود که اول از یاران می پرسیدند که نزد کسی ختم تهلیل یا ختم قرآن هست چون اجابت مینمودند سفر مودند که ده بار قل هو الله با بسم الله بخوانید بعد ازان میفرمودند که ده بار درود بخوانید بعد ازان میفرمودند که ده بار سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ. بخوانید بعد ازان برای بعضی میت این کلمه نیز زیاده میکردند که ده بار اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ بعد ازان دست برداشته سورهٔ فاتحه خوانده باواز بلند میگفتند که ثواب این کلمات طیبات که درین حلقه خوانده شد و ثواب ختم تهلیل و ختم قرآن مجید بروح فلان بگذرانید یاران میگفتند که گذرانیدیم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بعد ازان آهسته در حق او دعای مغفرت میخواستند اما در فاتحه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باین عبارت میگفتند که ثواب این کلمات طیبات ختمهای تهلیل و کلام مجید و ثواب این نیاز مختصر بروح پرفتوح مقدس مطهر منور حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم گذرانیدیم بعد ازان آهسته تکرار این کلمات مینمودند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا حُبَّهٗ وَشَفَاعَتَهٗ وَاتِّبَاعَهٗ و در فاتحه بعض مشایخ طریقت والا کابر دین هم چنین این کلمات را تکرار مینمودند و نام ایشان بتعظیم تمام می بردند بعد ازان برای دریافت آثار قبولیت آن نیاز زمانی مراقبه نموده فاتحه میخواندند **ذکر طریق کیفیت تعویذ برای هر مرضی و دردی که باشد** معمول چنین بود هرگاه میخواستند که کسی را تعویذ دهند این کلمات را نوشته عنایت میفرمودند و میگفتند که در بازو و یا در گلو بندد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ أَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بِسْمِ اللهِ الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَأَصْحَابِهٖ أَجْمَعِيْنَ یا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه صاحب این حرز را در ضمن توسیر دیم **تعویذ برای طفل** بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ أَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّهَامَّةٍ تَحَصَّنْتُ بِحِصْنِ أَلْفِ أَلْفِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَأَصْحَابِهٖ أَجْمَعِيْنَ **تعویذ برای رفع تپ لرزه** بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا نَارُ كُوْنِيْ بَرْدًا وَّسَلَامًا عَلٰى إِبْرَاهِيْمَ وَأَرَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِيْنَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَأَصْحَابِهٖ أَجْمَعِيْنَ **ذکر طریق کیفیت تعویذات دیگر که فقیر را اجازت آنها رسیده** برای دفع حمره یعنی سرخ باده این دعا هفت بار بخواند و از سکین اشارت کند بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى

مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِکْ وَسَلِّمْ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ الْحَلِيْمِ الْكَرِيْمِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ بِعِزَّتِهٖ وَقُدْرَتِهٖ وَسُلْطَانِهٖ اَيَّتُهَا الْحُمْرَةُ جَاۗءَتْكَ جُنُوْدٌ مِّنَ السَّمَاۗءِ وَقَالَ سُلَيْمٰنُ اَيَّتُهَا الرِّيْحُ اَجِيْبِيْ دَاعِيَ اللّٰهِ وَمَنْ لَّمْ يُجِبْ دَاعِيَ اللّٰهِ فَمَا لَهٗ مِنْ مُّلْتَجَاٍ وَّمَا لَهٗ مِنْ ظَهِيْرٍ بِسْمِ اللّٰهِ وَالثَّنَاۗءُ الطَّيِّبُ عَلَى اللّٰهِ اللّٰهُ يَكْفِيْكَ مِنْ دَاۗءٍ يُّؤْذِيْكَ وَمِنْ كُلِّ اٰفَةٍ تَعْتَرِيْكَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

برای دفع درد چشم ده بار فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاۗءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيْدٌ بعد نماز مکتوبه می خوانند

برای دفع جدری یعنی چیچک بر ریسمان نیلگون سورة الرحمن بخواند و چون فبای آلاء ربکما تکذبان برسد هر بار بر همین کلمه بر آن ریسمان عقده بندد و در گلوی طفل بندد ان شاء الله تعالی اثر آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد مضرت نرسد **برای شفای مریض** آیات شفا که شش آیت ست در کاسه چینی نوشته حروف آنرا از آب شسته بخورد آیات اینست وَيَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ ✦ وَشِفَاۗءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ ✦ وَيَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ فِيْهِ شِفَاۗءٌ لِّلنَّاسِ ✦ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَاۗءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ✦ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ ✦ قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هُدًى وَّشِفَاۗءٌ **ونیز برای شفا** ختم اسم مبارک یا سلام یک لک و بست و پنجهزار بار مجرب ست چنانچه حضرت مولانا مولوی ثناء الله پانی پتی سلمه الله تعالی برای شفای حضرت ایشان این ختم خوانده بودند خدا تعالی از برکت این اسم شفا بخشید **برای محافظت زراعت** بر کاغذ نوشته در سفالۂ آب نارسیده بند کرده درمیان تختۂ آن کشت دفن کند بسم الله الرحمن الرحيم اَللّٰهُمَّ يَا رَزَّاقَ الْعِبَادِ يَا خَلَّاقَ الْخَلَّاقِ يَا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَيَا مُنْبِتَ الزَّرْعِ فِي الْاَرْضِ وَالنَّبَاتِ وَيَا مُجِيْبَ الدَّعَوَاتِ اِدْفَعْ مِنْ هٰذَا الزَّرْعِ شَرَّ الْهَوَاۗمِّ وَالْوُحُوْشِ وَشَرَّ الْفَارَةِ وَالْخَنَازِيْرِ الْمُفْسِدَةِ وَارْزُقْنَا رِزْقًا حَسَنًا وَّصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ **برای دفع پریشان خوابی** نوشته در گلو بندد بسم الله الرحمن الرحيم اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ غَضَبِهٖ وَعِقَابِهٖ وَشَرِّ عِبَادِهٖ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيٰطِيْنِ وَمَا يَحْضُرُوْنَ بِهٖ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

برای دفع آماس گلو روز دوشنبه یا جمعه نوشته در گلو بندد بسم الله الرحمن الرحيم لِيَ اللّٰهُ

مُوَيُوكَعُ فِي اللّوحِ **برای دفع بواسیر** نیز در روز مذکور بر نوشته در کمر بندد بسم اللہ الرحمن الرحیم
یَا رَحِیْمُ کُلِّ صَرِیْخٍ وَمَکْرُوْبٍ یَا رَحِیْمُ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ

ذکر طریق کیفیت استنجا باب میفرمودند که طریق مسنون در استنجا اینست هرگاه مستنجی از استنجا بکلوخ فارغ
شود باید که اول آب بر دست راست خود بریزد و تا بند دست سه بار بشوید بعده بر دست چپ بریزد و سه بار
بشوید بعد ازان هر دو را جمع نموده سه بار بشوید و همچنین بعد از استنجا و پیش از وضو بعمل آرد بعد ازان کنارهٔ مخرج
جانب راست سه بار از سه غرفه بشوید بعد ازان کنارهٔ چپ را بسه غرفه بشوید بعده میانه مخرج را همچنین سه بار از
سه غرفه بشوید بعد ازان آب را بر تمام مخرج بریزد و سه بار بشوید و بمبالغه بمالد بعده تری آب از دست یا از خرقه
پاک کند مگر در ماه رمضان المبارک که مبالغه دران نکند از خوف احتمال سرایت آب در جوف چنانکه در مضمضه پس
مستنجی را باید که درین ماه برای استنجا آب بر وی کشاده ننشیند و مخرج را بمبالغه نمالد تا رطوبت در جوف سرایت نکند
و موجب فساد روزه نگردد بلکه صائم را درین ماه احوط آنست که عادت قضای حاجت بشب گیرد تا احتیاج
استنجا آب در روز نیفتد و اگر ضرورت شود باید که در استنجا اکتفا بکلوخ نماید و استنجا آب بشب کند که معمول مشائخ
ما همچنین بود **ذکر طریق کیفیت وضو** معمول چنین بود که در طهارت آب و اسباغ وضو احتیاط بلیغ مینمودند
که فوق آن متصور نیست و رعایت جمیع مذاهب در جمیع احکام صلوة و وضو آن قدر مرعی میداشتند که هیچ ادبی از
آداب در وقتی از اوقات اصلا فرو گذاشت نمیشد زیرا که میفرمودند هرچه در مذهبی سنت ست یا ادب در دیگر مذهب
بعینه همان فرض ست یا واجب پس سالک را رعایت این همه ضرورست ازینجاست که میفرمودند فقیر مامورست
باقامت امر امامت تا رعایت جمیع احکام مطابق همه مذاهب کرده آید و آب از شستن ذراعین از جانب آرنج
میریختند و بطرف سر انگشتان فرو میکشیدند و میفرمودند که حضرت شاه ولی الله صاحب نیز درین معامله با فقیر
مشارکت دارند و در شستن هر دو پای مبالغه تمام مینمودند و میفرمودند که خلقت پای من مثل خلقت اهل سنت یعنی
بسیار کج و ناراست واقع شده که آب را باسانی بران جاری نمیتوان کرد مگر بتکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران
را نیز اشارت بمبالغه در شستن این هر دو عضو مینمودند و وَیْلٌ لِّلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ نیز اشارت باین معنی ست
و همیشه با وضو می بودند و اصحاب را نیز بمداومت آن تاکید بلیغ رفتی و میفرمودند دوام وضو از لوازم این طریقه
است خاصته در اوقات طعام و در اوقات منام سالک را وضو ضرورست و اگر شکسته شود زود وضو بکند
و در صورت عذر تیمم نیز روا ست همچنین در خانقاه مشائخ و زیارت پیران بی وضو نباید رفت که از آداب

طریقہ است ہر کرا در خانقاہ بی وضو میدانستند بسیار عنف و خشونت میکردند و میفرمودند کہ عجب است کہ یاران طریقہ هنوز از آداب خانقاہ خبر ندارند کہ بی وضو می آیند **ذکر طریق کیفیت صلوٰۃ** معمول چنین بود کہ صلوٰۃ خمسہ را در اوقات مخصوصہ و مستحبہ ادا می نمودند در غایت اعتدال رکوع و سجود و قیام و قعود و قومہ و جلسہ بجا می آوردند و میفرمودند کہ شریعت عبارت ازہمین اعتدال و اقتصاد است و دست را برابر سینہ می بستند و میفرمودند کہ این روایت اصح است از روایت زیر ناف اگر کسی گوید کہ درینصورت خلاف حنفیہ بلکہ انتقال از مذہب بمذہب لازم می آید گوییم بموجب قول ابی حنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ اذا ثبت الحدیث فھو مذہبی از انتقال در مسئلہ جزئی خلاف مذہب لازم نمی آید بلکہ موافقت در موافقت است چنانکہ حضرت ایشان از درینباب مکتوبیست بغایت متین ہر کرا ریب و شبہہ باشد در انجا رجوع نماید و نیز میفرمودند کہ سکوت مقتدی در قرات جہریہ اولی است چنانکہ اسرار فاتحہ در سریہ پس ازین راہ نیز امامت بنفس نفیس خود اقامت مینمودند تا بصورت خلاف حنفیہ لازم نیاید و قرات را بطور مسنون کہ عبارت از تجوید و ترتیل و تخفیف است میگذاردند و در سنت دوگانہ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد و در چہار گانہ ہر چہار قل میخواندند و قنوت ثلثہ کہ در اخبار و آثار وارد است جمع مینمودند اول اللّٰھم انا نستعینک الخ دوم اللّٰھم اھدنی فیمن ھدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انہ لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت سوم اللّٰھم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و بعد ہر فریضہ استغفر اللہ سہ بار سبحان اللہ سی و سہ بار الحمد للہ سی و سہ بار اللہ اکبر سی و چہار بار آیۃ الکرسی یکبار میخواندند و دیگر ادعیہ ماثورہ ہم کہ بعد در رود در احادیث وارد است نیز میخواندند ہر کرا طلب صادق بود باید کہ از رسالہ ادعیہ ماثورہ کہ علیحدہ درینباب ضبط نمودہ ایم یاد گیرد و بعد صلوٰۃ الوتر دو بار سبحان الملک القدوس آہستہ میگفتند و سوم بار بآواز بلند بلفظ القدوس مد میگفتند حضرت ایشان محمد معصوم رضی اللہ تعالی عنہ میفرمایند کہ سنت بامداد را در خانہ گذارد و خانہ را بآن منور کند و بعد ادای سنت بامداد در حالیکہ نشستہ است سہ بار بگوید اللّٰھم یا رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و محمد النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعوذ بک من النار چون بجانب مسجد رود با سکون و وقار رود و اضطراب نماید و دربہ دل دہشت داشتہ باشد کہ در حضور قہاری عظیم الشان میروم و بشوق امید رود کہ وہاب و رحیمست و ودود و کریم و ہنگام بر آمدن از خانہ بگوید بسم اللہ توکلت علی اللہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ اللّٰھم انا نعوذ بک من ان

طریقہ عنف

ذکر کیفیت صلوٰۃ

شریعت عبارت از اعتدال

سکوت مقتدی

بیان عبادت

ادعیہ ماثورہ

رفتن مسجد

تَزِلَّ اَوْ يُزَلَّ اَوْ نَضِلَّ اَوْ نُضَلَّ اَوْ نَظْلِمَ اَوْ نُظْلَمَ اَوْ نَجْهَلَ اَوْ يُجْهَلَ عَلَيْنَا چون بمسجد داخل شود بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و وقت برآمدن نیز همین دعا بخواند مگر بجای ابواب رحمتک ابواب فضلک گوید **ذکر طریق کیفیت رفع سبابه** معمول چنین بود که در تشهد قبض مینمودند خنصر و بنصر را و حلقه مینمودند وسطی و ابهام را و اشارت میکردند بسبابه بکلمهٔ الا اللّٰہ و میفرمودند که بسیاری از ثقات فقها و محدثین در اثبات رفع رسائل نوشته اند و حضرت ایشان را نیز در ینباب مکتوبیست بغایت متین و حضرت مجدد رضی اللّٰه تعالی عنه نیز گاهی در بعض نوافل به نیت اتباع سنت رفع سبابه میکرده اند چنانکه مقامات ایشان شاهد است بران و بنای طریقه و معمول ائمه ثلثه یعنی ابی حنیفه و صاحبیه نیز مقتضی است آن و نیز از جناب حضرت مجدد رضی اللّٰه تعالی عنه منقولست که شخصی در خدمت ایشان عرض نمود که حضرت خواجه هاشم کشمی که از اجل خلفا و جامع مقامات ایشانند برخلاف این طریقه میل بسماع میدارند فرمودند که ترا با وچه کاست که او بمرتبهٔ کمال رسیده است و او را خلاف با پیر مجوز است هرگاه ما را از احوال او تعرض نمیرسد پس کسی را به خیال که متعرض حال او شود همچنین احوال آنحضرت است که کسی را به حال ایشان جای اعتراض نیست اگرچه آن خلاف با پیر باشند زیرا که حضرت ایشان نیز ظاهراً و باطناً بمرتبهٔ کمال رسیده بودند **ذکر طریق کیفیت تعداد رکعات نماز ضروریه** میفرمودند که طالب را بعد توفیق توبه و تصحیح عقیدهٔ از ادای شصت رکعت در شب و روز چاره نیست هفده فریضه و دوازده سنت مؤکده و دو اشراق و چهار چاشت و چهار فی الزوال و دو رکعت سنت قبل العصر بنا بر علی الاقل که صلوٰة العصر صلوٰة الوسطی است شانی عظیم دارد بر تقدیم سنن خالی و عاری معلوم میشود و اگر چهار بخواند اولی است و شش اوابین و بقولی چهار برین تقدیر هر دو رکعت استخاره که بعد اشراق معمول مشائخ است نیز درین شصت محسوبست و ده تهجد و سه وتر از انجمله هر هفده فریضه و یا دوازده سنت مؤکده یا زده یا سیزده قیام لیل که مجموع چهل رکعت باشد و پیغامبر خدا صلی اللّٰه علیه و سلم بران مواظبت نموده حضرت ایشان نیز بران اهتمام تمام میداشتند و بست رکعت دیگر را گاه گاه میخواندند و گاه به نیت سنت ترک مینمودند چنانکه صاحب سفر السعادت میفرماید که طالب متابعت این چهل رکعت را هیچ گونه و هیچ وقت باختیار فوت نکند و جمیع عمر بران مواظبت نماید که بی گمان سبب فتح ابواب سعادت و نیل درجات دنیا و آخرت است هر که هر روز چهل نوبت در اکرم الاکرمین بدست طلب ادب بر طریق ابتلاء اشرف عجم و عرب بکوبد در اسرع اوقات و اقرب ساعات در سعادت

لغزش داده شوم ۱۲ گمراه شوم ۱۲ گمراه کرده شوم ۱۲ ظلم بر کسی کنم ۱۲

[حاشیه:] زلت لغزش / ضلالت گمراهی / وقوع الذنب بلا قصد ۱۲ لمعات / جهل نادانی / لفعل فعل الجهال من الایذاء و الاضلال ۱۲ لمعات / جهل علینا ای یفعل بنا ... ۱۲ لمعات

روی احوال او کشاده گردد انتهی و بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب مشتغل بذکر بود چون آفتاب برآید دو رکعت نماز بخواند در حدیث آمده رَکْعَتَانِ مِنَ الضُّحٰی تَعْدِلَانِ عِنْدَ اللّٰهِ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ مُتَقَبَّلَتَیْنِ وفی روایة تامّة تامّة نیز وارد ست و نماز چاشت از دو رکعت تا دوازده رکعت خصلت در نماز او این اگر قرأت طولانی بخواند بسیار خوبست و شبانه سورهٔ یس و حم دخان و واقعه و سورهٔ قیامت و بعد از عشا و پیش از خواب الم سجده و تبارک بخواند و اول سوز سورهٔ یس و سورهٔ واقعه نیز آمده است و بوقت خواب اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اَمُوْتُ وَاَحْیٰی و بوقت بیدار شدن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانِیْ بَعْدَ مَا اَمَاتَنِیْ وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ و بوقت استنجا اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و بوقت قضای حاجت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ و بوقت بیرون آمدن از قضای حاجت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنِّی الْاَذٰی وَعَافَانِیْ

ذکر طریق کیفیت صلوة التهجد

معمول چنین بود که برای صلوة التهجد از نیمهٔ شب یا از ثلث آن برمیخاستند اول ادعیهٔ ماثوره که در اخبار صحیحه وارد ست بخوانند بعد از آن وضو می ساختند و بعد دوگانهٔ خفیفه و تکرار استغفار صد بار بصلوة التهجد می پرداختند دوازده رکعت نماز با طول قرأت و طول رکوع و سجود ادا میکردند بعد از آن یارانی که در خدمت شریف حاضر می بودند توجه میدادند بعد از آن اگر قدری از شب باقی میماند اندکی میل باستراحت مینمودند بعد از آن از اول وقت برای نماز صبح باز برمیخاستند و تجدید وضو نموده نماز بجماعت میگزاردند بعد از آن باتفاق یاران حلقه تا یکپاس گهری مشغول بمراقبه میشدند و ایشان را توجه میدادند بعد از آن یاران مخصوص ختم خواجهای ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم خوانده رخصت میشدند

ذکر طریق کیفیت فضیلت صلوة التهجد و ترغیب بآن

معمول چنین بود که بیشتر طالبان را باین صلوة ترغیب نموده میفرمودند که بعد از فریضه هیچ نمازی اعلی و اشرف از صلوة التهجد نیست که یک رکعت این نماز بهتر از هزار رکعت غیر این نماز ست پس طالب را باید که در ادای این نماز مساهله و مداهنت نورزد و ادای آنرا بمنزله فرائض خمسه داند و اگر قضا شود بروز آن را ادا کند و تضرع و زاری و دعا و استغفار هر چه امکن مؤدی سازد و عجب از طالبان این زمانه که پست حوصلگی و ضعیفی که در خاطلبی دارند قدر و مقدار این نماز را از نظر انداخته بنمازهای دیگر بیشتر اهتمام دارند و نمیدانند که دعای اینوقت باجابت اسرع ست جامهٔ که آلوده از لوث غفلت ست بی آب تضرع و زاری این وقت شسته نمیشود و بدریای رحمت و مغفرت بی تکرار استغفار پاک نگردد در دیوان اشارت باین معنی میفرمایند شفیع روز حشر این دیدهٔ نمناک میگردد ٭ از این آب روان آخر حساب پاک میگردد ٭ و معمول مشائخ ما چنین بود که بعد هر دوگانهٔ این نماز مراقبه طویله مینمودند و در هر رکعت تکرار سورهٔ

آنقدر مشغول میبودند که در جمیع نماز زیاده از شصت بار در شمار می آمد و از طالبان زمانه تهجد هم ادا نمیشود بطول قرأت وطول مراقبه چه رسد خدا ایشان را توفیق رفیق دهاد که تا قدر این صلوة وقدر دعای این وقت را بدانند حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره در رسالهٔ انسیه میفرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَمَكْفَرَةُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان ست یعنی انبیا و رسل و اولیا شب بیدار بودندی شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را آن قربت و رحمت حقست و سبب کفارت گناهانست و سبب باز داشتن از گناهانست و دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَذْكُرُ اللَّهَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ فَكُنْ یعنی نزدیک ترین بودن برحمت خداوندگان میانهٔ شب ست اگر توانی که باشی از کسانیکه یاد میکنند مر خدا تعالی را دران وقت بباش از ایشان و در فضیلت شب خیزان احادیث بسیارست **ذکر طریق کیفیت قرأت در صلوة التهجد** معمول چنین بود که در صلوة التهجد قرأت بین السر والجهر مثل عم یتساءلون دو سوره در هر رکعت میخواندند و میفرمودند که در تعیین سوره اختلاف مشائخست بعضی تکرار سورهٔ اخلاص میکنند و گروهی در هر دوگانه آیت الکرسی و آمن الرسول قرأت مینمایند و بعضی سورهٔ یس و انا فتحنا اما مشائخ ما رحمهم الله بیشتر تکرار سوره یس را دوست داشته اند هر قدر که باشد چنانچه حضرت خواجه عزیزان قدس الله سره میفرمایند که چون سه دل جمع شوند کار بندهٔ مومن بر آید دل شب و دل قرآن و دل بندهٔ مومن و دل قرآن سوره یس و دل شب شب آخیر ست و بعضی ده ده آیت را ازین سوره بر هشت رکعت تقسیم کرده خوانده اند و در دو رکعت باقی تکرار سورهٔ اخلاص نموده و بعض در هر رکعت تکرار این سوره بالاستیعاب میکنند و بعض در رکعت اولی یازده بار و اخری ده بار همچنین در هر رکعت یک یکبار کم کرده تا بدو بار میرسانند چنانچه عدد سوره مجموع در ده رکعت شصت و پنجبار بحساب می آید و حضرت شیخ رضی الله این سوره را شصت و پنجبار در ده رکعت تهجد باین طور میخواندند که در دوگانه اولی هفده بار و در ثانیه پانزده بار و در ثالثه سیزده بار و در رابعه یازده بار و در خامسه نه بار تکرار می نمودند اما طریق اسلم و احسن درین باب اینست که طالب از دو حال خالی نیست یا امیست و او تکرار سورهٔ اخلاص هر قدر که تواند با رعایت طاق اولی ترست که اَللّٰهُ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ یا قارئیست بحکم فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ که درین باب واقعست هر چه از قرأت میسر آید آنست و زیبا که توسیع رحمت الهی مقتضی آنست و این همه طول قرأت

وقصر آن بقدر گنجائش وقت وانبساط خاطرست بمقتضای وقت وحال کار کند چنانچه تا بدو رکعت رخصت ست

ذکر طریق کیفیت آداب صلوة وفضیلت جماعت

حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه میفرمایند که مصلی را باید که نماز بآداب وخشوع ولحاظ سنن ادا کند ودر وقت تحریمه بستن سرهای انگشتان ا بجانب قبله کرده ابهام را بنرمه گوش برساند وباین بر داشتن ماسوی را پس پشت اندازد واز همه یکسو شود وتوجه را بحضرت ذو الجلال والاکرام درست کند ووحدانی التوجه شده در وقت فرود آوردن دست اثبات بزرگی وکبریائی مراد نماید والله اکبر بگوید ونفی کبریائی از ماسوای او تعالی کند ودر نیت یعنی جهد تمام مرعی دارد تا قال او مخالف حال او نشود که اثبات کبریائی مراد نماید ودر دل او غیر او را کبریائی باشد الا لله الدین الخالص از ابو عمر زجاجی رضی الله تعالی عنه پرسیدند مالک تغیر عند التکبیر الاول فی الفرائض فقال لانی فزعت بخلاف القصد فمن یقول الله اکبر وفی قلبه شیء اکبر منه او قد اکبر شیأ سواه علی مر الاوقات فقد کذب نفسه علی لسانه **وبداند** که او سبحانه بزرگ ترازانست که این عبادت من شایان جناب قدس او باشد وبآنحضرت مقدس رسد ودستها را زیر ناف بر بندد وهر چند در طول قرأت کوشد بهتر بود اگر در نوافل باشد ودر فرائض اقتصار بر قدر مسنون کند ورعایت قوم نماید اگر امام باشد ودر تمام استاده است نظر بر سجده گاه بدوزد ودر حدیث آمده است ضع بصرک بموضع سجودک وچون برکوع رود نظر را بر پشت پای کند وزانوها بهر دو دست محکم گیرد وانگشتان دستها را فراخ سازد وپشت را هموار دارد وسر را با پشت برابر دارد وادنی تسبیح رکوع وسجود سه بارست واگر زیاده گوید تا هفت یا نه یا یازده بهتر بود وعلی الخصوص در صورت طول قیام وقرأت طول رکوع وسجود باید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است اعطوا کل سورة حقها من الرکوع والسجود واگر امام باشد از سه تا پنج زیاده نگوید وچون چنین کند خشوع نماز بجا آورده باشد قال الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون قال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فی قوله تعالی قد افلح المومنون ان الفلاح علی الوجهین یقال الفلاح هو النجاح فی الدنیا من النعم والنعم فی المعیشة وفی الاخرة النجاة من النار ودر جمیع ارکان نماز دل حاضر دارد چون بواسطه بعد عهد نبوت وشیوع هوا وبدعت اکثر اهل عالم از نماز که ستون اسلام ست تکاسل دارند واز جماعت تغافل می ورزند وقدر صف اول نمیدانند وآداب مسجد وجمعه واذان را بجا نمی آرند واکثر صوفیه خام نماز را بهر اصلاح عوام تصور مینمایند وخواص را مستغنی میدانند واز برکات آن محروم می مانند وکسی که از برکات نماز محروم باشد معلوم ست که از برکات ایمان ومعرفت چه بهره خواهد داشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده لکل شیء صفوة وصفوة الایمان الصلوة وصفوة الصلوة التکبیر الاول

صفوة الشیء خالصه ۱۲

فقد هدم الدین ۱۲ ۵۹ برای چیز برگزیده است وبرگزیده ایمان نماز است وبرگزیده نماز تکبیر اول ۱۲

انتهى كلامه الشريف معمول حضرت ايشان نيز چنين بود كه بيشتر اوقات باين عبارت بلكه مع شئ زائد باتيان
آن ترغيب وتبرك آن ترهيب ميفرمودند **ذكر طريق كيفيت صلوة الاستخاره** معمول چنين بود كه بدون
استخاره در هيچ كار اصلا اقدام نمى نمودند چه در سفر چه در حضر بلكه در سفر براى هر منزل استخاره ميكردند وميفرمودند سالك
را بايد در هر امر كه شروع كند بعد از استخاره دران اقدام نمايد اگر فرصت اداى دو ركعت استخاره نيابد بر صرف دعا اكتفا
كند كه همه خير پيش خواهد آمد هيچ خواب ورويا در استخاره مسنونه دركار نيست مگر آنكه مشائخ طريقت اقبال وتوجه خاطر براى
اطمينان خود بران افزوده اند كه بعد از استخاره اگر دل بران اقبال كند شروع دران امر نمايد والا ترك دهد طريق مسنون
آنست كه اول دو ركعت نماز به نيت استخاره گذارد ودر ركعت اولى بعد از فاتحه قل يا ايها الكفرون ودر ثانيه قل هو الله
احد بخواند وبعد سلام اين دعا بخواند اللهم انى استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك واسألك من فضلك
العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لى فى دينى ومعاشى
وعاقبة امرى او عاجل امرى واجله فاقدره لى ويسره لى ثم بارك لى فيه وان كنت تعلم ان هذا الامر شر لى
فى دينى ومعاشى وعاقبة امرى فاصرفه عنى واصرفنى عنه واقدر لى الخير حيث كان ثم رضنى
به. صاحب سفر السعادت ميفرمايد كه عادت جاهليت آن بود كه چون قصد سفر يا كارى ميكردند
استقسام بازلام وزجر طير وعيافه وفال وتطير وامثال اين امور كه شعار اهل شرك وكفر است
لازم ميگرفتند صاحب شرع تفويض كرد آن را بتوحيد وافتقار وعبوديت وتوكل وسوال رشد
وفلاح از واهب مطلق كه همه خيرات در دست قدرت اوست ودر مسند احمد از روايت سعد وقاص آمده كه سعادت
بنى آدم در استخاره است حق از حق ورضا بقضاى حق وشقاوت بنى آدم در ترك استخاره است وناخوشنودى بقضاى
حق واستقسام بازلام عبارتست از تير قرعه وآن در جاهليت چنان بود كه چون قصد كارى ميكردند سه تير ميگرفتند بر يكى
افعل وبر ديگرى لا تفعل وبر سوم لا شئ يا خالى نوشته در ظرفى مى انداختند ويكى از انها بر مى آوردند اگر افعل بر آيد
در پى انكار مير فتند واگر لا تفعل مى آمد نميكردند واگر خالى يا لا شئ آمد باز مى انداختند تا آنكه يكى از افعل يا لا تفعل بر آيد
وزجر طير وعيافه راندن پرندگانست چون قصد كارى ميكردند پرنده را مى پرانيدند اگر بدست راست مى پريد بهتر وشگون
ميدانستند واگر بدست چپ مى پريد از ان كار باز مى ايستادند مراد بفال وتطير تمسك بآنهاست كه از عادت جاهليت بود
والا اكثر استعمال فال در نيكى وتطير در بدى است اما فال نيك گرفتن مشروع ومسنونست كما وقع فى الحديث كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يتفاءل ولا يتطير ودر حديث كه وارد است دو ركعت نماز

غیر از فریضه بگذارد و اشارتست بآن که سنت راتبه اگر دو رکعت بود نیز قائم مقام نماز استخاره میشود و حاجت نیست که دو
رکعت جدا بالاستقلال بهمین نیت ادا کند و اگر جدا بگذارد اولی و افضل بود و اگر بعد از سوره فاتحه سوره از قرآن بخواند
نیز جائزست لیکن ماثور قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد ست و نیز صاحب سفر السعادت میفرماید که بعضی از محققان
مشائخ کبار گفته و نوشته اند که شخصی باید که هر روز در میقاتی معین بیاید که دو رکعت نماز استخاره بگذارد و بگوید اللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ وَاَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْئَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ
اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ جَمِیْعَ مَا اَتَحَرَّكُ فِیْهِ فِیْ حَقِّیْ وَفِیْ حَقِّ غَیْرِیْ وَجَمِیْعَ مَا یَتَحَرَّكُ فِیْهِ غَیْرِیْ فِیْ حَقِّیْ وَفِیْ حَقِّ اَهْلِیْ وَوَلَدِیْ
وَمَا مَلَكَتْ یَمِیْنِیْ مِنْ سَاعَتِیْ هٰذِهٖ اِلٰی مِثْلِهَا مِنَ الْغَدِ خَیْرٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاقْدِرْهُ لِیْ وَیَسِّرْهُ
لِیْ ثُمَّ بَارِكْ لِیْ فِیْهِ وَاِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ جَمِیْعَ مَا اَتَحَرَّكُ فِیْهِ فِیْ حَقِّیْ وَفِیْ حَقِّ
غَیْرِیْ وَجَمِیْعَ مَا یَتَحَرَّكُ فِیْهِ غَیْرِیْ فِیْ حَقِّیْ وَفِیْ حَقِّ اَهْلِیْ وَوَلَدِیْ وَمَا مَلَكَتْ یَمِیْنِیْ مِنْ سَاعَتِیْ
هٰذِهٖ اِلٰی مِثْلِهَا مِنَ الْغَدِ شَرٌّ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَاقْدِرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِیْ بِهٖ
هرچند این کیفیت استخاره را در حدیث نیافته ایم اما عمل بدین موافق حدیث استخاره و مناسب اتباع سنت است انتهی

فائده بعضی اکابر فرموده اند که طالب را باید که هر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند و تخصیص روز و شب نماید و شک نیست
که تخصیص یوم اقرب باستخاره سنت است لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکه تمام دنیا از روزی بیش نیست والله اعلم
و معمول حضرت ایشان نیز همچنین بود که هر روز بعد از نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره ادا مینمودند بعد از ان دعای استخاره
را بکیفیت مذکوره میخواندند **طریق اخری** مترجم بولی الشیخ بو علی توری داو رافعا الی المرتضی کرم الله وجهه گوید که
کسی خواهد که در منام از خیر و شر کار خود خبر یابد باید که پیش از خواب شش رکعت نماز بعد صلوة عشا بگذارد و در رکعت
اولی بعد سوره فاتحه سوره والشمس هفت بار و در دوم سوره واللیل هفت بار و در سوم والضحی هفت بار و در رکعت چهارم
الم نشرح هفت بار و در پنجم سوره والتین هفت بار و در ششم سوره القدر هفت بار بعد از سلام ثنا و درود بر خدا و رسول
گفته این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ یَا رَبَّ اِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی وَرَبَّ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَیَا رَبَّ جِبْرِیْلَ وَرَبَّ مِیْكَائِیْلَ
وَرَبَّ اِسْرَافِیْلَ وَرَبَّ عِزْرَائِیْلَ وَیَا رَبِّ مُنَزِّلَ الصُّحُفِ وَمُنَزِّلَ التَّوْرٰىةِ
وَالْاِنْجِیْلِ وَالزَّبُوْرِ وَالْفُرْقَانِ اَرِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ هٰذِهِ اللَّیْلَةَ
مِنْ اَمْرِیْ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ این استخاره را تا هفت شب بکند معمول بعض یاران
حضرت ایشان چنین بود و فقیر را بسند صحیح اجازت رسیده که هفت بار یا سه بار سوره فاتحه درود اول و آخر سه بار

بخواند بعد ازان بخواب رود و همچنین تکرار یا علیم علمنی و یا خبیر اخبرنی بست و پنجبار درود اول و آخر سه بار خوانده در خواب رود البتہ مقصود را در خواب ببیند و رئیس الولی حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی در رسالۂ قول الجمیل میفرمایند ہر کہ خواہد کہ کار خود را در منام ببیند وضو کند و لباس پاکیزہ پوشیدہ مستقبل قبلہ بر دست راست بخواب رود و بخواند والشمس ہفت بار و اللیل ہفت بار قل ہو اللہ احد ہفت بار و در روایتی بدل قل ہو اللہ سورۂ والتین ہفت بار بعد ازان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَرِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ كَذَا وَكَذَا وَاجْعَلْ لِّیْ مِنْ اَمْرِیْ فَرَجًا وَّمَخْرَجًا وَّاَرِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ مَا اَسْتَدِلُّ بِهٖ عَلٰی اِجَابَةِ دَعْوَتِیْ در شب اول اگر ببیند فبها و الا در شب دوم نیز بکند تا ہفت شب ہمچنین بکند ان شاء اللہ تعالی از ہفتم تجاوز نکند جماعتی از یاران ما تجربہ کردہ اند انتہی پوشیدہ نیست کہ قید نماز درین کیفیات مذکور نشدہ اگر نماز ہم بخواند اولیٰ ست تا عمل موافق سنت واقع شود و معمول حضرت ایشان ہمیشہ بر استخارہ مسنونہ بودہ است کہ کیفیت آن در اول ثبت شد. ذکر طریق کیفیت صلوٰۃ التسبیح معمول چنین بود کہ میفرمودند ہر کہ خواہد کہ صلوٰۃ التسبیح بخواند بموجب حدیث برین کیفیت ست کہ پیش از رکوع و بعد از قرأت در حالت قیام کلمۂ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پانزدہ بار بخواند بعد ازان در رکوع و سجود و قومہ و جلسۂ بعد از سجدتین دہ دہ بار بخواند چنانچہ در ہر رکعت ہفتاد و پنجبار بشود در مجموع در ہر چہار رکعت سیصد بار تسبیح در حساب آید و فضیلت این صلوٰۃ در حدیث وارد ست کہ تمام گناہان خوانندۂ این نماز آمرزیدہ شود و اگر توفیق یابد ہر روز بخواند و الا در ہفتہ و اگر نتواند در ماہی یا در سالی و اگر اینہم نتواند در تمام عمر خود یکبار بخواند. ذکر طریق کیفیت صلوٰۃ الجمعہ معمول چنین بود کہ در روز جمعہ لباس لطیف و پوشاک نفیس می پوشیدند و استعمال خوشبوئی نمودند و شانہ بر محاسن و سرمہ در چشم میکشیدند و نماز در وقت اول ادا میکردند و خطبہ مختصر و نماز را طویل میخواندند و میفرمودند کہ بموجب حدیث طول قرأت و قصر خطبہ از فقاہت ست و گاہ بعد از جمعہ ہر دو رکعت سنت اختصار مینمودند چنانچہ پیش از ظہر گاہ دو رکعت گاہ چہار میگذاردند و میفرمودند کہ این ہم سنت ست و بعد از ہر نماز ہر دو دست را بر داشتہ بآواز بلند میفرمودند کہ فاتحہ علی حضرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم و علی ابی بکرنا و عمرنا و عثماننا و علینا رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین بعد ازان سورۂ فاتحہ میخواندند و یاران نیز در قرأت این سورہ متابعت مینمودند بعد ازان درود بجناب رسالت مآب علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام خواندہ ہر دو دست بر روی مبارک فرود می آوردند من بعد مشغول بمراقبہ میشدند و ہر کہ از یاران در خدمت شریف حاضر می بود او را توجہ میدادند و بعدہ تشریف بمکان شریف میفرمودند. ذکر طریق کیفیت خطبۂ اولی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَّهٗ عِوَجًا وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ

Interlinear glosses: لیس المیشر (above "ہفت شب"); مروی از ابن عباس رضی اللہ عنہما (under "حدیث برین کیفیت"); سابق و حال کمینہ و نو، نقصد و بلاقصد، صغیرہ و کبیرہ (above "یکبار بخواند"); منکرہ (above "کیفیت").

Margin: ۵ مروی از عمار بن یاسر کہ گفت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان طول صلوٰۃ الرجل و قصر خطبتہ مئنۃ من فقہہ فاطیلوا الصلوٰۃ واقصروا الخطبۃ انتہی

بفتح میم و کسر ہمزہ علامت و دلیل ۱۲ علامہ نیسہ ۱۲

لاشریک لہٗ ونشہد ان محمدا عبدہٗ ورسولہٗ خیر الورٰی امّا بعد فان الدنیا خضرۃ وحلوۃ وانّ مستخلفکم فیہا فناظر کیف تعملون فاتقوا اللہ حق تقاتہ ولا تموتن الا وانتم مسلمون سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

وگاہ باین عبارت میخوانند الحمد للہ الذی خلقنا فسوّٰنا والذی منّ علینا فہدانا وانعمنا واعطانا والذی اطعمنا واسقانا والذی یمیتنا ویحیینا ونشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہٗ لا شریک لہٗ ونشہد ان محمدا عبدہٗ ورسولہٗ صلی اللہ علیہ وعلٰی اٰلہٖ واصحابہٖ اجمعین امّا بعد فاوصیکم عباد اللہ ونفسی بتقوی اللہ فان اکرمکم عند اللہ اتقٰکم وگاہ این عبارت نیز بران می افزوند ودوام ذکر اللہ والشکر علی نعماء اللہ والصبر علی بلاء اللہ قال اللہ تعالٰی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون ٭ واعملوا اٰل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور ٭ وان اللہ مع الصابرین انہ جواد کریم غفور رحیم ٭

ذکر طریق کیفیت خطبۂ ثانیہ

الحمد للہ الحمد للہ نحمدہٗ ونستعینہٗ ونشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہٗ لا شریک لہٗ ونشہد ان محمدا عبدہٗ ورسولہٗ ان اللہ وملٰئکتہٗ یصلون علی النبی یا ایہا الذین اٰمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما ٭ اللّٰہم صل علٰی محمد افضل صلواتک عدد معلوماتک وعلٰی اٰلہٖ واصحابہٖ وازواجہٖ واولادہٖ واحفادہٖ اجمعین خصوصا علٰی افضل الناس بعد النبیین ابی بکر الصدیق وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی المرتضٰی والحسنین وعلٰی سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء وعلٰی عمیہ الکریمین وعلٰی کل من اختارہ اللہ بصحبۃ نبیہم بالایمان وتابعہم بالاحسان ٭ ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین اٰمنوا ربنا انک رءوف رحیم اللہ اکبر اللہ اکبر لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر اللہ اکبر وللہ الحمد

وگاہ باین عبارت میخوانند اللّٰہم صل علٰی محمد افضل صلواتک عدد معلوماتک

وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ خُصُوْصًا عَلٰی خُلَفَآئِهِ الرَّاشِدِیْنَ اَبِیْ بَکْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِیٍّ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَاَبْنَآئِهٖ وَبَنَاتِهٖ خُصُوْصًا عَلٰی سِبْطَیْهِ النَّبِیَّیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلٰی اُمِّهِمَا سَیِّدَةِ النِّسَآءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَآءِ وَعَلٰی عَمَّیْهِ الْکَرِیْمَیْنِ الْحَمْزَةِ وَالْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لِیْ وَلَکُمْ وَلِسَائِرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِنَّهٗ جَوَادٌ کَرِیْمٌ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ

ذکر طریق کیفیت صلوة عیدین

معمول چنین بود که نماز عیدین با آن شرائط و آداب که در نماز جمعه مذکور است ادا می نمودند امّا در عید رمضان پیش از نماز بر چند تمره افطار میکردند و صدقة الفطر با آنکه واجب نبود میدادند و در عید قربان بعد از نماز چیزی تناول میفرمودند و گاه پیش از خطبه و بعد از فراغ نماز از کثرت ازدحام جلد از مصلے بیرون می آمدند و میفرمودند که خطبهٔ عیدین واجب نیست تا سماع آن نیز واجب باشد مگر آنکه بنفس نفیس خود صلوة عیدین را اقامت مینمودند خطبه را بالاستیعاب میخواندند و احکام آن چنانکه باید بیان میفرمودند و خطبهٔ عیدین ابد مستور جمعه میخواندند مگر در خطبهٔ عید الفطر این عبارت می افزودند بلانیدای مسلمانان که صدقهٔ فطر واجبست بر هر توانگر حر و مسلم که مالک دو صد درم شرعی باشد که پنجاه و شش روپیهٔ رائج الوقت باشد یا کالائی که بقیمت دو صد درم شرعی باشد و آن کالای مشغول نباشد بحاجت اصلی مثل خانهٔ سکونتی یا اسپ سواری یا سلاح استعمالی یا بندهٔ خدمتی یا کتب مراحل و او را بر حر مسلم واجبست که صدقهٔ فطر ادا بدهد از نفس خود و از فرزندان صغیر خود نه از فرزندان کبیر خود و از بندهای خدمتی خود از هر یک متنفس نصف صاع گندم که دو سیر این ملک باشد یا یک صاع جو و وقت وجوب این صدقه از غروب آفتاب شب عید الفطر است و مستحب آنست که پیش از خروج بمصلے دهد و اگر بعد از آن دهد ادا میشود و تکبیرات گفتن باواز پست در شب عید الفطر و پیش از نماز در راه مستحب است قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰی مَا هَدٰکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ و همچنین در خطبهٔ عید الضحی احکام آن بیان مینمودند

ذکر طریق کیفیت صلوة التراویح

معمول چنین بود که سی سیپارهٔ قرآن مجید را بر هر شب ماه مبارک رمضان تقسیم کرده سماع مینمودند تا شبی از شبهای این ماه از فیض و برکات کلام الله خالی نباشد احیاناً اگر در اثنای این ماه از سماع قرآن فراغ دست

میداد ترک تراویح نمیکردند و میفرمودند که از ختم قرآن سنیت تراویح ساقط نمیشود که ختم قرآن سنت علیحده است و قیام لیل سنت علیحده از ایتان یکی اسقاط دیگری نمیشود و بامر امامت فرض و وتر بنفس نفیس خود قیام مینمودند مگر اقتدای قاری بجهت سماع قرآن مجید در تراویح بود و در ترویحهٔ اولی سبحان الله صد بار و در دوم الحمد لله صد بار و در سوم الله اکبر صد بار و در چهارم لا اله الا الله صد بار و در پنجم لا حول ولا قوة الا بالله صد بار میخواندند اما در شروع هر تسبیح بآواز بلند میفرمودند که فلان تسبیح صد بار تا حاضران جماعت نیز اقتدا بآن کنند و بعد هر تسبیح دعای مختصر از ادعیهٔ ماثوره دست برداشته میخواندند و بعد تسبیح ترویحهٔ اولی رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ و بعد از ثانیه رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ و بعد از ثالثه اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ یُّحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ یُّقَرِّبُنِیْ اِلٰی حُبِّكَ و بعد رابعه اَللّٰهُمَّ اَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِی الْاُمُوْرِ كُلِّهَا وَاَجِرْنَا مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ و بعد خامسه اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بعدهٗ صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله و اصحابه اجمعین گفته هر دو دست را بر روی مبارک می مالیدند و بعد نماز وتر بآواز بلند میفرمودند که درود ده بار و استغفار ده بار بعد از ان سورهٔ فاتحه خوانده ثواب مجموع صلوة و کلمات طیبات را بروح پر فتوح مقدس مطهر منور حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میگذرانیدند بعد از ان با مجموع یاران بمراقبه می پرداختند و توجه میدادند و میفرمودند که معمول مشائخ ما چنین بود که در میان هر ترویحه بجای تسبیح مراقبهٔ طویله مینمودند چنانچه تمام شب از کثرت اشتغال مراقبه و صلوة التراویح معمور میداشتند اما فقیر از جهت ضعف پیری و کمال ناتوانی به تسبیحات معهوده قناعت نموده و از معمولات مشائخ محروم مانده هر کرا از یاران طریقه خدا توفیق بخشد بمعمول ایشان بپردازد نور علی نور است فقیر راقم گوید آنچه درود و فیض و برکات در اثنای سماع قرآن مجید در صلوة التراویح خاصة در خدمت شریف مشاهده میشد در غیر آن کم اتفاق می افتاد چنانچه شبی از شبهای ماه مبارک رمضان در خانقاه عالیجاه در سماع قرآن مجید مشغول بودم ناگاه در نظر کشفی چنان مکشوف گردید هر کلمه از کلمات قرآنی که از زبان قاری می برآید بر صفحهٔ هوا صورت نورانی گرفته بالای آسمان میرود چون در خدمت شریف بعرض رسانیدم فرمودند که این کشف صحیح است و کریمهٔ اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّیِّبُ شاهد عدل برین معنی است باز از سر افاده فرمودند که فقیر را نیز یکبار در سماع قرآن مجید در خدمت حافظ صاحب رضی الله تعالی عنه همچنین اتفاق افتاده بود که هر حرفی از حروف ربانی که از زبان قاری می برآید بر صفحهٔ هوا بصورت طلا منقش شده بر آسمان صعود می کند چون در خدمت حضرت حافظ صاحب عرض نمودم همین آیت مذکوره خوانده فرمودند که دید شما صحیح است و مطابق واقع فقیر راقم گوید مکشوفات خود را که در خدمت شریف عرض مینمودم اکثر قبول می افتاد میفرمودند که دید شما صحیح است الا ما شاء الله و نیز فقیر روزی بعرض

پناه ده مرا از رسوای دنیا و از عذاب آخرت ۱۲

طرف الله تعالی صعود میکند کلمهای طیب ۱۲

رسانید که انچه قوت و سرعت ظهور نسبت در مزار مبارک حضرت خواجه باقی بالله و حضرت خواجه قطب الدین قدس الله
تعالی سرهما الاقدس معلوم میشود در مزار هیچ یکی از اولیای امت مرحومه معلوم نمیشود فرمودند آری این وضحیحست مطابق همه

ذکر طریق کیفیت روزه ماه مبارک رمضان و بیان فضیلت آن

معمول چنین بود
که با وجود ضعف پیری که سن شریف از هشتاد تجاوز نموده بود روزه ماه مبارک رمضان میداشتند و سحر نمیخوردند مگر به نیت
اتباع سنت گاه شربت آب میخوردند و میفرمودند که سنت سحر از برای تقویت بدن و تصفیه باطن و توجه الی الله است نه برای
سیری شکم و با آنکه علمای عدول بافطار فتوی میدادند برعایت عزیمت نمی‌پسندیدند و روزه عاشوره و عرفه نیز میداشتند
و ثواب آن بیان میفرمودند که حکم صیام دهر دارد چنانکه روزه ماه مبارک و شش روز بعد عید و همچنین سه روزه در هر ماه
همین حکم دارد و از شروع شهر شعبان فضائل ماه مبارک رمضان بیان میفرمودند که از نصف این ماه با هتمام شان ماه مبارک رمضان
در نظر کشفی چنان معلوم میشود که گویا نوری بسیط مثل سفیده صبح از افق عالم دمیده شروع ‌شده و عرصه از انوار و برکات خود عالم
را فرا گرفته تا آنکه هلال ماه مبارک رمضان دیده میشود هر روز آن نور و برکات در ترقی و تزاید می باشد و بعد از رویت آن
هلال چنان می‌نماید که گویا آفتاب جهانتاب از جانب مغرب طلوع نموده و از شعشعان انوار فیوض و برکات خود تمام عالم را
چنان منور ساخته که نور آفتاب با کمال نورانیت مثل نور چراغ در پیش او پرتو فروغ ندارد بلکه هیچ فرقی در میان لیل و
نهار معلوم نمیشود و این معامله هر روز قوت و مزیت می‌پذیرد لله در من قال فی مدحه **فرد** زهی ماه رمضان و ایام او
که چون صبح عید است هر شام او ❊ و بعد از رویت هلال ماه شوال چنان ظاهر میگردد که آن آفتاب غروب نموده و عالم
تیره و تاریک شد و فیوض و برکات ماه رمضان که به نسبت طالبان نزول میگردد از حیطه حصر و بیان بیرون نسبت
باطن ایشان درین ماه مانند آئینه مصفا یا مثل پارچه ملوث که از شست و شو صفا می‌پذیرد در نظر کشفی معائنه میگردد
و در غیر این ماه اگر هزاران هزار سال عبادات یا ریاضات شاقه نمایند عشر عشیر آن صفا که درین ماه بی مشقت و
ریاضت در اندک فرصت میسر می‌آید حاصل نشود و از ینجاست که در خیر و برکت این ماه خیر و برکت تمام سال است
و از محرومی برکات این ماه حرمان از برکات تمام سال و هم از ینجاست که تطوع این ماه در حکم فریضه و فریضه این
ماه در حکم هفتاد فریضه است در غیر این ماه وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ این فضیلت جداست و دیگر فضائل
روزه بحساب و شمار است چنانکه حضرت عزیزان قدس الله سره میفرمایند که فائده روزه تشبه است بارواحانیان
و قهر کردن بر نفس اماره و خصوصیت الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ و ثواب بی نهایت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ
بِغَيْرِ حِسَابٍ و راه گذر شیطان گرفتن و سیر حاصل کردن که الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِّنَ النَّارِ و احوال گرسنگان دریافتن

عزیمت ول بنادی گی ۱۲
شب قدر بهتر است از هزار ماه که عبادت کنید
در حدیث قدسی ... میفرماید صوم برای ماست و من جزای آن خواهم داد ۱۲
و برادوایت فعل مجهول ...
... الصابرون اجرهم ... و ... بحساب ...
... نفع الرحمن

و خشنودی و بدو شادمانی رسیدن که لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ اِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهٖ
بی صوم میسر نمی آید انتهی از بن راه یاران طریقه از مسافت بعیده پیش از رسیدن این ماه مثل زائران بیت الحرام
احرام می بستند و مانند حاجیان لبیک گویان قافله قافله از هر جانب و اطراف برای تحصیل فوائد این
ماه بخدمت شریف رسیده شریک دولت خدمت و شامل برکات این ماه میشدند و فیوض و برکات چنانکه
شاید از صحبت بابرکت ایشان حاصل مینمودند و از سماع کلام مجید و قیام لیل حظ وافر می ربودند و از مقام خود ترقیات
نموده بمقامات عالیات میرسیدند و مشرف به بشارات عالیه میشدند هر کرا قابل اجازت و لائق منصب خلافت
میدیدند او را باجازت و خلعت خلافت سرافراز فرموده رخصت میکردند فی الجمله در خانقاه شریف از کثرت طالبان
و اجتماع خدا شربان درین ماه هر روز روز عید و هر شب شب قدر بوده و معمول خانقاه حضرت شیخ رضی الله
تعالی عنه همچنین بود که پیش این ماه تا جهای یارچه سفید برای خلعت اجازت یاران تیار کنانیده نگاه
میداشتند و لائق آنرا اعطا میفرمودند + تمت بالخیر والعافیة

رباعی
روزه که دارد و
شادی کامست
یکی وقت
نزدیک افطار
دیگر وقت
وقت ملاقات
با پیر و دیگر
از انعامات
بی پایان

فهرست لطائف خمسه المعروف بمقامات مظهری

لطیفهٔ اول مشتمل بر یازده فصل

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة گرفتار خود بینی و منی درویش دلریش عبد الغنی مجددی اظهار می نماید که درین آوان بحسن سعی معدن الغیرة والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رساله مؤلفه در ذکر حالات و مقامات حضرت شمس الدین حبیب الله جناب مرزا مظهر جانجانان شهید رحمت الله علیه در قالب طبع درآمد ازبسکه مؤلف آن رساله حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظهر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبد الله المشتهر بشاه غلام علی احمد رحمت الله علیه واخفای احوال وانکسار که در مزاج شریف ازبس بود دران رساله ذکر دیگر یاران حضرت شهید فرموده اند وحال خود کما ینبغی نه نوشته اند واین امر خالی از غرابت نبود که ذکر این چنین خلیفه عظیم الشان دران رساله نباشد لهذا فقیر قدری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفا مجملاً و منتخباً از جواهر علویه که عم فقیر شاه رؤف احمد مرحوم تالیف فرموده اند ونیز چیزیکه بعلم فقیر بران رسیده بود ایزاد نمود و تالیف شاه صاحب مسطور نیز قطره ایست از بحر غدیر

گر بجمله راسعدی انشا کند ٭ مگر دفتری دیگر املا کند ٭

چه مسلم الثبوت هست که ارشاد حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شده که شاید بمشایخ ماسبق در بعض افراد گذشته باشد بعید نمی نماید از اقصای روم و شام تا بحد چین واز مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در حین حیات منتشر شده اند آری مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار گوید پس بعد استخاره مسنونه و رویت منام که دلالت بر حسن ارقام ذکر شریف داشته باشد شروع کرده شد وهو المستعان

فصل در ذکر ولادت شریف

ولادت شریف حضرت ایشان در سنه هزار و یکصد و پنجاه هشت در قصبه پٹیاله ضلع پنجاب ظهور آمد تاریخ ولادت شریفش از مظهر جود بر می آید نسب شریف به حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میرسد والد شریف شاه عبد اللطیف مردی مرتاض و مجاهد بوده اند که بلها جوش داده میخوردند و در صحرا رفته ذکر جهر مینمودند پیر ایشان شاه

ناصرالدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در حبش پوره عقب عیدگاه محمد شاہی در حضرت دہلی
واقع است و از نسبت چشتیہ و شطاریہ نیز حظی داشتند چہل روز کامل خواب نکردند و بشب اندک میخوردند و نیت
روزه ہم برائی رعونت نفس نمیکردند قبل ولادت آنحضرت حضرت اسد اللہ الغالب را بخواب دیدند فرموده اند نام
پسر خود را بنام من نہید بعد تولد ایشان علی نام نہادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تا د یا خود را غلام
علی مشہور ساختند والده شریفہ بزرگی را بخواب دیدند که فرمودند نامش عبد القادر نہید راقم گوید شاید آن بزرگ
حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ باشند عم آنحضرت که مرد بزرگ بودند و در یک ماه قرآن مجید
حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عبد اللہ نام نہادند والد آنحضرت برای اخذ بیعت از پیر خود که
صحبت دا حضر علیہ السلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای الٰہی آن بزرگ در شب رسیدن ایشان
که یازدہم رجب بود انتقال فرمودند والد ماجد فرمودند ما برای بیعت طلبیده بودیم تقدیر نبود الحال ہر جا
که بوئی بمشام شما رسد اخذ طریقہ کنید بزرگان که در دہلی در آنوقت متعین بودند آنہا را دریافتند حضرت ضیاء اللہ
و شاه عبد العدل ہر دو خلیفہ حضرت خواجہ محمد زبیر و خواجہ میر درد فرزند خواجہ ناصر و مولوی فخر الدین
و شاه ناؤ و شاه غلام سادات چشتی و دیگر اعزه را دریافتند و در سنہ ہزار یکصد و ہشتاد که عمر
شریف بست و دو سالہ بود در خانقاه شریف حضرت شہید رسیدند حسب الحال ؎ از برای سجده
عشق آستانی یافتم + سر زمینی بود منظور آسمانی یافتم + عرض بیعت نمودند فرمودند جائیکه ذوق و شوق
باشد آنجا بیعت کنید اینجا سنگ ہای نمک لیسیدنیست عرض نمودند مرا ہمین منظور ست فرمودند مبارک ست پس بیعت
ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشتہ اند بعد حصول مناسبتی بعلم حدیث و تفسیر بیعت در خاندان
قادریہ بدست مبارک حضرت شہید نمودم تلقین در طریقہ نقشبندیہ مجددیہ فرمودند پانزده سال در حلقہ ذکر و
مراقبہ شرف سعادت یافتم بعده این کمینہ را باجازت مطلقہ بنواختند در اول ارادت تردد داشتم که شغل
در طریقہ نقشبندیہ میکنم رضای حضرت غوث الاعظم باشد یا نہ دیدم که حضرت غوث الثقلین در مکانی تشریف دارند
و محاذی آن مکان مکانیست که حضرت شاه نقشبند تشریف میدارند رحمۃ اللہ علیہ میخواہم که نزد حضرت
نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خدا ست برو رید مضایقہ نیست در اوائل سختی بسیار از معاش بمن رسید
پا بروی معاش داشتم گذاشتہ توکل را سجیہ خود ساختم کہنہ بوریا بستر و خشتی زیر سر داشتم از شدت ضعف یکبار
در حجره بستم که ہمین قبر من ست او سبحانہ بدست کسی فتوحی فرستاد پنجاه سال ست که بگوشہ قناعت

نشسته‌ام گویند چون آنحضرت یکبار در بستند و گفتند اگر بمیرم در همین حجره بمیرم تا تائید الهی در رسید شخصی آمد
گفت در بکشائید حضرت ایشان نکشادند باز گفت از شما کاری است بکشائید نکشادند چند روپیه از شگاف
انداخته رفت از همون روز فتوحات کشاده شد پس آن صدها کس از علما و صلحا از اقالیم قطع منازل نموده
بخدمت شتافتند بعض بحکم آن سرور صلی الله علیه وسلم در واقعه بخدمت رسیده اند مثل مولانا خالد رومی
و شیخ احمد کردی و سید اسمعیل مدنی و بعض بدلالت بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعض
ذات آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس کم و بیش در خانقاه شریف می بودند کفاف
ایشان بوجه احسن مهیا میشد باوجود چنین کمال بجدی بود که روزی فرمودند سگی که بخانه من آید میگویم الهی
من کیستم که دستان ترا وسیله گردانم بهر این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آید
بوسطه او تقرب میجویم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سند
حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند
وقت تهجد مردم اگر در خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود نماز تهجد خوانده بمراقبه و تلاوت کلام الله
شریف مشغول می بودند و مقدار ده سیپاره هر روزه میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بود نماز
صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چند بار حلقه
میشد مردم اول بر می خاستند بجای شان دیگران می نشستند بعد ازان درس حدیث و تفسیر بطالبان
میفرمودند و هر که برای ملاقات می آمد قدری مهلت داده رخصت میفرمودند و میگفتند که فقیران در فکر
و ذکر مشغول اند و نیز او را شیرینی یا تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه
حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما بودند و آنحضرت از جهت بزرگ زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند
قدری نشستند آنحضرت عذر فرموده رخصت دادند دل شان از غلبه محبت بر نمی خاست آنحضرت بخادم
فرمودند که قبا سجادت مکان آورده به نواب صاحب نذر کن که ایشان نمی خیزند ما مکان نذر نموده خود میرویم
فی الفور برخاستند وقت طعام قدری ازان قریب زوال تناول میفرمودند اکثر طعام اغنیا که مکلف کرده
برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برای طالبان نیز مکروه میداشتند مگر همسایگان را و کسی که از
اهل شهر دران وقت حاضر می بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگها همچنین میگذاشتند هر کسی که میخواست میبرد
آری اگر کسی مبلغان میفرستاد و محل شبه نمی بود اول ازان چهلم حصه می بر آوردند که نزد امام اعظم

رحمۃ اللہ علیہ قبل حولان حول بشرط نصاب ادائی زکوٰۃ جائز ست کہ صدقہ قرض بہ نسبت نفل ثواب بیشتر دارد بعدہ برای نیاز پیران سیما حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ حلوا وغیرہ تیار میکردند آنرا بفقرا تقسیم مینمودند و نیاز والد خود نیز می کردند و در ادای دین کہ در مصرف فقرای خانقاہ می شد میدادند و ہر کس کہ اہل حاجت پیش می آمد آنرا میدادند و گاہی شخصی بی اطلاع می برد با وجود دیدن او رو از جانب او رو میگردانیدند و مردم کتابہا می بردند ہمون کتاب برای بیع می آوردند تحسین آن کتاب میفرمودند و مبلغان میدادند حیا تا کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانہ جناب ست و علامت موجود ست بعنف رنجہ شدہ منع میفرمودند و میگفتند صاحب یک کاتب چند کتاب نمی نویسد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام قدری قیلولہ ساختہ بمطالعہ کتب دینیہ مثل نفحات و آداب المریدین وغیرہا و تحریرات ضروریہ اشتغال میفرمو پس نماز ادا کردہ چیزی درس تفسیر و حدیث فرمودہ نماز عصر میخواندند بعدہ ذکر کتب حدیث و تصوف مثل مکتوبات امام ربانی و عوارف و رسالہ قشیریہ فرمودہ تا شام بحلقہ ذکر و توجہ مشغول می بودند بعد نماز شام توجہ بمریدان خاص دادہ تناول طعام نمودہ نماز عشا خواندہ اکثر شب نشستہ بذکر و مراقبہ میگذرانیدند اگر خواب بسیار غلبہ میکرد اندکی بر مصلی پہلو راست میکردند گاہی بر چارپائی خوابیدہ باشند لیکن معلوم نیست کہ گاہی پا دراز کردہ باشند اکثر بطور احتبا کہ طور مراقبہ است و از آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام این ہیئت منقول ست و از اولیاء کرام مثل غوث الاعظم ثابت ست می نشستند از غایت حیا پا دراز کمتر کردہ باشند حتی کہ وفات برہمین طور شد و فتوح بفقرا تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامہ نفیس کسی میفرستاد بیع فرمودہ چند جامہ خریدہ تصدق میفرمودند ہمچنین در دیگر اشیا میفرمودند اگر چند کس بپوشند بہتر ست از یک کس و عادت اکثر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ہم ہمین بود کہ لباس غلیظ و خشن می پوشیدند چنانچہ در بخاری و مسلم از عائشہ رضی اللہ عنہا منقول ست کہ چادر خشن و تہبند لک برآوردہ فرمودند ہمین روح آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم قبض شد و سخاوت بدرجہ علیا داشتند و رعایت اغنیا بسیار بود بوقت حلقہ مردمان را میدادند و حیا بر آنجناب چنان غالب بود کہ شکل مردمان چہ کہ شکل خود ہم در آئینہ نمی دیدند شفقت در بارہ مومنان چنان داشتند کہ اکثر در شب دعا میفرمودند حکیم قدرت اللہ خان کہ ہمسایہ بودند اکثر اوقات ایشان در غیبت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی محبوس شدند چہ سعیہا در خلاص او شان فرمودہ باشند ذکر دنیا در مجلس شریف نمی بود نہ ذکر امرا نہ فقرا گویا مجلس سفیان ثوری

بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند احق به بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم بادشاه به بدی کرد حضرت صائم بودند فرمودند افسوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت ذکر بد کسی نفرموده اند فرمودند صاحب اگرچه نکردیم لیکن شنیدیم که ذاکر و سامع در غیبت برابرست امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوهٔ شریف بود بهادر شاه چه قدر احتساب فرموده اند و هرگز درین امر خوف نداشتند مکتوبی که بپادشاه اکبر شاه در احتساب نوشته اند بود در مکتوبات شریف موجودست سید اسمعیل مدنی که از مدینه منوره باذن آنسرور صلی الله علیه وسلم حاضر شده بحکم حضرت ایشان و آثار نبویه که در مسجد جامع نهاده اند رفته آمده عرض نمودند اگرچه برکات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجودست تحقیق شد تصاویر بعضی اکابر در آنجا بود درین مقدمه بپادشاه نوشتند و آن تصاویر را برآوردند نواب شمشیر بهادر رئیس ملک بندیل کهنڈ یکبار کلاه انصاری پوشیده حاضر خدمت شد آنحضرت در طیش آمده آنرا منع فرمودند آن شخص عرض نمود اگر همین احتساب هست باز نخواهیم آمد فرمودند خدا شما را در خانهٔ ما نیارد آن شخص مغلوب الغضب شده برخاست تا زینه صفه والان رفته کلاه خود بخدمتگار داده باز حاضر شد و بیعت نمود بعض را بسهولت منع میفرمودند که در احتساب اول بسهولت باید میر کبیر علی میگفتند که عم من ریش نداشتند بخدمت شریف حاضر شدند حضرت دیده بهنری فرمودند عجب ست میر صاحب ما ریش ندارند بعده بانبساط پیش آمدند فرمودند هرچه هست از خاندان شما هست ما یان گماشتهٔ شما هستیم الغرض آن شخص رفتند و گاهی پس ازین ریش نتراشیدند ترک و تجرید بمرتبه داشتند که بادشاه وقت و دیگر امرا تمنا ها مینمودند که چیزی خرج خانقاه معین کنند اکثر این قطعه بر زبان فیض بیان میگذشت **قطعه** خاک نشینی ست سلیمانیم + ننگ بود افسر سلطانیم + هست چهل سال که می پوشمش + کهنه نشد خلعت عریانیم + نواب امیر خان والی بلدهٔ ٹونک و سرونج همین آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب فرمودند بنویسید **بیت** ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم + با امیر خان بگوی که روزی مقدرست + اکثر میفرمودند جاگیر ما مواعید الٰهی ست وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ سبحان الله و سبحانه کفایت جمیع مهمات دین و دنیای ایشان میفرمود اخراجات خانقاه از غیب بود میفرمودند درین طریق جا چیز ضرورست دست شکسته پا شکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار رو داده بود اما چون این شعر میخواندند درین ضعف می نشستند و توجه بقوت میفرمودند **للحافظ** هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم + هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم + و مرتبهٔ عشق بجناب سرور کائنات داشتند هرگاه

تام شریف میگرفتند بیتاب میشدند یکبار خادم قدم شریف تبرک آب آورد گفت سایهٔ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و بوسه بر روی پیشانی آنخادم دادند فرمودند کہ من کہ باشم کہ سایهٔ رسول خدا بر من باشد و آنخادم را بنواختند در مرض موت ترمذی شریف بر سینه مبارک بود اگر حدیث کدام فعل حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می برآمد بران عمل میفرمودند گوشت شانه بز می طلبیدند و آنرا طبخ میفرمودند که مسنون هست و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة اوابین و تہجد از والد فقیر ختمہا شنیده اند و احیانا بوقت غلبهٔ شوق اگر زیاده می شنیدند بیتاب میشدند میگفتند بس کنید زیاده طاقت ندارم و اکثر اشعار درد می شنیدند و بران وجد می رسید لیکن از بسکه کوه استقامت بودند آنرا ضبط میفرمودند ابوالحسین نوری رقص میفرمودند سید الطائفه جنید نشسته بود نوری فرمود اِنَّمَا یَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ یَسْمَعُوْنَ جنید گفت وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَّهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ جنید نہایت مستقیم بود راقم گوید گاهی در طریقه مجددیه ظهور نسبت چشتیه که ارث از والد حضرت مجدد هست نیز ظهور میفرمایند از حضرت مجدد و نیز باوجود کمال تمکن احیانا حالت ذوق و شوق منقول ست ۵ خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات ÷ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ÷ سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید ع هرچه استاد ازل گفت بگو میگوئیم ÷ نظافت طبع بحدی داشتند که اگر کسی دود تنباکو می کشید رنجه میشدند و مجمر میسوزانیدند میفرمودند مسجد بازار افغانان هانسی والی کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیانا بوئی خوش از مکان شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند همانا که ظهور روح حضرت رسالت صلوات اللہ علیہ وسلم و دیگر پیران مینمود میفرمودند من صورت حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد معاینه میبینم یکبار رنگ پہلو شل شد استمداد از روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشان معلق در هوا دیدم کل آن بیماری سلب نمودند و میفرمودند که اکابر چشتیه که سرمستان ذوق محبت اند سماع و سرود هست که دل را رنگارنگ شوق می آرد و پرده از چهرهٔ یار خرق میسازد و که ما متوسلان سلسله نقشبندیه که باده نوشان جام مودت ایم حدیث و درود هست که قلب را گوناگون اذواق می بخشد ع آن ایشان من چنینم یارب و همچنین وقتیکه اسم مبارک بر زبان می برآمد آه گفته دست بالا می کردند و گاهی هر دو دست کشاده بهم می آوردند چنانچه کسی را بآغوش کشند و شعر مولوی علیه الرحمة میخواندند ۵ موسیا آداب دانان دیگر اند ÷ سوخته جان و روانان دیگر اند ÷

فصل در ملفوظات حضرت ایشان میفرمودند

در فقیر فای فاقه و قاف قناعت و یای یاد الٰهی و رای ریاضت ست هر که بجا آورد فای فضل خدا و قاف قرب مولی و یای یاری و رای رحمت یافت والا فای فضیحت و قاف قهر و یای یاس و رای رسوائی بدست آمد میفرمودند که طالب ذوق و شوق و کشف و کرامات طالب خدا نیست راقم گوید حافظ میفرماید ع شرم ما باد ازین خرقهٔ آلودهٔ خود + گر بدین فضل و کرم نام کرامات بریم + وله با خرابات نشینان ز کرامات ملاف + هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد + میفرمودند که در کمالات وصل عریانی میشود و بدان مقام نصیب سالک بجز یاس و محرومی نیست هر چند وصول هست حصول نیست میفرمودند طالب باید هر وقت کیفیات علحده از عبادت فرا گیرد و آگاه باشد از نماز چه کیفیت رومی دهد از تلاوت چه نسبت ظهور میفرماید از درس حدیث و از شغل تهلیل زبانی چه ذوق حاصل میشود همچنین از لقمهٔ شک چه ظلمت می افزاید علی هذا القیاس دیگر گناهان میفرمودند در ولایت خطرات مضر اند و در کمالات نبوت مضر نیست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میفرمودند اجهز الجیش وانا فی الصلوٰة مشاهدهٔ آفتاب را خطرات قلب مانع نیست میفرمودند که در خوردن یکی رضائی نفس ست و یکی حق نفس رضائی نفس غذا بسیار و لطیف ست و حق نفس بمقدار توانائی فرائض و سنن میفرمودند طریقه نقشبندیه عبارت از چار چیز ست بیخطرگی و دوام حضور و جذبات و واردات میفرمودند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جامع جمیع کمالات بودند لیکن هر وقت مناسب استعداد آن قرن در افراد امت کمال ظهور میفرمائید کمالیکه ناشی از بدن فیض مخزن آنحضرت ست و آن گرسنه ماندن و جهاد کردن و عبادت نمودن در صحابهٔ کرام جلوه گر شد و کمالیکه ناشی از قلب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و آن استغراق و بیخودی و ذوق و شوق و آه و نعره و اسرار توحید وجودی از زبان جنید بغدادی رحمت الله علیه با ولیائی هست ظاهر گردید و کمالیکه ناشی از لطیفه نفس آنجناب ست که عبارت از اضمحلال و استهلاک در نسبت باطن ست با کابر نقشبندیه از وقت خواجه نقشبند رضی الله عنه هویدا گشت و کمالیکه ناشی از اسم شریف محمد ست صلی الله علیه وسلم از دوره حضرت مجدد الف ثانی مکشوف شد میفرمودند چنانکه طلب حلال فرض ست بر مومنان همچنین ترک حلال فرض ست بر عارفان راقم گوید عمل صوفیان بر عزیمت هست میفرمودند هر که تابع هوا کی بندهٔ خدا هست ای عزیزتا که در بند آنی بندهٔ آنی میفرمودند شب گرسنگی شب معراج درویشان ست میفرمودند صوفی دنیا و آخرت را پس پشت انداخته متوجه مولی گشته **للمولوی** ملت عاشق ز ملتها جدا هست + عاشقان را مذهب و ملت خدا هست + میفرمودند وقت دعا انوار فائض میشوند فرق نمودن

آن برکات از اثر اجابت متعسرست بعضی گویند اگر ثقالت در هر دو دست بهم رسد علامت اجابت ست
ومن می گویم اگر انشراح صدر دست دهد علامت اجابتست میفرمودند بیعت سه قسمست یکی برای توسل
به پیران دوم برای توبه از معاصی سوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چار قسم اند نامردانند و مردانند
وجوانمردانند و فردانند طالب دنیا نامرد طالب عقبی مرد و طالب عقبی و مولی جوانمرد و طالب مولی فرد میفرمودند
که خطره چهار قسم ست شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از یسار می آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و
ملکی از یمین و حقانی از فوق الفوق میفرمودند هر کمالاتیکه در انسان ممکن ست سوای نبوت در حضرت مجدد ظهور
فرمود **رباعی** هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب + همه در صورت خوب تو عیان ساختهٔ اند +
هر چه بر صفحهٔ اندیشه کشد کلک خیال + شکل مطبوع تو زیبا تر از آن ساختهٔ اند + میفرمودند هر که اویسیت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بعد نماز عشا در خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست
خود گرفته بگوید یا رسول الله بایعتك على خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام
الصلوٰة وایتاء الزکوٰة و صوم رمضان و حج البيت ان استطعت اليه
سبيلا چند شب این عمل بجا آرد و اگر اویسیت بزرگی خواهد در خلوت نشسته دوگانه بروحش خوانده
متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه مرا چنان ادراک عطا کرده که بدن من حکم قلب پیدا کرده
از جوانب اربعه هر شخص که بیاید نسبت او معلوم میکنم میفرمودند سه کتاب نظیر ندارد قرآن شریف صحیح بخاری
مثنوی مولوی روم میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراک و ارباب جهل میفرمودند کم شخص
از اولیا کمال حضرت مجدد یافته باشد اگر تمام اولیا وجود یه را توجه فرمایند بشاهراه شهود آرند میفرمودند سعدی
شیرازی در سهروردی طریقه مرد فهمیده بودند در دو سخن تصوف تمام کرده اند **ع** مرا پیر دانای مرشد
شهاب + دو اندرز فرمود بر روی آب + یکی آنکه بر خویش خودبین مباش + دگر آنکه بر غیر بدبین مباش +
میفرمودند هر که از ما ملاقات دارد لباس ما پوشد و طور ما اختیار کند **رباعی** یا مرو با یار ازرق پیرهن
یا بکش بر خانمان انگشت نیل + یا مکن با پیلبانان دوستی + یا بنا کن خانهٔ درخورد پیل + میفرمودند روح
بعضی مومنان ملک الموت قبض میفرماید و بارواح اخص خواص فرشته را نیز دخل نیست **ع** در کوی تو
عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + راقم گوید محتمل ست الله يتوفى الانفس حين
موتها وقل يتوفكم ملك الموت اشاره بهمین باشد الله اعلم میفرمودند معاش درویشان همین

بایدکه شیخ ابن یمین کبروی نظم کرده **ابیات** نان جوین و خرقهٔ پشمین و آب شور + سی پارهٔ کلام و حدیث پیمبری
هم نسخهٔ دو چار ز علمی که نافع ست + در دین نه لغو بوعلی و نه از عنصری + تاریک کلبهٔ که پی روشنی آن + بیهوده
منتی نبرد ز شمع خاوری + با یک دو آشنا که نیرزد به نیم جو + در پیش چشم همت شان ملک سنجری :: این آن
سعادتیست که حسرت برد بران + جویای تخت قیصر ملک سکندری + و نیز اشعار جامی میخواندند **رباعی**
لنگکے زیر لنگکے بالا + نی غم دزد و نے غم کالا + کرک بوریا و پوستکے + و دلکے پُر ز درد دوستکے
اینقدر بس بود جامے را + عاشق رند لاابالی را + راقم گوید ابیات حافظ رحمت الله علیه مناسب
حالست تحت کلک میرود **ع** دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی + فراغتے و کتابے و
گوشهٔ چمنے + من این مقام بدنیا و آخرت ندهم + اگرچه در پیم افتند هر دم انجمنے + که هر که کنج
قناعت بگنج دنیا داد + فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنے + میفرمودند عقل نورانی آنست
که بلا واسطه بمقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مرشد براه آرد میفرمودند طالب را باید
که یک لمحه از یاد مطلوب غافل نباشد **ع** این شربت عاشقی ست خسرو + بے خون جگر چشید
نتوان + میفرمودند حب الدنیا راس کل خطیئة و راس گناهان کفر ست **ع** اهل دنیا کافران
مطلق اند + روز و شب در بق بق و در زق زق اند + میفرمودند زوال عین آنست که سالک انا گفتن نتواند
چنانکه خواجه احرار رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان ست و انا را زائل کردن مشکل ست میفرمودند
در معنی بیت ثنائی **ع** بهر چه از دوست وا مانی چه کفران حرف چه ایمان + بهر چه از یار دور افتی چه زشت
آن نقش چه زیبا + سالک در ابتدا قلب از نوافل اماند و اکتفا بر فرائض و سنن موکده کند میفرمودند
طریقه مجددیه چار دریای فیض دارد نسبت نقشبندی و قادری و چشتی و سهروردی لیکن اول
غالب ست میفرمودند کفر طریقت آنست که هستیاز هر خیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر نماند منصور حلاج
گوید **ع** کفرت بدین الله والکفر واجب + لدی و عند المسلمین قبیح + میفرمودند هر که مخدوم
شدن خواهد خدمت مرشد کند **ع** هر که خدمت کرد او مخدوم شد میفرمودند الحال ضعیف شده ام بیشتر
در مسجد جامع شاهجهان آباد آب تلخ حوض میخوردم و ده سیپاره کلام مجید میخواندم و ده هزار نفی و اثبات
میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد همچنین در هر کوچه که میگذشتم بمزار
عزیزے اگر میرفتم نسبتش پست میگشت من خود را پست میکردم و تواضع آن بزرگ میکردم

سیف سودند ؎ زناتوانی خود بیقدر رخبر دارم ✦ کہ از رخش نتوانم کہ دیدہ بردارم ✦

فصل در مکاشفات و الہامات حضرت ایشان قدس اللہ سرہ

فرمودند روزے در بیتابی فراق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خاک پاشیدم از این امر کہ در شرع تنگ نیست ظلمتی ہم پیدا شد میر روح اللہ کہ مخلص حضرت شہید بود او شان را در خواب دیدم کہ میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منتظر شما نشستہ اند از غایت شوق در خدمت رسیدم معانقہ فرمودند تا وقت معانقہ بر شکل شریف خود بودند بعد بر شکل سید میر کلال رحمت اللہ علیہ شدند روزے قبل نماز عشا بخواب رفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ منع فرمودند و وعید بیان فرمودند یکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خواب پرسیدم یا رسول اللہ من رآنی فقد رای الحق حدیث شما است فرمودند آری مدام تسبیح و تحمید خواندہ بروح آنحضرت میگذرانیدم یکبار ترک شد دیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہمون شکل کہ در شمائل ترمذی بیانست آمدہ شکایت فرمودند یکبار خوف آتش دوزخ بسیار غلبہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم تشریف آوردہ فرمودند کہ ہر کہ با ما محبت دارد در دوزخ نخواہد رفت یکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم فرمودند نام تو عبد اللہ و عبد المہیمن ہست یکبار دیدم کہ گوشت چہرہ من دو انگشت از گوشت چہرہ مبارک حضرت سلطان المشائخ شدہ و بدنمی نماید یکبار دیدم شخصی پیراہن حضرت مذکور آورد و گفت ایشان پیر تو اند من گفتم پیر من میرزا جانجانان رحمۃ اللہ علیہ ہستند چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشائخ پیر صحبت شما ہستند یکبار حضرت مجدد تشریف آوردہ فرمودند تو خلیفہ من ہستی یکبار حضرت خواجہ نقشبند تشریف آوردہ در پیرہن من داخل شدند روزی دیدم بزرگے آمدہ نزد من نشست نام پرسیدم گفت بہاء الدین یکبار شخصی خلعتے آوردہ گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خالد عرض نمودند خلعت قطبیت باشد حضرت ایشان فرمودند از تواضع نام آن مقام نمیگیرم روزے بر مزار حضرت خواجہ باقی باللہ رفتہ عرض توجہ نمودم از مزار برآمدہ توجہ کردند وقت استوا بود زود برخاستم حسرت میخورم چہ استادم کیفیتش در بیان نمی آید روزی بر مزار حضرت خواجہ قطب الدین رفتہ گفتم شیئ للہ شیئ للہ دیدم یک حوض پر از آب کہ از کنارہ او آب میریخت و القا شد سینہ تو از نسبت مجددیہ پرست گنجائش

دیگر نذار و روزی بمزار سلطان المشائخ رفته عرض توجه نمودم فرمودند کمالات احمدی شمارا حاصل ست عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهرهٔ ایشان مثل من شده و چهرهٔ من مثل ایشان بنهایت محظوظ شدم یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید درین راه تعبدی باید تا درسے از تصرفی بکشاید عرض کردم مرتبه شما چه طور حاصل شود فرمودند از کثرت تعبد یکبار مکانم معطر گشت بالا نگریستم دیدم بر فرق من روح معطر منور جلوه نماست در حوالی آن مثل شعشان آفتاب متجلی ست حیران گشتم که این کیست بعد آن بخاطر گذشت شاید روح مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم یا روح غوث الاعظم رضی الله عنه باشد باین تجلی روزی درمیان اهل خانقاه نزاع لفظی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند هر که نزاع نماید از خانقاه بدر کنید یکبار سیدة النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوک خورده بودم دیدم حضرت شهید قی میکنند و میفرمایند طعام هر جا نباید خورد یکبار ملهم ساختند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقه جدیده بر آمد روزی برائی وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت ست روزی مکان همسایه طلب نمودم الهام شد چه همسایه را تکلیف میرسانی و بد میکنی روزی بقصد زیارت حرمین شریفین نیم قد برخاستم الهام شد ترا همین جا ماندن بهتر ست روزی گفتم یا شیخ عبد القادر شیئاً لله الهام شد بگو یا ارحم الراحمین شیئاً لله روزی الهام شد حضرت سلطان المشائخ خلفائی خود بدکهن فرستادند شما به کابل و بخاری بفرستید کلام ربانی که از صورت و لحن مبراست سه بار شنیدم یکبار در مدرسه دو بار در مکان مسکون که الحال سکونت دارم یعنی خانقاه شریف شبے گفتم یا رسول الله آواز آمد لبیک و نام من عبد صالح فرمودند ✦

فصل در بعضی کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محتجب نیست که هیچ کرامتی و خرق عادتی با محبت خدا و اتباع سید انبیاء علیه و علی آله الصلوٰة والسلام برابر نیست واین هر دو امر در وجود با جود حضرت ایشان با مرتبه کمال بودند و اعظم کرامات و فضل خرق عادات تصرف در باطن طالبان والقا

فیض و برکات حضرت سبحان بصد و زبان ست و این امور از انجناب چندان بظهور رسید ندکه بتحریر
آن دفترها باید هزاران دلهای ارادت منان را ذاکر گردانیدند و صدها را بجذبات و واردات الٰهیه
رسانیدند و بسیاران از مقامات و حالات عالیه فائز فرمودند اما تصرف در مکنونات و اخبار مغیبات
مطابق نفس امر بالهام الٰهی و حل مشکلات و برآمد حاجات از دعا ایشان بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم
بدعای آنجناب بانصرام میرسید و بسیاری عقدهای مفتوح میشد بارها موافق فرموده بظهور می آمد حق
بمصداق ؎ مطلق آن آواز خود از شه بود + گرچه از حلقوم عبد الله بود + کلام کرامت نظام
آن عالی مقام سراسر الهام خوارق اولیا پرتوی معجزه پیغمبر خدا ست صلی الله علیه وسلم بسیاری کسان
در منام آنجناب را دیده اخذ طریقه نموده شرف یاب حضور شدند و بمقامات عالیه رسیده باوطان
خود رفتند و با وجود کثرت طالبان هر یک را بتوجه از مقام بمقامی می بردند و از حالی بحالی میرسانیدند
و از قوت توجه کارسنین بایام قلیله میسر مودند اکثر فساق و فجار از توجه شریف تائب شده براه راست
آمدند و بعضی کفار باندک التفات آنجناب مشرف باسلام شدند کرامت روزی هندو بچه برهمن
زاده در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب داشت همه اهل محفل رو بجانب وی
آوردند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتاد فی الحال زنار کفر از گردن خود درید و خلعت ایمان پوشید
قامت خود را از زیور کلمهٔ شهادت بیاراست و حسن را از نور اسلام جلا داده برخاست ؎ بنشین
بگدایان در دوست که هر کس + بنشست باین طائفه شاهی شد و برخاست + کرامت مولوی
کرامت الله را که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی درد جنب بشدت شد آنجناب دست مبارک
خود آنجا نهاده همت فرمودند فی الحال رفع شد کرامت یکبار بکشتی روان توجه فرمودند ایستاده شده
کرامت میان احمد یار که از جملهٔ اصحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در اثنای
راه بصحرا دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده قریب بهل من ایستاده فرمودند که بهل را تیز بکنید
و بدوانید و از این قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد این سخن
گفته از نظر غائب شدند من بهل را دوانیده از قافله جدا شدم بقضای الٰهی همه قافله را دزدان بغارت
بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم کرامت میان لطف شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان
ست گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه

بزرگی نموده شد مرا براه راست آوردند گفتم که شما کیستید گفتند تو برای بیعت پیش کسی که میروی
من همانم دو بار مرا این واقعه پیش آمد **کرامت** ونیز میان احمد یار نقل مینمودند که یکبار من همراه حضرت
ایشان بجهت تعزیت درخانه صالحه که مریده حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت
ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آن زن
عمر رسیده گستاخانه عرض نمود که ای حضرت حالا من پیر شده ام وشوهر من نیز پیر است ظاهرا حالا اولاد
پیدا شدن خلاف عقل است حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر است بعد ازان حضرت ایشان
ومن ازخانه بیرون آمدیم در مسجد یکه متصل دروازه آن ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده وضو ساختند
ودو رکعت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد ازان خطاب بطرف من نموده فرمودند که
برائی اولاد آن زن بجناب الهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد
بعد ازان بموجب فرموده حضرت ایشان الله تعالی آن زن را پسر عنایت فرمود و کلان سال شد
الحمد لله علی ذلک **کرامت** زنے آمده برای شفائی بیمار عرض نمود ورا تبرک از دستار خوان
عطا فرمودند نان وکباب بود چون درخانه آمده دید آن کباب مبدل بحلوا شده بود معلوم نمود که اجل
بیمار رسیده است همچنان واقع شد **کرامت** میر اکبر علی صاحب که از مخلص نیازمندان حضرت
ایشان هستند برای بیماری زنے از اقارب خود عرض نمودند از بس که سوال مکرر نمودند حضرت
ایشان فرمودند اکبر علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الهی روز پانزدهم وفات
نمود لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آن زن را نموده بودند چون بر جنازه اش
حضرت ایشان تشریف آوردند فرمودند اکبر علی مگر توجه این زن را نمودی برکات معلوم میشود **کرامت**
قریب خانقاه مبارک مکان رافضی بود حضرت ایشان را برائی کلفت خانقاه معلی بایست مکان شد
از زنے که متصرف بران مکان بود درخواست نمودند زنکه ابا نمود آخر یکبار حکیم شریف خان که از اعزه
دهلی بودند برای فهمایش او فرستادند که اگر شما را عار از بیع می آید ما قیمت بطریق اخفا مبفرستیم شما بطریق
نذر بگذرانید آن نابکار که عداوت با اهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول نه نمود بلکه در باره حضرت ایشان
کلمه بیهوده گفت که سب بزرگان عادت اینفرقه ملعونه است حکیم برخاسته نزد ایشان حاضر شدند و
بیان حال نمودند حضرت ایشان رو بآسمان نموده عرض نمودند الله صاحب شنیدی کلام او الحال

نخواہم گرفت تا وقتیکہ خود آمدہ التجانہ نماید بحسب تقدیر الٰہی موت در خاندان او شان افتاد در او شان یک بچہ باقی ماند چون او ہم بیمار شد دانستند کہ از شومی فعل ماست آن بچہ را حاضر نمودند و مکان را پیش خدمت حضرت ایشان پیشکش نمودند کرامت حکیم رکن الدین خان منصب وزارت بادشاہ حاصل گشت آنحضرت سفارش عزیزی بحکیم نمودند حکیم دران امر تندہی نہ نمود موجب ملال حضرت ایشان گشت بعد چند روز معزول شد و باز بآن منصب ممتاز نگشت کرامت از شاہ نظام الدین صوبہ دہلی ملول شدند معزول شد کرامت یکبار چند کس از خلفائی حضرت ایشان از راہ دور بخدمت آمدند در اثنائی راہ گفتند معمول حضرت ایشان ست کہ بوقت شرف اندوزی قدمبوسی تبرک عنایت فرمایند یک گفت کہ مرا این مرتبہ خواہش مصلی ست دیگری گفت کہ من کلاہ میخواہم سوم کس چیز دیگر گفت چون بحضور پر نور رسیدند ہر کس را موافق تمنای او عنایت فرمودند و مثل این واقعہ اکثر آنجناب بظہور می آمد بارہا موافق خطرات قلبی ارشاد میفرمودند کرامت روزی برائی عیادت حکیم نامدار خان رفتہ بودند حکیم مسطور حالت نزع داشت و چشم بند کردہ بیہوش افتادہ بود اقربای وی از حضرت ایشان التماس سلب مرض نمودند آنحضرت لمحہ متوجہ شدند فی الفور بہوش آمد چشم کشادہ بسیار سخنان از آنجناب بعرض رسانید چون آنجناب قدم از خانہ وی بیرون نہادند ہمو نوقت جان داد کرامت شخصی از انجا از دیار کابل بہندوستان می آمد وقت عبور بر دریائی اٹک اشتری وی معہ کالائی تجارت در آب غرق شد گفت کہ یک نان نیاز حضرت ایشان کنم اگر شتر من زندہ معہ اسباب برآید بحکم الٰہی سبحانہ از دریا برآمد چون بحضور رسیدہ این واقعہ بعرض رسانید فرمودند نیاز من دادی گفت دادم کرامت عم میان احمد یار صاحب ابرائی گرفتن مبلغان بادشاہ حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان آمد آنجناب فرمودند کہ شما چند کس جمع شدہ بقلعہ رفتہ خلاص کردہ بیارید میان موصوف گفت کہ بر دروازہ قلعہ چوکی ست و سپاہیان پلٹن بہ نگہبانی معین چگونہ رفتہ آوریم فرمودند شمارا ازین چہ کار ست بگفتہ من بروید و بیارید ایشان رفتند ہیچکس از نگہبانان دروازہ و سپاہیان پلٹن ندیدند کہ این چہ کسانند و کجا میروند آنخر از حبس زندہ برآوردند ہیچکس متعرض احوال شان نشد کرامت پسر مولوی افضل امام بسیار علیل شد در خواب دید کہ حضرت ایشان تشریف آوردہ چیزے نوشانیدند چون صبح شد شفا یافت بحضور آنجناب مبلغان نیاز آوردہ فرمودند کہ این شکر از عنایت شبانہ ماست کرامت

شخصی پیش حضرت ایشان آمد و گفت کہ پسر من از دو ماہ گم شدہ است توجہ فرمایند کہ بیاید فرمودند کہ پسر تو در خانہ نشستہ است در دل خود حیران گشت کہ من ہمین وقت از خانہ آمدہ ام آنجناب فرمودند کہ در خانہ است غرض موافق فرمودن آنحضرت بخانہ رفت دید کہ در خانہ نشستہ است **کرامت** عورتی بخدمت حضرت ایشان آمدہ عرض کرد کہ پسر من در فرقہ سیاہ پوشان نوکر بود نوکری گذاشت و ہمہ لباس دور کردہ لنگوٹی بستہ از دین و شریعت رستہ ملنگ شدہ قدح بنگ مینوشد آنجناب فرمود کہ بنشین نشست ہمہ لطائف او از ذکر جاری شدند پس توجہ بحال پسرش فرمودند از فرقہ ملامت بر آمدہ بر راہ راست شد **کرامت** عبد اللہ سقہ زیر سایہ فیض پایہ دیوار پر انوار آن افتخار الابرار سکونت داشت روزی از شدت مرض قریب نزع شد آخر شب اقربائی وی حضرت ایشان را تردد وی بردند آنجناب تشریف بردہ توجہ فرمودند از عنایت الٰہی صحت کلی یافت **کرامت** مولوی کرامت اللہ صاحب میفرمودند در ہنگامیکہ بخدمت شریف میبودم عجائب و غرائب مشاہدہ مینمودم یکبار بعد نماز فجر وقت مراقبہ و ذکر من کتاب در بغل گرفتہ برای قصد خواندن روانہ شدم نظر شریف بر من افتاد از غضب فرمودند بنشین و مشغول شو لیکن گستاخ بودم گفتم در خدمت شریف برائی آن حاضر میمانم کہ بے محنت حاصل شود والا بہ محنت ہر جا میتواند شد فرمودند بحق بہاؤ الدین بے محنت مید ہم بنشین ہمین کہ بجانب من متوجہ شدند از ہوش رفتم و بیفتادم و گو یا کہ دل از سینہ من بیرون آمد بعد مدت بہوش آمدم حضرت از حلقہ فراغت شدہ بودند و آفتاب بمن رسیدہ بود و خواص صحاب مثل شاہ ابو سعید صاحب حاضر بودند شرمندہ شدم فرمودند چہ شدہ بود عرض نمودم خواب غلبہ کرد تبسم فرمودند

فصل در ذکر وفات حضرت ایشان

دائما آرزوی شہادت داشتند لیکن میفرمودند از باعث شہادت حضرت پیر و مرشد قدس اللہ سرہ چہ قدر محنت بر مردم بہار سید سہ سال قحط عظیم الشان رو نمود کہ ہزارہا جان نثار شدند و قتل و قتال کہ فیما بین مردمان واقع شد خارج از تحریر است کما لا یخفی پس ازین امر از شہادت خود میترسم راقم گوید در حدیث وارد است لزوال الدنیا اھون عند اللہ من قتل نفس مؤمن او کما قال صلی اللہ علیہ وسلم از حروب جمل و صفین و حرہ و کربلا تا چند صد سال و حروب در میان بنی امیہ و بنی ہاشم عشائش قتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ حضرت ایشان را در آخر مرض بواسیر و خارش غلبہ نمودہ بود و درین

ہنگام حضرت والدم در بلدۂ لکھنو بودند مکاتیب کثیرہ و در ہنگام قلیل فرستادند چہ منظور ہمین بود کہ بعد من
بر جای من ایشان باشند انشاء اللہ بکی مکتوب در ذکر والد خود علیہ الرحمۃ نقل خواہم نمود غرض او ستان
ہمہ شدہ اہل و عیال را در لکھنو گذاشتہ رسیدند وقتیکہ حاضر خدمت شدند فرمودند آرزو چنین داشتم
کہ بوقت ملاقات شما بسیار خواہم گریست لیکن ہمچنین وقت رسید بدانکہ طاقت گریہ ہم نیست و عنایت بسیار
فرمودند و عادت مستمرہ چنین بود کہ وقت شائبہ مرض وصیت نامہ تحریر میفرمودند و زبانی ہم تاکید میفرمودند
کہ دوام ذکر و پرداخت نسبت و اخلاق حسنہ و معاشرت باہم و عدم چون و چرا بر مجاری قضا و بایدکہ
برادران طریقہ اتحاد لازم شناسند و بفقر و قناعت و رضا و تسلیم و توکل فراغتہا نمایند وَمَنْ اَصْدَقُ
مِنَ اللہِ حَدِیْثًا و نیز فرمودند جنازہ من در آثار شریف نبویہ کہ در مسجد جامع نہادہ اند برند و عرض شفاعت
از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نمایند ہمچنین کردند کہ نماز در جامع مسجد خواندہ در آثار شریفہ بردند و تبرکات
کہ نزد آنحضرت بودند فرمودند کہ باین تربت در گنبد خورد بنہند میفرمودند کہ حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند
رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہ فاتحہ خواندن پیش جنازہ ما و کلمہ طیبہ و آیت شریفہ بی ادبی ست این دو بیت بخوانید

مفلسانیم آمدہ در کوی تو + شیئاً للہ از جمال روی تو
بدہ دست بکشا جانب زنبیل ما + آفرین بر دست و بر پہلوی تو

من ہم میگویم پیش جنازہ من ہمین اشعار بخوانید و نیز دو بیت عربی بالحان خوش بخوانید

وفدت علی الکریم بغیر زاد + من الحسنات و القلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کل شیء + اذا کان الوفود علی الکریم

روز شنبہ بود کہ مولوی کرامت اللہ صاحب را فرمودند کہ دو
میان صاحب را طلب نمایند یعنی شاہ ابو سعید رحمۃ اللہ علیہ مگر از دقت این لفظ مفہوم شد مولوی صاحب
نزد وی برخاستہ والدم را طلب نمودند چونکہ از دروازہ داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند
و در ہمون حال بست و دوم صفر بعد اشراق در ہیئت اعتبار سنہ ہزار و دو صد و چہل در استغراق مشاہد
حق از ین دار پر ملال انتقال فرمودند ہزار ہا کس خبر وحشت اثر شنیدہ حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفتہ
خواندند و امامت نماز حضرت شاہ ابو سعید صاحب فرمودند در خانقاہ شریف پہلوی یمین حضرت شہید دفن
کردند الحال دران حظیرۂ سہ مرقد اند چہ جنازہ شریفہ شاہ ابو سعید علیہ الرحمۃ کہ در ٹونک وقت معاودت از
بیت اللہ وفات یافتند نیز آوردہ پہلوی حضرت ایشان دفن کردند الحال مزار حضرت ایشان در وسط
واقع ہست رحمۃ اللہ علیہم تاریخ وفات نور اللہ مضجعہ و نیز مصراع فارسی ع جان بحق نقشبند

ثانی داد + ونیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت زیبائی گفته اند **رباعی** چون جناب شاه عبد الله
قیوم زمان + زین جهان فرمود رحلت سوی جنات کریم + سال او با حال از جستم چو ای رافت زدل +
گفت فی رَوْحٍ وَّرَیْحَانٍ وَّجَنّٰتِ النَّعِیْم

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

جامع کمالات رب حمید حافظ الشرع والقرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت شاه ابو سعید بن حضرت
صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم
بن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم ولادت شریف دوم ذیقعده ۱۱۹۶ھ سنه یکهزار و یکصد و نود و شش
هجری در بلده مصطفی آباد عرف رامپور بظهور آمده حال شریف ایشان از ابتدائی عمر بر صلاح ماثور گشته
میفرمودند در اوائل عمر بحسب اتفاق در بلده لکهنو بمعیت میان ضیاء النبی صاحب که از اقارب بودند گذر
واقع شد در مکانی فرد کش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برائی نماز میرفتیم درویشی بود که اکثر ستر برهنه
داشت مگر بوقت آمد و شد من ستر عورت خود میکرد کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی
ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان را منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوقع کما قال در عمر ده
سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعده تجوید از قاری نسیم علیه الرحمة حاصل نمودند و در قرآن خوانی
بحسن ترتیل رونق ده قرا گشتند هر کس که قرآن شریف ایشان می‌شنید محو میگشت میفرمودند مرا بر خوش خوانی
خود اعتماد چندان نبود تا آنکه بعض از عرب قرآن من در حرم محترم شنید و تحسین نمود چه تحسین عجم چندان
اعتبار ندارد الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و نقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب درسیه از
مفتی شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فرزند شاه ولی الله محدث خواندند قاضی
شرح سلم میفرمودند از ایشان خوانده ام و نیز سند صحیح مسلم از مولانا مذکور دارند و از مرشد خود یعنی
حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبد العزیز سند
حدیث حاصل نمودند در عین تحصیل علم اراده خدا طلبی پیدا شد اول ارادت بخدمت والد ماجد خود
آوردند او شان بر طریقه آبائی کرام خود مستقیم بودند و ترک دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه نواب
نصر الله خان آرزو نمود که عهده بخشیگری قبول فرمایند مگر معرض قبول نیفتاد و دائما در اشتغال

و اوراد خود مصروف بودند و ذوقی بعلم حدیث شریف داشتند و از اہل فسق و فجور معرض بودند وفات شان بوقت چاشت
دوشنبہ بست و پنجم شعبان سنہ ۱۲۳۶ سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری در بلدۂ لکھنو واقع شد تاریخ
وفات آنحضرت فائز رضوان المودود ست سید احمد صاحب و مولوی اسمٰعیل شہید و دیگر اعزہ
تجہیز و تکفین بر خود گرفتند در راہ عریشی یعنی چھپر کسے سوختہ افتادہ بود نعش شریف را بر آتش بردند و
کسے را آسیب نرسید الغرض از بسکہ نائرہ شوق مشتعل بود بعد صحبت والد خود باجازت اوشان نزد
حضرت شاہ درگاہی کہ بدو واسطہ بحضرت خواجہ محمد زبیر قدس اللہ سرہ ملحق میشوند رسیدند و اوشان
استغراق بجدی داشتند کہ وقت نماز مردمان آگاہ میکردند و گرمی بجدی داشتند کہ اگر التفات بعد
کس میفرمودند بیہوش میشدند یکبار در نماز از شوق الٰہی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او
تمام جماعت بعد از ان اہل محلہ در وجد شدند در قصبہا میکردند مادرزاد ولی بودند در تخت ہزارہ ضلع
پنجاب سنہ یکہزار و صد و شصت و دو ہجری متولد شدند تاریخ ولادت معدن فیض حق ست از
ابتدائی عمر در ایام طفولیت ایشان را جذبہ رسید از وطن برآمدند و در صحرا میگشتند چون بسن تمیز
رسیدند قدری افاقہ بہم رسید یک جزو کلام اللہ شریف از کسے خواندند و نماز صحیح کردند باز مغلوب
شدند و بر برگ درختہا قناعت مینمودند مگر وقت نماز افاقہ میشد باز بیہوش میشدند آخر در صحرائی بلدۂ بدائون بمزار
سلطان التارکین رسیدند و اخذ طریقہ و بیعت در طریقہ قادریہ از حافظ جمال اللہ رحمۃ اللہ علیہ نمودند
ملاقات از اغنیا نمیفرمودند اگر کسے بوقت خواب ایشان روپیہ در چادر ایشان بستہ میرفت بوئی
نجاست ایشان را می آمد و رفتہ در دریا می انداختند بطریقی کہ در ملس نیاید کرامت یکی از مخلصان
ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یاد کرد طمانچہ بر شیر زدند گریخت کرامت زن نواب احمد یار خان عقیمہ
بود دعا فرمودند قریب بست فرزند بوجود آمدند کرامت یکبار بقالی آمدہ بر پای ایشان افتادہ گفت
من خود دیدم ایشان را کہ در دروازہ مکانے افتادہ ایشان آن مکان را بجانب دیگر افگندند من بعافیت
ماندم کرامت شخصی را فرمودند خانہ ات بسوزد بسوخت تاریخ وفات ایشان مات قطب الوری عن الدنیا
مزار ایشان در بلدۂ رامپور واقع ست الغرض شاہ مذکور بر حال ایشان عنایت فراوان فرمودند در چند
روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شورش بدرجہ کمال پیدا شد و مریدان بسیار جمع آمدند و در حلقہ
بیہوشی و وجد بسیار میرسید و صیحہ و نعرہای عظیم برپا میشد چونکہ در نسبت مجددیہ این امور بہم نمیرسد

و بہر زراقی و قاضی نسبت ندارند مثل صحابہ کرامؓ در کمال افسردگی و آسودگی عمر بسر می برند و سماع ایشان
قرآن و حضور ایشان نماز و شیوۂ ایشان امر بالمعروف و نہی عن المنکر میگرد در حالات اصحاب حضرت
شہید علیہ الرحمۃ برین منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در رامپور دیدہ بودند وقتیکہ آن قبلہ صفاکیشان
در ہنگامیکہ صوبہ داری دہلی بشاہ نظام الدین متعلق بود از جہت کدورتے کہ از جانب صوبہ دار بہم رسیدہ بود
تشریف بردہ بودند الغرض ایشان خود را بدہلی رسانیدند دران ہنگام دہلی از اہل علم و صلاح مملو بود فرزندان
حضرت شاہ ولی اللہ شاہ عبد العزیز و شاہ رفیع الدین و شاہ عبد القادر علیہم الرحمۃ زندہ بودند و نیز
حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی زندہ بود ایشان مکتوبے بقاضی صاحب در مقدمۂ خدا طلبی فرستادند او شان
جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند کہ از حضرت شاہ غلام علی بہتر کسے نیست پس ایشان بخدمت
حضرت رسیدند و مقبول درگاہ شدند و ہنوز حضرت شاہ درگاہی زندہ بودند میفرمودند اگر مثل حضرت
ایشان مرشدی بود خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند
کہ ہرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرمودہ اند اگر طالب رشد خود
نزد شخص دیگر بیند بے انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود راسخ بودند چنانچہ
شخصی غیبت حضرت شاہ درگاہی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز نشستہ بودند آن شخص را
گمان بود کہ ایشان منکر او شان شدہ در خدمت حضرت ایشان حاضر شدہ اند ایشان را غضب آمد و طمانچہ
او راندند و نیز حضرت ایشان بران شخص غضبناک شدہ فرمودند غیبت بزرگان طریقہ نامیکنی میفرمودند اول
او شان را از من کدورتے بود لیکن آخر بار کہ برامپور رفتم زائل شد فالحمد للہ علی ذلک و در راہ سلوک
بحسب استدعاء بعضی یاران رسالہ نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین
بسیار فرمودند و آخر رسالہ سطرے چند در مدح رسالۂ ایشان نوشتند و آن کتبہ در آخر رسالہ مرقوم
ست و آن رسالہ فی الحال دستور العمل طریقہ مظہریہ مجددیہ ہست در ہر اقلیم کہ فیضیاب این طریقہ ہستند البتہ
آن رسالہ موجود دارند بعضی بزرگان در مکہ معظمہ آن را عربی کردہ در عرب ہمون مروج ست اغلب کہ در
بلاد روم ترکی ہم شدہ است کرامت میان عظیم اللہ صاحب نقل میکنند کہ من در سرکار نواب محمد
امیر خان نوکر بودم کہ ایشان آدم در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانہ نبودم و بعد آمدن اہل خانہ
بمن اطلاع ندادند کسے دیگر فرستادند حاضر شدم از غضب فرمودند کہ ترا طلب میکنم نمی آئی اگر نواب ترا

مرشد ثانی

طلب بکنم بیاید عذر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مرا طلبیده اند الغرض بعد آن روز آمدن من هر روز معین شد و در توجهات عجائب و غرائب مشاهده مینمودم هرگز در مقام فوقانی توجه ندادند تا که شب در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون سیر یقینا وصول دست میداد صباح در مقام دیگر توجه میفرمودند واین امر مستمر بود و گاهی که در رفتن سرکار در خانه دیر میشد واز خانه بیرون می آمدم که بزودی بسرکار برسم وامروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میرسیدم که از انجا راه خانقاه پس مینماند پس از انجا گویا کسے مرا میکشید و ناچار بخانقاه شریف بخدمت میرسیدم واین از اعظم تصرفات بود کرامت یکبار از راه میرٹھ بسنبل می رفتند زیر سیفنی که منزل اول بود دریائی بود وقت عشا بر دریا رسیدند ملاح نبود بر عرابه بودند صاحب عرابه مشرک بود آن را فرمودند که عرابه را بیندازد از هیبت ایشان بیند اخت بعنایت الله در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرک بمعاینه این کرامت مشرف باسلام گشت کرامت مرزا طهماس در قلعه دعوت نمود شاهزاده هائی بسیار جمع بودند گفتند ما کرامت بزرگی ندیدیم ایشان نعره زدند همه افتادند و معتقد شدند کرامت حکیم فرخ حسین که از مصاحبان حضرت ایشان بود کلمه ناملائم در شان ایشان گفت ایشان در غضب شده فرمودند که سزائی این خواهی یافت همچنان شد متهم گردیده خفیه رو بفرار نهاد کرامت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دهلی برای زیارت مزار شریف ایشان حاضر شد در خواب ایشان فرمودند که کاغذ سند نیکنامی که از فرنگی گرفته در بغچه تست آن را پاره کن که اهل اسلام را نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا هرگز یاد نبود که آن سند نزد من ست چون تفحص کردم از جائی که نشان داده بودند بر آمد همون وقت پاره کردم و محبت کفار از دل من بریده شد فالحمد لله علی ذلک کرامت میان محمد اصغر صاحب نقل میکردند که گاهی نماز تهجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند خادم ما را بگوئید بوقت تهجد ما را یاد دهانیده باشد شما را نشسته میکنم اینقدر ذمه ماست باقی اختیار شماست میگفتند همچنین شد که گویا کسے مرا می نشاند کرامت چون ایشان در سفر حجاز در بندر سورت رسیدند اتفاقاً مسجدے بود که دران مسجد شخصی از اغنیا که یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمرهٔ فقرا داخل داشته بود ته بند زده در مسجد می نشست چون خبر ایشان شنید آمدن در مسجد موقوف نمود و مدتے برین گذشت یکبار از غایت نیاز حاضر شد و صد روپیه نذر نمود و حضرت را و راقم را در محل خود برد و زوجه خود را بیعت کنانید مردم تعجب میکردند که این شخص از کمال انحراف آمدن مسجد ترک نموده بود چه جائیکه نذر ها کند و یکی از مخلصان رنج

الاعتقاد گردد کرامت چون در بلدهٔ بمبئی رسیدیم جهازی کرایه نمودیم و بسبب صحبت حضرت بعض
مردمان دیگر غنیمت شمرده در جهاز شریک شدند حضرت فرمودند درین جهاز نشستن مصلحت معلوم
نمیشود کرایه را واپس گرفتند گو از ناخدا تخلف وعده هم مکرر شده بود آخر در جهاز دیگر نشستند و این جهاز
سابق پس حج رسید و جهاز پسین حج را دریافت حجاج جهاز اول تا یکسال ماندند چون حضرت ایشان را مرض
آخر لاحق گشت حضرت والد در لکهنؤ بودند خطوط مکرر در طلب ایشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای خود
بنشانند من جمله تنها یک مکتوب از انها مرقوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در فوائد طریقه نوشته اند آن هم برای نفع
طالبان ضمنا مندرج میشود و مکتوبات دیگر که بنام ایشان هستند از مجلد مکتوبات باید طلبید **مکتوب اول**
بخدمت شریف صاحبزادهٔ عالی النسب والاحسب حضرت شاه ابوسعید صاحب سلمکم ربکم السلام علیکم
ورحمة الله درینولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت نشست و برخاست
خیلی دشوار علاوه اینکه درد کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقعاد خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب
سفر نمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشند پس درینوقت که اشتداد امراض
بحدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستهٔ ضروریه آمده درینوقت آمدن شما بسیار مناسب
است جلدتر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب رخصت برای بیمارداری اهل خانهٔ خود گرفته اند
آمدن اوشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد
تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاهر صحت محال و افسوس که شما این قدر تاخیر
مینمایند ع خوبان درین معامله تاخیر میکنند بلکه می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان
بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپای ما نشسته اید و بیعت
بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد رسیدن این خط خود را جریده روانه
این صوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود آنجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم
کلمه طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفی مدد فرما باشند والسلام
مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه علیه امام ربانی
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش می آیند
و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر را ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن شود

نشود ازین طریقہ چہ فائدہ در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود و در سیر لطیفہ قلبی کہ مراقبہ احدیت
صرفہ باز مراقبہ معیت مینماید بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوہا وغیرہ دست میدہد و در سیر
لطیفہ نفس مراقبہ اقربیت و محبت معمول ست و استہلاک و اضمحلال و فنائی انا وغیرہ حاصل میشود و در
سیر لطائف عالم خلق سوائی عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثہ می آید و مناسبتے بتجلیات مسمی الباطن و ملاء
اعلی علیہم السلام و تہذیب لطیفہ قالبیہ می یابند و در کمالات ثلثہ بیرنگیہا و لطافت نسبت باطن فزود
و در حقائق سبعہ وسعت انوار و بداہت انچہ نظری ست و زیارت حضرات انبیاء علیہم السلام و ذوق
محبت ذاتیہ ثابت ست ع تا یار کرا خواہد میلش بکہ باشد ؎ نہ سلطان خریدار ہر بندہ ایست +
نہ در زیر ہر ژندہ زندہ ایست + اینچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقہ ادراک نماید مبارک و الا
عجمی و خودی کسب کردہ است فویل لہ در صحبت ہر کہ ازین قسم حالات حاصل شود بہتر ست و الا
طریقہ بدنام و ازین کس شائخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقہ بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند
ہداہم اللہ سبحانہ الی رضائہ و اشتیاق لقائہ آمین الحمد للہ کہ حضرت مولوی بشارت اللہ صاحب و
حضرت حافظ ابو سعید صاحب سلمہم اللہ تعالی وجعلہم حالا شاعۃ الطریقۃ باینمقامات مناسبتی بہم رسانیدہ اند
و عزیزان دیگر نیز اللہ تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک و انزوا و یاس از خلق
امید از خدا سبحانہ و تعالی اینہا را و جمیع دوستان مرا و من افتادہ خاک بیر عمر بر باد دادہ را این حالات
عطا فرماید بہزار انفعال مینویسم زیرا کہ مرشدان در تحریر اجازت نامہا ہر دو لفظ مینویسند پس میگویم
دست ایشان کہ بہتر از دست من ست دست من ست بیعت بخدمت اینہا کہ اقوای ذریعہ سعادت
و نجات ست بیعت من ست اللہ تعالی مبارک فرماید بشرطیکہ از اہل دنیا اعراض نمایند و پاشکستہ
بر در حق بصدق و عدۂ کریم مطلق جل سلطانہ نشینند و ایشانند ارکان طریقہ من و حاصل توجہات
سالہای من اللہم وفقنی و ایاہم لمرضاتک و مرضات حبیبک صلی اللہ علیہ وسلم و اجعل آخرتنا خیرا
من الاولی آمین آمین آمین انتہی عبارۃ المکتوب الغرض بحکم حضرت ایشان آنحضرت بجای حضرت
ایشان نشستند تا نہ سال تقریبا ہدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقہ کہ شیوہ مرضیہ
طریقہ انیقہ ہست بسیار چشیدند کہ بیانش تفصیل دارد در سال یکہزار و دو صد چہل و نہ عزم حرمین شریفین
نمودند اہل دہلی را رنج بسیار رو داد و فرزند خود را یعنی حضرت شاہ احمد سعید سلمہ اللہ تعالی را بجای

خود گذاشتند اهل هر شهر مقدم شریفش غنیمت شناخته از سر و پا شتافتند و رمضان شریف در بندر مخی
واقع شد یک ختم کلام الله در تراویح به بلدهٔ مذکور فرمودند و در شوال بجهاز سوار شدند ابتدای ذیحجه
در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمة والغفران که در وقت خود گویا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکر شان
در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی برای استقبال آمدند آخر دوم یا سوم شهر مذکور در بلد الحرام
داخل شدند اهل حرمین از قضاة و مفتین و امرا و علما بنهایت تعظیم پیش آمدند شیخ عبد الله السراج و شیخ عمر
مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله میر غنی حنفی و شیخ یسین حنفی عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر
اعزه برای ملاقات حاضر شدند و نیز شروع مرض از اسهال و حمی در شهر محرم و بلد محترم رو داد در عین مرض
و بیهوشی اشتیاق مدینه منوره از حد غالب آمد همین که فی الجمله افاقه شد عزم مدینه نمودند ربیع الاول ایام مولد
شریف همونجا بودند کسی در خواب دید گویا آنحضرت صلی الله علیه مع یاران بجانب مکان ایشان تشریف
می برند الا اینکه همگی پیاده هستند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر اسپ سوار اند کسی در تعبیرش گفت شاید که امتیاز
امیر المومنین برای آن بوده باشد که ایشان از نسل او شان هستند در حلقه مردمان اینقدر جمع میشدند که
مکان مملو میشد شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب آن سرور است در مدینه منوره
آنقدر مرض را تخفیف شد که قریب نیم کروه پیاده میتوان رفتن بعد فراغت از زیارت حرمین شریفین
رجوع بجانب وطن فرمودند و مرض روز بروز در ترقی بود اول رمضان یک روزه داشتند که اگر ضرر
نخواهد شد باقی تمام خواهم نمود دران روزه شدت زیاده شد حکم لفدیه کردند و فرمودند اگرچه بر مریض
و مسافر حکم فدیه نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیه ادا کرده شود و بست و دوم رمضان به بلده
ٹونک داخل شدند نواب وزیر الدوله تعظیم و تکریم بسیار نمود روز عید سکرات موت شروع شدند
وصیت دلپذیر باین نالائق باتباع سنت و اجتناب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر بدر اهل
دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد و الا ایشان چون سگان بر دروازه تو خواهند غلطید و فرمودند حجره
ما را از اشغال و اوراد رسیده ترا بلکه عبد المغنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی
حبیب الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت ادا کنند فرمودند امشب تمام شب در نمازم
گذشته هست بعد نماز ظهر حافظ را القراءة سوره یس حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبهٔ سوم فرمودند
بس کنید الحال کم دیر مانده است فرمودند امروز نواب در خانه نیاید مبشر شخصی از ابنای دنیا

رسید فرمودند کہ از آمدن امر ظلمت می آید بین ظہر و عصر یوم عید الفطر روز شنبہ انتقال فرمودند نواب و اہالی
شہر حاضر آمدند مولوی حبیب اللہ صاحب و دیگر اہل قافلہ متکفل غسل شدند مولوی خلیل الرحمن
قاضی شہر امامت نماز کردند تابوت شریفش را نقل بدہلی کردند بعد چہل روز نعش مبارک از صندوق
برآوردہ در لحد نہادند چنان معلوم میشد کہ ہمین وقت غسل دادہ اند و ہیچ تغیر نبود و پینہ کہ در زیر بود
نہایت خوشبو داشت مردم بہ تبرک بردند قریب تربت حضرت ایشان مدفون شدند تاریخ وفات
مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کردہ میشود نور اللہ مضجعہ و فارسی مولوی خلیل احمد
صاحب چنین گفتند ~~ امام و مرشد ما شاہ بوسعید سعید + بروز عید چو شد وصل جناب خدا +
دل شکستہ و مغموم گفت تاریخش + ستون محکم دین نبی فتاد ز پا + حضرت شاہ احمد سعید صاحب
سلمہ اللہ تعالی فرزند اکبر ایشان ہستند ولادت ایشان در سنہ یکہزار و دوصد و ہفتدہ رو داد تاریخ
ولادت مظہر یزدان بحسن ترتیب والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند و علوم عقلیہ ز مولوی فضل
امام و مفتی شرف الدین وغیرہما خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاہ عبد العزیز رحمہ اللہ مثل
رشید الدین خان وغیرہ خواندند و سلوک طریقہ مجددیہ از حضرت ایشان و والد خود حاصل نمودہ باجازت
و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاہر و باطن بہرہ رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان
در رسالہ خود چنین نوشتہ اند احمد سعید فرزند حضرت ابوسعید بعلم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت
شریفہ قریب ست بوالد ماجد خود انتہی کلامہ الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبے ارقام فرمودند
اللہ تعالی شما ہر چہار کس را سلامت دارد کہ ارتباط مودت بہتر از قرابت ست حضرت ابوسعید سعدہم
اللہ سبحانہ احمد سعید جعلہ اللہ تعالی محمود ارؤف احمد رأف اللہ بہ بشارت اللہ جعلہ اللہ مبشر القبول
اللہ تعالی در عمر این چہار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقہ فرماید و کثر امثالہم آمین انتہی اینہا
بعد وفات والد قائم مقام حضرتین شدند و طالبان از ہند و خراسان رو بایشان آوردند حسب حوصلہ
خود فوائد بردند خلفائی ایشان در اضلاع قندہار و غزنین شہرہ تمام دارند سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ و جعل
آخرتہ خیراً من اولاہ کاتب فرزند ثانی ایشانست حافظ عبد المغنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقہ و
حدیث بہم رسانیدہ باخلاق حمیدہ موصوف اند سلمہ اللہ تعالی تاریخ ولادت شان ضیاء الرحمن مولوی
محمد شریف بتکمیل علوم در رامپور وغیرہ نمودہ حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان بر حال

ایشان فرموده از مقامات سلوک گذرانیده خلافت داده رخصت فرمودند در ضلعۂ پنجاب و کشمیر اشتهار
تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان فوائد بر داشتند در بلدۂ هوشیار پور وفات یافتند تابوت ایشان
نقل کرده بسرہند بردند قریب روضه حضرت محمد معصوم دفن کردند ملا خدا بردی ترکستانی در حیات
حضرت ایشان سلوک از ایشان در لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغار وغیره فائده ها از ایشان
گرفتند ملا علاؤ الدین کسب طریقه از ایشان نموده به پیشاور رفت حالش را اخلاص پیدا شد رو با دنیا و
بمردمان افاده ها رسانید شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شروع سلوک از
حضرت ایشان کردند بعده از ایشان توجهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بحرمین شریفین رفتند
از انجا شرف اندوز شده در حیدر آباد دکهن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آن ملک با خلاص
تمام پیش آمدند صد و پنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خوارند عرس حضرتین به تکلف تمام میکنند انقطاع
از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکریم ترکستانی نیز بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی برداشتند
بعد از ان توجهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سبز طریقه ایشان رواج تمام یافته
هزارها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگر خانه عظیم برپا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد
ملا غلام محمد از ضلع اٹک آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرده در وطن مردمان
را نفع رسانید بحرمین شریفین رفته از انجا مشرف شده در راه وفات یافت حضرت مرزا عبد الغفور خرجوی از
عنوان شباب بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایت بسیار یافتند در سلب امراض توجه شریف
ایشان اکسیر بود مریضان را حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یکتوجه سلب میفرمودند
شخصے در طریقه داخل شد فرمودند نزد ایشان بروید تا لطائف جاری کنند در یک توجه لطائف جاری
نموده نزد حضرت ایشان فرستادند حضرت بمجرد دیدن معلوم فرمودند مریدان ایشان را کشف میشد
عجائب و غرائب بیان مینمودند ملاقات از ارواح دست میداد دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد
که فلان جاهست بعض خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند شیخ زمن تاریخ وفات ایشان هست
سلخ شوال یا غرۂ ذیقعده در بلدۂ خرجه وفات فرمودند اکثر مریدان حضرت ایشان میان محمد صغر و میان
احمد یار غلب که مولوی محمد جان توجهات از ایشان گرفته اند حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمة برادر
خاله زاد حضرت والد اند بیشتر همراه والدم بخدمت حضرت شاه صاحب گاهی شتافتند و قتیکه ایشان رجوع

بحضرت ایشان آوردند ایشان نیز اتباع کردہ بخدمت حاضر شدند عنایت فراوان از حضرت ایشان مشاہدہ نمودند جامع ملفوظات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان اند و کتب دیگر نیز در رقعہ و غیرہ تصنیف نمودند اشعار ایشان در ہندی و فارسی شہرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطہ شیخ محمد یحیی علیہ الرحمۃ میرسد کہ فرزند اصغر حضرت مجدد ہستند بعد حصول خلافت در بلدۂ بھوپال رفتند در آنجا رواج تمام یافتند امرا و فقرا در حلقہ حاضر میشدند و بعد وفات والد ما جدم یکسال یا دو سال در ہندوستان ماندہ قصد حرمین شریفین نمودند در بحر محاذی یلیلم وفات یافتند قریب بیر علی کہ لقب یلیلم شدہ است دفن نمودند حضرت شاہ خطیب احمد مرحوم فرزند ایشان عجب نسخۂ اخلاق حمیدہ بودند حلم و سخا و تحمل جفا شیوۂ ایشان بود نسبت از والد خود کسب کردند و سفر حج ہمراہ اوشان رفتند بعد وفات والد خویش رونق دہ مجلس آبا خود شدند در بلدۂ بھوپال شہر جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و شصت و شش وفات یافتند تاریخ وفات ہو اذا لمن المقربین وقتیکہ درگور نہادند چشمہا کشادند رحمۃ اللہ علیہ شاہ عبد الرحمن مجددی جالندھری نسبت ایشان بواسطہ حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہما ملحق میشود والد ایشان شاہ سیف الرحمن مرید حضرت شہید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت فرمودند در تہذیب اخلاق بے نظیر بودند مردمان پنجاب شیفتۂ اخلاق ایشان ہستند مریدان نیز بسیار دارند یکبار بحج تشریف بردہ بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بحرمین شریفین رفتند بوقت مراجعت در ملک سندہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت وفات یافتند و مولوی بشارت اللہ صاحب پیشتر از خسر خود حضرت مولانا نعیم اللہ بہرائچی بیعت کردہ بودند بعدہ بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و حضرت را عنایت خاص بود برحال ایشان چنانچہ از مکتوبات شریف ہویداست و نیز نوشتہ اند مولوی صاحب از اصحاب من ممتاز اند در علم ظاہر نیز کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بدھن بہرائچی رحمۃ اللہ میرسد مولوی کرم اللہ محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت شاہ عبد العزیز تفسیر عزیزی بخاطر اوشان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمدہ بیعت کردند و اجازت یافتند اکثر اہل دہلی در فن قراءت و وجوہات سبعہ شاگرد ایشان ہستند باواسطہ یا بلاواسطہ در راہ حرمین شریفین کہ بار دوم قصد کردہ رفتہ اند وفات یافتند حضرت مولانا خالد شہرزوری کردی رحمۃ اللہ علیہ عالم نامدار بودند در ہر فن استعداد عجیب داشتند پنجاہ کتاب حدیث سند داشتند از علمائے ہندوستان

فی الجملہ مدح حضرت شاہ عبدالعزیز مینمودند اشعار فارسی و عربی شان در سلالت نظم گوی سبقت از فردوسی و
فرزوق بردہ بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصائد عربی و فارسی کہ مدح
حضرت ایشان نظم نمودہ اند کم از منظومات خسرو و جامی کہ در مدح سلطان المشائخ و خواجہ احرار نظم کردہ اند
نتوان گفت تحصیل علوم نمودہ در بعضی مدارس بدرس مشغول میبودند داعیہ خداطلبی در سر داشتند اتفاقاً مرد
مرزا رحیم اللہ بیگ کہ جہان گشت بودند بر ایشان شد شکایت از عدم وجدان مرشد نمودند بحسن دلالت
مرزا صاحب بحضرت دہلی رسیدند و نہ ماہ در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان
کلام ناملائم گفتند ایشان آن شخص را بصورت خنزیر دیدند اعتقاد ایشان ازدیاد پذیرفت خدمت آنجنابی بذمہ
خود مسلم داشتہ بودند و ہم از دور پسین از صف نعال گردن کج کردہ می نشستند الغرض حضرت
عنایت بسیار مبذول داشتند و بعد عنایات از خلافت بہرہ ور فرمودند و تا مزار حضرت شیخ محمد عابد وداع
ایشان کردہ بخدا سپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطبیت آن دیار عنایت فرمودہ بودند وقتیکہ
آنجا رفتند ریاضتہا بسیار کشیدند ہجوم خلق چندان شد کہ گویا سلطنت آن دیار بایشان تعلق یافت
خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان ہزارہا کس شدہ باشند وقتیکہ بروح حضرت غوث الثقلین متوجہ
میشدند حضرت خواجہ نقشبند را میدیدند کہ میفرمایند متوجہ ما باش شاید کسی نقل میکرد کہ دواب ایشان
از علف شبہ نمیخوردند الغرض کرامات بسیار ظہور نمود رئیسان آن دیار را قدری نبود گویند والی بغداد
را مجلس خود غضب شدہ برآوردند نام حضرت ایشان یکبار گرفتند مردمان بیہوش شدہ افتادند شیخ
عبدالوہاب خلیفۂ ایشان کہ صاحب کرامات و مرجع خلائق شدہ بود انحرافی از ایشان نمود نسبتش مسلوب
شد و ممقوت مردمان گردید تا حین کہ حضرت والدم بہ بیت اللہ رفتند بہزار عجز و انکسار پیش آمد ایشان باز
از توجہات بنواختند شنیدہ ام من بعد او را باز قبول پیدا آمد و ہم بعد چند سال وفات نمود و مولانا مرحوم
اکثر مریدان خود را باطاعت والد ماجدم حکم کردہ بودند مریدان ایشان در عرب می آمدند و میگفتند کہ مولانا
بعد حضرت ایشان شمار بقدم میداشت مکتوبہائے کہ بنام حضرت والد ارقام نمودند نقل آن مکتوب اینجا میکنم

مکتوب مرکز دائرہ غربت و مہجوری خالد کردی شہرزوری سلمہ بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی
سعید مجددی معصومی میرساند اگرچہ بیمن ہمت حضرت قبلۂ عالم روحی فداہ فیوض خاندان عالیہ آبا و اجداد
کرام آن مخدوم عالیمقام کہ باین مقصر گمنام رسیدہ است بیرون از حیز تحریر و خارج از حوصلۂ تقریر است

اما الفحوای مالا یدرک کلہ لایترک کلہ بمقام شکر گذاری برآمدہ عرض حضور می نماید کہ یک قلم تمامی مملکت روم و عربستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالک قلم و عجم و جمیع کردستانان از جذبات و تاثیرات طریقہ علیہ شرمسار و ذکر محامد حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدس اللہ سرہ السامی آناء اللیل والنہار در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زد صغار و کبار ست بنحویکہ ہرگز دہیچ قرنے از قرون و ہیچ اقلیمی از اقالیم مظنہ نیست کہ گوئی زمانہ نظیر این زمزمہ شنیدہ یا دیدہ فلک دوار این رغبت و اجتماع را دیدہ باشد از انجا کہ شدت رغبت حضرت صاحب قبلہ و آن قبلہ معلوم خاطر حزین این مہجور مسکین بود بمقام گستاخی برآمدہ فرح افزائی خاطر انجناب و سائر احباب شد ہرچند اظہار اینگونہ امور صورت گستاخی و خود بینی دارد این فقیر را شرمندہ می دارد اما رعایت جانب دوستان رہ مقدم داشتہ بمقام بے ادبی آمدہ و گرنہ نوشتن این امور ازین نالائق محض دور بود امید وار جوابنکہ مشافہتہ یا مراسلۃ چنانکہ مقتضای شیمہ کریمہ است از ذکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت باقر و سعادت حضرت صاحب قبلہ کونین کوتاہی نفرمایند و باتی التقریب کان ما در ان آستان کہ موقف بختیاران در ستان ست یاد نمایند و خود نیز گاہ گاہی بہ نیم نگاہی زنگ قساوت را از دل ما بینوایان دور نمایند و گرچہ نولیسد در پناہ مہیمن منعام و ضمن ہمت پیران کرام باشند بمنہ انتہی و نیز قصیدہ عربیۃ الشان کہ در حق حضرت الیشان انشا نمودند نقلش کردہ میشود تا ناظران ازان حظ وافر حاصل کنند

ابو نوقم دارم ۱۲۱۲

قصیدۂ عربیہ در مدح حضرت الیشان

کملت مسافۃ کعبۃ الآمال	حمداً لمن قد من بالاکمال
واراح مرکبی الطلیح من السرے	ومن اعتوار الحط والترحال
نجانی من قید الاقارب والوطن	وعلاقۃ الاحباب والاموال
وہموم اسہتی وحسرۃ اخوتی	وعموم عم او خیال الخال
وموا عظ السادات والعلماء	وملامۃ الحساد والعذال
واعاذنی من فرقۃ افاکۃ	واجارنی من امۃ جہال
اعنی روافض اردبجان اسلیتے	ہم اشنع المخلوق فی الافعال

ومضلها الکاشی اسمعیل از ... قد حار لما شب نار جدا لے

سحقا له من مدع کذاب ... بعدا له من منکر قوال

وغلاة فرس والعراق وفی الخبر ... قد بشر والعبادة الدجال

وشرار اہل الطوس سموا الرضے ... والفوسهم سموا احبته آل

ومن الهزارة والبلوج المفدة ... وشرار الامراء والاقبال

ومن الافاغنة اللتے جبلوا علے ... خوض المفاسد واقتحام قتال

وفساد قطاع الطریق بخیبر ... ومن المجوس ومالهم من وال

منعوا الاذان دعایة الاسلام ... ضلوا وخاضوا الیوم فے الاضلال

وہجوم امواج البحار الزاخرة ... واذیة المکاس والعمال

ومن المثلثة العلوج الطاغیة ... ما مثلهم فے الارض عال غال

وانا لنے اسعلے المآرب والمنے ... اعنی لقاء المرشد المفضال

من نور الآفاق بعد ظلامها ... وهدی جمیع الخلق بعد ضلال

اعنی غلام علے القرم الذی ... من لحظ یحیے الرمیم البالی

نمشیله ما ساغ الا انه ... ما ناقش الادبار فے امثال

هو یم فضل طود طول والکرم ... ینبوع کل فضیلة وخصال

نجم الهدی بدر الدجی بحر التقے ... کنز الفیوض خزانة الاحوال

کالارض حلما والجبال تمکنا ... والشمس ضوءا والسماء معالی

عین الشریعة معدن العرفان ... عون البریة منبع الافضال

قطب الطرائق قدوة الاوتاد ... غوث الخلائق رحلة الابدال

شیخ الانام وقبلة الاسلام ... صدر العظام ومرجع الاشکال

هادی الے الاولے بهدی مختف ... داع الے المولے بصوت عال

محبوب رب العالمین من اقتدے ... بهداه قل یا قدوة الامثال

کم من جهول با لهوے مکبول ... نجاه من لحظ کحل عقال

کم من ولے کامل من صدہ
کم منکر لعلو شانہ قدراے
معطے کمال تمام اہل نقیصۃ
اخفاہ رب العز جل جلالہ
یا اہل مکۃ حولہ دُرُّ طالفا
وببیت خیف دع ورکض مُحَسِّر
واسکن بذا الوادی المقدس خالعًا
حجر مقامک بالمطاف بلا صفا
ما اسعے الا فے رضاہ ملتزم
من شام لمعا من بروق دیارہ
آنست من تلقاء مدین مصرہ
فہجرت اہلے قائلا لہم امکثو
ونویت ہجران الاحبۃ والوطن
فطوے منازل فے مسیرۃ منزل
فغمیت اصحابے علے میثاقہم
من لے بتبلیغ السلام لاخوتی
سلب الہوی لبے فما فی خاطرے
قد حان حین تشرفے بوصالہ
یا رب لا احصے ثنا رک انہ
واللہ لو اعطیت عمر الآخرہ
واتیح فے کل منبت شعرۃ
دامیط عنے النفس والشیطان کے
فصرفت عمری کلہ فے حمدہ

قد صدعتہ عجائب الاحوال ✤ ✤
فاذا قہ الموسلے اشد نکال
ومزیل نقص جمیع اہل کمال
فے قبۃ الاعزاز والاجلال
واہجر حجازا ان سمعت مقالی
وسنے منے والرمے للامیال
نغلے ہوسے الکونین باستعجال
من طوف حضرۃ کعبۃ الآمال
ما الطوف الا حولہ بجلال ✤ ✤
بشام روض الشام کیف یباسے
نارا فاسلے البال بالبلبال ✤ ✤
ارجع الیکم عنب الاستشعال
ورکبت متن الاکمۃ الصہال
واہا بحار سائح شملال
ومواعدی من فرط شوق جمال
وببسط عذر العذر والاہمال
غیر الحبیب وطیف شوق وصال
من لے بشکر عطیۃ الایصال
سفہ علے من شم ریح نوال
وترکت غیر الحمد کل فعال
الفال ان فے الوف مقال
لا یلہیا نے بخطرۃ فے البال
بشرا شرے ابدا بلا اہمال

ما اقدرن علی کفار عطیتہ ... فضلا عن التفصیل بالاجمال
این العطایا وہی غیر عدیدۃ ... کیف التشکر وہو بعض نوال
ام کیف احمد ناظما او ناثرا ... ذاتا ترقت عن حضیض خیال
سلب التجوز والمجاز ابلغ + ... منی تقدسہ عن الامثال
الہ الخلائق فی نعوت کمالہ ... سبحانہ من خالق متعال +
فالعجز نطقی والتحیر فکرتی ... ما ینبغی الا السکوت بحال +
فلما قضیت الہنا فی اشہر ... طیا لبعد مسافۃ الاحوال +
ووہبت اقداما علی طی الفلا ... ونزول غور وارتقاء جبال
وحبئتنا حفظا من الآفات + ... ومنحتنا امنا من الاہوال
ورزقتنا تقبیل عتبۃ قبلۃ ... فاز المقبل منہ بالاقبال +
فارزق الہ العالمین بحقہ + + ... ادبا یلیق بذا الجناب العالی
وامدنا بلقائہ وبقائہ + ... وعطائہ ونوالہ المتوالی +
زومن حیاتی فی اطالۃ عمرہ ... ادم الوری بجاہ تحت ظلالہ
واجعلنی مسعودا بحسن قبولہ + ... وامنحنی ما یرضیہ من اعمال +
زوکل یوم فی فوائد وقعۃ ... مادمت حیا فی جمیع الحال +
واستنی مرضیا لدیہ وراضیا ... عنہ رضی یجدی مفازہ مآلی
فالحمد للرب الرحیم المنعم ... القادر المتقدس الفعال +
ثم الصلوۃ علی الرسول المجتبی ... خیر الوری والصحب بعد الآل

ونیز یک قصیدۂ فارسی کہ در رسالۂ نظم جوابی ندارد نقل کردہ میشود

قصیدۂ فارسیہ در مدح حضرت الشان

وہ ہید از من خبر آن شاہِ خوبان را بہ پنہانی ... کہ عالم زندہ شد بار دگر از ابر نیسانی
صفِ نظارگان در انتظارش چشم در راہند ... پری رویان ہمہ جمعند مطرب در غزل خوانی

خرامان و چمان با صد ہزاران عشوہ و مستان
کند تشریف را یکدم بصحن گلشن ارزانی

گذارد از کف پا لالہ را مرہم بداغ دل
نہد داغ غلامی لالہ رویان را بہ پیشانی

برد آب از لطافت تازہ گلہای بہاری را
دہد آب از خجالت نونہالان گلستانی

غلام قد خود سازد ہمہ آزاد سروان را
دہد شمشاد را از لاف رعنائی پشیمانی

کند آگندہ از رشک رخش گل را بخون دل
کند شرمندہ طاؤس چمن را از خرامانی

سحر در گلشن بدیدار شہ نقش دیدۂ نرگس
دہد از پای بوسش سنبل تر را پریشانی

بوجہ داوری و عزم گشت گلستان امروز
کند گلزار را غیرت فزای باغ رضوانی

کہت اندر نزاکت سخت بنیاد جدل محکم
ز نوزادان بستانی و خوبان شبستانی

زیکسو دلبران ہر ہفت کردہ برقع افگندہ
ہمہ ہستند از رشک خامہ صورت گری مانی

ز دیگر سو گلستان شد بدان سان خرم و خندان
نباشد حاصل تحریر وصفش غیر حیرانی

بکلک صنعت ار منشی قدرت بدائع ہا
نوشتہ بر حواشی چمن از خط ریحانی

بنفشہ میزند با خال جانان لاف ہمرنگی
گل شبنم زدہ با روی دران خوی افشانی

کند راز دہن را غنچہ فاش آہستہ آہستہ
بدیدہ میکند نرگس اشارت ہای پنہانی

ریاحین از خط و سنبل ز زلف دلبران گوید
زند سرو سہی با قد خوبان لاف یکسانی

بروی برگ گل ہر قطرۂ ژالہ میچکد گوی
کہ ہر لعل یمانی رشتہ مروارید عمانی

ز فرش سبز گلشن بر زمرد میزند طعنہ
سخن ندو در شگفتن لالہ یاقوت رمانی

دم از اعجاز عیسے میزند بادی سحرگاہے
نشان می بخشد از احیای موتی ابر نیسانی

ہزاران را ببوی گل اگر رہ دیدہ شد روشن
بسان چشم یعقوب از شمیم ماہ کنعانی

گلستان سبز طوطی سبز حنا سبز و در سبز است
نکیسا را درین محفل کجا زیبد خوش الحانی

سمندرہا شدند از سایۂ گل آتشین آبی
و جوشش ہمہ ز لطف گلستان گشتند بستانی

ز جوش گریہ ابر بہاران غنچہ میخندد
چو معشوقان بیباک از خروش عاشق فانی

ہزاران گل شگفتند از نسیم صبح در یکدم
چو دلہای مریدان از نگاہ قطب ربانی

امام اولیا سیاح بیدائی خدا سبحانی
ندیم کبریا سباح دریائی خدادانی

مهین رهنمایان شمع جمع اولیای دین — دلیل پیشوایان قبلهٔ اعیان روحانی
چراغ آفرینش مهر برج دانش و بینش — کلید گنج حکمت مخزن اسرار سبحانی
امین قدس عبدالله شه کز التفات او — دهد سنگ سیه خاصیت لعل بدخشانی
یمن شد گوئیا هندوستان از یمن انفاسش — دمادم میدهد زو نفحهٔ انفاس رحمانی
اگرچه مشعلستانش بود شاهجهان آباد — ولی از مشعلش از قاف تا قاف ست نورانی
ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز — نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانی
ز خورشید کمالش نیست جز خفاش بی بهره — بجز احول نه بیند کس درین عالم ورا ثانی
پس از مظهر بجز وی در ضمیر کس نشد مضمر — کمالاتی که ظاهر گشت بر قیوم ربانی
نزیبد مهر را با فیض او لاف جهان گیری — نباشد چرخ را با قدر او امکان همسانی
نباشد باد را در حضرتش تاب سبک روحی — نباشد کوه را با همتش حد گران جانی
سبق گویان سابق گر درین ایام می بودند — بمحفل می نشستندش بجان بهر سبق خوانی
نخست نسبت غوای الغوثم سعادت مند — ندارد هوش در دم یا نظر اندر قدم رانی
بزرگانی که صد دفتر معارف گفته اند از بر — بنزدیکش همه هستند اطفال دبستانی
بسی چون قطب بسطامی و منصور است در کوشش — اناالحق بر زبان هرگز نمی رانند و سبحانی
ز اقطاب جهان دعوای همتاییش میسزید — سپهر اگر سزد یا مهر تابان لاف رخشانی
چنان ارواح زاری شد ز روحانیش دهلی — نمیگردد بگرد قلعهٔ او فکر نفسانی
اگرچه کافرستانست باشد از وجود او — بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنی
بسی پژمردگیها بود گلزار هدایت را — دگر ره ز ابر فیضش یافت سرسبزی و ریانی
اگر معمار لطفش قصر ایمان را درین آخر — اساس از نو نبستی روی بنهادی بویرانی
مرا نادیده باشد با سر کویش سروکاری — پس از دیدن عراقی را نباید با پیر ملتانی
بسی توبیخ کردند اهل توران و خراسانم — بدار الکفر رفتن چون پسندی گر مسلمانی
بدهلی ظلمت کفر است گفتند و بدل گفتم — بظلمت رو اگر در جستجوی آب حیوانی
نشد با طول صحبت ز اولیای یثرب و بطحا — میسر آنچه از روی شد مرا نادیده ارزانی

۵۸
اولاد ابوقم اجالهٔ حضرت ایشان

بجان شو بندہ اش ای آنکہ میخواہی شدن آزاد ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانی
در انگشت ار بکردی صخرہ روزی خاتم عہدش بموری کے خریدی حاصل ملک سلیمانی
بہ بدبختی خود ناید کہ خون گرید سیہ بختی دران کو بیست و دارد میل سوئے عالم فانی
لئیمے گفت من نزدیکم و نشناسمش گفتم مگر نقل ابوجہل و محمد را نمیدانی
ز بندہ خاکروبان درش را باد صد زنہار ز کف ندہند آن اکسیر اعظم را بآسانی
تمنای قبولش دارم و دانم کہ نااہلم + مدد یا روح شاہ نقشبند و غوث گیلانی
سگم از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانان برین سگ بنگر از روی کرم زانسان کہ میدانی
گریزان از نہیب بار نفسم صعوہ سان سویت زہی دولت بلطف این صعوہ را گر باز گردانی
بخود کن آشنا گردیم چون از خویش بیگانہ عطای احمدی فرما چو ما گردیم سلمانی
برین سان مظہری شد جان پاکت جان جانانا بچشم اہل بینش این زمان خود جان جانانی
ز جام فیض خود کن خالد در ماندہ را سیراب کہ او لب تشنہ مستسقے و تو دریای احسانی

بعد حضرت ایشان یک سال یا دو سال زندہ ماندند در طاعون درجۂ شہادت یافتند گویند چار کس را بر جای خود بتعاقب نصب کردند کہ بعد من فلان و بعد فلان فلان ہر چار کس در ہمون طاعون متعاقب وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبد اللہ نہایت مرد بزرگ شنیدہ میشود سلمہ اللہ تعالی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز در غزوہ موتہ سہ کس را از صحابہ کرام یعنی زید بن حارثہ و جعفر طیار و عبد اللہ ابن رواحہ را بتعاقب امیر فرمودہ بودند ہر سہ بزرگ شہید در ہمون جنگ شدند بعد ایشان خالد ابن الولید بحکم رایت گرفت و فتح شد و خطاب سیف اللہ یافت رضی اللہ تعالی عنہم مولوی عبد الرحمن شاہجہانپوری سلمہ اللہ تعالی نزد بزرگان رسیدند ہیچ مقصود حاصل نشد آخر بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند سلوک نمودہ خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و انقطاع از اہل دنیا نمودہ اند التفاتے بایشان ندارند نواب فرخ آباد چہ قدر آرزوہا داشت و حاضر خدمت میشد لیکن از ایشان التفاتی با ظہور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کشف صحیح دارند و در ضلعۂ فرخ آباد و شاہجہانپور طریقۂ ایشان رواج تمام دارد سلمہ اللہ تعالی علی رؤس الطالبین میر طالب علی المشتہر بمولوی عبد الغفار علم ظاہری خواندہ از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نمودہ بحرین

شریفین متوجہ شدہ در بلدۂ زبید از ملک یمن رواجی یافت گویند قاضی آن ملک نیز شدہ بود واللہ اعلم سید اسمٰعیل مدنی علیہ الرحمۃ پیشتر بیعت از مولانا خالد نمودہ نسبت نقشبندی کسب نمودند روزی در واقعہ دیدند آن سرور را صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمایند کہ بدہلی برو واز شاہ غلام علی کسب نسبت مجددی نکن بحکم شریف حاضر آمدہ اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف و وجدان صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویہ و ادراک کردن ظلمت آنجا پیشتر گذشت مرزا رحیم اللہ بیگ مسمی بمحمد درویش عظیم آبادی رحمہ اللہ ترک علاقۂ روزگار نمودہ بخدمت حضرت ایشان شتافتند کسب نسبت نمودند باجازت و خلافت مشرف شدند گلیم سیاہ پوشیدہ بزیارت حضرت خواجہ نقشبند رفتند واکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراء النهر و خراسان و ہندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاہ غلام علی شیخ نیافتم از والدین حقوق معاف کنانیدند در امر معروف و نہی عن المنکر خوفی نداشتند شہزادہ کامران والی ہرات از مخلصان ایشان شد در احتساب او را الفاظ سخت و بیباک میفرمودند ہمچنین دیگر ولات ترکستان غاشیہ بر دوش ایشان شدہ بودند وسبب امور شرعیہ از ہر جا رنجیدہ شدہ می برآمدند از بادشاہ قہقند کہ اخلاص تمام داشت رنجہ شدہ برآمدند آخر در شہر سبز قرار گرفتند حاکمش دیہہ کلان نذر نمود و تعیین حکومت خود از ان دیہہ برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد برذمۂ خود گرفتند آستانہ پیدا شد مذہب شافعی اختیار نمودہ بودند لہذا در بخارا و غیرہ ملقب بایشان شافعی ہستند بعض حکام ترکستان کہ از والی شہر سبز غبار داشت ایشان را باخفا قتل کنانید شربت شہادت یافتند انا للہ وانا الیہ راجعون حضرت آخوند شیر محمد رحمۃ اللہ علیہ تحصیل علوم نمودہ از عتبہ بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نمودہ اجازت یافتند در خدمت حضرت ایشان بسیار ذہول از علم ظاہری طاری شد میفرمودند حال من باین حد رسید کہ ترکیب سہل از علم نحو متعسر شد باز رجوع بعلم ظاہر نمودم کہ مبادا تلف نشود صدہا کس از علم بہرہ برداشتند و تلامیذ خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند کسیکہ در مجلس غیبت کسے از طلبا میکرد بر وی جرمانہ مقرر کردہ بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شدہ بودند کتب راجع نمودند و درس تدریس را ترک دادند و بجز تلاوت قرآن شریف و صلوۃ مفروضہ گویا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملک ہندوستان

که دار الحرب شده است مکروه دانستند وهم در عین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرت شدند
در بلدهٔ ملتان رفته وفات یافتند مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمت الله علیه بعد تحصیل علم بخدمت
حضرت ایشان رسیدند وریاضتهای بسیار کشیدند هر روز بزیارت حضرت خواجه قطب الدین
هفت کروه میرفتند وشب آنجا در عبادت مشغول میبودند صباح یک سبوی آب که آب آنجا نهایت
گوارست برائی حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود بوقت
شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم وعرض دعا
وسلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخصی دیگر نقل نمود که به محبت
زنی گرفتار شدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم وگفتم الحال هیچ چیزی بغیر
زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت
مبذول نداشتند ایشان عمل لاحول ولا قوة الا بالله بمن تعلیم نمودند من گفتم سبحان الله من همیشه
همینخوانم فرمودند الحال بگفته من بخوان بخواندم گویا سد سکندری درمیان من وآن زن حائل شد
وقوت شهویه از من تا دو سه سال برفت رخصت وخلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم رسیدند
در ابتدا صعوبتها بسیار رسیدند آخر در فتوح کشاده شد وسلطانیان رجوع بایشان شد خلفای
ایشان تا استنبول واضلاع روم منتشر شدند موجب ارسلطان روم مقرر شد مادر سلطان یکی
از معتقدان ایشان گشت خانقاهی بنا کردند وخدمت صادر ووارد میفرمودند تا آنکه در حدود
یکهزار و دو صد وشصت وشش در عین مکه معظمه بجوار رحمت پیوستند سید احمد کردی در بغداد
اخذ طریقه از مولانا خالد نموده بودند باز باذن آن سرور صلی الله علیه وسلم از بغداد بدهلی آمدند وطریقهٔ مجددیه
از حضرت ایشان کسب نمودند در راه بیمار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بخواب
دیدند درود تعلیم فرمودند برای شفا خواندند وشفا یافتند سید عبد الله مغربی ایشان نیز سابق از مولانا
خالد علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند واجازت یافتند ملا پیر محمد سلوک
از حضرت ایشان تمام کرده عجب استغراق داشت بر مزار حضرت شهید می نشست گویند تمام
شب می گذشت واگر بارش می آمد پروایش نبود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت ملا گل محمد علیه الرحمة
از غزنین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمده کسب نسبت نموده بخلافت مشرف گشت بمردمان

بمردمان ولایت فائدہا رسانید چندکس را اجازت داد بحج رفت و وفات یافت مولوی ہرائی المشہور بمولوی محمد جان علیہ الرحمۃ کسب فیض از حضرت ایشان نمودہ بخلافت ممتاز گردید مردم آنجا کرامتہا از وشان نقل می نمایند ہزاران کس را بقندہار بہدایت رسانید مولانا محمد عظیم علیہ الرحمۃ عجب مرد مہذب الاخلاق بودند گویا جبلت ایشان بر اخلاق حمیدہ مجبول بود باجازت حضرت ایشان مشرف شدہ بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرین شریفین رفتند و انتقال فرمودند مولوی نور محمد علیہ الرحمۃ ریاضات کثیرہ کشید بخدمت حضرت حاضر آمدہ بیعت نمودہ به اشغال و مراقبات پرداختہ اجازت یافت گویند حضرت ایشان میفرمودند که چارکس فخر خاندان من ہستند مولوی شیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی نور محمد این چہار ہم پیالہ و ہم نوالہ بودند و ہر چہار کس عالم متبحر بودند میرزا مراد بیگ علیہ الرحمۃ گویند از کمال زہد حضرت ایشان ایشان را جنید وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان را از ایشان کیفیتہای عظیم حاصل شد بجانہ حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات یافتند پائین مزار حضرت شہید مدفون شدند ہمینا که محمد منور امام مسجد اکبر آبادی از خلفای حضرت ایشان نسبت قوی داشتند و افاضه فیوض میفرمودند میان محمد اصغر صاحب نہایت قوی النسبت بودند با مر حضرت ایشان بخدمت والدہم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود نظم و نسق خانقاہ شریف تعلق بایشان داشت مردمہا از توجہات ایشان حظ وافر می بردند اول سفر حرمین شریفین کردہ آمدند بعد ہمراہ والد ماجدم رفتند باز بدہلی آمدند در سنه یکہزار و دو صد و پنجاہ و پنج وفات یافتند ہم در خانقاہ مدفون شدند میر نقش علی کسب نسبت از حضرت ایشان نمودہ به لکھنو رفتند میان احمد یار علیہ الرحمۃ سوداگر بودند تمام نسبت مجددی از حضرت ایشان ربودند قبر ایشان نیز در خانقاہ ہست میان قمر الدین از بزرگان قادریہ منکر طریقہ مجددیہ بودند از پشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقه بگوش شدہ اجازت یافتند و رفتند محمد شیر خان از ولایت افاغنه آمدہ کسب نسبت نمودہ رفت شیخ جلیل الرحمن علیہ الرحمۃ خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت

خاص بر ایشان بود شخصے در عین حلقهٔ ذکر ایشان را که رو بروی حضرت ایشان نشسته بود نمر
تلوار زد ایشان بر پای حضرت ایشان افتادند و عنقریب شربت شهادت نوشیدند و این معامله
در آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز پایین تربت حضرت شهید رحمت الله علیهم فقط

شجرهٔ منظومهٔ سلسلهٔ نقشبندیهٔ مجددیهٔ مظهریه

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی از برای شاه لولاک — شفیع روز محشر احمد پاک
پی بوبکر صدیق خردمند — که زو شد دین حق را زیب و پیوند

بسلمان کو ز اصحاب عظیم است — طریق شرع ازوی مستقیم است
پی قاسم که از اهل یقین بود — بسی ثابت قدم در راه دین بود

بحرمت گلبن باغ هدایت — امام جعفر شاه ولایت
بحق بایزید عارف حق — که شد واصل بذکر و فکر مطلق

بحرمت بوالحسن آن خواجه معروف — که در زهد و ورع بس بود موصوف
بوالقاسم که بوده گرگانی — نبودش در عبادت مثل و ثانی

برای بوعلی مهر حقیقت — که بوده سالک چرخ طریقت
به یوسف خواجهٔ صاحب تمیز — که جانرا کس ندارد زو عزیزی

به عبدالخالق آن مهر آفاق — که همتایش نباید در دست خلاق
برای عارف کامل فلک فر — محمد عارف تابنده اختر

بحضرت خواجه محمود کامل — که گنج معرفت او راست حاصل
پی میر علی سردار عالم — که ازوی یافت رونق نسل آدم

بحضرت خواجه بابا سماسی — که از بس داشت زخود حق شناسی
پی میر کلال مست توحید — که بر چرخ طریقت بود ناهید

پی خواجه بهاء الدین یکتا — که نامد در جهانش مثل و همتا
پی خواجه علاء الدین عطار — که گشت ازوی معطر مغز و پندار

بحضرت خواجه مولانای یعقوب — که چون یوسف بعالم بود محبوب
پی حضرت عبید الله احرار — که مثلش در جهان کم بود ابرار

به مولانا محمد معدن الجود — که ازوی دیده هر کس روزی بهبود
پی حضرت محمد محرم راز — که اندر فقر بود او شاه ممتاز

برای خواجه امکنگی خوشخو — که در زهد و تقاوت بود نیکو
بفیض عام خواجه باقی بالله — که از سر حقیقت بود آگاه

پی حضرت مجدد الف ثانی — که چون احمد و محمود خوانی
برای حضرت خواجه محمد — که در خلق و مروت بود احمد

بحضرت شیخ سیف الدین دلیر — که تیغ جوهر حق داشت دلگیر
پی نور محمد کو چو خورشید — شعاع حق همی گسترد جاوید

بحضرت شیخ شمس الدین تابان — حبیب الله مرزا جان جانان
بحق شاه عبدالله کامل — که آدمی بود عارف مرد عاقل

بشاه بوسعید عارف حق — بعالم بود ذاتش فیض مطلق
بشه ولی النبی شاه آفاق — ندیده مثل او در حسن اخلاق
پی احمد سعید شاه دوران — نبوده مثل او در زهد و عرفان
خداوندا باین پیران عظام — بکن درد دو سرایم نیک انجام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

برای آگاہی طالبان باخبرت جدول تاریخ وفات مشائخ طریقت علیہم التحیۃ والثنا

السلسلۃ للمشائخ النقشبندیۃ الاویسیۃ

تعداد	نام بزرگان	روز و تاریخ وفات	ماہ وفات	سنہ وفات	جای مزار مبارک	اختلاف
۱	حضرت محمد مصطفی صلعم	دوشنبہ ۱۲	ربیع الاول	سنہ ۱۱ ہجری	مدینہ منورہ حجرہ حضرت عائشہ صدیقہ	بقول محدثین ۲
۲	حضرت ابوبکر صدیق رض	شب سہ شنبہ ۲۲	جمادی الاخری	سنہ ۱۳ ہجری	روضہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	بقول آخر روز دوشنبہ و بقول ۲۳
۳	حضرت سلمان فارسی رض	۱۰	رجب	سنہ ۳۳ ہجری سفینۃ الاولیا	مداین سفینۃ الاولیا	
۴	حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہم	۲۴	جمادی الاولی	سنہ ۱۰۷ ہجری		سنہ ۱۰۱ ہجری سفینہ
۵	حضرت امام جعفر صادق رض	دوشنبہ ۱۵	رجب	سنہ ۱۴۸ ہجری	جنۃ البقیع در مقبرہ امام حسن رضی اللہ عنہ	۱۷ شوال
۶	حضرت بایزید بسطامی رح	۱۴	شعبان	سنہ ۲۶۱ ہجری نفحات	بسطام سفینۃ الاولیا	۱۵ و ۱۷
۷	حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی رح	۱۵	رمضان	سنہ ۴۲۵ ہجری نفحات	خرقان مخزن اعراس	۱۰ محرم سنہ ۴۲۴ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابوعلی فارمدی رح	۴	ربیع الاول	سنہ ۴۷۷ ہجری سفینۃ الاولیا	طوس سفینۃ الاولیا	
۹	حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رح	۲۷	رجب	سنہ ۵۳۵ ہجری	مرو (رشحات)	غرہ صفر
۱۰	حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح	۱۲	ربیع الاول	سنہ ۵۷۵ ہجری سفینۃ الاولیا	غجدوان رشحات	
۱۱	حضرت خواجہ عارف ریوگری رح	غرہ	شوال		ریوگر رشحات	
۱۲	حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی رح	۱۷	ربیع الاول		وابکنی رشحات	
۱۳	حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی رح	۲۷	رمضان	سنہ ۷۱۵ ہجری	خوارزم نفحات و رشحات	۲۸ ذیقعدہ سنہ ۷۲۱ ہجری رشحات
۱۴	حضرت خواجہ محمد بابا سماسی رح	۱۰	جمادی الآخری		قریہ سماسی	
۱۵	حضرت سید امیر کلال رح	۱۵ و نزد بعض ۸	جمادی الآخری	سنہ ۷۷۲ ہجری	دیہ سوخار رشحات	۸ جمادی الاولی سفینۃ الاولیا
۱۶	حضرت خواجہ بہاؤ الدین محمد نقشبند رحمۃ اللہ	شب دوشنبہ ۳ سفینہ	ربیع الاول	سنہ ۷۹۱ ہجری	بخارا رشحات	
۱۷	حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار رح	شب چہارشنبہ ۲ بعد از نماز خفتن	سفینہ رجب	سنہ ۸۰۲ ہجری	دیہ جغانیان رشحات	

تعداد	نام بزرگان	روز و تاریخ وفات	ماہِ وفات	سنہ وفات	جای مزار مبارک	اختلاف
۱۸	حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخی رح	۵	صفر		بلغنوی رشحات	
۱۹	حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رح	شب شنبہ ۲۹	ربیع الاول	سنہ ۸۹۵ ہجری	سمرقند	
۲۰	حضرت مولانا محمد زاہد ولی رح	غرہ	ربیع الاول			
۲۱	حضرت مولانا درویش محمد رح	۱۹	محرم			
۲۲	حضرت خواجہ محمد امکنگی رحمہ اللہ	۲۲	شعبان			
۲۳	حضرت خواجہ عبد الباقی باقی باللہ رحمہ اللہ	۲۵	جمادی الآخری	سنہ ۱۰۱۲ ہجری	بیرون شاہجہان آباد	
۲۴	حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رح	۲۸	صفر	سنہ ۱۰۳۴ ہجری	سرہند	
۲۵	حضرت شیخ محمد معصوم ملقب بعروۃ الوثقی رح	۹	ربیع الاول	سنہ ۱۰۷۹ ہجری		
۲۶	حضرت شیخ سیف الدین رح	۱۹	جمادی الاولی			
۲۷	حضرت سید نور محمد بدایونی رح	۱۱	ذیقعدہ	سنہ ۱۱۳۵ ہجری	بیرون کوٹلہ سلطان المشائخ	
۲۸	حضرت میرزا مظہر جانجانان رح	۱۰	محرم	سنہ ۱۱۹۵ ہجری	دہلی	
۲۹	حضرت عبد اللہ المعروف بشاہ غلام علیشاہ رحمہ اللہ	۲	صفر	سنہ ۱۲۴۰ھ	دہلی	
۳۰	حضرت شاہ ابو سعید رح	غرہ	شوال	سنہ ۱۲۵۰ھ	”	
۳۱	حضرت شاہ احمد سعید رح	۲	ربیع الاول	سنہ ۱۲۷۷ھ	مدینہ منورہ جنۃ البقیع	
۳۲	حضرت مولانا ولی النبی					
	سلمہ اللہ تعالی					

الحمد للہ کہ کتاب لطائف خمسہ المعروف بمقامات و معمولات مظہری مع ضمیمہ رسالہ حضرت مولانا شاہ عبد الغنی صاحب مجددی محدث دہلوی قدس سرہ القوی باہتمام جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب بماہ ذیحجہ سنہ ۱۳۰۹ ہجری مطابق ماہ جولائی سنہ ۱۸۹۲ء در مطبع مجتبائی واقع دہلی حسن انطباع یافت

اذکرونی اذکرکم واشکروا لی
الحمد لله خالق السموات والارضین که این رساله در سلوک مسمی به
هدایة الطالبین
از تالیف قدوة السالکین زبدة الواصلین الشیخ ابو سعید المجددی الدہلوی
در مطبع مجتبائی دہلی بطبع مزین شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ العزیز العلام والصلوۃ علی رسولہ خیر الانام وعلی آلہ وصحبہ دعاۃ الناس الی دار السلام
وعلی اولیائہ شرفوا بالاحوال والمقام وزین سرائرہم بنور الفراسۃ والالہام رشحات اقلام عنبر فام مناہج
افکار درر نظام کہ غرر صدف الفاظش بغوص غواصان ارقام افادت و اضافت از غور
بحر دانش بساحل انتظام آمدہ از قوت ادراک جذبات در وجدان صحیح و کشف صریح در عرصہ بیان
جلوہ نمودہ ارتسام پذیرفتہ واز کتم سرادق غیب الغیب در بیان اظہار در عبارت اختصار بر اہل
استحضار قیام دادہ وعرائس ابکار حقائق را در حدیقہ صدور طلاب حدقہ قلوب اصحاب سلطان
وجدان الیقین و سرائر ضمائر اہل تمکین و احباب حق الیقین عطا بخشیدہ بل بخواص و عوام بر کافہ
انام مقنعہ ستر و استتار از روی آن داشتہ و بمعرض ظہور آوردہ و منظر عالم و عالمیان گردانیدہ
رغبت تمام امم و میل ارباب ہمم را دران آرام دادہ **بیت** این نسخہ کہ قدر معنی از وی بفزود +
چندان بسواد آن معانی در بود + کز تابش نور معنی اندر دل شب + چون مہر فلک ہزار خورشید نمود +
اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ **ہدایت الطالبین** از حضرت شیخ المسلمین ۔ قدوۃ السالکین
زبدۃ الواصلین ۔ قطب الاقطاب ۔ غوث الشیخ والشاب ۔ فرید زمان ۔ وحید دوران کاشف اسرار
مطلع انوار ۔ قلزم جذبات ۔ عمان حالات ۔ باز بلند پرواز ۔ عندلیب گلشن راز ۔ عنقای ملک ناسوت

سیمرغ قاف جبروت۔ مجموعہ کمالات۔ چشمۂ کرامات۔ منبع صدق و صفا۔ ینبوع جود و عطا
کان وفا و سخا۔ صاحب العلم و الحیا۔ نہ طاق تداویر کوکب فضل و کمال۔ مشاق تفاسیر العز و الاجلال
بیت شیخ ہفت اقلیم و قطب اولیا + واصل حضرت ندیم کبریا + مفخر ملت بہای شرع و دین +
جان پاکش منبع صدق و یقین + از وجود او سبز و بوستان + جنت الماوی شدہ ہندوستان +
سعد دین و ملت آن مقبول حق + نہ فلک بر خوان جودش یک طبق + نام پاکش بوسعید آن
ہادی حق الیقین + حامی دین محمد بانی شرع متین + والی ملک جہان آن صفدر اندوہ و غم +
شافی امراض قلبی دافع رنج و الم + گوی میدان ملاحت معدن صدق و صفا + عرصۂ کان صباحت کاشف
نور الہدی + شیخی و امامی قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس در بیان سلوک و معارف و بیان انوار و اسرار
در سمت تحریر بردہ و مسلک تقریر مستغنی فرمای ہر خاص و عام ست ایراد فرمودہ اند و طالبان از فیضیاب
و عاشقان را کامیاب گردانیدہ اند جزاہ اللہ عنا خیر الجزا رسالہ ز ہر یک نقطہ اش چون سنبل تر +
شمیم وصل جانان میرسد سر + ولی آن کز برودت در زکام ست + چہ داند نافہ اش گر در مشام ست
الحق رسالہ ایست دلکش۔ و محبوبہ ایست مہوش۔ گنجینہ ایست مخفی۔ خزینہ ایست مختفی۔ دفینہ ایست
مدفون۔ سریست مشحون۔ رمزیست ہویدا۔ غزالہ ایست بیدا۔ مطلبیست اعلی۔ مقصدیست اقصی
غایت تحقیق و نہایت تدقیق۔ مکشوف صحیح۔ وجدان تنقیح۔ ذکریست عالی۔ فکریست متعالی
سلسلہ ایست مراتب و شجرہ ایست فیض بنا۔ احمد وراثت۔ صدیق منقبت۔ سلیمان رفعت۔ قاسم صفوت
جعفر خصلت۔ سلطان قربت۔ خرقانی منزلت۔ بو علی حکمت۔ یوسف خلقت۔ غجدوانی خلعت
عارف نزہت۔ محمود ہیئت۔ علی ہمت۔ بابا عزت۔ امیر حشمت۔ نقشبند طلعت۔ عطار رفعت
یعقوب فطرت۔ احرار شفقت۔ زاہد شوکت۔ درویش خلوت۔ خواجگی کسوت۔ بیرنگ نسبت۔ مجدد
طینت۔ معصوم سیرت۔ سیف صولت۔ نور جلوت۔ مظہر صورت۔ عبد اللہ غیرت۔ سعید بہجت۔ مرحبا
مستمعان بیانش جام را کہ چون گوش ہوش شان شعلۂ انوار این معارف سینہ افروختہ گردد و کمر ہمت
چست بستہ و کتب آن گوشند و ہر چہ از نکات درکشان آید زبان حال بترانہ رب زدنی علما

مستر نم ساخته راه اهل سخن مزید و پند و هر چه از ین دقائق در قوت قاصره شان نیاید راجع بقرائح ناقصه خود ها داشته از حسد تعصب دوری جویند چه ایشان را اظهار این اسرار غریبه در میان نمیند تا ماموز نشده اند سطری ازان بر نه نگاشته و خوشا وقت آن طالبان صادق که بسمو نیت و صفای نیت خدمت حب جامع مقالات مفروده را سرمایه سعادت عظمی انگاشته ملتزم صحبت مثمر خیرات و برکات این عزیزان شوند و بخلوص ارادت و صفائی طویت نه لبر ازی خاکروبی آستان فلک آشیان این بزرگواران عز وصول و زینه قبول پنداشته و امری از امور قولاً و فعلاً و عقلاً مخالف اینان نورزند مترصد باشند که از دولت توجهات علیه این طائفه عالیه دریچه از بواطن شان کشوده مجلای آفتاب احدیت گردد و مترقب بوند که از تتق غیب ماهتاب هویت تافته صیقل زنگار دلها مغشوشه نماید بل خضر وشی دست شان فرا گرفته بزلال وصال سیراب گرداند و عیسی نفسی نفسی بر ایشان دمیده بحیات ابدی رساند و ما ذلک علی الله بعزیز انه مجیب لکل سئیل و میسر لکل عسیر ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئی قدیر **مثنوی** سعید ازل آمده نام او + سعادت بود اولین کام او + ز رحمت که بوده خزائن هزار + کلیدش بد و داده پروردگار + بملک طریقت شه بی‌نظیر + بکوی حقیقت فشیخ کبیر + چو جبریل در راه عرفان دلیل + نبی را حبیب و خدا را خلیل + به محبوبیش برگزیده خدا + بفعویتش برستوده قضا + ز بهر غریبان بی اعتبار + بود آیه رحمت از کردگار + زمین و زمان پرورده زمین + بروی زمین آسمان برین + بهندوستان گرچه دارد مقام + ببالای هفتم فلک رانده گام + گذشته بیک گام زین نه طبق + ز قدوسیان برده گوئی سبق + بملک امارت ولایت برد + بکوی نبوت وراثت برد + مربع نشین سدس سرا + براهش جبین سوده هفتم سما + چو مهر شن بسی مرغ زرین بدام + چو ماهش بسی سو هزاران غلام + نگین گشته در حلقه اولیا + چو در انبیا خاتم الانبیا + بکویش بود پاک جهان اهل مزید + چو ذوالنون مصری چون بایزید + بسی پیران نهز دش طفل راهند + چو لب تشنه نیمی نگاهند + چون نام جهان مقبول یزدان . قبله دولتشان . کعبه صفاکیشان تاج الاولیا شیخ العرفا . گل بوستان احمدی و شگوفه چمن مجددی . نخل حدیقه معصومی . و قیم طریقه

نقشبندی. جامع خفی و جلی سلسله جنبان غوثیه و مسند آرای چشتیه. سر حلقهٔ کبرویه و اسطهٔ فیض
سهروردیه یعنی حضرت شیخی و امامی قدسنا الله بسره الاقدس خلع خلعت فنا و لبس جامهٔ بقا نموده
و شیشهٔ حیات را از شراب کل شیء هالک الا وجهه بیاز و دست ساقی شوق گرفتند و عندلیب
روح مبارکش آهنگ گلشن لاهوت و خلاصی از قید قفس ناسوت نموده و جان پاکش چون باز
از دست شاه بهر شکار عصفوران جسته بود رجوع قهقری نموده بسوی سلطان بازگشت بیت
شاهباز دست شاهم جسته بودم بهر شکار * باز میگردم بآن سلطان خوبان الوداع * بزبان الهام
ترجمان فرموده و جسم نازکش که آیتی بود از آیات الهی بهر تربیت ناقصان هوای خلوتخانهٔ
خاموشی و معتکف آستانه وصل عریانی گرفت و ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در ضمیر
خورشید نظیرش در رسید. و صدای الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بسمع مقدسش
آمده و نسیم فاستقم و لا تخف در مشام جانش وزید. و نفخهٔ طال شوق الابرار الی لقائه در
طینت پاک سرشت و وجود مظهر انوار رسید و از قدح زلال ان الله معنا هزار ذوق چشیده سید عالم
علوی نمود و خورشید جهان تابش در تتق غیب الغیبی سرادقات لاریبی فرو نشست و ظلمت لیلة
الداج ظهور نمود صبح وصال بشام هجران مبدل گشت و عسکر اندوه و غم چون سپاه زنگیان ملک
روم را خستند و قماش متاع دلها بیغمان بردند انا لله و انا الیه راجعون تاریخ ولادت آنجناب چنین فرموده
حافظ عالم و ولی باد الحق چنین بودند و تاریخ وصال آنحضرت صاحبزاده والا مناقب خیر المراتب
حافظ کلام باری مخدومی حضرت حافظ عبد الغنی صاحب سلمه الله تعالی که فرزند دوم آن قدوه
اهل کبار و سرکار ابرار اند چنین فرموده اند نور الله مضجعه و مولوی خلیل احمد از جمله فضلای دهر و علمای
عصر اند فرموده اند مصرعه ستون محکم دین نبی فتاده زپا * دیگری فرموده سراج روشن کم شد مجددیه
و دیگری فرموده داغ بر دل داد و الله اعلم الی سبیل الرشاد و بخاطر یکی از درویشان چنین قرار
یافته که رساله در باب سفر و حضر آن قبلهٔ انام مشتمل بر فوائد ضروریه محتوی بر احوال سنیه و ملفوظات
قدسیه آنجناب قدس سره و اولاد کرام و صاحبزادهای عالی مقام و ذکر خلفای ذوی الاحترام

اجمالاً و تفصیلاً ارقام نموده آید اما از روی بی اسبابی و احتیاجی عنان قلم ازان گردانیده است مقصود
اینجا از تسوید رساله هدایت الطالبین و مرقات السالکین بعوده نسخه مصحح و منقح که خالی از تغیر و تبدل
و مبرا از غلط فاحش بعبارتی که از زبان شکر فشان آنجناب و از خامه عنبر نشان حضرت ایشان
قدس سره در عرصه بیان و مظاهر عیان تبیین و مبین و مظهر اظهر جلوه داده است انتساخ نماید میخواست
که در اول این رساله چندی از القاب آنجناب و نوشته در نظر احباب و زیادتی رغبت طلاب
گرداند سخن به تطویل کشید و بملال انجامید پوشیده نماند که حضرت قبله عالم و مظهر فیض اتم را که زیارت
حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما دامن گیر خیال شد و عزم مصمم گشت و اسباب سفر مهیا
گردید خلف صدق رشید حافظ قرآن مجید سلاله خاندان کرام نتیجه اولیاء عظام و نمونه کبرا ے
ذوی الاحترام شریعت شعار طریقت زهار معارف و ثار حقیقت ثمار علامة العلماء المحققین فهامة
الفضلاء المدققین طاق تداور کوکب الفضل والکمال مشاق تفاسیر العز والجلال سعد الدنیا والدین
الٰهی تا آفتاب جهان تاب عالی جناب کامیاب قبله شفقت و مهربانی بر فلک اطلس مرحمت و
زندگانی در نور افزائی ست همیشه در بساط عشرت و شادمانی با عروس مطلب و کامرانی
هم آغوش و باده از جام شوق - با هزاران ذوق - و گلشن حیات ذات و الا درجات در نوش و
نهال قامت استقامت و شریعت غرا - و طریقت بیضا - در چمن اقبال حقیقت و بوستان
معرفت آب مرحمت از جویبار مکرمت بار آورده گردد بکمال رتبه علوی رسد و پیوسته سجاده رشد
و هدایت و هادی گمرهان وادی جهالت و ضلالت از وجود شریف مستفیض و صدور طالبان توجه
همت ایشان مستفید باد و همیشه امداد و تائید الٰهی از فیوضات نامتناهی بر ظاهر اظهر و باطن انور حافظ
حدود و احکام شرع مجید مولانا مخدومنا جناب حضرت احمد سعید صاحب دام برکاته و افاض علینا افاضته
که فرزند نخستین آنجناب اند در مسند ارشاد و بهر افاده اهل رشاد - قائم مقام خود گردانیده
اختیار سفر مرقوم الصدر آنفا نموده‌اند و رجواهر علویه آورده که برخوردار سعادت آثار مولوی احمد سعید
بن شاه ابو سعید سلمهما الله تعالی بیعت و اجازت خلافت از حضرت ایشان دارند و از والد ماجد خود

[illegible]

نیز حضرت ایشان در احوال ایشان نوشته اند که احمد سعید فرزند حضرت ابوسعید بعلم و عمل و حفظ قرآن مجید
واحوال نسبت شریفه قریب است بوالد ماجد خود انتهی کلام الشریف از زبان الهام ترجمان حضرت قبله
خود شنیده ام که روزی با اصحاب صدق و صفا و احباب باعرفا خود خطاب نموده فرمودند که حضرت ما
میفرمودند از من تا کسی چهار کس بظهور آمدند ابوسعید احمد سعید رؤف احمد بشارت الله انتهی و ایضاً روزی
در حلقه مجلس بعد نماز عصر فقیر نیز در آن امام همام و قبله انام مکتوبات حضرت پیر دستگیر حضرت عبد الله شاه
معروف غلام علی قدس سره قراءت میکرد و در ذکر غلام محی الدین قصوری از زبان شکرفشان گوهر
نشان در سیدان بیان شکر افشانی نموده فرمودند که حضرت ما قدس سره از روی طیب و خوش
میفرمودند که حضرت غوث الاعظم قطب عالم قدسنا الله تعالی بسره الاقدس حضرت معاویه رضی الله
تعالی عنه را خلیفه پنجم نوشته اند ما غلام محی الدین را خلیفه پنجم خود گردانیدیم تم کلامه الشریف امروز
قائم مقام حضرت نقشبندیه نائب مناب اکابر مجددیه حسب اندراج انسانیه فی البدایه قطب دائره
مدار خلائق کاشف اسرار اهل حقائق الفرد الکامل فی المحبة الذاتیه الجامع بکمالات الولایة
المحمدیه سند اهل ارشاد و الهدایه ماحی ظلمات الهوی والبدعة مولانا وسیدنا الشیخ الکمل المعارف الاکمل که
عنقریب نام مبارک آن والی جهان پیشوای سالکان که یافت بیت در تفرید بجری کافی * تن تجرید را
روحی و جانی * دم از آئینه ساز دنور زائل * دم او صیقل آئینه دل * روزی در حلقه صبح در مجلس شریف
و محفل منیف مسند آرای آبا و اجداد و زینت افزای اهل و داد بحضور پر نور مشرف شده سر تفکر
در جیب نهاده مراقب بودم ناگاه غیبت در ربود دران غیبت می بینم که عزیزی در پهلوی ایشان
بطرف راست نشسته و کتابی در دست دارد از ان عزیز استفسار نمودم که چه کتاب ست
فرمودند این کتابی ست که اسامی اولیای متقدمین و نامهای عزیزان متاخرین درینجا جمع نموده ام و نام مو
باین باز سوال نمودم که نام مبارک این عزیزان را نوشته در جواب العبارت مغلق ادا فرمودند غالباً چنین
مفهوم میگشت که نوشته ام و از برای صحت آورده ام لفظ صحت در یاد این فقیر مانده است والله اعلم بالصواب
وهو مفتح لکل ابواب از جحود حاسد ابداع وازانکار منکر کاسد متاع چه باک مثنوی

در شب مهتاب مه را بر سماک + از سگان و عوعو ایشان چه باک + فیوضات این بزرگواران بر هر فرد از افراد عالم
ریزان و صفائی قلوب این عزیزان چون خورشید جهانتاب بر ذرات اهل عالم تابان و درخشان و عوام
ظاهربین و جهال بی دین کار بردین را ننگ خود دیده و احوال ایشان را قیاس بر احوال
پریشان خود تصور نموده رد و قدح در حق این برگزیدگان بیباکانه می آرند **مثنوی**
کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچه باشد در نوشتن شیر شیر + لاجرم خفاش صفت از پرتو آفتاب
گریزان و در سوراخ طینت ظلمت سیرت پنهان گشته در گرداب جهالت و ضلالت در مانده اند
بیت از پرتو آفتاب خاور + بی بهره بماند مرغ شبپر + خداوند اظل عاطفت و سایهٔ شفقت
و مرحمت آنجناب را از مفارق طالبان و مسترشدان این سلسلهٔ عالیه سحاب فیوضات اکابر این
طریقهٔ انیقه از کف اولاد پاک او و ان ذات بابرکات کم مباد و گسسته مگرداناد چند امر ناظران
این الهامات غیبیه و اسرار خفیه و مکاشفات عجیبه و معارف غریبه که چون چشم شان بکحل
این جواهر عالیه گردد خانهٔ قلب ایشان بنور شمع این تجلیات ذاتیه منور شود و چشم روح شان
بسرمهٔ جذبات و حالات بینا شود و خزینهٔ سر ایشان بکلید ارادت الهی مفتوح گردد و دفینهٔ
خفی ایشان در مظاهر ظهور عیان شود و گنجینهٔ اخفا با لطائف لطف نامتناهی بشرف حضور و آگاهی
مملو شواهد انوار گردد صدقنا گویان ربقهٔ تقلید و ارادت رابطهٔ ترک و تجرید جویند و خود را در زمرهٔ
اصحاب و احباب شمرده پا از سر ساخته بصحبت اولاد گرامی آنجناب سازند و بایشان خلفای
عالیجناب حضرت ما قدس سره العزیز بشتابند و اندمتا برقایان کج بین سامعان سخن چین که نظر شان
بر این صحیفهٔ راز و دیباچهٔ نیاز افتد عرق حقد و غبطه در حرکت آورده زبان بطعن و تشنیع گویان سازند
بخسران ابدی و در ورطهٔ گمراهی خود را انداخته باشند و شیخ الاسلام هروی خواجه عبدالله انصاری قدس سره
میفرمایند الهی هر کرا بر اندازی با ماش در اندازی صدق حال این تحریر است

ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا
انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين +

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوٰة کمینه درویشان بلکه ننگ عالی‌شان ابوسعید مجددی نسباً و طریقةً عفی عنه
و کان الله عوضاً عن کل شیٔ واضح مینماید که بعضے یاران طریقه که لله فی الله جلیس صحبت بوده متضرع
گردیدند که آنچه در راه سلوک اسرار و ارادات شده اند و بتوجه مشائخ کرام درین راه کشفاً و
وجداناً دریافته و اذکار و مراقبات که در هر مقام بعمل آورده برای ما بنویسید که نزد ما سند خود داشته
موافق آن معمول سازیم حقیر گفت که مکتوبات قدسی آیات امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت
شیخ احمد سرهندی و کلام فرزندان آنحضرت که بتفصیل تمام از مسائل و اسرار جمیع اقسام مستغنی فرمای
هر خاص و عام است و همچنین با وجود اختصار و ایجاز رسائل قطب الاقطاب حضرت پیر دستگیر ما که در
نصائح و بیان طریقه تحریر یافته برای طالبان راه یقین کافی اند و بنده را با این همه عدم لیاقت که
حائل روزگار خود است درین راه چیزی نگاشتن تحصیل حاصل است چونکه آن مخلصان را باین کمترین
حسن ظنی بمیان بود هرگز از سوال خود باز نماندند و گفتند که هر کس را بوقت رخصت از مشائخ
خود تبرکے عنایت میشود ما که با وطان خود باز گردیم همین تحریر ترا تبرک خود میسازیم هر چند از باعث
عدم فرصت بلیت و لعل می پرداختم لیکن از سوال ایشان چاره نداشتم چونکه از اتفاقات زمانه وارد
بلده لکهنو گردیدم فی الجمله فرصتے دست داد لهذا با وجود نااهلی خود از اجابت سوال چاره ندیدم
و آنچه درین راه بتوجه پیران کبار برین خاکسار ورود یافته اظهاراً للشکر که مامور به
است تحریر نموده میشود لیکن باید دانست که آنچه درین رساله تحریر یافته از واردات و کشوف خود که از
فضل الٰهی و توجه حضرت پیر دستگیر که عنقریب نام نامی آنحضرت ذکر می‌یابد این فقیر را بمقدار عنایت
گردیده قلمی میگردد مگر در بعضی جاها که تفصیلے و تطویلے کرده ام از معلومات و مسموعات نیز تحریر
یافته است و از تقلید صرف و دریافت علمی محض نه فهمند و کفی بالله شهیدا و هو حسبی و نعم الوکیل چونکه
عنایت ازلی شامل حال این فقیر گردید بتاریخ هفتم محرم الحرام ابتدا سنه یکهزار و دو صد و شصت و پنج

از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و در حضرت دهلی بقدمبوسی حضرت قطب الاقطاب
غوث الشیخ والشاب مجدد مائة ثلثة عشر نائب حضرت خیر البشر خلیفه خدام مروج شریعت مصطفی
که لقب آنحضرت از حضرت خاتمیت عبد الله است و اسم سامی ایشان از جناب حضرت
امیر المومنین علی مرتضی علی ست المشتهر فی الآفاق حضرت غلام علی الدهلوی الاحمدی فاض الله
افاضته علی مفارق الطالبین مشرف گردید نوازش فرموده قبولش کردند و بشغل اسم ذات و نفی و
اثبات و مراقبهٔ احدیت و معیت امر فرمودند و توجهات بر لطائف خمسهٔ عالم امر نمودند و چند از لطائف
را جذبات الهیه رسید این لطائف را سیر بطرف اصول خودها که فوق عرش مجید اند بلا مکانیت
تعلق دارند واقع شد و فنای جذبه که عبارت از عدمیت ست حاصل کرده سیر دائره امکان تمام نموده
با صول اصول خود که در دائره ولایت صغری ست عروج فرمودند و فنا و بقا در انجا نیز حاصل
گشت انوار و اسرار این هر دو دائره موافق استعدادش فائز گردید فالحمد لله علی ذلک چون
سیر این دو دائره مرقوم گردید لازم آمد که چیزی تفصیل در بیان لطائف عشره نموده شود فصل
در بیان لطائف عشره و مشغولی آن بدانکه حضرت امام ربانی اعنی مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه و تابعان ایشان تحقیق فرموده اند که انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر و پنج
از عالم خلق آن پنج که از عالم امر اند قلب و روح و سر و خفی و اخفی و لطائف عالم خلق لطیفه نفس و
عناصر اربع ست و عالم امر آنرا گویند که بمجرد امر کن بظهور آمده است و عالم خلق بتدریج مخلوق گردیده
و دائره امکان متضمن این هر دو عالم ست نیمهٔ دائره امکان از عرش
تا ثری ست و نیمهٔ آن بالای عرش ست عالم امر
بالاست و عالم خلق زیر عرش ست چونکه
الله تعالی هیکل جسمانی انسانی را آفریده لطائف
عالم امر را بمواضع چند از جسم انسان تعلقی و
تعشقی بخشید قلب را زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت مائل به پهلو و روح را
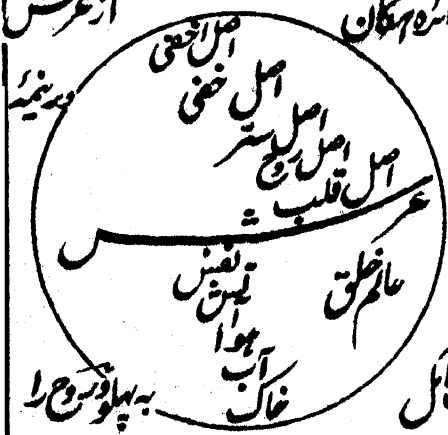
و نیمه
اصل اخفی
اصل خفی
اصل سر
اصل روح
اصل قلب
عرش
عالم خلق
نفس
آتش
هوا
آب
خاک

زیر پستان راست بفاصله دو انگشت و سر را برابر پستان چپ بفاصله دو انگشت بطرف سینه و خفی را
برابر پستان راست بفاصله دو انگشت بطرف سینه و اخفی را در وسط سینه تعلق بخشید حتی که
این لطائف خود را و اصل خود را که انوار مجرده بودند فراموش ساخته باین هیکل جسمانی ظلمانی
در ساختند و تعشق خود را باین ظلمت کده در باختند عارف رومی قدس سره میفرماید مثنوی
پایه آخر آدم ست و آدمی * گشت محروم از مقام محرمی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست
از وے هیچکس محروم تر * چون عنایات بغایت حضرت حق شامل حال بنده میشود او آنچه دست
و ستے از دوستان خود میرساند آن بزرگ او را بریاضت و مجاهدات امر فرموده تزکیه و تصفیه باطنش
میفرماید و بکثرت اذکار و افکار لطائف سته را بسوے اصول خود متوجه میگرداند چونکه همت طلاب
درین وقت قاصر افتاده پیران نقشبندیه رحمة الله علیهم اولا طالب را بطریق ذکر امر میفرمایند
و بجاے ریاضات و مجاهدات شاقه بتوسط در عبادات و اعمال حکم می نمایند و حد اعتدال را در
جمیع اوقات و احوال مرعی میدارند و توجهات خود را که چند اربعین برابر یکے از ان نمیتواند شد
هر روز بطریق سبق در حق طالب بکار می برند بیت آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس دین *
سخره کند بر و بطعنه زند بر چله * و طالبان را باتباع سنت و اجتناب از بدعت امر می فرمایند و
مهما امکن عمل بعزیمت در حق او تجویز می نمایند لهذا ذکر خفی را در طریقه خود اختیار فرموده اند
که در حدیث شریف هفتاد درجه فضل آن بر ذکر جهر ثابت ست و درین طریقه سه شغل معمول ست
شغل اول ذکرست اسم ذات باشد یا نفی و اثبات اولا طالب را بذکر اسم ذات امر میفرمایند
طریقش آنست که طالب را باید که اول قلب خود را از جمیع خطرات حدیث النفس تهی کند اندیشه
گذشته و آینده را از قلب خود نفی فرماید و براے رفع خواطر التجا و تضرع بجناب حضرت حق سبحانه
نماید و تصور صورت بزرگے که از و تلقین ذکر یافته مقابل دل یا درون دل نگاه داشتن براے
رفع خواطر اثرے تمام دارد همین تصور صورت شیخ را ذکر رابطه میگویند بعد ازان مشغول بذکر شود
لیکن وقوف قلبی را رعایت فرماید که ذکر تنهائی نگاهداشت خطرات و بی وقوف قلبی فائده

نمی بخشد و داخل النفس ست امام الطریقه حضرت شاه نقشبند رضی الله تعالی عنه وقوف عددی را چندان لازم
نمی شمرند و وقوف قلبی را از شرایط و واجبات میفرمودند و وقوف قلبی عبارتست از توجه طالب بسوی دل خود و
توجه دل بسوی ذات الهی که مسمی اسم مبارک الله است پس باین ذکر و باین نگاهداشت خواطر و باین
وقوف قلبی مشغول باید شد تا که حرکت ذکر از عمل بسمع خیال برسد باز از لطیفه روح همچنین
ذکر نماید باز از لطیفه سر باز از لطیفه خفی باز از لطیفه اخفی باز از لطیفه نفس که محل آن وسط
پیشانی ست ذکر نماید باز از تمام بدن که آنرا لطیفه قالبیه میخوانند اینقدر ذکر نماید که
از هر رگ و پی و از هر بن مو آواز ذکر بسمع خیال برسد و این ذکر را درین طریقه
سلطان الاذکار گویند باز ذکر نفی و اثبات طالب را تلقین میفرمایند طریقش اینست که نفس را
زیر ناف حبس نموده لفظ لا را از ناف برداشته تا پیشانی رسانده آنرا از انجا بکتف راست آورده
و الا الله را بر قلب ضرب نماید بطوریکه گذر آن بر همه لطائف افتد و اثر ذکر به همه جوارح و اعضا برسد و
این ذکر را درین طریقه بحرکت اعضا و جوارح میکنند و اگر حبس نفس چیزی ضرر نماید بی حبس
بکنند حبس شرط نیست و معنی کلمه را ملحوظ دارند که نیست هیچ مقصود من بجز ذات پاک بعد از
چند بار ذکر این الفاظ در دل بگذارند که خداوندا مقصود من توئی و رضای تو محبت و معرفت
خود ده مرا این را بازگشت گویند لیکن چون حصر نفس نماید پس باید که نفس را بر عدد طاق بگذارد لهذا
این ذکر را وقوف عددی گویند که سالک واقف عدد میباشد وقتیکه نفس را فرو میگذارد باید که
لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ضم نماید و باید که در هر حال چه نشسته و چه برخاسته
و چه وقت خوردن و آشامیدن هر وقت و هر آن مشغول بذکر و نگاهداشت خواطر و وقوف قلبی باشد
تا که باطن را تصفیه حاصل آید و دل را توجهی و حضوری بطرف حق سبحانه پیدا شود علامت
تصفیه اهل کشف را ظاهر شدن انوار است و هر لطیفه را نور علیحده مقرر فرموده اند نور قلب زرد و نور
روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز و این انوار را اول بیرون باطن خود مشاهده
میکنند و همین را سیر آفاقی میگویند بعد از ان انوار را درون باطن خود احساس میکنند

لطیفه قالب

سیر آفاقی

و این را سیر انفسی میفرمایند از زبان مبارک حضرت پیر دستگیر خود شنیده ام که سیر آفاقی تا زیر
عرش ست و سیر انفسی از عرش بالاست یعنی وقتیکه لطائف از قالب بر آمده با صول عروج
می نمایند تا وقتیکه بعرش رسند سیر آفاقی ست و چون فوق عرش ایشانرا جذبے و عروجے پیدا
شود سیر انفسی شروع میشود شخصیکه کشف دارد دیدن انوار و سیر خود را دریافت مینماید و صاحب
کشف عیانی درین زمانه بسبب مفقود شدن اکل حلال کم ست اکثرے طالبان درین وقت
صاحب کشف وجدانی میباشند و این وجدان هم نحوی از کشف ست فرق درمیان کشف
عیانی و کشف وجدانی آنست که صاحب کشف عیانی عیاناً می بیند که از مقامے بمقامے
سیر مینماید و صاحب وجدان اگرچه عیاناً نمی بیند اما تبدل احوال و تغیر واردات را با دراک خود
دریافت میکند چنانچه هوا بنظر نمی آید لیکن در ادراک محسوس میشود اگر کسے با دراک وجدانی هم
حالات خود را دریافت نکند بشارت مقامات او را دادن طریقه را بدنام کردن ست
شغل دوم مراقبه است و مراقبه عبارت از انتظار فیض ست از مبدأ فیاض و بلحاظ وارد
شدن آن فیض بر مورد خود یعنی فیضیکه از حضرت حق وارد میشود بر لطیفه از لطائف سالک
آن لطیفه را مورد فیض میگویند لهذا در هر مقام مراقبه از مراقبات معین فرموده اند در دائره امکان
مراقبه احدیت و آن عبارت ست از مراقبه ذاتیکه جامع جمیع صفات کمال ست
و منزه است از جمیع نقصانات که مسمی باسم مبارک الله ست و بلحاظ مینمایند که فیض ازان ذات
بر لطیفه قلب وارد میشود و این مراقبات را گاهے بے ذکر هم می کنند و ذکر هم با مراقبه مفید ست
شغل سوم ذکر رابطه است و آن عبارت از نگاه داشتن صورت شیخ ست در مدرک خود
یا درون دل خود یا صورت خود را صورت شیخ تصور مینماید و چون رابطه غالب می آید در
هر چیزے صورت شیخ بنظر می در آید این را فنا فی الشیخ میگویند و این احوال برین تباه حال
نیز در ابتدا رو یافته بود که از عرش تا ثری صورت حضرت شیخ خود محیط می یافتم و جمیع حرکات
و سکنات خود را حرکات و سکنات آنحضرت می دیدم **بیت** دلوارم چو آئینه شد از کثرت شوق

هر کجا می نگرم روی ترا می بینم * باید دانست که طریقه رابطه اقرب طرق است و منشاء
ظهور عجائب و غرائب است حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضی الله تعالی عنه
فرموده اند که ذکر تنهای بے رابطه و بے فنافی الشیخ موصل نیست و رابطه تنها برعایت آداب
صحبت کافی ست

فصل در بیان سیر و سلوک که در دائره ولایت صغری میشود

معمول حضرت پیر دستگیر و خلفاے ایشان چنانست که اول توجه براے القاے ذکر در لطائف طالب
میفرمایند و طریق توجه کردن این ست که قلب خود را مقابل قلب طالب داشته التجا بجناب الٰهی نموده
استمداد از مشائخ کرام فرموده که انوار ذکر که در قلب من از جناب پیران کبار رسیده است در
قلب این طالب در آید و توجهی و همتی بسوی قلب او فرماید از عنایت الٰهی در چند توجه حرکت ذکر در قلب او
پیدا آید و همچنین روح خود را مقابل روح او داشته توجه کند که نور ذکر که در لطیفه روح من از
روح پیران رسیده است در روح طالب القا میکنم و همچنین بر دیگر لطائف او که سر و خفی و
اخفی و لطیفه نفس و قالب او ست متوجه شده القای ذکر فرماید چونکه اجراے ذکر در همه لطائف
طالب شده ذکر نفی و اثبات او را تلقین فرموده توجه برای القای نسبت جمعیت و حضور
فرماید که جمعیت عبارت از بیخطرگی یا کم خطرگی قلب است و حضور عبارت از پیدا شدن توجه ایست
در قلب بسوی حضرت حق سبحانه و چون جمعیت و حضور در قلب طالب پیدا شد پس قلب طالب را
از همت خود بسوی فوق جذب فرماید و اکثری را دیده ام که اول جذب را ادراک
مینمایند و وقتیکه لطیفه از قالب بر آمد نسبت حضور را ادراک میکنند بهمین طریق برای فیض هر مقامی
که توجه کند خود را منصبغ برنگ آن مقام ساخته فیض آن مقام را در باطن طالب القا فرماید و مورد آن
فیض را نیز ملحوظ دارد بدانکه دل آدمی بسبب کثرت علائق و عوائق مثل انگشت سیاه و بے نور
شده است و خود را و اصل خود را فراموش ساخته چون در صحبت مرشد کامل طالب صادق می آید
شیخ او را توبه داده طریق ذکر تلقین میفرماید و توجه خود در حق او بکار می برد از برکت توجه نور
ذکر در قلب او پیدا میشود و آن انگشت سیاه روشن شدن میگیرد و چون از نور ذکر

جمعیت و حضور

نسخه بابر

تمام قلب منور شد شعله از قلب او بلند میشود و این را در طریقه مظهریه فتحباب می نامند و اول بشارتی که بطالب عطا می فرمایند بشارت فتحباب ست و درین وقت قلب که از اصل خود غافل و ذاهل شده بود باز اصل او بیاد وی می آید و بطرف فوق متوجه میشود و در چند آن شعله نور که بلند شدن گرفته بود از قالب می بر آید و همین معنی ست آنکه میگویند لطیفه از قالب بر آید همچنین آهسته آهسته بطرف اصل خود که فوق العرش ست سیر میفرماید و همین برکت صحبت شیخ جذبات قویه لطائف طالب را فرو میگیرد و سرعت و بطوء سیر آنچه من فهمیده ام موقوف بر کثرت و قلت توجهات شیخ ست اگر کثرت توجهات در حق طالب بکار می برد سیر طالب سریع میشود و اگر توجهات شیخ قلیل ست سیر نیز همان قدر خواهد بود و استعداد طلاب مختلف افتاده بعضی استعداد خوب دارند که در اندک توجه مانند هوای آتشین بطرف بالا می پرند که بسرعت سیر انتها نظر هر کس کار نمیکند و بعضیکه بطی الاستعداد هستند افتان و خیزان بمنزل مقصود میرسند غرض صحبت شیخ علی الخصوص درین طریق طالبان را ضرور تر افتاده است که بدون توجه شیخ پای سعی لنگ ست و از ریاضات و مجاهدات خویش کاری نمی کشاید الا ان یشاء الله تعالی کما شاهدنا فی صحبة شیخنا و اماما قلبی و روحی فداه و جزاه عنا خیر مرة و از برکت توجه است که جذبه درین طریق مقدم افتاده راه را آسان ساخته از رفتن تا بردن فرق ظاهر ست و خلاصه سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات عشره مشهوره ست از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل و تسلیم و صبر و ریاضت در ضمن آن طی میشود قربان پیران خود شوم که چه راه سهل و آسان برای ما پست فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند این احسان حضرت شاه نقشبند ست رضی الله تعالی عنه که پانزده روز سر بسجده نهاده دعا و تضرع در جناب الٰهی کرده اند و عرض کردند الٰهی مرا طریقه ده که البته موصل باشد الی الله تعالی دعای ایشان مستجاب فرمود و ایشان را طریقه عنایت کرد که اقرب طرق ست و البته موصل ست لیکن شیخ کامل و مکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش

از ماسوی پیراسته و بدوام حضور حضرت حق سبحانه در ساخته باشد و الا اگر تا طریق چیست باید
دانست که اکابر نقشبندیه رحمة الله علیهم اصل کار بر جمعیت و حضور داشته بهر رطب و یابس دست
نه انداخته اند و بصور و اشکال غیبی متوجه نمیشوند و کشوف انوار را چندان اعتبار ننهاده طالب
را بحصول چهار چیز رغبت میفرمایند جمعیت و حضور و جذبه و واردات کشش لطائف را
که بطرف فوق میشود جذبات میگویند و واردات عبارت ست از وارد شدن حالے
از فوق بر قلب که طاقت تحمل آن داشتن متعسر ست جهت فوق بسبب ممارست توجه آنجهت ست
والا او تعالی را بیرون دائره جهات باید جست و همین واردات را درین طریقه عدم و وجود آن
میگویند اول این وارد بر سالک گاهے بلکه بعد از ماهے ورود میکند رفته رفته کثرت پیدا میکند
و بعد از هر هفته و هر روز بلکه در روز چند بار تا وقتیکه از تواتر بتوالی مے انجامد اتصال واردات
میشود تا آنکه بزرگان این طریقه فرموده اند بیت وصل اعدام گر توانی کرد + کار مردان مرد دانی کرد
اشارت باینحالت ست و عدم و وجود عدم و فنا و بقا ست و جهت جذبه لیکن فنا قلب
وقتی متحقق شود که تعلق علمی و حبّی ماسوائے از ساحت سینه رخت بربندد و خطره ماسوائے
درون قلب هرگز نیاید بیت خیال ماسوی از دل برون کن + گذر از چون و حبّ بیچگون کن +
و فنا قلب در تجلیات افعالیه میشود یعنی دیدن افعال ماسوی آثار فعل حضرت حق سبحانه چون
این دیدن غالب آید صفات و ذوات ممکنات را مظهر صفات و ذوات حضرت حق خواهد دید و
توحید وجودی که عبارت از دیدن هستی ممکنات امواج هستی او تعالی ست ترنم خواهد نمود
بیت غیرتش غیر در جهان نگذاشت + لاجرم عین جمله اشیا شد + و ارباب توحید وجودی
خود و عالم را گم ساخته در بحر وجود حضرت حق غوطه خواهند خورد بیت ز ساز مطرب پیر و
این رسید بگوشم + که چوب تا صدا آمدن من همه اوست + و این را فنا فی الله گفته اند چون
سالک درین بحر زخار غوطه خورد غیر از بحر مشهود بصیرتش چیزے نیافت و بهر طرف که مشاهده
کرد سوای دریا و امواج او ندید بلکه خود را قطره این بحر و دید از کمال استغراق اتیان

جذبات

واردات

توحید وجودی

قطرہ مرتفع گشت بیت جوی این رسالتی نیکو بجوی + انفکاکے نیست در دریا وجوی +

حضرت شیخ اکبر قدس سرہ کہ سند این طائفہ علیہ اند سیفرماید شعر البحر بحر علی ماکان فی قدم

آن الحوادث امواج وانهار + فلا یحجبنک اشکال تشاکلها + عمن تشکل فیها وهی استار + ونیز

میفرماید ہ لا آدم فی الکون ولا ابلیس + لا ملک سلیمان ولا بلقیس + فالکل عبارة وانت المعنی

یامن هو للقلوب مقناطیس + مغربی میفرماید غزل ز دریا موج گوناگون برآمد +

ز بیچونی برنگ چون برآمد + گہے در کسوت لیلی فرو شد + گہے بر صورت مجنون برآمد + چو یا آمد

ز خلوتخانہ بیرون + ہمو ان نفس درون بیرون برآمد + ازین یا بدین امواج ہر دم + ہزاران

گوہر مکنون بر آمد + بصد دستان بکام دوستان شد + بصد افسانہ و فسون برآمد + بدین کسوت

کہ می بینیش اکنون + یقین میدان کہ او اکنون برآمد + چو شعر مغربی در ہر لبا سے + بغایت در لبر

موزون برآمد + وچون فنا باین مرتبہ بکمال رسید بوجود موہوب ورا موجود ساختہ بقائے از

نزد خود عطا خواہند فرمود وخود را در ہمہ وہمہ را در خود مشاہدہ خواہد فرمود وعالم را مرآت جمال

خود خواہد دید واز غایت شوق باین اشعار ترنم خواہد فرمود غزل چون بنگرم در آئینہ عکس

جمال خویش + گردد ہمہ جہان بحقیقت مصورم + خورشید آسمان ظہورم عجب مدار + ذرات

کائنات اگر گشت مظہرم + ہ عشقم کہ در دو کون مکانم پدید نیست + عنقائے مغربم کہ نشانم

پدید نیست + ز ابرو وغمزہ ہر دو جہان صید کردہ ام + منگر بدان کہ تیر و کمانم پدید نیست + گویم

بہر زبان بہر گوش بشنوم + این طرفہ تر کہ گوش وزبانم پدید نیست + بدانکہ توحید وجودی و

ذوق وشوق وواضح شدن اسرار معیت وآہ ونعرہ وبیخودی واستغراق وسماع ورقص ووجد

وتواجد ہمہ در سیر لطیفہ قلب ست وقلب دل در دائرہ امکان سیر مینماید از احوال آن دائرہ

است جذب وحضور وجمعیت وواردات وکشف کونی وکشف ارواح وکشف عالم مثال و

سیر عالم ملک کہ عبارت از تحت افلاک ست وملکوت کہ عبارت از ملائکہ وارواح وبہشت وانچہ

مافوق آسمان ہاست ہمہ داخل دائرہ امکان است بلکہ نصف سافل آن دائرہ ہمچنین شعبدہ ہا

ملکوت

بنظر می درآید و این را سیر آفاقی میگویند بلکہ کمال حضور و جمعیت و جذبات قویہ در دائرہ ثانی کہ عبارت از سیر تجلیات افعالیہ است و سیر ظلال اسماء و صفات ست و مسمیٰ بدائرہ ولایت صغری ست حاصل میشود و از نصف عالی دائرہ امکان کہ فوق عرش ست چہ وانماید کہ بسیاری از صوفیہ نارسیدہ از باعث تنزیہ لا مکانیت آنمقام را مرتبہ صفات و ذات فہمیدہ اند یکے میگوید کہ سیر استوی فوق عرش از اسرار غامضہ است این از جملہ اغلاط صوفیہ است و در نصف دائرہ فوق سیر انفسی قرار دادہ اند بلکہ کمال سیر انفسی در دائرہ ولایت صغری کہ محل ظہور توحید و اسرار معیت ست واضح می شود

صغری ست
از ولایت
کہ عبارت
اسماء و صفات
دائرہ ظلال

امام الطریقت حضرت شاہ نقشبند فرمودہ اند کہ اولیاء اللہ بعد از فنا و بقا ہر چہ می بینند در خود می بینند و ہر چہ می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در نفس خود ست و فی انفسکم افلا تبصرون بزرگے میگوید بیت ہمچو نابینا مبر ہر سو دست ＊ با تو در زیر گلیم ست ہر چہ ہست ＊ و علامت رسیدن قلب در دائرہ ولایت صغری آنست کہ توجہ فوق مضمحل شدہ احاطہ شش جہت میفرماید و معیت بیچونی حضرت حق سبحانہ با دراک بیچون محیط خود و محیط ہمہ عالم می بیند و بعضے را اسرار توحید وجودی دست مید ہد منشاء اسرار توحید آنست کہ بسبب کثرت عبادات و مجاہدات و ترک مالوفات و مرغوبات و دوام ذکر و فکر غلبہ عشق و محبت بسوی محبوب حقیقی پیدا میشود و دل را جذبے و توجہے بسوی آنجناب قدس ہویدا میگردد و این مجاہدات و ترک مالوفات کہ موافق اتباع حبیب خود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم واقع میشود و تصفیہ باطنی از ماسوای میکند و آئینہ دل را از زنگ غفلت و ہوا زدودہ میفرماید تا بحدیکہ باطن را مرآیای عکوس ظلال اسماء و صفات واجبی میکند و چون سالک بیچارہ و عاشق دل دادہ کہ نادیدہ بمحبوب خود تعشقے بہم رسانیدہ بود عکوس و ظلال را عین محبوب تصور کردہ بشطحیات تکلم فرماید و صورت محبوب در آئینہ باطن خود دیدہ بیخود و مدہوش شدہ خیال ضلال

اسرار توحید

در سرش می افتد حافظ شیرازی میفرماید بیت عکس روی تو چو در آینهٔ جام افتاد + عارف از
خندهٔ می در طمع خام افتاد + و چون از غایت عطش فرق در میان ظل و اصل نمی تواند کرد لاجرم
نعرهٔ اتحاد و عینیت از نهادش بر می آید بیت چون عکس رخ دوست در آینه عیان شد + بر عکس رخ
خویش نگارم نگران شد + و غلبهٔ این دید بجای رسید که تعین و تشخص خود نیز از نظرش مرتفع شد و ندای
سبحانی و انا الحق از باطنش بلند شد و چون در حدیث قدسی وارد است انا عند ظن عبدی بی
موافق ظن او با او معامله خواهند فرمود و چون صاحب این حالت از خود و با سیتهای خود
فانی گشته است از طعن و ملامت دور است و داخل زمرهٔ اولیا است و از مجذوبان حق است
بدانند که قبل از رسیدن قلب در دائرهٔ ثانی که مقام انکشاف توحید است سخنان توحید گفتن و
اعتقاد وحدت وجود نمودن خلاف شریعت است نمی بینی که دعوت انبیاء عظام علیهم السلام
بتوحید وجودی نیست بلکه احکام شریعت موقوف بر این است و کتاب و سنت ناطق است به نفی
معبود باطله و یگانه داشتن معبود حقیقی بعبادت و عوام را تخیل مراقبهٔ توحید کردن غیر از
خسارت دنیا و آخرت نمی افزاید مشائخ وقت را خدا انصاف دهد که اینچنین اعتقاد ملحدانه بمریدان
خود تلقین میفرمایند و این بیچارگان را از صراط مستقیم منحرف میسازند ضلوا فاضلوا اضاعوا
فاضاعوا بیت بیخبری چند خود و بیخبر + عیب پسندند بر عم هنر + باز شوند ار بچراغی رسند +
دود شوند ار بدماغی رسند + باید دانست که بعضی سالکان را قبل از قطع دائرهٔ امکان
بلکه قبل از برآمدن لطیفه از قالب حالتی شبیه بتوحید وجودی همه اوست ظاهر میشود و موجبش
آنکه بتخیل مراقبهٔ توحید صورت توحید در متخیلهٔ ایشان متصور میشود چون این تخیل غلبه میکند
سخنان توحید بی تحاشی میگویند خصوصاً در اوقات سماع و آواز خوش و تار و نغمه که در
قلب حرارتی و ذوقی پیدا می باشد بیباک ترمی شوند و اشعار توحید شنیده خود را همحال
قائلان آن اشعار می شناسند نمیدانند که ارباب این احوال را آداب و شرائط است که درینها مفقود اند
معظم ترین شرائط اتباع سنت است و اجتناب از بدعت نا مرضیه حکایات مشائخ متقدمین

سماع

قدسنا الله تعالیٰ باسرارهم و ورع و تقوی معروف است جمعی را چونکه سیر عنصر هوا دست میدهد که این
عنصر لطافتی دارد و در ذرات ممکنات ساریست ایشان آنرا وجود حق تصور دیده سخنان توحید
بر زبان می آرند نمیدانند که این سیر داخل دائره امکان است و مقام توحید بعد از انقطاع دائره امکان است
و برخی را بسبب انکشاف عالم ارواح و بیچونی آن عالم نسبت بعالم اجسام و احاطه آن مر عالم
اجسام را آن را قیوم عالم تصور مینمایند و آنرا بخدائی می پرستند درین مقام بعضی اکابر را
نیز شبهات واقع شده سلطان العارفین قدس سره میفرمایند سی سال روح را بخدائی
پرستیدم و چون عنایت ایزدی شامل الحال این بزرگوار بود ایشانرا ازان مقام ترقی واقع شده
آنگاه این اشتباه را دانستند بدانند که روح از عالم امکان است با آنکه بلامکانیت تعلق دارد
و رنگ بیچونی دارد اما نسبت به بیچونی حقیقی از قسم چون است و از مخلوقات حق است سبحانه
کما ورد فی الحدیث و تحقیق و تفصیل این اشتباهات در مکاتیب شریف حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی رضی الله تعالیٰ عنه بانکشاف تمام موجود است راقم گوید که چند سال بنده را
اینچنین مغالطه ها در پیش آمده است و قبل از رسیدن آن مقام توحید سخنان خلاف شرع از زبانش
سر میزده استغفر الله ربی و اتوب الیه بدانند که صوفیه علیه الرحمة که احوال توحید دارند بوحدت
وجود قائل اند پنج مراتب وجود را تعین کرده اند و حضرات خمس نیز مینامند مرتبه اولی را وحدت
میگویند و همین مرتبه تعین اول که تعین علمی اجمالی است اثبات مینمایند یعنی اول تعینی که بر احدیت
مجرده متعین شد همین تعین است و این مرتبه را تعین اول حقیقة الحقائق و حقیقت محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم میفرمایند و مرتبه لاهوت میگویند و مرتبه ثانیه را واحدیت و تعین ثانیه میگویند
و این مرتبه را تفصیل اسما و صفات حضرت حق و مرتبه حقائق جمیع ممکنات میگویند
و این هر دو تعین را در مراتب وجوب اثبات میکنند و این مرتبه را مرتبه جبروت میگویند و مرتبه
ثالثه را مرتبه عالم ارواح و ملکوت و مرتبه رابع را مرتبه عالم مثال و مرتبه خامسه را مرتبه عالم اجسام
و ناسوت قرار داده اند و این مراتب سه گانه را مراتب امکانی گفته اند و احکام یک مرتبه را

مراتب خمسه وجود

بر مرتبه دیگر ثابت کردن پیش ایشان زندقه است بیت هر مرتبه از وجود حکمی دارد + گر حفظ
مراتب نکنی زندیقی + یعنی اسم و حکم مرتبه و احکام او بر مرتبه دیگر اطلاق نمودن و جاری ساختن
کفر است صریح مثلاً در ناسوت نام آن مرتبه انسان است و حکم او عجز و بیچارگی و عابدیت
و در مرتبه وحدت نام آن مرتبه الله و حکم او استغنا و بی نیازی و معبودیت است و آین
هر دو اسما و احکام را یکی ساختن نزد صوفیه محققین کفر محض و ارتداد صرف است بشنو بشنو
که چون این مراتب خمسه را بتعمق نظر فکر نموده میشود همه داخل دائره ولایت صغری مشهود میگردد
والعلم عند الله سبحانه زیرا که چون لطائف خمسه را سیر تفصیلی واقع میشود اول گذر ایشان در
دائره امکان واقع خواهد شد و عالم اجسام و ارواح و ملکوت و مثال که همه داخل دائره امکان اند
مشهود سالک خواهند شد بعد از قطع این دائره چونکه عروج خواهد شد در دائره ولایت
صغری قدم خواهد نهاد و درین دائره سیر ظلال اسما و صفات واقع میشود و این ظلال در نظر
سالک عین اسما و صفات مشهود میگردند و چون هر نقطه ازین دائره از مبدای خود ناشی است
چونکه بعد از قطع تفصیلی بآن نقطه اجمالی خواهد رسید آن نقطه را حقیقت محمدی و تعین اول که
تعین علمی است میدانند و فوق آن نقطه ذات بحث و احدیت مجرده خیال میکنند تعالی الله
عن ذلک علواً کبیراً بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کاینجا همیشه باد بدست است دام را +
باید دانست که این دائره ظلال اسما و صفات مبدأ تعین جمیع ممکنات است سوای
انبیاء عظام و ملائکه کرام علیهم السلام بدانکه هر فردی از افراد عالم را از جناب الهی
علی التواتر و التوالی فیوضات تازه میرسد از قسم وجود و حیات و نعمتهای دیگر که تعداد آن از
احاطه بشری بیرون است و آن فیوض بتوسط صفات و ظلال آنکه واسطه اند میان مخلوقات
و ذات حضرت حق اگر این اسما و صفات نمی بودند عالم که معدوم محض بود وجود و بقا نمی یافت
زیرا که حضرت ذات که بکمال استغنا موصوف است بعالم مناسبتی ندارد ان الله لغنی عن العالمین پس
هر شخصی از اشخاص عالم را ظلی از ظلال صفات که آن ظلال لا تناهی است فیوض و کمالات

میرسد و آن ظلال مبدأ تعین حقیقت این شخص میگویند و عین ثابته نیز می نامند آنکه صوفیه
گفته اند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق اشارت بهمین ظلال ست و چون لطیفه داخل دائره
ولایت صغری شد در اصل حقیقت خود فانی و مستهلک خواهد شد و بقا بآن حقیقت خواهد
یافت پس فنا از لطیفه قلب به تجلی فعلی خواهد شد درینوقت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات
از نظرش مختفی خواهند بود و بجز فعل یک فاعل حقیقی در نظرش نخواهد آمد و ولایت این
لطیفه را ولایت حضرت ابو البشر آدم علیه السلام میفرمایند پس سالکی که از راه این ولایت
داخل مقصود شود او را آدمی المشرب میگویند و فنا در لطیفه روح در صفات ثبوتیه حق سبحانه میشود

روح

درینوقت سالک صفات خود را از خود و از جمیع مخلوقات مسلوب ساخته بحضرت حق سبحانه منسوب
خواهد دید و چون وجود که اصل جمیع صفات ست وجود را از خود و از جمیع ممکنات نفی ساخته اثبات
آن را غیر از حضرت حق سبحانه نخواهد کرد لاجرم بتوحید وجودی قائل خواهد شد و ولایت این
لطیفه را ولایت حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام میفرمایند پس سالکی که ازین راه
ولایت واصل خواهد شد او را ابراهیمی المشرب میگویند اگر سائلی سوال کند که تو توحید وجودی را
در لطیفه روح که ولایت ابراهیمی ست ارقام نمودی با آنکه حضرت خلیل علیه السلام دائره نفسی را
به تمام و کمال طی فرموده و هیچ دقیقه از دقائق شرک فرو نگذاشته لا احب الآفلین گویان متوجه حضرت
مجرده که ورای الورا است گشته فرموده اند انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و
ما انا من المشرکین جواب آن بچند وجه گفته میشود جواب اول آنکه در لطیفه روح اگرچه توحید وجودی
منکشف میشود ولیکن این توحید نه مثل توحیدیست که در سیر لطیفه قلب واضح شده بود که آنجا
وجود ممکنات را از غلبه محبت وجود حضرت حق سبحانه می یافت و اینجا وجود را که خیر محض و با
برکت صرف ست غیر از حق سبحانه را اثبات نمیکند و ممکنات را عدم محض تا خیر صرف می یابد
عدم را وجود انگاشتن و وجود را بر عدم محمول ساختن از کمال غلبه سکر و بی شعوری ست بیت
نه آن این گردد و نی این شود آن ٭ همه اشکال گردد بر تو آسان ٭ جواب دوم آنکه انس خواص

روح ست سالک را درین مقام انس خاص بحق سبحانه پیدا میگردد ضرورة رو از همه تافته متوجه
محبوب خود که حضرت ذات ست میشود جواب سوم آنکه ولایت انبیاء کرام علیهم السلام ولایت
کبری ست که درانجا قرب اسما و صفات و شیونات حق ست و مورد احوال آن ولایت لطیفه
نفس ست انچه دران ولایت منکشف میشود توحید شهودیست و معارف دیگر نه توحید وجودی
که انکشاف آن در قرب ظلال اسما و صفات ست نه عین آنها و آنچه ولایت لطائف عالم
امر را منسوب بحضرت انبیا علیهم السلام میفرمایند معنیش آنست که قربیکه لطائف خمسه عالم امر را
حاصل میشود ظل قربی ست که انبیا را در مقام اصل حاصل شده است مثلاً قربی که در لطیفه روح
حاصل میشود ظل قرب ولایت خلیلی و قس علی هذا جواب چهارم آنکه اگرچه ولایت لطیفه روح
ولایت خلیلی ست لیکن در مقام نبوت آنحضرت را شانی ست که بعد از حضرت خاتمیت
صلی الله علیه وسلم افضل انبیا شده اند و معارف مقام نبوت بمعارف ولایت هیچ مناسبتی
ندارد بلکه صاحب مقام نبوت را از معارف توحید وجودی هزاران ننگ و عارست بر سر
اصل سخن رویم و گوئیم که فنائی لطیفه سر در شیونات ذاتیه حضرت حق میشود و درین مقام
سالک ذات خود را در حضرت حق سبحانه مضمحل می یابد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت
موسی علیه السلام میگویند پس سالکی که ازین راه ولایت واصل شود او را موسوی
المشرب خواهند گفت و فنای لطیفه خفی در صفات سلبیه او تعالی ست و درین مقام سالک
تفرد جناب کبریا از جمیع مظاهر میفرماید و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت عیسی علیه السلام
میگویند پس سالکی که ازین راه ولایت واصل میشود او را عیسوی المشرب خواهند گفت راقم
گوید عفی عنه در ابتدا مناسبت خود حضرت عیسی علیه السلام دریافت کرده مبدأ تعین خود را
اسم المحی معلوم کرده بودم بعد از مدت بسیار بخدمت مبارک حضرت پیر دستگیر خود عرض
کردم که مناسبت خود بجناب حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام دریافت نموده ام
آنحضرت توجه فرمایند که از ولایت عیسوی بولایت محمدی صلی الله علیه وسلم فائز شوم آنحضرت

ارشاد کردند کہ با توجہ سکینیم تو نیز متوجہ باش الحال از برکت توجہ ایشان امیدوارم کہ ترقی شدہ باشد وفناء لطیفہ خفی در مرتبہ شان الٰہی ست کہ جامع این ہمہ مراتب ست و درین مقام سالک متخلق باخلاق الٰہی میشود بدانکہ حضرت امام ربانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ تہذیب لطائف جدا جدا میفرمودند لیکن فرزند گرامی آنحضرت یعنی حضرت ایشان محمد معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ وخلفائے ایشان راہ کوتاہ ساختہ تہذیب لطیفہ قلب فرمودہ تہذیب لطیفہ نفس می پردازند کہ در ضمن این ہر دو لطیفہ لطائف اربعہ را تہذیبی بہم میرسد لیکن جناب مبارک حضرت پیر دستگیر قلبی و روحی فداہ بہمہ لطائف توجہ میفرمایند و بندہ را بمراقبہ ہر یک لطیفہ جدا جدا نیز امر فرمودہ اند چنانچہ مراقبہ قلب باین طریق فرمودند کہ قلب خود را مقابل قلب مبارک حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وسلم داشتہ بجناب الٰہی عرض باید کرد کہ فیض تجلی افعالی کہ از قلب مبارک حضرت حبیب خدا صلے اللہ علیہ وسلم بروح حضرت نوح وابراہیم علیہما السلام رسیدہ است در لطیفہ روح من فائز شود و ہمچنین لطیفہ سر خود را مقابل سر مبارک آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم داشتہ عرض کند فیض شیونات ذاتیہ حضرت حق کہ از لطیفہ سر مبارک پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم در سر حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام رسیدہ است در سر من برسد بعد ازان لطیفہ خفی خود را مقابل لطیفہ خفی حضرت رسالت پناہی دارد و عرض کند کہ فیض تجلیات صفات سلبیہ کہ از خفی مبارک آنحضرت بخفی حضرت عیسیٰ علیہما السلام رسیدہ است در لطیفہ خفی من فائز شود من بعد لطیفہ خفی خود را مقابل لطیفہ اخفیٰ حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم داشتہ عرض کند کہ الٰہی فیض تجلیات شان جامع خود را کہ در اخفیٰ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسانیدہ در اخفیٰ من برسان باید دانست کہ ولایت این لطائف ہمہ در دائرہ ولایت صغریٰ میشود بلکہ این لطائف را عروج بدائرہ اولے ولایت کبریٰ میشود بدانکہ در دائرہ ہمگان مراقبہ احدیت میکنند ہمچنان در ولایت صغریٰ بمراقبہ معیت کہ مفہوم آیہ شریفہ وہو معکم اینما کنتم ست میفرمایند و تمام شدن سیر دائرہ ہمگان

اگر کشف دارد خود خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف خواهد گفت و اگر هر دو کشف ندارند
پس باید که جمعیت قلوب خود را ملاحظه نموده باشد اگر بخطرگی یا کم خطرگی که خطره مانع حضور
نشود تا چهار گھڑی کامل برسد پس مراقبه معیت شروع باید نمود و معیت او تعالی با خود و بهمه
لطائف و عناصر خود بلکه با هر ذره از ذرات ممکنات ملحوظ باید داشت تا معیت بیچونی
او تعالی با دراک بیچون مدرک شود و جهات سته را احاطه نماید و توجه حضور که پیدا شده بود
در وی باضمحلال آرد آنوقت شروع سیر ولایت کبری که دائره اسما و صفات و شیونات حضرت حق است
میفرمایند **فصل در بیان ولایت کبری که فنا انا و لطیفه نفس ست** باید دانست
که چون اسرار توحید وجودی و سیر معیت برین فقیر بمقدار ورود نمودند چنان دریافت شد که
از عرش مجید بل فوق آن تا ثری نوری محیط خود و محیط هر ذره ممکنات دیدم و رنگ آن نور
بی رنگی بسیاهی مناسبت داشت و مصداق و کان الله فی عما بود دران استغراق حاصل شد و
بعضے اسرار و علوم این مقام واضح گشت تا آنکه بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول از همان سال که بنده
بحضور حاضر شده بود از وقت ابتدائے توجه تا این هنگام عرصه ماه پنجم و نگذشته بود حضرت پیر دستگیر
مد ظلهم العالی توجه بر لطیفه نفس بنده فرمودند در همان توجه دیدم که آفتابواری از مطلع نفس طلوع نمود
و آن نور سیاه که ذات حضرت حق می فهمیدم از هم ریخت حتی که نام و نشان آن نور نماند دیدم که
وجود ممکنات که در نور سیاه معدوم و مضمحل دریافت می شد باز ظهور نموده ماند وجود ستاره در
شعشان انوار آفتاب لیکن در سیر قلبی تیزی بصر اینقدر نبود که در وجود ممکن و واجب تمیز توان کرد لهذا
قائل باتحاد شده بود چونکه در سیر ولایت کبری که ولایت انبیاست و مقام صحو و هشیاری است
مدت نظر عنایت کردند دیدم که وجود ممکنات البته ثبوتی و استقراری دارد لیکن وجودش
وجود ظلی دریافت شد که پرتوی از وجود الهی بر اعدام تافته آنرا موجود ساخته است و همچنین
صفات ممکنات پرتوی از صفات او سبحانه مشهود گردیده نه عین آنها و همین ست معنی توحید شهودی
که در لطیفه نفس مشهود می شود و ازینجا معنی اقربیت او تعالی دریافت فرق دیگر در میان معیت و اقربیت

اوبشنو که غایت معیت اتحاد ست و کمال اقربیت و اثنینیت لیکن اگر وجود ممکن نمود است
مستفاد از حضرت حق ست سبحانه نه از خود و اگر صفات ظاهر گشت هم از انجناب ست و
حقیقت او عدم ست که مشاراً الیه بهیچ اشارت نمیتواند شد و اشارت او ان بر وجود
خواهد یافت نه بر عدم پس ازین تحقیق معلوم شد که وجود اصل نسبت بوجود ظل نزدیکتر ست
زیرا که ظل هر چه دارد از اصل دارد نه از خود و اگر بر وجود خود نگاه میکند پرتوی از اصل می یابد نه از خود
و اگر بصفات خود نظر می اندازد هم نمونه از صفات اصل می بیند لاجرم باقربیت اصل اقرار خواهد
نمود چه قربیکه ظل را بخود پیدا گردیده است از باعث وجود اصل ست پس اصل اقرب آید بظل از وجود
و اگر چه بیان اقربیت و تقریر نه گنجد و تحریر راست نمی آید چه عقل ناقص در ادراک نزدیکتر را
از خود عاجز ست لیکن این معامله وراء طور عقل ست موقوف بر انکشاف تام ست باید دانست
که دائره ولایت کبری متضمن سه دائره و یک
قوس ست یعنی نیمه دائره از دائره اولی از دوائر
ثلثه ولایت کبری سیر اقربیت و توحید شهودی
منکشف میشود و نصف سافل این دائره متضمن
اسما و صفات زائد ست و نصف عالی آن مشتمل بر شیونات ذاتیه تا این دائره عروج لطائف
خمسه عالم امر میشود و مورد فیض این دائره لطیفه نفس ست باشرکت لطائف مذکوره و درین دائره
مراقبه اقربیت یعنی مفهوم آیه شریفه نحن اقرب الیه من حبل الورید خیال میکند چون از دائره
اقربیت عروج واقع خواهد شد سیر در دائره اصل خواهد افتاد و از دائره اصل بدائره اصل اصل ترقی خواهد
نمود و از اصل اصل باصل ثالث که عبارت از قوس ست سیر خواهد کرد و درین نیم دائره کمال
استهلاک و اضمحلال حاصل میشود و چون حضرت پیر دستگیر درین دائره برین بنده توجه فرمودند دم
بمیزان نور بیرنگ ازین دائره بر لطیفه نفس من بشدت تمام ریختند که وجود هستی مرا مثل نمک که
در آب افتد تمام گداخت حتی که نام و نشان از وجود من باقی نماند و زوال عین و اثر میسر شد و اطلاق
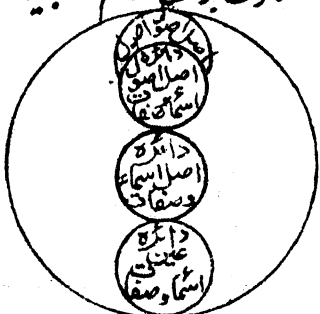
لفظ انا متعدد دانستم و مورد می براهی نا نیافتم حتی که در دریای عدمیتی فرو رفتم که ناپیدا کنار
بود به یقین معلوم گردید که حقیقت فنا درین ولایت میسر میشود آنچه در ولایت سابق بود
صورت فنا بود و درین و نیم دائرہ مراقبہ محبت یعنی مفہوم آیۂ کریمہ یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهٗ میکنند
و درین دائرہ مورد فیض لطیفۂ نفس ست که عبارت از انا سالک ست بدانکه مراقبۂ این دائرہ باین
طریق میکنند که خود را بخیال داخل آن دائرہ کردہ ملاحظه میفرمایند که فیض محبت از دائرہ اصل اسما
و صفات بر لطیفۂ انای من وارد می شود و همچنین از دائرہ اصل فیض محبت بر انای من وارد
میکنند و همچنین از قوس که اصل ثالث ست فیض محبت برین لطیفه می آید و درین دائرہ تہلیل لسانی
بلحاظ معنی نیز مفید می افتد راقم گوید عفی عنه که بندہ را بتوجه پیر دستگیر جعلنی الله فداه کشف این
دوائر نیز شدہ ست آنچه ما به الامتیاز این دوائر دریافته ام قلت و کثرت انوار ضعف و قوت در
عرض و طول و بیرنگی نسبت فوق بما تحت خود بود و ایشان که توجه درین دوائر کردہ ام اکثری را
کشف این دوائر حاصل شدہ است و علامت قطع شدن دائرہ و تمام شدن او
آنست که دائرہ مثل قرص آفتاب بر سالک مکشوف میشود و هر قدر از دائرہ که قطع میشود
همان قدر از دائرہ نورانی بکمال شعشعان هویدا میگردد و آن قدر از دائرہ که قطع نشدہ است
مانند آفتاب که در وقت کسوف بے نور مینماید معلوم میشود و علامت تمام شدن دائرہ
ولایت کبری آنست که معامله فیض باطن که بدماغ تعلق داشت بسینه متعلق میشود و آنوقت
شرح صدر حاصل گردد و وسعت سینه آنقدر میشود که از بیان خارج ست اگرچه در سیر قلبی وسعت
آن مقدار شدہ بود که آسمانهای متعدد درون قلب خود دیده بودم و در قلب خود قلوب بسیار
مشاہدہ نمودہ بودم لیکن این وسعت فقط در قلب بود و وسعت صدر که در ولایت کبری
حاصل می شود شامل تمام سینه عموماً و محل لطیفۂ خفی خصوصاً می شود علامت شرح
صدر بطریق وجدان آنست که چون و چرا از احکام قضا مرتفع میشود و درینمقام نفس مطمئنه میگردد
و بمقام رضا ارتقا می فرماید و جمیع احوال راضی بقضا میماند اگر بعد قطع شدن این دوائر

مراقبہ اسم الظاہر نماید بعد و فیض این مراقبہ لطیفہ نفس و لطائف خمسہ عالم امر خیال نماید قوتی
وعرضی در نسبت باطن پیدا می شود چنانچہ حضرت پیر دستگیر بندہ خود را این مراقبہ تلقین
فرمودہ بودند و فوائد آنرا دریافتہ ام و یاران را این مراقبہ تلقین نمودہ ام باید دانست کہ ہمچنان
کہ ظلال اسما و صفات مبادی تعینات خلائق اند سوائے انبیاء کرام و ملائکہ عظام علیہم السلام
وسیر این مراقبہ را مسمی بولایت صغری ساختہ اند و سیر این مرتبہ اسما و صفات و شیونات را کہ
مبادی تعینات انبیاء کرام اند مسمی بولایت کبری میفرمایند و مبادی تعینات ملائکہ عظام کہ مسمی
بولایت علیاست ہنوز در پیش ست **فصل در بیان ولایت علیا و سیر عناصر ثلثہ**
سوائے عنصر خاک و فنا و بقای آنہا چون دائرہ ولایت کبری حضرت پیر دستگیر برین کمترین
غلامان خود توجہات فرمودند و احوال و کیفیات این دائرہ برین بندہ فائض شد تا آنکہ توجہ برائے شرح صدر فرمودند
دیدم کہ معاملہ و ماہمی بصدر شد و وسعت سینہ را دریافتم از پانزدہم جمادی الثانی از سال سطور
توجہ بر عناصر غلام خود فرمودند دیدم کہ عناصر ثلثہ را جذبات الٰہیہ رسید و عروجی واقع شد
احوال لطیف و کیفیات بیرنگ بر عناصر وارد شدند و این عناصر ثلثہ را فنا و فنائی کہ مسمی
الباطن ست میسر شد و اضمحلال و استہلاک این عناصر را دران مرتبہ مقدسہ حاصل گردید و بقای
بآن مرتبہ متعالیہ میسر شد و مناسبتے بملائکہ کرام بہم رسید و زیارت این بزرگواران نیز میسر شد و خود را
داخل در مقام الیشان یافت بدانکہ در سیر ولایت صغری و ولایت کبری سیر اسم الظاہر بود و سیر کہ
در ولایت علیا حاصل میشود سیر اسم الباطن ست و فرق در میان اسم الظاہر و اسم الباطن اینست کہ در
سیر اسم الظاہر تجلیات صفاتی وارد میشود بملاحظہ ذات و در سیر اسم الباطن اگرچہ تجلیات اسما و صفات
ست لیکن احیانا ذات ہم مشہود میگردد تعالت و تقدست صورت مثالی این دائرہ از عنایت
حضرت پیر دستگیر این فقیر منکشف گشت دیدم کہ دائرہ ولایت علیا ظاہر شد لیکن مانند
خطوط شعاع آفتاب اسما و صفات حضرت حق این دائرہ را احاطہ نمودہ احیانا
بنخطوط آن دائرہ ہم مشہود میشود در کمال بیرنگی ظاہر میگردد باز آن خطوط شعاعی روپوش

دائرہ
ولایت
علیا

میشوند بدانکه ولایت علیا مانند مغز است و ولایت کبری چون پوست بلکه دائره تحتانی را نسبت بدائره فوقانی همین مناسبت است مگر در کمالات نبوت که نسبت بولایات این نسبت هم مقصود نیست و درین دائره مراقبه ذاتی که مسمے الباطن ست مینمایند و سیر و فیض درین ولایت عناصر ثلثه اند سوا عنصر خاک و تهلیل لسانی و صلوة تطوع باطول قنوت ترقی بخش اینمقام و درینمقام ارتکاب رخصت شرعی هم خوب نیست بلکه عمل بعزیمت درینمقام ترقی می بخشد سر ش اینست که عمل برخصت آدمی را بطرف بشریت میکشد و عمل بعزیمت مناسبتے بملکیت پیدا میکند پس هر قدر که مناسبت بملکیت زیاده حاصل شود ترقی درین ولایت زود تر میسر میدو اسراریکه درین ولایت حاصل می شود مانند توحید وجودی و شهودی نیست که چیزی به بیان آید بلکه اسرار این ولایت لائق تر باستتار اند و هیچ وجه قابل اظهار نیستند خوش گفت بیت مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز + ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست + والله فی المثل چیزی گفته شود عبارتی از کجا پیدا آید که این اسرار را بیان نماید دریافت این اسرار بدون توجه شیخی که درین ولایت تحقیقے پیدا نموده و باین اسرار فائز گردیده محال ست انیقدر و امینمایم که درینوقت باطن سالک مظهر مسمی الباطن میشود و فهم من فهم و درینولا وسعتی در تمام بدن پیدا میشود احوال لطیف بر تمام قالب می آید چون حضرت پیر دستگیر بر غلام خود توجه تا اینمقام فرمودند بنده را ضرورتے پیش آمد که قصد رفتن رامپور کردم از جناب مبارک حضرت ایشان استدعای رخصت نمودم بنده را در مجمع اصحاب خود خلعت خلافت مرحمت فرمودند ملبوس خاص که کلاه و قمیص و عصا و سجاده است عطا کردند بدست خویش کلاه مبارک بر سر بنده نهادند و قمیص در بر پوشانیدند و این الفاظ بر زبان شریف آوردند که چنانچه میرزا صاحب قبله مرا بخلافت خویش ممتاز فرموده اند همچنان ترا اجازت طریقه عطا کردیم بار ارشاد کردند که ترا در نسبت خاندان قادریه و چشتیه توجه بفرمائیم و بنده را برابر زانوی مبارک خویش بنشانیدند و عالمین ربانی و عارفین سبحانی اعنی حضرت مولنا خالد و حضرت مولوی بشارت الله بهرائچی را که

از قدوۂ صحاب از خلص احباب حضرت ایشان اند قریب بندہ نشانیدند اول فاتحہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی عنہ خواندہ توجہ در نسبت قادری کردند در مراقبہ دیدم کہ جناب مبارک غوث الثقلین رضی اللہ عنہ تشریف ارزانی فرمودند و بطورے بر گردن غلام خود نشستہ اند کہ ہر دو پاے مبارک آن حضرت برابر سینۂ من ہستند و آن حضرت تاج مکلل بر سر و لباس فاخرہ در بر دارند و انوار مبارک آن حضرت رضی اللہ تعالے عنہ مرا احاطہ فرمودند و در رنگ نسبت آن حضرت رنگین گردیدم من بعد حضرت پیر دستگیر دست مبارک بر زانوے بندہ زدہ فرمودند ترا در نسبت چشتیہ توجہ میکنم آگاہ باش و فاتحہ ارواح مبارک حضرات چشت خواندہ متوجہ شدند دیدم کہ حضرت خواجہ خواجگان اعنی حضرت خواجہ معین الدین حضرت خواجہ قطب الدین و حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا و حضرت مخدوم علاء الدین علی صابر قدس اللہ تعالی ارواحہم تشریف آوردند و نور نسبت ہر یکے ازین اکابر جدا جدا معاینہ کردم و آثار نسبتہاے این اکابر در خود یافتم دیدم کہ حضرت نظام الدین بجمال محبوبیتی کہ دارند ظہور فرمودند و در پاے مبارک آنحضرت رنگ حنا دریافت شد چون این معاملہ گذشت حضرت پیر دستگیر فرمودند کہ نسبت این اکابر جدا جدا دریافتی بندہ عرض کرد بلے از تصدق آنحضرت اگر ارشاد شود جدا جدا عرض نمایم فرمودند خاموش و این اسرار از محرمان بپوش و اجازت نامہ بدست خط خاص تزئین بہ مہر خود فرمودہ بہ بندہ عنایت کردند و آن اجازت نامہ این ست کہ بطریق اختصار ثبت نمودہ میشود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوٰۃ فقیر عبد اللہ معروف غلام علی عفی عنہ گذارش مینماید کہ فضائل و کمالات مرتبت صاحبزادۃ الانسب حضرت حافظ محمد ابو سعید اسعدہ اللہ فی الدارین اشتیاق کسب نسبت باطنی بار کرام خود رحمۃ اللہ علیہم پیدا شد و رجوع بہ فقیر آوردند برعایت حقوق بزرگان ایشان باین ہمہ عدم لیاقت خود از اجابت مسئول چارہ ندیدم و توجہات بلطائف ایشان کردہ شد بعنایت الہی بواسطہ پیران کبار رحمۃ اللہ علیہم و چندی لطائف ایشان

را جذبات آلہیہ رسید زیرا کہ معمول نست کہ توجہات بر لطائف خمسہ عالیہ کنیم و توجہ حضور با کیفیات و بعضے علوم و اسرار ایشانرا دست داد و آن توجہ استہلاکی یافت و رنگی از فنا و باطن ایشان طاری شد و ظہور پرتوی از توحید حالی افعال عباد از نظر ایشان مستور گردانید و منسوب بحضرت حق سبحانہ یافتند پس توجہ بر لطیفہ نفس ایشان کردہ شد بہ عروج و نزول آن در آنجا استہلاک آن حالات گشتند و انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانہ یافتند و انار اشکستے رسید اطلاق انا بر خود متعذر دانستند و نوری از وحدت شہود بر باطن ایشان تافت ممکنات را مرایای وجود و توابع وجود حضرت حق سبحانہ شناختند بعد ازان توجہ والقای انوار نسبت بر عناصر ایشان کردہ شد و وجدی و توجہی عناصر را نیز دریافتہ است فالحمد للہ علی ذلک و انچہ درینجا نوشتہ ام باظہار و اقرار ایشان مسطور شد و این ہمہ حالات و واردات ایشان را من ہم دریافتہ ام و صحاب من ہم شہادت آنہم بعنایت الٰہی سبحانہ دربارہ ایشان دادند فالحمد للہ علی ذلک و از کریم کارساز سبحانہ بواسطہ مشائخ کرام رحمۃ اللہ علیہم امیدوارم کہ بشرط التزام صحبت ترقیات کثیرہ فرمایند و ماذلک علی اللہ بعزیز پس درینصورت ایشانرا اجازت تلقین طریقہ نقشبندیہ احمدیہ مرادہ شد کہ تعلیم اذکار مراقبات والقای سکینہ در قلوب سالکان نمایند بعنایت الٰہی سبحانہ و فاتحہ بارواح طیبہ مشائخ قادریہ و چشتیہ رحمۃ اللہ علیہ بجہت حصول توسل ایشان بآن کبرائی عظام و افاضہ فیوض آن اکابر در باطن ایشان نیز خواندہ شد تا درین طریقہ علیہ ہر کہ از ایشان توسل خواہد بیعت از وگیرند و شجرہ این حضرات باو عنایت فرمایند و تلقین و تربیت بطریقہ نقشبندیہ احمدیہ فرمایند

اللّٰھم اجعلہ للمتقین اماما آمین تمت کلامہ الشریف بعد از تمامی سلوک عبارت دیگر درین اجازت نامہ افزودند انشاء اللہ تعالیٰ در جائے ازین رسالہ اجازت نامہ بجہت تبرک ایراد خواہم کرد

فصل در بیان کمالات ثلثہ اعنی کمالات نبوت و رسالت و الوالعزم

چون بعد از چند ماہ از رام پور مراجعت نمودہ بہ قدمبوسی حضرت پیر دستگیر مشرف گردیدم حضرت ایشان از ماہ ذیقعدہ از سال مسطور بر عنصر خاک غلام خود توجہ فرمودند و فیضی از

دائرهٔ کمالات نبوت

کمالات نبوت که عبارت از تجلی ذاتی دائمی هست برین لطیفه ورود
فرموده‌اند معارف این مقام فقدان همه معارف ست و نکارت همه حالات
باطن و بیرنگی و بی کیفی نقد وقت میشود و ایمانیات و عقائدات قوت‌ها پیدا میشود و استدلال
بدیهی میگردد و معارف این مقام شرائع انبیاست و درینجا وسعت باطن آن نقد میشود که وسعت
جمیع ولایات صغری و ولایت کبری و ولایت علیا در جنب این نسبت لاشی محض و ضیق صرف
ست و در ولایات البته مناسبت بایکدیگر یافته میشود اگرچه نسبت صورت و حقیقت باشد
و درینجا آن نسبت هم مفقود ست و باوجود فقدان و نکارت حالات باطن و یاس مستفید میشود که خود را
از کافر فرنگ بدتر میداند حقیقت وصل عریانی اینجا حاصل ست پیش ازین هر وصلی که بود داخل
دائره وهم و خیال بود سرابی بوده آب نما که تشنه وصل آب و درینجا غیر از حسرت و ندامت چیزی
بدست نبود بنده را وقتیکه از توجهات پیر دستگیر اینمقام مکشوف گردید معامله میسر آید که شبیه برویت
بود اگرچه رویت موعود باخرت ست و بران ایمان داریم لیکن معامله که اینجا میسر میشود نسبت بمشاهدات
ولایت کالرویت ست و چنانچه رویت آخرت مخصوص بعالم خلق ست همچنان اینجا نصیب
عالم خلق ست لطائف عالم امر اینجا لاشی محض میگردند همچنین لطیفه نفس و عناصر ثلثه درینجا تابع
میشوند این معامله مخصوص بعنصر خاکست اگر عناصر دیگر را ازین دولت نصیب ست بتبعیت این عنصر لطیفست
احکام شرائع و اخبار غیب وجود حق و صفات او سبحانه و همچنین معامله قبر و حشر و مافیها و بهشت
و دوزخ و غیرها که مخبر صادق صلی الله علیه وسلم ازان خبر داده است درینمقام بدیهی و عین الیقین میگردد
مثلا اگر کسی گوید حضرت موجود ست هیچ ریبی دران نمی یابد محتاج هیچ دلیلی نمیگردد و مثل
چیزی مرئی و اگر کسی گوید که زید موجود ست در موجودیت زید محتاج بنظر و فکر میشود و وجود حضرت
حق سبحانه مانند آئینه میشود و وجود اشیا مثل صور مرئیه در آئینه که وجود این صور در وهم و خیال ست و وجود آئینه
فی الواقع لیکن در آئینه صوری اول صورت محسوس میشود و بعد ازان آئینه و درینجا بخلاف آنست
که در اول نظر وجود آئینه مرئی میشود و وجود اشیا بعد از وقت نظر لهذا وجود حضرت حق سبحانه بدیهی

میشود وجود ممکنات نظری معامله عجب‌تر بشنو که باوجود علو و بساطت و بی رنگیهای اینمقام
وقتیکه انکشاف تام درینجا حاصل میگردد معلوم میشود که مقابل نظر اینمقام بود حیرت فزاید
که باوجود محاذی بودن اینمقام و اقربیت آن درین مدت چرا در نظر نمی آمد و چرا دیده‌ها نمی
کشادیم و در پس کوچهای لطائف عالم امر مقصود را می جستیم طرفه تر آنکه برای حصول اینمقام
اذکاریکه در صوفیه معمول است هیچ سودمند نیست تا تلاوت قرآن مجید با ترتیل و ادای صلوة
با آداب آن و اذکاریکه از حدیث شریف ثابت است درینمقام ترقی می بخشد از شغل علم حدیث و اتباع
سنن حبیب خدا صلی الله علیه وسلم قوتی و تنویری درینمقام بهم میرسد حقیقت سر قاب قوسین
او ادنی درین دائره منکشف میشود اگرچه در مقام سابق توهم این معرفت ناشی شده بود
لیکن آنجا معامله با ظلال یا صفات بود و اینجا با حضرت ذات است تعالی و تقدس تفصیل این
معامله آنچه بفهم قاصر این نافهم آمده است نوشته میشود بگوش هوش استماع فرمایند چون که سالک را
فنا و بقاء الصفات و اجبی کما ینبغی میسر شد و صفات را با حضرت ذات قربی است که اطلاق لفظ
لا هو و لا غیره درانجا کرده اند و سالک را از جهت فنای که در مرتبه صفات حاصل گشته ازین قرب
نصیب یافته بقرب قاب قوسین قابل خواهد شد و چون در مرتبه حضرت ذات فانی خواهد شد و دران
مرتبه بقا خواهد یافت لاجرم بقرب او ادنی متکلم خواهد نمود و حقیقت این معامله موقوف بر کشف است
از تقریر و تحریر راست نمی آید و اگر گوییم خدا داند که کسی چه فهم نماید سر دنی فتدلی که درین مقام
مکشوف میشود ازان هم نازکتر است لهذا عنان قلم از بیان آن برتافته که فهم عوام بلکه فهم
خواص هم ازان قاصر است باید دانست که در تجلی ذاتی دائمی سه مرتبه اثبات کرده اند مرتبه اولی را
کمالات نبوت قرار داده اند چنانچه بیان کرده شد و درینجا مراقبه ذاتیکه منشا کمالات نبوت است
میفرمایند و مرتبه ثانیه را کمالات رسالت

دائره کمالات رسالت

و درینجا مراقبه ذاتیکه منشا کمالات رسالت است
میفرمایند و فیض اینمقام بر هیئت وحدانی سالک می آید و هیئت وحدانی عبارت از مجموع
عالم امر و عالم خلق است که بعد تصفیه و تزکیه هر کدام را هیئتی دیگر پیدا شده است مثلاً چنانچه شخص

خواهد که معجونی از ادویه چند مختلف التاثیر درست سازد اول هر یک از ان ادویه جدا جدا کوفته
بیخته می نهد پس بعد همه ادویه را در قوام قند یا عسل جمع میسازد و ادویه مذکوره هیئتی دیگر و خواص
دیگر پیدا کرده معجون نام میابد همچنین لطائف عشره سالک یک هیئت پیدا کرده در مقام مقامات
فوقانی عروجات کثیره میفرمایند در ماه ذی الحجه از عام مذکور حضرت پیر دستگیر بهیئت وحدانی این غلام خود توجه
کردند و همچنین در هر مقام فوقانی الی آخر مقامات مجددیه یک یک ماه توجه فرمودند و فیضی از کمالات
رسالت در ورود فرمودند و درین مقام کثرت انوار از سابق و وسعتها و بی رنگیها ورود فرمودند نسبت این مقام
بمقام سابق و همچنین نسبت هر مقام فوقانی با مقام تحتانی چون نسبت مغز با پوست است بعد از آن
و مرتبه ثالثه که عبارت از کمالات اولو العزم است توجه فرمودند فیض این مقام و کمال

دائره کمالات اولو العزم

علو و کثرت انوار بر هیئت وحدانی وارد شد درینجا مراقبه ذاتیکه منشا کمالات اولو العزم است مینمایند درین
مقامات کشف اسرار مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی منکشف میشود و بعضی اکابر را محرم اسراری
که در میان محب و محبوب گذشته است میسازند و بواسطه اتباع حبیب خدا صلی الله علیه وسلم از ارث
خاص آنجناب علیه و علی آله الصلوة والسلام نصیب عطا میفرمایند وقتیکه درین مقام حضرت پیر دستگیر این
غلام خود را بتوجه مخصوصه خود سرفراز ساختند دران ایام بدنام را اسراریکه حرفی از ان حروف که غالبا
آن حرف ص است یا حرف دیگر در وقت تحریر در یاد بنده نمانده مکشوف شده بود بیان آن اسرار در حوصله
بشر ممکن نیست اگر گوید متکلم را تاب نماند و مستمع از هوش رود و اگر بر تقدیر تسلیم چیزی خواهد که بیان
نماید عبارتی برای بیان آن اسرار از کجا پیدا آید که تقریر کند و اگر این اسرار ممکن الاظهار
می بودند البته امام الطریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم چیزی ازان اسرار ارشاد میفرمودند
این کمینه درویشان بلکه ننگ و عار ایشان را چه میرسد که نام این چیزها بگیرد لیکن برای اظهار
شکر الهی جل شانه و احسان حضرت پیر دستگیر مدظلهم العالی اینچنین گفتگو در تحریر آمده باید دانست
که از وقتیکه معامله باطن محض بر تفضل می شود که هیچ عمل را دخل نمی ماند اگرچه در جمیع مقامات
بی فضل الهی جلشانه از عمل ترقی ممکن نیست لیکن عمل مانند اسباب هستند و درین مقامات این

اسباب راہم دخل نیست اگرچه در ازاله کدورات بشری ذکر اثر تمام دارد لیکن برای ترقی باطن نتیجه
نمی بخشد مثلاً هر گاه مشغول بذکر اسم ذات و نفی و اثبات یا تهلیل لسانی میشود می بیند که درین مقامات
آن ذکر نمی رسد و در راه می باشد مگر وقتیکه لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با تهلیل ضم کرده میشود
یا درود با و ضم کرده میخوانند البته قوتی در مقامات فوقانی دست میدهد بلکه وسعت لفظ محمد رسول الله
از تهلیل زیاده مفهوم می شود و بواسطه قرآن مجید ترقیات این مقامات حاصل میشود و بهر مرتبه که
میرسد بواسطه کلام مجید می شود باید دانست که از کمالات اولو العزم بدو طرف سلوک کرده میشود
و این امر اختیار مرشد است بهر طرف که خواهد طالب را تسلیک فرماید یک راه بطرف حقائق الٰهیه سیر دارد
و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن و صلوٰة است و راه دیگر بسوی حقائق انبیاست علیهم السلام
و آن عبارت از حقیقت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی علیهم السلام آنچه بنده را حضرت
پیر دستگیر توجه فرموده اند اولاً بطرف حقائق الٰهیه فرموده اند لهذا حقائق الٰهیه را بر حقائق انبیا مقدم
ساختم بذکر آن می پردازم

فصل در بیان حقائق الٰهیه که عبارت از حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوٰة است

از اتفاقات زمانه در آخر محرم الحرام
سنه ۱۲۰۲ وقتیکه راقم را تا بکمالات اولی العزم توجه شده بود عزیمت رام پور اختیار کردم و در ماه
جمادی الثانی از سال مسطور باز حاضر حضور پرنور گردیدم از ابتدای ماه رجب توجه بحقیقت کعبه فرمودند

دائره حقیقت کعبه ربانی

درینجا عظمت کبریائی حضرت حق سبحانه مشهود شد و هیبتی بر باطن بس مستعلی گردید
درینجا مراقبه ذاتیکه مسجود ممکنات است میفرمایند و بعد از چند روز فنا و بقا درین مرتبه مقدسه
حاصل شد خود را متصف باین شان یافتم و توجه ممکنات بجانب خویش دانستم اگرچه در مرتبه کمالات بزرگی هم
بسیار حاصل بود و درین مقامات آن مقدار نیست لیکن علو و وسعت نسبت باطن بیش از بیش است
و در حقائق انبیا این همه علو و وسعت از حقائق الٰهیه هم بیرنگی کمتر است شرحش آنچه بخاطر
فاتر بنده میرسد آنست که چونکه سالک را فنا و بقا در مرتبه ذات بحت میسر شد متخلق باخلاق
آن مرتبه مقدسه گردید لاجرم در هر رنگ نیز قوتی هم میرساند که آن را ازان نسبتهای فوقانی میکنند

ازین باعث بیرنگی آنمقامات دریافت نمیکند مصرع که رستم را کشد هم رخش رستم • و چه نسبت کمالات بانسبتهای فوقانی از یک جنس معلوم میشود و اگرچه مناسبت و مصورت باشد و در نسبت کمالات بیرنگی ازان مهم بود که سالک را ازین پیش یعنی در ولایات فنا و بقاء بمرتبه صفات و شیونات حاصل شده بود بهمان قدر رفوتی در مدرک او حاصل بود و لهذا ادراک مرتبه حضرت ذات خیلی دشوار بود و چه کمالات ولایت از مرتبه دیگر حاصل بود و کمالات مرتبه نبوت از باب دیگر ست که باهم هیچ مناسبتی ندارد اگرچه مناسبت صوری باشد و آنچه بعضی اکابر مرتبه ولایت را ظل مرتبه نبوت فرموده اند نزد فقیر این سخن ثابت نشده و آنچه من یافته ام در هیچ امر فیما بین اینها نسبتی نمی یابم و مرتبه کمالات را با این حقائق نسبتی ثابت ست بلکه محققان فرموده اند که حقائق نسبت بکمالات مانند اسواج اند معنی این سخن نسبت آن باشد که چونکه در کمالات ظهور تجلیات ذاتی دائمی ست لاجرم هر نسبتی که فوقانی ست خارج از مرتبه ذات نمی توان شد پس اطلاق لفظ اسواج راست آمد و آنچه در ادراک این ناقص العقل آمده است در نسبت حقائق چیزها ظهور میکند که در نسبت کمالات آن ظهور نیست مثلاً در حقیقت کعبه معظمه ظهور عظمت و کبریائی و مسجودیت آن مر ممکنات را به نحوی ظهور میفرماید که عقل و ادراک آن لنگ و عاجز می ماند و میدانم که حصول این مرتبه متعالیه بدون توجه مرشد درانمقامات متعذرست الا ان یشاء الله تعالی و چون حضرت پیر دستگیر در حقیقت قرآن مجید توجه فرمودند

دائرہ
حقیقت
قرآت

در معامله معائنه نمودم که در آن بارقات عظمت و کبریائی جاهی یافتم و در عالم مثال چنان دیدم که گویا بربام خانه کعبه برآمده ام آنجا زینه نهاده اند که ازان زینه عروج فرموده داخل حقیقت قرآنی شدم و آن عبارت از مبدأ وسعت بیچونی حضرت ذات ست و وسعت حضرت ذات درین مقام شروع میشود اما الی ظاهر میگردد که شبیه بوسعت ست والا اطلاق لفظ وسعت درانجا از تنگی میدان عبارت ست و سر شگفتن غنچه دهن محبوب حقیقی اینجا دریافت میگردد فافهم و لا تکن من القاصرین بواطن کلام الله درین مقام ظاهر میگردد و نه تنها حرفی را از حروف قرآنی جاهی یافتم بی پایان که موصل کعبه مقصود ست

عجب بشنو که با این همه قصص مختلفه و اوامر و نواهی متباینه در وقت قرارت چیزها ظهور میکنند و
اسراری بمیان می آید و قدرت و تعالی و حکمت بالغه حق سبحانه ظاهر میگردد که برای پند و تفهیم عوام
قصص و حکایات انبیا علیهم السلام ذکر فرموده است و برای هدایت بنی آدم احکام شریعت ارشاد کرده
و در بطون این حروف چه کیفیات و چه معاملات است حیرت بر حیرت می افزاید و در هر حرفی بشارتی
خاص ظهور میفرماید و الهامی جان بازان را رسید می آرد خوش گفت بیت حسنش غایتی
ندارد و نه سعدی را سخن پایان + بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی + در وقت قرارت قرآن
مجید لسان قاری حکم شجره موسی پیدا میکند و برای قرارت قرآن تمام قالب زبان میگردد و علو و وسعت
اینجا بمشابه ایست نسبت کمالات با این همه علو و وسعت بلکه حقیقت کعبه معظمه با این عظمت و
کبریائی در تحت مشهود میگردد و درینجا مراقبه مبدا وسعت بیچونی حضرت ذات میفرمایند مورد
فیض اینمقامات هیئت وحدانی سالک است بعد ازین حضرت پیر دستگیر در دائره حقیقت صلوة
توجه فرمودند

دائره حقیقت صلوة

درین دائره کمال وسعت بیچون حضرت ذات مشهود گردید
از وسعت و علو اینمقام چه وانماید که حقیقت قرآن مجید جزو اوست و جزو دیگر حقیقت کعبه است
از کیفیات و واردات اینمقام چه گوید اگر گوید کیست که فهم نماید خوش گفت بیت بطراز دامن ناز نه
اوچه ز خاکساری ما رسد + نه دو آنمژه به بلندی که ز گرد سرمه ما رسد + درینجا کمال وسعت
بیچون حضرت ذات میفرمایند سالکی که ازین حقیقت مقدسه حظی یافته در ادای صلوة گویا
ازین نشاء می برآید و در نشاء اخروی می آید و شبیه رویت اخروی حاصل می نماید وقت تحریمه دست
از هر دو جهان شسته هر دو جهان را پس پشت انداخته الله اکبر گویان در حضور سلطان ذیشان جلشانه حاضر
میشود و پیش هیبت و عظمت کبریائی آنحضرت جل جلاله خود را مبتذل و لاشی محض دانسته قربان محبوب
حقیقی میگرداند و در وقت قرارت بوجود موهوب که لائق آنمرتبه است موجود گردیده متکلم با حضرت
حق سبحانه و مخاطب از انجناب مقدس میشود و لسان او گویا شجره موسوی میگردد کمامر آنفا لکن حقیقة
القرآن قیتک به کوچ میرود و غایت خشوع می نماید بمزید قرب ممتاز میشود و قرارة تسبیح بکیفیتی دیگر

مشرف لاجرم برای نعمت تحمید گویان قومه می نماید و باز در حضور حضرت راست می ایستد و سر ادای
قومه آنچه در فهم قاصر بنده می آید آنست که چونکه قصد ادای سجود و پیش از قیام بسجود رفتن موجب مزید
تذلل و انکسار است از آنکه از رکوع بسجود رود و قربیکه در حین ادای سجود حاصل شود چه بیان نموده شود
عقل و ادراک آن عاجز قاصر است مفهوم میگردد که خلاصه همه نماز سجود است الساجد یسجد علی قدمی الله
حدیث شریف است و آیه کریمه واسجد واقترب ایمای باین میفرمایند خوش گفت بیت
سر و قدمش بردن هر بار چه خوش باشد + راز دل خود گفتن با یار چه خوش باشد + و چون درین
قرب توهم آن شده بود که عنقا بدام افتاد و باز تکبیر گویان در جلسه نشست یعنی الله اکبر من ان
اعبده حق عبادته و اقرب حق قربه و در جلسه سوال مغفرت میکند از جهت اینکه توهم که ناشی
شده بود باز بجهت طلب مزید قرب بسجده میرود و باز در تشهد نشسته شکر و تحیات بجناب باری
بر احسان این قرب بجا می آرد و کلمه شهادتین از جهت آنست که دولت این قرب بدون
تصدیق و اقرار توحید و رسالت محال است باز درود میخواند از جهت آنکه این نعمت بطفیل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل گشته و اختیار صلوة ابراهیمی برای آنست که در حین ادای نماز
خلوتی با محبوب حقیقی دست داده بود و ندیمی خاص مصاحبت باختصاص که عبارت از منصب
خلت است نصیب از حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گویا که از برکت این درود
آن ندیمی را طلب می کند فافهم باید دانست وقتیکه ادای نماز سنن و آداب آن کما ینبغی بجا
آورده میشود مثلاً از آداب نماز است که در وقت قیام جای سجود نظر دارد و در رکوع بر قدمین و در سجود
بنرمه بینی و در قعود بر هر دو زانو همچنین همه آداب رعایت کند البته حقیقت صلوة جلوه میفرماید و
آنکه برای حضور و جمعیت در قیام چشم بند کرده متوجه میشوند و ازین چیزها حضور لطائف
البته پیدا می شود لیکن برای ظهور نسبت های فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه اینجا
هر حضوریکه هست قالب است و حضور قالب رعایت آدابیکه موافق سنت خواهد افتاد
البته خواهد شد و بند کردن چشم در نماز بدعت است اگرچه برای حضور جائز داشته اند همچنین در

سماعت قرآن مجید اگر از شخصے خوش خوانی شنوده میشود نسبت ولایات ظهور میکند اگر از شخص
درست خوانی شنوده میشود نسبت حقائق فوقانی ظهور خواهد کرد و اگر باوجود خوش قلب مناسبتے کلی
لاجرم ظهور خواهد نمود و چون بصحت الفاظ و ادای حروف و ترتیل قراءة بخوانند اگرچه خوش
آوازی نباشد تاگویا آن حقائق جلوه خواهند فرمود و بعد ازان حضرت پیر دستگیر در مرتبه
مقدسه معبودیه صرفه توجه فرمودند

(۱۶) دائرة معبودیة صرفه

اینجا قدم را گنجایش نمانده
و سیر قدمی تمام شد که آن در مقامات عابدیت بود لیکن بعنایت الهی نظر را موقوف
نساختند و سیر نظری میشود ع بلا بودی گر این هم نبودی + چون بنده را درین مقام عالی
توجه فرمودند در معامله دیدم که در مقامی هستم فوق آن مقام مقامی بس عالی و متعالی بیرنگ
ظهور فرموده هرچند خواستم که در آنمقام بروم میسر نشد آنوقت معلوم گردید که این مقام
معبودیت صرفه است که قدم را آنجا گنجایشی نیست مگر نظر تا هر کجا که تماشا کند خوش گفت
بیت ما تماشا کنان کوته دست + تو درخت بلند بالائی + و تفسیر معنی کلمه طیبه لا معبود الا الله
اینجا جلوه گر گردید ظاهر شد که فی الحقیقت استحقاق عبادت هر نوعی که باشد غیر از حضرت
احدیت مجرده کسی ندارد اگرچه همه صفات باشند چه جای آنکه ممکنات لیاقت این امر داشته
باشند کان من کان حقیقت شرکت درینجا می ماند و از بیخ و بن کنده میرود و بدانکه سیر حقائق
الهیه تا اینجا بود و استحال بیان حقایق انبیا علیهم السلام نموده میشود بگوش هوش استماع فرمایند

فصل در بیان حقیقت انبیا که عبارت از حقیقت ابراهیمی و حقیقت موسوی و حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم و حقیقت احمدی ست علی خاتمهم اولاً و علی اجمعهم ثانیاً الصلوة والسلام

باید دانست که چنانکه در حقائق الهیه ترقی موقوف
بر تفضل ست همچنان در حقائق انبیا ترقی موقوف بر محبت ست چون حضرت پیر دستگیر غلام خود را
در حقیقت ابراهیمی توجه فرمودند مراقبه ذاتیکه منشا حقیقت ابراهیمی ست ارشاد کردند از عنایت
حضرت ایشان در همان توجه کیفیت آنمقام فائض گردید هرچند انوار و اسرار آنمقام عالی که

دائره خلت حقیقت ابراهیمی

عبارت از خلت حضرت حق سبحانه ورود فرمود و دینمقام انس خاص خلتی باختصاص بحضرت ذات هویدا شد و همین معنا ملا از انحضرت جلت و عظمت باین کس مفهوم گردید کیفیتی که درینمقام عالی حاصل شده است در مقامات عالیه دیگر باین خصوصیت و کیفیت ظهور نفرموده اگرچه از قسم فضل جزئی باشد چه درینمقام محبوبیت صفاتی جلوه گر میشود و حقیقت محمدی و احمدی محبوبیت ذاتی معنی این عبارت انست که چنانکه ذات متعالیه خود را دوست میدارد و همچنین صفات خود را نیز دوست میدارد قسم اول حقیقت محمدی احمدیست و قسم ثانی خلت نام یافته حقیقت ابراهیمی شد محبوبیت صفاتی مثل محبوبیت خط و خال و قد و عارض ست و از نجهت انقدر بیرنگی درینمقام نیست بخلاف محبوبیت ذاتی کما سیاتی انشاء الله تعالی و درینمقام حضرت پیر دستگیر ایشان را خاص یافتم و بیقین دانستم که صاحب منصب این مقام عالی هستند و این معنی را در حضور پرنور عرض کرده بودم فرمودند که من هم خصوصیت خود بحضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام دریافته ام لیکن متوجه غیر از حبیب خدا صلی الله علیه وسلم نمی شوم بطرف دیگر و لله دره و ما احسن صدره و درینمقام سالک را نسبتی انس بحضرت ذات پیدا میشود که بطرف دیگر رو نمی آرد اگرچه اسما و صفات باشند و بطرف دیگر توجه نمی فرمایند اگرچه مزارات مشائخ باشند و استمداد و استعانت از غیر او تعالی خوش نمی آید اگرچه ارواح و ملائکه باشند و درینمقام تکرار صلوٰة ابراهیمی یعنی درود دیگر نماز میخوانند ترقی می بخشد بعد ازین در دائره محبت صرف حضرت پیر دستگیر توجه فرمودند

دائره محبت صرفه

و درینجا مراقبه ذاتیکه منشا حقیقت موسوی ست محبت خود ست ارشاد کردند کیفیت اینمقام بقوت تمام ورود فرمود و محبتیت او تعالی مر ذات خویش را که حقیقت موسوی عبارت از انست آشکار شد و آنکه بعضے بزرگان حضرت موسی علیه السلام را محبوبیت اثبات فرموده اند مراد آن کابر آنست که ایشان محبوب حضرت حق الله سبحانه سلمنا که مرتبه نبوت و الوالعزم و رسالت بی محبوبیت حاصل نمیشود که انبیاء کرام علیهم السلام محبوبان مر آنحضرت حق سبحانه اند و راه ایشان راه اجتباست و این سخن منافی مطلب ما نیست و اگر مراد آن کابر آنست که حقیقت موسوی عبارت از محبوبیت ذاتی ست

بطوریکه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه حقیقت احمدی را قرار داده اند پس محل تأمل ست و
در فهم ناقص این نافهم نمی آید خلاف مکشوف صاحب الطریقه و تابعان آنحضرت ست روزی
این کمترین بر شخصی از اصحاب خود درین مقام توجه میکردم بی اختیار کیفیتی روی داد که از زبان من
آیۀ کریمه رب ارنی انظر الیک برآمد اگرچه ازین مقام عالیه ظهور چنین الفاظ کم میشود لیکن این از
خصوصیات اینمقام ست عجب آنست که درینجا با وجود ظهور محبت ذاتی شان استغنا و بی نیازی
ظهور میفرماید و این از اجتماع ضدین ست و همین ست سر معلوم میشود آنچه در بعضی مواضع از حضرت
کلیم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام صدور بعضی کلمات که در ظاهر گستاخانه مفهوم میشود
واقع شده والعلم عند الله سبحانه درود اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین خصوصا علی کلیمک موسی نیز ترقی می بخشد بعد ازین حضرت پیر دستگیر در
حقیقت الحقائق که عبارت از حقیقت محمدیست علی صاحبها الصلوة والسلام بر غلام خود
توجه فرمودند و درینجا مراقبه ذاتیکه محب خود و محبوب خود ست منشأ حقیقت محمدیست ارشاد کردند و درینجا
به عنایت حضرت پیر دستگیر محبت ممتزجه با محبوبیت ظهور فرمود (دائره محبوبیة ذاتیه ممتزجه) و بیان
اجتماع این دو نشأه درین دائره کیفیتی دارد که از تحریر راست نمی آید و درین مرتبه مقدسه فنا و بقا رو داد و
اتحاد خاص با آن سرور دین و دنیا میسر آمد و بطفیل سید عالم صلی الله علیه وسلم بمرتبه رسانیدند و
اسراری بمیان آوردند که اظهار آن موجب ایقاظ فتنه ست یعنی رفع توسط که اکابر اولیا بآن
قائل اند اینجا ظاهر میشود و مشهود میگردد که این کس با آنحضرت صلی الله علیه وسلم معامله شده است
که هم آغوش یک کنار اند و هم بستر یک نگار و با اینهمه تبعیتی خاص با حبیب خدا صلی الله علیه وسلم پیدا میشود
که سر سخن حضرت امام الطریقه مجدد رضی الله تعالی عنه هویدا میگردد آنجا که فرموده اند خدا را
جل شانه برای آن دوست میدارم که رب محمد ست صلی الله علیه وسلم بدین مقام در جمیع امور جزئی و کلی دینی و
دنیاوی مشابهتی و مناسبتی با حبیب خدا صلی الله علیه وسلم خوش می آید و همین جهت ست آنچه حضرت
ایشان رضی الله عنه رغبت کلی در عمل به حدیث ازند و تشویق و ترغیب این امر میفرمایند الله تعالی

ایشان از بطور دیگر در مقام قوتی و رسوخی کرامت فرموده است که بواسطه اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مجلس شریف ایشان تشبیه بمحفل صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گردیده است آنچه بعضی از صحابه کرام رضی الله عنهم
فرموده اند که وقتیکه در محفل مقدس نبوی حاضر میشویم معامله میگذرد که کانا نراه ای عین و صفت حال آن مقام است
راقم گوید عفی عنه که این بنده را همین معامله در حضور پرنور حضرت پیر دستگیر خود بارها گذشته است فهم من فهم
بعد ازین حضرت پیر دستگیر بنده را در حقیقت احمدی علی صاحبها الصلوة والسلام توجه فرمودند

دائره محبوبیه ذاتیه صرفه

و درانجا مراقبه ذاتیکه محبوب خود است منشاء حقیقت احمدی است

ارشاد کردند درین مقام علو نسبت با شعشعان انوار ظهور میفرماید و درانجا بعضی اسرار بمیان آورده اند
روزی در حلقه پیر دستگیر حاضر بودم و متوجه باین مقام عالی گردیدم معامله گذشت که خود را عریان محض
ملقی بین یدی الرحمن یافتم زیاده ازین چه وانمایم از مدتی بخاطر فاتر این مسکین می آمد که حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه در جای تحقیق فرموده اند حقیقت کعبه معظمه بعینه حقیقت احمدی است معنی
این سخن در فهم قاصر نمی آمد چه حقیقت کعبه در حقائق الٰهیه است و حقیقت احمدی در حقائق انبیا است
پس چه طور یک حقیقت باشد روزی در حقیقت احمدی متوجه بودم ناگهان دیدم که ظهور حقیقت کعبه
معظمه واقع شد و ندا در دادند که عظمت و کبریائی هم خاص محبوبیت و محبوبیت و مسجودیت ما هر دو از شیونات
آنحضرت است پس در سخن حضرت صاحب الطریقت جای ریب و تردد نیست و حضرت پیر دستگیر خود را درین مقام
عالی بشان خاص یافتم و درین مقام محبوبیت ذاتی منکشف میشود چنانچه در خلت محبوبیت صفاتی
بود و معنی محبوبیت ذاتی آنست که محبوب بقطع نظر از صفات جمیله او که عبارت از مثل خط و خال
وغیره است دوست میدارند فقط ذات او چیزی میباشد که موجب تعشق میگردد و شاعر میگوید
بیت شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد * بنده طلعت آن باش که آنی دارد * درانجا درود

اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه افضل صلواتک عدد معلوماتک و بارک وسلم کذلک ترقی می بخشد
بعد ازین بنده را پیر دستگیر در حب صرفه ذاتیه توجه فرمودند

دائره حب صرفه ذاتیه

در انجا مراقبه حب صرفه ذاتیه ارشاد کردند و درانجا کمال علو و بیرنگی نسبت باطن ظاهر میشود و این مرتبه بحضرت

اطلاق و لاتعین قربت وانیهم از مقامات مخصوصه پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم حقائق انبیاء دیگر
درینمقام نزد فقیر ثابت نمیشود چه نزد صاحب طریقه امام ربانی اول تعینے که حضرت لاتعینے را
لاحق گردیده تعین حب ست و همان تعین اول را حقیقت محمدی قرار داده اند بعد ازین مرتبه لاتعین
حضرت اطلاق ست

دائره لاتعین

درینجا حضرت پیر دستگیر نیز غلام خود را بتوجه
خود سرفراز فرمودند وانیهم از مقامات خاصه حضرت رسالت پناهی ست صلے الله علیه وسلم
درینجا هم سیر قدمی نمیشود اما سیر نظری البته میشود لیکن نظر تا کجا کار خواهد کرد خوش گفت
بیت داماں نگه تنگ گل حسن تو بسیار + گل چین بهار تو ز داماں گله دارد + این ست بیان سلوکی که حضرت
پیر دستگیر این بنده شرمنده را از مقامات بتوجه شریف ممتاز فرموده اند اگر تمام عمر معروف شکر این
احسان شوم و خود را با خاک برابر ساخته از خود نامی و نشانی نگذارم هنوز از هزار یکے را ادا نکرده باشم
بیت گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر وی از هزار نتوانم کرد + **فصل در بیان بعضے**
مقامات که از راه سلوک علیحده افتاده اند و بر بعضی از آن این بنده را حضرت
پیر دستگیر بتوجه خود ممتاز فرموده اند اظهار اللشکر بیان مینماید بدانکه دائره سیف قاطع
محاذی دائره ولایت کبری واقع شده است

دائره سیف قاطع

اگرچه این بنده را در آن دائره
توجه نشده است لیکن بنده از حضور پرنور استفسار احوال این دائره کرده بود و عرض بیان وجه
این اسم مر این دائره را نموده ارشاد فرمودند که سیف قاطع نام این دائره برای آنست که وقتیکه
سالک درین دائره قدم می نهد مانند شمشیر برنده هستی سالک را نیست و نابود میسازد و از سالک نامی و
نشانی نگذارد لهذا این دائره را سیف قاطع نام نهاده اند دائره قیومیت از دائره کمالات اولوالعزم
ناشی شده است

دائره قیومیت

اگرچه در راه سلوک واقع ست لیکن معمول حضرت پیر دستگیر
برای توجه درین دائره نبود سر آن تواند بود که قیومیت منصب انبیاء اولوالعزم ست
و باین منصب عظیم الشان درین امت مرحومه الله تعالی حضرت مجدد الف ثانی را و حضرت
ایشان و بعضے فرزندان و خلفای ایشان را رضی الله تعالی عنهم سرفراز فرموده چنانچه

در اینوقت حضرت پیر دستگیر قیوم زمان و قطب دوران هستند هر کسی را که مشیت ایزدی تعلق بگیرد
باین منصب سرافراز میفرمایند حاجت توجه نیست روزی بنده فاتحه پیران خوانده متوجه این دایره
بودم احوالی اسراری بمیان آوردند که تعبیر آن بزبان راست نمی آید بفیض خاص درین دایره مشرف
گردیدم این معنی را بحضور پیر نورالشان عرض نموده بودم فرمودند درین دایره متوجه شده باشی
ازین سخن امید دارم که الله تعالی بصدق فرق حضرت پیر دستگیر سرفراز فرماید بیت
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + الحمد لله که بعد مدتی
در سال یکهزار و دوصد و سی سوم نصف ماه جمادی الاول حضرت ایشان بنده را بشارت قیومیت
عطا فرمودند و ارشاد کردند که مرا الهام شد لهذا بتو ارشاد کردم و در مرض اخیر بنده را از بلده لکهنو
طلبیدند فرمان والا شان بجهت طلب بنده فرستادند ازان بمکتوبات عالی سرفراز نامهای متعالی نیز
بشارت این منصب عالی به بنده عنایت فرمودند از انجمله دو مکتوب را تبرکاً ایراد مینماید مکتوب اول

بسم الله الرحمن الرحیم بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب والا حسب حضرت شاه ابوسعید صاحب
سلمکم ربکم السلام علیکم و رحمة الله درینولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی
گردیده که طاقت نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه درد کمر از چندی طاری شده
که نماز براقعاد خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت شاه ابوسعید صاحب
بالضرور پیش شما باشند پس درینوقت شدت امراض بحدی رسیده که طاقت نشستن نماند
فتور کلی در نسبت حضوری آمده و درینوقت آمدن شما بسیار مناسب جلد تر خود را برسانید و قبل ازین خطوط مشعر
در طلب شما مع برکات تبرکات جدیده روانه کرده شده تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اید این فقیر را
بحسب ظاهر صحت محال افسوس که شما اینقدر تاخیر مینماید و خوبان درین معامله تاخیر میکنند +
می بینیم که منصب آخر سفا مای این خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شده و پیشتر ازین بهاری سابق
دیده بودم که شما بر چهارپائی ما نشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این نعمت عظمی دیگری عجیب
نیست بمجرد رسیدن این خط خود را جریده روانه اینصوب نمایند و برخوردار احمد سعید را اینجا خود بگذارید

و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمهٔ طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جان افزا و اتباع
حبیب خدا محمد مصطفی مدد فرمایند و السلام انتهی مکتوب شریف **مکتوب ثانی** بسم الله الرحمن الرحیم
بجناب صاحبزاده عالی نسب ولایت حسب حضرت شاه ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب
جعلهما الله للمتقین اماما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون واضح مینماید که مکرر رقیمه های فقیر برای
طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسند یا در راه تلف میشوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم
طاقت نشستن نمانده هجوم امراض و ندای الرحیل در داده فقیر را بجز دیدن شما هیچ آرزوی نیست
بلکه از غیب القا می شود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه
بر این باعث است و دیده ام که شما را بر این راست خود نشانده ام و منصب که ما را آن عنقریب عائد
بشما میشود مفوض نموده خانقاه شما را مبارک باد جلد تر بیایند و توکلا علی الله اینجا آمده بنشینید
اگر الله تعالی مرا بیا مرزید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجه و همت قاصر نیستم هرچه فتوح
از غیب رسد صرف ما یحتاج خود و وابسته های خود نمایند و آنچه باقی مانده بر فقرا تقسیم کنند همه اهل خانقاه
و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد بلکه
جمیع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که در اینجا نشینند و حضرت شاه عبدالعزیز
صاحب و اکثر اعزهٔ شهر بر اخلاق حسنه و مسکنت و شکست و عفت و مشغولی و بردباری شما نظر کرده مجوز
طلبیدن شما بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا شوند در چوپایه یا در گاڑی بیایند اجره
کهاران اینجا داده خواهد شد اجتماع اهل خانقاه بر این شد ایشان را یعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الهام کردند که
قابلیت این کار فقط و شما است بعد استخارها بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و رواج طریقه
شریفه فرمایند و تدبیر معاش را حواله بخدا کنید حسبنا الله و نعم الوکیل و عدهٔ الهی کافی ست بگذار و بیا سا
وقت ما آخر رسید چند انفاس باقی مانده را بیبینید و فیضها بردارید شاید این آرزو بوقوع آید بیت
مرگ آید و کنم خوشی مهربان من * یعنی به بخت خویش مرا اعتماد نیست * جناب حضرت در وقت انتقال
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که از این

نخود که حاصل روزگار خود دارد انتقام حالی ظهور میکنند دران حین انتهاء الفراغ ۳۴ از خلق میجوید میخواهد که خود را در گوشه خاموشی و در کنج عزلت

هر دو شخص یکی استعد کنید تا بعد شما نزاع واقع نشود اگرچه در کاغذ وصیت نامه مهر فقیر بگواهی

هر سه میان صاحب و دیگر اعزه نام شما اولی والیق نوشته ام بالفعل شما از هیچ وادم و برخوردار

احمد سعید را آنجا گذاشته بمجرد رسیدن رقیمه همه را جواب داده نزد ما بیایید قبر ما در صحن همین مکان

خواهد شد و تبرکات بر بالین بر گنبد ضیق و مردمان وابسته شما هر وقتیکه خواهند آمد در هر دو حویلی

باشند و شما اینجا بمزار ما باشید و خراجات خانقاه همه بر طور شماست به طور که مناسب دانید

بردباری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و لقای جان افزا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمایید زیاده

والسلام انتهی کلام شریف — دائره حقیقت صوم — دائرهٔ سلسله حقیقت صوم محاذی حقیقت قرآنی

واقع شده است در رمضان در سال یکهزار و دو صد و بست و هفت حضرت پیر دستگیر بنده را

درین حقیقت عالی توجه فرمودند و آثار و انوار این حقیقت عالی برین فرزه بمقدار ورود فرمودند

و عدهٔ نهتی خاص صمدیت باختصاص ظهور نموده از این حقیقت عظمی افر فرا گرفت فالحمد لله علی ذالک

بدانند که از سالها آرزوی آن داشتم که حضرت پیر دستگیر بنده را بضمنیت خود سرفراز فرمایند چه

ضمنیت آنحضرت بعینه ضمنیت حبیب خداست صلی الله علیه وسلم چه حضرت پیر دستگیر را حضرت

ایشان شهید میرزا صاحب قبله رضی الله تعالی عنهم بضمنیت خود بشارت فرموده اند و حضرت میرزا صاحب

قبله را حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد رضی الله تعالی عنه بضمنیت خود مبشر ساخته و حضرت شیخ از

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بضمنیت کبری امتیاز یافته و این معنی را بارها بخدمت فیضدرجت

حضرت پیر دستگیر عرض کرده بودم تا آنکه در سال هزار و دو صد و سی هجری ماه صفر بنده ختم

قرآن مجید که در حضور در نوافل و این ختم میکردم باختتام رسید بعد از ختم به بنده ارشاد کردند که از ما

چیزی خواهشی داری بخواه بنده عرض کردم امیدوار ضمنیت حضرت هستم بنده را از غایت بنده نوازی

نزدیک خود طلبیده بسینه مبارک چسپانیده تا دیر توجه فرمودند احوالی برین ورود نموده که اظهار

آن اسرار ممکن نیست و از انوار مبارک آنحضرت استغراقی بهم رسیده دیدم که باطن من آئینه داری

مقابل باطن مبارک آنحضرت ایشان شده هرچه در باطن آنحضرت موجود است بعینه در باطن

بنده نمودار گردیده است بر نهجی که فرق درمیان ظاهر و باطن باقی نمانده الا ماشاء الله سبحانه
قربان حضرت پیر دستگیر خود شوم که او تعالی چه کمالی چه قوتی حضرت ایشان را عطا فرموده است
که سگ گرگین را از یک توجه بمرتبهٔ قرب می نوازند و مرغکی بی بال و پر را باز اشهب می سازند

رزقنا الله تعالی من برکاته و نفعنا الله سبحانه عن کمالاته و جعلنی الله سبحانه فی الدارین

من عبید خدمته و یرحم الله عبدا قال آمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین
چون در رقیمات مسطوره بنده را توجه فرمودند نقل اجازت نامه تمام کرده ترقیم آن نموده ام تبرکا
ایراد مینمایم و در اجازت نامه سابق بعضی عبارت زیاده فرموده بنده را عنایت کردند بسم الله الرحمن الرحیم
فقیر عبدالله معروف غلام علی عفی عنه گذارش مینماید که فضائل و کمالات مرتبت صاحبزاده
والا نسب حضرت حافظ محمد ابوسعید را اسعده الله فی الدارین اشتیاق کسب نسبت باطنی آبا
کرام خود رحمة الله علیهم پیدا شد رجوع به فقیر آوردند برعایت حقوق بزرگان ایشان
با این همه عدم لیاقت خود از اجابت مسئول چاره ندیدم و توجهات بر لطائف ایشان کرده شد
بعنایت الهی بواسطهٔ پیران کبار رحمة الله علیهم در چندی لطائف ایشان را جذبات الٰهیه در رسید
زیرا که معمول منست که توجهات بر لطائف خمسه معاً میکنم و توجه حضور با کیفیات و بعضی
اسرار ایشان را دست داد و آن توجه استهلاکی یافت و رنگی از فنا در باطن ایشان طاری شد و ظهور
پرتوی از توحید حالی افعال عباد را از نظر ایشان مستور گردانید و منسوب بحضرت حق سبحانه
یافتند پس توجه بر لطیفهٔ نفس کرده شد به عروج و نزول و در آنجا استهلاک آن حالات گشتند و
انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانه یافتند و انا را شکستگی رسید که اطلاق لفظ انا
بر خود متعذر دانستند و نوری از وحدت شهود بر باطن ایشان تافت ممکنات را مرایای وجود
و توابع وجود حضرت حق سبحانه شناختند بعد از آن توجه القائی انوار نسبت بر عناصر ایشان
کرده میشود و جذبی و توجهی عناصر را دریافته فالحمد لله علی ذلک آنچه درینجا نوشته ام باظهار
و اقرار ایشان نوشته شده و اینهمه حالات و واردات ایشان من هم دریافته ام و اصحاب من هم شهادت

آن همه بعنایت الٰهی سبحانه درباره ایشان اوند فالحمد لله علی ذالک و از کرم کریم کارساز سبحانه بتوسط
مشایخ کرام رحمة الله علیهم امیدوارم که بشرط التزام صحبت ترقیات کثیره فرمایند و ما ذالک علی الله
بعزیز لیکن درین صورت ایشانرا اجازت تلقین طریقه نقشبندیه احمدیه داده شد که تعلیم اذکار و مراقبات
والقای سکینه در قلوب سالکان نمایند بعنایت الٰهی فاتحه بر ارواح طیبه قادریه و چشتیه رحمة الله علیهم
بجهت حصول توسل ایشان بآن کبرای عظام و افاضه فیوض آن اکابر بر باطن ایشان نیز خوانده شد
تا درین طریقه علیه هر که از ایشان توسل خواهد بیعت ازو گیرند و شجره این حضرات باو عنایت
نمایند و تلقین و تربیت بطریقه نقشبندیه احمدیه فرمایند اللهم اجعله للمتقین اماما لیکن وصیت میکنم
ایشانرا بدوام حفظ نسبت باطن و پرداخت حضور و توجه و یاد داشت در جمیع اوقات و اوضاع
و در جمیع اعمال اتباع سنن حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم و تعمیر اوقات بنوافل و
عبادات و ادای صلوٰة بکمال تعدیل ارکان و اذکار و تلاوت و درود و استغفار و تفویض امور
بحضرت کارساز سبحانه اللهم کن لی وکیلاً فی الامور کلها برحمتک یا ارحم الراحمین الحمد لله که العبد این
در مدتی بالتزام صحبت کار سلوک تا آخر مقامات برسانیده و با جمیع درجات طریقه احمدیه مناسبت
پیدا کرده اند الله تعالی در عرض و طول نسبتهای احمدیه ایشانرا رسوخی عطا فرماید و از انوار و اسرار کمال
و تکمیل این طریقه بهره وافر عطا و کرامت فرماید طالبانرا از جمیع مقامات این طریقه بتوجهات ایشان
از نسبت قلبی تا نسبت فوقانی بهره ور گرداند فالحمد لله علی ذالک مقصود از سلوک طریقه
تهذیب اخلاق و دوام توجه بجناب الٰهی است تا انکسار و نیاز و اخلاص نقد وقت باشد ظاهر متبع
سنن حبیب خدا صلی الله علیه وسلم و باطن معرض از ما سوای متوجه بجناب کبریایی سبحانه گردد
مثنوی قرب نی بالا و پستی رفتن است * قرب حق از قید هستی رستن است * و واقعات را
از تقدیر الٰهی یا از افعال الٰهی سبحانه دیده بتوکل و رضا و تسلیم باید پرداخت و الحمد لله اولاً و آخراً
و الصلوٰة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه کذالک راقم گوید بعد ترقیم این رساله و حضور
حضرت پیر دستگیر مرحوم بعد مطالعه این عبارت ارقام فرمودند این عبارات تبرکاً ایراد نمایم

بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله والمنة والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله واصحابه
که فقیر عبد الله عرف غلام علی عفی عنه این رساله را مطالعه نموده آنچه درین رساله
مذکورست بسیار مسرور و محظوظ گردید و برائے صاحب این رساله دعا خیر کرد و میکند
الله تعالی بواسطه پیران کبار رحمة الله علیهم ایشان را وسیله شیوع طریقه احمدیه کثر
الله سبحانه اهلها فرماید و آنچه درین اوراق نوشته اند مستفیدان ایشان برساند
چنانچه آبا کرام ایشان را رحمة الله علیهم امام و مرشد و مروج این طریقه عالیه
فرموده است ایشان را نیز سراج هدایت و شمس شادت گرداند و عمر ایشان
برکت نموده معمر صالح نماید و آنچه تحریر کرده اند موافق علوم و معارف حضرت مجدد ست
رضی الله تعالی عنهم اللهم زد و فزد و ذکر این بنده ناچیز درین رساله ضروری نیست
آری اظهار نعمت و شکر منعم ست و ذکر واسطه آن منعم ست الحمد لله والصلوة والسلام
علی سیدنا محمد و آله واصحابه والبرکات والزاکیات تمام شد رساله هدایة الطالبین
وقد تمت هذه الرسالة المسمی بهدایة الطالبین من تصنیف شیخنا و امامنا و
قبلتنا و وسیلتنا فی الدارین الشیخ الشیوخ شمس العارفین قدوة الواصلین
المرشد الکامل الذی کان اسمه مطابقا للمسمی چنانچه اسم مبارکش بطریق
تعمیه ازین بیت هویدا میگردد و معما قدت ابوی معطر جو دید + کلاه سعادت بپوشید عید
فرید زمان + وحید دوران + قطب الاقطاب + غوث الشیخ والشاب
قیوم طریقه نقشبندیه احمدیه معصومیه + محیی سنن نبویه + خلیفه خدا + مروج
الشریعة المصطفی + نائب حضرت خیر البشر + المجدد ثلثمائة وعشر مثنوی

شرح او چیست با اهل جهان		همچو راز عشق باشد نهان

و افاض الله علینا من برکات فیوضه اللهم اجعلنا للاسرار المندرجه فیها آمین فقط ۱۲

شجرهٔ منظومه خاندان حضرات نقشبندیه مجددیه مقدسه رضوان الله علیهم اجمعین

یا فتاح

خداوندا بحق رحمت عام — ترحم بر من مسکین گمنام

بآن کو سرور دنیا و دین است — خطابش رحمة للعالمین است

بفرقش افسر ختم رسالت — سهی سرو به گلزار شفاعت

محمد سرور اولاد آدم — محمد از همه اعلی و اقدم

بحق حضرت صدیق اعظم — که از صدق و صفا باشد مکرم

انیس و محرم اسرار یزدان — به بستان سخا سرو خرامان

بآن مرتاض و شهباز فتوت — بآن کان یقین علم و حکمت

محب خاص و محبوب خداوند — که سلمان گشت نام آن خردمند

بحق حضرت قاسم که آمد — سران دین و دنیا را سر آمد

بحق پیشوای اهل عرفان — امام عابدان و مقتدایان

صفی و عالم و صوفی عاشق — امام جعفر مصدوق صادق

بآن غواص بحر لامکانی — بآن دریای اسرار معانی

شه دین بایزید شیخ بسطام — که چون او کس نزد در راه حق گام

بحق بوالحسن آن شاه عالم — که خرقان شد از او پاک و معظم

بحق خواجه و پیر زمانه — که نامش بو علی شاه یگانه

بحق یوسف کان کرامت — که همدان یافت از وی صد شرافت

بحق خواجهٔ بی مثل و ثانی — شه دین عبد خالق غجدوانی

بحق خواجهٔ عارف که هموار
نه او را بود جز یاد خدا کار

بآن محبوب خلاق دو عالم
بآن تاج سر اولاد آدم

ظهور فیض یزدان خواجه محمود
کزو شد راه کفر و شرک مسدود

بحق پیر پیران زمانه
علی رامیتنی دُر یگانه

بحق خواجهٔ بابا سماسی
که کارش بود دائم حق شناسی

بآن کو شد امیر راستبازان
کلال سید یکتای دوران

بحق خواجهٔ بی مثل و همتا
امام و پیشوای دین و دنیا

بآن کو خواجه پیر زمان ست
ازو چون ماه روشن این جهان ست

امام و سید و شاه ولایت
کزو شد محکم این کار هدایت

بهاءالدین نور ارجمندی
که کردی اکثر آن شه نقشبندی

بحق آن کزو شد زیب ده چند
علاءالدین عطار خردمند

بآن غوث خلائق قطب آفاق
کزو بر چرخ شد انوار اشراق

چو یوسف در دو عالم گشت محبوب
امام وقت مولانای یعقوب

بحق خواجهٔ اخیار و ابرار
شه عقبی عبید الله احرار

بحق عالم و صوفی و عابد
رئیس خلق مولانای زاهد

بحق عاشق جانباز و دلریش
فقیر پاک مولانای درویش

بحق خواجگی واقف راز
کزو شد باب رحمتهای حق باز

بحق شاه مردان محو فی الله
امام و شاه خواجه باقی بالله

بحق مقتدای و شیخ اعظم
کزو گشته منور خلق و عالم

امام حق مجدد الف ثانی
که او را خاتم اسرار خوانی

صراط عشق را هادی بر حق
امام شیخ احمد نور مطلق

بحق عروة الوثقی وقیوم — امام دین مولانای معصوم

بسیف الدین آن سلطان عقبی — کزو شد کار دین یکسر معلی

بحق سید نور محمد — غریق بحر وحدت مست سرمد

بحق مظهر انوار یزدان — بچرخ برتری ماه درخشان

حبیب الله شمس الدین تابان — جنید وقت مرزا جان جانان

بحق شاه عبد الله گرامی — که از وی یافت کار دین تمامی

بشاه بوسعید کان رحمت — که بد غواص در دریای وحدت

بحق آن امام پیشوایان — هدایت کیش شاه دین پناهان

شه عبد الغنی آن ذات اقدس — که مثل او ندیده چرخ اطلس

به پیری که عرش آمد مکانش — نبوده مثل او اندر زمانش

ز انوار خدا نوریست مطلق — امام و نائب خیر الخلائق

مقام شیخ برتر از گمان ست — فزون از حد تحریر و بیان ست

هدایت کار آن شاه معلے — اگر شمس الهدی خوانیم زیبا

شه اقطاب عالم غوث اعظم — ولی کامل و شاه مکرم

ختام خواجگان نقشبندی — رفیع الدین شاه دیوبندی

ترحم بر عزیز خسته وریش — خداوندا بحق رحمت خویش

باین اسمای شاهان و عزیزان — ز انوار خودم معمور گردان

منم گم کرده راه هدایت — منم سرگشته کوی ضلالت

بجز جرم و خطا کاری ندارم — بجز عصیان نباشد هیچ کارم

تلف کردم همه عمر و نیامد — ز من کاری که شایان تو باشد

نه طاعات و نه عذر معصیت ها — دریغا بر من حیران خدایا

بکارم سربسر آمد تباہی	رہان از قید عصیان یا الٰہی
رضای تست مقصود دل ما	بکوی عشق تو شد منزل ما

تقریظ منجانب جناب فیض مآب مولوی ناظر حسن صاحب دیوبندی

الحمد للہ الذی جعل قلوب الاولیاء مخزن الاسرار۔ وجعل وجوہہم مطلع الانوار۔ والصلوٰۃ والسلام علی من ہو کالسراج فی اللیل البہیم وعلی آلہ الذین نشروا الدین فی البلاد و نشر الشمیم اما بعد سالکان طریقت و عارفان شریعت را کہ ناقہای ہمت خود را کہ محمل ریاضت بران بستہ اند بحدی تہلیل لسانی و نوای تسبیح جنانی بمنزل جانان می کشند و سوی وادی به تماشا جلوه انی انا بطور سیستی می رند بشری ست کہ این کتاب کتابی ست کہ در ظلمات سوادش چشمہ حیوان نہان ست و از لمعات بیاضش مہر طریقت تابان اسراریکہ درین ودیعت ست به عقل و ادراک نتوان فہمید۔ و طرق مراحلش را بپای خیال نتوان برید۔ طالبی باید کہ خضر وار جستجویش نماید تا بپای سعی بسر چشمہ اش فرآید۔ وزن لطافتش بترازوی تقریر نمی سنجد۔ و ذکر صفاتش باحاطہ تحریر نمی گنجد۔ الحق این کتاب کتابی ست کہ وصفش بزبان گفتن۔ و شمہ اوصافش بنجامہ سپردن ممکن نے۔ می سزد کہ این را گنجینہ اسرار گفتہ آید۔ و می زیبد کہ نامش خزینہ انوار نہادہ آید۔ و چرا نہ زیبد کہ کلک جواہر سلک آن عارف معارف لاہوتی۔ سالک مسالک ناسوتی۔ صدر آرای محل طریقت۔ زینت افزای محفل شریعت۔ مرکز دائرہ عرفان مخزن اسرار یزدان۔ مقرب بارگاہ صمدیت۔ معزز درگاہ احدیت۔ غواص دریای قرآن مجید۔ کشاف رموز فرقان حمید۔ حضرت مولنا شاہ ابوسعید مجدد دہلوی۔ افاض اللہ علینا من برکاتہم سواد افزای خال و خط چہرہ این کتاب ست۔ ناظران جمال این کتاب را می باید کہ در طلب طی این مقامات باندتا بہ بزم شاہد غیب دخل در یابد

و ترک لذاتِ نفسانی گرفته همه تن گام پیمای راه طریقت گردد تا از لذات عجیبه و
کیفیاتِ غریبه که در اثنای طلب و طارمی — و در جانش ساری میشود حظی وافر
و بهره وافر بردارد — اللهم اجعلنا کاسمها هدایة للطالبین و سرور العیون للناظرین —
و وفقنا للتثبت باذیالهم — واجعل حالنا کحالهم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خاتم المرسلین فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی

ختمهای حضرات سلسله رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بنظر فواید برادران طریقت
ذکر کرده می آید باید آنکه هر جا و چار برادران سلسله جمع آیند مداومت این ختمها
فرموده باشند که برای حصول جمله مقاصد دینی و دنیوی و فیضان باطنی نهایت مجرب اند
باید که بعد نماز صبح اول ختم حضرت مجدد رضی الله عنه به نیت حصول جمله مقاصد و
مطالب دینی و دنیوی و فیضان باطنی شروع نمایند اول درود صد بار بعد ازان کلمه
لا حول و لا قوة الا بالله بی زیادتی لفظ العلی العظیم پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار همیشه
خوانده باشند و ثواب این بروح پر فتوح حضرت مجدد که این ختم بایشان منسوب است
رسانیده بتوسل ایشان دعا در حصول مطالب نماید بعد ازان ختم حضرات خواجگان نقشبندیه
رضی الله عنهم خوانند اول دست برداشته سوره فاتحه یکبار بخوانند بعد ازان سوره فاتحه با بسم الله هفت بار
بعد ازان درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم الله هفت بار بعد ازان درود صد بار بعد ازان
الم نشرح با بسم الله هفتاد و نه بار بعده سوره اخلاص با بسم الله هزار و یکبار باز سوره فاتحه با بسم الله هفت
بار بعده درود صد بار بخوانند یا قاضی الحاجات صد بار یا کافی المهمات صد بار یا دافع البلیات صد بار یا رافع الدرجات
صد بار یا شافی الامراض صد بار یا مجیب الدعوات صد بار یا ارحم الراحمین صد بار بخوانند اگر کدامی مطلب با

مشکلے پیش آید یا مسبب الاسباب صد بار یا حل المشکلات صد بار بعده یا مجیب الدعوات تا برآمدن
مطلب و حل مشکل زیاده نماید بعد ازان فاتحه خوانده ثواب این ختم بارواح حضرات بزرگواران
که این ختم بایشان منسوبست باید گذرانید زیرا که در تعین اسامی این اکابر اختلافست بعد ازان
از جناب خدای عز و جل حصول مطالب دینی و دنیوی بتوسل این بزرگواران باید خواست و
بوقت شام بعد نماز مغرب اول ختم حضرت قطب الاقطاب محبوب سبحانی حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه شروع نماید اول صد بار درود خوانده پانصد بار حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل
خواند بعده صد بار درود خوانده ثواب این بروح پرفتوح حضرت غوث الاقطاب
گذراند و بعد ازان ختم حضرت خواجه محمد معصوم رضی الله عنه بخواند طریقش اینکه اول
صد بار درود شریف بخواند بعده لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْن
پانصد بار بخواند و صد بار درود خوانده ثواب این بروح حضرت خواجه محمد معصوم رسانیده
دعا بتوسل حضرات پیران عظام نمایند و امیدوار فیضان باشند بعد ازان ختم سید الطریقت
خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه باین طریق که اول صد بار درود خوانده بعده
یا خفی اللطف ادرکنی بلطفك الخفی پانصد مرتبه بخواند و درود صد بار خواند و ثواب این بروح
حضرت سید الطریقت رساند این چند اسما از اسمای حسنی بجهت حصول ترقیات و مزید
درجات دینی و دنیوی نگاشته می آید باید که بمقاصدیکه بدین اسما مناسبت داشته باشند
مداومت باید نمود هر روز اول و آخر یازده یازده بار درود خوانده درمیان آن صد بار یا فتاح و
صد بار یا وهاب صد بار یا رزاق و صد بار یا معز و صد بار یا رافع و صد بار یا سلام شب
یا بروز هر گاه میسر شود اما در وقت غدر و فتور بیفتد سورهٔ الایلاف که حصار الکل بلا از بهر امنیت
رفع شر یازده و یا یکصد و یکبار و درود اول و آخر پنج بار هر روز بعد نماز فجر بخواند فقط

تمت بالخیر

مختصر فہرست کتب تصوف حسب مناسبت کتاب ہذا

عوارف المعارف مصری عربی
مصباح الہدایت ترجمہ عوارف
مجموعہ مسند لقمان حکیم
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین
یحییٰ منیری
مکتوبات جوابی حضرت شیخ
شرف الدین
مکتوبات حضرت شیخ عبد الحق محدث
دہلوی مطبوعہ مجتبائی دہلی
مکتوبات حضرت معصوم نظامی
مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی
مکتوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ
جہان آبادی نور اللہ مرقدہ
انوار الرحمن ملفوظات مولانا
فضل الرحمن
کلمات طیبات مکتوبات حضرت
پیران پیر شاہ عبد القادر جیلانی
دہلوی حضرت میرزا مظہر
جان جاناں شہید و حضرت
قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی
و حضرت شاہ ولی اللہ و حضرت
شاہ غلام علی قدس اللہ اسرارہم
مقامات امام ربانی دہلی
مقالات صوفیہ

تحفۃ الاخیار شرح اسرار الابرار
از شیخ عبد الحق محدث دہلوی
مجتبائی
ارشاد الطالبین از قاضی
ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ
مطبوعہ مجتبائی دہلی
سیر الاولیا فارسی مصنفہ حضرت
امیر خسرو صاحب خلیفہ حضرت
نظام الدین اولیا رحمۃ
انیس الارواح
اسرار الاولیا ملفوظات بابا
فرید گنج شکر کشوری
دلیل العارفین
اسرار العارفین ترجمہ اردو
دلیل العارفین دہلی
مونس الماکرین
سرور القلوب ذکر اولیا المحبوب
سیر الاقطاب ذکر اولیاء اللہ
شجرۂ معرفت ترجمہ لب لباب
مثنوی مولانا روم
خزینۃ الاصفیاء دو جلد
تاریخ شاہ معین الدین چشتی
مطلع الانوار مع حواشی جدیدہ
از حضرت امیر خسرو جواہر مخزن الاسرار

مخزن اسرار از حضرت
نظام الدین گنجوی رحمۃ
تحفۃ الاحرار جامی
لوائح جامی
سبحۃ الابرار
نفحات الانس
کیمیائے سعادت از حضرت
امام غزالی رحمۃ
مذاق العارفین ترجمہ اردو
احیاء العلوم الدین امام غزالی
اکسیر ہدایت ترجمہ اردو کیمیائے
اخلاق جلالی فارسی محشی
جامع الاخلاق ترجمہ
اخلاق جلالی
اخلاق ناصری
اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ
منطق الطیر از حضرت شاہ
فرید الدین عطار شہید رحمۃ اللہ
نی نامۂ شہید مجتبائی
نی نامۂ درد
نکات حسانی
گنجینۂ عرفان
انوار التہذیب
فتوح الغیب مع شرح فارسی

معدن المعانی ملفوظات
یحییٰ منیری اردو جلد سی
مثنوی مولانا روم محشی مع
شرح مثنوی مولانا روم
از بحر العلوم در سہ جلد
حدیقہ حکیم سنائی بتحشیہ جدید
رسالہ حق نما از شاہزادہ
دارا شکوہ فارسی
ہدایۃ الطالبین فارسی م
ختم خواجگان و شجرۂ نقشبندیہ مجددیہ
حکایات الصالحین مجتبائی
رموز العارفین مع پند حکایات
صالحین و مناجات بجناب
رب العالمین مجتبائی
احیاء العلوم عربی
پیراہن یوسفی ترجمۂ مثنوی
مولانا روم بزبان اردو
کنز الاسرار ترجمہ مثنوی
بو علی شاہ قلندر
چشمۂ فیض اردو ترجمہ
پند نامہ عطار
منہاج العابدین فارسی
ملفوظات حاجی وارث علی شاہ
مطالب رشیدی فارسی

سراج السالکین ترجمہ اردو
منہاج العابدین مطبوعہ مجتبائی
کمالات عزیزی مع مجربات عزیزی
مجتبائی
کشکول شریف فارسی از حضرت
شاہ کلیم اللہ جہان آبادی مطبوعہ
مطبع مجتبائی
مرقعہ شریف در اعمال و اوراد
و تعاویذ وغیرہ از حضرت موصوف
سرور المحزون فی سیر الامین المامون
ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ
ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ
صاحب مہاجر مکی اذکار و اشغال
دین یہ کتاب لاجواب ہے مجتبائی
صراط مستقیم از مولوی اسمٰعیل صاحب
شہید رحمۃ در اذکار و اشغال وغیرہ
افضل الفوائد ملفوظات حضرت
نظام الدین اولیا مولفہ حضرت
امیر خسرو رحمۃ
تذکرۃ الاولیا از شیخ المشائخ
فرید الدین عطار
شفاء العلیل ترجمہ قول الجمیل
مع رسالہ ہدایت اسمٰعیل از
شاہ ولی اللہ رحمۃ

ان کتابوں کے علاوہ بھی ہر قسم کی کتابیں کتبخانہ تجارت مطبع مجتبائی دہلی سے مل سکتی ہیں

الحمد للہ والمنۃ

کہ کتاب مستطاب ہادی السالکین و تبصرۃ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین
یحیی منیری رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی

باہتمام مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب

در مطبع مجتبائی دہلی ۱۳۰۸ھ طبع گردید

کتب مفصلہ ذیل کی سوا اور بھی ہر قسم کی کتابیں کتبخانہ مطبع مجتبائی دہلی سے مل سکتی ہیں

عوارف المعارف مصری عربی
مصباح الہدایت ترجمہ عوارف
مجموعہ صد پند لقمان حکیم
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین
یحیی منیری ۔
مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین
مکتوبات حضرت شیخ عبد الحق
محدث دہلوی رح مطبوعہ مجتبائی دہلی
مکتوبات حضرت معصوم نظامی
مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی
مکتوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ
جہان آبادی نور اللہ مرقدہ ۔
انوار الرحمن ملفوظات مولانا
عبد الرحمن ۔
کلمات طیبات مکتوبات حضرت
پیران پیر و شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی و حضرت میرزا
مظہر جان جاناں شہید و حضرت
قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی
قدس اسرارہم ۔
مقامات امام ربانی ۔ دہلی
مقالات صوفیہ

ارشاد الطالبین از قاضی
ثناء اللہ صاحب پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ
مطبوعہ مجتبائی دہلی ۔
سیر الاولیا فارسی مصنفہ
حضرت امیر خسرو صاحب خلیفہ
حضرت نظام الدین اولیا رح
انیس الارواح
اسرار الاولیا ملفوظات بابا فرید
گنج شکر ۔ کشوری ۔
دلیل العارفین ۔
اسرار العارفین ترجمہ اردو
دلیل العارفین ۔ دہلی
مونس الذاکرین ۔
سیر القلوب الی دیار المحبوب
سیر الاقطاب اذکار اولیاء اللہ
شجرۂ معرفت ترجمہ لب لباب
مثنوی مولانا روم ۔
خزینۃ الاصفیاء دو جلد
وقائع شاہ معین الدین چشتی
مطلع الانوار مع حواشی مجلدہ
از حضرت امیر خسرو دہلوی
بجواب مخزن اسرار

مخزن اسرار از حضرت
نظام الدین گنجوی رح
تحفۃ الاحرار جامی ۔
لوائح جامی
سبحۃ الابرار
نفحات الانس
کیمیائے سعادت از حضرت
امام غزالی رح
مذاق العارفین ترجمہ اردو
احیاء علوم الدین امام غزالی رح
اکسیر ہدایت ترجمہ اردو کیمیائے سعادت
اخلاق جلالی ۔ فارسی محشی
جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی
اخلاق ناصری
اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ
منطق الطیر از حضرت فرید الدین
عطار شہید رحمہ اللہ
می باید شنید
می باید دید
نکات احسانی
گنجینۂ عرفان
انوار التہذیب

فتوح الغیب مع شرح فارسی
مثنوی مولانا روم محشی مصری
شرح مثنوی مولانا روم از بحر العلوم
در ۴ جلد ۔
حدیقہ حکیم سنائی محشیہ جدید
رسالہ حق نما از شاہزادہ
دارا شکوہ ۔ فارسی
تذکرہ غوثیہ کاغذ ولایتی
ایضاً کاغذ ولایتی عمدہ ۔
ہدایۃ الطالبین فارسی
حکایات الصالحین مجتبائی
رموز العارفین مع چند
حکایات صالحین و مناجات
بجناب العالمین مجتبائی
احیاء العلوم عربی ۔
پیراہن یوسفی ترجمہ مثنوی
مولانا روم بزبان اردو ۔
کنز الاسرار ترجمہ مثنوی
بو علی شاہ قلندر ۔
چشمۂ فیض اردو ترجمہ
پند نامہ عطار
منہاج العابدین فارسی

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

الحمد للہ کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرہ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین ١٣٠٨

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین یحیی منیری
رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی بہ تصحیح مولانا محمد فضل الرحمن
سلمہ الرحمن باہتمام حافظ مولوی محمد عبد الاحد صاحب باہ جمادی الاولی

سنہ ١٣٠٨ھ

بار اول

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العٰلمین الرحمٰن الرحیم مٰلک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اھدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیھم غیر المغضوب علیھم ولا الضالین آمین + اللّٰھم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراھیم و علی آل ابراھیم انک حمید مجید + اللّٰھم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراھیم و علی آل ابراھیم انک حمید مجید و سلام علی الیاسین والحمد للہ رب العٰلمین اللّٰھم انی اسئلک ما سئلک نبی الرحمۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم واعوذ بک مما استعاذ بک نبیک نبی الامی صلی اللہ علیہ وسلم + اللّٰھم اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدۃ من لسانی یفقھوا قولی انت حسبی ونعم الوکیل نعم المولیٰ ونعم النصیر

بعد حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ پانی پتی مولدا عثمانی نسبا حنفی مذھبا نقشبندی مجددی مشربا میگوید چوں آرای مردم متفاوت دیدہ ام بعضے از انہا منکر ولایت اند و بعضے میگویند کہ اولیا بودند لیکن دریں زمانہ فاسد کسی نیست و بعضے در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند و میدانند کہ اولیا ہرچہ خواہند ہماں میشود و ہرچہ نخواہند معدوم گردد و از قبور اولیا باین خیال مرادات خود طلب میکنند۔ و چوں در اولیاء اللہ و مقربان درگاہ کہ زندہ اند ایں صفت نمی یابند از ولایت آنہا منکر میشوند و از فیوض آنہا محروم می مانند و بعضی آنہا بدست سفیہان جاہلان کہ در اسلام و کفر ہم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضی از آنہا بسبب کلمات سکریہ شان کہ کلماتیکہ معنی ظاہری آن مراد نیست بر اولیاء اللہ انکار میکنند و تکفیر مینمایند و بعضے از آنہا کلمات

بلکہ بر راحمل بر ظاہر کردہ ہمان اعتقاد نمودہ عقائد حقہ کہ از قرآن وحدیث و اجماع امت ثابت
است آنرا از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاہری اکتفا نمودہ از طلب طریقت تقاعد میکنند
و بعضی از انہا در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر میکنند و بعضی از آنہا اولیا را پرستش میکنند
و نذرہای شان قبول میکنند و مثل بیت اللہ طواف قبور شان مینمایند لہذا خواستم کہ کتابی موجز
نویسم کہ مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط و تفریط و تقصیر تحاشی نمایند. دریں باب کتابی
بزبان عربی نوشتہ بودم مسمی بہ **ارشاد الطالبین** چون بعضی یاران گفتند کہ چیزی بزبان
فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان ازان نفع گیرند لہذا این رسالہ بزبان فارسی نوشتہ شد و این
رسالہ بر پنج مقام تقسیم نمودہ شد **مقام اول** در اثبات ولایت و آنچہ بدان متعلق است
مقام دوم در آداب کہ ناقصان و مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان
مقام چہارم در آداب ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** در رسیدن و رسانیدن بمراتب قرب الہی۔

مقام اول در اثبات ولایت و آنچہ بدان تعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک اللہ تعالے کہ چنانچہ در انسان کمالات ظاہری
ہستند و آن اعتقادات صحیحہ موافق قرآن و حدیث و اجماع اہل سنت و جماعت و اعمال صالح
ادا ر فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک محرمات و مکروہات و مشتبہات و بدعات اند ہمچنان
در انسان دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ روایت
کردہ کہ مردی ناشناختہ نزد رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ پرسید کہ اسلام چیست فرمود کلمہ
شہادت و نماز و زکوۃ و روزہ ماہ رمضان و حج بشرط قدرت گفت کہ راست گفتی پس تعجب کردیم
کہ سوال میکند و تصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود آنکہ ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابہا
و رسولان و روز قیامت و آنکہ خیر و شر ہمہ بتقدیر الہی است گفت راست گفتی پس پرسید کہ احسان
چیست فرمود آنکہ عبادت کنی خدا را بوجہی کہ گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی کہ او ترا می بیند
پس از قیامت پرسید فرمود کہ از تو زیادہ نمیدانم پس از علامات قیامت پرسید و از ان نشان داد

پستر فرمود که جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود ازیں حدیث معلوم میشود که سوای عقائد واعمال کمالے دیگراست مسمی باحسان آنرا ولایت تام شد صوفی را چوں محبت الٰہی مستولی شود که دراصطلاح فنای قلب گفته شود دل او بمشاہدۂ محبوب حقیقی مستغرق ومستہلک می باشد وبغیر او متوجہ نمی شود دراینحالت خدارا نمی بیند که رویت او در دنیا عادۃً محال است لیکن صوفی را درین وقت حالتی است گویا که خدارا می بیند وپیش ازیں حالت صوفی به تکلف خود را بریں حال میدارد ورسول کریم ازاںحالت خبرداد که بدانی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که در بدن انسان پارہ گوشت است که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود واگر فاسد شود تمام بدن فاسد شود وآں دل است وشک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد آنرا صوفیہ فنای قلب می گویند چوں در محبت الٰہی فانی شود نفس در ہمسائگی او متاثر شود از امارگی باز ماند وحب فی اللہ وبغض فی اللہ کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود اگر کسی گوید صلاح قلب از ایمان واعمال است لاغیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرمودہ وصلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد واگر مجموعه ایمان واعمال را اصلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع منعقد است برافضلیت صحابه بر غیرشان در علم وعمل غیر صحابه باصحابه مشارکت دارند وبا این ہمه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ کند برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرچ کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم باطن ایشاں از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیا امت این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند وبوساطت از باطن پیغمبر مستنیر شدند وتفاوت میان این صحبت وآں صحبت ظاہر است پس معلوم شد که سوای کمالات ظاہری کمالی است باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه حدیث قدسی برآں دلالت میکند که حق تعالی میفرماید ہر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من بوے یک گز نزدیکی جویم وہر که بمن یک گز نزدیکی جوید من بوے یکباع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم وفرماید که بنده ہمیشه بمن نزدیکی

احسان

فضل صحبت

می جوید بعبادات نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی و قدرت او من میشوم۔ دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان از بر کذب عقل محال میدانند و آن جماعتی بقسمی است که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم بقسمی است که تهمت کذب وی روا نباشد بزبان قلم و قلم زبان خبر رسیده هند که ما را بسبب صحبت مشایخ که سلسله صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقائد و فقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند و ازین حالت که حاصل شده محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده و اینحالت که البته کمال است موجب کمالات است۔ دلیل پنجم خرق عادات است این دلیل ضعیف است مگر اینکه بانضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد۔ والله تعالی اعلم۔

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را با بندگان قربت است که قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید ما قریب تریم بسوی بنده از رگ گردن و هو معکم اینما کنتم حق تعالی با شما است هر جا که باشید بر آن دلالت دارد و قربی است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته همیشه بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بر آن دلالت میکند این قرب ثانی مسمی است بولایت و اول مراتب این قرب بنفس ایمان حاصل میشود قال الله تعالی والله ولی المومنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن معتد بها نان آنست که بولایت خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته و از مقامات و مدارج بیشمار است چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان خالق و خلق است نیز بیچون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عرضیات و کنه این قرب بعقل و حس مدرک نمیشود و اگر مدرک میشود مدرک بعلم حضوری و وجدانی هو بهو مناسب علم حضوری و وجدانیست

این حدیث قدسی است

بیان کشف و رویا

است این ہر دو قرب با قطعیہ کہ ایمان بدان واجب ست چنانچہ دیدن حق سبحانہ و تعالی بی جہت
و بی مقابلہ رائی و مرئی از نصوص قطعیہ ثابت است نہ بعقل سوال ولایت عبارت است از نسبتی
بے کیف کہ بندہ راست با خدا آنرا بلفظ قرب تسمیہ کردن چراست جواب این بمقدمہ موقوف است
بر تمہید دو مقدمہ مقدمہ اول آنکہ کشف و رویا ہر دو عبارت اند از آنکہ صورت مثالی در آئینہ خیال مرتسم
میشود خواہ در خواب خواہ در بیداری و ہر قدر آئینہ خیال مصفا باشد کشف و رویا صالح و صادق بود
لہذا خواب پیغمبران وحی قطعی است کہ آنہا معصوم اند از خطا و خیالات شان مصفا و باطن شان پاکیزہ
تر است و رویا را اولیا غالباً صادق چرا کہ آنہا بدولت صحبت پیغمبران بواسطہ یا بواسطہ و باتباع شریعت
صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کردہ اند مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتیکہ دام
اولیاست * عکس مہرویان بستان خداست * یعنی چون در بواطن شان آئینہ فرعی است یعنی ذاتی
نیست بسبب متابعت انبیاء حاصل شدہ است گاہی ظلمت اصلی ظاہر میشود و آئینہ خیال مکدر میگردد
پس در کشف و رویا خطا واقع میشود و این تکدر گاہی بارتکاب محرم یا مشتبہ یا بتجاوز از حد اعتدال
یا بانعکاس و اختلاط عوام میشود و رویای عوام غالباً کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمہ دوم
آنکہ در عالم مثال از واجب تا ممکن ہر چیز مثال است اگرچہ ذات و صفات الہی را امثال نیست مثل چیزی را
گویند کہ ہمچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و این در ذات و صفات الہی محال است بخلاف
مثال کہ آفتاب امثال بادشاہ میگویند حق تعالی مثال نور خود فرمودہ مثل نورہ کمشکوۃ فیہا
مصباح یعنی نور الہی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغدان است تا آخر اوصاف و در حدیث
خدا تعالی را مثال فرمودہ سید بنی دارا و جعل فیہا مادبۃ الحدیث و لہذا حق تعالی را
در خواب دیدن جائز است چنانچہ در حدیث آمدہ و یوسف علیہ السلام سالہای قحط را بصورت گاو ہای
لاغر و سالہای ارزانی را در صورت گاو ہای فربہ و بصورت خوشہ ہای گندم دیدہ و در صحیح بخاری
آمدہ کہ پیغمبر خدا فرمود کہ بخواب دیدم کہ مردم بر من می آیند و ہر یک از آنہا پیرہن است بعضی تا پستان
و بعضی را فروتر از آن و عمر بر من گذشت و پیرہن خود بر زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

مراد ازین علم است ازین احادیث وآیات معلوم شد که چیزیکه بی شکل باشد ومادی نبود بخواب دیدن
آن ممکن است وبنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا اولا
تعبیر بسکینه گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جسمانی متمثل میشود وبهر قدر که در آن قرب ترقی حاصل میشود
بنظر کشفی می بیند که گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او وبنا برهمین صورت
مثالی آن نسبت اقرب او تعالی وآن ترقی را بسیر الی الله وسیر فی الله وسیر من الله وبالله گفته
میشود والله تعالی اعلم **مسئله** صوفیه را بعد فنا رجوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از فنا کرده
فقیر برین مسئله استدلال میکند بقوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس
لرؤف رحیم یعنی حق تعالی ایمان شما ضائع نمیکند او سبحانه بمردم مهربان است ورسول فرموده صلی الله
علیه وسلم که حق تعالی بازی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که
حق تعالی ایمان حقیقی وعلم باطنی را هم قبض نخواهد کرد **مسئله** کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا از دل
نفس از حسد وحقد وکبر وریا وسمعه وغیره بکلی زایل نشود کمال تقوی حاصل نمیشود واین منوط بفنای
نفس است تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل اصلا گنجایش نداشته
باشد کمال ایمان وکمال تقوی دست نمیدهد واین مربوط است بفنای قلب که آنرا رسول کریم بصلاح
قلب تعبیر فرموده وفی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین یعنی ایمان کامل
نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر وپسر وتمام مردم متفق علیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان
من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن یکره ان یعود
فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی سه کس حلاوت ایمان می یابند
کسیکه خدا ورسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشند وکسیکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا وکسیکه
رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند وعبادت میکنند ترس دوزخ

داوکفر راز دوزخ بکروه تروانده یعنی عبادت خداکند محض بنا برمحبت او نه بترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصریه دیر دستی آب گرفت و در دستی آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرونشانم و بهشت را بسوزانم تا مردم بترس دوزخ وطمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا وحق تعالی میفرمایدان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بزرگ ترشما کسی است که متقی تر باشد واجماع امت است که صحابه کرام اکرم خلق واتقی اند واین ازانست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم ازهمه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت وقال الله تعالی والسابقون السابقون اولئك المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند بسوی خدا اینها جمله مقربان اند **مسئله** عبادت اولیا را ثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم اگر یکی ازشما مثل کوه احد زر در راه خدا خرچ کند برابر یک سیر یا نیم سیر جو از صحابه من نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده وسر این سخن آنست که عالم تمامه ظل است مر دائره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی بدائره ظلال رسید و در آن فانی ومستهلك شد قربی که دائره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد وتمام عالم بجای ظل این صوفی شد و صفات جهانیان وعبادات شان گویا ظل صفات وعبادات این صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آنقدر تفاوت در عبادت ولی وغیر ولی خواهد بود وصوفی در ترقی است و ایما و من استوی یوماه فهو مغبون پس در هر وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید **بیت** سیر زاهد هر شبی یکروزه راه + سیر عارف هر دمی تا تخت شاه + وحجت درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته شد پستر دوم از اینها بعد هفته یا مانند آن مرد پس مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کردند گفتیم دعا کردیم برای او آنکه حق تعالی او را به بخشد و بیار او ملحق سازد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او که بعد

شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده کجا خواهند رفت هر آینه در میان این هر دو صحابه تفاوت زیاده
از آنکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و نسائی و سر همان است که گفته شد که هر نقطه فوقانی
از قرب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد
از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه رو دارد و مسئله هر کی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب
عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پائین تر اند از ان از این راز عایشه رضی الله تعالی عنها روایت میکنند
که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان بنظر می آیند رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد
کسیکه حسنات او مثل این ستارگان باشند فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشند فرمود که تمام حسنات عمر
مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر آری برادر وقتیکه با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات بسبب رفعت منزلت
این قسم تفاوت آمد پس در مرتبه شخصی که بمرتبه صفات رسیده باشد و دیگری در دایره ظلال مانده باشد چه قدر تفاوت باید فهمید
فصل در خوارق عادات خرق عادت بر چند قسم است یکی از ان جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف
کونی که احوال موجودات که از نظر غایب باشند بروی ظاهر شود و احوال موجودات از زمان ماضی یا مستقبل بروی هویدا گردد
بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساخت مردی را بر آنها
که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده
بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الهی و ان عبارت است از یافتن
احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر یکی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات
حق تعالی متعلق شود از ین قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشفی ببیند دیگر از ان جمله الهام است که حق تعالی در قلب صحیح
علمی القا فرماید و کلام هاتف هم از ین قبیل است و فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صحیح فی اطمینانی می پذیرد
و یقین می آرد و وسوسه را قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت قلبک وان افتاک
المفتون یعنی فتوا پرس از دل خود اگرچه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علما ظاهر فتوی بحال بودن چیزی دهند
صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صحیح از حرام بالطبع نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما آنرا مباح گویند
این را بخاری از وابصه در تاریخ بسندی حسن روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر

مومن بنور الله یعنی بترسید از دانش مومن کامل بدرستی که او می بیند بنور خدای تعالی که در دل اوست این حدیث را ترمذی
از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر ازانجمله تاثیر است و این بر دو گونه است یکی آنکه تاثیر کند
در باطن مرید و او را جذب کند بسوی حق جل و علا و دوم تاثیر در عالم کون و فساد که حق تعالی موافق دعای و د
اراده او بظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم میرفت رزقی تر و تازه از غیب می یافت آن از همین قبیل است
این همه از اقسام خرق عادات از اصحاب و اولیا است مرتبت مسئله کشف اولیا و الهام شان حجت نبود علم ظنی است
و اگر کشف دو کس باهم متفق شود ظن غالب شود و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از عبدالله بن زید روایت کرده
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد
گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم
بگو الله اکبر اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب
حق است انشاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را بیاموختم پس عمر رض آمد و گفت یا رسول الله من هم
اینچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهقی از عائشه رض روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد وفات
غسل دادند باهم گفتند که پیغمبر علیه السلام [همچنین در فتوح الغیب است] را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم درین باب اختلاف کردند حق تعالی
برانها خواب انداخت همه شان به پینکی رفتند در خواب آوازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان
برخاستند پس غسل دادند در پیرهن او و بالای قمیص می مالیدند و او را مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث آحاد یا
مخالف قیاسی باشد که جامع باشد شرائط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد به خطا در کشف
و این مسئله مجمع علیه است در میان سلف و خلف چراکه قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حجت قطعی است و احتمال
کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بیشتر واقع میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف
واقع میشود پس هرکدام که شرع موید او باشد اولی است بقبول و اگر شرع ازان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف
اگر یک شخص است پس کشف اخیر او اولی و مقبول است چراکه صوفی دائما در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است
بسوی خدای تعالی و واصل است بانبیاء و اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی است از کشف صاحب سکر

چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان باشند پس کسیکه کشف او گاهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادر کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی که نادر آن مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسیکه غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی است که منزلت او بقرب است بخدا تعالی ازینهمه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف او قوی بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم همچو حکم کشف است علوم مرتبه کشفهائی مجدد الف ثانی رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از سرچشمه صحو سر زده و گاهی مخالف شرع نیفتاده بلکه بیشتر از شرع مؤید است و بعضی چنانست که شرع ازان ساکت است و مرتبه او در اولیا مثل مرتبه اولی العزم است در انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و این همه امور بر کسیکه در کلام او بنظر انصاف بیند مخفی نمی ماند اگر کسے گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه و آله وسلم از شرع ثابت است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت شد بکشف و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادات از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان درگاه و خرق عادات از انها ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خرق عادات مروی نیست حالانکه ادنی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیاء بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارتست از کثرت ثواب و خوارق از حظوظ است مناط ثواب نیست مگر عبادت و قرب الٰهی و لهذا محدثین کرامات اصحاب در مناقب ذکر نکرده اند بلکه کرامات را بابی علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشد همچنین مجدد رحمة الله علیه فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر آنرا خوارق نمیدهد و آنها افضل باشند از صاحب خوارق و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلب و تجویدی و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیا و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص

کشف سکر احتمال غلط بسیار دارد

کثرت خوارق دلیل فضیلت نیست

بدریافت صور و احوال اشیا که غائب از نظر او ست هرگاه که اکثر خلائق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع و کاهای شان
بیشتر مائل است بسوی کشف احوال غائبان و این را بسیار عمده میدانند آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند
و میگویند که اگر اینها از اهل الله می بودند از احوال غیب خبردار بایستی چون اینقدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند دریافت
همچنین منافقان هم درحق سید المرسلین میگفتند این سفیهان باین خیالات فاسده از برکات دوستان خدا
محروم اند و نمیدانند که حق تعالی درباره دوستان خود غیرت دارد که او شان را بغیر خود مشغول نمیکند ؎
من ندانم فاعلات فاعلات ٭ شعر میگویم به از آب حیات ٭ قافیه اندیشم و دلدار من ٭ گویدم مندیش جز دیدار
من ٭ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه از پیر خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است
که بعضی اولیا که از آنها کرامات بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما اینقدر کرامت ظاهر نشدی
اگر کسی گوید که اگر خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله
عنه ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرور است ولایت نسبتی است باخدا کسی از آن
مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیاء الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد مرگ ثمره آن خواهند دید
احتیاج بخوارق مر انبیا راست که برای دعوت خلق اند ضرور است که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند و اولیا
دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت
میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس تر آنها را ذکر تعلیم میکنند و
میفرمایند که اوقات خود بیاد الهی معمور کن تا که ذکر الهی مشغول شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و درین دعوت
احتیاج کرامت نیست جواب دوم آنکه مرید می بیند هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ در ذات خود بتغیر احوال خود می بیند
که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرفراز ساخته نند کردن مرده نزد عوام عمده کرامت است و زنده نمودن
روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام در کار نیست **فائده** بدانکه علامت
ولی آنست که بظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید اِنْ اَوْلِیَاؤُهٗ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ
یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان و باطن او چنین باشد که هرگاهی کسی در صحبت او نشیند دل خود را مائل بیند بخدا تعالی
و توجه بسوی او دیابد بغیر او و امام نووی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله

اشعار مولانا روم

ولایت نسبتی است باخدا تعالی

علامت ولی

علیہ وسلم علامت اولیاء اللہ چیست فرمود آنکہ از دیدن آنہا خدا یاد آید ابن ماجہ ہم چنین روایت کردہ و نیز بغوی
از رسول کریم روایت کردہ کہ حق تعالی میفرماید کہ بدرستیکہ اولیاء من از بندگان آنان ہستند کہ یاد کردہ شوند
بیاد کردن من و یاد کردہ شوم بیاد کردن آنہا لیکن این دریافت را ہم فی الجملہ مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع
این دریافت است ؎ ہر کرا روی بہبود نبود دیدن روی نبی سود نبود و این ہمہ آثار تاثیر اتی است کہ در ہر ولی
میباشد و اگر در باطن او تاثیر قوی باشد بقسمی کہ جذب کند مرید را بسوی خدا تعالی و در مراتب قرب رساند او را
مکمل گویند چنانچہ در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل ہم مراتب بسیار اند بعضی اولیاء در کمال خود تفوق دارند
و در تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکہ خود رسیدہ اند دیگر آنرا ہم میتوانند رسانید
والکل من فضل اللہ تعالی **مقام دوم** در آداب مریدان طلب طریقت و سعی کردن برای تحصیل کمالات
باطنی واجب است چرا کہ حق تعالی میفرماید یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاتہ یعنی ای مسلمانان پرہیز کنید
از نامرضیات خدا کمال پرہیزگاری یعنی در ظاہر و باطن چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عقائد و اخلاق
بکمال تقوی امر برای وجوب میباشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نہ بندد چنانچہ ذکر کردہ شد در زائل نفس
از حسد و حقد و کبر و ریا و سمعہ و عجب و منت و غیر آن کہ حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا کہ زائل نشود
کمال تقوی چگونہ صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی کہ تقوی عبارت از آنست و معبر است
بصلاح جسد کہ ثمرہ صلاح قلب است چنانچہ در حدیث مذکور شدہ و آنرا صوفیہ فنای قلب گویند و ولایت عبارت
از فنای نفس است صوفیان گفتہ اند کہ راہی کہ ما در صدد آنیم ہمگی ہفت گام است یعنی فنای لطائف خمسہ عالم امر
قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیہ لطیفہ قلبیہ کہ عبارت از اصلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل
تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان واجبات و پرہیز کردن از منہیات ادای فرائض و واجبات بدون
اخلاص ہیچ اعتبار ندارد و قال اللہ تعالی فاعبد اللہ مخلصا لہ الدین و پرہیز از منہیات بدون فنای نفس
صورت نمی بندد پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمدہ لیکن چون حصول ولایت امری است وہبی و مقدوریت تکلیف
بقدر طاقت است لہذا حق تعالی فرمود فاتقوا اللہ ما استطعتم پرہیز کنید از نامرضیات خدا قدر کہ توانید
پس حکم کردہ میشود بدانکہ بذل یعنی کوشش کردن و تبلیغ در تحصیل آن واجب است دیگر آنکہ چنانچہ ولایت را مراتب

کمال تقوی در امر ولایت است
ولایت فنای نفس است
تعریف تقوی

غیر متناهی است چنانچه سعدی گفته **بیت** نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ❊ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ❊ همچنین تقوی هم مراتب غیر متناهی دارد در رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان اعلمکم و اتقکم بالله انا هر قدر مرد در مراتب قرب الٰهی ترقی میکند خوف و خشیت بروی غالب میشود و متقی تر میشود ان اکرمکم عند الله اتقکم و چون تقوی بی نهایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دائما واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرائض آمده قال الله تعالیٰ وَ قُلْ رَّبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا یعنی بگوای محمد که الٰهی علم من زیاده کن و قناعت از مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه میفرمایند **رباعی** در راه خدا جمله ادب باید بود ❊ تا جان باقی است در طلب باید بود ❊ دریا دریا اگر بکامت ریزند ❊ کم باید کرد و خشک لب باید بود ❊ مولوی روم میفرمایند **بیت** ای برادر بی نهایت درگهی است ❊ هر چه بروی میرسی بروی مایست ❊ حضرت خواجه باقی بالله میفرمایند **بیت** هر جا که ترشح تو بینیم ❊ دار العطشیم و تشنه کامیم ❊ حضرت موسی علیه السلام فرمود لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی همیشه باشم در سفر تا که برسم جائیکه دریای شور و شیرین جمع میشوند که آن مکان حضرت خضر بتعلیم الٰهی معلوم شده بود و چون موسی علیه السلام با خضر ملاقی شدند هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا گفت که آیا متابعت کنم ترا برای آنکه بیاموزی مرا آنچه خدا ترا علم داده است **مسئله** چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل هم از ضروریات گشته که وصول بخدای بی توسل پیر کامل مکمل بس قلیل است و بسیار نادر مولوی روم میفرمایند **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ❊ دامن آن نفس کش محکم بگیر ❊ و طریق تلاش پیر کامل مکمل آنست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشد و بر کسی از آنها انکار و عیب جوئی نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت شرع کند هر کرا بر شرع مستقیم نه بیند هرگز بوی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بروی او ظاهر باشد که احتمال نفع انجا نادر است و احتمال ضرر قوی حق تعالیٰ میفرماید لَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا یعنی و فرمانبرداری مکن گنهگار و کافر را حق تعالیٰ اول منع از اطاعت گنهگار کرد و پس تر از اطاعت کافر بسبب بعید بودن بعید و ظهور بطلان و صحبت او مسلمانان آنقدر مضر نخواهد شد که صحبت آثم مضر خواهد شد حقتعالیٰ میفرماید وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهٗ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوٰىهُ وَ كَانَ اَمْرُهٗ فُرُطًا یعنی فرمانبرداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود

علم باطنی فرض است

پیر شیخ

ودپیری کرد او خواہش خود را وہست کار او بیرون از اندازۂ شرع واتبع ہواہ عطف تفسیرست متبعت ہوا دلیل است بر غفلت قلب وفساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب کہ رسول خدا فرمود اِذا فسدت فسد الجسد کلہ پس کسیکہ مستقیم الاحوال باشد ودعوی ولایت کند برای نفس خود نہ آنکہ نظر بکمالات پدر وجد خود مرید گیرد چنانچہ رسم پیرزادگان است پس دعوی او صحیح است لیکن بر دعوی او بینہ وبرہان میباید ظہور خرق عادات کہ مقرون باتباع شرع واستقامت باشد برہان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی براہین ہمانست کہ از حدیث ثابت شد کہ در صحبت او واز دیدن و خدا یاد آید ودل از ما سوا سرد شود لیکن بر عوام الناس واغیار دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر است پس باید کہ در مریدان او کسی را کہ عالم وعادل وعاقل پندارد سوال کند واحوال تاثیر شیخ پرسد حقتعالی میفرماید فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی سوال کنید از اہل علم اگر شمارا علم نباشد ورسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم انما شفاء العی السوال یعنی نیست شفا رجاہل از مرض جہل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شہادت دہد بر تاثیر صحبت او واو عادل باشد نہ بنابر طلب جاہ یا مال یا غیر آن واحتمال دروغ بروی نباشد وعاقل باشد کہ متہم بخطا وحمق ہم نباشد او را تصدیق باید کرد واگر چند کس ہمچنین شہادت دہند زیادہ تر غلبہ ظن بہم رسیدہ باشد اگر کثرت روایات بحد تواتر رسد پس قطع بہم رسد لیکن غلبہ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردے متقی مستقیم الاحوال کافی است چراکہ در صحبت مردے متقی احتمال ضرر نیست ونفع اگرچہ متیقن نیست لیکن محتمل البتہ است پس طلب کند نفع را اگر از انجا مقصود بدست آید فہو المراد والا جای دیگر تلاش کند **مسئلہ** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد ماند ودر صحبت او تاثیر نیافت واجب ست بروی کہ ترک او کند وتلاش شیخ دیگر نماید وگرنہ مقصود ومعبودش شیخ باشد نہ خدا تعالی واین شرک است حضرت عزیزان رامیتنی پیر طریقہ نقشبندیہ میفرمایند **رباعی** باہر کہ نشستی ونشد جمع دلت ٭ وزتو نرمید صحبت آب وگلت ٭ زنہار ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنہ نکند روح عزیزان بحلت ٭ لیکن از ان شیخ حسن ظن دارد چہ محتمل کہ آن شیخ کامل ومکمل باشد وتر دادو نصیب آنکس نبود وہمچنین اگر شیخ کامل ومکمل باشد واز این جہان رحلت فرمود ومرید برجہ کمال نرسید واجب است کہ آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش کند کہ مقصود خداست حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ فرمود کہ صحابہ کرام بعد رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بیعت با ابکر وعمر وعثمان وعلی رضی اللہ عنہم کردند مقصود ازین بیعت فقط

۹ یعنی جہت ... شیخ ... ۱۲

تلاش پیر دیگر ۵ تمام شد موضع ... ۱۲

او بود وبنا بود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را بدرجه کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر اصحاب باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه فیض مرده مثل زنده باشد که در مفیض و مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد فنا مفقود آری بعد فنا و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد والله تعالی اعلم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت وی در خود به بیند واجب است بروی که صحبت او را غنیمت داند و دامن دولت او محکم گیرد و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الٰهی رسوخ محبت او درخواست کند و در امتثال امر و انتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دائما در طلب رضای او باشد و هیچ‌گاه بایشان کار از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است باعث ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات مسئله تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع ترقیات است حق تعالی میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای مسلمانان آواز بلند کنید بر آواز نبی و سخن بلند مگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما در میان خود با ترسید از آنکه اعمال صالح شما از این بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ نائب پیغمبر است پس همان آداب بجناب او مرعی دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای همین که پیغمبر موصل است بخدا و محبت او موجب محبت خدا را و معیت او موجب است معیت خدا تعالی را همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است بخدا تعالی و محبت او مسئله بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشائخ تفضیل دهد و بعضی گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة و فوق كل ذي علم عليم فقیر میگوید تفضیل بر دو نوع است یکی باختیار و درین صورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع دانند این صحیح است دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او معذور است بسبب سکر و سوای این و تاویل این سخن معنی ندارد مسئله مرید را بر شیخ اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض است دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است علیهما السلام که موسی چون

تقصیر در آداب شیخ حرام است

[illegible]

ازخضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت بآنکه آنچه عمل کنم بران اعتراض نکنی حیث قال انک
لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا حتی احدث لک منه ذکرا یعنی
اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت و چگونه صبر کنی برانچه از حکمت آن علم نداری
گفت موسی انشاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت پس خضر علیه السلام گفت پس سوال نکنی از کرده
من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض موسی علیه السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی و
بینک موسی علیه السلام اعتراض بر خضر علیه السلام بنا بر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت
خضر گفت اینست جدائی میان من و میان تو **فائده** کلام درانست که شیخ صاحب استقامت و
تقوی است اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد درانصورت بر شیخ اعتراض نکند
بلکه تاویل کند اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
و اگر البته معصیت باشد تاهم آن ولی را انکار نکند گو که آن فعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب قد یزنی
یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود ماعز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله صلعم بود از وی بر
تقدیر زنا واقع شده او را حق تعالی توبه توفیق داد که خود را رجم کنانید و اگر شخصی است که شعار او فسق
است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او ضرور نیست **مسئله** چنانچه تفریط و تقصیر در
آداب مشایخ حرام است افراط آنهم بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی نصاری در
تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند پسر خدا گفتند از و تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و روافض
در تعظیم علی مرتضی رضی الله عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی
بسوی وی آمده و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای
ثلاثه لازم آمده **مسئله** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف یا الهام
آنها را علم دهند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول لکم عندی خزائن
الله و لا اعلم الغیب یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم من شمارا که نزد من خزانه رحمت خدا است
هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم و قال الله تعالی و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء

یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند چیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد
این مدعا ست مسئله اگر کسی گوید که خدا و رسول برین عمل گواه اند کافر شود اولیا تا در نفس معتقد برایجا
معدوم یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطاء رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض و غیر آن
بسوی شان کفر است قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد مسئله عبادت مر غیر خدا را جائز
نیست و نه مدد خواستن از غیر حق ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرد مر
بندگان را که بگویند خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو مدد میخواهیم بر عبادت و بر هر چیز ایاک برای
حصر است پس نذر کردن برای اولیا جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر کرد وفای نذر نکند
که احتراز از معصیت بقدر امکان واجب است و گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله حکم نماز
دارد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطواف بالبیت صلوة یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد ۔
مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان و از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم الدعاء
هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پس این آیه خواند و قال ربکم ادعونی استجب
لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین حق تعالی میفرماید دعا کنید از
من قبول کنم من برای شما دعا را بدرستی که کسانی که تکبر میکنند از عبادت من قریب است که داخل خواهند
شد در جهنم ذلیل و خوار مسئله آنچه جهال میگویند یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یا خواجه شمس الدین
پانی پتی شیئاً لله جائز نیست شرک و کفر است و اگر یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین پانی پتی حاجت من روا
کن گوید مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید والذین یدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی آنا
کسانیکه شما دعا میخواهید سوای خدا آنها بندگانند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی بر آرند
و اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ دون الله عام است و لفظ معتبر است
نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت
صدقة و ذکر القبر یقربکم من الجنة یعنی ذکر کردن انبیا عبادت است و ذکر کردن صالحان یعنی اولیا

کفاره گناهان است و ذکر کردن موت صدقه است و ذکر کردن قبر از بهشت نزدیک می کند رواه صاحب مسند الفردوس بسند ضعیف عن معاذ ذکر علی عبادة یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشه رض بسند ضعیف مراد ازین ذکر ذکر کردن علو مرتبه شان و ذکر احوال و اخلاق و سیرت شان است تا مردم محبت ایشان در دل نشانند که ثمره محبت خداست و باحوال و اخلاق و سیرت اقتدا کنند و از مخالفت اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد صلی الله علیه وسلم با ذکر حقتعالی در اذان و اقامت و تشهد مانند آن عبادت است بقوله تعالی و رفعنا لك ذكرك یعنی بلند کردیم ما برای تو ای محمد ذکر تو در کلمه و اذان و تشهد نام تو با نام من می آید نه ذکر غیر او با وی پس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و با وی ضم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله تعزیر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه وسلم هم بر وجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا نباشد مسئله ولی هیچ گاه بدرجه ادنی از انبیا نرسد با این مسئله اجماع منعقد شده است پس قول بدانکه ولایت افضل است از نبوت شرعا باطل است و تاویل آن که ولایت نبی افضل است از نبوت باطل است کشفا مسئله هیچ ولی بمرتبه نبی نمیرسد و تکالیف شرعی از و ساقط نشود مگر مجذوب که عدیم العقل بود که عقل و بلوغ شرط تکلیف است و تکالیف شرعی از انبیا هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام بر انبیا واجب است نماز تهجد بر نبی صلی الله علیه وسلم بروایتی واجب بود و نماز ضحی و سنت فجر هم بروایتی واجب بود مسئله عصمت خاصه انبیاست و اولیا را گفتن کفر است و عصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد از وی صدور صغیره و کبیره عمداً و خطا و اختلال عقل و غفلت در خواب و بیداری و هذیان و سکر و این در انبیا ضرور است تا در وی محل اشتباه نباشد و در غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است مسئله صحابه از اولیا است افضل اند حقتعالی در حق آنها فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم و اجماع منعقد شده بر آنکه الصحابة کلهم عدول عبدالله بن مبارک از تابعین است میگوید الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی مسئله قبور اولیا بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال

قول افضلیت ولایت از نبوت باطل است

اولیا را معصوم گفتن کفر است

آتش و چراغان کردن ہمہ بدعت است بعضی ازان حرام است و بعضی مکروہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بر شمع افروزان نزد قبر و سجدہ کنندگان بر العنت گفتہ و فرمودہ کہ قبر مرا عید و مسجد نکنید و مسجد بجد نکنند
و روز عید برای مجمع روزی در سال مقرر کردہ شدہ رسول کریم علی رضی اللہ عنہ را فرستاد کہ قبور مشرفہ
را برابر کند و ہر جا کہ تصویر بیند او را محو کند **مسئلہ** سنت آنست کہ بگوید السلام علیکم اھل الدیار
من المومنین والمسلمین و انا انشاء اللہ بکم لاحقون (یعنی وقت زیارت قبور ۱۲) نسال اللہ لنا ولکم العافیۃ
مسئلہ در زیارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اولیاء کرام مستحب است کہ طہارت کاملہ باشد و (متصل) روح
بر پیغمبر خدا و اتباع او گفتہ باشد و عمل صالح از نماز یا روزہ یا صدقہ کہ پیشتر ازان بخلوص نیت للہ کردہ باشد
ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و بخشوع و تضرع باشد و از جناب الٰہی محبت آنہا و اتباع سنت آنہا
طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کردہ بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند و در
خواندن قرآن نزد قبور اختلاف است لیکن صحیح آنست کہ جائز است **مقام سوم** در آداب کاملان و مرشدان
فصل کاملان را اہم طلب مزید لازم است قناعت در طلب قرب خدا تعالیٰ ہیچگاہ نشاید (طریقہ و دستور ۱۲) از جناب
الٰہی سوال کند چنانچہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگفت **رب زدنی علما** یعنی ای پروردگار زیادہ کن
مرا علم و در مجاہدہ قصور و فتور نکند کہ تا جان باقیست مجاہدہ باقیست حق تعالیٰ میفرماید **واعبد ربک
حتی یاتیک الیقین** یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا کہ آید ترا موت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم قیام لیل میکردند تا کہ ہر دو پای مبارک او ورم میکرد مردم میگفتند یا رسول اللہ قد غفر اللہ لک
ماتقدم من ذنبک وما تاخر یعنی بدرستیکہ بخشید ترا خدا گناہان ترا اولین و آخرین مراد از گناہ
ترک اولیٰ است فرمود **افلا اکون عبدا شکورا** یعنی آیا نباشم من بندہ کمال شکر کنندہ **مسئلہ**
کامل اگر کسی کامل تر از خود بیند باید کہ از وی اخذ فیض کند بلکہ اگر در کمتر از خود خصوصیتی از فضیلتی بیند باید کہ
آنہم طلب کند چنانچہ موسیٰ علیہ السلام از خضر کرد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است را درود آموخت **اللھم
صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابراھیم و علی ال ابراھیم** یعنی الٰہی رحمت بفرست بر محمد و
بر آل محمد چنانچہ رحمت فرستادی بر ابراہیم و آل او حضرت مجدد رضی اللہ عنہ میفرمایند کہ مبدء تعین

محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم محبوبیت صرفہ است و مبدء تعین ابراہیم علیہ السلام خلت کہ زینہ پایہ تعین محمدیست صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراہیمی ضرور است کہ زینہ پایہ وی است لیکن چون محبوبیت صرفہ میخواہد کہ محبوب بر زینہ پایہ توقف نماید و در مقام خلت ہم فضیلے عظیم است گو کہ زینہ پایہ از محبوبیت صرفہ است رب العالمین خواست کہ تفضیل مقام خلت ہم بعضی پیروان محمد و اتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زینگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی یدہ ملک لمولاہ یعنی غلام و آنچہ در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد ہزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت مجدد را کہ یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت آن سرور علیہ السلام باین سرفراز کردہ نافہمان بدین سخن آنحضرت اعتراض میکنند بیت گر نہ بیند بروز شپر چشم ٭ چشمۂ آفتاب را چہ گناہ ٭ ترمذی و ابن ماجہ از ابی ہریرۃ روایت میکنند کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمۃ الحکمۃ ضالۃ المومن فحیث وجدہا فہو احق بہا یعنی سخن دین گم کردہ مومن است ہر جا کہ یابد پس وی لائق تر است بگرفتن آن مسئلہ اولیاء کامل کہ قدرت ارشاد و تکمیل داشتہ باشند آنہا را باید کہ بر مردم فائدہ عرض کنند تا مردم از آنہا طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک ندارند رسول خدا فرمود لا یزال من امتی امۃ قائمۃ بامر اللہ لا یضرہم من خذلہم ولا من خالفہم یعنی ہمیشہ باشد از امت من جماعتی ایستادہ بکار خدا یعنی برای ہدایت خلق و ترویج دین ضرر نکند اگر کسی مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیا است و اولیا بہ نیابت انبیا این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیہان ترک ندہند حق تعالی میفرماید فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر یعنی اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکہ تکذیب کردہ شدہ اند رسولان پیش از تو حالانکہ آوردہ بودند شواہد النبوت معجزات کتاب ہای روشنی بخش حدیث فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی حجرہا وحتی الحوت فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ الباہلی یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اہل آسمان و زمین

تا مورچہ و ماہی برآمونزندہ خیر رہ دیعفر سنتند مسئلہ ہر کہ دعوی ولایت و ارشاد بدروغ کند برائے
طلب جاہ و ریاست و مال پس او خلیفہ شیطان است مثل مسیلمہ کذاب ومن اظلم ممن افتری
علی اللہ کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیہ شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل اللہ ونیست ظالمتر از کسی کہ
برخدا تعالی دروغ گوید یا گوید کہ وحی میشود بسوی من حالانکہ نشدہ باشد یا گوید کہ نازل خواہم کرد مانند آنچہ
خدا نازل ساختہ کہ او مثل شیطان از راہ خدا باز میدارد نعوذ باللہ منہا مسئلہ اولیاء را جائز است
کہ اظہار نمایند انعام حق تعالی کہ در حق آنہا شدہ و مرتبہ و درجہ قرب الہی کہ بفضل خود حق تعالی بآنہا
عطا فرمودہ چنانچہ قصائد غوث الثقلین و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از آن
مملو است چرا کہ حق تعالی میفرماید واما بنعمۃ ربک فحدث یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگو و رسول
کریم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ ان الحدیث بالنعمۃ شکر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت است و بیہقی
زیادہ کردہ و ترکہ کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و ابن جریر در
تفسیر از ابی بسرہ غفاری روایت کردہ کہ مسلمانان یعنی صحابہ میدانستند کہ شکر نعمت آنست کہ از اظہار
نماید چرا کہ حق تعالی میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اگر
شکر خواہید کرد نعمت زیادہ خواہم کرد و اگر کفران نعمت خواہید کرد ہر آئنہ عذاب من شدید است حق تعالی
بر کفران نعمت عذاب شدید گفتہ و دیلمی در فردوس و ابو نعیم در حلیہ روایت کردہ کہ عمر بن الخطاب بر منبر
برآمد و گفت الحمد للہ الذی صیرنی لیس فوقی احد یعنی حمد مر خدا راست کہ مرا چنان کرد کہ
کسی بالاتر از من نیست پستر از منبر فرود آمد مردم از وجہ این سخن پرسیدند گفت گفتہ ام مگر برای شکر نعمت
ابن ابی حاتم از مقیم روایت کردہ کہ با حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما ملاقات کردم پس مصافحہ نمودم
و از و تفسیر اما بنعمۃ ربک فحدث پرسیدم فرمود کہ اگر مرد مسلمان عمل صالح کند خبر دہد از ان مردم
خانہ خود را درین باب احادیث و اقوال صحابہ و سلف صالح بسیار است اگر گفتہ شود کہ حق تعالی از تزکیہ
نفس خود و تفاخر منع فرمودہ و گفت لا تزکوا انفسکم یعنی نفس خود را بپاکی یاد مکنید جواب دادہ شود
کہ تزکیہ نفس و اظہار نعمت در صورت باہم التباس دارند لیکن در حقیقت متغایر اند اگر کمالات را بنفس خود نسبت

کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیهٔ نفس است که تکبر است مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی
کند و خود را فی نفسه مفتا مشمر داند و اتصاف خود بوجه عنایت بحول و قوت الٰهی بان کمالات دانسته شکر
الٰهی بجا آرد و آنرا اظهار نعمت گویند آن یعنی هرچند در نظر عوام التباس وارد لیکن نزد خدا التباس ندارد
وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح از اولیاء الله که از رذایل نفس
پاک اند متصور نیست مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از اتقیا بظهور آید اعتراض بر و نشاید که حسن ظن با مو
بر است لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه متهم
دارد و چون بمرتبهٔ تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود آنزمان اظهار کند تا مردم منزلت
او دریافته از و استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل و آنچه شیخ را با مرید سلوک باید کرد مسئله باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و مهربان
و رحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوة والسلام قال الله تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ
رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ترجمه آمده شما را
رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان
است و ترش رو نباشد و مریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام و نصیحت بنرمی و شفقت کند و عنف و سخت
گوئی نکند که رسول کریم همچنین میکرد و از تقصیرات شان اگر در بارهٔ خود بیند عفو کند قال الله تعالی
وَلْيَعْفُوْا وَلْيَصْفَحُوْا یعنی باید که عفو کنند و از تقصیرات شان درگذرد و قال الله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ
لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ یعنی پس بسبب رحمت خدا که بر تست نرم هستی تو برای آنها و اگر با آنها می بودی
تو ترش رو و سخت دل هر آئینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان و از خدا طلب مغفرت
کن برای آنها و مشورت کن با آنها در کار دین و دور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام است
قال الله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ یعنی دور مکن کسانی را که یاد خدا میکنند صبح و
شام الی قوله تعالی فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از [illegible]

منفعت الی یابد راستوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
قال الله تعالی وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا یعنی مگردان چشمان خود را ازانها
درحالتیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در رهنمائی نیت اجرت مکن مگر بر خدا قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما اجرت جزاین نیست که اجرت
من بر خدایتعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند میفرمودند رحمه
الله تعالی اخی موسی لقد اوذی اکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند خدایتعالی برادر من موسی
را که ایذا کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید
نور محمد بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان آنحضرت میگفت روزی آن مرد از
راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن
مرد آمد تا از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را بسزا رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و
بران مرد متوجه شدند نفسی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند در بارهٔ او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی
بسیار تنگدل شدم از سبب برابر ساختن او با سائر مخلصان از آنجناب التماس نمودم آنجناب
فرمودند که ای مرزا صاحب اگر من او را زجر و عنف میکردم و توجه نمیدادم حق تعالی از من می پرسید که
من در سینهٔ تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب آن نور آمده تو چرا محروم داشتی
در آنوقت چگونه میگفتم که الهی این مراد شنام داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول می
افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگر چه من او را مانند
مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق کے برابر میکند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ
الْمُصْلِحِ حقیقت کار بدست خداست فیض نمیرسد مگر بدوستان مخلص موجب این قصه بدان ماند که جناب
عبدالله بن ابی بن سلول منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پسرش
که مؤمن مخلص بود بجناب آنحضرت بالتجا آورد تا آنحضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند
آنحضرت برای نماز استادند عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمده عرض کرد که یا رسول الله این همان

کسی ست که فلان روز چنین گفت و فلان روز چنین گفت و حقتعالی فرموده است اِنْ تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار
هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر نشنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد
بار برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حقتعالی
قبول نکرد و آیت نازل شد لَا تُصَلِّ عَلٰی اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهٖ یعنی نماز مخوان
بر کسی از منافقان گاهی و استاده مشو بر قبر او آیت دیگر نازل شد اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید خدا تعالی آنها را بعد از آن
باز آنحضرت بر جنازهٔ کسی از منافقان نماز نخواندند **مسئله** صاحب مسند ارشاد را باید که خود را
با وقار دارد و در وازهٔ بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مرید کم شود در وازهٔ فیض آنها
مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست که وَمَنْ يَّرَاهُ عَنْ بَعِيْدٍ هَابَهٗ وَمَنْ
يَّرَاهُ عَنْ قَرِيْبٍ اَحَبَّهٗ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بر وی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و
بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله** و نیز بعضی مرید را بر بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را
که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد
و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت
نشسته بودند آنحضرت علیه السلام بترغیب و ترهیب دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت
جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمودند چون آن مرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را نشنید و حکمت در
مشغولی برئیسان قریش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام می شدند و
ابن ام مکتوم مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضروری نداشت معهذا عتاب آمد عَبَسَ وَتَوَلّٰۤى اَنْ جَآءَهُ
الْاَعْمٰى یعنی ترشروی کرد و روگردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که هر که در طلب خدا
محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یَا دَاوٗدُ اِذَا رَاَيْتَ لِيْ طَالِبًا
فَكُنْ لَّهٗ خَادِمًا وقتیکه بینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش **مسئله** و نیز صاحب ارشاد را میباید

که حرکتی نکند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه ملامتیه آنرا تجویز کرده اند که این معنی در کار ارشاد مخل باشد و لهذا صوفیه را گفته اند که ریاء الکاملین خیر من اخلاص المریدین[له] منصب ارشاد منصبی عالی است نیابت رسول صلی الله علیه وسلم است حق تعالی میفرماید اِنَّا اَرْسَلْنٰكَ شَاهِدًا وَّمُبَشِّرًا وَّنَذِيْرًا وَّدَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهٖ وَسِرَاجًا مُّنِيْرًا بدرستیکه ترا فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمائی بسوی خدا باذن او و باشی چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زائد است دارمی از حسن البصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت منست بر ادنای شما۔

مقام چهارم در اسباب قرب الٰهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الٰهی جذب یعنی کشش خداست بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آنرا اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است بحکم استقرار یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الٰهی که بتوسط عبادت باشد آنرا ثمره عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آنرا تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی است و علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از آن خبر میدهد فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا و قد یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر اهلیت اسلام پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه واله وسلم الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة یعنی جنس انسان کان است مثل کان های زر و نقره از جای زر می یابد و از جای نقره و از جای آهن و مانند آن و موانع قرب الٰهی رذائل نفس اند و جنس عناصر و غفلت لطائف عالم امر و هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه

[له] ریاء کاملان بهتر است از اخلاص مریدان ۱۲

علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برائے دفع موانع۔

فصل در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کند که بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند دوم جذب شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیاء اکثر طریق سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را او را امداد و متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سائر مقامات عشره متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر محکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند و هر یک لطیفه را نوری است تا آن نور ظاهر نشود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثناء سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود لهذا حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول بتوجه القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر ظلمتها و کدورتها هم بر طرف شود و قرب هم حاصل شود بعد ازان برای تزکیه نفس و قالب مرید را بریاضت امر میکنند پس مرید را بریاضت و امداد توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که جذب که آخر کار بود در ابتدا مندرج شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد و صولت و شدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر گم شد و ریاضت بروی آسان گشت و ثواب عبادات بعد

اندراج النهایت فی البدایت

فنای لطائف زیاده شد از نهایات این سیر اسهل و اسرع شده و اگر مرید درین سیر پیشتر از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده والله اعلم۔

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب آلهی تقسیمی ترقی پذیرد که معتبر باشد و از عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد به چراکه ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چراکه بالا گذشته که عبادت همه عالمیان بمنزلهٔ ظل است مر عبادت ولی را پس همچنین فرق است در برکات عبادات شان مشایخ گفته اند که از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل میشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت کند تا بدرجهٔ ادنی اولیا برسد و مرتبهٔ ولایت یابد قوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است گویا کنایه از انست و چون تمام عمر دنیا هم آنقدر نباشد پس حصول ولایت بمجرد ریاضت و مجاهده متصور نیست مولوی روم میفرماید بیت سیر زاهد هر شبی یکروزه راه ٭ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ٭ پس باید دانست که مشایخ که مریدان را بریاضت و مجاهده امر میفرمایند مقصود ازان تصفیه عناصر است و تزکیه نفس نه حصول قرب بلکه تصفیه و تزکیه هم بمجرد عبادت نمیشود تا که تاثیر صحبت مشایخ باوی یار نمیشود **مسئله** بعضی اکابر چنان میگویند که هر عبادت که دران محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازالهٔ رذائل نفس تاثیر تمام دارد لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوة مانوس و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن ازان مستنبط میشود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده خِصَاءُ اُمَّتِیْ اَلصِّیَامُ یعنی خصی شدن امت من روزه داشتن است یعنی هر کرا شهوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت است لهذا رسول کریم صلی الله علیه وسلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرمودند نه مازرا و حضرت خواجه عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق سنت است آن عبادت مفیدتر است برای ازالهٔ رذائل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الٰهی لهذا از بدعت حسنه مثل بدعت قبیحه اجتناب میکنند که رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم کُلُّ مُحْدَثَةٍ

بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ پس نتیجہ این حدیث آنست کہ کُلُّ مُحْدَثٍ ضَلَالَةٌ بدیہی است
کہ لَا شَیْءَ مِنَ الضَّلَالَةِ بِهِدَایَةٍ فَلَا شَیْءَ مِنَ الْمُحْدَثِ بِهِدَایَةٍ و نیز در حدیث آمدہ اِنَّ
الْقَوْلَ لَا یُقْبَلُ مَا لَمْ یُعْمَلْ بِهٖ وَكِلَاهُمَا لَا تُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّیَّةِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ
وَالنِّیَّةُ لَا تُقْبَلُ مَا لَمْ تُوَافِقِ السُّنَّةَ یعنی سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و ہر دو مقبول نیستند بدون
نیت و ہر سہ مقبول نیستند تا کہ موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب
بران مترتب نشود اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم ازان منع
نفرمودی ابو داود از انس ابن مالک روایت کردہ وَلَا تُشَدِّدُوْا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا
عَلٰی اَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللّٰهُ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ فَتِلْكَ بَقَایَاهُمْ فِی الصَّوَامِعِ وَالْبِیَعِ رَهْبَانِیَّةَ
اِبْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنٰهَا عَلَیْهِمْ یعنے سخت مگیرید بر نفس ہای خود بدرستیکہ قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حقتعالے
برانہا سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعہ ہا و دیرہا یعنی نصاری اختراع آن کردند و
رہبانیت فرض نکردہ بود خدا برانہا در صحیحین مرویست کہ سہ کس نزد ازواج رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم آمدند و از عبادت رسول اللہ پرسیدند امہات مومنین از عبادت رسول کریم باٰنہا نشان دادند
آنہا انرا کم دانستند و گفتند کہ با رسول اللہ چہ برابریست در شان او حق تعالی فرمودہ لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ یکی گفت کہ من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت کہ
من ہمیشہ روزہ میدارم افطار نمیکنم ثالث گفت کہ نکاح نکردہ ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم
صلی اللہ علیہ وسلم چون در خانہ آمدہ این قصہ شنید فرمود اَلَا وَاللّٰهِ اِنِّیْ اَخْشَاكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاَتْقَاكُمْ
لَهٗ یعنی من بدرستیکہ نسبت بشما خوف خدا زیادہ دارم و متقی ترم لیکن من روزہ میدارم و
افطار میکنم و شب نماز میگذارم و خواب ہم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس ہر کہ از سنت من بیزاری
کند از زمرۂ تابعان من نباشد اگر کسی گوید کہ من بریاضت شاقہ ترقیات می بینم و مکاشفات و صفائی
باطن می یابم کہ انکار آن نمیتوانم کرد گفتہ شود کہ کشف و خرق عادات و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت
دست میدہد و لہذا حکماء اشراقیین و جوگیان ہندیان متمتع میشوند و این کمالات از نظر اعتبار اہل اللہ

ساقط است بجز دو سوزنی حزند دفع رذایل نفس وقتل شیطان و وساوس بی طور سنت ممکن نیست
بیت محال است سعدی که راه صفا ۰ توان رفت جز در پی مصطفی ﷺ اگر کسی
گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند کسی بمرتبہ ولایت نرسد
و این باطل است گفته شود که اولیاء اللہ ہمہ تابعان سنت اند بعضی از ان در متابعت فوقیت دارند بر
بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنہا راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب نباشد
دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشائخ مکمل آنہا را دستگیری میکند و بدرجہ کمال میرساند علاوہ آنکہ انچہ
بدعت در بعضی اعمال آنہا راه یافته بنابر خطاء اجتہادیست و مجتہد مخطی معذور است و یکدرجہ ثواب دارد
و مجتہد مصیب دو درجہ ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقہا بلکہ بر تمام عالم تنگ میشود واللہ تعالی اعلم

فصل در تاثیر مشائخ بدانکہ ناقص و کامل ہر دو از صحبت کامل تر از آنہا اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت
یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولوالعزم مثل حضرت موسی علیہ السلام اخذ فیض میکردند **مسئلہ**
ناقصان را حصول ولایت نشود مگر بہ تاثیر صحبت کاملان چراکہ تنہا عبادات آنہا ثمر ولایت نمیتواند شد
چنانچہ بالا گذشت و جذب مطلق کہ از اجتبا گویند در حق شان متصور نیست برای عدم مناسبت با حقتعالی
پس حصول فیض از حق سبحانہ تعالی در حق عوام متصور نیست مگر بتوسط شخصی کہ در باطن مناسبت با خدا
و در ظاہر مناسبت با بندگان داشتہ باشد و آن رسول اللہ است یا نائب او و بدون نائب مناسبت ظاہری
با ستفیضان وصول فیض متعذر است حق تعالی میفرماید لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان کہ میرفتند
قرار گرفتگان ہر آئینہ میفرستادیم بر آنہا از آسمان فرشتہ را بعنوان رسالت و لہذا بعد وفات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از قبر شریف فیض نمیتواند رسید لعدم المناسبة الصوریة پس واسطہ دیگری باید
نائب پیغمبر و وارث او و قال علیہ السلام اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ علماء ظاہر و باطن وارثان پیغمبران اند
مسئلہ بعد از آنکہ شخصی بمرتبہ کمال رسد او را از جناب الہی بی واسطہ فیض میتواند رسید و آن از عبادات
ہم ترقیات میتوان کرد حقتعالی میفرماید وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجدہ کن و باخدا نزدیکی جو و از قبر شریف

پنجمبر سیمبر کرنا چاہیے

رسول کریم واز قبور اولیا ہم اخذ فیوض میتوان کرد مسئلہ مقصود اصلی از ارسال رسل ہمین تاثیر
صحبت است چراکہ مسائل فقہ وعقائد از ملائکہ ہم استفادہ میتوان کرد چنانچہ حدیث جبرئیل دلالت میکند
کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ هٰذا جبریل جاءکم لیعلمکم دینکم این جبرئیل است
آمدہ پیش شما تا بیاموزد شمارا دین شما پس مناسبت تامہ موقوف نیست مگر تاثیر صحبت کہ منشأ ولایت
است و لہذا رسل از بشر آمدند حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ ہر آئینہ آمد شمارا
رسول از جنس شما و فرمود لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ الآیۃ مسئلہ بعضی کسان را
کہ استعداد بسیار قوی دادہ است گاہ باشد کہ از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبہ
ولایت رساند و آنرا اویسی گویند چراکہ اویس قرنی در یافت صحبت سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم اخذ
فیض از آنجناب کردہ مسئلہ ریاضت تنہا بی تاثیر صحبت برای ازالہ رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
نمیکند و تاثیر صحبت انبیا کہ بالاصالۃ کمالات ولایت و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صالح کسانیکہ[ف]
بتبعیت کمالات نبوت دارند چنانچہ اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہم برای دفع رذائل نفس و حصول
ولایت کفایت میکند لیکن نہ بآن مشابہت کہ در یک صحبت کفایت کند۔ بلکہ در مدتی تاثیر صحبت
دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنہا کفایت نمیکند کہ اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید بدون ریاضت
و سلوک آن است فائدہ جذب الہی کہ بواسطہ انبیا علیہم السلام است اجتبای صرف است ہمچنین آنچہ
بواسطہ انبیاست و آنچہ بواسطہ اولیاست ہدایت صرف است کہ موقوف است بر انابت و آنچہ بواسطہ
ارباب کمالات نبوت است اصحاب باشند یا غیر آن اجتباست کہ در آن بوی ہدایت است یا ہدایت
است کہ در آن بوی اجتباست اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است وَاللّٰهُ يَجْتَبِي
إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ یعنی حق تعالی اجتبا میکند ہر کرا میخواہد یعنی بدون سعی او برگزیدہ
میکند و ہدایت میکند کسی را کہ رجوع می آرد مسئلہ جذب مطلق کہ عبارت است از اجتبا چنانچہ انبیا را
میباشد بسبب مناسبت با مبدا فیاض اولیا راہم دست میدہد لیکن بعد حصول مناسبت تام
با حق تعالی چراکہ مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس معلوم شد

ف یعنی کسان صالح ۱۲

کہ صوفی چون بسیر مریدی واصل شود و دیگر منازل طی کردہ بمقام محبوبیت رسد و بمتابعت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوب خدا گردد و در نوقت اجتباء او بنیابت موقوف نباشد پس ازان آنچہ ترقیات اورا خواہد شد بسیر مرادی خواہد شد **مسئلہ** گاہ باشد کہ اجتباء وجذب مطلق مرید دست دہد و پیر اورا دست نداده باشد[له] پس درین صورت مرید از پیر فضل شود مراد ید و می ما شیخ تاج الدین ترواتی کردہ کہ گفت کہ گاہ باشد کہ حق تعالی جذب کند بندہ را بسوی خود بیچ استادی را بروی نگذارد و از حسن پرسیدند کہ مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبد السلام بن مشیش بود و اکنون دہ دریا است و پنج در آسمان است و پنج در زمین است سا(ل) از مشیش پرسیدہ شد کہ مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد معابش بود و اکنون از دو دریا میخورم دریای نبوت و دریای فتوت **مسئلہ** ہر چند مرید از پیر فضل شود لیکن حق تربیت شیخ بر گردن او باقیست **فائدہ** چون مذکور شدہ کہ ترقی در قرب از سہ چیز است برکات عبادات وتاثیر مشایخ وجذب مطلق پس باید دانست کہ از برکات عبادات قوت ووسعت واقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام وترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری وازان بولایت علیا واز انجا بکمالات نبوت نتواند شد واز تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ واز جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء اللہ تعالی ویست سیدہ

واللہ تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکہ حق سبحانہ وتعالی در انسان استعداد قرب ومعرفت خود نہادہ وآن استعداد مستلزم ہدایت بالفعل است قال اللہ تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی ہر آئینہ پیدا کردیم انسان را در بہترین حقیقت یعنی استعداد کمالات و باز پستر رد کردیم او را پائین تر از پائین تا آنکہ شکل خود را یا ناچیز را از خود را عبادت کند مگر کسی کہ ایمان آورد وعمل صالح کرد قال علیہ السلام ما من مولود الا وقد یولد علی فطرۃ ثم ابواہ یہودانہ الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیہ السلام الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ خیارکم فی الجاہلیۃ خیارکم فی الاسلام اذا فقہوا

[له] یعنی کسی پیر او نگزاشته باشد

پس چنانچه در معادن اختلافست که اهلیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و اهلیت آهن در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی وقد خلقکم اطوارا
یعنی بدرستیکه خدا شمارا بر چند طور پیدا کرد و این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف
و مانند آن و هدایت و ضلالت بر وجهای ظاهر میشود خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام
بران دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرده در حق عمر فرمود اخیار فی الجاهلیة وخیار فی الاسلام
و نوعی دیگر است سبب اختلاف استعداد انسانی که طرفی او ظلال اسماء الهی اند یا ظلال یک مرتبه یا دو
مرتبه یا صد مرتبه الی مایعلمه الله تعالی ونیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل
این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت است هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی است هر آئینه بهدایت
خواهد رسید و هر که مبدء تعین او ظل اسم المضل است او هر آئینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن مبدء تعین
شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر کرا حق تعالی بفضل خود بمرتبه رساند
آنزمان تفرقه مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدء تعین است بالحال ظاهر خواهد شد هر کرا مبدء تعین
اعلی واقرب باشد ولایتا و اشرف خواهد بود و صدیق را چون مبدء تعین دائره ظلال لفظا علی بود
آنحضرت در مرتبه ولایت هم اسبق و اشرف آمده مسئله ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی
یعنی باعتبار مبادی تعینات در ولایت ظاهر میشود خصوصا در ولایت صغری وثمره اختلاف بنوع
اول در جمیع مقامات ظاهر میشود چراکه معامله با لطائف عالم امر و فیوض مبادی تعینات در ولایت
صغری است و چیزی از آن در ولایت کبری هم و در اکثر دوائر ولایت کبری معامله با نفس است و در ولایت
علیا با عناصر سه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و ما فوق آن هیئت وحدانی والله اعلم مسئله
ممکن است که بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پیدا شده باشند و هم از طینت اکرم رسول الله صلی الله
علیه وسلم پیدا شده باشند سوال این معنی معقول نمیشود چراکه هر کس از نطفه والدین خود پیدا می شود
جواب اکثر چیزها هستند که بعقل انسان ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا کشف و الهام چنانچه
نفس ولایت که عبارت از قرب بیچون است امام محی السنة بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم التنزیل در

ولایت قرب بیچون است باو تعالی

تفسیر کریمہ منها خلقنکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری بے قول عطای خراسانی ذکر کردہ کہ گفتہ نطفہ کہ در رحم قرار میگیرد فرشتہ پارۂ خاک می آرد از مکانی کہ درآن دفن کردہ خواہد شد پس در نطفہ می اندازد پس از خاک و نطفہ آدمی پیدا میشود و خطیب از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما من مولود الا فی سرتہ من تربتہ التی یولد منها فاذا ردالی ارذل عمرہ ردالی تربتہ التی خلق منها یدفن فیها وانی وابا بکر وعمر خلقنا من تربة واحدة وفیها ندفن یعنی نیست ہیچ مولود مگر آنکہ در ناف او خاکی است کہ از ان پیدا شدہ بود پس چون بارذل عمر یعنی بوقت مرگ رسد باز گردانیدہ شود و ہمان خاک کہ از ان پیدا شدہ بود دفن کردہ شود درآن بدرستیکہ من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شدہ ایم و یکجا مدفون خواہیم شد میرزا محمد بدخشانی رحمۃ اللہ گفتہ کہ این حدیث را شواہد اند از ابن عمر و ابن عباس و ابو سعید و ابو ہریرہ بعضے را بعضے قوت میدہد و قتیکہ در شرح صحیح بخاری در کتاب جنائز قول ابن سیرین آوردہ کہ گفت اگر قسم یاد میکنم صادقم و شک ندارم درآنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شدہ اند و رسول کریم عبداللہ بن جعفر را فرمود کہ تو از طینت من پیدا شدہ و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جائز است کہ خاکی کہ حق تعالی برای پیغمبری مہیا کردہ باشد و از بدو خلقت زمین آنرا بانوار برکات و نزول رحمت پرورش کردہ باشد از جملہ آن چیزی بقیہ ماندہ باشد کہ خمیر مایہ شخصی از اولیا شود و این امر عقلاً محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می درآید کہ گویا جسد او مرصع است از جواہر و اجساد دیگران از آب و گل مسئلہ اصالت ہر چند موجب فضل است اما افضلیت صاحب اصالت بر کسانیکہ افضلیت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید نبینی کہ عبداللہ ابن جعفر بموجب نص حدیث صاحب اصالت است حالانکہ عثمان و علی و حسن و حسین رضی اللہ عنہم از وی افضل اند باجماع۔

مقام پنجم در مقامات قرب الہی بدانکہ حق سبحانہ و تعالی موصوف است بصفات وجودیہ حقیقیہ و اضافیہ و صفات سلبیہ و اسماء حسنی چنانچہ قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است کہ اسماء

مبادی تعینات

حقیقت

ظلال

هیچ مخلوق ظل خالق نیست

وصفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات
دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال باشند خود مجدد الف
ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که
ظل موهم تولید مثل است و منبی از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت
ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست
که لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت واسطه
میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آنرا
بنا بر مسامحت ظل گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته
اند که این تقسیم علوم اگر اثبات نسبت نماید درمیان واجب تعالی و ممکن شرع مابه ثبوت آن وارد نشده است
همه از معارف سکریه است موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه
او تعالی و تقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است
و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد
و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان لله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو
کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدا تعالی هفتاد
هزار حجاب اند از نور و ظلمت اگر دور میشدند آن حجابها هر آئینه می سوخت روشنی روی او با نتهای بصر او از
خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشف لاحرقت سبحات وجهه
ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور میشد هر آئینه میسوخت روشنی
روی او با نتهای بصر او از خلق او و بحدیثی دیگر آمده است که جبرئیل گفت یا محمد دنوت من الله
دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل قال کان بینی و بینه سبعون الف
حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم او را همچنین آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود و شاید که مراد این

حجاب ہمین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذاته تعالی عن العلمین
یعنی بسبب بی پروا بودن ذات آواز عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب برای کثرت می آید و آنچه در
حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان است که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی
اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین میفرماید

قول حضرت غوث اعظم

بیت خرقت جمیع الحجب حتی وصلت الی + مقام لقد کان جدی فادنانی یعنی دریدم
تمام حجابها تا که رسیدم من جائیکه بود جد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال
که ولایت صغری از آن عبارتست و رسیدم بمبدء تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در مرتبهٔ صفاتست که
از او ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الٰہی و ظلال آنها را چرا مبدء تعین انسان میگویند **جواب**
چون دانسته شد که اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ پس برای آن صفات و ظلال برای رسانیدن فیض الٰہی
از وجود و توابع وجود واسطه میشود **سوال** تعین هر شخصی فرع وجود است باهمین وجوه چنانچه در حلقه مقررست
پس اسما و صفات بانفسها مبادی تعینات عالم میتوانند شد پس وجود ظلال چه در کار است و اگر مبادی
تعینات نمیتوانند شد پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شدند **جواب** آنکه مبادی تعینات
میتوانند شد لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود والله تعالی اعلم
اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معصوم می بودند و
مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلالی و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و
بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت و قهر و غیره صفات هم بمنصهٔ ظهور آید قال الله تعالی وَلَوْ
شِئْنَا لَاٰتَیْنَا کُلَّ نَفْسٍ هُدٰىهَا وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّیْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
اَجْمَعِیْنَ اگر میخواستیم هر آئینه میدادیم هر کس را هدایت او و لیکن ثابت شده است تقدیر از من هر آئینه پر خواهم
کرد جهنم از جنیان و آدمیان **فائده** تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الٰہی دو
اعتبار جاریست یکی جهت وجود شان فی انفسها دوم جهت قیام شان بذات حق تعالی پس صفات
از جهت اول مربی انبیا اند و بجهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و

قرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکہ را از مقام خود ترقی نیست کہ مفہوم کریمہ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکہ مگر آنکہ او را مقام است معلوم کہ ترقی از ان نیست و انبیا را ترقیات
است ہم بمقام ملائکہ و ہم بالاتر از ان کہ کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولو العزم انداالی غیر ذلک ازین
جہت انبیا از ملائکہ افضل گشتند چنانچہ عقیدہ اہل حق است چون اینہمہ تمہید مذکور شد پس بدانکہ بسبب
ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی اللہ علیہ وسلم و تاثیر صحبت آن سرور علیہ الصلوۃ
بواسطہ یا بواسطہ کثیرہ چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانہ تعالی ترقی میکند با آنکہ آن صوفی را
با جناب الہی آنقدر قرب بہم رسد کہ اصل او را ست یعنی ظل را کہ مبدء تعین اوست آنزمان بر صوفی در
اصطلاح اطلاق ولی کردہ میشود و مراتب قرب ہر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم
بصورت دائرہ بنظر کشفی می درآید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطر دائرہ بنظر می آید و در
قوس تحتانی عناصر اربعہ و نفس مشہود میگردد و لطائف پنجگانہ عالم امر در قوس فوقانی ظاہر میشود و از
گذشتن آن ظلال اسما و صفات ہم بصورت دائرہ مشہود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر
میکند و ترقی می نماید تا بحدیکہ در دائرہ ظلال داخل میشود و با اصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد بوجود
اصل باقی می بیند خود را در آن فانی مستہلک می بیند بقسمی کہ از خود ہیچ عین و اثر نمی یابد و بوجود اصل باقی
می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی اللہ گویند و این دائرہ ظلال مأثرہ ولایت صغری و ولایت اولیا
باشد اکثر اولیا ہمین ظلال را دائرہ صفات گفتند و صفات را عین ذات دانستند در حالت سکر
با نا الحق قائل شدہ اند بعد از ان چون از مبدء تعین خود ترقی کردہ در دائرہ ظلال سیر واقع شود آن سیر را
سیر فی اللہ می گویند و در حقیقت این سیر الی اللہ است **فائدہ** بدان ای برادر کہ ہر چند صفات حقیقیہ
حق تعالی ہفت اند یا ہشت اند چنانچہ علما کلام بدان تکلم کردہ اند اما جزئیات آن صفات و غیرہا
نہایت ندارند اسما حسنی بعبارہ سے بودند در آن احادیث دیگر اسما و در توریت ہزار اسم مذکور شدہ اما در
منحصر نباید دانست کہ نہایت ندارند حق تعالی میفرماید وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ
وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ہا شوند و دریا

بیان سیر الی اللہ تعالی

وجہ گفتن انا الحق

وهفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند کلمات الٰهی بپایان نرسند یعنی کلمات مدح که بر صفات و کمالات وی دلالت دارند تمام نشوند چنانچه سعدی گفته **بیت** نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حقتعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هرچه نزد شما است فانی است و هرچه نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسی تفصیل سیر کند ابدالآباد منقطع نشود لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدراست سیر میکند و نیز ظل را ظلی باشد و آنرا ظلی دیگر و در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه الی ماشاءالله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده با صل خود میرسد و در آن فانی میشود و از ان ترقی کرده و باصل آن فانی میشود همچنین بهر ظل که میرسد خود را در ان فانی و مستهلک می بیند و بوجود آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته **بیت** هفصد و هفتاد قالب دیده ام ٭ همچو سبزه بارها روئیده ام ٭ بعد از ان اگر عنایت شامل حال صوفی شود و از آنجا عروج واقع شود و بمتابعت پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم دخول در دائره اسما و صفات میسر گردد که اصل این دائره ظلال است و سیریکه در آن واقع شود سیر فی اللّٰه خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاء علیهم السلام است دیگرا نرا بتبعیت این دولت رسیده هر گاه رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این دائره است بعد از ان بمحض فضل الٰهی جلشانه ازین مقام عروج واقع شود و سیر دائره حصول اینها خود بود و اگر گذشت آن دائره اصول و بعد از طی آن دائره فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرمایند که چون غیر قوسی ظاهر نشده بهمان قوس اختصار کرده اند درین سری خواهد بود که بر آن اطلاع نبخشیدند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شدند مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس هم درین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقامی نماید این موطن منتهای ولایت کبری انبیا است حضرت مجدد میفرمایند که چون سیر تا باینجا رسانیدم متوهم شدم که کار تمام شد ندا دادند که اینهمه تفصیل اسم الظاهر شد که یکبازوی طیران است و اسم الباطن متعلق او

معنی بیت مولانا

ولایت کبری

مبادی تعینات ملاء اعلی است و شروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا، و ولایت ملائکه حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول و جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد معلوم شد که ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیب است و درمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال آنست و در دائره کمالات نبوت چون بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود و چون بمرکز آن دائره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب و هند قیام اشیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد و اذ لیس وراءه الا العدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم نافتی که عنقا در شکار آمد فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این وراءیت نه باعتبار حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا است که مانع ادراک است فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی الوجدان یعنی حقتعالی در وجود قریب تر است و در ادراک بعید تر بعضی کمل مرادان باشند که در سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند هو ولی معهم ما عوملوا انما له مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک تیسیر درین موطن

ترقیات ... سرزده و منبع [illegible]

جز ... بر اکبر ورد آن [illegible]

سیر ... سپس [illegible] ... سرزده شود [illegible]

حقیقت کعبه

سیر عنصر خاک است کمالات این مقام مخصوص بهیت وجدانی است انچنین کس بعد قرون متطاوله هزار ها
ساله پیدا میشود و ظهور سرادقات عظمت و کبریا متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد
از مرتبه علیا نور صرف که از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن است
کعبه بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار قرآن مجید
غالبا ورود ثقلی بر باطن عارف است گویا کریمه اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیْلًا بدرستیکه ما بر تو نازل
کنیم کلام ثقیل ایما باین معرفت دارد حضرت مجدد میفرمایند که فوق این مرتبه مقدسه مرتبه ایست بس
عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که ایما باین حقیقت صلواة رفته باشد انچه در قصه معراج آمده که قِفْ
یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰہَ یُصَلِّیْ یعنی بایست ای محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود دیگراز
مراتب وجود صادر گردد فهو العابد وهو المعبود[له] درین مرتبه کمال وسعت و امتیاز بیچونست حضرت
عروة الوثقی میفرمایند که آن استلذاذیکه در حین ادای صلواة است نفس را در آن حظی نیست و در حین التذاذ
در ناله و فغانست و رتبه نماز در دنیا رتبه رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند که دولت رویت
که سرور عالمیان را در شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر شد و لهذا فرمود الصلوة[عه]
معراج المؤمن و فرمود اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة حضرت عروة الوثقی میفرمایند
هر چند در دنیا رویت نیست اما کار رویت است یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه مقدس که فوق
حقیقت صلوة است استحقاق معبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است در آن موطن وسعت
نیز کوتاهی مینماید اگرچه بیچون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت صلوة است
و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از ان دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظرها
از انجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده مصرعه بلا بودی اگر اینهم نبودی باو حقیقة کلمه
لا اله الا الله درین موطن محقق میگردد و معنی لا اله الا الله نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در
شرع معنی این کلمه قرار یافته و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن انسب بمبتدیان او سط است و لا مقصود
فوق لا موجود و لا وجود است لا معبود الا الله درین مقام ترقی در نظر وحدت بصر وابسته بعبادت صلوة است

له پس همان عابد است و همان معبود ۱۲

عه نماز معراج مومن است ...

معبودیت

نه عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوة مدد فرماید و نقص آنرا تلافی کند

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه آنرا ولایت صغری می نامند چون دیگر مقام ثابت نمیکنند تعین اول که آنرا بوحدت تعبیر میکنند و مرتبهٔ اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که بواحدیت تعبیر میکنند و مرتبهٔ تفصیل و حقائق ممکنات میگویند در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که ولایت صغری دائرهٔ ظلال حقائق ممکنات است سوای انبیاء و ملائکه علیهم السلام حقائق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری تعبیر کرده شد و حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردیده لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقة محمدی گفته که آنرا بصفة العلم یا بشان العلم تعبیر فرموده اند این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود بعد از ان که بکمالات نبوت و رسالت و اولو العزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف و اسبق اجزاء اوست حقیقة محمدیست بعد از آن بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دائرهٔ خلت است که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چو بمرکز رسیده شود انهم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که مبدء تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه وسلم و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت صرفه در آن حقیقة الحقائق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای سرور کائنات دو ولایت است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقة محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا حقیقة احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقة احمدیست ممکن نیست لیکن قریب مرض موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ترقی از انجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که این معنی از آنحضرت یعنی حضرت مجدد در همان مجلس استفاده نموده سوال وجه تعارض کشف اولیا

حقیقة محمدیه

وکشف حضرت مجدد رض در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد میفرمایند که ظل شی بسیط
که خود را اصل شی وانماید وسالک را بخود گرفتار میسازد پس آنان و تعین ظل تعین اول اند که در وقت
شروع بر عارف بر اصل تعین اول که تعین حبی است ظاہر گشته **سوال** علم از صفات حقیقیہ است و
حب از صفات اضافیہ ووجود بر حب اسبق است چه حب فرع وجود است اظہار ظل تعین حبی گفتن راست
نباید **جواب** علم از صفات حقیقیہ است داخل مرتبہ لاتعین است و مبادی تعینات ہمہ اعتبارات است
اول اعتبار یکہ بظہور آمد حب است اگر حب نبودی ہیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی آمده کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است تعین وجود گویا ظل است
تعین حبی را حقتعالی صفات خود را و کمالات خود را هم ذات خود را میداند پس صفات حق تعالی که در
مرتبہ علم اند دائرہ ولایت کبری و ولایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون
که در مرتبہ علم است وصول بآن کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم و حقیقة قرآن
وحقیقة صلوة و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبہ علم که آنرا وجود نفس الامریست مثلاً زید
درخارج موجود است و وجود او امریست اعتباری که درخارج موجود نیست اما نه اعتباری که موقوف بر اعتبار
معتبر باشد بلکه نفس الامریست چنانچه حضرت مجدد رض بطور سوال و جواب فرموده اند **سوال** تعین اول
وجودیست و وجود او درخارج موجود نیست نزد این بزرگواران چیزی بجز ذات خدا تعالی موجود نیست
و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی ونشانی نه واگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از وسابق
باشد بآن خلاف مقدور است **جواب** گوییم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گوییم بآن معنی که ماورای
علم او امر ثبوتی است گنجایش دارد والله سبحانہ اعلم حضرت عروة الوثقی میفرمایند که باید دانست که معنی
تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده حب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظہور است
که لائق است به تنزیه و مناسب کلام انبیا است علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرموده صلی الله علیه
وسلم اول ما خلق الله نوری -

تعین تنزل

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی را دو حالت

انقطاع

رجوع

انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بتقضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم رجوع عن اللہ باللہ یعنی باز تجدید مناسبت بخلق کہ از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است حق تعالی فرماید لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشتہ کردی ہم بصورت مردی کردی اگر فرشتہ را بہ پیغمبری میفرستادم او را بصفات آدمیان میساختم تا درمیان مفیض و مستفیض مناسبت باشد کہ بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت اولی در نظر کشفی چنان بنماید کہ گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیہ بنظر می آید کہ گویا از جناب حق بسوی خلق می آید درینحالت صوفی غمگین میشود و ہر قدر کہ نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت میکند **فائدہ** خواندن سورہ سبح اسم در عروج تاثیر دارد۔

فصل اینہمہ مقالات در عروجات کہ درمیان آمدہ بعد ہزار سال حق تعالی بمجدد الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق بان لب نکشودہ اینہمہ مبنی بر آنست کہ درمیان امم سابقہ برای ہدایت خلق در ہر قرن و ہر قریہ انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی نبود ہیچ شہری مگر آنکہ گذشتہ در وی پیغمبرے و بعضی از انہا بمرتبہ رسالت میرسیدند چنانچہ در حدیث است عدد انبیا یک لکھ و بست و چہار ہزار و عدد رسل سہ صد و سیزدہ است و بعد ہزار سال یا قریب آن پیغمبری اولو العزم مبعوث میشد بعد ہزار سال از آدم بر نوح علیہ السلام و ہمچنین بعد او ابراہیم و بعد او موسی و بعد او عیسی علیہ السلام و بعد او محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین شدند بعد وفات او اولیاء امت او در ہدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود العلماء ورثۃ الانبیاء یعنی علماء وارثان پیغمبران اند و درمیان آنہا شخصی مثل رسولان درمیان انبیاء بر سر ہر صد بمزید فضل امتیاز یافتہ و تجدید کردہ۔ ابوداؤد وغیرہ از آن حضرت علیہ السلام روایت کردند ان اللہ یبعث فی ہذہ الامۃ علی راس مائۃ سنۃ من یجدد لہا امر دینہا یعنی حق تعالی مبعوث خواہد کرد درین امت بر ہر صد شخصی را کہ تجدید دین کند چون ہزار گذشت و نوبت اولو العزم رسید حق تعالی موافق عادت قدیم برای ہزارہ دوم مجددی پیدا کرد کہ در ساتر اولیاء مجددان مثل اولو العزم باشد

در انبیا و رسولان وا و را از بقیه طینت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آفرید و این مقامات و کمالات وا دکسی ندید و بود بطفیل او این کمالات در آخر زمان شائع و جلوہ گر گردانید از ابن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ روایت میکند او از پدر و جد خود رضی اللہ عنہم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ابشروا و ابشروا انما مثل امتی مثل غیث لا یدری اخرہ خیر ام اولہ او کحدیقۃ اطعم فوج منہا عاما ثم اطعم فوجا منہا عاما لعل اخرہا فوجا ان یکون اعرضہا عرضا و اعمقہا عمقا و احسنہا حسنا یعنی خوشی دہ باشید و خوش باشید بدرستیکہ حال امت من مانند حال باران است دریافتہ نمیشود کہ آخران بہتر است یا اول آن یا حال امت من مانند باغ است خورایندہ میشوم من از آن باغ قسمی از میوہ سالی و قسمی در سالی دیگر شاید کہ قسم آخر آن پہناور تر باشد در پہناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوب تر باشد در خوبی و از ابی ہریرہ در کتاب الزہد بیہقی آوردہ و ہمچنین از ابن عباس مرویست کہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فلہ اجر مائۃ شہید یعنی ہر کہ لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شہید باشد ازین احادیث معلوم میشود کہ بعضی مردم در آخر زمان باشند کہ در علوم و کمالات شان پہناور تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و ہر کہ سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبہ کفر و معاصی او را ثواب برابر صد شہید باشد واللہ اعلم

خاتمہ در سلوک نقشبندیہ

جمیع مسلمانان را خصوصا صوفیان طریقہ نقشبندیہ را کہ بنای طریق شان منحصر است بر اتباع سنت لازم است کہ خدمت فقہ و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و مکروہات و مشتبہات و سنن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در عبادات و عادات دریابند و ہمان امکن در اتباع سنت کوشند خصوصا در اتباع فرائض و واجبات و پرہیز کردن از مکروہات و مشتبہات رعایت سنت محکم گیرند در طہارت بدن و ثوب و مکان و سائر شرائط نماز احتیاط کلی نمایند اما در طہارت ظاہری بر تتبع و سواس ساختہ کہ مذموم است نماز پنجگانہ در مساجد بجماعت گذارند بنہجی کہ تحریمہ اولی فوت نشود و کثرت جماعت

وبهترین کسان را امام طلب نمایند در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی وضمان نماز امام است
پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر شود و جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را
نیک رعایت کنند و نماز با طمینان تمام گذارند و قرآن به تصحیح و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را
در اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که اهم سنت مؤکده است از
دست ندهند و روزه ماه رمضان المبارک باحتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه و یا غیبت ثواب روزه
از دست ندهند و نماز تراویح وختم قرآن و اعتکاف عشره اخیره رمضان لازم گیرند و لیلة القدر را جویان
باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب
سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از
ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ملک خود یک درهم نگاه نمیداشتند
و از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از مشتبهات
پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر واقع شود امید مغفرت
بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قویست اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و نکاح
سنت پیغمبر آنست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه بخوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از آن
باز ماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای
فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و مشتبهات بر صوفی لازم است که اوقات بذکر الٰهی معمور دارند
و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند
پیش از فنای نفس بکثرت نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب است ندهد حق تعالی میفرماید لا یمسه
الا المطهرون یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است همچنین
ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جددوا ایمانکم یعنی ایمان خود را تازه
کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع مشایخ سلاسل ای مریدان

همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضے بجهر میگویند و از ان هیچ بیند و نقشبندیه ذکر جهر را بدعت دانسته اند
بذکر خفی اکتفا کرده اند پس برای فنای قلب وغیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید میدانند
و دم را زیر ناف بند کرده لا را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفه روح
که زیر پستان راست است فرود می آرند و کلمه الا الله را از انجا بقلب که زیر پستان چپ است ضرب میکنند
همچنین بملاحظه معنی که هیچ مقصود نیست جز ذات پاک او برعایت طاق بعمل می آرند و این را وقوف عددی
گویند این عمل از خواجه عبد الخالق غجدوانی و او را از حضرت خواجه کائنات رسیده و برای فنای نفس
تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی بزبان مفید است که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات
نبوت و فوق آن ترقی بتلاوت قرآن و کثرت نماز است چنانچه بالا در میان مقامات مذکور شده شخصے
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم همسائگی او در بهشت طلب کرد فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که من
همین میخواهم آنحضرت فرمود پس مدد کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفید
است و هم برای منتهی حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه بمراتب وزارت
میتواند رسید مبتدی را اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال میفرمایند چون آزا ازان مراقبه جمعیت دست دهد
مراقبه معیت و ملاحظه قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم یعنی خدا با شما است هر کجا که باشید میفرمایند و بعد
فنای قلب مراقبه اقربیت میفرمایند و ملاحظه و نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی خدا نزدیکتر است
بسوی او از رگ گردن و بعد فنای نفس مراقبه محبت و ملاحظه یحبهم و یحبونه میفرمایند یعنی خدا دوست
میدارد ما را و ما دوست میداریم خدا را چون فنای اتم دست دهد در کمالات نبوت و فوق آن بر مراقبه ذات
بحت مواظبت نماید بعد فراغ از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمت با علمای متقیان و صلحا
دست دهد غنیمت داند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیا داران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود تنها
نشستن یا بخواب رفتن خوب است العزلة خیر من الجلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة
یعنی گوشه نشینی بهتر است از همنشین بد و همنشین نیک بهتر است از عزلت صحبت و مخالطت جهال و فساق
و کسانیکه در دنیا بیشتر انهماک دارند کار خانه باطن را خراب میکنند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت

چنانکه آب اندک را نجاست پلید کند و همنشینی با صوفیان و صاحبدلان و اولیا رالله از ذکر و عبادت الٰہی هم
صحبت صحابه باهم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم مولوی روم میفرماید
بیت۔ یکزمان هم صحبت با اولیا ٭ بهتر از صد ساله بودن در تقویٰ ٭ و حضرت خواجه احرار فرموده
بیت نماز را بحقیقت قضا بود لیکن ٭ نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود ٭ مردی دیگری را گفت که بایزید
صحبت میدار آن شخص جواب گفت که من صحبت با خدا دارم آخر گفت که صحبت داشتن با بایزید بهتر است
از صحبت داشتن با خدا تعالیٰ یعنی تو بقدر نسبت خود و موافق حوصله خود فیض و برکت از جناب الٰہی میسر داری
و در صحبت بایزید موافق علو مرتبه او توفیض خواهد رسید مثنوی دور شو از اختلاط یار بد ٭ یار بد بدتر بود
از مار بد ٭ مار بد تنها همی بر جان زند ٭ یار بد بر جان و بر ایمان زند ٭ الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالیٰ علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب عمل یقربنی الیک آمین آمین
بعد اختتام این عجالهٔ نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعهٔ مکاتیب حضرت جامع
علوم باطنی و ظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود که مشتمل بعض فوائد عظیمه و عقاید مهمه است
شیخ موصوف از اکابر اولیای هند و ستان است و در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت مستغنی از بیان است کتاب سیر الاقطاب
و اخبار الاخیار و غیره کتب تذکرهٔ اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل و دو برحمت حق پیوست

بسم الله الرحمٰن الرحیم

برادر شمس الدین سلمه الله تعالیٰ ۔ بدانکه هیچ عبادت به نی است و مالی و این طائفه را در هیچ سر باد کار راست و بحقیقت زیارت کننده کعبه منظر حجی
زیارت کننده خداوند است جل و علا و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم است و مقصود و مراد طالبان از هیچ خانه خداوند خانه است اما خانه در میان بهانه است
سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید باز گشتم سال دوم حج و حرم
[illegible] م خداوند خانه را دیدم خانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت در نگنجد در عالم حدانیت نصحت و دوئی نه محجوب خانه و من شه باشند [illegible]
[illegible] بیم مگو نه ملحد باشم در حال باز گشتم در سال سوم حج و بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت و پردهٔ عزت از بصر بصیرت من برگرفت نتیع فت [illegible]
[illegible] تجلی مرا بلوار تجلی بسوخت این خطاب بسمع رسانیدند انت زایری حقاً محق علی المزور یکرم زایره بیت چشم کشادم فروغ تو دیدم
[illegible] از تو شنیدم ٭ چون محبان صادق را جمال تماشا از محبوب بی نشان نشانی است چه کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر یتسلی بالاثر
[illegible] دوست ممنوع بود به نشان محبوب خود را تسلی ده مجنون گرد خانه لیلی هر صبح و شام گشتی و خاک در و دیوار بوسیدی و گفتی شعر اطوف الی
[illegible] جل الدیار دیار لیلی ٭ و ما حب الدیار شغفن قلبی ٭ و لکن حب من سکن الدیارا ٭ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرود میدهند

دا سید بیدار ند تا اندرین خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند از نشان بی نشان مشرف شوند گفته اند چون محب داند که مقصود وی از آن ره بر خواهد آمد و مطلوب وی را خواهد آمد اگر مدت سفر وی دراز گردد بقای خود بود لمحه از آن وی بر خیزد و زمانی کند بر هر که خواهی رود و بکسی هر که خواهی و اگر پای گلیم گیری دستگیر و اگر سر بر قدم نهی بینی و بینید که در هر کوی یار بیاید او را و اگیر و هر کرا بجا نباید بر او آویزد برای همین معنی در سخن سرور انبیا سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است حجة مبرورة خیر من الدنیا وما فیها حج نیک بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است چون بنده دل از مهر اهل و فرزند بر دارد و در بادیه درگاه آرد چون بعد جد و جهد و مشقت تمام جمال کعبه بیند هر آینه لذت یافتن جمال کعبه در آن چنان بود که همه لذات در موازنه آن نجست نماید و اگر درین حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب وجود تن از پیش بر آید و بعد از آن که کعبه لها منکاشف شود و چون محرمان قدسی گرد عرش مجید طواف کردن گیرد درین مقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سرش از مکونات در گذرد و از محسوسات و معقولات بر گذرد و بیاید و دیدار محبوب یگانه گردد حالش از ادراک عقول و اوهام بعید گردد پس این معنی حجة مبرورة خیر من الدنیا وما فیها است خیر من العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است حجة مبرورة لها جزاء الا الجنة حج مبرور را جزا جز بهشت نیست یعنی چون محب در عشق دیدار محبوب از اهل و فرزند بریده و جان و دل و رهنمای ما مطلوب شد آنچنین بخلعت رضا بتشریف لقا مشرف گرداند گفته ایشانست که اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت بر ضمیر منیر طالبان نگذشتی و هیچکس از ایشان بر غبت قدم در جنت فردوس ننهادی ای ادر بهشت صد آفت است که در ره رضا محبوب در آن است غوص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز لولو شاهوار نیابد گفته است

رباعی

شیرینی وصل ابهشت خسی است // در ره عاشقان بهشت بسی است // نزد ایشان خود بهشت و دوزخ نیست // تا بر مرغ دام و دانه یکی است //

آن مرغان در هوای هویت بر پرند قرب حضرت صمدیت می پرند تا مرغ در هوا باشد بر پرواز از دانه و دام از کجا باشد حاصل الامر آنجا که ذکر محبت و شوق بود حدیث بهشت و رحمت دوزخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گوید عجب از آن مردم که اندر دنیا خانه وی طلبند چرا اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه باشد که یابد و باشد که نیابد اما مشاهده لا محاله باشد اگر زیارت سنگی که سالی یک بار فریضه بود پس زیارت دلی که روزی بدو سه صد و شصت نظر باشد لا بد فریضه بود اکنون ای بی دولتان ما در زاد از این زیارت خانه و نه زیارت دل خاک مصیبت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت و ادبار خود باید گریست ما ازین حیله و تدبیر دست باید شست خوش گفته است

بیت

من در پی صبح طرب دل طالب شبهای غم // بد روز ما در زاد ما را از حیله کی بتعجیل کنم //

از خود و از طاعت خود منکر باش ایمان خود را از نظر تا بینی عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را نمرودی و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت ربوبیت بساطی است که هر که بجا نشینی آن بساط رسید همه دعویها شکست و همه شهها بیک فرو ریخت و همه حسابش زنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهان است گنگ گردد و اگر عالم عالم است جاهل گردد و چون در عظمت و عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات عدم بینی و چون بسلطان عزت و قدرت او نگری همه معدومات را موجود یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار چون محمد صلی الله علیه وآله وسلم بیافریند و هر یکی نفسی از انفاس ایشان مقام قاب قوسین دهد در جلال او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد و اگر خواهد هرچه بر روی زمین کافری و مشرکی است در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هرچه در عالم نبی و ولی است همه را در یک سلسله قهر کشد و خالدا و مخلدا در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد ای برادر آنجا که قدرت و عظمت او علم زند مکونات و مقدورات و مخلوقات را چه خطر مرد کودکی خود را به بیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آمد او را پرسید امروز از استادت چه آموختی گفت اینکه الف که هیچ ندارد والسلام فقط

تمت

[illegible]ی فارسی
[illegible] الکلین ترجمہ اردو
منازل العارفین مطبوعہ مجتبائی
سفینۃ الاولیا فارسی
گلدستۂ کرامات غوث پاک
نزہۃ المجالس بمبئی
مجموعہ عجیبہ بوجہ اردو منظوم
افضل الفوائد ملفوظات حضرت
نظام الدین اولیا مولفہ حضرت
امیر خسرو رح
تذکرۃ الاولیا از شیخ المشائخ
فرید الدین عطار
ایضاً اردو بمبئی مجلد۔
کلیات شیخ فرید الدین عطار
کمالات عزیزی مع مجربات
عزیزی۔ مجتبائی۔
رباعیات سرمد
فوائد الفوائد از حضرت نظام الدین
بحر الحقیقت
[illegible] مطالب عمری
[illegible] خواجہ قطب الدین رح
[illegible] و حبشی و دیگر
[illegible] ولی۔

زبدۃ الآثار فارسی مع ترجمہ
اردو زبدۃ الاسرار۔ اس کتاب میں
حالات و کرامات حضرت غوث الثقلین
رحمہ اللہ کے شیخ عبد الحق محدث
دہلوی رحمہ نے لکھے ہیں۔
کشکول شریف فارسی
از حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی
مطبوعہ مطبع مجتبائی۔ یہ کتاب
صاحبان اذکار و اشغال کے
لیے ایک عمدہ رہبر ہے۔
مجموعہ فتوحات واقدی کامل
در چہار جلد۔ بزبان اردو
مناہج النبوۃ ترجمہ مدارج النبوۃ
تاریخ الخلفا عربی۔
عجائب القصص کلان
ترجمہ سیر الاقطاب اردو
تاریخ مکہ معظمہ حالات بنائے
کعبہ شریف۔
تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ
جذب القلوب الی دیار المحبوب
عجائب القصص مطبوعہ دہلی
تاریخ حبیب الٰہ اردو
مغازی الرسل اردو نظامی

فتوح المصر والعراق
جامع التواریخ مطبوعہ کلکتہ
تاریخ خمیس مصر
تاریخ فرشتہ
سیر المتقدمین ہر دو جلد
تاریخ روم و یونان
سیر المحزون فی سیر الامین المامون
ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ
فتوح الشام عربی کشوری
نبی نامہ فارسی
مطلع العلوم مجمع الفنون ہر علم
و فن کا ذکر ہے۔ بزبان فارسی
ایضاً بزبان اردو۔
شفاء العلیل ترجمہ قول الجمیل
مع رسالہ ہدایت السبیل
ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ
صاحب مہاجر۔ اذکار و اشغال میں
یہ کتاب لاجواب ہے۔ مطبوعہ مجتبائی
ارشاد رشیدیہ مجتبائی۔
جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب
مولانا محمد احسن صاحب مجتبائی
مع ترجمہ اردو۔ بقلم جلی
واضح خوشخط لکھا گیا ہے۔

دلائل الخیرات مترجم نظامی
حزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولوی
عبد الصمد صاحب کاغذ سفید مجتبائی
ایضاً بکاغذ ولایتی
پنجسورہ مترجم مع فضائل
و ترجمہ اردو بامحاورہ واضح
بر قلم مع فضائل سورہ مجتبائی
ناشئۃ اللیل تہجد کا بیان
ہوامع شرح حزب البحر از
حضرت شاہ ولی اللہ رح
اوراد فتحیہ۔
وسائل البرکات فی اوراد الصلوٰۃ
علی سید الکائنات
ترجمہ اردو جواہر خمسہ فارسی اصلی
اسکا پہلا جو سہ بار ہو گیا ہے
اور اب قریب الطباعۃ ہے علاوہ
ترجمہ کی خوبی کے مترجم نے
بطریق فائدہ یا نوٹ ہر ایک
اجمالی کیفیت کو مفصل طور پر لکھا ہے
اور بہت سے فوائد جو مفید مطلب خاص
تام ہیں [illegible] کیے ہیں علاوہ
[illegible] کے اذکار اشغال کے فضائل
و احادیث سے ثابت [illegible]
[illegible] گیا ہے غرض [illegible]

اشتہار

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی کی تصنیف ہے اور علم سلوک میں یہ کتاب نادر الوجود ہے چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کمیاب ہو گئی تھی اور ہر دیار و امصار سے طالبان کی خواہش طبع نافیو ما روز افزون تھی اسواسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع پر باہتمام صحت طبع کیا ہی جس صاحب کو جس قدر نسخے مطلوب ہوں مطبع ہذا سے طلب فرمائیں

اور

ہر قسم کے قرآن شریف حمائل سادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ حمائل شریف معریٰ مترجم ایک اشرفی فی غلطی انعام والی بھی بقیمت عہ بلا جلد و مجلد درجہ اول عہ مع محصول ہدیہ ہوتی ہے -)

وکتب دینیات عربی فارسی اردو وکتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری

وکتب تصوف ولغات وطب ونیز کتب مصنفہ (حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح و حضرت شاہ ولی اللہ و مولوی محمد قاسم صاحب رحمہم اللہ و مولوی نذیر احمد صاحب و مولوی الطاف حسین حالی و صاحب تفسیر حقانی و شمس العلما مولوی ذکاء اللہ صاحب)

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبئی کلکتہ لکھنؤ کانپور آگرہ میرٹھ دہلی وغیرہ کتب متفرقہ نایاب زمانہ بھی اسی مطبع مجمع العلوم مطبع مجتبائی دہلی سے تعداد قیمت آنے پر بکفایت مل سکتی ہیں

المشتہر

محمد عبدالاحد مہتمم و مالک مطبع مجتبائی دہلی